

زیر نظر: استاد محقق  
آیة اللہ مکارم شیرازی

برگزیده  
تفسیر نمونه

جلد دوم

تحقیق و تنظیم:  
احمد - علی بابائی

تفسیر سوره های : اعراف - انفال - توبه - یونس - هود - یوسف -  
رعد - ابراهیم - حجر - نحل - اسراء

چاپخانه مروی چاپخانه حیدری

نام کتاب : ..... برگزیده تفسیر نمونه - جلد دوم  
تحقیق و تنظیم : ..... احمد - علی بابائی  
ناشر : ..... دارالکتب الاسلامیه  
تاریخ انتشار : ..... ۱۳۷۴  
تیراژ : ..... ۵۰۰۰ جلد  
نوبت چاپ : ..... اول  
صفحه و قطع : ..... ۶۸۰ / وزیری  
حروفچینی : ..... قم - فرآشر ۷۱۵۷۱۰  
چاپ : ..... چاپخانه خورشید

تهران - بازار سلطانی - دارالکتب الاسلامیه

تلفن ۰۴۱۰۵۶۲۰ فاکس ۳۰۶۹۴۴

## فهرست مطالب

۲۳	سوره اعراف [۷]
۲۳	محتوا و فضیلت سوره
۲۵	اقوامی که نابود شدند
۲۶	بازپرسی عمومی!
۲۶	* سؤال برای چیست؟
۲۸	مقام باعظمت انسان در جهان هستی
۲۸	ماجرای سرکشی و عصیان ابلیس!
۳۲	وسوسه‌های شیطانی در لباسهای دلپذیر
	نکته‌ها:
۳۴	۱- شجره ممنوعه چه درختی بوده است؟
۳۴	۲- آیا آدم گناه کرد؟
۳۵	بازگشت آدم به سوی خدا
۳۶	اخطار به همه فرزندان آدم
۳۷	* لباس در گذشته و حال
۴۲	محرمات الهی!
۴۲	هر جمعیتی سرانجامی دارد
۴۳	دستور دیگری به همه فرزندان آدم
۴۴	درگیری پیشوایان و پیروان گمراه در دوزخ
۴۶	آرامش کامل و سعادت جاویدان
۴۹	اعراف گذرگاه مهمی به سوی بهشت
۵۰	* «اصحاب اعراف» چه کسانی هستند؟
۵۰	نعتمهای بهشتی بر دوزخیان حرام است
۵۳	* آیا جهان در شش روز آفریده شده؟

- ۵۴ ..... \* «عرش» چیست؟
- ۵۵ ..... شرایط اجابت دعا
- ۵۷ ..... رسالت نوح نخستین پیامبر اولوالعزم
- ۵۹ ..... گوشه‌ای از سرگذشت قوم هود
- ۵۹ ..... سرگذشت عبرت‌انگیز قوم ثمود
- ۶۲ ..... سرگذشت عبرت‌انگیز قوم ثمود
- ۶۴ ..... \* قوم ثمود به چه وسیله نابود شدند؟
- ۶۵ ..... سرنوشت دردناک قوم لوط
- ۶۶ ..... رسالت شعیب در مدین
- ۶۸ ..... آغاز جزء نهم قرآن مجید
- ۷۱ ..... اگر هشدارها مؤثر نیفتند
- ۷۲ ..... عمران و آبادی در سایه ایمان و تقوا
- ۷۵ ..... خاطره درگیریهای موسی و فرعون
- ۷۷ ..... مبارزه شروع می‌شود!
- ۷۸ ..... چگونه سرانجام حق پیروز شد؟
- ۸۰ ..... تهدیدهای بیهوده!
- ۸۳ ..... مجازاتهای بیدارکننده!
- ۸۴ ..... بلاهای بی‌درپی و رنگارنگ!
- ۸۵ ..... پیمان شکنیهای مکرر
- ۸۶ ..... سرانجام دردناک قوم فرعون!
- ۸۷ ..... پیشنهاد بت‌سازی به موسی!
- ۸۸ ..... وعده‌گاه بزرگ
- ۸۹ ..... \* حدیث «منزلت»
- ۸۹ ..... تقاضای مشاهده پروردگار
- ۹۰ ..... آیا مشاهده خدا امکان‌پذیر است؟
- ۹۱ ..... الواح تورات
- ۹۲ ..... سرنوشت متکبران
- ۹۳ ..... آغاز گوساله‌پرستی یهود
- ۹۴ ..... \* چگونه گوساله طلایی صدا کرد؟
- ۹۴ ..... عکس‌العمل شدید در برابر گوساله‌پرستان
- ۹۶ ..... نمایندگان بنی اسرائیل در میعادگاه خدا!
- ۹۸ ..... از چنین پیامبری پیروی کنید!

نکته‌ها:

- ۱۰۰ ..... ۱- پنج دلیل برای نبوت در یک آیه
- ۱۰۰ ..... ۲- بشارت ظهور پیامبر در کتب عهدین
- ۱۰۰ ..... دعوت جهانی پیامبر
- ۱۰۲ ..... گوشه‌ای از نعمتهای خدا به بنی اسرائیل
- ۱۰۴ ..... یک سرگذشت عبرت‌انگیز
- ۱۰۵ ..... \* چگونه دست به گناه زدند؟
- ۱۰۶ ..... \* چه کسانی رهایی یافتند؟
- ۱۰۷ ..... پراکندگی یهود!
- ۱۱۰ ..... آخرین سخن در باره قوم یهود
- ۱۱۰ ..... پیمان نخستین و عالم ذر
- ۱۱۱ ..... دانشمندی که در خدمت فراعنه درآمد
- ۱۱۳ ..... \* بلعم باعورا دانشمند دنیاپرست و منحرف
- ۱۱۳ ..... نشانه‌های دوزخیان
- ۱۱۶ ..... مجازات استدراج
- ۱۱۷ ..... تهمت‌ها و بهانه‌ها
- ۱۱۸ ..... کی قیامت برپا می‌شود؟
- ۱۱۹ ..... اسرار نهان را فقط خدا می‌داند
- ۱۲۰ ..... کفران یک نعمت بزرگ
- ۱۲۲ ..... معبودهای بی‌ارزش
- ۱۲۳ ..... و سوسه‌های شیطان
- ۱۲۵ ..... به هنگام شنیدن تلاوت قرآن خاموش باشید



- ۱۲۷ ..... **سوره انفال [۸]**
- ۱۲۷ ..... دورنما و فشرده مباحث این سوره
- ۱۲۸ ..... \* انفال چیست؟
- ۱۲۹ ..... پنج صفت ویژه مؤمنان
- ۱۳۲ ..... غزوه بدر نخستین درگیری مسلحانه اسلام و کفر
- ۱۳۶ ..... درسهای آموزنده در میدان بدر
- ۱۴۱ ..... شنوندگان ناشنوا
- ۱۴۲ ..... دعوت بسوی حیات و زندگی
- ۱۴۶ ..... ایمان و روشن بینی

- ۱۴۸ ..... سرآغاز هجرت .....
- ۱۴۹ ..... بیهوده گویان .....
- ۱۵۴ ..... آغاز جزء دهم قرآن مجید .....
- ۱۵۴ ..... خمس یک دستور مهم اسلامی .....
- ۱۵۴ ..... \* منظور از سهم خدا چیست؟ .....
- ۱۵۷ ..... شش دستور دیگر در زمینه جهاد! .....
- ۱۵۸ ..... مشرکان و منافقان و وسوسه‌های شیطانی .....
- ۱۵۹ ..... \* آیا شیطان از طریق وسوسه یا از طریق تشکل ظاهر شد؟ .....
- ۱۶۱ ..... یک سنت تغییرناپذیر .....
- ۱۶۲ ..... شدت عمل در برابر پیمان‌شکنان .....
- ۱۶۴ ..... افزایش قدرت جنگی و هدف آن .....
- ۱۶۷ ..... منتظر برابری قوا نباشید .....
- ۱۶۸ ..... اسیران جنگی .....
- ۱۷۱ ..... چهار گروه مختلف .....



- ۱۷۵ ..... سوره توبه [۹] .....
- ۱۷۵ ..... ۱- نامهای این سوره .....
- ۱۷۵ ..... ۲- تاریخچه نزول سوره .....
- ۱۷۵ ..... ۳- محتوای سوره .....
- ۱۷۶ ..... ۴- چرا این سوره «بِسْمِ اللَّهِ» ندارد؟ .....
- ۱۷۶ ..... پیمانهای مشرکان الغاء می‌شود! .....
- ۱۷۷ ..... آنها که پیمانشان محترم است .....
- ۱۷۹ ..... شدت عمل توأم با نرمش .....
- ۱۸۰ ..... تجاوزکاران پیمان‌شکن .....
- ۱۸۴ ..... عمران مسجد در صلاحیت همه کس نیست .....
- ۱۸۵ ..... \* اهمیت بنای مساجد .....
- ۱۸۶ ..... مقیاس افتخار و فضیلت! .....
- ۱۸۷ ..... همه چیز فدای هدف و برای خدا! .....
- ۱۸۹ ..... انبوه جمعیت به تنهایی کاری نمی‌کند .....
- ۱۹۱ ..... \* عَزْوَةٌ عِبْرَتٌ لِّمَنْ هُمْ بِهَا حُنَيْنٌ .....
- ۱۹۲ ..... مشرکان حق ورود به مسجد الحرام را ندارند! .....
- ۱۹۳ ..... وظیفه ما در برابر اهل کتاب .....

۱۹۴	* جزیه چیست؟
۱۹۵	بت پرستی اهل کتاب
۱۹۵	* عَزَّوَجَلَّ کیست؟
۱۹۸	* قرآن و قیام حضرت مهدی (عج)
۱۹۸	کنز ممنوع است!
۱۹۸	جمع ثروت تا چه اندازه «کنز» محسوب می شود؟
۲۰۰	کیفر ثروت اندوزان!
۲۰۱	آتش بس اجباری!
۲۰۵	خداوند پیامبرش را در حساسترین لحظات تنها نگذارد!
۲۰۶	تن پروران طمّاع!
۲۰۸	سعی کن منافقان را بشناسی
۲۱۰	عدمشان، به ز وجود!
۲۱۳	منافقان بهانه تراش
۲۱۶	نشانه دیگری از منافقان!
۲۱۷	خودخواهان بی منطق
۲۱۸	مصارف زکات و ریزه کاریهای آن
	نکته‌ها:
۲۱۹	۱- فرق میان «فقیر» و «مسکین»
۲۱۹	۲- تقسیم زکات به هشت قسمت مساوی
۲۲۰	۳- نقش زکات در اسلام
۲۲۰	این حسن است نه عیب!
۲۲۲	قیافه حق به جانب منافقان!
۲۲۳	برنامه خطرناک دیگری از منافقان
۲۲۴	نشانه‌های منافقان
۲۲۶	تکرار تاریخ و درس عبرت!
۲۲۷	نشانه‌های مؤمنان راستین
۲۲۹	پیکار با کفار و منافقان
۲۳۰	توطئه خطرناک
۲۳۲	منافقان کم ظرفیتند
۲۳۳	کارشکنی منافقان
۲۳۴	* اهمیت به کیفیت کار است نه کمیت
۲۳۵	باز هم کارشکنی منافقان

- ۲۳۶ ..... روش محکمتر در برابر منافقان
- ۲۴۱ ..... معذورانی که از عشق جهاد اشک می ریختند!
- ۲۴۲ ..... آغاز جزء یازدهم قرآن مجید
- ۲۴۲ ..... به عذرها و سوگندهای دروغینشان اعتنا نکنید!
- ۲۴۴ ..... بادیه نشینان سنگدل و باایمان
- ۲۴۶ ..... پیشگامان اسلام!
- ۲۴۸ ..... توبه کاران
- ۲۴۹ ..... زکات عامل پاکی فرد و جامعه
- ۲۵۱ ..... \* مسأله عرض اعمال
- ۲۵۲ ..... بتخانه‌ای در چهره مسجد
- ۲۵۵ ..... یک تجارت بی نظیر!
- ۲۵۸ ..... \* هرگونه پیوندی با دشمنان باید قطع شود
- ۲۵۸ ..... مجازات پس از تبیین
- ۲۶۰ ..... زندان محاصره اجتماعی گنهکاران!
- ۲۶۱ ..... با صادقان باشید
- ۲۶۱ ..... مشکلات مجاهدان بی پاداش نمی ماند
- ۲۶۳ ..... جهاد با جهل و جهاد با دشمن
- ۲۶۴ ..... دشمنان نزدیکتر را دریابید!
- ۲۶۵ ..... تأثیر آیات قرآن بر دل‌های آماده و آلوده
- ۲۶۷ ..... آخرین آیات قرآن مجید



- ۲۶۹ ..... [۱۰] سوره یونس
- ۲۶۹ ..... محتوا و فضیلت این سوره
- ۲۷۰ ..... رسالت پیامبر (ص)
- ۲۷۱ ..... خداشناسی و معاد
- ۲۷۲ ..... گوشه‌ای از آیات عظمت خدا
- ۲۷۴ ..... بهشتیان و دوزخیان
- ۲۷۵ ..... انسانهای خودرو
- ۲۷۷ ..... ستمگران پیشین و شما
- ۲۷۹ ..... معبودهای بی خاصیت
- ۲۸۰ ..... معجزات اقتراحی
- ۲۸۳ ..... دورنمای زندگی دنیا



۲۸۴	..... روسفیدان و روسیاهان
۲۸۵	..... یک صحنه از رستاخیز بت پرستان
۲۸۹	..... یکی از نشانه‌های حق و باطل
۲۹۰	..... عظمت و حقانیت دعوت قرآن
۲۹۲	..... کوران و کران!
۲۹۵	..... مجازات الهی در دست من نیست!
۲۹۶	..... در مجازات الهی تردید نکنید
۲۹۸	..... قرآن رحمت بزرگ الهی!
۳۰۱	..... آرامش روح در سایه ایمان
۳۰۲	..... قسمتی از آیات عظمت خداوند
۳۰۴	..... گوشه‌ای از مبارزات نوح
۳۰۶	..... رسولان بعد از نوح
۳۰۶	..... بخشی از مبارزات موسی و هارون
۳۰۸	..... مرحله دوم مبارزه موسی
۳۰۹	..... سومین مرحله مبارزه موسی با طاغوت مصر
۳۱۰	..... مرحله چهارم، دوران سازندگی برای انقلاب
۳۱۱	..... آخرین فصل مبارزه با ستمگران
۳۱۳	..... تردید به خود راه مده!
۳۱۴	..... تنها یک گروه به موقع ایمان آوردند
۳۱۵	..... * ماجرای ایمان آوردن قوم یونس
۳۱۶	..... ایمان اجباری بیهوده است!
۳۱۶	..... تربیت و اندرز
۳۱۸	..... قاطعیت در برابر مشرکان!
۳۱۹	..... آخرین سخن!



۳۲۱	..... <b>سوره هود [۱۱]</b>
۳۲۱	..... محتوای سوره
۳۲۱	..... این سوره مرا پیر کرد
۳۲۲	..... تأثیر معنوی این سوره
۳۲۳	..... چهار اصل مهم در دعوت انبیاء
۳۲۵	..... آغاز جزء دوازدهم قرآن مجید
۳۲۵	..... همه میهمان اویند!

- ۳۲۵ ..... \* تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی!
- ۳۲۶ ..... هدف آفرینش
- ۳۲۷ ..... مؤمنان پر ظرفیت و افراد بی ایمان کم ظرفیتند!
- ۳۲۸ ..... \* امت معدوده و یاران حضرت مهدی (عج)
- ۳۳۰ ..... قرآن معجزه جاویدان
- ۳۳۳ ..... زیانکارترین مردم
- ۳۳۶ ..... سرگذشت تکان دهنده نوح و قومش
- ۳۳۸ ..... من هیچ فرد باایمانی را طرد نمی کنم!
- ۳۴۰ ..... حرف بس است، مجازات کو؟
- ۳۴۱ ..... تصفیه شروع می شود!
- ۳۴۳ ..... \* کشتی نوح
- ۳۴۳ ..... طوفان شروع می شود!
- ۳۴۶ ..... \* درسهای تربیتی در طوفان نوح
- ۳۴۶ ..... ۱- پاکسازی روی زمین
- ۳۴۶ ..... ۲- مجازات با طوفان چرا؟
- ۳۴۷ ..... ۳- پناهگاههای پوشالی
- ۳۴۷ ..... ۴- کشتی نجات
- ۳۴۷ ..... پایان یک ماجرا!
- ۳۴۸ ..... سرگذشت دردناک فرزند نوح
- ۳۵۰ ..... نوح به سلامت فرود آمد!
- ۳۵۱ ..... بت شکن شجاع!
- ۳۵۲ ..... \* توحید خمیرمایه دعوت همه پیامبران
- ۳۵۲ ..... منطق نیرومند هود!
- ۳۵۵ ..... لعن و نفرین ابدی بر این قوم ستمگر!
- ۳۵۶ ..... آغاز سرگذشت قوم ثمود
- ۳۵۹ ..... \* پیوند مکتبی
- ۳۵۹ ..... سرانجام قوم ثمود
- ۳۶۰ ..... فرازی از زندگی بت شکن بزرگ
- ۳۶۳ ..... زندگی ننگین قوم لوط
- ۳۶۵ ..... پایان زندگی این گروه ستمکار
- ۳۶۷ ..... \* تحریم همجنس گرایی
- ۳۶۷ ..... مدین سرزمین شعیب

۳۷۰	منطق بی اساس لجوجان
۳۷۲	تهدیدهای متقابل شعیب و قومش
۳۷۴	پایان عمر تبهکاران مدین
۳۷۴	قهرمان مبارزه با فرعون!
۳۷۷	سعادت و شقاوت!
۳۷۹	* اسباب سعادت و شقاوت
۳۸۲	استقامت کن استقامت!
۳۸۳	* آیه‌ای پرمحتوا و طاقت فرسا!
۳۸۳	تکیه بر ظالمان و ستمگران
۳۸۴	* در چه اموری نباید به ظالمان تکیه کرد؟
۳۸۴	«نماز» و «صبر»
۳۸۵	* اهمیت فوق العاده نماز
۳۸۵	عامل تباهی جامعه‌ها!
۳۸۸	مطالعه سرگذشت پیشینیان چهار اثر دارد



۳۹۱	سوره یوسف [۱۲]
۳۹۱	محتوای سوره
۳۹۲	داستان یوسف قبل از اسلام و بعد از آن
۳۹۳	چرا بر خلاف سرگذشتهای سایر انبیاء داستان یوسف یکجا بیان شده است؟
۳۹۳	فضیلت سوره یوسف
۳۹۴	احسن القصص در برابر تو است
۳۹۵	* نقش داستان در زندگی انسانها
۳۹۶	بارقه امید و آغاز مشکلات
۳۹۸	* رؤیا و خواب دیدن
۴۰۰	نقشه نهایی کشیده شد
۴۰۰	* نقش ویرانگر حسد در زندگی انسانها
۴۰۱	صحنه سازی شوم!
۴۰۳	دروغ رسوا! نکته‌ها:
۴۰۶	۱- در برابر یک ترک اولی!
۴۰۸	۲- دعای گیرای یوسف!
۴۰۸	به سوی سرزمین مصر

- در کاخ عزیز مصر ..... ۴۰۹
- عشق سوزان همسر عزیز مصر! ..... ۴۱۱
- \* متانت و عفت بیان ..... ۴۱۳
- طشت رسوایی همسر عزیز مصر از بام افتاد! ..... ۴۱۴
- \* حمایت خدا در لحظات بحرانی ..... ۴۱۶
- توطئه دیگر همسر عزیز مصر ..... ۴۱۶
- زندان به جرم بی گناهی ..... ۴۲۰
- زندان یا کانون تربیت ..... ۴۲۲
- ماجرای خواب سلطان مصر! ..... ۴۲۴
- تبرئه یوسف از هرگونه اتهام ..... ۴۲۷
- آغاز جزء سیزدهم قرآن مجید ..... ۴۲۸
- یوسف خزانه دار کشور مصر می شود! ..... ۴۲۹
- پیشنهاد تازه یوسف به برادران ..... ۴۳۰
- \* چرا یوسف خود را به برادران معرفی نکرد؟ ..... ۴۳۳
- سرانجام موافقت پدر جلب شد! ..... ۴۳۴
- طرحی برای نگهداری برادر ..... ۴۳۶
- برادران سرافکنده به سوی پدر باز گشتند ..... ۴۴۱
- بکوشید و مأیوس نشوید که یأس نشانه کفر است ..... ۴۴۴
- سرانجام لطف خدا کار خود را کرد! ..... ۴۴۸
- \* پایان شب سیه... ..... ۴۵۰
- سرانجام کار یوسف و یعقوب و برادران ..... ۴۵۱
- ■   □
- سوره رعد [۱۳] ..... ۴۹۵
- محتوای سوره رعد ..... ۴۹۵
- نشانه های خدا در آسمان و زمین و جهان گیاهان ..... ۴۶۰
- تعجب کفار از معاد! ..... ۴۶۴
- باز هم بهانه جویی! ..... ۴۶۵
- علم بی پایان خدا! ..... ۴۶۶
- محافظان غیبی! ..... ۴۶۷
- \* همیشه تغییرات از خود ما است! ..... ۴۶۸
- بخش دیگری از نشانه های عظمت او ..... ۴۶۸
- \* منظور از سجده موجودات چیست؟ ..... ۴۷۰

۴۷۱	.....	بت پرستی چرا؟
۴۷۲	.....	ترسیم دقیقی از منظره حق و باطل
۴۷۳	.....	* مثال، مسائل را همگانی می سازد
۴۷۳	.....	آنها که دعوت حق را اجابت کردند
۴۷۵	.....	برنامه اولوالالباب
۴۷۸	.....	دنیاپرستان تبهکار!
۴۸۰	.....	* ذکر خدا چیست و چگونه است؟
۴۸۰	.....	هر کار کنی این لجوجان ایمان نمی آورند!
۴۸۳	.....	چگونه خدا را با بتها قرین می سازید؟
۴۸۵	.....	خداپرستان و احزاب
۴۸۸	.....	* لوح محو و اثبات و ام الكتاب
۴۸۹	.....	انسانها و جامعه ها از میان می روند و خدا می ماند
		□   ■   □
۴۹۱	.....	سوره ابراهیم [۱۴]
۴۹۱	.....	محتوای سوره
۴۹۱	.....	فضیلت تلاوت این سوره
۴۹۱	.....	بیرون آمدن از ظلمتها به نور
۴۹۶	.....	* شکر مایه فرونی نعمت و کفر موجب فناست
۴۹۸	.....	آیا در خدا شک است؟
۴۹۹	.....	تنها بر خدا توکل کنید!
۵۰۰	.....	برنامه و سرنوشت جباران عنید
۵۰۲	.....	خاکستری بر سینه تندباد!
۵۰۳	.....	آفرینش بر اساس حق است
۵۰۴	.....	گفتگوی صریح شیطان و پیروانش!
۵۰۶	.....	شجره طیبه و شجره خبیثه
۵۰۸	.....	سرانجام کفران نعمتها
۵۰۹	.....	عظمت انسان از دیدگاه قرآن
۵۱۲	.....	دعاهای سازنده ابراهیم بت شکن
۵۱۴	.....	روزی که چشمها از حرکت باز می ایستد
۵۱۶	.....	توطئه های ستمگران به جایی نمی رسد
۵۱۹	.....	* آغاز و ختم سوره ابراهیم

۵۲۱	.....	سورهٔ حجر [۱۵]
۵۲۱	.....	محتوای سوره
۵۲۲	.....	آرزوهای بیجا!
۵۲۴	.....	حفظ قرآن از دست بردها
۵۲۴	.....	لجاجت و انکار محسوسات
۵۲۶	.....	شیاطین با شهاب رانده می شوند!
۵۲۸	.....	نقش باد و باران
۵۳۰	.....	آفرینش انسان
۵۳۳	.....	نعمتهای هشتگانهٔ بهشت
۵۳۵	.....	میهمانان ناشناس؟
۵۴۰	.....	سرنوشت گنهکاران قوم لوط
۵۴۱	.....	پایان زندگی دو قوم ستمگر
۵۴۶	.....	مکتبت را آشکارا بگو!



۵۴۹	.....	سورهٔ نحل [۱۶]
۵۴۹	.....	محتوای سوره
۵۵۰	.....	فضیلت تلاوت سوره
۵۵۰	.....	فرمان عذاب نزدیک است
۵۵۵	.....	* چرا تنها زیتون و نخل و انگور
۵۵۶	.....	نعمت کوهها و دریاها و ستارگان
۵۶۱	.....	آنها که بارگناه دیگران را بردوش می کشند
۵۶۴	.....	سرنوشت پاکان و نیکان
۵۶۸	.....	معاد و پایان گرفتن اختلافها
۵۶۹	.....	پاداش مهاجران
۵۷۰	.....	اگر نمی دانید برسید
۵۷۱	.....	انواع مجازاتها در برابر انواع گناهان
۵۷۲	.....	سجدهٔ همهٔ مخلوقات و جیندگان حتی سایه‌هایشان برای خدا!
۵۷۳	.....	دین یکی و معبود یکی!
۵۷۵	.....	آنجا که تولد دختر ننگ بود
۵۷۶	.....	نقش اسلام در احیای ارزش مقام زن
۵۷۷	.....	گر حکم شوکه مست گیرند...!
۵۷۹	.....	آبها، میوه‌ها، دامها

۵۸۰	پروردگارت به زنبور عسل وحی فرستاد .....
۵۸۱	سرچشمه تفاوت روزیها .....
۵۸۵	دو مثال زنده برای مؤمن و کافر! .....
۵۸۷	انواع نعمتهای مادی و معنوی .....
۵۸۸	سایه‌ها، مسکنها و پوششها .....
۵۹۰	آنجا که تمام درها به روی بدکاران بسته می‌شود! .....
۵۹۲	جامعترین برنامه اجتماعی .....
۵۹۳	استحکام پیمانهای شما دلیل بر ایمان شماست! .....
۵۹۸	این‌گونه قرآن بخوان! .....
۵۹۹	دروغ رسوا! .....
۶۰۱	* زشتی دروغ از دیدگاه اسلام .....
۶۰۲	بازگشت‌کنندگان از اسلام (مرتدین) .....
۶۰۴	آنها که کفران کردند و گرفتار شدند .....
۶۰۶	دروغگویان هرگز رستگار نخواهند شد .....
۶۰۹	ابراهیم به تنهایی یک امت بود .....
۶۱۱	ده دستور مهم اخلاقی در مقابله با مخالفان .....



۶۱۵	سورهٔ اسراء [۱۷] .....
۶۱۵	۱- نامه‌های این سوره .....
۶۱۵	۲- محتوای سوره .....
۶۱۶	۳- فضیلت تلاوت سوره .....
۶۱۶	معراج‌گاه پیامبر(ص) .....
۶۲۰	* دو فساد بزرگ تاریخی بنی اسرائیل .....
۶۲۰	مستقیم‌ترین راه خوشبختی .....
۶۲۵	مراحل چهارگانه مجازات الهی .....
۶۲۶	خطوط زندگی طالبان دنیا و آخرت .....
۶۲۸	* آیا دنیا و آخرت با هم تضاد دارند؟ .....
۶۲۸	توحید و نیکی به پدر و مادر، سرآغاز یک رشته احکام مهم اسلامی .....
۶۳۰	* احترام پدر و مادر در منطق اسلام .....
۶۳۱	رعایت اعتدال در انفاق و بخشش .....
۶۳۳	شش حکم مهم .....
۶۳۵	* فلسفهٔ تحریم زنا .....

- ۶۳۷ ..... تنها از علم پیروی کن
- ۶۳۸ ..... متکبر مباش!
- ۶۳۹ ..... مشرک مشو!
- ۶۴۱ ..... چگونه از حق فرار می‌کنند؟
- ۶۴۳ ..... بی‌خبران مغرور و موانع شناخت
- ۶۴۴ ..... رستاخیز قطعی است!
- ۶۴۶ ..... برخورد منطقی با همه مخالفان
- ۶۴۹ ..... تسلیم بهانه‌جویان نشو!
- ۶۵۱ ..... \* رؤیای پیامبر(ص) و شجره ملعونه
- ۶۵۳ ..... دامهای ابلیس
- ۶۵۳ ..... با این همه نعمت این همه کفران چرا؟
- ۶۵۵ ..... انسان‌گلی سرسید موجودات
- ۶۵۶ ..... چرا انسان برترین مخلوق خداست؟
- ۶۵۷ ..... \* نقش رهبری در اسلام
- ۶۵۸ ..... \* خدایا! مرا به خود وامگذار
- ۶۵۹ ..... توطئه شوم دیگر
- ۶۶۱ ..... \* نماز شب یک عبادت بزرگ روحانی
- ۶۶۳ ..... \* آیه جاء الحق ... و قیام حضرت مهدی(عج)
- ۶۶۳ ..... قرآن نسخه شفابخش
- ۶۶۴ ..... روح چیست؟
- ۶۶۵ ..... آنچه داری از برکت رحمت اوست!
- ۶۶۶ ..... هیچ‌گاه همانند قرآن را نخواهند آورد!
- ۶۶۹ ..... بهانه همگونی!
- ۶۷۲ ..... چگونه معاد ممکن است؟
- ۶۷۳ ..... \* معاد جسمانی
- ۶۷۳ ..... با این همه نشانه‌ها، باز ایمان نیاوردند!
- ۶۷۷ ..... آخرین بهانه‌ها!



## پیشگفتار

### گزیده تفسیر نمونه!

بزرگترین سرمایه ما مسلمانان قرآن مجید است. معارف، احکام، برنامه زندگی، سیاست اسلامی، راه به سوی قرب خدا، همه و همه را در این کتاب بزرگ آسمانی می‌یابیم.

بنابراین، وظیفه هر مسلمان این است که با این کتاب بزرگ دینی خود روز به روز آشنا تر شود این از یکسو.

از سوی دیگر آوازه اسلام که بر اثر بیداری مسلمین در عصر ما، و بخصوص بعد از انقلاب اسلامی در سراسر جهان پیچیده است، حس کنجکاوی مردم غیرمسلمان جهان را برای آشنایی بیشتر به این کتاب آسمانی برانگیخته است، به همین دلیل در حال حاضر از همه جا تقاضای ترجمه و تفسیر قرآن به زبانهای زنده دنیا می‌رسد، هر چند متأسفانه جوابگویی کافی برای این تقاضاها نیست، ولی به هر حال باید تلاش کرد و خود را آماده برای پاسخگویی به این تقاضاهای مطلوب کنیم. خوشبختانه حضور قرآن در زندگی مسلمانان جهان و بخصوص در محیط کشور ما روز به روز افزایش پیدا می‌کند، قاریان بزرگ، حافظان ارجمند، مفسران آگاه

در جامعه امروز ما بحمدالله کم نیستند، رشته تخصصی تفسیر در حوزه علمیه قم به صورت یکی از رشته‌های تخصصی مهم درآمده و متقاضیان بسیاری دارد، درس تفسیر نیز از دروس رسمی حوزه‌ها و از مواد امتحانی است، و در همین راستا «تفسیرنمونه» نوشته شد، که تفسیری است سلیس و روان و در عین حال پرمحتوا و ناظر به مسائل روز و نیازهای زمان، و شاید یکی از دلایل گسترش سریع آن همین اقبال عمومی مردم به قرآن مجید است.

گرچه برای تهیه این تفسیر به اتفاق گروهی از فضیلا گرامی حوزه علمیه قم (دانشمندان و حجج اسلام آقایان: محمدرضا آشتیانی - محمد جعفر امامی - داود الهامی - اسدالله ایمانی - عبدالرسول حسنی - سید حسن شجاعی - سید نورالله طباطبائی - محمود عبداللهی - محسن قرائتی و محمد محمدی اشتهااردی) در مدت پانزده سال زحمات زیادی کشیده شد، ولی با توجه به استقبال فوق‌العاده‌ای که از سوی تمام قشرها و حتی برادران اهل تسنن از آن به عمل آمد، تمام خستگی تهیه آن برطرف گشت و این امید در دل دوستان بوجود آمد که ان شاءالله اثری است مقبول در پیشگاه خدا.

متن فارسی این تفسیر دهها بار چاپ و منتشر شده، و ترجمه کامل آن به زبان «اردو» در (۲۷) جلد نیز بارها به چاپ رسیده است، و ترجمه کامل آن به زبان «عربی» نیز به نام تفسیر «الأمثل» اخیراً در بیروت به چاپ رسید و در نقاط مختلف کشورهای اسلامی انتشار یافت.

ترجمه آن به زبان «انگلیسی» هم اکنون در دست تهیه است که امیدواریم آن هم به زودی در افق مطبوعات اسلامی ظاهر گردد.



بعد از انتشار تفسیرنمونه گروه کثیری خواهان نشر «خلاصه» آن شدند. چرا که مایل بودند بتوانند در وقت کوتاهتر و با هزینه کمتر به محتوای اجمالی آیات، و شرح فشرده‌ای آشنا شوند، و در بعضی از کلاسهای درسی که تفسیرقرآن مورد توجه است به عنوان متن درسی از آن بهره‌گیری شود.

این درخواست مکرر، ما را بر آن داشت که به فکر تلخیص تمام دوره (۲۷) جلدی تفسیر نمونه، در پنج جلد بیفتیم ولی این کار آسانی نبود، مدتی در باره آن مطالعه و برنامه‌ریزی شد و بررسیهای لازم به عمل آمد تا این که فاضل محترم جناب مستطاب آقای احمد - علی بابایی که سابقه فعالیت و پشتکار و حسن سلیقه ایشان در تهیه «فهرست موضوعی تفسیر نمونه» بر ما روشن و مسلم بود عهده‌دار انجام این مهم گردید و در مدت دو سال کار مستمر شبانه‌روزی این مهم به وسیله ایشان انجام گردید.

اینجانب نیز با فکر قاصر خود کراً بر نوشته‌های ایشان نظارت کردم و در مواردی که نیاز به راهنمایی بود به اندازه توانایی مسائل لازم را تذکر دادم، و در مجموع فکر می‌کنم بحمدالله اثری ارزنده و پر بار به وجود آمده که هم قرآن با ترجمه سلیس را در بر دارد و هم تفسیر فشرده و گویایی، برای کسانی که می‌خواهند با یک مراجعه سریع از تفسیر آیات آگاه شوند، می‌باشد.

و نام آن برگزیده تفسیر نمونه نهاده شد.

و من به نوبه خود از زحمات بی دریغ ایشان تشکر و قدردانی می‌کنم، امیدوارم این خلاصه و فشرده که گزیده‌ای است از قسمت‌های حساس، و حدیث مجملی از آن مفصل، نیز مورد قبول اهل نظر و عموم قشرهای علاقه‌مند به قرآن گردد و ذخیره‌ای برای همه ما در «یوم‌الجزاء» باشد.

قم - حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

۱۳ رجب ۱۴۱۴ روز میلاد مسعود امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام

مطابق با ۱۳۷۲/۱۰/۶



## سوره اعراف [۷]

این سوره در «مکه» نازل شده و ۲۰۶ آیه دارد

**محتوای سوره:** در آغاز اشاره کوتاه و گویایی به مسأله «مبدء و معاد» کرده؛ سپس برای احیای شخصیت انسان، داستان آفرینش آدم را با اهمیت فراوان شرح می‌دهد. بعد پیمانهای را که خدا از فرزندان آدم در مسیر هدایت و صلاح گرفته یک‌یک بر می‌شمرد.

سپس برای نشان دادن شکست و ناکامی اقوامی که از مسیر توحید و عدالت و پرهیزکاری منحرف می‌شوند، و هم برای نشان دادن پیروزی مؤمنان راستین، سرگذشت بسیاری از اقوام پیشین و انبیای گذشته مانند «نوح» و «لوط» و «شعیب» را بیان کرده، و با سرگذشت مشروح بنی اسرائیل و مبارزه «موسی» با فرعون این بخش را پایان می‌دهد.

در آخر سوره بار دیگر به مسأله مبدء و معاد باز می‌گردد و انجام و آغاز را بدین وسیله تکمیل می‌کند.

**فضیلت تلاوت این سوره:** از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «هر کس سوره اعراف را در هر ماه بخواند در روز قیامت، از کسانی خواهد بود که نه ترسی بر آنهاست و نه غمی دارند (مِنَ الَّذِينَ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) و اگر در هر جمعه بخواند، در روز قیامت از کسانی می‌باشد که بدون حساب به بهشت می‌رود». و نیز فرمود: «در این سوره آیات محکمه‌ای است، «قرائت» و «تلاوت»

و «قیام به آنها» را فراموش نکنید، زیرا اینها روز رستاخیز در پیشگاه خدا برای کسانی که آنها را خوانده‌اند گواهی می‌دهند».

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - در آغاز این سوره بار دیگر به «حروف مُقَطَّعَه» برخورد می‌کنیم که در اینجا چهار حرف: «الف، لام، میم و صاد» است (الْمَصَّ).

ممکن است، یکی از اهداف این حروف، جلب توجه شنوندگان، و دعوت آنها به سکوت و استماع بوده باشد، زیرا ذکر این حروف در آغاز سخن، مطلب عجیب و نوظهوری در نظر عرب بود، و حس کنجکاوی آنها را برمی‌انگیخت، و در نتیجه به دنباله آن نیز گوش فرا می‌دادند.

(آیه ۲) - در این آیه می‌فرماید: «این کتابی است که بر تو نازل شده است، و نباید از ناحیه آن هیچ‌گونه نگرانی و ناراحتی به خود راه دهی» (كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ).

جمله فوق به پیامبر ﷺ دل‌داری می‌دهد، که چون این آیات از ناحیه خداست، نباید هیچ‌گونه نگرانی به خود راه دهد، نه نگرانی از جهت عکس‌العملی که دشمنان لجوج و سرسخت در برابر آن نشان خواهند داد، و نه نگرانی از ناحیه نتیجه و برداشتی که از تبلیغ این رسالت انتظار می‌رود.

و در جمله بعد اضافه می‌کند: «هدف از نزول این کتاب انذار و بیم دادن مردم (از عواقب شوم افکار و اعمالشان است) و همچنین تذکر و یادآوری برای مؤمنان راستین» (لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ).

(آیه ۳) - سپس روی سخن را به عموم مردم کرده، می‌گوید: «از آنچه از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده است، پیروی کنید» (اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ). و به این ترتیب، سخن از پیامبر ﷺ و مأموریت و رسالت او شروع می‌شود و به وظیفه مردم منتهی می‌گردد.

و برای تأکید اضافه می‌کند: «از فرمان غیر خداوند پیروی نکنید و از انتخاب

ولیی و سرپرستی جز او خودداری نمایید» (وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ).

اما چون آنها که به تمام معنی در برابر حق تسلیمند و از تذکرات، متذکر می‌گردند کمند، در پایان آیه می‌گوید: «کمتر متذکر می‌شوید» (قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ). از این آیه ضمناً استفاده می‌شود که انسان بر سر دو راهی است، یا پذیرش ولایت و رهبری خداوند، و یا داخل شدن در (ولایت) دیگران، اگر مسیر اول را قبول کند، (ولیی) او تنها خداست، اما اگر تحت ولایت دیگران قرار گیرد، هر روز باید بارکسی را بر دوش گیرد و ارباب تازه‌ای انتخاب کند.

(آیه ۴) - اقوامی که نابود شدند! این آیه و آیه بعد در واقع «فهرستی» است، اجمالی از سرگذشت اقوام متعددی همچون قوم نوح و فرعون و عاد و ثمود و لوط که بعداً خواهد آمد.

قرآن در اینجا به آنهایی که از تعلیمات انبیاء سرپیچی می‌کنند و به جای اصلاح خویش و دیگران بذر فساد می‌پاشند، شدیداً اخطار می‌کند که نگاهی به زندگانی اقوام پیشین بیفکنید و ببینید «چقدر از شهرها و آبادیها را ویران کردیم.» و مردم فاسد آنها را به نابودی کشانیدیم! (وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا). سپس چگونگی هلاکت آنها را چنین تشریح می‌کند: «عذاب دردناک ما، در دل شب (در ساعاتی که در آرامش فرو رفته بودند) یا در وسط روز، به هنگامی که پس از فعالیتهای روزانه به استراحت پرداخته بودند به سراغ آنها آمد» (فَجَاءَهَا بِأَسْنَائِنَا يَا تَا أَوْهُمْ قَائِلُونَ).

(آیه ۵) - در این آیه سخن را چنین ادامه می‌دهد: «آنها به هنگامی که در گرداب بلا گرفتار می‌شدند و توفان مجازات زندگیشان را درهم می‌کوبید (از مرکب غرور و نخوت پیاده شده) فریاد می‌زدند: ما ستمگر بودیم» و اعتراف می‌کردند که ظلم و ستمهایشان دامانشان را گرفته است! (فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسْنَائِنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ).

ولیی اعترافی که سودی به حال آنها نداشت، زیرا یک نوع اعتراف «اجباری و اضطراری» بود که حتی مغرورترین افراد خود را از آن ناگزیر می‌بینند، و کمترین

نشانه‌ای از انقلاب روحی در آن نیست.

قابل ذکر است که این‌گونه آیات اخطارهای کوبنده‌ای است برای امروز و برای فردا، برای ما و همه اقوام آینده، زیرا در سنت و قانون الهی تبعیض مفهوم ندارد.

هم اکنون، انسان صنعتی با تمام قدرتی که پیدا کرده است، در مقابل یک زلزله، یک توفان، یک باران شدید و مانند اینها به همان اندازه ضعیف و ناتوان است که انسانهای قبل از تاریخ ناتوان بودند، بنابراین همان عواقب شوم و دردناکی که ستمکاران اقوام گذشته و انسانهای مست‌غرور و شهوت و افراد سرکش و آلوده پیدا کردند، از انسانهای امروز دور نیست.

(آیه ۶) - بازپرسی عمومی! در آیه قبل سخن از مجازات دنیوی ستمکاران در میان بود، در این آیه و سه آیه بعد از مجازات اخروی آنها بحث می‌کند و به این ترتیب پیوندی روشن دارند.

نخست به عنوان یک قانون عمومی می‌فرماید: «از تمام کسانی که پیامبران به سوی آنها فرستاده شدند، بطور قطع در روز قیامت سؤال می‌کنیم» (فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ).

نه تنها از آنها سؤال می‌کنیم «از پیامبرانشان نیز می‌پرسیم» که رسالت خویش را چگونه انجام دادند (وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ).

بنابراین، هم رهبران مسؤولند و هم پیروان، هم پیشوایان و هم تابعان، منتها چگونگی مسؤولیتهای این دو گروه متفاوت است.

(آیه ۷) - در این آیه برای این که کسی تصور نکند که سؤال از امتها و پیامبرانشان دلیل بر این است که چیزی از علم خدا مخفی می‌ماند، با صراحت و تأکید آمیخته با قسم می‌گوید: «ما با علم و دانش خویش تمام اعمالشان را برای آنها شرح می‌دهیم، زیرا ما هرگز از آنها غایب نبودیم» همه جا با آنها بودیم و در هر حال همراهشان (فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ).

\* سؤال برای چیست؟ ما می‌دانیم خدا همه چیز را می‌داند و اصولاً در



همه جا حاضر و ناظر است. با این حال چه نیازی به سؤال دارد که انبیاء و امتها را عموماً و بدون استثناء مورد بازپرسی قرار دهد؟!

پاسخ این که: اگر سؤال برای استعمال و درک واقعیت چیزی باشد، در مورد کسی که عالم است معنی ندارد ولی اگر منظور توجه دادن خود شخص و اتمام حجت به او و امثال آن بوده باشد، هیچ مانعی ندارد، درست مثل این که ما به شخص فراموشکاری خدمتهای زیاد کرده ایم، و او به جای خدمت مرتکب خیانتهایی شده و همه این مسائل پیش ما روشن است، او را مورد بازپرسی قرار داده و می‌گوییم آیا ما این همه به تو خدمت نکردیم؟ و آیا تو حق این خدمات را ادا کردی؟ این سؤال برای کسب علم نیست بلکه برای تفهیم طرف است.

(آیه ۸) - در این آیه برای تکمیل بحث رستاخیز، اشاره به مسأله «سنجش اعمال» می‌کند که نظیر آن در سوره‌های دیگر قرآن از جمله در سوره مؤمنون آیه ۱۰۲ و ۱۰۳ و سوره قارعه آیه ۶ و ۸ آمده است.

نخست می‌گوید: «مسأله توزین اعمال در آن روز حق است» (وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ).

آنچه مسلم است این است که در روز رستاخیز اعمال انسان با وسیله خاصی سنجیده می‌شود نه با ترازوهایی همانند ترازوهای دنیا، و چه بسا آن وسیله همان وجود انبیاء و امامان و افراد صالح بوده باشد، و در روایاتی که از طرق اهل بیت علیهم‌السلام به ما رسیده است این مطلب به خوبی دیده می‌شود.

حتی در این جهان نیز دوستان خدا مقیاس سنجشند، ولی از آنجا که بسیاری از حقایق در این عالم در پرده ابهام می‌ماند و در روز قیامت که - به مقتضای **وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ** (ابراهیم/۴۸) - روز بروز و ظهور است؛ این واقعیتها آشکار می‌گردد.

در پایان آیه می‌فرماید: «کسانی که میزانهای (عمل) آنها سنگین است، همان رستگارانند» (فَمَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

(آیه ۹) - «و کسانی که میزانهای (عمل) آنها سبک است، افرادی هستند

که سرمایه وجود خود را، به خاطر ظلم و ستمی که نسبت به آیات ما می کردند، از دست داده اند) «وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ».

بدیهی است منظور از سبکی و سنگینی میزان اعمال، سبکی و سنگینی خود میزان نیست بلکه ارزش و وزن چیزهایی است که با میزان سنجیده می شود. تعبیر «ظلم به آیات» اشاره به این است که این گونه اشخاص نه تنها به خود ستم می کنند، بلکه به برنامه های هدایت الهی نیز ستم کرده اند، زیرا این برنامه ها می بایست وسیله هدایت و نجات گردد، و اگر به آن بی اعتنایی شد و این اثر از آنها به دست نیامد، به آنها ستم شده است.

(آیه ۱۰) - مقام با عظمت انسان در جهان هستی! به دنبال آیاتی که اشاره به مبدء و معاد در آنها شده بود در این آیه و آیات بعد، «انسان» و عظمت و اهمیت مقام او و چگونگی آفرینش او و افتخاراتی که خداوند به او داده، مورد بحث قرار داده، می فرماید: «ما مالکیت و حکومت، و تسلط شما را بر زمین، مقرر داشتیم» (وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ).

«و انواع و سایل زندگی را برای شما در آن قرار دادیم» (وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ) «اما با این حال کمتر شکر این همه نعمت و موهبت را به جای می آورید» (قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ).

(آیه ۱۱) - ماجرای سرکشی و عصیان ابلیس! در هفت سوره از سوره های قرآن اشاره به آفرینش انسان و چگونگی خلقت او شده است.

در آیه مورد بحث، خداوند می گوید: «ما شما را آفریدیم، و سپس صورت بندی کردیم، بعد از آن به فرشتگان (و از جمله ابلیس که در صف آنها قرار داشت اگر چه جزء آنها نبود) فرمان دادیم، برای آدم (جد نخستین شما) سجده کنند» (وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ).

«همگی (این فرمان را به جان و دل پذیرفتند و) برای آدم سجده کردند، مگر ابلیس که از سجده کنندگان نبود» (فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ).

سجده فرشتگان برای آدم به معنی «سجده پرستش» نبوده است، زیرا پرستش مخصوص خداست، بلکه سجده در اینجا به معنی خضوع و تواضع است. (آیه ۱۲) - در این آیه می‌گوید: خداوند «ابلیس» را به خاطر سرکشی و طغیانگری مؤاخذه کرد فرمود: در آن هنگام که به تو فرمان دادم، چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی؟» (قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ).

او در پاسخ به یک عذر ناموجه متوسل گردید، «گفت: من از او بهترم، به دلیل این که مرا از آتش آفریده‌ای و او را از خاک و گِل!» (قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ).

گویا چنین می‌پنداشت که آتش برتر از خاک است، و این یکی از بزرگترین اشتباهات ابلیس بود، شاید هم اشتباه نمی‌کرد و به خاطر تکبر و خودپسندی دروغ می‌گفت.

اما امتیاز آدم در این نبود که از خاک است، بلکه امتیاز اصلی او همان «روح انسانیت» و مقام خلافت و نمایندگی پروردگار بوده است.

در اینجا یک سؤال باقی می‌ماند، و آن این که چگونه شیطان، با خدا سخن گفت، مگر وحی بر او نازل می‌شده است؟

پاسخ این سؤال این است که: هیچ مانعی ندارد که خداوند با شخص دیگری نه به عنوان وحی و رسالت، بلکه از طریق الهام درونی، یا به وسیله بعضی از فرشتگان سخن بگوید، خواه این شخص از صالحان و پاکان باشد، همانند مریم و مادر موسی یا از ناصالحان باشد مانند شیطان!

(آیه ۱۳) - از آنجا که امتناع شیطان از سجده کردن، برای آدم (ع) یک امتناع ساده و معمولی نبود و نه یک گناه عادی محسوب می‌شد، بلکه یک سرکشی و تمرد آمیخته به اعتراض و انکار مقام پروردگار بود. به این جهت، مخالفت او سر از کفر و انکار علم و حکمت خدا درآورد و به همین جهت، می‌بایست تمام مقامها و موقعیتهای خویش را در درگاه الهی از دست بدهد، به همین سبب خداوند او را از آن مقام برجسته و موقعیتی که در صفوف فرشتگان پیدا کرده بود بیرون کرد و به او

«فرمود: از این مقام و مرتبه، فرود آی» (قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا).

سپس سرچشمه این سقوط و تنزل را با این جمله، برای او شرح می‌دهد که: «تو حق نداری در این مقام و مرتبه، راه تکبر، پیش گیری» (فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا).

و باز به عنوان تأکید بیشتر، اضافه می‌فرماید: «بیرون رو که از افراد پست و ذلیل هستی» (فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ). یعنی، نه تنها با این عمل بزرگ نشدی، بلکه به عکس به خواری و پستی گراییدی.

از این جمله به خوبی روشن می‌شود که تمام بدبختی شیطان، مولود تکبر او بود. از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده که فرمود: «اصول و ریشه‌های کفر و عصیان، سه چیز است. حرص و تکبر و حسد، اما حرص سبب شد که آدم از درخت ممنوع بخورد، و تکبر سبب شد که ابلیس از فرمان خدا سرپیچی کند، و حسد سبب شد که یکی از فرزندان آدم دیگری را به قتل رساند!»

(آیه ۱۴) - اما داستان شیطان به همین جا پایان نیافت، او به هنگامی که خود را مطرود دستگاه خداوند دید، طغیان و لجاجت را بیشتر کرد و به جای توبه و بازگشت به سوی خدا و اعتراف به اشتباه، تنها چیزی که از خدا تقاضا کرد این بود که گفت: «خدایا! مرا تا پایان دنیا مهلت ده، و زنده بگذار» (قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ).

(آیه ۱۵) - این تقاضای او به اجابت رسید و خداوند «فرمود: تو از مهلت داده شدگانی» (قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ).

(آیه ۱۶) - ولی او نمی‌خواست برای جبران گذشته زنده بماند و عمر طولانی کند، بلکه هدف خود را از این عمر طولانی چنین «بیان کرد: اکنون که مرا گمراه ساختی! بر سر راه مستقیم تو کمین می‌کنم و آنها را از راه به در می‌برم» (قَالَ فِيمَا آغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ). تا همانطور که من گمراه شدم، آنها نیز به گمراهی بیفتند!

(آیه ۱۷) - سپس شیطان، برای تأیید و تکمیل گفتار خود، اضافه کرد که نه

تنها بر سر راه آنها کمین می‌کنم بلکه «از پیش رو، و از پشت سر، و از طرف راست، و از طرف چپ (از چهار طرف) به سراغ آنها می‌روم، و اکثر آنها را شکرگزار نخواهی یافت» (ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمُ مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ).

در روایتی که از امام باقر علیه السلام نقل شده، تفسیر عمیقی برای این چهار جهت دیده می‌شود، آنجا که می‌فرماید: «منظور از آمدن شیطان به سراغ انسان از «پیش رو» این است که آخرت و جهانی را که در پیش دارد در نظر او سبک و ساده جلوه می‌دهد، و منظور از «پشت سر» این است که آنها را به گردآوری اموال و تجمع ثروت و بخل از پرداخت حقوق واجب به خاطر فرزندان و وارثان دعوت می‌کند، و منظور از «طرف راست» این است که امور معنوی را به وسیله شبهات و ایجاد شک و تردید، ضایع می‌سازد، و منظور از «طرف چپ» این است که لذات مادی و شهوات را در نظر آنها جلوه می‌دهد.

(آیه ۱۸) - در این آیه بار دیگر فرمان بیرون رفتن ابلیس از حریم قرب خدا و مقام و منزلت رفیع صادر می‌شود، با این تفاوت که در اینجا حکم طرد او به صورت تحقیرآمیز و شدیدتر صادر شده است و شاید به خاطر لجباجتی بود که شیطان در مورد اصرار در وسوسه افراد انسان به خرج داد و گناه بزرگ دیگری بر گناه خود افزود؛ به او فرمود: «از این مقام با بدترین ننگ و عار بیرون رو و با خواری و ذلت فرود آی!» (قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْذُومًا مَّدْحُورًا).

«و سوگند یاد می‌کنم که هر کس از تو پیروی کند، جهنم را از تو و آنها پر سازم» (لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ).

سؤال: بعد از آنکه شیطان مرتکب چنان گناه بزرگی شد، چرا خداوند

تقاضای او را مبنی بر ادامه حیات او پذیرفت؟

پاسخ اینک: ادامه حیات او به عنوان وجود یک نقطه منفی برای تقویت نقاط مثبت نه تنها ضرر نداشت، بلکه مؤثر نیز بود، حتی قطع نظر از وجود شیطان، در درون خود ما، غرایز مختلفی وجود دارد، که چون در برابر نیروهای عقلانی

و روحانی قرار گیرند، یک میدان تضاد را تشکیل می دهند که در این میدان پیشرفت و تکامل و پرورش وجود انسان صورت می گیرد.

باید توجه داشت که خداوند اگر چه شیطان را در انجام وسوسه هایش آزاد گذاشته ولی انسان را در برابر او بی دفاع قرار نداده است، زیرا نیروی عقل و خرد به او بخشیده که می تواند سدّ نیرومندی در مقابل وسوسه های شیطان به وجود آورد. و از سوی دیگر فطرت پاک و عشق به تکامل را در درون وجود انسان به عنوان یک عامل سعادت قرار داده و از سوی سوم فرشتگانی که الهام بخش نیکبها هستند، به کمک انسانهایی که می خواهند از وسوسه های شیطان برکنار بمانند می فرستند.

(آیه ۱۹) - وسوسه های شیطانی در لباسهای دلپذیر! از این به بعد فصل دیگری از سرگذشت آدم را بیان می کند، نخست خداوند به آدم و همسرش دستور می دهد که: «وای آدم! تو و همسرت (حوّا) در بهشت سکونت اختیار کنید» (وَايَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ).

از این جمله چنین استفاده می شود که آدم و حوّا در بدو خلقت در بهشت نبودند؛ سپس به سوی بهشت راهنمایی شدند.

در این هنگام، نخستین تکلیف و امر و نهی پروردگار به این صورت، صادر شد: «شما از هر نقطه ای و از هر درختی از درختان بهشت که می خواهید تناول کنید، اما به این درخت معین نزدیک نشوید که از ستمگران خواهید بود» (فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ).

(آیه ۲۰) - سپس شیطان که بر اثر سجده نکردن رانده درگاه خدا شده بود و تصمیم قاطع داشت تا آنجا که می تواند از آدم و فرزندانش انتقام بگیرد؛ «به وسوسه کردن آنان مشغول شد، تا لباسهای اطاعت و بندگی خدا را از تن آنان بیرون کند، و عورت آنها را که پنهان بود آشکار سازد» (فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وَّرَىٰ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا).

و برای رسیدن به این هدف، از عشق و علاقه ذاتی انسان به تکامل و ترقی

و «زندگی جاویدان»، استفاده کرد.

لذا نخست به آدم و همسرش گفت: «خداوند شما را از این جهت نهی نکرده جز این که اگر از آن بخورید یا فرشته خواهید شد و یا عمر جاویدان پیدا می‌کنید» (وَقَالَ مَا نَهَيْكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَائِكَةً أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ).

و به این ترتیب، فرمان خدا را در نظر آنان به گونه دیگری جلوه داد.

(آیه ۲۱) - آدم با شنیدن این سخن در فکر فرو رفت، اما شیطان برای این که پنجه‌های وسوسه خود را بیشتر و محکمتر در جان آدم و حوا فرو برد؛ «سوگندهای شدیدی برای آنها یاد کرد، که من خیرخواه شما هستم!» (وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ).

(آیه ۲۲) - آدم که هنوز تجربه کافی در زندگی نداشت، و گرفتار دامهای شیطان و خدعه و دروغ و نیرنگ نشده بود، سرانجام تسلیم فریب شیطان شد، و به این ترتیب «شیطان» آنها را با فریب (از مقامشان) فرود آورد» (فَدَلَّيْهُمَا بِغُرُورٍ). «همین که آدم و همسرش از آن درخت ممنوع چشیدند، بلافاصله لباسهایشان از تنشان فرو ریخت اندامشان (عورتشان) آشکار گشت» (فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا).

و در حقیقت از لباس بهشتی که لباس کرامت و احترام خدا بود برهنه شدند. قرآن سپس می‌گوید: هنگامی که آدم و حوا چنین دیدند «بلافاصله از برگهای درختان بهشتی برای پوشیدن اندام خود، استفاده کردند» (وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ). «و در این موقع از طرف خداوند ندا رسید که مگر من شما را از آن درخت نهی نکردم، مگر به شما نگفتم که شیطان دشمن آشکار و سرسخت شماست» چرا فرمان مرا به دست فراموشی سپردید و در این گرداب سقوط کردید؟» (وَنَادَيْهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ).

از مقایسه تعبیر این آیه با نخستین آیه‌ای که به آدم و حوا اجازه سکونت در

بهشت را می داد به خوبی استفاده می شود که آنها پس از این نافرمانی، چه اندازه از مقام قرب پروردگار دور شدند.

۱- شجره ممنوعه چه درختی بوده است؟ در منابع اسلامی دو نوع تفسیر برای آن آمده است، یکی تفسیر «مادی» که طبق معروف در روایات، «گندم» بوده است؛ و دیگری تفسیر «معنوی» که در روایات از آن تعبیر به «شجره حسد» شده است، زیرا طبق این روایات، آدم پس از ملاحظه مقام و موقعیت خود چنین تصور کرد که مقامی بالاتر از مقام او وجود نخواهد داشت، ولی خداوند او را به مقام جمعی از اولیا از فرزندان او (پیامبر اسلام و خاندانش) آشنا ساخت، او حالتی شبیه به حسد پیدا کرد، و همین شجره ممنوعه بود که آدم مأمور بود به آن نزدیک نشود.

در حقیقت طبق این روایات، آدم از دو درخت تناول کرد که یکی از مقام او پایین تر بود و او را به سوی جهان ماده می کشید و آن گندم بود، و دیگری درخت معنوی مقام جمعی از اولیاء خدا بود که از مقام و موقعیت او بالاتر قرار داشت و چون از دو جنبه از حدّ خود تجاوز کرد به آن سرنوشت گرفتار شد.

اما باید توجه داشت که این حسد از نوع حسد حرام نبوده و تنها یک احساس نفسانی بوده است، بی آنکه کمترین گامی بر طبق آن بردارد.

۲- آیا آدم گناه کرد؟ مدارک اسلامی به ما می گوید: هیچ پیامبری مرتکب گناه نمی شود، و مقام پیشوایی خلق به شخص گناهکار، و اگذار نخواهد شد، و می دانیم که آدم از پیامبران الهی بود، بنابراین آنچه در پاره ای از تعبیرات در باره پیامبران در قرآن آمده است که نسبت عصیان به آنها داده شده، همگی به معنی «عصیان نسبی» و «ترک اولی» است، نه گناه مطلق.

توضیح این که: گناه بر دو گونه است، «گناه مطلق» و «گناه نسبی»، گناه مطلق همان مخالفت نهی تحریمی و مخالفت با فرمان قطعی خداوند است و هرگونه ترک واجب و انجام حرام را شامل می شود.

اما «گناه نسبی» آن است که عمل غیرحرامی از شخص بزرگی سرزند، که با



توجه به مقام و موقعیتش شایسته او نباشد.

فی‌المثل نمازی که ممکن است از یک فرد عادی، نماز ممتازی باشد برای اولیاء حق، گناه محسوب شود.

سایر اعمال آنها غیر از عبادات نیز چنین است، و با توجه به موقعیت آنها سنجیده می‌شود، به همین دلیل اگر یک «ترک اولی» از آنها سرزند، مورد عتاب و سرزنش پروردگار قرار می‌گیرند - منظور از ترک اولی این است که انسان کار بهتر را رها کند و سراغ کار خوب یا مباحی برود.

نهی آدم از «شجره ممنوعه» نیز یک نهی تحریمی نبود بلکه با توجه به موقعیت آدم با اهمیت تلقی شد و مخالفت با این نهی - هر چند نهی کراهتی بود - موجب چنان مؤاخذه و مجازاتی از طرف خداوند گردید.

(آیه ۲۳) - بازگشت آدم به سوی خدا! سرانجام هنگامی که آدم و حوا، به نقشه شیطانی ابلیس واقف شدند و نتیجه کار خلاف خود را دیدند به فکر جبران گذشته افتادند و نخستین گام را اعتراف به ظلم و ستم بر خویشان، در پیشگاه خدا قرار دادند و «گفتند: پروردگارا! ما بر خویشان ستم کردیم» (قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا).

«و اگر ما را نیامرزی و رحمت خود را شامل حال ما نکنی، از زیانکاران خواهیم بود» (وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ).

(آیه ۲۴) - گرچه توبه خالصانه آدم و همسرش در پیشگاه خدا پذیرفته شد ولی به هر حال اثر وضعی آن عمل، دامانشان را گرفت، و دستور خارج شدن از بهشت از سوی خداوند به آنها داده شد، «فرمود: فرود آید در حالی که شما با یکدیگر (انسان و شیطان) دشمن خواهید بود» (قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ). «وزمین تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره‌گیری شما خواهد بود» (وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ).

(آیه ۲۵) - «نیز به آنها گوشزد کرد، که هم در زمین زندگی می‌کنید و هم در آن می‌میرید، و از همان برای حساب در روز ستاخیز، برانگیخته خواهید شد» (قَالَ

فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ).

(آیه ۲۶) - اخطار به همه فرزندان آدم! خداوند از این جا به بعد یک سلسله دستورات و برنامه‌های سازنده، برای همه فرزندان آدم، بیان می‌کند، که در حقیقت دنباله‌ای است از برنامه‌های آدم در بهشت.

نخست به همان مسأله لباس و پوشانیدن بدن که در سرگذشت آدم نقش مهمی داشت اشاره کرده، می‌فرماید: «ای فرزندان آدم! ما لباسی بر شما فرو فرستادیم، که (اندام شما را می‌پوشاند و) زشتیهای بدنتان را پنهان می‌سازد» (یا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ).

ولی فایده این لباس که برای شما فرستاده‌ایم، تنها پوشانیدن تن و مستور ساختن زشتیها نیست بلکه «مایه زینت شماست» (وَرِيشًا). لباس تجمل و زینت که اندام شما را زیباتر از آنچه هست نشان می‌دهد.

به دنبال این جمله که در باره لباس ظاهری سخن گفته است، قرآن بحث را به لباس معنوی کشانده و آن چنان که سیره قرآن در بسیاری از موارد است، هر دو جنبه را به هم می‌آمیزد و می‌گوید: «لباس پرهیزکاری و تقوا از آن هم بهتر است» (وَلِلْبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ).

تشبیه تقوی و پرهیزکاری به لباس، تشبیه بسیار رسا و گویایی است، زیرا همانطور که لباس هم بدن انسان را از سرما و گرما حفظ می‌کند، و هم سپری است در برابر بسیاری از خطرهای، و هم عیوب جسمانی را می‌پوشاند و هم زینتی است برای انسان، روح تقوی و پرهیزکاری نیز علاوه بر پوشانیدن بشر از زشتی گناهان و حفظ از بسیاری از خطرات فردی و اجتماعی، زینت بسیار بزرگی برای او محسوب می‌شود زینتی است چشمگیر که بر شخصیت او می‌افزاید.

منظور از لباس تقوا همان «روح تقوا و پرهیزکاری» است، که جان انسان را حفظ می‌کند و معنی «حیاء» و «عمل صالح» و امثال آن در آن جمع است.

در پایان آیه می‌فرماید: «این (لباسهایی که خدا برای شما قرار داده اعم از لباس مادی و معنوی، لباس جسمانی و لباس تقوا) همگی از آیات و نشانه‌های خداست

تا بندگان متذکر نعمتهای پروردگار شوند» (ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ).

\* لباس در گذشته و حال - تا آنجا که تاریخ نشان می دهد همیشه انسان لباس می پوشیده است، ولی وسایل تولید لباس در عصر ما به قدری متنوع شده و توسعه یافته است که با گذشته اصلاً قابل مقایسه نیست.

و متأسفانه، جنبه های فرعی و حتی نامطلوب و زننده لباس چنان گسترش یافته که فلسفه اصلی لباس را دارد تحت الشعاع خود قرار می دهد.

لباس عاملی شده برای انواع تجمل پرستیها، توسعه فساد، تحریک شهوات، خودنمایی و تکبر و اسراف و تبذیر و امثال آن، حتی گاه لباسهایی در میان جمعی از مردم بخصوص «جوانان غربزده» دیده می شود که جنبه جنون آمیز آن بر جنبه عقلانیتش برتری دارد و به همه چیز شباهت دارد جز به لباس.

مسأله مدپرستی در لباس نه تنها ثروتهای زیادی را به کام خود فرو می کشد، بلکه قسمت مهمی از وقتها و نیروهای انسانی را نیز بر باد می دهد.

(آیه ۲۷) - در این آیه خداوند به همه افراد بشر و فرزندان آدم، هشدار

می دهد که مراقب فریبکاری شیطان باشند زیرا شیطان سابقه دشمنی خود را با پدر و مادر آنها نشان داده و همانطور که لباس بهشتی را بر اثر وسوسه ها از اندام آنان بیرون کرد، ممکن است لباس تقوا را از اندام ایشان بیرون نماید، لذا می گوید: «ای فرزندان آدم! شیطان شما را فریبید، آن چنانکه پدر و مادر شما را از بهشت بیرون ساخت و لباس آنان را از اندامشان بیرون کرد، تا عورتشان را به آنها نشان دهد» (يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا).

سپس تأکید می کند که حساب شیطان و همکارانش از سایر دشمنان جداست، «او و همکارانش شما را می بینند در حالی که شما آنها را مشاهده نمی کنید» و از چنین دشمنی باید سخت برحذر بود! (إِنَّهُ يَرِيكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ).

و در پایان آیه جمله ای بیان می کند که در حقیقت پاسخی است به یک ایراد

مهم و آن این که اگر کسی بگوید: چگونه خداوند دادگر و مهربان دشمنی را با این قدرت بر انسان مسلط ساخته، دشمنی که هیچ‌گونه موازنه قوا با او ندارد، به هر کجا بخواهد می‌رود، بدون این که کسی حضورش را احساس کند، حتی طبق بعضی از روایات در درون وجود انسان همچون جریان خون در رگها حرکت می‌کند! آیا این با عدالت پروردگار سازگار است؟

آیه در پاسخ این سؤال احتمالی، می‌گوید: «ما شیاطین را اولیاء و سرپرستان افراد بی‌ایمان قرار دادیم» (إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ). یعنی، تنها پس از موافقت خود انسان است که شیطان می‌تواند از مرزهای روح او بگذرد.

(آیه ۲۸) - در این آیه اشاره به یکی از وسوسه‌های مهم شیطانی می‌کند که بر زبان جمعی از انسانهای شیطان‌صفت نیز جاری می‌شود و آن این که: «هنگامی که عمل زشت و قبیحی را انجام می‌دهند (اگر از دلیل آن سؤال شود، در پاسخ) می‌گویند: این راه و رسمی است که نیاکان خود را بر آن یافته‌ایم خداوند هم ما را به آن دستور داده است» (وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا). جالب این که قرآن در پاسخ آنها اعتنایی به دلیل اول یعنی پیروی کورکورانه از نیاکان نمی‌کند؛ و تنها به پاسخ دلیل دوم قناعت کرده، می‌گوید: «بگو: خداوند هرگز به کارهای زشت و قبیح فرمان نمی‌دهد» زیرا حکم او از فرمان عقل جدا نیست (قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ).

سپس با این جمله آیه ختم می‌شود که: «آیا به خدا نسبت‌هایی می‌دهید که نمی‌دانید» (أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ).

منظور از «فاحشه» در اینجا هرگونه کار زشت و قبیحی است که مسأله «طواف عربان» و «پیروی از پیشوایان ظلم و ستم» از مصادیق روشن آن محسوب می‌گردد.

(آیه ۲۹) - در این آیه به اصول دستورات پروردگار در زمینه وظایف عملی در یک جمله کوتاه اشاره، شده و سپس اصول عقاید دینی یعنی، مبدء و معاد را بطور

فشرده بیان می‌کند؛ نخست می‌گوید: ای پیامبر! «به آنان بگو: پروردگار من به عدالت دستور داده است» (قُلْ أَمْرُنِي رِبِّي بِالْقِسْطِ).

سپس دستور به یکتاپرستی و مبارزه با هرگونه شرک داده، می‌فرماید: «توجه قلب خویش را در هر عبادتی به او کنید» و از ذات پاک او به سوی دیگر منحرف نشوید (وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ).

«او را بخوانید و دین و آیین خود را خالص و مخصوص او قرار دهید» (وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ).

پس از تحکیم پایه توحید، توجه به مسأله معاد و رستاخیز کرده، می‌گوید: «همان‌گونه که شما را در آغاز آفرید، دگر بار در قیامت باز می‌گردید» (كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ).

آیه فوق یکی از کوتاهترین و جالبترین تعبیرات را در زمینه معاد جسمانی بازگو می‌کند، و می‌گوید: نگاهی به آغاز آفرینش خود کنید ببینید همین جسم شما که از مقدار زیادی آب و مقدار کمتری مواد مختلف، فلزات و شبه فلزات ترکیب شده است در آغاز کجا بود؟ آبهایی که در ساختمان جسم شما به کار رفته هر قطره‌ای از آن احتمالاً در یکی از اقیانوسهای روی زمین سرگردان بود و سپس تبخیر گردید و تبدیل به ابرها و به شکل قطرات باران بر زمینها فرو ریختند، و ذراتی که هم اکنون از مواد جامد زمین در ساختمان جسم شما به کار رفته، روزی به صورت دانه گندم یا میوه درخت، یا سبزیهای مختلف بود که از نقاط پراکنده زمین گردآوری شد. بنابراین چه جای تعجب که پس از متلاشی شدن و بازگشت به حال نخستین، باز همان ذرات جمع‌آوری گردد و به هم پیوندند و اندام نخستین را تشکیل دهند؟ و اگر چنین چیزی محال بود چرا در آغاز آفرینش انجام شد؟ بنابراین «همان‌گونه که در آغاز، خدا شما را آفریده است در روز رستاخیز نیز باز می‌گرداند».

(آیه ۳۰) - در این آیه چگونگی عکس‌العملهای مردم را در برابر این دعوت (دعوت به سوی نیکیها و توحید و معاد) بیان کرده، می‌گوید: «جمعی را هدایت کرده و جمعی (که شایستگی نداشته‌اند) گمراهی بر آنها مسلّم شده است» (فَرِيقًا

هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقًّا عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ).

و برای این که کسی تصور نکند بدون جهت خداوند، طایفه‌ای را هدایت می‌کند و جمع دیگری را گمراه، در جمله بعد اضافه می‌کند: «گروه گمراهان همانها بودند که شیاطین را اولیای خود انتخاب کرده بودند، و به جای ولایت پروردگار ولایت شیطان را پذیرفتند» (إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ).

و عجب این که با تمام گمراهی و انحراف «چنین می‌پنداشتند که هدایت یافتگان واقعی آنها هستند» (وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ).

این حالت مخصوص کسانی است که در طغیان و گناه فرو روند؛ و در این حال درهای هدایت بکلی به روی آنها مسدود خواهد شد، و این همان چیزی است که خودشان برای خویشان فراهم ساخته‌اند.

(آیه ۳۱) - در این آیه به عنوان یک قانون همیشگی که شامل تمام اعصار و قرون می‌شود دستور می‌دهد که، «ای فرزندان آدم! «زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد با خود داشته باشید» (يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ).

این جمله می‌تواند هم اشاره به «زینتهای جسمانی» باشد که شامل پوشیدن لباسهای مرتب و پاک و تمیز، و شانه زدن موها، و به کار بردن عطر و مانند آن می‌شود، و هم شامل «زینتهای معنوی»، یعنی صفات انسانی و ملکات اخلاقی و پاک‌ی نیت و اخلاص.

در جمله بعد اشاره به مواهب دیگر یعنی خوردنیها و آشامیدنیهای پاک و پاکیزه می‌کند می‌گوید از آنها «بخورید و بنوشید» (وَكُلُوا وَاشْرَبُوا).

اما چون طبع زیاده‌طلب انسان، ممکن است از این دو دستور سوءاستفاده کند و به جای استفاده عاقلانه و اعتدال‌آمیز از پوشش و تغذیه صحیح، راه تجمل‌پرستی و اسراف و تبذیر را پیش گیرد، بلافاصله اضافه می‌کند: «ولی اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست نمی‌دارد» (وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ).

کلمه «اسراف» کلمه بسیار جامعی است که هرگونه زیاده‌روی در کمیت و کیفیت و بیهوده‌گرایی و اتلاف و مانند آن را شامل می‌شود.

جمله **كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا**؛ بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید، در آیه فوق آمده، گرچه بسیار ساده به نظر می‌رسد، اما امروز ثابت شده است که یکی از مهمترین دستورات بهداشتی همین است، زیرا تحقیقات دانشمندان به این نتیجه رسیده که سرچشمه بسیاری از بیماریها، غذاهای اضافی است که به صورت جذب نشده در بدن انسان باقی می‌ماند، این مواد اضافی هم بار سنگینی است برای قلب و سایر دستگاههای بدن و هم منبع آماده‌ای است برای انواع عفونتها و بیماریها! عامل اصلی تشکیل این مواد مزاحم، اسراف و زیاده‌روی در تغذیه و به اصطلاح «پرخوری» است، و راهی برای جلوگیری از آن جز رعایت اعتدال در غذا نیست، کسانی که این دستور را ساده فکر می‌کنند خوب است در زندگی خود آن را بیازمایند تا اهمیت رعایت این دستور را در سلامت جسم و تن خود ببینند.

(آیه ۳۲) - در این آیه با لحن تندتری به پاسخ آنها که گمان می‌برند، تحریم زینتها و پرهیز از غذاها و روزیهای پاک و حلال، نشانه زهد و پارسایی و مایه قرب به پروردگار است پرداخته، می‌گوید: ای پیامبر! «بگو: چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگانش آفریده و همچنین مواهب و روزیهای پاکیزه را تحریم کرده است» **(قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ)**.

سپس برای تأکید اضافه می‌کند: به آنها «بگو: این نعمتها و موهبتها برای افراد با ایمان در این زندگی دنیا آفریده شده (اگرچه دیگران نیز بدون داشتن شایستگی از آن استفاده می‌کنند) ولی در روز قیامت و زندگی عالتر (که صفوف کاملاً از هم مشخص می‌شوند) اینها همه در اختیار افراد با ایمان و درستکار قرار می‌گیرد» و دیگران بکلی از آن محروم می‌شوند! **(قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ)**.

در پایان آیه به عنوان تأکید می‌گوید: «این چنین آیات و احکام خود را برای جمعیتی که آگاهند و می‌فهمند تشریح می‌کنیم» **(كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ)**.

در مورد استفاده از انواع زینتها، اسلام مانند تمام موارد، حد اعتدال را

انتخاب کرده است و استفاده کردن از زیباییهای طبیعت، لباسهای زیبا و متناسب، به کار بردن انواع عطرها، و امثال آن، نه تنها مجاز شمرده شده بلکه به آن توصیه و سفارش نیز شده است.

(آیه ۳۳) - **محرمات الهی!** بارها دیده‌ایم که قرآن مجید هرگاه سخن از امر مباح یا لازمی به میان می‌آورد، بلافاصله از نقطه مقابل آن یعنی زشتیها و محرمات سخن می‌گوید، تا هر دو بحث، یکدیگر را تکمیل کنند، در اینجا نیز به دنبال اجازه استفاده از مواهب الهی و زینتها و نفی تحریم آنها، سخن از محرمات به میان آورده و بطور عموم، و سپس بطور خصوص انگشت روی چند نقطه مهم می‌گذارد.

در آغاز از تحریم فواحش سخن می‌گوید، می‌فرماید: ای پیامبر! «بگو: پروردگار من تنها اعمال زشت و قبیح را حرام کرده است، اعم از این که آشکار باشد یا پنهان» **﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ﴾**.

سپس موضوع را تعمیم داده، می‌گوید: «و (همچنین) گناه و ستم به ناحق را» **﴿وَالْأَثْمَ﴾**.

بار دیگر انگشت روی چند قسمت از بزرگترین گناهان گذاشته، می‌گوید: «و هرگونه ستم و تجاوز به ناحق به حقوق دیگران» **﴿وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾**.

سپس اشاره به مسأله شرک کرده، می‌گوید: و نیز پروردگار من، حرام کرده «این که چیزی را که خداوند دلیلی برای آن نازل نکرده، شریک او قرار دهید» **﴿وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا﴾**.

آخرین چیزی را که به عنوان محرمات روی آن تکیه می‌کند، نسبت دادن چیزی به خدا بدون علم و آگاهی است، می‌فرماید: «و این که به خدا مطلبی نسبت دهید که نمی‌دانید» **﴿وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾**.

(آیه ۳۴) - **هر جمعیتی سرانجامی دارد!** در این آیه خداوند به یکی از قوانین آفرینش یعنی فنا و نیستی ملتها، اشاره می‌کند و بحثهای مربوط به زندگی فرزندان آدم در روی زمین و سرانجام و سرنوشت گنهکاران که در آیات قبل گفته شد با این بحث روشنتر می‌شود؛ نخست می‌گوید: «برای هر امتی زمان و مدت معینی



وجود دارد) «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ».

«وبه هنگامی که این اجل فرا رسد، نه لحظه‌ای تأخیر خواهند کرد و نه لحظه‌ای بر آن پیشی می‌گیرند» (فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ).  
یعنی، ملت‌های جهان همانند افراد، دارای مرگ و حیاتند، ملت‌هایی از صفحه‌ی زمین برچیده می‌شوند، و به جای آنها ملت‌های دیگری قرار می‌گیرند، قانون مرگ و حیات مخصوص افراد انسان نیست، بلکه اقوام و جمعیتها و جامعه‌ها را نیز در بر می‌گیرد؛ با این تفاوت که مرگ ملتها غالباً بر اثر انحراف از مسیر حق و عدالت و روی آوردن به ظلم و ستم و غرق شدن در دریای شهوات و فرو رفتن در امواج تجمل‌پرستی و تن‌پروری می‌باشد.

هنگامی که ملت‌های جهان در چنین مسیرهایی گام بگذارند، و از قوانین مسلم آفرینش منحرف گردند، سرمایه‌های هستی خود را یکی پس از دیگری از دست خواهند داد و سرانجام سقوط می‌کنند.

(آیه ۳۵) - دستور دیگری به همه فرزندان آدم! بار دیگر خداوند فرزندان آدم را مخاطب ساخته، می‌گوید: «ای فرزندان آدم! اگر رسولانی از خودتان (از طرف من) به سوی شما آمدند که آیات مرا به شما عرضه می‌دارند (از آنها پیروی کنید) زیرا آنها که پرهیزکاری پیشه کنند و در اصلاح خویشان و دیگران بکوشند نه وحشتی از مجازات الهی خواهند داشت و نه اندوه و غمی» (يَا بَنِي آدَمَ اِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

(آیه ۳۶) - و در این آیه اضافه می‌کند: «اما آنها که آیات ما را تکذیب کنند و در برابر آن تکبر ورزند آنها اصحاب دوزخند و جاودانه در آن خواهند ماند» (وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

(آیه ۳۷) - از این آیه به بعد قسمت‌های مختلف از سرنوشت شومی که در انتظار افتراگویان و تکذیب‌کنندگان آیات خداست، بیان شده، نخست می‌گوید: «چه کسی ستمکارتر است از آنها که بر خدا دروغ می‌بندند و یا آیات او را تکذیب

می‌کنند؟ (فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ).

سپس وضع آنها را به هنگام مرگ چنین توصیف می‌کند «آنان چند روزی بهره خود را از آنچه برایشان مقدر شده است می‌برند و از نعمتهای مختلف سهم خود را می‌گیرند، تا (پیمانۀ عمرشان لبریز گردد و به اجل نهایی برسد) در این هنگام فرشتگان ما که مأمور گرفتن ارواحند به سراغ آنها می‌آیند تا جانانشان را بگیرند» (أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ).

به هر حال از لحظۀ مرگ مجازاتهایی آنها شروع می‌شود، نخستین بار با توبیخ و سرزنش فرشتگان پروردگار که مأمور گرفتن جانانشان هستند روبرو می‌شوند، «آنها می‌پرسند کجا هستند معبودهایی که غیر از خدا می‌پرستیدید» و یک عمر از آنها دم می‌زدید و همه چیز خود را نابخردانه در پای آنها می‌ریختید؟ (قَالُوا آيْنَ مَا كُنتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ).

آنها چون دست خود را از همه چیز کوتاه می‌بینند و پندارهایی را که در بارۀ معبودهای ساختگی داشتند همچون نقش بر آب مشاهده می‌کنند، در پاسخ می‌گویند: «آنها همه گم شدند و از ما دور گشتند» (قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا).

اثری از آنها نمی‌بینیم و هیچ‌گونه قدرتی بر دفاع از ما ندارند، و تمام عبادات ما برای آنها بیهوده بود، «و به این ترتیب خودشان بر ضدّ خود گواهی می‌دهند که کافر بودند» (وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ).

در حالی که راه بازگشت به روی آنها بسته است و این نخستین تازیانه آتشین مجازات الهی است که بر روح آنها نواخته می‌شود.

(آیه ۳۸) - درگیری پیشوایان و پیروان گمراه در دوزخ! در آیات گذشته

صحنه‌ای که به هنگام مرگ و بازپرسی فرشتگان قبض ارواح رخ می‌دهد ترسیم شده بود و در اینجا صحنۀ برخورد گروههای اغواکننده و اغواشونده را در قیامت شرح می‌دهد: «در روز رستاخیز خداوند به آنها می‌گوید در صف گروههای مشابه خود از جن و انس که پیش از شما بودند، قرار گیرید و در آتش داخل شوید» (قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ).

هنگامی که همگی در آتش داخل شدند برخوردارشان با هم مسلکهایشان شروع می شود، برخورداری عجیب و عبرت انگیز، «هر دسته ای که وارد دوزخ می شوند به دیگری لعن و نفرین می کند» و او را مسؤول بدبختی خویش می داند (كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا).

مطلب به همین جا پایان نمی پذیرد، «هنگامی که همگی با ذلت و خواری در محیط شرر بار دوزخ قرار می گیرند (شکایت آنها به پیشگاه پروردگار از یکدیگر شروع می شود) نخست فریب خوردگان عرضه می دارند: پروردگارا! این اغواگران بودند که ما را گمراه ساختند، خدایا عذاب و کیفر آنها را مضاعف کن» کيفرى به خاطر گمراهیشان، و کيفرى به خاطر گمراه کردن ما (حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَ كُؤَا فِيهَا جَمِيْعًا قَالَتْ أَخْرَيْهُمْ لِأُولِيهِمْ رَبَّنَا هُوَ لَاءِ أَضَلُّنَا فَأْتِيهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ).

ولی عجیب این است که خداوند در پاسخ آنها «می فرماید: برای هر کدام (از شما) عذاب مضاعف است؛ ولی نمی دانید!» چرا که پیروان اگر گرد پیشوایان گمراه را ننگرفته بودند، قدرتی بر اغوای مردم نداشتند (قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ). (آیه ۳۹) - در این آیه پاسخ پیشوایان گمراه را چنین نقل می کند که: «آنها به

پیروان خود می گویند شما هیچ تفاوت و برتری بر ما ندارید، (یعنی اگر ما گفتیم شما تأیید کردید و اگر گام برداشتیم کمک نمودید و اگر ستم نمودیم شما یار و مددکار ما بودید) بنابراین شما هم در مقابل اعمالتان عذاب دردناک الهی را بچشید» (قَالَتْ أُولِيهِمْ لِأَخْرَيْهِمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ).

(آیه ۴۰) - بار دیگر قرآن به سراغ سرنوشت افراد متکبر و لجوج یعنی آنها که زیر بار آیات پروردگار نمی روند و در برابر حق تسلیم نیستند رفته، می گوید: «کسانی که آیات ما را تکذیب کنند و در برابر آن تکبر ورزند درهای آسمان به روی آنان گشوده نمی شود» (إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ).

در حدیثی از امام باقر علیه السلام چنین می خوانیم: «اما مؤمنان، اعمال و ارواحشان

به سوی آسمانها برده می شود و درهای آسمان به روی آنها گشوده خواهد شد، اما کافر روح و عملش را بالا می برند تا به آسمان برسد در این هنگام کسی صدا می زند آن را به سوی سجین (دوزخ) پایین ببرید».

سپس اضافه می کند: «آنها وارد بهشت نخواهند شد، تا زمانی که شتر از سوراخ سوزن بگذرد!» (وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ).

این تعبیر کنایه لطیفی از محال بودن این امر است، که راهی برای ورود افراد بی ایمان متکبر در بهشت مطلقا موجود نیست!

در پایان آیه برای تأکید و توضیح بیشتر اضافه می کند، «و این چنین گنهکاران را کیفر می دهیم» (وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ).

(آیه ۴۱) - در این آیه، به قسمتی دیگر از مجازات دردناک آنها اشاره کرده، می گوید: «برای این گونه افراد، بسترهایی از جهنم و آتش سوزان است و روی آنها پوششهایی از همان آتش سوزان قرار دارد» (لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ).

و باز برای تأکید اضافه می کند: «این چنین ظالمان و ستمگران را کیفر می دهیم» (وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ).

(آیه ۴۲) - آرامش کامل و سعادت جاویدان! در آیات گذشته بحث از سرنوشت منکران آیات خدا و متکبران و ظالمان بود، در اینجا آینده روشن افراد باایمان را چنین شرح می دهد: «کسانی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، ... اهل بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند» (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ... أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

ولی در میان این جمله یک جمله معترضه که اشاره به پاسخ بسیاری از سوالات است بیان کرده، می گوید: «ما هیچ کس را جز به اندازه توانائیش تکلیف نمی کنیم» (لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا).

اشاره به این که کسی تصور نکند که قرار گرفتن در صف افراد با ایمان و انجام عمل صالح در دسترس همه کس نیست، زیرا تکالیف پروردگار به اندازه قدرت

افراد است.

این آیه مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن، وسیله نجات و سعادت جاویدان را منحصرأ ایمان و عمل شایسته معرفی می‌کند و به این ترتیب به عقیده خرافاتی مسیحیان امروز که وسیله نجات را قربانی شدن مسیح در برابر گناهان بشریت می‌دانند، خط بطلان می‌کشد، اصرار قرآن روی مسأله ایمان و عمل صالح در آیات مختلف برای کوبیدن این طرز تفکر و مانند آن است.

(آیه ۴۳) - در این آیه به یکی از مهمترین نعمتهایی که خدا به بهشتیان ارزانی می‌دارد و مایه آرامش روح و جان آنهاست اشاره کرده، می‌گوید: «کینه‌ها و حسدها و دشمنیها را از دل آنها برمی‌کنیم» (وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ).

در حقیقت یکی از بزرگترین ناراحتیهای انسانها در زندگی دنیا که سرچشمه پیکارهای وسیع اجتماعی می‌شود و علاوه بر خسارت‌های سنگین جانی و مالی آرامش روح را بکلی برهم می‌زند، همین «کینه‌توزی» و «حسد» است. بهشتیان بکلی از بدبختیهای ناشی از این‌گونه صفات و عواقب آن برکنارند، آنها با هم در نهایت دوستی و محبت و صفا و صمیمیت و آرامش زندگی می‌کنند، و همه از وضع خود راضی‌اند.

قرآن پس از ذکر این نعمت روحانی، اشاره به نعمت مادی و جسمانی آنها کرده، می‌گوید: «از زیر قصرهای آنها نهرهای آب جریان دارد» (تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ).

سپس رضایت و خوشنودی کامل و همه‌جانبه اهل بهشت را با این جمله منعکس می‌کند که آنها «می‌گویند: حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که ما را به این همه نعمت رهنمون شد و اگر خدا ما را راهنمایی نمی‌کرد، هرگز، هدایت نمی‌یافتیم» (وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ).

این توفیق او بود که دست ما را گرفت و از گذرگاههای زندگی عبور داد و به سر منزل سعادت رسانید. «مسلماناً فرستادگان پروردگار ما، حق را آوردند!» آنها راست می‌گفتند و ما با چشم خود درستی گفتارشان را هم اکنون می‌بینیم (لَقَدْ

جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ).

«در این هنگام ندایی بر می خیزد، و این جمله را در گوش جان آنها سر می دهد که این بهشت را به خاطر اعمال پاکتان به ارث بردید» (وَنُودُوا أَن تِلْكَمُ الْجَنَّةُ أَوْرَثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

(آیه ۴۴) - از این آیه استفاده می شود که بهشتیان و دوزخیان از جایگاه خود می توانند با یکدیگر سخن بگویند؛ نخست می گوید: «بهشتیان، دوزخیان را مخاطب ساخته و صدا می زنند که ما وعده پروردگار خویش را حق یافتیم، آیا شما هم به آنچه خدا به وسیله فرستادگانش وعده داده بود، رسیدید؟» (وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا).

در پاسخ «می گویند: آری» همه را عین حقیقت دیدیم (قَالُوا نَعَمْ).

سپس اضافه می کند: «در این هنگام ندا دهنده ای در میان آنها ندا در می دهد (آنچنان که صدای او به گوش همگان می رسد) که: لعنت خدا بر ستمگران باد» (فَإِذَنْ مُّوَدَّنُ بَيْنَهُمْ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ).

(آیه ۴۵) - سپس ستمگران را چنین معرفی می کند: «همانها که مردم را از راه راست باز می داشتند (و با تبلیغات مسموم و زهر آگین خود، ایجاد شک و تردید در ریشه های عقاید مردم می کردند) و جاده مستقیم الهی را کج و معوج نشان می دادند، و به سرای دیگر نیز ایمان نداشتند» (الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ).

این مؤذّن در روایات اسلامی، غالباً به امیرمؤمنان علی علیه السلام تفسیر شده است. حاکم «ابوالقاسم حسکانی» که از دانشمندان اهل سنت است به سند خود از «محمد بن حنفیه» از «علی» علیه السلام نقل می کند که فرمود: أَنَا ذَلِكَ الْمُؤذِّنُ: «آن که این ندا را سر می دهد منم» و همچنین به سند خود از ابن عباس نقل می کند که علی علیه السلام در قرآن نامهایی دارد که مردم آنها را نمی دانند، از جمله «مؤذّن» در آیه شریفه فَإِذَنْ مُّوَدَّنُ بَيْنَهُمْ علی علیه السلام است که این ندا را سر می دهد و می گوید: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الَّذِينَ

كَذَّبُوا بِآيَاتِي وَاسْتَخَفُّوا بِحَقِّي: «لعنت خدا بر آنها باد که ولایت مرا تکذیب کردند و حق مرا کوچک شمردند».

(آیه ۴۶) - اعراف گذرگاه مهمی به سوی بهشت! در تعقیب بیان سرگذشت بهشتیان و دوزخیان این آیه و سه آیه بعد از آن در باره «اعراف» که منطقه‌ای است حد فاصل میان بهشت و دوزخ، با ویژگیهایی که دارد سخن می‌گوید.

نخست به حجابی که در میان بهشتیان و دوزخیان کشیده شده است اشاره کرده، می‌گوید: «میان این دو گروه حجابی قرار دارد» (وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ).

از آیات بعد چنین استفاده می‌شود که حجاب مزبور همان «اعراف» است که مکان مرتفعی است در میان این دو گروه، که مانع از مشاهده یکدیگر می‌شود، البته کسانی که بر اعراف یعنی قسمت‌های بالای این مانع مرتفع قرار دارند، هر دو گروه را می‌توانند ببینند.

سپس قرآن می‌گوید: «بر اعراف مردانی قرار دارند که هر یک از جهنمیان و دوزخیان را (در جایگاه خود می‌بینند و) از سیمایشان آنها را می‌شناسند» (وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَتِهِمْ).

سپس می‌گوید: مردانی که بر اعراف قرار دارند «بهشتیان را صدا می‌زنند و می‌گویند: درود بر شما باد، اما خودشان وارد بهشت نشده‌اند، اگر چه بسیار تمایل دارند» (وَتَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ).

(آیه ۴۷) - «اما به هنگامی که به سوی دیگر نگاه می‌کنند و دوزخیان را در دوزخ می‌بینند (به درگاه خدا راز و نیاز می‌کنند و) می‌گویند: پروردگارا! ما را با جمعیت ستمگران قرار مده» (وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

(آیه ۴۸) - در این آیه اضافه می‌کند که: «واصحاب اعراف مردانی از دوزخیان را که از چهره و سیمایشان می‌شناسند صدا می‌زنند (و مورد ملامت و سرزنش قرار می‌دهند که دیدید عاقبت) گردآوری اموال و نفرت در دنیا و تکبر ورزیدن از قبول حق، به شما سودی نداد» چه شد آن مالها؟ و کجا رفتند آن

نفرات؟ و چه نتیجه‌ای گرفتید از آن همه کبر و خودپرستی؟ (وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رَجُلًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تُسْتَكْبِرُونَ).

(آیه ۴۹) - بار دیگر با همان زبان ملامت و سرزنش در حالی که اشاره به جمعی از ضعفای مؤمنان که بر اعراف قرار گرفته‌اند می‌کنند، می‌گویند: «آیا اینها همان کسانی هستند که شما سوگند یاد کردید هیچ‌گاه خداوند آنان را مشمول رحمت خود قرار نخواهد داد» (أَهُؤْلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ).

سرانجام رحمت الهی شامل حال این دسته از ضعفای مؤمنان شده و به آنها خطاب می‌شود که: «وارد بهشت شوید نه ترسی بر شماست و نه در آنجا غم و اندوهی دارید» (أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ).

\* «اصحاب اعراف» چه کسانی هستند؟ از مجموع آیات و روایات چنین استفاده می‌شود که «اعراف» گذرگاه سخت و صعب‌العبوری بر سر راه بهشت سعادت جاویدان است، طبیعی است که افراد نیرومند و قوی یعنی صالحان و پاکان با سرعت از این گذرگاه عبور می‌کنند اما افرادی که خوبی و بدی را به هم آمیختند در این مسیر وا می‌مانند.

همچنین طبیعی است که سرپرستان جمعیت و پیشوایان قوم در گذرگاههای سخت همانند فرماندهانی که در این‌گونه موارد در آخر لشکر راه می‌روند تا همه سپاهیان بگذرند، در آنجا توقف می‌کنند تا به کمک ضعفای مؤمنان بشتابند و آنها که شایستگی نجات را دارند در پرتو امدادشان رهایی یابند.

بنابراین در اعراف، دو گروه وجود دارند، ضعیفان و آلودگانی که در رحمتند و پیشوایان بزرگ (یعنی انبیاء، امامان و صالحان) که در همه حال یار و یاور ضعیفانند.

(آیه ۵۰) - نعمتهای بهشتی بر دوزخیان حرام است! پس از آن که بهشتیان و دوزخیان هرکدام در محل مناسب خود مستقر شدند گفتگوهایی در میان آنها رد و بدل می‌شود که نتیجه آن مجازات و کیفری است روحانی و معنوی برای دوزخیان، نخست می‌فرماید: «دوزخیان، بهشتیان را صدا می‌زنند که (محبت کنید)



و مقداری آب یا از آنچه خدا به شما روزی داده، به ما ببخشید» تا عطش سوزان خود را تسکین دهیم و از آلام خود بکاهیم (وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ).

ولی بلافاصله بهشتیان دست رد بر سینه آنها زده، و «می‌گویند: خداوند اینها را بر کافران تحریم کرده است» (قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ).

۱ - جمله «مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ» (از آنچه خدا به شما روزی داده) که تعبیری است سر بسته و توأم با یک نوع ابهام نشان می‌دهد که حتی دوزخیان نمی‌توانند از ماهیت و انواع نعمتهای بهشتی آگاه شوند.

۲ - جمله «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ» (خداوند آنها را بر کافران حرام کرده) اشاره به این است که بهشتیان مضایقه‌ای از بخشیدن این نعمتها ندارند زیرا نه چیزی از آنها کم می‌شود و نه در درون سینه، کینه‌ای نسبت به کسی دارند، ولی وضع دوزخیان آنچنان است که نمی‌توانند از نعمتهای بهشتی بهره‌گیرند، این تحریم در حقیقت یک نوع «تحریم تکوینی» است، همانند محرومیت بسیاری از بیماران از غذاهای لذیذ و رنگارنگ.

(آیه ۵۱) - در این آیه سبب محرومیت آنها را تشریح می‌کند و با ذکر صفات دوزخیان روشن می‌سازد که این سرنوشت شوم را خودشان برای خویشان فراهم ساخته‌اند نخست می‌گوید: «آنها کسانی هستند که دین و مذهب خود را به سرگرمی و بازی گرفتند» (الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا).

«وزندگی دنیا آنها را فریب داد و مغرور ساخت» (وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا).

این امور سبب شد که آنها در لجنزار شهوات فرو روند و همه چیز حتی رستاخیز را به دست فراموشی بسپارند و گفتار پیامبران و آیات الهی را انکار کنند، لذا به دنبال آن اضافه می‌کند: «پس امروز هم ما آنها را فراموش خواهیم کرد همان‌گونه که آنها لقای چنین روزی را فراموش کردند و همان‌گونه که آیات ما را انکار نمودند» (فَالْيَوْمَ نَنْسِيهِمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ).

ضمناً از این آیه استفاده می‌شود که نخستین مرحله گمراهی و انحراف آن

است که انسان مسائل سرنوشت‌ساز خود را جدی نگیرد و با آنها به عنوان یک سرگرمی و بازیچه رفتار کند.

(آیه ۵۲) - این آیه اشاره به این است که محرومیت کفار و سرنوشت شومشان نتیجه کوتاهیها و تقصیرات خودشان است و گرنه از ناحیه خداوند هیچ‌گونه کوتاهی در هدایت و رهبری و ابلاغ آیات و بیان درسهای تربیتی نشده است لذا می‌گوید: ما در هدایت و راهنمایی آنها چیزی فروگذار نکردیم «کتابی برای آنها فرستادیم که تمام اسرار و رموز آن را با آگاهی کامل تشریح کردیم» (وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ).

«کتابی که مایه هدایت و موجب رحمت برای ایمان آورندگان بود» اگرچه افراد لجوج و خودخواه از آن بی‌بهره می‌مانند (هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

(آیه ۵۳) - و در این آیه اشاره به طرز تفکر غلط تبه‌کاران و منحرفان در زمینه هدایت‌های الهی کرده، می‌گوید: «آیا آنها جز انتظار تأویل آیات (و فرارسیدن تهدیدهای الهی) دارند؟ (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ).

اما چه انتظار نابجایی، زیرا هنگامی که نتایج و سرانجام این وعده‌های الهی را مشاهده کنند، کار از کار گذشته و راهی برای بازگشت باقی نمانده است «آن روز که تأویل آنها فرارسد، کسانی که قبلاً آن را فراموش کرده بودند می‌گویند: فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند» و گفتار آنها نیز همه حق بود (يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ).

اما در این هنگام در وحشت و اضطراب فرو می‌روند، و به فکر چاره‌جویی می‌افتند و می‌گویند: «آیا (امروز) شفیعانی یافت می‌شوند که برای ما شفاعت کنند؟ (فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا).

و «یا (اگر شفیعانی برای ما در کار نیست و اصولاً شایسته شفاعت نیستیم) آیا ممکن است به عقب بازگردیم و اعمالی غیر آنچه انجام دادیم انجام دهیم» و تسلیم حق و حقیقت باشیم (أَوْ نُزِدُّنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصَوِّبُ بِهِ ثَمَرًا ثَمَرًا).

ولی افسوس! این بیداری بسیار دیر است، نه راه بازگشتی وجود دارد و نه

شایستگی شفاعت دارند، زیرا «آنها سرمایه‌های وجود خود را از دست داده و گرفتار خسران وزیانی شده‌اند که تمام وجودشان را در بر می‌گیرد» (قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ).

و بر آنها ثابت می‌شود که بتها و معبودهای ساختگی آنان در آنجا هیچ‌گونه نقشی ندارد «و معبودهایی را که به دروغ ساخته بودند همگی از نظرشان گم می‌شوند» (وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ).

از این آیه استفاده می‌شود که انسان در اعمال خود مختار و آزاد است و الا تقاضای بازگشت به دنیا نمی‌کرد تا اعمال بد خود را جبران کند. و نیز استفاده می‌شود که جهان دیگر جای انجام عمل و کسب فضیلت و نجات نیست.

(آیه ۵۴) - این آیه معبود حقیقی و واقعی را با ذکر صفات خاصش معرفی می‌کند، تا آنها که حقیقت جو هستند قبل از فرا رسیدن رستاخیز در همین جهان او را به روشنی بشناسند، نخست می‌گوید: «معبود و پروردگار شما آن‌کس است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید» (إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ). یعنی «معبود» کسی جز «آفریدگار» نمی‌تواند باشد.

\* آیا جهان در شش روز آفریده شده؟ با توجه به مفهوم وسیع کلمه «ایام» (روزها) و معادل آن در زبانهای دیگر، پاسخ این سؤال روشن است، زیرا بسیار می‌شود که «ایام» به معنی «دورانها» به کار می‌رود.

بنابراین خداوند مجموعه زمین و آسمان را در شش دوران متوالی آفریده است، هر چند این دورانها گاهی به میلیونها یا میلیاردها سال بالغ شده است و علم امروز هیچ‌گونه مطلبی را که مخالف این موضوع باشد بیان نکرده است.

سپس قرآن می‌گوید: «خداوند پس از آفرینش آسمان و زمین، زمام رهبری آنها را به دست گرفت» (ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ).

یعنی، نه تنها آفرینش از اوست بلکه اداره و رهبری جهان نیز با او می‌باشد. و این پاسخی است به آنها که جهان را در آفرینش نیازمند به خدا می‌دانند نه

در بقا و ادامه هستی.

\* «عرش» چیست؟ عرش در لغت معانی متعددی دارد از جمله: به معنی سقف یا چیزی است که دارای سقف بوده باشد، و گاهی به معنی تختهای بلند همانند تخت سلاطین نیز آمده است.

ولی هنگامی که در مورد خداوند به کار می‌رود و گفته می‌شود «عرش خدا» منظور از آن مجموعه جهان هستی است که در حقیقت تخت حکومت پروردگار محسوب می‌شود.

بنابراین در آیه مورد بحث جمله «اَسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» کنایه از احاطه کامل پروردگار و تسلط او بر تدبیر امور آسمانها و زمین بعد از خلقت آنهاست.

سپس می‌فرماید: «اوست که شب را همچون پوششی بر روز می‌افکند و روشنایی روز را با پرده‌های ظلمانی شب می‌پوشاند» (يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ). بعد از آن اضافه می‌کند: «شب با سرعت به دنبال روز در حرکت است» (يَطْلُبُهُ حَثِيثًا). همانند طلبکاری که با سرعت به دنبال بدهکار می‌دود.

سپس می‌افزاید: «اوست که خورشید و ماه و ستارگان را آفریده است، در حالی که همه سر بر فرمان او هستند» (وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنُّجُومِ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ). پس از ذکر آفرینش جهان هستی و نظام شب و روز و آفرینش ماه و خورشید و ستارگان به عنوان تأکید می‌گوید: «آگاه باشید آفرینش و اداره امور جهان هستی تنها به دست اوست» (أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ).

منظور از «خَلْق» آفرینش نخستین، و منظور از «أَمْر» قوانین و نظاماتی است که به فرمان پروردگار بر عالم هستی حکومت می‌کند و آنها را در مسیر خود رهبری می‌نماید.

به عبارت دیگر: همان‌طور که جهان در حدوثش نیازمند به اوست در تدبیر و ادامه حیات و اداره‌اش نیز وابسته به او می‌باشد، و اگر لحظه‌ای لطف خدا از آن گرفته شود نظامش بکلی از هم گسسته و نابود می‌گردد.

و در پایان آیه می‌فرماید: «پریرکت است خداوندی که پروردگار عالمیان

است» (تَبَارَكَ اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ).

این جمله بعد از ذکر آفرینش و تدبیر جهان هستی یک نوع ستایش از مقام مقدس پروردگار است که وجودی مبارک، ازلی، ابدی و سرچشمه همه برکات و نیکیها و خیر مستمر می باشد.

(آیه ۵۵) - شرایط اجابت دعا: آیه قبل با ذکر دلایل روشن این حقیقت را اثبات کرد که شایسته عبودیت و بندگی تنها خداست و به دنبال آن در اینجا دستور می دهد که «دعا و نیایش» که جان و روح عبادت است باید در برابر خدا انجام گیرد، نخست می گوید: «پروردگار خود را از روی تضرع و در پنهانی بخوانید» (ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً).

این که در آیه فوق دستور داده شده که خدا را در «خفیه» و پنهانی بخوانید برای این است که از «ریا» دورتر، و به اخلاص نزدیکتر، و توأم با تمرکز فکر و حضور قلب باشد.

و در پایان آیه می فرماید: «او (خداوند) تجاوزکاران را دوست نمی دارد» (إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ).

و این جمله معنی وسیعی دارد که هرگونه تجاوز را، اعم از فریاد کشیدن به هنگام دعا، و یا تظاهر و ریاکاری، و یا توجه به غیر خدا را به هنگام دعا، شامل می شود.

(آیه ۵۶) - در این آیه اشاره به حکمی شده است که در واقع یکی از شرایط تأثیر دعا است، می فرماید: «در روی زمین فساد مکنید بعد از آن که اصلاح شده است» (وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا). بنابراین هیچ گاه دعای افراد مفسد و تبهکار به جایی نخواهد رسید.

در روایتی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «زمین فاسد بود و خداوند به وسیله پیامبر اسلام آن را اصلاح کرد».

بار دیگر به مسأله دعا می پردازد و یکی دیگر از شرایط آن را بازگو می کند، می گوید: «و خدا را با ترس و امید بخوانید» (وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا).

نه آن چنان از اعمال خود راضی باشید که گمان کنید هیچ نقطه تاریکی در زندگی شما نیست که این خود عامل عقبگرد و سقوط است، و نه آن چنان مایوس باشید که خود را شایسته عفو خدا و اجابت دعا ندانید، بلکه با دو بال «بیم» و «امید» به سوی او پرواز کنید، امید به رحمتش و بیم از مسؤولیتها و لغزشهای خود.

و در پایان آیه برای تأکید بیشتر روی اسباب امیدواری به رحمت خدا، می‌گوید: «رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است» (إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ).

در این دو آیه اشاره به پنج قسمت از شرایط قبولی دعا شده است: نخست این که از روی تضرع و در پنهانی باشد، دیگر این که از حدّ اعتدال تجاوز نکند، سوم این که با تولید فساد و تبهکاری همراه نگردد، چهارم این که توأم با بیم و امید متوازن باشد، پنجم این که با نیکوکاری توأم گردد.

(آیه ۵۷) - در آیات گذشته اشاره‌های مکرر به مسأله «مبدء» یعنی توحید و شناسایی پروردگار از روی اسرار جهان آفرینش شد، و در این آیه اشاره به مسأله «معاد» و رستاخیز می‌شود، تا این دو بحث یکدیگر را تکمیل کنند، و این سیره قرآن است که در بسیاری از موارد «مبدء» و «معاد» را با هم قرین می‌سازد، نخست می‌گوید: «او کسی است که بادها را پیشاپیش باران رحمتش همچون بشارت‌دهنده‌ای (که از قدم مسافر عزیزی خبر می‌دهد) می‌فرستد» (وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ).

«بادهایی که از اقیانوسها برخاسته و ابرهای سنگین بار و پرآب را با خود حمل می‌کند» (حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا نِّقَالًا).

«در این موقع آنها را به سوی سرزمینهای مرده و خشک و سوزان می‌رانیم» و مأموریت آبیاری این تشنگان را به عهده آنها می‌نهم (سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ).

«و به وسیله آن، آب حیات‌بخش را در همه جا فرو می‌فرستیم» (فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ). «سپس به کمک این آب انواع میوه‌ها را از خاک تیره بیرون می‌آوریم»

فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ).

و به دنبال آن اضافه می‌کند: «این چنین مردگان را از زمین بیرون می‌آوریم» و لباس حیات را در اندامشان می‌پوشانیم (كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى). این مثال را برای آن آوردیم که نمونه معاد را در این دنیا که همه سال در برابر چشم شما تکرار می‌شود به شما نشان دهیم «تا شاید متذکر گردید» (لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ).

(آیه ۵۸) - در این آیه برای این که گمان نشود یکنواخت بودن باران دلیل آن است که همه سرزمینها یکسان زنده شوند، و برای این که روشن گردد، استعدادها و آمادگیهای متفاوت سبب استفاده‌های مختلف از مواهب الهی می‌شود، می‌گوید: «سرزمین شیرین و پاکیزه گیاهان پربرکت و مفید و سودمند به اذن پروردگار، از آن می‌روید» (وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ).

«اما زمینهای شوره‌زار و خبیث و زشت، چیزی جز گیاهان ناچیز و کم‌ارزش نمی‌رویند» (وَالَّذِي حَبَّتْ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًّا).

و در پایان آیه می‌فرماید: «این چنین آیات را برای کسانی که شکرگزارند (و از آن استفاده می‌کنند و راه هدایت را می‌پویند) بیان می‌کنیم» (كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ).

آیه فوق در حقیقت اشاره به یک مسأله مهم است و آن این که تنها «فاعلیت فاعل» برای به ثمر رسیدن یک موضوع، کافی نیست بلکه استعداد و «قابلیت قابل» نیز شرط است.

(آیه ۵۹) - رسالت نوح نخستین پیامبر اولوالعزم: سرگذشت نوح در سوره‌های مختلفی از قرآن مانند سوره هود، انبیاء، مؤمنون، شعراء و نوح مشروحاً آمده است، اما در اینجا تنها فهرستی از آن در شش آیه آمده، نخست می‌فرماید: «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم» (لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ).

نخستین چیزی که او به آنها یادآور شد، همان توجه به حقیقت توحید و نفی هرگونه بت پرستی بود، «پس به آنها گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که هیچ

معبودی جز او برای شما نیست» (فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ).

نوح پس از بیدار کردن فطرت‌های خفته، آنان را از سرانجام بت پرستی بر حذر داشته و گفت: «من از عذاب روزی بزرگ بر شما می‌ترسم» (إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ).

منظور از مجازات «روز بزرگ» ممکن است همان توفان معروف نوح یا مجازات الهی در روز رستاخیز باشد.

(آیه ۶۰) - ولی قوم نوح به جای این که از دعوت اصلاحی این پیامبر بزرگ که توأم با نهایت خیرخواهی بود استقبال کنند، به آیین توحید بپیوندند و دست از ستم و فساد بردارند «جمعی از اشراف و ثروتمندان قوم او (که منافع خود را با بیداری مردم در خطر می‌دیدند، و مذهب او را مانعی بر سر راه هوسرانیها و هوسبازیهای خویش مشاهده می‌کردند) صریحاً در جواب نوح گفتند: ما تو را در گمراهی آشکار می‌بینیم» (قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرِيكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

(آیه ۶۱) - «نوح» در برابر توهین و خشونت آنها با همان لحن آرام و متین و محبت‌آمیز خود در پاسخ آنها گفت: (من نه تنها گمراه نیستم بلکه) هیچ‌گونه نشانه‌ای از گمراهی در من وجود ندارد، ولی من فرستادهٔ پروردگار جهانیانم» (قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

اشاره به این که خدایان پراکنده‌ای که شما قائل شده‌اید همه بی‌اساس است، پروردگار و رب همهٔ جهانیان تنها خداوند یگانه یکتاست که خالق همهٔ آنها می‌باشد. (آیه ۶۲) - هدف من این است که رسالت پروردگار را انجام داده و دستورات او را به شما برسانم» (أَبْلُغْكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي).

«و در این راه از هیچ‌گونه خیرخواهی فروگذاری نمی‌کنم» (وَأَنْصَحُ لَكُمْ).

و در پایان اضافه می‌کند: «من چیزهایی از خداوند می‌دانم که شما نمی‌دانید» (وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ).

این جمله ممکن است جنبهٔ تهدید در برابر مخالفت‌های آنها داشته باشد که من مجازات‌های دردناکی از خداوند در برابر تبه‌کاران سراغ دارم که شما هنوز



از آن بی خبرید، و یا اشاره به لطف و رحمت پروردگار باشد که اگر در مسیر اطاعتش گام بگذارید برکات و پاداشهایی از او سراغ دارم که شما به عظمت و وسعت آن واقف نیستید.

(آیه ۶۳) - در این آیه گفتار دیگری را از نوح می خوانیم که در برابر اظهار تعجب قوم خود از این که چگونه ممکن است انسانی عهده دار رسالت پروردگار گردد، بیان کرده است: «آیا تعجب کرده اید که انسانی مأمور ابلاغ رسالت پروردگار گردد و دستورات بیدارکننده او بر این انسان نازل شود تا شما را از عواقب سوء اعمالتان برحذر دارد و به آیین پرهیزکاری دعوت کند و تا مشمول رحمت الهی شوید» (أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ).

یعنی، این موضوع چه جای تعجب است؟ زیرا یک انسان شایسته، استعداد انجام این رسالت را بهتر از هر موجود دیگر دارد.

(آیه ۶۴) - ولی به جای این که دعوت چنین رهبر دلسوز و خیرخواه و آگاهی را بپذیرند، «همه گفته های او را تکذیب کردند (و در برابر دعوتش سر تسلیم فرود نیاوردند، هر چه نوح بیشتر تبلیغ می کرد، آنها بر لجاجت و سرسختی خود می افزودند) و همین سبب شد که ما نوح و آنها که با او در کشتی بودند نجات داده و تکذیب کنندگان به آیتش را گرفتار غرقاب ساخته و هلاک کنیم» (فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا).

در پایان آیه، دلیل این کیفر سخت را چنین بیان می کند که «آنها جمعیت نابینایی بودند» یعنی مردمی بودند کور دل و کورباطن که از مشاهده چهره حقیقت محروم بودند (إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ).

و این کوردلی نتیجه اعمال شوم و لجاجتهای مستمر خودشان بود، زیرا چشم پوشی مستمر از حقایق، تدریجاً چشم تیزبین عقل را ضعیف کرده و سرانجام نابینا می کند.

(آیه ۶۵) - گوشه ای از سرگذشت قوم هود: در تعقیب ذکر رسالت نوح

و درسهای عبرتی که در آن نهفته بود، به سرگذشت یکی دیگر از پیامبران بزرگ یعنی هود و درگیریهایی او با قوم و ملتش می پردازد، نخست می فرماید: «ما به سوی جمعیت عاد، برادرشان هود را فرستادیم» (وَالِیٰ عَادٍ آخَاهُمْ هُودًا).

قوم «عاد» مردمی بودند که در سرزمین «یمن» زندگی می کردند، از نظر قدرت جسمانی و ثروت ملتی نیرومند و قوی بودند، ولی انحرافات عقیده‌ای مخصوصاً بت پرستی و مفاسد اخلاقی در میان آنها غوغا می کرد.

سپس می گوید: هود دعوت خود را از مسأله توحید و مبارزه با شرک و بت پرستی شروع کرد و «به آنها گفت: ای قوم من! خداوند یگانه را بپرستید که هیچ معبودی برای شما غیر او نیست، آیا پرهیزگاری را پیشه نمی کنید!» (قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ).

(آیه ۶۶) - ولی ثروتمندان از خودراضی (ملاً) یعنی کسانی که ظاهر آنها چشم پرکن بود، به هود همان گفتند: که قوم نوح به نوح گفته بودند، بلکه نسبت سفاهت نیز به او دادند، «اشراف کافر قوم او گفتند ما تو را در سفاهت و سبک مغزی می بینیم و گمان می کنیم تو از دروغگویان باشی!» (قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرِيكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنُنْظُرُكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ).

(آیه ۶۷) - اما هود با وقار و ادبی که مخصوص پیامبران و رهبران راستین و پاک است، بی آنکه از گفته آنان عصبانی و یا دلسرد و مأیوس گردد، «گفت: ای جمعیت من! هیچ گونه سفاهتی در من نیست و وضع رفتار و گفتار من بهترین دلیل بر سرمایه‌های عقلانی من است، من فرستاده پروردگار جهانیانم» (قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

(آیه ۶۸) - هود اضافه کرد: «رسالتهای پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم؛ و من خیرخواه امینی برای شما هستم» (أَبْلُغْكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ).

(آیه ۶۹) - سپس هود در برابر افرادی که از بعثت یک انسان به عنوان پیامبر در تعجب بودند به همان مطلبی اشاره می کند که نوح پیامبر نیز به قوم خود گفته بود

و آن این که: «آیا تعجب می‌کنید که از طرف پروردگار به فردی از شما وحی شود، تا شما را از کیفرهایی که به خاطر اعمالتان در پیش دارید بیم دهد!» (أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ).

سپس برای تحریک عواطف خفته آنها و برانگیختن حس شکرگزاری در درون جانشان قسمتی از نعمتهای پروردگار را، برای آنان شرح می‌دهد، می‌گوید: «به خاطر بیاورید که خداوند شما را جانشینان قوم نوح قرار داد» (وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ). و هنگامی که آنها بر اثر طغیانشان به وسیله توفان نابود شدند، سرزمینهای وسیع و گسترده آنان را با تمام نعمتهایی که داشتند در اختیار شما قرار داد.

به علاوه «و شما را از جهت خلقت (جسمانی) گسترش (وقدرت) داد» (وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصُطَةً).

(آیه ۷۰) - اما در مقابل این اندرزها و راهنماییهای منطقی و یادآوری نعمتهای الهی آنها که منافع مادی خود را در خطر می‌دیدند و قبول دعوت او را مانع هوسبازیهای خویش می‌دانستند، در مقام مخالفت برآمده و «گفتند: آیا به سراغ ما آمده‌ای که تنها خدای یگانه را بپرستیم، و آنچه را پدران ما می‌پرستیدند، رها کنیم؟» نه هرگز چنین چیزی، ممکن نیست (قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا).

و سرانجام برای این که امید «هود» را بکلی از خود قطع کنند و به اصطلاح حرف آخر را به او زده باشند گفتند: «اگر راست می‌گویی (و عذابها و مجازاتهایی را که به ما وعده می‌دهی حقیقت دارد) هر چه زودتر آنها را به سراغ ما بفرست و ما را محو و نابود کن!» (فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ).

یعنی ما کمترین و اهمه‌ای از تهدیدهای تو نداریم.

(آیه ۷۱) - هنگامی که سخن به اینجا رسید و آخرین حرف خود را که نشانه امتناع کامل از قبول دعوت هود بود زدند و او بکلی از هدایت آنان مأیوس شد، «به آنها گفت: اکنون که چنین است بدانید عذاب و کیفر خشم خدا بر شما مسلماً واقع

خواهد شد» (قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رَجْسٌ وَغَضَبٌ).

سپس برای این که گفتار آنها در بارهٔ بتها بدون پاسخ نماند، اضافه می‌کند: «آیا شما با من در مورد چیزهایی که از الوهیت جز نامی بی اثر ندارند و شما و پدرانتان اسم خدا بر آنها گذارده‌اید و به دروغ آثار و خاصیت‌هایی برای آنها قائل شده‌اید، به مجادله برخاسته‌اید، در حالی که هیچ‌گونه فرمان و حجتی خدا در این باره نازل نکرده است» (أَتَجَادِلُونََنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ).

سپس گفت: «اکنون که چنین است شما در انتظار بمانید من هم با شما انتظار می‌کشم» (فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ). شما در این انتظار باشید که بتها یاریتان کنند و من در انتظارم که عذاب دردناک الهی بر شما فرود آید آینده نشان خواهد داد کدامیک از این دو انتظار به حقیقت نزدیکتر خواهد بود.

(آیه ۷۲) - در این آیه سرانجام کار این قوم لجوج در عبارت کوتاهی چنین بیان شده است: «ما هود وکسانی را که با او بودند به لطف و رحمت خود، رهایی بخشیدیم، و ریشهٔ کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و حاضر نبودند در برابر حق تسلیم شوند، قطع و نابود ساختیم» (فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ).

(آیه ۷۳) - سرگذشت عبرت‌انگیز قوم ثمود! از این به بعد به قیام «صالح» پیامبر بزرگ خدا در میان قوم «ثمود» که در یک منطقهٔ کوهستانی میان حجاز و شام زندگی می‌کردند اشاره شده، نخست می‌گوید: «ما به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم» (وَالِي ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا).

پیامبر آنان صالح نیز همانند سایر پیامبران، نخستین گام را در راه هدایت آنها از مسألهٔ توحید و یکتاپرستی برداشت و به آنها «گفت: ای قوم من! خداوند یگانه را پرستش کنید که معبودی جز او ندارید» (قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ).

سپس اضافه نمود: من بدون دلیل چیزی نمی‌گویم، «بینه و دلیل روشن از

طرف پروردگارتان برای شما آمده است و این همان شتری است که خداوند برای شما معجزه قرار داده است» (قَدْ جَاءَ تَكْمُ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ).

سپس به آنها می‌گوید: «او را به حال خود واگذارید و بگذارید در زمین خدا به چرا بپردازد، و به او آزار مرسانید که عذاب دردناکی شما را فرا خواهد گرفت» (فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

(آیه ۷۴) - در این آیه می‌گوید: «به خاطر داشته باشید که خداوند شما را جانشینان در روی زمین بعد از قوم عاد قرار داد، و در آن مستقر ساخت» (وَإِذْ كُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ).

یعنی از یک سو نعمتهای فراوان الهی را فراموش نکنید و از سوی دیگر توجه داشته باشید که پیش از شما اقوام طغیانگری مانند قوم عاد بودند که بر اثر مخالفت‌هایشان به عذاب الهی گرفتار شدند و نابود گردیدند.

سپس روی بعضی از نعمتها و امکانات خداداد قوم ثمود تکیه کرده، می‌گوید: شما در سرزمینی زندگی دارید که هم دشتهای مسطح با خاکهای مساعد و آماده که «در دشتهایش قصرها برای خود بنا می‌کنید و در کوهها برای خود خانه‌ها می‌تراشید» (تَتَخَذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا).

و در پایان آیه می‌گوید: «این همه نعمتهای فراوان خدا را یادآور شوید و در زمین فساد نکنید و کفران نعمت ننمایید» (فَاذْكُرُوا آلاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ).

(آیه ۷۵) - باز ملاحظه می‌کنیم که جمعیت اشراف و ثروتمندان خوش ظاهر و بدباطن سررشته مخالفت با این پیامبر بزرگ الهی را به دست گرفتند و همان‌طور که قرآن می‌گوید: «این جمعیت اشرافی و متکبر از قوم صالح به افرادی از مستضعفان که ایمان آورده بودند گفتند: آیا به راستی شما می‌دانید که صالح از طرف خداوند برای راهنمایی ما فرستاده شده است» (قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ).

ولی به زودی با پاسخ قاطع آنان که حکایت از تصمیم و اراده قوی می‌کرد

روبرو شدند و این پاسخ را از آنان شنیدند که «گفتند: ما نه تنها می دانیم صالح فرستاده خداست بلکه) ما به آنچه او مأموریت دارد، و دعوت به سوی آن می کند، ایمان آورده ایم» (قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ).

(آیه ۷۶) - «این مغروران متکبر (دست از کار خود برنداشته و مجدداً برای تضعیف روحیه جمعیت مؤمنان) گفتند: ما به آنچه شما ایمان آورده اید کافریم» (قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ).

(آیه ۷۷) - هنگامی که ثروتمندان متکبر و خودخواه از ایجاد تزلزل در پایه های ایمان توده های مردم با ایمان مایوس شدند، و از سوی دیگر می دیدند با وجود «ناقه» که معجزه صالح محسوب می شد، سمپاشیهای آنها به جایی نمی رسد، تصمیم به نابود کردن ناقه گرفتند، و قبل از هر چیز «آن را پی کردند و کشتند و از فرمان خدا سر برتافتند» (فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ).

و به این نیز قناعت نکردند بلکه به سراغ صالح آمدند و صریحاً به او «گفتند: ای صالح! اگر تو فرستاده خدا هستی هر چه زودتر عذاب الهی را به سراغ ما بفرست» (وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ).

این سخن در حقیقت برپا ساختن یک نوع جنگ اعصاب در مقابل صالح و برای تضعیف روحیه «صالح» و مؤمنان بود.

(آیه ۷۸) - هنگامی که آنها ستیزه جویی و طغیانگری را به آخر رساندند و آخرین بارقه آمادگی ایمان را در وجود خود خاموش ساختند، مجازات الهی که طبق قانون انتخاب اصلح و از میان بردن موجودات فاسد و مفسد صورت می گیرد، به سراغ آنها آمد و «آن چنان زمین لرزه ای قصرها و خانه های مستحکمشان را تکان داد و فرو ریخت (وزندگی پرزرق و برق آنها را درهم کوبید) که صبحگاهان تنها جسم بی جان آنها در خانه هایشان باقی مانده بود» (فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ).

\* قوم ثمود به چه وسیله نابود شدند؟ از آیه فوق استفاده می شود که

وسیلۀ نابودی این قوم سرکش، زلزله بود، اما از آیه ۱۳ سوره فصلت بر می آید که صاعقه آنها را نابود کرد، و در آیه ۵ سوره حاقه می خوانیم به وسیله یک عامل ویرانگر (طاغیه) از میان رفتند. باید بگوییم؛ این هر سه عامل به یک چیز بازگشت می کنند، یعنی نخست صاعقه تولید می شود و به دنبال آن زمین لرزه به وجود می آید، و اما «طاغیه» به معنی موجودی است که از حد خود تجاوز کند و این هم، با زلزله سازگار است و هم با صاعقه، بنابراین تضادی در میان آیات نیست.

(آیه ۷۹) - در این آیه می گوید: «بعد از این جریان صالح از آنها روی برتافت و به آنها گفت: من حق رسالت پروردگارم را ادا کردم و آنچه گفتنی بود به شما گفتم و از نصیحت و خیرخواهی کوتاهی نکردم، لکن شما خیرخواهان را دوست ندارید» (فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ).

(آیه ۸۰) - سرنوشت دردناک قوم لوط: قرآن، صحنۀ عبرت انگیز دیگری از سرگذشت پیامبران را بازگو می کند و هدف آیات پیشین را تعقیب و تکمیل می نماید، و آن سرگذشت پیامبر بزرگ خدا «لوط» و قوم اوست.

نخست می گوید: «به خاطر بیاورید لوط پیامبر را هنگامی که به قوم خود گفت: آیا شما عمل زشت و ننگینی انجام می دهید که احدی از جهانیان تاکنون مرتکب آن نشده است؟» (وَلَوْ طَّا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ).

(آیه ۸۱) - در این آیه گناهی را که در آیه قبل بطور سربسته ذکر شده بود، تشریح می کند و می گوید: «شما از روی شهوت به سراغ مردان می روید، و از زنان صرف نظر می کنید» (إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ).

چه انحرافی از این بدتر و بالاتر که وسیله تولید نسل را که آمیزش زن و مرد است و خداوند آن را بطور غریزی در هر انسانی قرار داده، رها کنند، و سراغ «جنس موافق» بروند کاری که اصولاً برخلاف فطرت و ساختمان طبیعی جسم و روح انسان و غریزه تحریف نایافته اوست. و در پایان آیه به عنوان تأکید می گوید: «بلکه

شما جمعیت اسراف کارید» (بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ). یعنی از حدود الهی قدم بیرون گذارده و در سنگلاخ انحراف و تجاوز از مرز فطرت سرگردان شده‌اید.

(آیه ۸۲) - در این آیه اشاره به جواب لجوجانه و غیرمنطقی قوم لوط کرده، می‌گوید: «از آنها هیچ‌گونه جوابی در برابر دعوت این پیامبر خیرخواه و دلسوز و مصلح نداشتند جز این که با خشم و عصبانیت گفتند: لوط و پیروان او را از شهر خود بیرون کنید (گناهشان چیست؟ گناهشان این است) که مردمی پا کند و گناه نمی‌کنند!» و نه تنها با ما هم صدا نمی‌شوند، بلکه مزاحم ما نیز هستند! (وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ).

این احتمال نیز در تفسیر جمله «إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ» وجود دارد، که قوم لوط می‌خواستند این پیامبر و پیروانش را متهم به تظاهر و ریاکاری کنند.

(آیه ۸۳) - با توجه به آنچه در سه آیه فوق بیان شد، هر داور منصفی می‌تواند حکم محکومیت چنین قوم و ملتی را صادر کند.

لذا در این آیه خداوند می‌فرماید: «چون کار به اینجا رسید ما لوط و پیروان واقعی و خاندانش را که پاکدامن بودند، نجات بخشیدیم جز همسرش که او را در میان قوم تبه‌کار رها ساختیم» زیرا او هم از نظر عقیده و آیین و مذهب با آنان هماهنگ بود (فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ).

(آیه ۸۴) - در این آیه اشاره بسیار کوتاه و پرمعنی به مجازات شدید و وحشتناک این قوم کرده، می‌گوید: «ما بارانی بر آنها فرستادیم» اما چه بارانی؟! بارانی از سنگ که آنها را در هم می‌کوبید و نابود می‌کرد (وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا). «اکنون تماشا کن ببین سرانجام کار مجرمان به کجا کشید» (فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ).

گرچه روی سخن در اینجا به پیامبر است اما پیداست که هدف عبرت گرفتن همه افراد با ایمان می‌باشد.

(آیه ۸۵) - رسالت شعیب در مدین: شعیب که نسبش طبق تواریخ با چندین واسطه به «ابراهیم» می‌رسید، به سوی اهل مدین مبعوث گردید، «مدین» از



شهرهای شام بود و مردمی تجارت پیشه و مرفه داشت، که در میان آنها بت پرستی و همچنین تقلب و کم فروشی در معامله کاملاً رایج بود - شرح درگیری این پیامبر بزرگ با اهل «مدین» در سوره های متعددی از قرآن مخصوصاً سوره «هود» و «شعرا» آمده است.

در این آیه خداوند می فرماید: «ما به سوی مردم مدین، برادر آنها شعیب را فرستادیم» (وَالِیَ مَدَیْنِ اَخَاهُمْ شُعَیْبًا).

سپس اضافه می کند که شعیب دعوت خود را همانند پیامبران دیگر از مسأله توحید شروع کرد و «صدازدای قوم من! خداوند یگانه را بپرستید که هیچ معبودی جز او برای شما نیست» (قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهِ غَيْرُهُ).

وگفت این حکم علاوه بر این که فرمان عقل است به وسیله «دلایل روشنی که از طرف خداوند برای شما آمده» نیز اثبات شده است (قَدْ جَاءَكُمْ بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ).

پس از دعوت به توحید، به مبارزه با مفسدات اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی آنها برخاسته نخست آنان را که آلوده کم فروشی و تقلب و تزویر در معامله بودند از این کار باز می دارد و می گوید: اکنون که راه خدا برای شما آشکار شده «حق پیمانانه و وزن را ادا کنید و از حقوق مردم چیزی کم نگذارید» (فَاَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ اَشْیَاءَهُمْ).

سپس به یکی دیگر از کارهای خلاف آنها اشاره کرده، می گوید: «در روی زمین بعد از آن که (در پرتو ایمان و کوششهای انبیاء) اصلاح شده است، فساد نکنید» (وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ بَعْدَ اِصْلَاحِهَا).

مسلم است که از تولید فساد، اعم از فساد اخلاقی یا بی ایمانی یا ناامنی، هیچ کس بهره ای نمی گیرد، لذا در آخر آیه اضافه می کند: «این به سود شماست اگر ایمان داشته باشید» (ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

(آیه ۸۶) - در این آیه به چهارمین نصیحت شعیب، اشاره شده است، آنجا که می گوید: «شما بر سر راه مردم با ایمان ننشینید و آنها را تهدید نکنید و مانع راه

خدا نشوید و با القای شبهات راه مستقیم حق را در نظر آنها کج و معوج نشان ندهید» (وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا).

و در پایان آیه پنجمین نصیحت شعیب که یادآوری نعمتهای پروردگار برای تحریک حس شکرگزاری آنهاست آمده: «و به خاطر بیاورید هنگامی که افراد کمی بودید سپس خداوند جمعیت شما را زیاد کرد و نیروی انسانی شما را فزونتر ساخت» (وَإِذْ كُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَّرَكُمْ).

از جمله فوق استفاده می شود که در اکثر موارد کثرت نفرات، می تواند سرچشمه قدرت و عظمت و پیشرفت جامعه باشد.

«و نیز خوب بنگرید که سرانجام کار مفسدان به کجا منتهی شد» و به دنبال آنها گام بردارید (وَأَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ).

(آیه ۸۷) - در این آیه که در واقع پاسخی است به بعضی از گفته های مؤمنان و کافران، شعیب می گوید: «اگر طایفه ای از شما به آنچه من مبعوث شده ام ایمان آورده و جمعیت دیگری ایمان نیاورده اند (نباید موجب غرور کافران و یأس مؤمنان گردد) شما صبر کنید تا خداوند میان ما حکم کند که او بهترین حاکمان است» (وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ). یعنی، آینده نشان خواهد داد، چه کسانی بر حق بوده اند و چه کسانی بر باطل.

### آغاز جزء نهم قرآن مجید

(آیه ۸۸) - در این آیه و آیه بعد عکس العمل قوم مستکبر شعیب در برابر سخنان منطقی این پیامبر بزرگ بیان شده است.

قرآن می گوید: «اشراف زورمند و متکبر قوم شعیب به او گفتند سوگند یاد می کنیم که قطعاً هم خودت و هم کسانی را که به تو ایمان آورده اند، از محیط خود بیرون خواهیم راند، مگر این که هر چه زودتر به آیین ما باز گردید» (قَالَ الْمَلَأُ

الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا).\*

پاسخی که شعیب در برابر این همه تهدید و خشونت به آنها داد خیلی ساده و ملایم و منطقی بود، «گفت: آیا (می خواهید ما را به آیین خودتان بازگردانید) اگر چه مایل نباشیم» (قَالَ أَوْلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ).

(آیه ۸۹) - در این آیه شعیب چنین ادامه می دهد: «اگر ما به آیین بت پرستی شما بازگردیم، و بعد از آن که خدا ما را نجات داده خود را به این پرتگاه بینکنیم، بر خدا افترا بسته ایم» (قَدْ افترينا على الله كذبًا إن عُدنا في ملتكم بعد إذ نحبنا الله منها).

سپس اضافه می کند: «ممکن نیست ما به آیین شما بازگردیم مگر این که خدا بخواهد» (وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُوذَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا).

و بلافاصله اضافه می کند که خداوند نیز چنین دستوری نخواهد داد، «چرا که او از همه چیز آگاه است و به همه چیز احاطه علمی دارد» (وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا).

بنابراین هرگز ممکن نیست او از دستوری که داده بازگردد، زیرا کسی که از دستورش برمی گردد، که علمش محدود باشد و اشتباه کند و از دستور خود پشیمان گردد، اما آن کس که احاطه علمی به همه چیز دارد، تجدید نظر برای او ممکن نیست.

سپس برای این که به آنها حالی کند از تهدیدشان هراسی ندارد و محکم بر جای خود ایستاده است، می گوید: «توکل و تکیه ما تنها به خداست» (عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا).

و سرانجام برای این که حسن نیت خود را ثابت کند و چهره حقیقت طلبی و مسالمت جوایی خویش را آشکار سازد، تا دشمنانش او را متهم به ماجراجویی و غوغا طلبی نکنند، می گوید: «پروردگارا! میان ما و جمعیت ما به حق حکم

\* البته مخالفان تهدیدهای دیگری نیز داشته اند که در سایر آیات مربوط به شعیب بحث خواهد شد.

و داوری کن، و مشکلات و گرفتاریهای ما را برطرف ساز، و درهای رحمتت را به سوی ما بگشا که بهترین گشایندگانی» (رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ).

(آیه ۹۰) - در این آیه از تبلیغاتی که مخالفان شعیب در برابر تابعان او می کردند سخن به میان آورده، می گوید: «اشراف و متکبران خود خواهی که از قوم شعیب راه کفر را پیش گرفته بودند (به کسانی که احتمال می دادند تحت تأثیر دعوت شعیب واقع شوند) می گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید بطور مسلم از زیانکاران خواهید بود» (وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ).

و منظورشان همان خسارتهای مادی بود که دامنگیر مؤمنان به دعوت شعیب می شد، زیرا آنها مسلماً بازگشت به آیین بت پرستی نمی کردند، و بنابراین می بایست به زور از آن شهر و دیار اخراج شوند و املاک و خانه های خود را بگذارند و بروند.

(آیه ۹۱) - هنگامی که کارشان به اینجا رسید و علاوه بر گمراهی خویش در گمراه ساختن دیگران نیز اصرار ورزیدند، و هیچ گونه امیدی به ایمان آوردن آنها نبود، مجازات الهی به حکم قانون قطع ریشه فساد به سراغ آنها آمد، «پس زلزله سخت و وحشتناکی آنها را فراگرفت، آنچنان که صبحگاهان همگی به صورت اجساد بی جانی در درون خانه هایشان افتاده بودند» (فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ).

(آیه ۹۲) - سپس ابعاد وحشتناک این زلزله عجیب را با این جمله تشریح کرده، می گوید: «آنها که شعیب را تکذیب کردند، آنچنان نابود شدند که گویا هرگز در این خانه ها سکنی نداشتند!» (الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ يَعْنُوا فِيهَا).

و در پایان آیه می فرماید: «آنها که شعیب را تکذیب کردند، زیانکار بودند» نه مؤمنان (الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرُونَ).

(آیه ۹۳) - در این آیه آخرین گفتار شعیب را می خوانیم که: «او از قوم گنهکار

روی برگردانید و گفت: من رسالات پروردگارم را ابلاغ کردم، و به مقدار کافی نصیحت نمودم و از هیچ‌گونه خیرخواهی فروگذار نکردم» (فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ).

«با این حال چگونه به حال این جمعیت کافر تأسف بخورم» (فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ).

زیرا آخرین تلاش و کوشش برای هدایت آنها به عمل آمد ولی در برابر حق سر تسلیم فرود نیاوردند، و می‌بایست چنین سرنوشت شومی را داشته باشند.

(آیه ۹۴) - اگر هشدارها مؤثر نیفتد: این آیه که بعد از ذکر سرگذشت جمعی از پیامبران بزرگ و پیش از پرداختن به سرگذشت موسی بن عمران آمده، اشاره به چند اصل کلی است که در همه ماجراها حکومت می‌کند، نخست می‌گوید: «و ما در هیچ شهر و آبادی، پیامبری نفرستادیم مگر این که اهل آن را به ناراحتیها و خسارتها گرفتار ساختیم؛ شاید (به خود آیند، و به سوی خدا) بازگردند و تضرع کنند!» (وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ).

و این به خاطر آن است که مردم تا در ناز و نعمتند کمتر گوش شنوا و آمادگی برای پذیرش حق دارند اما هنگامی که در تنگنای مشکلات قرار می‌گیرند و نور فطرت و توحید آشکارتر می‌گردد، بی‌اختیار به یاد خدا می‌افتند و دل‌هایشان آماده پذیرش می‌گردد، ولی این بیداری که در همه یکسان است در بسیاری از افراد زود گذر و ناپایدار است و به مجرد، برطرف شدن مشکلات بار دیگر در خواب غفلت فرو می‌روند ولی برای جمعی نقطه عطفی در زندگی محسوب می‌شود و برای همیشه، به سوی حق باز می‌گردند.

(آیه ۹۵) - لذا در این آیه می‌گوید: هنگامی که آنها در زیر ضربات حوادث و فشار مشکلات تغییر مسیر ندادند و همچنان در گمراهی خود باقی ماندند «سپس ما مشکلات را از آنها برداشتیم و به جای آن گشایش و نعمت قرار دادیم، تا آنجا که (بار دیگر زندگانی آنها رونق گرفت و کمبودها به فزونی تبدیل شد و) مال و نفرت

آنها فراوان گردید» (ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا).

به هنگام برطرف شدن مشکلات، به جای این که به این حقیقت توجه کنند که «نعمت» و «نقمت» به دست خداست و رو به سوی او آورند، برای اغفال خود به این منطق متشبه شدند، که اگر برای ما مصائب و گرفتاریهایی پیش آمد، چیز تازه‌ای نیست «وگفتند: پدران ما نیز گرفتار چنین مصائب و مشکلاتی شدند» (وَقَالُوا قَدَمَسَ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ). دنیا فراز و نشیب دارد و برای هرکس دوران راحتی و سختی بوده است، سختیها امواجی ناپایدار و زودگذرند.

در پایان، قرآن می‌گوید: هنگامی که کار به اینجا رسید و از عوامل تربیت کمترین بهره‌ای نگرفتند، بلکه بر غرور خود افزودند، «ناگاه آنها را به مجازات خود گرفتیم، در حالی که آنها هیچ خبر نداشتند و غافلگیر شدند» و به همین جهت مجازات برای آنها، سخت دردناک بود (فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ).

(آیه ۹۶) - عمران و آبادی در سایه ایمان و تقوا: در این آیه و آیات بعد برای نتیجه‌گیری از آیات قبل می‌گوید: «اگر مردمی که در این آبادیها و نقاط دیگر روی زمین زندگی داشته و دارند (به جای طغیان و سرکشی و تکذیب آیات پروردگار و ظلم و فساد) ایمان می‌آوردند، و در پرتو آن تقوا و پرهیزکاری پیشه می‌کردند (نه تنها مورد خشم پروردگار و مجازات الهی واقع نمی‌شدند، بلکه) درهای برکات آسمان و زمین را به روی آنها می‌گشودیم» (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ).

منظور از برکات زمین و آسمان نزول باران و رویدن گیاهان می‌باشد.

ولی متأسفانه آنها صراط مستقیم که راه سعادت و خوشبختی و رفاه و امنیت بود رها ساختند، «و پیامبران خدا را تکذیب کردند (و برنامه‌های اصلاحی آنها را زیر پا گذاشتند) ما هم به جرم اعمالشان، آنها را کیفر دادیم» (وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ).

(آیه ۹۷) - در این آیه به عنوان تأکید بیشتر روی عمومیت این حکم و این که قانون فوق مخصوص اقوام پیشین نبوده بلکه امروز و آینده را نیز در بر می‌گیرد،

می‌گوید: «آیا اهل آبادیها، خود را از مجازاتهای ما در امان می‌دانند که شب هنگام در موقعی که در خواب خوش آرمیده‌اند (به صورت صاعقه‌ها و زلزله‌ها و مانند آن) بر آنها فرو ریزد» (أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ).

(آیه ۹۸) - «و یا این که مجازاتهای ما به هنگام روز در موقعی که غرق انواع بازیها و سرگرمیها هستند دامان اهل این آبادیها را بگیرد» (أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ).

یعنی، آنها در همه حال در روز و شب، در خواب و بیداری، در ساعات خوشی و ناخوشی همه در دست قدرت خدا قرار دارند، و با یک فرمان می‌تواند همه زندگی آنها را در هم بپیچد، آری تنها در یک لحظه و بدون هیچ مقدمه ممکن است انواع بلاها بر سر این انسان بی‌خبر فرود آید.

(آیه ۹۹) - در این آیه باز به شکل دیگر و به بیان تازه‌ای این حقیقت را تأکید می‌کند و می‌گوید: «آیا این مجرمان از مکر الهی ایمنند؟ در حالی که هیچ‌کس جز زیانکاران خود را از مکر خداوند در امان نمی‌دانند» (أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يُأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ).

منظور از «مکر الهی» آن است که خداوند، مجرمان را با نقشه‌های قاطع و شکست‌ناپذیر بدون اختیار خودشان از زندگانی مرفه و هدفهای خوشگذرانی باز می‌دارد، و این اشاره به همان کیفرها و بلاهای ناگهانی و بیچاره‌کننده است.

(آیه ۱۰۰) - در این آیه بار دیگر برای بیدار ساختن اندیشه‌های خفته اقوام موجود و توجه دادن آنان به درسهای عبرتی که در زندگانی پیشینیان بوده است می‌گوید: «آیا کسانی که وارث روی زمین بعد از صاحبان آن می‌شوند، از مطالعه حال پیشینیان متنبه نشدند: که اگر ما بخواهیم می‌توانیم آنها را نیز به‌خاطر گناهانشان هلاک کنیم» و به همان سرنوشت مجرمان گذشته گرفتار سازیم (أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصْبَنَاهُمْ بِدُونِهِمْ).

و نیز می‌توانیم آنها را زنده بگذاریم، ولی به‌خاطر غوطه‌ور شدن در گناه و فساد «بر دلهايشان مهر می‌نهیم (درک و شعور و حس تشخیص را از آنها می‌گیریم)

آنچنان که هیچ حقیقتی را نشنوند» و هیچ اندرزی را نپذیرند و در زندگی حیران و سرگردان شوند (وَنَطْبَعُ عَلٰی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ).

(آیه ۱۰۱) - در این آیه و آیه بعد باز هم تکیه روی عبرتهایی است که از بیان سرگذشت‌های اقوام پیشین گرفته می‌شود، ولی روی سخن در اینجا به پیامبر ﷺ است اگرچه هدف در واقع همه هستند.

نخست می‌گوید: «اینها آبادیها و شهرها و اقوامی هستند که اخبار و سرگذشت آنها را برای تو بیان می‌کنیم» (تِلْكَ الْقُرَىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا).

سپس می‌گوید: چنان نبود که آنها بدون اتمام حجت، هلاک و نابود شوند، بلکه، «بطور مسلم پیامبرانشان با دلایل روشن، به سراغ آنها آمدند» و نهایت تلاش و کوشش را در هدایت آنها کردند (وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ).

«اما آنها (در برابر تبلیغات مستمر، و دعوت پی‌گیر انبیاء مقاومت به خرج دادن و روی حرف خود ایستادند، و) حاضر نبودند آنچه را قبلاً تکذیب کردند بپذیرند و به آن ایمان بیاورند» (فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ).

در جمله بعد علت این لجاجت و سرسختی را چنین بیان می‌کند: «این چنین خداوند بر دل‌های کافران نقش بی‌ایمانی و انحراف را ترسیم می‌کند و بر قلوبشان مهر می‌نهد» (كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ).

یعنی، کسانی که در مسیرهای غلط‌گام بر می‌دارند، بر اثر تکرار و ادامه عمل، انحراف و کفر و ناپاکی آنچنان بر دل‌های آنها نقش می‌بندد، که همچون نقش سکه ثابت می‌ماند و این از قبیل اثر و خاصیت عمل است که به خداوند نسبت داده شده، زیرا مسبب تمام اسباب، اوست.

(آیه ۱۰۲) - در این آیه دو قسمت دیگر از نقطه‌های ضعف اخلاقی این جمعیت‌ها که سبب گمراهی و نابودی آنها گردیده، بیان شده است.

نخست می‌گوید آنها افراد پیمان‌شکن بودند: «و ما برای اکثریت آنها عهد و پیمان ثابتی نیافتیم» (وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ).

این عهد و پیمان ممکن است اشاره به «عهد و پیمان فطری» باشد که



خداوند به حکم آفرینش و فطرت از همهٔ بندگان خود گرفته است. و یا عهد و پیمانهای که پیامبران الهی از مردم می‌گرفتند، بسیاری از مردم آن را می‌پذیرفتند و سپس می‌شکستند.

و یا اشاره به همهٔ پیمانها اعم از «فطری» و «تشریحی» بوده باشد.

روح پیمان‌شکنی یکی از عوامل مخالفت با پیامبران و اصرار در پوییدن راه کفر و نفاق و گرفتار شدن به عواقب شوم آن است.

سپس به عامل دیگر اشاره کرده، می‌گوید: «اکثر آنها را فاسد و خارج از اطاعت فرمان یافتیم» (وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ).

یعنی روح تمرد و قانون‌شکنی و خروج از نظامات آفرینش و قوانین الهی یکی دیگر از عوامل ایستادگی و پافشاری آنها در کفر و بی‌ایمانی بود.

(آیه ۱۰۳) - **خاطرهٔ درگیریهای موسی و فرعون!** در این آیه و آیات فراوان دیگری که بعد از آن می‌آید، داستان موسی بن عمران و سرگذشت درگیریهای او با فرعون و فرعونیان و سرانجام کار آنها بیان شده است.

بطورکلی زندگی این پیامبر بزرگ یعنی موسی بن عمران را در پنج دوره می‌توان خلاصه کرد:

- ۱- دوران تولد و حوادثی که بر او گذشت.
  - ۲- دوران فرار او از مصر و زندگی او در سرزمین «مدین».
  - ۳- دوران بعثت و درگیریهای فراوانی که با فرعون و دستگاه او داشت.
  - ۴- دوران نجات او و بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان.
  - ۵- دوران درگیریهای موسی با بنی اسرائیل!
- در این آیه می‌فرماید: «بعد از اقوام گذشته (یعنی قوم نوح، هود، صالح و مانند آنها) موسی را با آیات خود به سوی فرعون و فرعونیان مبعوث کردیم» (ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ).
- فرعون، اسم عام است که به تمام سلاطین مصر در آن زمان گفته می‌شد.
- سپس می‌فرماید: «آنها نسبت به آیات الهی ظلم و ستم کردند» (فَطَلَمُوا بِهَا).

و در پایان اضافه می‌کند: «بنگر سرانجام کار مفسدان چگونه بود؟!» (فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ).

جمله فوق یک اشارهٔ اجمالی به نابودی فرعون و قوم سرکش اوست که شرح آن بعداً خواهد آمد.

(آیه ۱۰۴) - آیه قبل اشاره بسیار کوتاهی به مجموع برنامهٔ رسالت موسی و درگیریهای او با فرعون و عاقبت کار آنها بود، اما در آیات بعد همین موضوع بطور مشروحتر مورد بررسی قرار گرفته، نخست می‌گوید: «و موسی گفت: ای فرعون! من فرستادهٔ پروردگار جهانیانم» (وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ أَنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ).

و این نخستین برخورد موسی با فرعون و چهره‌ای از درگیری «حق» و «باطل» است.

(آیه ۱۰۵) - در این آیه می‌خوانیم که موسی به دنبال دعوی رسالت پروردگار می‌گوید: اکنون که من فرستادهٔ او هستم «سزاوار است که در بارهٔ خداوند جز حق نگویم» زیرا فرستادهٔ خداوندی که از همهٔ عیوب، پاک و منزّه است، ممکن نیست دروغگو باشد. (حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ).

سپس برای تثبیت دعوی نبوت خویش اضافه می‌کند: چنان نیست که این ادعا را بدون دلیل گفته باشم «من از پروردگار شما، دلیل روشن و آشکاری با خود آورده‌ام» (قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ).

اکنون که چنین است «بنی اسرائیل را با من بفرست» (فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ).

(آیه ۱۰۶) - فرعون با شنیدن این جمله که «من دلیل روشنی با خود دارم»، بلافاصله «گفت: اگر راست می‌گویی و نشانه‌ای از طرف خداوند با خود داری آن را بیاور» (قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ).

(آیه ۱۰۷) - بلافاصله موسی دو معجزهٔ بزرگ خود را که یکی مظهر «بیم» و دیگری مظهر «امید» بود، و مقام «انذار» و «بشارت» او را تکمیل می‌کرد، نشان داد:

نخست، «عصای خود را انداخت و به صورت ازدهای آشکاری درآمد» (فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ).

(آیه ۱۰۸) - این آیه اشاره به دومین اعجاز موسی که جنبه امید و بشارت دارد کرده، می‌فرماید: «موسی دست خود را از گریبان خارج کرد، ناگهان سفید و درخشنده در برابر بینندگان بود» (وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ).

(آیه ۱۰۹) - مبارزه شروع می‌شود! از این بعد سخن از نخستین واکنشهای فرعون و دستگاه او در برابر دعوت موسی و معجزاتش به میان آمده است، می‌فرماید: «اطرافیان فرعون (با مشاهده اعمال خارق‌العاده موسی فوراً وصله سحر به او بستند و) گفتند: این ساحر دانا و کهنه کار و آزموده‌ای است!» (قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ).

(آیه ۱۱۰) - سپس افزودند: «هدف این مرد این است که شما را از سرزمین و وطنتان بیرون براند» (يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ).

یعنی، او نظری جز استعمار و استثمار و حکومت بر مردم و توسعه‌طلبی و غصب سرزمین دیگران ندارد و این کارهای خارق‌العاده و ادعای نبوت همه برای وصول به این هدف است.

و بعد گفتند: «باتوجه به این اوضاع و احوال عقیده شما درباره او چیست؟» (فَمَاذَا تَأْمُرُونَ).

(آیه ۱۱۱) - به هر حال نظر همگی بر این قرار گرفت که به فرعون «گفتند: (کار) او و برادرش را به تأخیر انداز، و جمع‌آوری کنندگان را به همه شهرها بفرست...» (قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ خَاشِعِينَ).

(آیه ۱۱۲) - «تا همه ساحران ورزیده و آزموده و دانا را به سوی تو فراخوانند و به محضر تو بیاورند» (يَأْتُونَكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ).

از آنجا که عجله در کشتن موسی و هارون با توجه به دو معجزه عجیبش باعث گرایش عده زیادی به او می‌شد و چهره «نبوت» او با چهره «مظلومیت و شهادت» آمیخته شده، جاذبه بیشتری به خود می‌گرفت، نخست به این فکر

افتادند که عمل او را با اعمال خارق العاده ساحران خنثی کنند و آبرویش را بریزند سپس او را به قتل برسانند تا داستان موسی و هارون برای همیشه از نظرها فراموش گردد!

(آیه ۱۱۳) - چگونه سرانجام حق پیروز شد؟ از این به بعد سخن از درگیری موسی (ع) با ساحران و سرانجام کار او در این مبارزه به میان آمده است.

آیه می گوید: «ساحران به دعوت فرعون به سراغ او شتافتند و نخستین چیزی که با او در میان گذاشتند این بود که آیا ما اجر و پاداش فراوانی در صورت غلبه بر دشمن خواهیم داشت» (وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ).

(آیه ۱۱۴) - فرعون نیز بلافاصله وعده مساعد به آنها داد و گفت: «آری» نه تنها اجر و پاداش مادی خواهید داشت) بلکه از مقربان درگاه من نیز خواهید شد!» (قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ).

و به این ترتیب هم وعده «مال» به آنها داد و هم وعده «مقام بزرگ».

(آیه ۱۱۵) - سرانجام موعد معینی برای مقابله موسی (ع) با ساحران تعیین شد و از همه مردم برای مشاهده این ماجرا دعوت به عمل آمد.

روز موعود فرارسید و ساحران همه مقدمات کار خود را فراهم ساخته بودند، یک مشمت ریسمان و عصا که درون آنها گویا مواد شیمیایی مخصوصی قرار داده شده بود تهیه کردند که در برابر تابش آفتاب به صورت گازهای سبکی در می آمد و آن طنابها و عصاهای توخالی را به حرکت در می آورد.

صحنه عجیبی بود، موسی (ع) تک و تنها - فقط برادرش با او بود - در برابر انبوه جمعیت ساحران و مردم «گفتند: ای موسی! یا (تو شروع به کار کن و وسائل سحر را) بیفکن و یا ما آغاز می کنیم و وسائل خود را می افکنیم» (قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ).

(آیه ۱۱۶) - موسی با خونسردی مخصوصی در پاسخ «گفت: (شما قبلاً شروع کنید) شما وسائل خود را بیفکنید!» (قَالَ الْقُوا).

«هنگامی که ساحران طنابها و ریسمانها را به وسط میدان افکندند، مردم را چشم‌بندی کرده و (با اعمال و گفتارهای اغراق‌آمیز خود) هول و وحشتی در دل مردم افکندند و سحر عظیمی در برابر آنها انجام دادند» (فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ).

کلمه «سحر» به معنی خدعه و نیرنگ و شعبده و تردستی است، گاهی نیز به معنی هر چیزی که عامل و انگیزه آن نامرئی و مرموز باشد، آمده است.

(آیه ۱۱۷) - در این هنگام که همه مردم به جنب و جوش افتاده بودند و غریو شادی از هر سو بلند بود و فرعون و اطرافیانش تبسم رضایت‌بخشی بر لب داشتند و برق شادی از چشمانشان می‌درخشید، وحی الهی به سراغ موسی (ع) آمد و او را فرمان به انداختن عصا داد، ناگهان صحنه بکلی دگرگون شد و رنگ از چهره‌ها پرید و تزلزل برارکان فرعون و یارانش افتاد، چنانکه قرآن می‌گوید: «وما وحی به موسی کردیم که عصایت را بیفکن ناگهان (به صورت اژدهایی درآمد و) با دقت و سرعت، مارهای دروغین و وسائل قلابی ساحران را جمع کرد» (وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ).

(آیه ۱۱۸) - «در این هنگام حق آشکار شد و اعمال آنها که بی‌اساس و نادرست بود، باطل گردید» (فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

زیرا کار موسی یک واقعیت بود و اعمال آنها یک مشیت تقلب و تزویر و چشم‌بندی و اغفال.

و این نخستین ضربتی بود که بر پایه قدرت فرعون جبار فرود آمد.

(آیه ۱۱۹) - در این آیه می‌گوید: «به این ترتیب آثار شکست در آنها نمایان شد و همگی خوار و کوچک و ناتوان شدند» (فَعْلَبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ).

(آیه ۱۲۰) - ضربه مهمتر آنگاه واقع شد که صحنه مبارزه ساحران با موسی (ع) بکلی تغییر شکل داد، ناگهان «همه ساحران به زمین افتادند و برای عظمت خداوند سجده کردند» (وَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ).

(آیه ۱۲۱) - «و فریاد زدند ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم» (قَالُوا آمَنَّا

## بِرَبِّ الْعَالَمِينَ).

(آیه ۱۲۲) - «همان پروردگار موسی و هارون» (رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ).

و این چیزی بود که به هیچ وجه برای فرعون و دستگاه او قابل پیش بینی نبود.

(آیه ۱۲۳) - تهدیدهای بیهوده! هنگامی که ضربه تازه‌ای با پیروزی

موسی (ع) بر ساحران و ایمان آوردن آنها به موسی (ع) بر ارکان قدرت فرعون فرود آمد، فرعون بسیار متوحش و دستپاچه شد، لذا بلافاصله دست به دو ابتکار زد:

نخست اتهامی که شاید عوام پسند هم بود به ساحران بست، سپس با شدیدترین تهدید آنها را مورد حمله قرار داد، ولی بر خلاف انتظار فرعون ساحران آنچنان مقاومتی در برابر این دو صحنه از خود نشان دادند که ضربه سومی بر پایه‌های قدرت لرزان او فرود آمد.

چنانکه قرآن می‌گوید: «فرعون به ساحران گفت: آیا پیش از این که به شما اجازه دهم به او (موسی) ایمان آوردید؟! (قَالَ فِرْعَوْنُ أَمْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ).

و این بالاترین نوع استعمار است که ملتی آنچنان برده و اسیر کردند که حتی حق فکر کردن و اندیشیدن و ایمان قلبی به کسی یا مکتبی را نداشته باشند.

این همان برنامه‌ای است که در «استعمار نو» نیز دنبال می‌شود.

سپس فرعون اضافه کرد «این توطئه و نقشه‌ای است که شما در این شهر (و دیار) کشیده‌اید تا به وسیله آن اهل آن را بیرون کنید» (إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَّكْرٌ تُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا).

این تهمت به قدری بی‌اساس و رسوا بود که جز عوام الناس و افراد کاملاً بی‌اطلاع نمی‌توانستند آن را بپذیرند.

سپس فرعون بطور سربسته اما شدید و محکم آنها را تهدید کرد و گفت: «اما به زودی خواهید فهمید»! (فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ).

(آیه ۱۲۴) - در این آیه تهدید سربسته‌ای را که در جمله قبل به آن اشاره شد

بطور وضوح بیان می‌کند، می‌گوید: «سوگند یاد می‌کنم که دستها و پاها را شما را بطور مخالف (دست راست و پای چپ و دست چپ و پای راست را) قطع می‌کنم

سپس همگی شما را به دار خواهیم آویخت» (لَا قَطْعَنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلُكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَا صَلْبَتَكُمْ أَجْمَعِينَ).

برنامه فرعون در اینجا برای مبارزه با ساحرانی که به موسی (ع) ایمان آورده بودند، یک برنامه عمومی در مبارزات ناجوانمردانه جباران با طرفداران حق است که از یکسو از حربۀ تهمت استفاده می‌کنند، تا موقعیت حق‌طلبان را در افکار عمومی تضعیف کنند و از سوی دیگر تکیه بر زور و قدرت و تهدید به قتل و نابودی می‌نمایند تا اراده آنها را درهم بشکنند.

(آیه ۱۲۵) - ساحران در برابر هیچ‌یک از دو حربۀ فرعون از میدان در نرفتند، یکدل و یکجان در پاسخ او «گفتند: ما به سوی پروردگار خود باز می‌گردیم» (قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ).

یعنی، اگر آخرین تهدید تو عملی بشود، سرانجامش این است که ما شربت شهادت خواهیم نوشید، و این نه تنها به ما زبانی نمی‌رساند و از ما چیزی نمی‌کاهد، بلکه سعادت و افتخار بزرگی برای ما محسوب می‌شود.

(آیه ۱۲۶) - سپس برای این که پاسخی به تهمت فرعون داده باشند و حقیقت امر را بر انبوه مردمی که تماشاچی این صحنه بودند، روشن سازند و بی‌گناهی خویش را ثابت کنند، چنین گفتند: «انتقام تو از ما تنها به خاطر این است که ما به آیات پروردگار خود، هنگامی که به سراغ ما آمد، ایمان آورده‌ایم» (وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا).

سپس روی از فرعون برتافتند و متوجه درگاه پروردگار شدند و از او تقاضای صبر و استقامت کردند، زیرا می‌دانستند بدون حمایت و یاری او، توانایی مقابله با این تهدیدهای سنگین را ندارند، لذا گفتند: بار الهی! صبر و استقامت بر ما فروریز! (و آخرین درجه شکیبایی را به ما مرحمت فرما!) و ما را مسلمان بمیران! (رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَقَّنَا مُسْلِمِينَ).

و سرانجام چنانکه در روایات و تواریخ آمده است، آنقدر در این راه ایستادگی به خرج دادند که فرعون، تهدید خود را عملی ساخت، و بدنهای مثله

شده آنان را در کنار رود نیل بر شاخه‌های درختان بلند نخل آویزان نمود.  
 آری! اگر ایمان با آگاهی کامل توأم گردد از چنین عشقی سر بر می‌آورد که  
 این‌گونه ایستادگیها و فداکاریها در راه آن شگفت‌انگیز نیست.  
 (آیه ۱۲۷) - باز قرآن صحنه دیگری را از گفتگوی فرعون و اطرافیانش پیرامون  
 وضع موسی (ع) بیان می‌کند.

در این آیه می‌گوید: «جمعیت اشراف و اطرفیان فرعون به عنوان اعتراض  
 به او گفتند: آیا موسی و قومش را به حال خود رها می‌کنی که در زمین فساد کنند،  
 و تو و خدایانت را رها سازند؟! (وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ  
 لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذُرْكُمُ الْهَيْكَلُ).»

از این تعبیر استفاده می‌شود که فرعون بعد از شکست در برابر موسی (ع)  
 مدتی او و بنی اسرائیل را آزاد گذارد و آنها نیز بیکار ننشستند و به تبلیغ آیین  
 موسی (ع) پرداختند و نیز فرعون هم برای خود بتها و معبودها و خدایانی داشت.  
 فرعون با اخطار اطرفیان به شدت عمل در برابر بنی اسرائیل تشویق شد  
 و در پاسخ هواخواهانش چنین گفت: «به زودی پسران آنها را به قتل می‌رسانیم  
 و نابود می‌کنیم و زنانشان را (برای خدمت) زنده می‌گذاریم، و ما بر آنها تسلط کامل  
 داریم» (قَالَ سَنَقْتُلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ).

(آیه ۱۲۸) - این آیه در حقیقت، نقشه و برنامه‌ای است که موسی (ع) به  
 بنی اسرائیل برای مقابله با تهدیدهای فرعون، پیشنهاد می‌کند، که اگر سه برنامه را  
 عملی کنند، قطعاً بر دشمن پیروز خواهند شد. «موسی به قوم خود گفت: از خدا  
 یاری جویید» (قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ).

دیگرا این که: «استقامت و پایداری پمیشه کنید» (وَاصْبِرُوا). و از تهدیدها  
 و حملات دشمن نهراسید و از میدان بیرون نروید.

و برای تأکید مطلب و ذکر دلیل، به آنها گوشزد می‌کند که: «سراسر زمین از آن  
 خداست (و مالک و فرمانروای مطلق اوست) و به هر کس از بندگانش بخواهد آن را  
 منتقل می‌سازد» (إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ).



و آخرین شرط این است که تقوا را پیشه کنید، زیرا «عاقبت (نیک و پیروزمندان) برای پرهیزکاران است!» (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ).

این سه شرط تنها شرط پیروزی قوم بنی اسرائیل بر دشمن نبود، بلکه هر قوم و ملتی بخواهند بر دشمنانشان پیروز شوند، بدون داشتن این برنامه سه ماده‌ای امکان ندارد.

(آیه ۱۲۹) - این آیه شکوه و گله‌های بنی اسرائیل را از مشکلاتی که بعد از قیام موسی (ع) با آن دست به گریبان بودند، منعکس می‌سازد و می‌گوید: «آنها به موسی گفتند: پیش از آن که تو بیایی ما آزار می‌دیدیم اکنون هم که آمده‌ای باز آزار می‌بینیم» کی این آزارها سر خواهد آمد و گشایشی در کار ما پیدا می‌شود؟ (قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا).

گویا بنی اسرائیل مثل بسیاری از ما مردم انتظار داشتند که با قیام موسی (ع) یک شبه همه کارها روبه‌راه شود.

ولی موسی (ع) به آنها فهماند با این که سرانجام پیروز خواهند شد، اما راه درازی در پیش دارند، و این پیروزی طبق سنت الهی در سایه استقامت و کوشش و تلاش به دست خواهد آمد، همانطور که آیه مورد بحث می‌گوید: «موسی گفت امید است پروردگار شما دشمنتان را نابود کند و شما را جانشینان آنها در زمین قرار دهد» (قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ).

و در پایان آیه می‌فرماید: خداوند این نعمتها را به شما خواهد داد و آزادی از دست رفته را به شما بر می‌گرداند، «تا ببیند چگونه عمل خواهید کرد» (فَيَنْظُرُ كَيْفَ تَعْمَلُونَ).

(آیه ۱۳۰) - مجازاتهای بیدارکننده! همانطور که در تفسیر آیه ۹۴ از همین سوره گذشت، یک قانون کلی الهی در مورد تمام پیامبران این بوده است، که به هنگامی که با مخالفتها روبرو می‌شدند، خداوند برای تنبه و بیداری اقوام سرکش، آنها را گرفتار مشکلات و ناراحتیها می‌ساخته تا در خود احساس نیاز کنند.

در آیه مورد بحث، اشاره به همین مطلب در مورد پیروان فرعون می‌کند

و می گوید: «ما آل فرعون را به قحطی و خشکسالیهای متوالی و کمبود میوه ها گرفتار ساختیم، شاید متذکر گردند و بیدار شوند» (وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ).

(آیه ۱۳۱) - اما به جای این که «آل فرعون» از این درسهای الهی پند بگیرند، و از خواب خرگوشی بیدار شوند، از این موقعیت سوءاستفاده کرده و جریان حوادث را به میل خود تفسیر می کردند، «پس هنگامی که نیکی به آنها می رسید (و اوضاع بر وفق مراد آنها بود، و در آرامش و راحتی بودند) می گفتند: این وضع به خاطر لیاقت ماست!» در حقیقت شایسته چنین موقعیتی بوده ایم (فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ).

«اما هنگامی که گرفتار بدی و بلا می شدند (فوراً به موسی و کسانی که با او بودند، می بستند و) می گفتند: این از شرّ قدم موسی و کسان اوست» (وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ).

ولی قرآن در پاسخ آنها می گوید: «بدانید که سرچشمه شومیها و ناراحتیهای که دامان آنها را می گرفت، نزد پروردگار است (خدا می خواسته است که آنها را گرفتار نتیجه شوم اعمالشان بکند) ولی اکثر آنها نمی دانند» (أَلَا إِنَّمَا طَأَّرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

شاید همیشه در میان انسانها و اقوام مختلف، فال نیک و بد رواج داشته است، این دو گرچه اثر طبیعی ندارند، ولی بدون تردید اثر روانی می توانند داشته باشند، فال نیک غالباً مایه امیدواری و حرکت است ولی فال بد موجب یأس و نومیدی و سستی و ناتوانی است.

شاید به خاطر همین موضع است که در روایات اسلامی از فال نیک نهی نشده، اما فال بد به شدت محکوم گردیده است.

(آیه ۱۳۲) - بلاهای پی در پی و رنگارنگ! در این آیه، به مرحله دیگری از بلاهای پی در پی و درسهای بیدارکننده ای که خدا به قوم فرعون داد، اشاره شده است. نخست به عنوان مقدمه ای برای نزول این بلاها می گوید: آنها همچنان در

انکار دعوت موسی (ع)، مقاومت به خرج دادند، «وگفتند: هرگاه آیتی برای ما بیاوری که بخواهی ما را با آن سحر کنی، ما به تو ایمان نخواهیم آورد» (وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ).

(آیه ۱۳۳) - ولی از آنجا که خداوند بدون اتمام حجت کافی، هیچ جمعیتی را کیفر نمی دهد در این آیه می فرماید که ما چندین بلا بر آنها نازل کردیم شاید بیدار شوند، نخست «توفان را بر آنها فرستادیم» (فَارْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ).

سپس «ملخ را» بر زراعتها و درختان آنها، مسلط ساختیم (وَالْجَرَادَ).

هر بار که بلایی فرا می رسید، دست به دامن موسی می زدند، تا از خدا بخواهد رفع بلا کند، بعد از طوفان و ملخ خوارگی نیز همین تقاضا را کردند، و موسی (ع) پذیرفت و بلا برطرف شد، ولی باز دست از لجباجت خویش برنداشتند، بار سوم «قُمَّل را» بر آنها مسلط ساختیم (وَالْقُمَّلَ).

«قُمَّل» یک نوع آفت نباتی بود که به غلات آنها افتاد، و همه را فاسد کرد.

هنگامی که امواج این بلا فرونشست و باز ایمان نیاوردند، بار دیگر خداوند، «نسل قورباغه را» آنچنان افزایش داد که به صورت یک بلا زندگی آنها را فراگرفت (وَالضَّفَادِعَ). ولی باز در برابر حق زانو نزدند و تسلیم نشدند.

در این هنگام خداوند «خون را» بر آنها مسلط ساخت (وَالدَّمَ).

و در پایان می فرماید: «این آیات و معجزات آشکار و نشانه های حقانیت موسی که از هم جدا بودند را به آنها نشان دادیم، اما آنها در برابر آن تکبر ورزیدند و از قبول حق سر باز زدند و جمعیت مجرم و گنهکاری بودند» (آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ).

(آیه ۱۳۴) - پیمان شکنیهای مکرر! در این آیه واکنش فرعونیان در برابر

بلاهای آموزنده و بیدارکننده پروردگار بیان شده است.

نخست می خوانیم: «هنگامی که بلا بر آنها مسلط می شد، می گفتند: ای موسی، برای ما از خدایت بخواه تا به عهدی که با تو کرده است وفا کند، و دعایت را در حق ما مستجاب نماید» (وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ

بِمَا عَاهَدَ عِنْدَكَ).

«اگر تو این بلا را از ما بر طرف سازی، سوگند یاد می‌کنیم که قطعاً هم خودمان به تو ایمان خواهیم آورد و هم بنی اسرائیل را آزاد ساخته و با تو می‌فرستیم» (لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرَّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ).

(آیه ۱۳۵) - در این آیه اشاره به پیمان شکنی آنها کرده، می‌گوید: «پس هنگامی که بلا را پس از مدت تعیین شده‌ای، که به آن می‌رسیدند، از آنها برمی‌داشتیم، پیمان خود را می‌شکستند» نه خودشان ایمان می‌آوردند و نه بنی اسرائیل را از زنجیر اسارت رها می‌ساختند (فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرَّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بِالْغَوْهِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ).

جمله «إِلَىٰ أَجَلٍ» اشاره به این است که موسی، می‌گفت در فلان وقت، این بلا برطرف خواهد شد، برای این که کاملاً روشن شود این دگرگونی تصادفی نبوده. (آیه ۱۳۶) - این آیه، سرانجام این همه خیره‌سری و سرکشی و پیمان شکنی را در دو جمله کوتاه بیان می‌کند، نخست به صورت سر بسته می‌گوید: «پس ما از آنها انتقام گرفتیم» (فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ).

سپس این انتقام را شرح می‌دهد و می‌گوید: «آنها را در دریا غرق کردیم زیرا آنها آیات ما را تکذیب کردند، و از آن غافل بودند» (فَاعْرِفْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ).

منظور از انتقام الهی آن است که خداوند جمعیت فاسد و غیرقابل اصلاح را که در نظام آفرینش حق حیات ندارند، نابود سازد.

(آیه ۱۳۷) - سرانجام دردناک قوم فرعون! پس از نابودی قوم فرعون و درهم شکستن قدرت آنها، بنی اسرائیل وارث سرزمینهای پهناور آنها شدند، آیه مورد بحث به همین معنی اشاره کرده، می‌گوید: «مشرقها و مغربهای پربرتک زمین را در اختیار جمعیت مستضعف و استعمار شده قرار دادیم» (وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا).

یعنی، حکومت بنی اسرائیل بر سراسر سرزمین فراعنه گسترده شد.

سپس می‌گوید: «وعدۀ نیک پروردگار تو در زمینۀ پیروزی بنی اسرائیل - به خاطر صبر و استقامتی که نشان دادند - تحقق یافت» (وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا).

و در پایان آیه اضافه می‌کند که: «ما قصرهای زیبای فرعون و فرعونیان و کاخهای مجلل و بناهای پرزرق و برق و جالب آنها و همچنان باغات پرشکوهشان را نابود ساختیم» (وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ).

(آیه ۱۳۸) - پیشنهاد بت‌سازی به موسی! در اینجا به قسمت حساس دیگری از سرگذشت بنی اسرائیل که به دنبال پیروزی آنها بر فرعونیان واقع شد، اشاره شده است، نخست می‌گوید: «ما بنی اسرائیل را از دریا (رود عظیم نیل) عبور دادیم» (وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ).

«اما در مسیر خود به قومی برخورد کردند که با خضوع و تواضع، اطراف بت‌های خود را گرفته بودند» (فَاتَوَّأ عَلَىٰ قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ).

افراد جاهل و بیخبر آنچنان تحت تأثیر این صحنه قرار گرفتند که بلافاصله نزد موسی آمدند و «گفتند: ای موسی! تو، هم برای ما معبودی قرار بده همانطور که آنها معبودانی دارند!» (قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا آلِهًا كَمَا لَهُم آلِهَةٌ).

موسی (ع) از این پیشنهاد جاهلانه و نابخردانه، بسیار ناراحت شد، به آنها رو کرد و «گفت: شما جمعیت جاهل و بی‌خبری هستید!» (قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ). چرا که سرچشمۀ بت‌پرستی، جهل و نادانی بشر است.

(آیه ۱۳۹) - در این آیه می‌خوانیم که موسی (ع) برای تکمیل سخن خود به بنی اسرائیل گفت: «این جمعیت بت‌پرست را که می‌بینید، کارشان به هلاکت می‌انجامد و عملشان باطل و بی‌اساس است» (إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِعُونَ مَا هُم فِيهِ وَبِاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

یعنی، هم عملشان بیهوده و رنجهایشان بی‌نتیجه است و هم سرانجام یک قوم بت‌پرست و مشرک، به هلاکت و نابودی می‌کشد.

(آیه ۱۴۰) - و باز برای تأکید اضافه کرد: «آیا غیر از خدا معبودی برای شما

بطلبم! همان خدایی که شما را بر جهانیان (مردم عصر خود) برتری داد» (قَالَ  
 اَغْيِرَ اللَّهُ اَبْعِيكُمْ اِلَٰهًا وَهُوَ فَضْلُكُمْ عَلٰى الْعَالَمِيْنَ).

(آیه ۱۴۱) - در این آیه خداوند یکی از نعمتهای بزرگ خود را به بنی اسرائیل،  
 یادآور می‌شود، تا با توجه به این نعمت بزرگ حس شکرگزاری در آنها تحریک  
 گردد، و بدانند شایسته پرستش و خضوع و عبادت، تنها ذات پاک اوست.

نخست می‌گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی که شما را از چنگال آل فرعون  
 نجات دادیم آنها که مرتباً شما را شکنجه می‌دادند و مجازات می‌کردند» (وَ اِذْ  
 اَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُؤُمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ).

سپس این عذاب و شکنجه مستمر را چنین شرح می‌دهد که آنها «پسران شما  
 را به قتل می‌رسانیدند، و زنان و دخترانتان را (برای خدمتگزاری و بردگی) زنده نگه  
 می‌داشتند» (يُقْتَلُونَ اَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ).

«و در این، آزمایش بزرگی از ناحیه خداوند برای شما بود» (وَ فِي ذٰلِكُمْ بَلَاءٌ  
 مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ).

(آیه ۱۴۲) - وعده گاه بزرگ! در این آیه اشاره به یکی دیگر از صحنه‌های  
 زندگی بنی اسرائیل و درگیری موسی با آنها شده است و آن جریان رفتن موسی به  
 میعادگاه پروردگار و گرفتن تورات از طریق وحی و تکلم با خدا می‌باشد، که به دنبال  
 آن داستان گوساله پرستی بنی اسرائیل و انحراف از مسیر توحید ذکر شده است.

نخست می‌گوید: «ما با موسی (ع) سی شب وعده گذاشتیم، سپس با ده روز  
 دیگر آن را کامل ساختیم، و وعده خدا با او در چهل شب پایان یافت» (وَ وَاَعَدْنَا  
 مُوسٰى ثَلٰثِيْنَ لَيْلَةً وَاَتَمَمْنٰهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِّمَّاتٍ رَبِّهِ اَرْبَعِيْنَ لَيْلَةً).

این چهل روز از آغاز ذیقعد شروع، و به دهم ذیحجه (عید قربان) ختم  
 گردیده است.

سپس چنین نقل می‌کند که: «موسی به برادرش هارون گفت: در میان قوم  
 من جانشین من باش و در راه اصلاح آنها بکوش و هیچ‌گاه از طریق مفسدان  
 پیروی مکن» (وَ قَالَ مُوسٰى لِاَخِيهِ هٰرُونَ اَخْلَفْنِيْ فِيْ قَوْمِيْ وَاَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ

## سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ).

\* حدیث «منزلت»: بسیاری از مفسران اهل تسنن و شیعه در ذیل آیه مورد بحث اشاره به حدیث معروف منزلت کرده‌اند، با این تفاوت که مفسران شیعه آن را به عنوان یکی از اسناد زنده خلافت بلا فصل علی علیه السلام گرفته، ولی بعضی از مفسران اهل تسنن ضمن عدم قبول آن، تاخت و تاز بی رحمانه و تعصب آمیزی به شیعه دارند.

متن این حدیث چنین است: عده زیادی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله در باره جریان جنگ تبوک چنین نقل کرده‌اند:

«پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی تبوک حرکت کرد و علی علیه السلام را به جای خود قرار داد، علی علیه السلام عرض کرد آیا مرا در میان کودکان و زنان می‌گذاری (و اجازه نمی‌دهی با تو به میدان جهاد بیایم) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا راضی نیستی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی (ع) باشی جز این که پیامبری بعد از من نخواهد بود».

و پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن را تنها در جنگ تبوک نفرمود، بلکه در چندین مورد دیگر نیز این جمله از او شنیده شده است، از جمله این که:

۱- پیامبر روزی به «امّ سلیم» فرمود: ای امّ سلیم! «علی گوشتش از گوشت من، و خونس از خون من، و او نسبت به من همانند هارون است نسبت به موسی».

۲- ابن عباس می‌گوید: روزی عمر بن خطاب گفت: من و ابوبکر و جمعی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نزد او بودیم و پیامبر صلی الله علیه و آله تکیه بر علی علیه السلام کرده بود، دست بر شانه او زد سپس فرمود: «ای علی! تو نخستین مردی هستی که به خدا ایمان آوردی و نخستین کسی هستی که اسلام را پذیرفتی، تو نسبت به من همانند هارون به موسی هستی».

به هر حال اگر با بی نظری حدیث فوق را بررسی کنیم از این حدیث استفاده می‌شود که علی علیه السلام تمام مناصبی را که هارون نسبت به موسی (ع) و در میان بنی اسرائیل داشت - به جز نبوت - داشته است.

(آیه ۱۴۳) - تقاضای مشاهده پروردگار! در این آیه و آیات بعد صحنه

عبرت‌انگیز دیگری از صحنه‌های زندگی بنی اسرائیل نشان داده شده است، و آن این که جمعی از بنی اسرائیل با اصرار و تأکید از موسی (ع) خواستند که خدا را مشاهده کنند و اگر او را مشاهده نکنند، هرگز ایمان نخواهند آورد، موسی (ع) از میان آنها هفتاد نفر را انتخاب کرد و همراه خود به میعادگاه پروردگار برد، در آنجا تقاضای آنها را به درگاه الهی عرضه داشت، پاسخی شنید که همه چیز را برای بنی اسرائیل در این زمینه روشن کرد.

نخست می‌گوید: «هنگامی که موسی (ع) به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا! خود را به من نشان ده تا به تو بنگرم» (وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ).

ولی به زودی این پاسخ را از پیشگاه پروردگار شنید که «گفت: هرگز مرا نخواهی دید» (قَالَ لَنْ تَرَانِي).

«ولی به کوه بنگر، اگر به جای خود ایستاد مرا خواهی دید!» (وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي).

«هنگامی که خداوند بر کوه جلوه کرد آن را محو و نابود و همسان با زمین نمود!» (فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا).

موسی (ع) از مشاهده این صحنه هول‌انگیز چنان وحشت زده شده که «مدهوش به روی زمین افتاد» (وَحَزَّ مُوسَى صَعْفًا).

«و هنگامی که به هوش آمد، عرضه داشت: پروردگارا! منزه می‌تو، من به سوی تو باز می‌گردم و توبه می‌کنم و من نخستین مؤمنانم» (فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ).

\* آیا مشاهده خدا امکان‌پذیر است؟ در آیه فوق می‌خوانیم که خداوند به موسی (ع) می‌گوید: «به کوه بنگر اگر در جای خود باقی ماند مرا خواهی دید» آیا مفهوم این سخن این است که به راستی خداوند قابل مشاهده است؟

پاسخ این است که این تعبیر در حقیقت کنایه از محال بودن چنین موضوعی است، همانند جمله حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ؛ کافران در بهشت نمی‌روند



مگر آن که شتر از سوراخ سوزن بگذرد (اعراف/۴۰) و از آنجا که معلوم بوده کوه در برابر جلوۀ خداوند محال است پایدار بماند، چنین تعبیری ذکر شده است. همان‌گونه که قبل از آن نیز فرمود: «لَنْ تَرَانِي» یعنی، هرگز مرا نخواهی دید نه در دنیا و نه در آخرت.

(آیه ۱۴۴) - الواح تورات! سرانجام در آن میعادگاه بزرگ، خداوند، شرایع و قوانین آیین خود را بر موسی (ع) نازل کرد. نخست به او «فرمود: ای موسی! من تو را با رسالتهای خویش، و با سخن گفتنم (با تو) بر مردم برتری دادم و برگزیدم» (قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي).

اکنون که چنین است «آنچه را به تو دستور داده‌ام بگیر و در برابر این همه موهبت از شکرگزاران باش» (فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ).

هدف آیه بیان دو امتیاز بزرگ موسی (ع) بر توده مردم است، یکی دریافت رسالات خدا، و دیگری گفتگوی با پروردگار که هر دو مقام رهبری او را در میان امت خویش تثبیت می‌کرد.

(آیه ۱۴۵) - سپس اضافه می‌کند که: «در الواحی که بر موسی (ع) نازل کردیم، از هر موضوعی پند و اندرز کافی و شرح و بیان مسائل مورد نیاز در امور دین و دنیا و فرد و اجتماع برای او نوشتیم» (وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ).

سپس به او دستور دادیم که: «با نهایت جدّیت و قوت اراده این فرمانها را بگیر» (فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ).

«و به قوم خود نیز فرمان ده که به نیکوترین آنها عمل کنند» (وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَا خُذُوا بِحُسْنِهَا).

و نیز به آنها اخطار کن که مخالفت با این فرمانها و فرار از زیر بار مسؤولیتها و وظائف، نتیجه دردناکی دارد، و پایانش دوزخ است و «به زودی جایگاه فاسقان را به شما نشان خواهم داد» (سَأُورِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ).

از تعبیر «مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً» چنین استفاده می‌شود که همه مواضع

و اندرزها و مسائل لازم در الواح موسی (ع) نبود، زیرا در آن زمان به مقدار استعداد مردم، احکام الهی نازل گشت، ولی هنگامی که مردم جهان به آخرین مرحله از تعلیمات انبیاء رسیدند، آخرین دستور که شامل همه نیازمندیهای مادی و معنوی مردم بود بر پیامبر اسلام ﷺ نازل گردید.

ظاهر جمله «سَأُورِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ» (به زودی خانه فاسقان را به شما نشان می‌دهم) این است که منظور از آن، دوزخ می‌باشد، که قرارگاه کسانی است که از اطاعت فرمان خدا و انجام وظائف خویش خارج شده‌اند.

(آیه ۱۴۶) - **سرنوشت متکبران** - بحثی که از این آیه و آیه بعد آمده است در حقیقت یک نوع نتیجه‌گیری از آیات گذشته در زمینه سرنوشت فرعون و فرعونیان و سرکشان بنی اسرائیل است، نخست می‌فرماید: «به زودی کسانی را که در زمین، به غیر حق تکبر ورزیدند از آیات خود، منصرف می‌سازیم» (سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ).

سپس به سه قسمت از صفات این‌گونه افراد «متکبر و سرکش» و چگونگی «سلب توفیق حق‌پذیری» از آنها اشاره کرده، می‌فرماید: «و آنها اگر تمام آیات و نشانه‌های الهی را ببینند، ایمان نمی‌آورند!» (وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا). «و نیز اگر راه راست و طریق درست را مشاهده کنند، انتخاب نخواهند کرد» (وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا).

و به عکس «اگر راه منحرف و نادرست را ببینند، آن را راه خود انتخاب می‌کنند» (وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا).

بعد از ذکر این صفات سه‌گانه که همگی حکایت از انعطاف‌ناپذیریشان در برابر حق می‌باشد، اشاره به دلیل آن کرده، می‌گوید: «اینها همه به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ).

(آیه ۱۴۷) - این آیه کیفر چنین اشخاصی را بیان کرده، می‌گوید: «آنها که آیات ما را تکذیب کنند و لقای رستاخیز را منکر شوند اعمالشان بکلی حبط و نابود

می‌گردد» (وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ).

و در پایان آیه چنین اضافه می‌کند: این سرنوشت برای آنها، جنبه انتقامی ندارد، این نتیجه اعمال خود آنهاست، بلکه عین اعمال آنهاست که در برابرشان مجسم شده، «آیا آنها جز اعمالی را که انجام می‌دادند، جزا داده می‌شوند»؟ (هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

این آیه یکی دیگر از آیاتی است که دلیل بر تجسم اعمال، و حضور خود اعمال نیک و بد در قیامت می‌باشد.

(آیه ۱۴۸) - آغاز گوساله پرستی یهود: در این آیات، یکی از حوادث اسفناک و در عین حال تعجب‌آوری بود که بعد از رفتن موسی (ع) به میقات در میان بنی اسرائیل رخ داد، بازگو شده است و آن جریان گوساله پرستی آنهاست که به دست شخصی به نام «سامری» و با استفاده از زیورآلات بنی اسرائیل، انجام گرفت.

نخست چنین می‌گوید: «قوم موسی (ع) بعد از رفتن او به میقات، از زینت آلات خود گوساله‌ای که تنها جسد بی‌جان بود با صدای مخصوص گاو برای خود انتخاب کردند» (وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ).

سپس قرآن به عنوان سرزنش آنها می‌گوید: «آیا آنها نمی‌دیدند که آن گوساله) با آنان سخن نمی‌گوید و به راه راست راهنمائیشان نمی‌کند؟! (الْمَ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا).

یعنی، یک معبود واقعی حداقل باید نیک و بد را بفهمد و توانایی بر راهنمایی و هدایت پیروان خود داشته باشد، با عبادت‌کنندگان خویش، سخن بگوید و آنها را به راه راست هدایت کند و طریقه عبادت را به آنها بیاموزد.

آنها در حقیقت به خودشان ظلم و ستم کردند، لذا در پایان آیه می‌فرماید: «گوساله را معبود خود انتخاب کردند و ظالم و ستمگر بودند» (اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ).

(آیه ۱۴۹) - ولی با مراجعت موسی، بنی اسرائیل به اشتباه خود پی بردند «و هنگامی که حقیقت به دستشان افتاد، و دیدند گمراه شدند گفتند: اگر پروردگار ما به ما رحم نکند و ما را نبخشد بطور مسلم از زیانکاران خواهیم بود» (وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيَدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ).

\* چگونه گوساله طلایی صدا کرد؟ جمعی از مفسران معتقدند که سامری با اطلاعاتی که داشت، لوله‌های مخصوصی در درون سینه گوساله طلایی کار گذاشته بود که هوای فشرده از آن خارج می‌شد و از دهان گوساله، صدایی شبیه صدای گاو بیرون می‌آمد!

(آیه ۱۵۰) - عکس‌العمل شدید در برابر گوساله پرستان! در این آیه و آیه بعد ماجرای درگیری موسی (ع) با گوساله پرستان به هنگام بازگشت از میعادگاه، که در آیه قبل تنها اشاره‌ای به آن شده بود تشریح گردیده.

نخست می‌گوید: «هنگامی که موسی خشمناک و اندوهگین به سوی قوم خود بازگشت (و صحنه زننده و نفرت‌انگیز گوساله پرستی را مشاهده نمود) به آنها گفت بد جانشینانی برای من بودید و آیین مرا ضایع کردید» (وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي).

سپس موسی (ع) به آنها گفت: «آیا در فرمان پروردگار خود، عجله نمودید» (أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ).

منظور این است که شما در برابر فرمان خدا نسبت به تمديد مدت سی شب به چهل شب، عجله به خرج دادید و در قضاوت شتاب نمودید، نیامدن مرا دلیل بر مرگ و یا خلف وعده گرفتید.

موسی (ع) در اینجا باید خشم شدید خود را آشکار سازد، در غیر این صورت بازگشت آنها به آسانی ممکن نبود.

قرآن عکس‌العمل شدید موسی (ع) را در برابر این صحنه و در این لحظات بحرانی و توفانی چنین بازگو می‌کند: «موسی بی‌درنگ الواح تورات را از دست

خود بیفکند (وبه سراغ برادرش هارون رفت) و سر وریش او را گرفت و به سوی خود کشید! «وَأَلْقَى الْأُلُوحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ».

در حقیقت این واکنش از یک سو روشنگر حال درونی موسی (ع) و التهاب و بی‌قراری و ناراحتی شدید او در برابر بت پرستی و انحراف آنها بود، و از سوی دیگر وسیله مؤثری برای تکان دادن مغزهای خفته بنی اسرائیل و توجه دادن آنها به زشتی فوق‌العاده اعمالشان.

سپس قرآن می‌گوید: هارون برای برانگیختن عواطف موسی (ع) و بیان بی‌گناهی خود «گفت: فرزند مادرم! این جمعیت نادان مرا در ضعف و اقلیت قرار دادند آنچنان که نزدیک بود مرا به قتل برسانند (بنابراین من بی‌گناهم بی‌گناه) کاری نکن که دشمنان به شما منت من برخیزند و مرا در ردیف این جمعیت ظالم و ستمگر قرار مده» «قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ».

(آیه ۱۵۱) - آتش خشم موسی کمی فرونشست و به درگاه پروردگار متوجه شد و «عرض کرد: پروردگارا! من و برادرم را بیمارز و ما را در رحمت بی‌پایانت داخل کن، تو مهربانترین مهربانانی» «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِإِخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ».

تقاضای بخشش و آمرزش برای خود و برادرش نه به خاطر آن است که گناهی از آنها سرزده بلکه یک نوع خضوع به درگاه پروردگار و بازگشت به سوی او و ابراز تنفر از اعمال زشت بت پرستان و همچنین سرمشقی است برای همگان تا فکر کنند جایی که موسی و برادرش که انحرافی پیدا نکرده بودند چنین تقاضایی از پیشگاه خدا کنند، دیگران باید حساب خود را برسند.

(آیه ۱۵۲) - واکنش شدید موسی (ع) سرانجام کار خود را کرد، و گوساله پرستان بنی اسرائیل که اکثریت قوم را تشکیل می‌دادند از کار خود پشیمان شدند ولی برای این که تصور نشود تنها این ندامت و پشیمانی برای توبه آنها از چنین گناه عظیمی کافی بوده است، قرآن چنین اضافه می‌کند: «کسانی که گوساله را معبود خود

انتخاب کردند به زودی خشم پروردگار و ذلت در ندگی این جهان به آنها خواهد رسید» (إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا).  
و نیز برای این که تصور نشود این قانون اختصاصی به آنها دارد، اضافه می‌کند: «همه کسانی را که افترا (بر خدا) می‌بندند این چنین کیفر می‌دهیم»  
(وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ).

(آیه ۱۵۳) - در این آیه این موضوع را تکمیل کرده، و به صورت یک قانون کلی چنین می‌گوید: «اما آنها که اعمال بدی انجام دهند، سپس توبه کنند (و شرایط توبه همگی انجام گیرد) و ایمان خود را به خدا تجدید نمایند و از هرگونه شرک و نافرمانی بازگردند، پروردگار تو بعد از آن (آنها را می‌بخشد، او) بخشنده و مهربان است» (وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ).

(آیه ۱۵۴) - در این آیه می‌گوید: «هنگامی که آتش خشم موسی فرو نشست (و آن نتیجه‌ای را که انتظار داشت گرفت) دست کرد و الواح تورات را از زمین برداشت، الواحی که نوشته‌های آن سراسر هدایت و رحمت بود (اما هدایت و رحمت) برای کسانی که احساس مسؤولیت می‌کردند و از خدا می‌ترسیدند و در برابر فرمانش تسلیم بودند» (وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأُوحَاقَ وَفِي نُسُخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ).

(آیه ۱۵۵) - نمایندگان بنی اسرائیل در میعادگاه خدا! در این آیه و آیه بعد بار دیگر قرآن به جریان رفتن موسی (ع) به میعادگاه «طور» با جمعی از بنی اسرائیل بازگشت نموده و قسمت دیگری از همان حادثه را بازگو می‌کند.

نخست می‌گوید: «موسی (ع) هفتاد نفر از قوم خود را برای میعاد ما انتخاب کرد» (وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا).

ولی بنی اسرائیل چون کلام خدا را شنیدند، از موسی (ع) تقاضا کردند از او بخواهد خود را نشان دهد «در این هنگام زلزله عظیمی در گرفت (و جمعیت هلاک شدند و موسی (ع) مدهوش بر زمین افتاد، هنگامی که به هوش آمد) عرض کرد:

پروردگارا! اگر تو می خواستی می توانستی آنها و مرا پیش از این هلاک کنی» (فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِيَّايَ).

یعنی، من چگونه پاسخ قوم را بگویم که بر نمایندگان آنها چنین گذشته است.

سپس گفت: پروردگارا! این درخواست نابه جا تنها کار جمعی از سفهای ما بود، «آیا ما را به خاطر کار سفیهانمان هلاک می کنی؟» (أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا).

سپس موسی (ع) به دنبال این تضرع و تقاضا از پیشگاه خدا عرضه می دارد: «این جز آزمایش تو چیز دیگری نیست که هر که را بخواهی (و مستحق ببینی) با آن گمراه می کنی و هر کس را بخواهی (و شایسته بدانی) هدایت می نمایی» (إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ).

و در پایان آیه، موسی (ع) عرض می کند: بار الها! «تنها تو ولی و سرپرست مایی، ما را ببخش، و مشمول رحمت خود قرار ده، تو بهترین آمرزندگان» (أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاعْفُرْنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ).

از مجموع آیات و روایات استفاده می شود که سرانجام هلاک شدگان بار دیگر زندگی را از سر گرفتند و به اتفاق موسی (ع) به سوی بنی اسرائیل بازگشتند، و آنچه را دیده بودند برای آنها بازگو نمودند و به تبلیغ و ارشاد آن مردم بی خبر پرداختند.

(آیه ۱۵۶) - در این آیه دنباله تقاضای موسی (ع) از پروردگار و تکمیل مسأله توبه که در آیات قبل به آن اشاره شد چنین آمده است.

خداوندا! «در این جهان و در سرای دیگر نیکی برای ما مقرر مدار» (وَإِذْ كُنْتُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ).

سپس دلیل این تقاضا را چنین بیان می کند: «ما به سوی تو بازگشت کرده ایم» (إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ). و از سخنانی که سفیهان ما گفته اند که شایسته مقام با عظمت تو نبود، پوزش طلبیده ایم.

سرانجام خداوند دعای موسی (ع) را به اجابت می‌رساند و توبه او را می‌پذیرد، ولی نه بدون قید و شرط، بلکه با شرایطی که در ذیل آیه آمده است، می‌گوید: «خداوند فرمود: عذاب و کیفرم را به هر کس بخواهم (و مستحق بینم) می‌رسانم» (قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ).

سپس اضافه می‌کند: «اما رحمت من همه چیز را در بر گرفته است» (وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ).

ولی برای این که کسانی خیال نکنند، پذیرش توبه و یا وسعت رحمت پروردگار و عمومیت آن، بی‌قید و شرط و بدون حساب و کتاب است، در پایان آیه اضافه می‌کند: «من به زودی رحمتم را برای (کسانی که سه کار را انجام می‌دهند) می‌نویسم، آنها که تقوا پیشه می‌کنند، و آنها که زکات می‌پردازند، و آنها که به آیات ما ایمان می‌آورند» (فَسَاكُتِبُهَا لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ).

(آیه ۱۵۷) - از چنین پیامبری پیروی کنید: این آیه در حقیقت، مکمل آیه گذشته درباره صفات کسانی است که مشمول رحمت و اسعۀ پروردگار هستند، یعنی پس از ذکر صفات سه گانه تقوا و اداء زکات و ایمان به آیات پروردگار، در این آیه صفات دیگری به عنوان توضیح برای آنها ذکر می‌کند و آن پیروی از پیامبر اسلام ﷺ است، زیرا ایمان به خدا از ایمان به پیامبر ﷺ و پیروی از مکتبش جدایی ناپذیر است، لذا می‌گوید: «کسانی مشمول این رحمت می‌شوند که از فرستاده پروردگار پیروی کنند» (الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ).

سپس برای این رسول، شش صفت علاوه بر مقام رسالت بیان می‌کند:

۱ - او «پیامبر خداست» (النَّبِيُّ).

«نبی» به کسی گفته می‌شود که پیام خدا را بیان می‌کند و به او، وحی نازل می‌شود - هر چند مأمور به دعوت و تبلیغ نباشد - اما «رسول» کسی است که علاوه بر مقام نبوت، مأمور به دعوت و تبلیغ به سوی آیین خدا و ایستادگی در این مسیر می‌باشد.



۲- «پیامبری که درس نخوانده و از میان توده جمعیت برخاسته، از سرزمین مکه امّ القری» کانون اصلی توحید طلوع کرده است (الْأُمِّيَّ).

۳- «پیامبری که صفات و علامات و نشانه‌ها و دلایل حقانیت او را در (کتب آسمانی پیشین) تورات و انجیل مشاهده می‌کنند» (الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ).

۴- پیامبری که محتوای دعوت او با فرمان عقل کاملاً سازگار است «به نیکبها و آنچه خرد آن را می‌شناسد و نزدش معروف است، دعوت می‌کند، و از بدیها و زشتیها و آنچه نزد خرد ناشناس است، نهی می‌نماید» (يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ).

۵- محتوای دعوت او با فطرت سلیم هماهنگ است، «طبیبات و آنچه را طبع سلیم می‌پسندد، برای آنها حلال می‌شمرد، و آنچه خبیث و تنفرآمیز باشد بر آنها تحریم می‌کند» (وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ).

۶- او بسان مدعیان دروغین نبوت و رسالت که هدفشان به زنجیر کشیدن توده‌های مردم و استعمار و استثمار آنهاست، نیست؛ نه تنها بندی بر آنها نمی‌گذارد، بلکه «بارها را از دوش آنان بر می‌دارد، و غل و زنجیرهایی را که بر دست و پا و گردنشان سنگینی می‌کرد، می‌شکند» (وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ).

و چون این صفات ششگانه به ضمیمه مقام رسالت که مجموعاً هفت صفت می‌شود، روی هم رفته نشانه روشن و دلیل آشکاری بر صدق دعوت اوست اضافه می‌کند: «پس کسانی که به او ایمان بیاورند و مقامش را بزرگ بشمرند و او را در ابلاغ رسالتش یاری کنند، و از نور آشکاری که با او نازل شده (یعنی قرآن مجید) پیروی کنند، بدون شک چنین افرادی رستگارانند» (فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

## نکته‌ها:

۱ - پنج دلیل برای نبوت در یک آیه! نخست این که او «امّی» بود و درس نخوانده، اما با این حال کتابی آورد که نه تنها سرنوشت مردم حجاز را دگرگون ساخت، بلکه نقطه بازگشت مهمی در تاریخ بشریت بود.

دوم این که: دلایل نبوت او با تعبیرات مختلف در کتب آسمانی پیشین وجود دارد آنچنان که انسان را به حقانیت او مطمئن می‌سازد.

سوم این که: محتویات دعوت او با عقل و خرد سازگار است.

چهارم: محتویات دعوت او با طبع سلیم و فطرت هماهنگ است.

پنجم: اگر او از طرف خدا نبود، حتماً به خاطر منافع خویش دست به چنین کاری می‌زد و در این صورت نه تنها نباید غل و زنجیرها را از مردم بگشاید بلکه باید آنها را همچنان در جهل و بی‌خبری نگهدارد تا بهتر بتواند آنها را استثمار کند، در حالی که می‌بینیم او زنجیرهای گران را از دست و پای بشریت گشود.

زنجیر جهل و نادانی از طریق دعوت پی‌گیر و مستمر به علم و دانش.

زنجیر انواع تبعیضات و زندگی طبقاتی!

و زنجیرهای دیگر، هر یک از اینها به تنهایی دلیلی است بر حقانیت دعوت

او و مجموع آنها دلیلی روشنتر.

۲ - بشارت ظهور پیامبر در کتب عهدین: گرچه شواهد قطعی تاریخی

و همچنین محتویات کتب مقدسه یهود و نصاری (تورات و اناجیل) نشان می‌دهد که اینها کتابهای آسمانی نازل شده بر موسی و عیسی (ع) نیستند و دست تحریف به سوی آنها دراز شده است بلکه بعضی از میان رفته‌اند و آنچه امروز به نام کتب مقدسه در میان آنهاست مخلوطی است از زائیده‌های افکار بشری و قسمتی از تعلیماتی که بر موسی (ع) و عیسی (ع) نازل گردیده و در دست شاگردان بوده، ولی با این حال در همین کتب تحریف یافته عباراتی دیده می‌شود که اشارات قابل ملاحظه‌ای به ظهور این پیامبر بزرگ دارد.

(آیه ۱۵۸) - دعوت جهانی پیامبر: در حدیثی از امام مجتبی علیه السلام چنین

می خوانیم: عده‌ای از یهود نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: ای محمد تویی که گمان می‌بری فرستاده‌ی خدایی و همانند موسی (ع) بر تو وحی فرستاده می‌شود؟! پیامبر ﷺ کمی سکوت کرد، سپس فرمود: آری منم سید فرزندان آدم و به این افتخار نمی‌کنم، من خاتم پیامبران و پیشوای پرهیزکاران و فرستاده‌ی پروردگار جهانیانم.

آنها سؤال کردند به سوی چه کسی؟ به سوی عرب یا عجم یا ما؟ خداوند آیه‌ی مورد بحث را نازل کرد، و رسالت پیامبر ﷺ را به تمام جهانیان با صراحت در ضمن آن شرح داد.

نخست به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد: «بگو: ای مردم! من فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی شما هستم» (قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا). این آیه همانند آیات بسیار دیگری از قرآن مجید، دلیل روشنی بر جهانی بودن دعوت پیامبر ﷺ است.

سپس خدایی را که پیامبر ﷺ به سوی او دعوت می‌کند با سه صفت معرفی می‌کند: «خداوندی که حکومت آسمانها و زمین از آن اوست» (الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

خداوندی که «معبودی شایسته‌ی پرستش، جز او وجود ندارد» (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ). خداوندی که «زنده می‌کند و می‌میراند» و نظام حیات و مرگ به فرمان اوست (يُحْيِي وَيُمِيتُ).

و در پایان از همه‌ی مردم جهان دعوت می‌کند که «به خدا و فرستاده‌ی او پیامبر درس نخوانده و قیام‌کننده‌ی از میان توده‌های جمعیت، ایمان بیاورید» (فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ الْأُمِّيِّ).

«پیامبری که (تنها دیگران را دعوت به این حقایق نمی‌کند، بلکه در درجه‌ی اول خودش به آنچه می‌گوید، یعنی) به خدا و سخنان او ایمان دارد» (الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ).

نه تنها آیاتی را که بر خودش نازل شده می‌پذیرد، بلکه تمام کتب راستین

انبیاء پیشین را نیز می پذیرد.

تمام تاریخ پیامبر ﷺ به این حقیقت گواهی می دهد، که او بیش از همه به تعلیمات خویش و آیات قرآن پای بند بود و ایمان داشت.

آری! از چنین پیامبری باید پیروی کنید، تا نور هدایت در قلب شما بتابد و در مسیر سعادت قرار گیرید، می فرماید: «و از او پیروی کنید تا هدایت یابید» (وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ).

اشاره به این که ایمان به تنهایی کافی نیست، بلکه در صورتی مفید خواهد بود که با پیروی عملی تکمیل گردد.

(آیه ۱۵۹) - در این آیه باز سخن پیرامون بنی اسرائیل و سرنوشت و رویدادهای تاریخ آنهاست، نخست اشاره به واقعیتی می کند که شبیه آن را در قرآن بسیار دیده ایم واقعیتی که حکایت از روح حق طلبی قرآن دارد، و آن احترام به موقعیت اقلیتهای صالح است یعنی: چنان نبود که بنی اسرائیل یکپارچه فاسد و مفسد باشند و این نژاد عموماً مردمی گمراه و سرکش معرفی شوند، بلکه در برابر اکثریت مفسده جو، اقلیتی وجود داشتند صالح و ناهماهنگ با کارهای اکثریت، قرآن برای این اقلیت صالح اهمیت خاصی قائل شده است.

می گوید: «از قوم موسی (ع) گروهی هستند که دعوت به سوی حق می کنند و حاکم به حق و عدالتند» (وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ). این آیه ممکن است اشاره به گروه کوچکی باشد که در برابر سامری و دعوت او تسلیم نشدند و همه جا حامی و طرفدار مکتب موسی (ع) بودند و یا گروههای صالح دیگری که بعد از موسی (ع) به روی کار آمدند.

(آیه ۱۶۰) - گوشه ای از نعمتهای خدا به بنی اسرائیل: در این آیه اشاره به چند قسم از نعمتهای خدا بر بنی اسرائیل می کند. نخست می گوید: «ما آنها را به دوازده گروه - که هر یک شاخه ای (از دودمان اسرائیل) بود - تقسیم کردیم» تا نظم عادلانه و دور از برخوردهای خشونت آمیز در میانشان حکومت کند (وَقَطَّعْنَاهُمْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا).

نعمت دیگر: «وهنگامی که قوم موسی (در بیابان سوزان، به سوی بیت المقدس در حرکت بودند و گرفتار عطش سوزان و تشنگی خطرناکی شدند) و از او تقاضای آب کردند، به او وحی فرستادیم که عصایت را بر سنگ بزن و او چنین کرد، ناگهان دوازده چشمه از سنگ جوشید» (وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقِيَهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشَرَ عَيْنًا).

و آنچنان این چشمه‌ها در میان آنها تقسیم شد «که هر کدام به خوبی چشمه خود را می‌شناختند» (قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ).

نعمت دیگر این که، در آن بیابان سوزان که پناهگاهی وجود نداشت «ابر را بر سر آنها سایه افکن ساختیم» (وَوَضَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ).

بالاخره چهارمین نعمت این بود که «من و سلوی را (به عنوان دو غذای لذیذ و نیروبخش) بر آنها فرو فرستادیم» (وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّٰ وَ السَّلْوَىٰ).<sup>\*</sup> و به آنها گفتیم «از غذاهای پاکیزه‌ای که در اختیار شما گذارده‌ایم بخورید» (كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ). و فرمان خدا را به کار بندید.

اما آنها خوردند و کفران و ناسپاسی کردند، آنها «به ما ستم نکردند بلکه به خودشان ستم روا داشتند» (وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ).

(آیه ۱۶۱) - در تعقیب آیات گذشته در این آیه و آیه بعد به قسمت دیگری از مواهب پروردگار به بنی اسرائیل و طغیانگری آنان در برابر این مواهب اشاره شده است، نخست می‌گوید: «و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که به آنها گفته شد در این سرزمین (بیت المقدس) ساکن گردید و از نعمتهای فراوان آن، در هر نقطه و هرگونه که می‌خواهید بخورید» و بهره‌گیرید (وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ).

«و بگویید: خداوندا! گناهان ما را بریز و از در بیت المقدس با خضوع و تعظیم وارد شوید» (وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا).

که اگر این برنامه را انجام دهید «خطاهایی را که مرتکب شده‌اید می‌بخشیم

<sup>\*</sup> در باره «مَنَّ» و «سلوی» ذیل آیه ۵۷ سوره بقره بحث کردیم.

و به نیکوکاران پاداش بیشتر و بهتر خواهیم داد» (نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ).

«حِطَّة» به معنی نزول چیزی از طرف بالاست و این کلمه در واقع شعار آنها به هنگام ورود به بیت المقدس بود، یعنی؛ «تقاضای ما ریزش گناهانمان و یا ریزش باران عفو و رحمتت بر ماست».

(آیه ۱۶۲) - ولی با این که درهای رحمت به روی آنها گشوده بود، و اگر از فرصت استفاده می کردند می توانستند، گذشته و آینده خود را اصلاح کنند «اما ستمکاران بنی اسرائیل (نه تنها استفاده نکردند بلکه) فرمان پروردگار را بر خلاف آنچه به آنها گفته شده بود عمل کردند» (فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ).

«سرانجام به خاطر این نافرمانی و طغیان و ظلم و ستم (بر خویشان و بر دیگران) عذابی از آسمان بر آنها نازل کردیم» (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ).

(آیه ۱۶۳) - یک سرگذشت عبرت انگیز! در اینجا صحنه دیگری از تاریخ پرماجرای بنی اسرائیل که مربوط به جمعی از آنهاست که در ساحل دریایی زندگی می کردند، آمده است، منتها روی سخن در آن به پیامبر اسلام ﷺ است، و به او می گوید: «از قوم یهود معاصر خویش ماجرای شهری را که در کنار دریا قرار داشت سؤال کن» (وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ).

طبق روایات این «قریه» بندری به نام «ایله» بوده که امروز به نام بندر ایلات معروف است.

و به یاد آنها بیاور «زمانی را که در روز شنبه (از قانون پروردگار) تجاوز می کردند» (إِذْ يَعُدُّونَ فِي السَّبْتِ).

زیرا روز شنبه تعطیل آنها بود و وظیفه داشتند، دست از کار و کسب و صید ماهی بکشند و به مراسم عبادت آن روز بپردازند، اما آنها این دستور را زیر پا گذاردند.

سپس قرآن آنچه را در جمله قبل سربسته بیان کرده بود، چنین شرح می‌دهد: به خاطر آنها بیاور «آن هنگام را که ماهیان در روز شنبه در روی آب آشکار می‌شدند و در غیر روز شنبه ماهیان کمتر به سراغ آنها می‌آمدند» (إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيَتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ).

این موضوع خواه جنبه طبیعی داشته، و یا جنبه فوق‌العاده و الهی، وسیله‌ای بود برای امتحان و آزمایش این جمعیت، لذا قرآن می‌گوید: «ما این چنین آنها را به چیزی که در برابر آن مخالفت می‌کردند آزمایش می‌کردیم» (كَذَلِكَ نَبُؤُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ).

\* چگونه دست به گناه زدند؟ این جمعیت، قانون‌شکنی را به این ترتیب شروع کردند که در آغاز از طریق حیله به اصطلاح شرعی - به وسیله‌کنندن حوضچه‌ها و یا انداختن قلابها - کار خود را شروع کردند، این کار، گناه را در نظر آنها کوچک و آنان را در برابر شکستن احترام روز شنبه جسور ساخت، کم‌کم روزهای شنبه بطور علنی و بی‌پروا به صید ماهی مشغول شدند و از این راه مال و ثروت فراوانی فراهم ساختند.

(آیه ۱۶۴) - این جمعیت از بنی اسرائیل در برابر این آزمایش بزرگ که بازندگی آنان کاملاً آمیخته بود به سه گروه تقسیم شدند:

«گروه اول» که اکثریت را تشکیل می‌دادند، به مخالفت با این فرمان الهی برخاستند.

«گروه دوم» که قاعدتاً اقلیت کوچکی بودند و در برابر گروه اول به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند.

«گروه سوم»، ساکتان و بی‌طرفان بودند، که نه همگامی با گناهکاران داشتند و نه وظیفه نهی از منکر را انجام می‌دادند.

در آیه مورد بحث، گفتگوی این گروه را با نهی‌کنندگان شرح می‌دهد، می‌گوید: «و (به خاطر بیاور) هنگامی که جمعی از آنها به جمع دیگری گفتند: چرا قومی را اندرز می‌دهید که خداوند سرانجام آنها را هلاک می‌کند و یا به عذاب

در دناکی کیفر خواهد داد» (وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا).

«گفتند: (این اندرزها) برای اعتذار و رفع مسؤولیت در پیشگاه پروردگار شماست؛ به علاوه شاید آنها بپذیرند و از گناه باز ایستند، و تقوا پیشه کنند»! (قَالُوا مَعذِرَةٌ أَلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ).

از جمله بالا چنین استفاده می‌شود که: گاهی بیان حقایق و وظایف الهی بدون احتمال تأثیر نیز واجب می‌شود و آن در موردی است که اگر حکم خدا گفته نشود و از گناه انتقاد نگردد کم‌کم به دست فراموشی سپرده می‌شود و بدعتها جان می‌گیرند و سکوت دلیل بر رضایت و موافقت محسوب می‌شود، در این‌گونه موارد لازم است حکم پروردگار آشکارا و در همه جا گفته شود هرچند اثری در گنهکاران نگذارد.

(آیه ۱۶۵) - در این آیه می‌فرماید: سرانجام دنیاپرستی بر آنان غلبه کرد و فرمان خدا را به دست فراموشی سپردند «اما هنگامی که تذکراتی را که به آنها داده شده بود فراموش کردند (لِحِظَةِ عَذَابٍ فَرَأَسِيدٍ، و) نهی‌کنندگان از بدی را رهایی بخشیدیم؛ و کسانی را که ستم کردند، به خاطر نافرمانیشان به عذاب شدیدی گرفتار ساختیم» (فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَیْسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ).

\* چه کسانی رهایی یافتند؟ از آن سه گروه (گنهکاران، ساکتان و اندرزدهندگان) تنها گروه سوم از مجازات الهی مصون ماندند و بطوری که در روایات آمده است آنها هنگامی که دیدند اندرزهایشان مؤثر واقع نمی‌شود ناراحت شدن و گفتند: ما از شهر بیرون می‌رویم، شب هنگام به بیابان رفتند و اتفاقاً در همان شب کیفر الهی دامان دو گروه دیگر را گرفت.

(آیه ۱۶۶) - در این آیه مجازات آنها را چنین شرح می‌دهد: «هنگامی که در برابر آنچه از آن نهی شده بودند، سرکشی کردند به آنها گفتیم به شکل میمونهای طرد شده درآیید» (فَلَمَّا عَتَوْا عَمَّا نُهَوْا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ).



روشن است که امر «گوئوا» (بوده باشید) در اینجا یک فرمان تکوینی است، یعنی آنها فوراً به شکل میمون در می‌آمدند؛ البته طبق روایات مسخ‌شدگان تنها چند روزی زنده می‌ماندند و سپس از دنیا می‌رفتند و نسلی از آنها به وجود نمی‌آمد. (آیه ۱۶۷) - پراکندگی یهود! این آیه و آیه بعد اشاره به قسمتی از کیفرهای دنیوی آن جمع از یهود است که در برابر فرمانهای الهی قد علم کردند و حق و عدالت و درستی را زیر پا گذاردند.

نخست می‌گوید: به خاطر بیاور «زمانی که پروردگار تو اعلام داشت که بر این جمعیت گنجه‌کار، عده‌ای را مسلط می‌کند، که بطور مداوم تا دامنه قیامت آنها را در ناراحتی و عذاب قرار دهند» (وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ).

از این آیه استفاده می‌شود که این گروه سرکش، هرگز روی آرامش کامل نخواهند دید، هرچند برای خود حکومت و دولتی تأسیس کنند.

و در پایان آیه اضافه می‌کند که: «پروردگار تو هم مجازاتش برای مستحقان، سریع است، و هم (نسبت به خطاکاران توبه‌کار) آمرزنده و مهربان است» (إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ).

و این جمله نشان می‌دهد که خداوند راه بازگشت را به روی آنان باز گذارده، تا کسی گمان نبرد که سرنوشت اجباری توأم با بدبختی و کیفر و مجازات برای آنها تعیین شده است.

(آیه ۱۶۸) - در این آیه به پراکندگی یهود در جهان اشاره کرده، می‌گوید: «ما آنها را در زمین متفرق ساختیم به گروه‌های مختلفی تقسیم شدیم، بعضی از آنها صالح بودند (به همین دلیل هنگامی که فرمان حق و دعوت پیامبر اسلام ﷺ را شنیدند، ایمان آوردند) و جمعی دیگر ناصالح بودند» و حق را پشت سر انداختند و برای تأمین زندگی مادی خود از هیچ کاری فروگذار نکردند (وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ).

باز در این آیه این حقیقت تجلی می‌کند که اسلام هیچ‌گونه خصومتی با نژاد

یهود ندارد و به عنوان پیروان یک مکتب و یا وابستگان به یک نژاد، آنها را محکوم نمی‌نماید بلکه مقیاس و معیار سنجش را اعمال آنها قرار می‌دهد.

سپس اضافه می‌کند: «ما آنها را با وسائل گوناگون، نیکبها و بدبها آزمودیم شاید باز گردند» (وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ).

گاهی آنها را تشویق کردیم و در رفاه و نعمت قرار دادیم، تا حس شکرگزاری در آنها برانگیخته شود و به سوی حق بازآیند، و گاهی به عکس آنها را در شدائد و سختیها و مصائب فرو بردیم، تا از مرکب غرور و خودپرستی و تکبر فرودآیند و به ناتوانی خویش پی برند، شاید بیدار شوند و به سوی خدا بازگردند، و هدف در هر دو حال مسأله تربیت و هدایت و بازگشت به سوی حق بوده است.

(آیه ۱۶۹) - در آیات گذشته سخن از نیاکان یهود بود، ولی در این آیه، بحث از فرزندان و اخلاف آنها به میان آمده است.

نخست یادآور می‌شود که: «پس از آنها، فرزندان جی جای آنها را گرفتند که وارث کتاب (آسمانی تورات) شدند؛ اما با این حال متاع این دنیای پست را گرفته» بر اطاعت خدا ترجیح می‌دهند (فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى).

سپس اضافه می‌کند: هنگامی که آنها در کشمکش وجدان از یک سو، و منافع مادی از سوی دیگر قرار می‌گیرند، دست به دامن امیدهای کاذب زده، «و می‌گویند (ما این منفعت نقد را مشروع یا نامشروع به چنگ می‌آوریم، خداوند رحیم و مهربان است) و به زودی ما مورد بخشش قرار خواهیم گرفت» (وَيَقُولُونَ سَيُعْفِرُ لَنَا).

این جمله نشان می‌دهد که آنها بعد از انجام چنین کاری یک نوع پشیمانی زودگذر و حالت توبه‌ظاهری به خود می‌گرفتند، ولی بطوری که قرآن می‌گوید: این ندامت و پشیمانی آنها به هیچ وجه ریشه نداشت به همین دلیل «اگر سود مادی دیگری همانند آن به دستشان می‌آمد، آن رانیز می‌گرفتند» (وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ).

در هر حال این جمله اشاره به رشوه خواریهای جمعی از یهود، و تحریف آیات آسمانی به خاطر آن، و فراموش کردن احکام پروردگار به خاطر تضاد با منافع آنها می‌کند.

لذا به دنبال آن می‌فرماید: «آیا اینها به وسیله کتاب آسمانیشان (تورات) پیمان نبسته بودند که بر خدا (دروغ نبنند و احکام او را تحریف نکنند و) جز حق چیزی نگویند؟!» (الْمُ يُؤْخَذُ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ). سپس می‌گوید: اگر آنها از آیات الهی آگاهی نداشتند و دست به این اعمال خلاف می‌زدند ممکن بود برای خودشان عذری بسازند، ولی اشکال کار این است که: «آنها کراراً محتویات تورات را دیده و فهمیده بودند» (وَدَرَسُوا مَا فِيهِ). در عین حال آن را ضایع ساختند و فرمانش را پشت سر انداختند.

سرانجام می‌فرماید: اینها اشتباه می‌کنند، و این اعمال و متاعها سودی برای آنها نخواهد داشت، بلکه «سرای آخرت برای پرهیزکاران بهتر است» (وَالذَّارُ الْأَخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ).

«آیا شما حقایقی را به این روشنی درک نمی‌کنید» (أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

(آیه ۱۷۰) - در این آیه در برابر گروه فوق اشاره به گروه دیگر می‌کند که آنها نه تنها از هرگونه تحریف و کتمان آیات الهی برکنار بودند، بلکه به آن تمسک بسته و مویه مو آنها را اجرا کردند، قرآن این جمعیت را «مصلحان جهان» نام نهاده و اجر و پاداش مهمی برای آنها قائل شده و در باره آنها چنین می‌گوید: «کسانی که تمسک به کتاب پروردگار جویند و نماز را برپا دارند (پاداش بزرگی خواهند داشت) زیرا ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم ساخت» (وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ).

آیه فوق به خوبی نشان می‌دهد که اصلاح واقعی در روی زمین بدون تمسک به کتب آسمانی و فرمانهای الهی امکان‌پذیر نمی‌باشد، و این تعبیر بار دیگر این حقیقت را تأکید می‌کند که دین و مذهب تنها یک برنامه مربوط به جهان ماوراءطبیعت و یا سرای آخرت نیست، بلکه آیینی است در متن زندگی انسانها،

و در طریق حفظ منافع تمام افراد بشر و اجرای اصول عدالت و صلح و رفاه و آسایش و بالاخره هر مفهومی که در معنی وسیع «اصلاح» جمع است.

(آیه ۱۷۱) - آخرین سخن درباره قوم یهود: این آیه آخرین آیه ای است که در

این سوره پیرامون زندگی بنی اسرائیل سخن می گوید و در آن سرگذشت دیگری را به جمعیت یهود یادآوری می کند، سرگذشتی که هم درس عبرت است و هم دلیل بر سپردن یک پیمان، می گوید: به خاطر بیاورید «هنگامی که کوه را بالای سر آنها قرار دادیم، آنچنان که گویی ساینی بر سر آنها بود» (وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ).

«و آنچنان که آنها گمان بردند بر سرشان سقوط خواهد کرد» (وَظَنُوا أَنَّهُ وَاقِعٌ

بِهِمْ). وحشت و اضطراب سراسر وجودشان را گرفت، و به تضرع افتادند.

در همان حال به آنها گفتیم «آنچه را از احکام به شما داده ایم با جدیت و قوت بگیرید» (خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ).

«و آنچه در آن مانده است به خاطر داشته باشید تا پرهیزکار شوید» (وَإِذْ كُرُوا

مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ). از کیفر خدا بترسید و به پیمانهایی که در آن از شما گرفته ایم عمل کنید.

یعنی، تمام رسالت موسی (ع) و سایر انبیاء و مبارزات درگیریهای مستمر و سخت آنان، و ناراحتیها و شداید طاقت فرسایی که تن به آن دادند، همه برای آن بوده است که فرمان خدا و اصول حق و عدالت و پاکی و تقوا در میان همه بطور کامل اجرا گردد.

(آیه ۱۷۲) - پیمان نخستین و عالم ذر: این آیه اشاره ای به «توحید فطری»

و وجود ایمان به خدا در اعماق روح آدمی است و به همین جهت بحثهایی را که در آیات گذشته این سوره در زمینه «توحید استدلالی» بوده است تکمیل می کند.

خداوند روی سخن را در این آیه به پیامبر کرده، نخست چنین می گوید:

به خاطر بیاور «موقعی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و آشکار ساخت و آنها را گواه بر خویشان نمود (و از آنها پرسید): آیا من پروردگار

شما نیستیم؟ آنها همگی گفتند: آری! گواهی می‌دهیم» (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا).

سپس اشاره به هدف نهایی این سؤال و جواب و گرفتن پیمان از فرزندان آدم در مسأله توحید نموده، می‌فرماید: این کار را خداوند به این جهت انجام داد «که در روز قیامت نگوئید ما از این موضوع (توحید و شناسایی خدا) غافل بودیم» (أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ).

(آیه ۱۷۳) - در این آیه اشاره به هدف دیگر این پیمان کرده، می‌گوید: این پیمان را به خاطر آن گرفتیم که «نگویید: پدران ما پیش از ما بت پرست بودند و ما هم فرزندان بعد از آنها بودیم (و چاره‌ای جز تبعیت از آنها نداشتیم) آیا ما را به گناه افراد بی‌هوده کار مجازات می‌کنی» (أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ).

(آیه ۱۷۴) - آری «این‌گونه ما آیات را توضیح می‌دهیم و روشن می‌سازیم (تا بدانند نور توحید از آغاز در روح آنها بوده) شاید با توجه به این حقایق به سوی حق باز گردند» (وَكَذَلِكَ نَفُصِّلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ).

منظور از این عالم و این پیمان همان «عالم استعدادها» و «پیمان فطرت» و تکوین و آفرینش است، به این ترتیب که به هنگام خروج فرزندان آدم به صورت «نطفه» از صلب پدران به رحم مادران که در آن هنگام ذراتی بیش نیستند خداوند استعداد و آمادگی برای حقیقت توحید به آنها داده است، هم در نهاد و فطرتشان این سرّ الهی به صورت یک حس درون ذاتی به ودیعه گذارده شده است و هم در عقل و خردشان به صورت یک حقیقت خودآگاه!

بنابراین همه افراد بشر دارای روح توحیدند و سؤالی که خداوند از آنها کرده به زبان تکوین و آفرینش است و پاسخی که آنها داده‌اند نیز به همین زبان است.

(آیه ۱۷۵) - دانشمندی که در خدمت فراعنه درآمد: در اینجا اشاره به یکی دیگر از داستانهای بنی اسرائیل شده است.

نخست روی سخن را به پیامبر کرده، می‌گوید: «وبر آنها بخوان داستان آن کس را که آیات خود را به او دادیم ولی سرانجام خود را از آن تهی ساخت و گرفتار و سوسه‌های شیطان گشت و از گمراهان گردید» (وَآتُلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ).

(آیه ۱۷۶) - در این آیه این موضوع را چنین تکمیل می‌کند که «و اگر می‌خواستیم (می‌توانستیم او را در همان مسیر حق به اجبار نگاه داریم) و به وسیله آن آیات و علوم، مقام والا بدهیم» (وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا).

ولی مسلم است که نگاهداری اجباری افراد در مسیر حق با سنت پروردگار که سنت اختیار و آزادی اراده است، سازگار نیست و نشانه شخصیت و عظمت کسی نخواهد بود، لذا بلافاصله اضافه می‌کند:

ما او را به حال خود رها کردیم «و او به پستی گرایید و از هوای نفس پیروی کرد» (وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ).

سپس این شخص را تشبیه به سگی می‌کند که همیشه زبان خود را همانند حیوانات تشنه بیرون آورده، می‌گوید: «او همانند سگ است که اگر به او حمله کنی دهانش باز و زبانش بیرون است و اگر او را به حال خود واگذاری باز چنین است» (فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ).

او بر اثر شدت هوی پرستی و چسبیدن به لذات جهان ماده، یک حال عطش نامحدود و پایان‌ناپذیر به خود گرفته که همواره دنبال دنیاپرستی می‌رود، همچون یک «سگ هار» که بر اثر بیماری هاری حالت عطش کاذب به او دست می‌دهد و در هیچ حال سیراب نمی‌شود.

سپس اضافه می‌کند که: «این مثل (مخصوص به این شخص معین نیست، بلکه) مثالی است برای همه جمعیتهایی که آیات خدا را تکذیب کنند» (ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا).

«این داستان را برای آنها بازگو کن، شاید درباره آن بیندیشند» و مسیر صحیحی را پیدا کنند (فَأَقْصَصَ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ).

\* **بعلم باعورا دانشمند دنیاپرست و منحرف** - از بسیاری از روایات و کلمات مفسران می‌شود که منظور از این شخص مردی به نام «بعلم باعورا» بوده، که در عصر موسی زندگی می‌کرد و از دانشمندان و علمای مشهور بنی اسرائیل محسوب می‌شد، و حتی موسی از وجود او به عنوان یک مبلغ نیرومند استفاده می‌کرد، و کارش در این راه آن قدر بالا گرفت که دعایش در پیشگاه خدا به اجابت می‌رسید، ولی بر اثر تمایل به فرعون و وعد و وعیدهای او از راه حق منحرف شد و همه مقامات خود را از دست داد، تا آنجا که در صف مخالفان موسی قرار گرفت. (آیه ۱۷۷) - در این آیه و آیه بعد در واقع یک نتیجه کلی و عمومی از سرگذشت «بعلم» و علمای دنیاپرست گرفته، نخست می‌گوید: «چه بد مثلی دارند آنها که آیات ما را تکذیب و انکار کردند» و چه بد عاقبت و سرنوشتی در انتظار آنهاست (سَاءَ مَثَلًا لِّلْقَوْمِ الَّذِيْنَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا).

ولی آنها به ما ظلم و ستم نمی‌کردند، بلکه «بر خویشان ستم روا می‌داشتند» (وَأَنفُسُهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ).

چه ستمی از این بالاتر که سرمایه‌های معنوی علوم و دانشهای خویش را که می‌تواند باعث سربلندی خود آنها و جامعه‌هایشان گردد در اختیار صاحبان «زر» و «زور» می‌گذارند و به بهای ناچیز می‌فروشند.

(آیه ۱۷۸) - اما به هوش باشید که رهایی از این گونه لغزشها و دامهای شیطانی، بدون توفیق و هدایت الهی ممکن نیست «آن کس را که خدا هدایت کند (و توفیق را رفیق راهش سازد) هدایت یافته واقعی اوست» (مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي).

«و کسانی را که خداوند گمراه سازد (و بر اثر اعمالشان به حال خود رها سازد یا وسائل پیروزی و موفقیت را در برابر وسوسه‌های شیطانی آنان بگیرد) زیانکار واقعی همانها هستند» (وَمَنْ يَضِلَّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ).

(آیه ۱۷۹) - نشانه‌های دوزخیان: در این آیه و دو آیه بعد مردم به دو گروه تقسیم شده‌اند و صفات هر کدام توضیح داده شده: «گروه دوزخیان و گروه بهشتیان».

نخست درباره دوزخیان با سوگند و تأکید چنین می‌گوید: «ما بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم» (وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ).  
 گرچه خداوند همه را پاک آفریده، ولی گروهی با اعمال خویش خود را نامزد دوزخ می‌کنند و سرانجامشان شوم و تاریک است و گروهی با اعمال خود، خود را نامزد بهشت می‌سازند و عاقبت کارشان خوشبختی و سعادت است.

سپس صفات گروه دوزخی را در سه جمله خلاصه می‌کند: نخست این که: «آنها قلبهایی دارند که با آن درک و اندیشه نمی‌کنند» (لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا).  
 دیگر این که «چشمهای روشن و حقیقت‌بین دارند اما با آن چهره حقایق را نمی‌نگرند» و همچون نابینایان کنار آن می‌گذرند (وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا).  
 سوم این که: «با داشتن گوش سالم، سخنان حق را نمی‌شنوند» و همچون کران خود را از شنیدن حرف حق محروم می‌سازند (وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا).  
 اینها در حقیقت همچون چهارپایانند» (أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ). چرا که امتیاز آدمی از چهارپایان در فکر بیدار و چشم بینا و گوش شنواست که متأسفانه آنها همه را از دست داده‌اند «بلکه آنها از چهارپایان گمراهتر و پست‌تر می‌باشند» (بَلْ هُمْ أَضَلُّ).  
 چرا که چهارپایان دارای این استعدادها و امکانات نیستند، ولی آنها با داشتن عقل سالم و چشم بینا و گوش شنوا امکان همه‌گونه ترقی و تکامل را دارند، اما بر اثر هوی پرستی و گرایش به پستیها این استعدادها را بلااستفاده می‌گذارند.  
 «آنها افراد غافل و بیخبری هستند» و به همین جهت در بیراهه‌های زندگی سرگردانند (أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ).  
 چشمه آب حیات کنار دستشان، ولی از تشنگی فریاد می‌کشند، درهای سعادت در برابر رویشان باز است، اما حتی به آن نگاه نمی‌کنند.  
 (آیه ۱۸۰) - در این آیه اشاره به وضع گروه بهشتی کرده، صفات آنان را بیان می‌کند، نخست برای بیرون آمدن از صف دوزخیان مردم را به توجه عمیق به اسماء حسناى خدا دعوت نموده، می‌فرماید: «برای خدا نامهای نیکی است، خدا را به آنها بخوانید» (وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا).



منظور از «اسماء حسنی»، صفات مختلف پروردگار است که همگی نیک و همگی «حُسْنی» است.

و منظور از خواندن خدا به اسماء حسنی تنها این نیست که الفاظ را بر زبان جاری کنیم و مثلاً بگوییم یا عَالِمٌ، یا قَادِرٌ، یا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ، بلکه در واقع این است که این صفات را در وجود خودمان به مقدار امکان پیاده کنیم، و به تعبیر دیگر متصف به اوصاف او و متخلق به اخلاقش گردیم، و نیز اگر در بعضی روایات مانند روایتی که از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه نقل شده می خوانیم: نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى؛ به خدا سوگند ما اسماء حسنای خدا هستیم، اشاره به آن است که پرتو نیرومندی از آن صفات الهی در وجود ما منعکس شده و شناخت ما به شناخت ذات پاکش کمک می کند.

سپس مردم را از این نکته برحذر می دارد که اسامی خدا را تحریف نکنند و می گوید: «آنها که اسماء خدا را تحریف کرده اند رها سازید، آنها به زودی به جزای اعمال خویش گرفتار خواهند شد» (وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

منظور از الحاد در اسماء خدا این است که الفاظ و مفاهیم آن را تحریف کنیم، یا او را به اوصافی توصیف نماییم که شایسته آن نیست، همانند مسیحیان که قائل به تثلیث و خدایان سه گانه شده اند، و یا این که صفات او را بر مخلوقاتش تطبیق نماییم.

(آیه ۱۸۱) - این آیه به دو قسمت که اساسی ترین صفات گروه بهشتیان است اشاره می کند، می فرماید: «و از کسانی که آفریدیم، امت و گروهی هستند که مردم را به حق هدایت می کنند و به آن حکم می کنند» (وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ).

در واقع آنها دو برنامه ممتاز دارند، فکر، هدف، دعوت و فرهنگشان حق و به سوی حق است، و نیز عمل و برنامه ها و حکومتشان بر اساس حق و حقیقت می باشد.

(آیه ۱۸۲) - مجازات استدراج: در این آیه و آیه بعد یکی از مجازاتهای الهی که به صورت یک سنت درباره بسیاری از گنهکاران سرکش اجرا می شود، بیان شده و آن «عذاب استدراج» است.

استدراج در دو مورد از قرآن مجید آمده است. یکی در آیه مورد بحث و دیگری در آیه ۴۴ سوره قلم و هر دو مورد درباره انکارکنندگان آیات الهی است. خداوند در این آیه می فرماید: «آنها که آیات ما را تکذیب و انکار کردند تدریجاً، مرحله به مرحله، از راهی که نمی دانند، در دام مجازات گرفتارشان می کنیم» و زندگی آنها را در هم می پیچیم (وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ).

(آیه ۱۸۳) - در این آیه همان مطلب را به این صورت تأکید می کند: چنان نیست که با شتابزدگی چنین کسانی را فوراً مجازات کنم، بلکه «به آنها مهلت و فرصت کافی (برای تنبه و بیداری) می دهم» و هنگامی که بیدار نشوند، گرفتارشان می سازم (وَأُمَلِي لَهُمْ). زیرا کسانی شتاب و عجله می کنند که قدرت کافی ندارند و می ترسند فرصت از دستشان برود «ولی نقشه من و مجازاتهایم آنچنان قوی و حساب شده است» که هیچ کس را قدرت فرار از آن نیست (إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ).

این آیه به همه گنهکاران هشدار می دهد که تأخیر کیفر الهی را دلیل بر پاکی و درستی خود، و یا ضعیف و ناتوانی پروردگار، نگیرند، و ناز و نعمتهایی را که در آن غرقند، نشانه تفریشان به خدا ندانند، چه بسا این پیروزیها و نعمتهایی که به آنها می رسد مقدمه مجازات استدراجی پروردگار باشد، خدا آنها را غرق نعمت می کند و به آنها مهلت می دهد و بالا و بالاتر می برد، اما سرانجام چنان بر زمین می کوبد که اثری از آنها باقی نماند و تمام هستی و تاریخشان را درهم می پیچد.

از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فوق چنین نقل شده که فرمود: «منظور از این آیه بنده گنهکاری است که پس از انجام گناه، خداوند او را مشمول نعمتی قرار می دهد ولی او نعمت را به حساب خوبی خودش گذاشته و از استغفار در برابر گناه غافلش می سازد».

آیه ۱۸۴ - شأن نزول: مفسران اسلامی چنین نقل کرده‌اند: پیامبر ﷺ هنگامی که در مکه بود، شبی بر کوه صفا برآمد و مردم را به سوی توحید و یکتاپرستی دعوت نمود، مخصوصاً تمامی طوائف قریش را صدا زد و آنها را از مجازات الهی برحذر داشت، تا مقدار زیادی از شب گذشت، بت پرستان مکه گفتند: «رفیق ما دیوانه شده، از شب تا صبح نعره می‌کشید!» در این موقع آیه نازل شد و به آنها در این زمینه پاسخ دندان شکنی داد.

**تفسیر: تهمت‌ها و بهانه‌ها -** در این آیه نخست خداوند به گفتار بی‌اساس بت پرستان دائر به جنون پیامبر ﷺ چنین پاسخ می‌گوید: «آیا آنها فکر و اندیشه خود را به کار نینداختند که بدانند همنشین آنها (پیامبر) هیچ‌گونه آثاری از جنون ندارد» (أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ حِنَّةٍ).

بیش از چهل سال در میان آنها رفت و آمد داشته، و همواره فکر، عقل و تدبیرش را دیده‌اند، چگونه یکباره چنین وصله‌ای را به وی چسبانند، و به دنبال این جمله می‌گوید: «او فقط بیم‌دهنده آشکاری است» که جامعه خویش را از خطراتی که با آن روبرو است برحذر می‌دارد (إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ).

(آیه ۱۸۵) - در این آیه برای تکمیل این بیان آنها را به مطالعه عالم هستی، آسمانها و زمین، دعوت می‌کند و می‌گوید: «آیا در حکومت آسمانها و زمین و مخلوقات که خدا آفریده از روی دقت و فکر نظر نینکندند» (أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ).

تا بدانند این عالم وسیع آفرینش با این نظام حیرت‌انگیز بیهوده آفریده نشده و هدفی برای آن بوده است، و دعوت پیامبر ﷺ در حقیقت دنباله همان هدف آفرینش، یعنی تکامل و تربیت انسان است.

سپس برای این که آنها را از خواب غفلت بیدار سازد، می‌فرماید: آیا در این موضوع نیز اندیشه نکردند که: ممکن است پایان زندگی آنها نزدیک شده باشد، (اگر امروز ایمان نیاورند، و دعوت این پیامبر را نپذیرند، و قرآنی را که بر او نازل شده است با این همه نشانه‌های روشن قبول نکنند) به کدام سخن بعد از آن ایمان

خواهند آورد؟ (وَ أَنْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ).

(آیه ۱۸۶) - سرانجام در این آیه سخن را با آنها چنین پایان می دهد که «هر کس را خداوند (به خاطر اعمال زشت و مستمرش) گمراه سازد، هیچ هدایت کننده ای ندارد، و خداوند آنها را همچنان در طغیان و سرکشی رها می سازد تا حیران و سرگردان شوند» (مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ).

این گونه تعبیرات مخصوص به گروهی است که آن چنان در برابر حقایق، لجوج و متعصب و معاندند که گویی پرده بر چشم و گوش و قلبشان افتاده، پرده های تاریکی که نتیجه اعمال خود آنهاست، و منظور از «اضلال الهی» نیز همین است.

آیه ۱۸۷ - شأن نزول: طایفه قریش به چند نفر مأموریت دادند که به نجران سفر کنند، و از دانشمندان یهود که (علاوه بر مسیحیان) در آنجا ساکن بودند مسائل پیچیده ای را سؤال کنند، و در بازگشت آنها را در برابر پیامبر ﷺ مطرح سازند (به گمان این که پیامبر از پاسخ آنها عاجز می ماند) از جمله سؤالات این بود که در چه زمانی قیامت برپا می شود، هنگامی که آنها این پرسش را از پیامبر ﷺ کردند، آیه مورد بحث نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

**تفسیر:** کی قیامت برپا می شود؟ با این که برای آیه شأن نزول خاصی ذکر شده در عین حال پیوند روشنی نیز با آیات قبل دارد، زیرا در آیات قبل اشاره به مسأله قیامت و لزوم آمادگی برای چنین روزی شده بود، طبعاً به دنبال چنین بحثی این سؤال برای بسیاری از مردم پیش می آید که قیامت کی برپا خواهد شد، لذا قرآن می گوید: «از تو درباره ساعت (روز رستاخیز) می پرسند، که در چه زمانی وقوع می یابد؟» (يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا).

سپس اضافه می کند که ای پیامبر! در پاسخ این سؤال صریحاً «بگو: این علم تنها نزد پروردگار من است، و هیچ کس جز او نمی تواند وقت آن را آشکار سازد» (قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ).

ولی دو نشانه سربسته برای آن بیان می کند، نخست می گوید: «قیام ساعت در آسمانها و زمین، مسأله سنگینی است» (تَقَلَّتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

چه حادثه‌ای ممکن است از این سنگینتر بوده باشد، در حالی که در آستانه قیامت، همه کرات آسمانی به هم می‌ریزند، آفتاب خاموش، ماه تاریک، ستارگان بی فروغ و اتمها متلاشی می‌گردند، و از بقایای آنها جهانی نو با طرحی تازه ریخته می‌شود.

دیگر اینکه قیام ساعت، بدون مقدمات تدریجی، و به شکل انقلابی، تحقق می‌یابد «و جز بطور ناگهانی به سراغ شما نمی‌آید» (لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً). بار دیگر می‌گوید: «چنان از تو سؤال می‌کنند که گویی تو از زمان وقوع قیامت با خبری!» (يَسْأَلُونَكَ كَانَتْكَ حَفِيٌّ عَنْهَا).

بعد اضافه می‌کند که در جواب آنها «بگو: این علم تنها نزد خداست ولی بیشتر مردم از این حقیقت آگاهی ندارند» که چنین علمی مخصوص ذات پاک اوست، لذا پی‌درپی از آن می‌پرسند (قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).

آیه ۱۸۸ - شأن نزول: اهل مکه به پیامبر ﷺ گفتند: تو اگر با خدا ارتباط داری آیا پروردگار تو را از گرانی و ارزانی اجناس در آینده با خبر نمی‌سازد که از این طریق بتوانی آنچه به سود و منفعت است تهیه کنی و آنچه به زیان است کنار بگذاری و یا از خشکسالی، و یا پرآبی مناطق مختلف آگاه سازد تا به موقع از مناطق خشک به سرزمینهای پربرکت کوچ کنی؟! در این هنگام آیه نازل شد و به آنها پاسخ گفت. تفسیر: اسرار نهان را فقط خدا می‌داند - در آیه قبل عدم آگاهی هیچ‌کس جز خدا نسبت به زمان قیام «قیامت» مورد بحث بود و در این آیه سخن از نفی علم غیب بطور کلی در میان است.

در نخستین جمله، به پیامبر ﷺ می‌گوید: «به آنها بگو: من مالک و صاحب اختیار هیچ‌گونه سود و زبانی درباره خویش نیستم مگر آنچه را که خدا بخواهد» (قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ).

انسان در کارهای خود، قدرت و نیرویی از خویش ندارد بلکه همه قدرتها از ناحیه خداست و اوست که این تواناییها را در اختیار انسان گذاشته است.

پس از بیان این موضوع، اشاره به مسأله مهم دیگری می‌کند که مورد سؤال گروهی بود و آن اینکه به پیامبرش می‌گوید به آنها بگو: من از غیب و اسرار نهران آگاه نیستم «زیرا اگر از اسرار نهران آگاهی داشتیم منافع فراوانی را برای خودم می‌ساختم و هیچ‌گونه زیانی به من نمی‌رسید» (وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ).

سپس مقام واقعی و رسالت خویش را در یک جمله کوتاه و صریح بیان کرده می‌گوید: «من فقط بیم‌دهنده و بشارت‌دهنده برای افرادی که ایمان می‌آورند هستم» (إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

(آیه ۱۸۹) - کفران یک نعمت بزرگ! در اینجا به گوشه دیگری از حالات مشرکان و طرز تفکر آنها و پاسخ به اشتباهاتشان اشاره شده است و از آنجا که آیه قبل اشاره به توحید افعالی خدا بود، آیات بعد مکمل آنها محسوب می‌شود.

نخست می‌گوید: «او کسی است که (همه) شما را از یک فرد آفرید و همسرش را نیز از جنس او قرار داد تا در کنار او بیاساید» (هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا).

این دو در کنار هم زندگی آرام‌بخشی داشتند، «اما هنگامی که زوج با همسر خود آمیزش جنسی کرد، باری سبک برداشت (به گونه‌ای که در آغاز کار این حمل برای او مشکلی ایجاد نمی‌کرد، و با داشتن حمل) به کارهای خود همچنان ادامه می‌داد» (فَلَمَّا تَغَشَّيْهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ).

اما با گذشت شب و روز، حمل او کم‌کم سنگین شد «و چون سنگین شد» (فَلَمَّا أَثْقَلَتْ). در این هنگام دو همسر، انتظار فرزندی را می‌کشیدند و آرزو داشتند خداوند فرزند صالحی به آنها مرحمت کند، لذا «متوجه درگاه خدا شدند و پروردگار خویش را چنین خواندند: بار الها! اگر به ما فرزند صالحی عطا کنی از شکرگزاران خواهیم بود» (دَعَا اللَّهُ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتِنَا صَالِحًا لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ).

(آیه ۱۹۰) - «ولی هنگامی که خداوند فرزندی سالم با تناسب اندام و شایستگی کامل به آنها داد، آنها برای خدا در این نعمت بزرگ شرکایی قائل

شدند، اما خداوند برتر و بالاتر از شرک آنهاست» (فَلَمَّا آتَتْهُمَا صَالِحًا جَعَلَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَيْتُهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ).

(آیه ۱۹۱) - به دنبال این جریان، قرآن بار دیگر فکر و عقیده بت پرستی را با بیان روشن و کوبنده‌ای محکوم می‌کند، و می‌گوید: «آیا اینها موجوداتی را شریک خدا قرار می‌دهند که قادر بر آفرینش چیزی نیستند، بلکه خودشان مخلوق اویند» (أَيُّشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلُقُونَ).

(آیه ۱۹۲) - به علاوه «این معبودهای ساختگی (در هیچ یک از مشکلات) قادر نیستند پرستش کنندگان خود را یاری کنند، و حتی قادر نیستند خود را نیز (در برابر مشکلات) یاری دهند» (وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ).

(آیه ۱۹۳) - این معبودها آنچنان هستند که «اگر شما بخواهید آنها را هدایت کنید، از شما پیروی نخواهند کرد» و حتی عقل و شعور آن را ندارند (وَأِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوكُمْ).

آنها که چنین هستند و ندای هادیان را نمی‌شنوند، چگونه می‌توانند دیگران را هدایت کنند؟

به هر حال «برای شما مساوی است، خواه آنها را، دعوت به سوی حق کنید و یا در برابرشان خاموش باشید» در هر دو صورت، این گروه بت پرستان لجوج، دست بردار نیستند (سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ).

(آیه ۱۹۴) - این آیه و آیه بعد همچنان بحثهای توحید و مبارزه با شرک را ادامه می‌دهد، و پرستش غیرخدا را عملی سفیهانه و دور از منطق و عقل معرفی می‌نماید و با چهار دلیل، منطق بت پرستان را ابطال می‌کند.

نخست می‌گوید: «آنهايي را که شما جز خدا می‌خوانید (و عبادت می‌کنید و از آنان یاری می‌طلبید) بندگانِ همچون خود شما هستند!» (إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ).

بنابراین معنی ندارد که انسان در مقابل چیزی که مثل خود او محکوم قوانین طبیعت است، به سجده بیفتد و دست نیاز به سوی او دراز کند و مقدرات

و سرنوشتش را در دست او بداند.

سپس اضافه می‌کند: اگر فکر می‌کنید آنها قدرت و شعوری دارند «آنها را بخوانید باید جواب شما را بدهند اگر راست می‌گویید» (فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنَّكُمْ صَادِقِينَ).

و این دومین دلیلی است که برای ابطال منطقی آنها بیان شده.

(آیه ۱۹۵) - در سومین بیان روشن می‌سازد که آنها حتی از بندگان خود پست‌تر و ناتوان‌ترند: خوب بنگرید «آیا آنها لااقل همانند شما پاهایی دارند که با آن راه بروند» (الْهَمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا).

«یا دستهایی دارند که با آن چیزی را بگیرند و کاری انجام دهند» (أَمْ لَهُمْ آيْدٌ يَبْطِشُونَ بِهَا). «یا چشمهایی دارند که با آن ببینند» (أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا). «یا گوشهایی دارند که با آن بشنوند» (أَمْ لَهُمْ أُذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا).

به این ترتیب آنها به قدری ضعیفند، که حتی برای جابه‌جا شدن نیاز به کمک شما دارند و برای دفاع از موجودیت خود، نیازمند به حمایت هستند.

سرانجام در پایان آیه ضمن تعبیر دیگری که در حکم چهارمین استدلال است می‌گوید: ای پیامبر! «بگو: این معبودهایی را که شما شریک خدا قرار داده‌اید بر ضد من بخوانید و همگی دست به دست هم دهید و برای من تا آنجا که می‌توانید نقشه بکشید و در این کار هیچ‌گونه تأخیر روا مدارید» بینیم با این حال کاری از همه شما ساخته است؟ (قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنظِرُونَ).

یعنی اگر من دروغ می‌گویم و آنها مقربان خدا هستند و من به حریم احترامشان جسارت کرده‌ام، پس چرا آنها بر من غضب نمی‌کنند.

(آیه ۱۹۶) - معبودهای بی‌ارزش: در تعقیب آیه گذشت که به مشرکان می‌گفت: شما و بت‌هایتان نمی‌توانید کوچکترین زبانی به من برسانید، در این آیه به دلیل آن اشاره کرده، می‌گوید: «ولئى و سرپرست و تکیه‌گاه من خدایی است که این کتاب آسمانی را بر من نازل کرده است» (إِنَّ وَّ لِيَّيَّ اللهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ).

نه تنها من، «او همه صالحان و شایستگان را حمایت و سرپرستی می‌کند



و مشمول لطف و عنایتش قرار می دهد» (وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ).

(آیه ۱۹۷) - سپس بار دیگر به تأکید روی دلایل بطلان بت پرستی پرداخته، می گوید: «معبودهایی را که غیر از خدا می خوانید کاری از آنها ساخته نیست، نمی توانند شما را یاری کنند و نه خودشان را» (وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ).

(آیه ۱۹۸) - و از این بالاتر «اگر از آنها هدایت خویشتن را در مشکلات بخواهید، آنها حتی حرف شما را نمی شنوند!» (وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا).

و حتی «آنها را می بینی که (با چشمهای مصنوعیشان) گویا به تو نگاه می کنند، ولی در حقیقت نمی بینند» (وَتَرِيَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ).  
مضمون دو آیه اخیر در آیات گذشته نیز آمده بود، و این تکرار به خاطر تأکید هر چه بیشتر روی مسأله مبارزه با بت پرستی و ریشه کن کردن نفوذ آن در روح و فکر مشرکان از طریق تلقین مکرر است.

(آیه ۱۹۹) - **وسوسه های شیطان:** در اینجا شرایط تبلیغ و رهبری و پیشوایی مردم را به طرز بسیار جالب و فشرده بیان می کند و با آیات گذشته که اشاره به مسأله تبلیغ مشرکان داشت نیز تناسب دارد، نخست به سه قسمت از وظایف رهبران و مبلغان به صورت خطاب به پیامبر ﷺ شده، در آغاز می گوید؛ در طرز رفتار با مردم سختگیر مباش، عذرشان را ببذیر، و بیش از آنچه قدرت دارند از آنها نخواه و به هر حال «با آنها مدارا کن» (خُذِ الْعَفْوَ).

سپس دومین دستور را به این صورت می دهد: «مردم را به کارهای نیک و آنچه را عقل و خرد، شایسته می شناسد و خداوند آن را نیک معرفی کرده، دستور ده» (وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ).

در مرحله سوم دستور به تحمل و بردباری در برابر جاهلان داده، می گوید:  
«از جاهلان روی بگردان و با آنها ستیزه مکن» (وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ).  
رهبران و مبلغان در مسیر خود با افراد متعصب، لجوج، جاهل و بی خبر،

و افرادی که سطح فکر و اخلاق آنها بسیار پایین است، روبرو می شوند، از آنها دشنام می شنوند، هدف تهمتشان قرار می گیرند، سنگ در راهشان می افکنند.

راه پیروزی بر این مشکل گلاویز شدن با جاهلان نیست، بلکه بهترین راه تحمل و حوصله، نادیده گرفتن و نشنیده گرفتن این گونه کارهاست، و تجربه نشان می دهد برای بیدار ساختن جاهلان و خاموش کردن آتش خشم و حسد و تعصبشان، این بهترین راه است.

(آیه ۲۰۰) - در این آیه دستور دیگری می دهد که در حقیقت چهارمین وظیفه رهبران و مبلغان را تشکیل می دهد و آن این که بر سر راه آنها همواره وسوسه های شیطانی در شکل مقام، مال، شهوت و امثال اینها خودنمایی می کند.

قرآن دستور می دهد که: «وهرگاه وسوسه ای از شیطان به تو رسد، به خدا پناه بر؛ که او شنونده و داناست!» (وَأَمَّا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

(آیه ۲۰۱) - در این آیه راه غلبه و پیروزی بر وسوسه های شیطان را، به این صورت بیان می کند که: «پرهیزکاران هنگامی که وسوسه های شیطانی، آنها را احاطه می کند به یاد خدا (و نعمتهای بی پایانش، به یاد عواقب شوم گناه و مجازات دردناک خدا) می افتند، در این هنگام (ابراهیم تیره و تار و وسوسه از طرف قلب آنها کنار می رود) راه حق را به روشنی می بینند و انتخاب می کنند» (إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ).

اصولاً هر کس در هر مرحله ای از ایمان و در هر سن و سال گهگاه گرفتار وسوسه های شیطانی می گردد، و گاه در خود احساس می کند که نیروی محرک شدیدی در درون جاننش آشکار شده و او را به سوی گناه دعوت می کند، این وسوسه ها و تحریکها، مسلماً در سنین جوانی بیشتر است.

تنها راه نجات از آلودگی، نخست فراهم ساختن سرمایه «تقوا» است که در آیه فوق به آن اشاره شده، و سپس «مراقبت» و سرانجام توجه به خویشتن و پناه بردن به خدا، یاد الطاف و نعمتهای او، و مجازاتهای دردناک خطاکاران است.

(آیه ۲۰۲) - در آیه گذشته مشاهده کردیم که چگونه پرهیزکاران در پرتو ذکر خدا از چنگال وسوسه‌های شیطانی رهایی می‌یابند، و این در حالی است که گناهکاران آلوده، که برادران شیطانند در دام او گرفتارند. این آیه در این باره چنین می‌گوید: «و (ناپرهیزکاران را) برادرانشان (از شیاطین) پیوسته در گمراهی پیش می‌برند، و باز نمی‌ایستند!» بلکه بی‌رحمانه حملات خود را بطور مداوم بر آنها ادامه می‌دهند (وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ).

(آیه ۲۰۳) - سپس حال جمعی از مشرکان و گنهکاران دور از منطق را شرح می‌دهد و می‌گوید هنگامی که آیات قرآن را برای آنها بخوانی آن را تکذیب می‌کنند «و هنگامی که آیه‌ای برای آنها نیآوری (و در نزول وحی تأخیر افتد) می‌گویند: (پس این آیات چه شد؟) چرا از پیش خود آنها را تنظیم نمی‌کنی؟» مگر همه اینها وحی آسمانی نیست؟ (وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا).

اما «به آنها بگو: من تنها از آنچه به سویم وحی می‌شود پیروی می‌کنم، و جز آنچه خدا نازل می‌کند، چیزی نمی‌گویم» (قُلْ إِنَّمَا آتَيْتُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي). «این قرآن و آیات نورانش وسیله بیداری و بینایی از طرف پروردگار است» که به هر انسان آماده‌ای دید و روشنایی و نور می‌دهد (هُذَا بَصِائِرٌ مِنَ رَبِّكُمْ). «و مایه هدایت و رحمت برای افراد با ایمان و آنها که در برابر حق تسلیمند می‌باشد» (وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

(آیه ۲۰۴) - به هنگام شنیدن تلاوت قرآن خاموش باشید: این سوره (سوره اعراف) با بیان عظمت قرآن آغاز شده، و با آن پایان می‌پذیرد، در این آیه دستور می‌دهد: «هنگامی که قرآن تلاوت می‌شود، با توجه، به آن گوش دهید و ساکت باشید، شاید مشمول رحمت خدا گردید» (وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ).

از ظاهر آیه استفاده می‌شود که این حکم، عمومی و همگانی است و مخصوص به حال معینی نیست؛ یعنی، شایسته و مستحب است که در هر کجا و در هر حال کسی قرآن را تلاوت کند، دیگران به احترام قرآن سکوت کنند و گوش

جان فرادهند و پیام خدا را بشنوند و در زندگی خود از آن الهام گیرند، زیرا قرآن تنها کتاب قرائت نیست، بلکه کتاب فهم و درک و سپس عمل است. تنها موردی که این حکم الهی شکل و جوب به خود می‌گیرد موقع نماز جماعت است که مأموم به هنگام شنیدن قرائت امام باید سکوت کند و گوش فرادهد.

(آیه ۲۰۵) - سپس در این آیه برای تکمیل دستور فوق به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد - و البته یک حکم عمومی است اگر چه روی سخن در آن به پیامبر ﷺ شده همانند بسیاری دیگر از تعبیرات قرآن - که: «پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف یادکن» (وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً). سپس اضافه می‌کند: «و آهسته و آرام نام او را بر زبان بیاور» (وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ).

و این کار را همواره «صبحگاهان و شامگاهان تکرار کن» (بِالْعُدُوِّ وَ الْاِصْلِ). «و هرگز از غافلان و بی‌خبران از یاد خدا مباش» (وَ لَا تُكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ). یاد خدا همچون باران بهاری است که چون بر دل ببارد گلهای بیداری، توجه، احساس مسئولیت، روشن بینی و هرگونه عمل مثبت و سازنده‌ای را می‌رویاند.

(آیه ۲۰۶) - سپس با این سخن سوره را پایان می‌دهد که نه تنها شما باید در همه حال به یاد خدا باشید، فرشتگان مقرب پروردگار و «آنها که در مقام قرب، نزد پروردگار تواند هیچ‌گاه از عبادت او تکبر نمی‌ورزند، و همواره تسبیح او می‌گویند و ذات پاکش را از آنچه شایسته مقام او نیست منزّه می‌شمارند و در پیشگاه او سجده می‌نمایند» (إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ).

پایان سوره اعراف

## سوره انفال [۸]

از سوره‌های «مدنی» و دارای ۷۵ آیه است

دورنما و فشردهٔ مباحث این سوره: نخست اشاره به بخش مهمی از مسائل مالی اسلام از جمله «انفال» و «غنایم» و «خمس» که پشتوانهٔ مهمی برای «بیت‌المال» محسوب می‌گردد، شده است.

سپس مباحث دیگری مانند: صفات و امتیازات مؤمنان واقعی، و داستان جنگ بدر، یعنی نخستین برخورد مسلحانهٔ مسلمانان با دشمنان.

قسمت قابل ملاحظه‌ای از احکام جهاد و وظائف مسلمانان در برابر حملات پی‌گیر دشمن و لزوم آمادگی دائمی برای جهاد، و حکم اسیران و طرز رفتار با آنها جریان هجرت پیامبر ﷺ و داستان آن شب تاریخی (لَيْلَةُ الْمَيْمِيتِ).

وضع مشرکان و خرافات آنها قبل از اسلام  
چگونگی ضعف و ناتوانی مسلمانان در آغاز کار و سپس تقویت آنها در پرتو اسلام.

مبارزه و درگیری با منافقان و راه شناخت آنها و بالاخره یک سلسله مسائل اخلاقی و اجتماعی سازندهٔ دیگر.

به همین دلیل در فضیلت تلاوت این سوره در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «کسی که سورهٔ «انفال» و «برائت» را در هر ماه بخواند، هرگز روح نفاق در وجود او وارد نخواهد شد و از پیروان حقیقی امیرمؤمنان علی علیه السلام

خواهد بود و در روز رستاخیز از مائده‌های بهشتی با آنها بهره می‌گیرد، تا مردم از حساب خویش فارغ شوند».

### به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

**آیه ۱ - شأن نزول:** از «ابن عباس» چنین نقل شده که: پیامبر ﷺ در روز چنگ «بدر» برای تشویق جنگجویان اسلام جوایزی برای آنها تعیین کرد، هنگامی که جنگ «بدر» پایان پذیرفت، جوانان برای گرفتن پاداش افتخارآمیز خود به خدمت پیامبر ﷺ شتافتند. در این موقع میان دو نفر از انصار مشاجره لفظی پیدا شد و راجع به غنائم جنگ با یکدیگر گفتگو کردند، آیه نازل شد و صریحاً غنائم را متعلق به پیغمبر ﷺ معرفی کرد که هرگونه بخواد با آن رفتار کند.

**تفسیر:** آیه پیرامون غنائم جنگی صحبت می‌کند و به صورت قانون کلی، یک حکم وسیع اسلامی را بیان می‌دارد، خطاب به پیامبر ﷺ می‌گوید: «از تو درباره انفال سؤال می‌کنند» (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْاَنْفَالِ).

«بگو: انفال مخصوص خدا و پیامبر ﷺ است» (قُلِ الْاَنْفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ). بنابراین «تقوا را پیشه کنید و در میان خود اصلاح کنید و برادرانی را که با هم ستیزه کرده‌اند آشتی دهید» (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ).  
«و اطاعت خدا و پیامبرش کنید، اگر ایمان دارید» (وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

یعنی، تنها ایمان با سخن نیست، بلکه جلوه‌گاه ایمان، اطاعت بی‌قید و شرط در همه مسائل زندگی از فرمان خدا و پیامبر ﷺ است.

**\* انفال چیست؟** مفهوم اصلی انفال نه تنها غنائم جنگی بلکه همه اموالی را که مالک خصوصی ندارد مثل بیشه‌زارها، جنگلها، دره‌ها و سرزمینهای موات - شامل می‌شود و تمام این اموال متعلق به خدا و پیامبر ﷺ و قائم مقام اوست، و به تعبیر دیگر متعلق به حکومت اسلامی است و در مسیر منافع عموم مسلمین مصرف می‌گردد.

نکته دیگر این‌که در شأن نزول خواندیم در میان بعضی از مسلمانان مشاجره‌ای در مورد غنائم جنگی واقع شد و برای قطع این مشاجره نخست ریشه آن که مسأله غنیمت بود زده شد و بطور در بست در اختیار پیامبر ﷺ قرار گرفت، سپس دستور اصلاح میان مسلمانان و افرادی که با هم مشاجره کردند، به دیگران داد.

اصولاً «اصلاح ذات‌البین» و ایجاد تفاهم و زدودن کدورتها و دشمنیها و تبدیل آن به صمیمیت و دوستی، یکی از مهمترین برنامه‌های اسلامی است. و در تعلیمات اسلامی به اندازه‌ای به این موضوع اهمیت داده شده که به عنوان یکی از برترین عبادات معرفی گردیده است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در آخرین وصایایش به هنگامی که در بستر شهادت بود به فرزندانش فرمود: «من از جدّ شما پیامبر ﷺ شنیدم که می فرمود: اصلاح رابطه میان مردم از انواع نماز و روزه مستحب هم برتر است».

(آیه ۲) - پنج صفت ویژه مؤمنان: در آیه گذشته به تناسب گفتگویی که در امر غنایم میان بعضی از مسلمانان روی داده بود سخن از تقوا و پرهیزکاری و ایمان به میان آمد، برای تکمیل این موضوع به پنج قسمت از صفات برجسته مؤمنان اشاره کرده که سه قسمت آن، جنبه معنوی و باطنی دارد و دو قسمت آن جنبه عملی و خارجی، سه قسمت اول عبارتند از «احساس مسؤولیت» و «تکامل ایمان» و «توکل» و دو قسمت دیگر عبارتند از «ارتباط با خدا» و «ارتباط و پیوند با خلق خدا».

نخست می گوید: «مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دل‌های آنها (به خاطر درک عظمت او و احساس مسؤولیت در پیشگاهش) ترسان می گردد» (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ).

سپس دومین صفت آنها را چنین بیان می کند: آنها همواره در مسیر تکامل پیش می روند و لحظه‌ای آرام ندارند «و هنگامی که آیات خدا بر آنها خوانده شود بر ایمانشان افزوده می شود» (وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا).

آنها همچنان مردگان زنده‌نما در جا نمی‌زنند و در یک حال رکود و یکنواختی مرگبار نیستند، هر روز که نو می‌شود فکر و ایمان و صفات آنها هم نو می‌شود. سومین صفت بارز آنها این است که: «تنها بر پروردگار خویش تکیه و توکل می‌کنند» (وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ).

مفهوم توکل خودسازی و بلندنظری و عدم وابستگی به این و آن و ژرف‌نگری است، استفاده از عالم اسباب جهان طبیعت و حیات، عین توکل بر خداست، زیرا هر تأثیری در این اسباب است به خواست خدا و طبق اراده اوست.

(آیه ۳) - پس از ذکر این سه قسمت، از صفات روحانی و نفسانی مؤمنان راستین می‌گوید: آنها در پرتو احساس مسؤلیت و درک عظمت پروردگار و همچنین ایمان فزاینده و بلندنگری توکل، از نظر عمل دارای دو پیوند محکمند، پیوند و رابطه نیرومندی با خدا و پیوند و رابطه نیرومندی با بندگان خدا «آنها کسانی هستند که نماز را (که مظهر رابطه با خداست) بر پا می‌دارند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم در راه بندگان خدا انفاق می‌کنند» (الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ).

تعبیر به «اقامه نماز» (به جای خواندن نماز) اشاره به این است که نه تنها خودشان نماز می‌خوانند بلکه کاری می‌کنند که این رابطه محکم با پروردگار همیشه و در همه جا بر پا باشد.

(آیه ۴) - در این آیه موقعیت و مقام والا و پادشاهای فراوان این‌گونه مؤمنان راستین را بیان می‌کند، نخست می‌گوید: «مؤمنان حقیقی تنها آنها هستند» (أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا).

سپس سه پاداش مهم آنها را بیان می‌کند: «آنها درجات مهمی نزد پروردگارشان دارند» (لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ).

درجاتی که میزان و مقدر آن تعیین نشده، و همین ابهام دلالت بر فوق‌العادگی آن دارد.



به علاوه آنها «مشمول مغفرت (ورحمت و آمرزش) او خواهند شد» (وَمَغْفِرَةٌ). «وروزیهای کریم (یعنی مواهب بزرگ و مستمر و همیشگی که نقص و عیبی در آن راه ندارد و حد و حسابی برای آن نیست) در انتظارشان می باشد» (وَرِزْقٌ كَرِيمٌ).

(آیه ۵) - در آیه اول این سوره خواندیم که پاره‌ای از مسلمانان تازه‌کار از چگونگی تقسیم غنائم «بدر» تا حدی ناراضی بودند، در این آیه خداوند به آنها می‌گوید: این تازگی ندارد که چیزی ناخوشایند شما باشد در حالی که صلاحتان در آن است، همان‌گونه که اصل جنگ بدر که فعلاً گفتگو بر سر غنائم آن است برای بعضی ناخوشایند بود و دیدید سرانجام چه نتایج درخشانی برای مسلمانان در برداشت.

آیه می‌گوید: این ناخشنودی پاره‌ای از افراد از طرز تقسیم غنائم بدر «همانند آن است که خداوند تو را به حق از خانه و جایگاهت در مدینه بیرون فرستاد در حالی که بعضی از مؤمنان کراهت داشتند» (كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ).

(آیه ۶) - این گروه ظاهرین و کم‌حوصله در مسیر راه به سوی بدر «مرتباً با تو مجادله و گفتگو در این فرمان حق داشتند، و با این که این واقعه را دریافته بودند» که این فرمان خداست، ولی باز دست از اعتراض خویش برنمی‌داشتند (يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ).

و آنچنان ترس و وحشت سراسر وجود آنها را فرا گرفته بود که «گویی به سوی مرگ رانده می‌شوند و مرگ و نابودی خویش را با چشم خود می‌بینند» (كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ).

ولی حوادث بعد نشان داد که آنها چقدر گرفتار اشتباه و ترس و وحشت بی دلیل بودند، و این جنگ چه پیروزیهای درخشانی برای مسلمانان به بار آورده، با دیدن چنین صحنه‌ای چرا بعد از جنگ بدر، در مورد غنائم زبان به اعتراض می‌گشایند.

### (آیه ۷) - غزوه بدر نخستین درگیری مسلحانه اسلام و کفر:

چون در آیات گذشته اشاره‌ای به جنگ بدر شد، قرآن مجید بحث را به جنگ بدر کشانده و فرازهای حساسی از آن را تشریح می‌کند. برای روشن شدن تفسیر این آیات و آیات آینده قبلاً باید فشرده‌ای از جریان این جهاد اسلامی را از نظر بگذرانیم، تا ریزه کاریها و اشاراتی که در این آیات هست کاملاً روشن گردد.

غزوه بدر از اینجا آغاز شد که «ابوسفیان» بزرگ «مکه» در رأس یک کاروان نسبتاً مهم تجارتهای که از چهل نفر با ۵۰ هزار دینار مال التجاره تشکیل می‌شد از شام به سوی مدینه باز می‌گشت، پیامبر ﷺ به یاران خود دستور داد آماده حرکت شوند و به طرف این کاروان بزرگ که قسمت مهمی از سرمایه دشمن را با خود حمل می‌کرد بشتابند و با مصادره کردن این سرمایه، ضربه سختی بر قدرت اقتصادی و در نتیجه بر قدرت نظامی دشمن وارد کنند.

ابوسفیان از یک سو به وسیله دوستان خود در مدینه از این تصمیم پیامبر ﷺ آگاه شد و از سوی دیگر چون موقعی که این کاروان برای آوردن مال التجاره به سوی شام می‌رفت نیز مورد چنین تعرض احتمالی قرار گرفته بود، قاصدی را به سرعت به مکه فرستاد، قاصد در حالی که طبق توصیه ابوسفیان بینی و گوش شتر خود را دریده و خون به طرز هیجان‌انگیزی از شتر می‌ریخت و پیراهن خود را از دو طرف پاره کرده و وارونه سوار بر شتر نشسته بود تا توجه همه مردم را به سوی خود جلب کند، وارد مکه شد، و فریاد برآورد: «ای مردم پیرو منند! کاروان خود را دریابید، کاروان خود را دریابید!» و از آنجا که بسیاری از مردم مکه در این کاروان سهمی داشتند مردم به سرعت بسیج شدند و حدود ۹۵۰ نفر مرد جنگی که جمعی از آنها بزرگان و سرشناسان مکه بودند با هفتصد شتر و یکصد رأس اسب به حرکت درآمدند، و فرماندهی لشکر به عهده «ابوجهل» بود.

پیامبر اسلام ﷺ با ۳۱۳ نفر که تقریباً مجموع مسلمانان مبارز اسلام را در آن روز تشکیل می‌دادند به نزدیکی سرزمین بدر، بین راه مکه و مدینه رسیده بود که

خبر حرکت سپاه قریش به او رسید.

در این هنگام با یاران خود مشورت کرد که آیا به تعقیب کاروان ابوسفیان و مصادرهٔ اموال کاروان پردازد و یا برای مقابله با سپاه آماده شود جمعی مقابله با سپاه دشمن را ترجیح دادند ولی گروهی از این کار اکراه داشتند، ولی پیامبر ﷺ نظر گروه اول را پسندید، و دستور داد آمادهٔ حمله به سپاه دشمن شوند.

از طرفی جمعی از مسلمانان در وحشت و ترس فرو رفته بودند، و اصرار داشتند که مبارزه با این گروه عظیم که هیچ‌گونه موازنه‌ای با آنها ندارد صلاح نیست، ولی پیامبر ﷺ با این وعدهٔ الهی آنها را دلگرم ساخت و گفت: «خداوند به من وعده داده که بر یکی از دو گروه پیروز خواهید شد، یا بر کاروان قریش یا بر لشکرشان، و وعدهٔ خداوند تخلف‌ناپذیر است».

سپس به مسلمانان دستور داد که در کنار چاه بدر فرود آیند.

در این گیر و دار ابوسفیان توانست خود را با قافله از منطقهٔ خطر رهایی بخشد، و از طریق ساحل دریا (دریای احمر) از بیراهه به سوی مکه با عجله بشتابد، و به وسیلهٔ قاصدی به لشکر پیغام فرستاد که خدا کاروان شما را رهایی بخشید، من فکر می‌کنم مبارزه با محمد در این شرایط لزوم ندارد ولی رئیس لشکر ابوجهل به بت‌های بزرگ «لات» و «عزی» قسم یاد کرد که ما نه تنها با آنها مبارزه می‌کنیم بلکه تا داخل مدینه آنها را تعقیب خواهیم کرد.

سرانجام لشکر قریش نیز وارد سرزمین بدر شد، و غلامان خود را برای آوردن آب به سوی چاه فرستادند، یاران پیامبر ﷺ آنها را گرفته و برای بازجویی به خدمت پیامبر ﷺ آوردند، حضرت از آنها پرسید شما کیستید؟ گفتند: غلامان قریشیم، فرمود: تعداد لشکر چند نفر است، گفتند: اطلاعی از این موضوع نداریم. فرمود: هر روز چند شتر برای غذا می‌کشند، گفتند: نه تا ده شتر.

فرمود: جمعیت آنها از نهصد تا هزار نفر است (هر شتر خوراک یکصد مرد

جنگی).

محیط، محیط رعب‌آور و به راستی وحشتناکی بود، لشکر قریش که با ساز

و برگ جنگی فراوان و نیرو و غذای کافی و حتی زنان خواننده و نوازنده برای تهییج یا سرگرمی لشکر قدم به میدان گذارده بودند، خود را با حرینی روبرو می دیدند که باورشان نمی آمد، با آن شرایط قدم به میدان جنگ بگذارند.

مشکل دیگری که جنگجویان از آن وحشت داشتند، وضع میدان بدر بود که از شنهای نرم که پاها در آن فرو می رفت پوشیده بود، در آن شب باران جالبی بارید، هم توانستند با آب آن وضو بسازند، خود را شستشو و صفا دهند و هم زمین زیر پای آنها سفت و محکم شد، و عجب این که این رگبار در سمت دشمن بطور شدید بود که آنها را ناراحت ساخت.

خبر تازه ای که به وسیله گزارشگران مخفی لشکر اسلام دریافت شد و بسرعت در میان مسلمانان انعکاس یافت این بود که آنها گزارش دادند، که لشکر قریش با آن همه امکانات، سخت بیماکند گویی خداوند لشکری از وحشت در سرزمین قلب آنها فرو ریخته است.

فردا صبح لشکر کوچک اسلام با روحیه ای نیرومند در برابر دشمن صف کشیدند. قبلاً پیامبر ﷺ به آنها پیشنهاد صلح کرد تا عذر و بهانه ای باقی نماند. بعضی از سران قریش نیز مایل بودند صلح کنند، ولی باز ابوجهل مانع شد.

سرانجام آتش جنگ شعله ور گردید «حمزه» عموی پیامبر ﷺ و «علی» علیه السلام که جوانترین افراد لشکر بودند و جمعی دیگر از جنگجویان شجاع اسلام در جنگهای تن به تن که سنت آن روز بود، ضربات شدیدی بر پیکر حریفان خود زدند و آنها را از پای درآوردند.

پیامبر ﷺ دست به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: **يَا رَبِّ اِنَّ تَهْلِكُ هَذِهِ الْعِصَابَةُ، لَمْ تُعْبَدُ:** «اگر این گروه کشته شوند کسی تو را پرستش نخواهد کرد».

باد بشدت به سوی لشکر قریش می وزید و مسلمانان پشت به باد به آنها حمله می کردند.

در نتیجه هفتاد نفر از سپاه دشمن که ابوجهل در میان آنها بود، کشته شدند و در میان خاک و خون غلتیدند و ۷۰ نفر به دست مسلمانان اسیر گشتند. ولی

مسلمانان تعداد کمی کشته بیشتر نداشتند و به این ترتیب نخستین پیکار مسلحانه مسلمانان با دشمن نیرومندان با پیروزی غیرمنتظره‌ای پایان گرفت.

### اکنون باز کردیم به تفسیر آیه:

در این آیه نخست اشاره به وعده پیروزی اجمالی خداوند در جریان جنگ بدر شده، و می‌گوید: «به یاد بیاورید هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه (کاروان تجاری قریش یا لشکر آنها) در اختیار شما قرار خواهد گرفت» (وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ).

اما شما برای پرهیز از دردهای جنگ و تلفات و ناراحتیهای ناشی از آن «دوست می‌داشتید کاروان در اختیارتان قرار بگیرد، نه لشکر قریش» (وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونَ لَكُمْ).

یعنی، گروهی از شما روی حس راحت طلبی یا علاقه به منافع مادی، ترجیح می‌دادند که با مال التجاره دشمن رو برو شوند، نه با سربازان مسلح، در حالی که پایان جنگ نشان داد، صلاح و مصلحت قطعی آنها در این بود که قدرت نظامی دشمن را درهم بکوبند، تا راه برای پیروزیهای بزرگ آینده هموار گردد.

لذا به دنبال آن می‌گوید: «خدا می‌خواهد به این وسیله حق را با کلمات خود تثبیت کند (و آیین اسلام را تقویت نماید) و ریشه کافران را قطع کند» (وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ).

این تنها درسی برای مسلمان آن روز نبود، بلکه مسلمانان امروز نیز باید از این تعلیم آسمانی الهام بگیرند، هرگز به خاطر مشکلات و ناراحتیها و زحمات طاقت فرسا از برنامه‌های اصولی چشم نپوشند و به سراغ برنامه‌های غیراصولی و ساده و کم‌زحمت نروند.

(آیه ۸) - در این آیه باز هم بطور آشکارتر پرده از روی مطلب بر می‌دارد که هدف اصلی این برنامه (درگیری مسلمانان با لشکر دشمن در میدان بدر) این بود که حق (یعنی توحید و اسلام و عدالت و آزادی بشر از چنگال خرافات و اسارتها و مظالم) تثبیت و جای گیر شود و باطل (یعنی شرک و کفر و بی‌ایمانی و ظلم

و فساد) ابطال گردد و از میان برود، هرچند مجرمان کراحت داشته باشند» (لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ).

(آیه ۹) - درسهایی آموزنده در میدان بدر: نخست به یاری فرشتگان اشاره کرده، می‌گوید: «به خاطر بیاورید زمانی را که (از شدت وحشت و اضطراب که از کثرت نفرات دشمن و فزونی تجهیزات جنگی آنها برای شما پیش آمده بود) به خدا پناه بردید و دست حاجت به سوی او دراز کردید و از وی تقاضای کمک نمودید» (إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ).

در پاره‌ای از روایات آمده که پیامبر ﷺ نیز با مسلمانها در استغاثه و یاری طلبیدن از خداوند هم صدا بود، دست خود را به سوی آسمان بلند کرده بود و عرضه می‌داشت: اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي، اللَّهُمَّ إِنَّ تَهْلِكَ هَذِهِ الْعَصَابَةُ لَا تُعْبَدُ فِي الْأَرْضِ: «خداوندا! وعده‌ای را که به من داده‌ای تحقق بخش، پروردگارا! اگر این گروه مؤمنان نابود شوند پرستش تو از زمین برچیده خواهد شد» و آن قدر پیامبر ﷺ به این استغاثه و دعا ادامه داد که عبا از دوشش بر زمین افتاد.

در این هنگام «خداوند تقاضای شما را پذیرفت و فرمود: من شما را با یک هزار نفر از فرشتگان که پشت سر هم فرود می‌آیند، کمک و یاری می‌کنم» (فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّفِينَ).

(آیه ۱۰) - سپس برای این که کسی خیال نکند پیروزی به دست فرشتگان و مانند آنهاست، می‌گوید: «خداوند این کار را قرار نداد مگر برای بشارت و اطمینان قلب شما» (وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ).

«وگرنه پیروزی جز از ناحیه خداوند نیست» و مافوق همه این اسباب ظاهری و باطنی اراده و مشیت اوست (وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ).

زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند در برابر اراده او ایستادگی کند و یاری خود را جز در مورد افراد شایسته قرار نخواهد داد «چرا که خداوند توانا و حکیم است» (إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

(آیه ۱۱) - سپس دومین نعمت خود را به مؤمنان یادآور می‌شود، می‌گوید

«به خاطر بیاورید هنگامی را که شما را در خواب سبکی فرو برد که مایه آرامش و امنیت روح و جسم شما از ناحیه خداوند گردید» (إِذْ يُعَشِّيكُمُ النَّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ). و به این ترتیب مسلمانان در آن شب پراضطراب، از این نعمت بزرگی که فردای آن روز در میدان مبارزه به آنها کمک فراوانی کرد بهره گرفتند.

سومین موهبتی را که در آن میدان به شما ارزانی داشت این بود «که آبی از آسمان برای شما فرو فرستاد» (وَيَنْزِلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءٌ).

«تا به وسیله آن شما را پاک و پاکیزه کند و پلیدی شیطان را از شما دور سازد» (لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ).

به علاوه «خدا می خواست با این نعمت دلهای شما را محکم دارد» (وَلِيُرَبِّطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ). و نیز «می خواست (در آن شن زار که پای شما فرو می رفت، و لغزنده بود) به وسیله ریزش باران گامهای شما را محکم کند» (وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ).

(آیه ۱۲) - دیگر از نعمتهای پروردگار بر مساجدان جنگ بدر، ترس و وحشتی بود که در دل دشمنان افکند و روحیه آنها را سخت متزلزل ساخت در این باره می فرماید: «به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان وحی فرستاد، من با شما هستم و شما افراد با ایمان را تقویت کنید و ثابت قدم بدارید» (إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا).

«و به زودی در دلهای کافران ترس و وحشت می افکنم» (سَأَلْتِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ).

و این راستی عجیب بود که ارتش نیرومند قریش در برابر سپاه کوچک مسلمانان آنچنان روحیه خود را باخته بود که جمعی از درگیر شدن با مسلمانان بسیار وحشت داشتند.

سپس فرمانی را که در میدان بدر به وسیله پیامبر ﷺ به مسلمانان داده بود، به یاد آنها می آورد، و آن این بود که هنگام نبرد با مشرکان از ضربه های غیرکاری پرهیزید و نیروی خود را در آن صرف نکنید، بلکه ضربه های کاری بر پیکر دشمن فرود آرید «ضربه بر بالاتر از گردن، (بر مغزها و سرهای آنها) فرود آرید» (فَاضْرِبُوا

فَوْقَ الْأَعْنَاقِ).

«و دست و پای آنها را از کار ببندازید» (وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ).

(آیه ۱۳) - بعد از همه گفتگوها برای این که کسی این فرمانهای شدید دستورات قاطع و کوبنده را بر خلاف آیین جوانمردی و رحم و انصاف تصور نکند، می فرماید: اینها استحقاق چنین چیزی را دارند «زیرا آنان از در عداوت و دشمنی و عصیان و گردنکشی در برابر خدا و پیامبرش در آمدند» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ).

گفته می شود، «و هر کس از در مخالفت و دشمنی با خدا و پیامبرش در آید (گرفتار مجازات دردناک در دنیا و آخرت خواهد شد) زیرا خداوند (همان گونه که رحمتش وسیع و بی انتهاست) مجازاتش شدید و دردناک است» (وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ).

(آیه ۱۴) - سپس برای تأکید این موضوع می گوید: «این مجازات دنیا را بچشید (مجازات ضربه های سخت در میدان جنگ و کشته شدن و اسارت و شکست و ناکامی و در انتظار مجازات سرای دیگر باشید) زیرا عذاب آتش در انتظار کافران است» (ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ).

(آیه ۱۵) - فرار از جهاد ممنوع! این آیه روی سخن را به مؤمنان کرده و یک دستور کلی جنگی را به آنها توصیه و تأکید می کند، می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که با کافران در میدان جهاد روبرو شدید به آنها پشت نکنید و فرار اختیار ننمایید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْآدْبَارَ).

(آیه ۱۶) - اصولاً فرار از جنگ یکی از بزرگترین گناهان در اسلام محسوب می شود به همین جهت در این آیه مجازات دردناک فرار کنندگان از میدان جهاد را با ذکر استثناهای آن شرح می دهد، می فرماید: «هر کس که به هنگام مبارزه با دشمن پشت به آنها کند (مگر در صورتی که هدف کناره گیری از میدان برای انتخاب یک روش جنگی بوده باشد و با به قصد پیوستن به گروهی از مسلمانان و حمله



مجدد) چنین کسی گرفتار غضب پروردگار خواهد شد» (وَمَنْ يُؤَلِّهْمُ يَوْمَئِذٍ دُبرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ).

همان‌گونه که مشاهده می‌کنیم در این آیه دو صورت از مسأله فرار، استثناء شده که در ظاهر شکل فرار دارد اما در باطن شکل مبارزه و جهاد.

و در پایان آیه می‌فرماید: نه تنها فرارکنندگان گرفتار خشم خدا می‌شوند، بلکه «جایگاه آنها دوزخ و چه بد جایگاهی است» (وَمَا أُوِيَهُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ). در میان امتیازات فراوانی که علی علیه السلام داشت و گاهی خودش به عنوان سرمشق برای دیگران به آن اشاره می‌کند همین مسأله عدم فرار از میدان جهاد است آنجا که می‌فرماید: فَإِنِّي لَم أَفِرُّ مِنَ الرَّحْفِ قَطُّ وَلَمْ يُبَارِزْنِي أَحَدٌ إِلَّا سَقَيْتُ الْأَرْضَ مِنْ دَمِهِ! «من هیچ‌گاه از برابر انبوه دشمن فرار نکردم (با این که در طول عمرم در میدانهای زیاد شرکت جستیم) و هیچ‌کس در میدان جنگ با من روبرو نشد مگر این که زمین را از خونش سیراب کردم».

(آیه ۱۷) - سپس برای این که مسلمانان از پیروزی بدر مغرور نشوند و تنها بر نیروی جسمانی خودشان تکیه نکنند بلکه همواره دل و جان خود را به یاد خدا و مدد‌های او گرم و روشن نگاه دارند می‌گوید: «این شما نبودید که دشمنان را در میدان بدر کشتید بلکه خداوند آنها را به قتل رساند» (فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ). «و تو ای پیامبر! نیز خاک و ریگ در صورت آنها نپاشیدی بلکه خدا پاشید» (وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى).

در دنباله آیه اشاره به نکته مهم دیگری می‌کند و آن این که: میدان بدر یک میدان آزمایش برای مسلمانان بود «و خدا می‌خواست مؤمنان را از سوی خود به وسیله این پیروزی امتحان خوبی کند» (وَلِيُنَبِّئَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بِلَاءٍ حَسَنًا). و با این جمله آیه را تمام می‌کند که «خداوند هم شنوا و هم داناست» (إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

یعنی خدا صدای استغاثه پیامبر و مؤمنان را شنید و از صدق نیت و اخلاص آنها آگاه و با خیر بود، و به همین دلیل همگی را مشمول لطف قرار داد و بر دشمن

پیروز ساخت، و در آینده نیز خدا بر طبق نیات و میزان اخلاص و اندازه پایمردی و استقامت مسلمانان با آنها رفتار خواهد کرد.

(آیه ۱۸) - در این آیه برای تأکید و تعمیم این موضوع می‌فرماید: «سرنوشت مؤمنان و کافران و عاقبت کارشان همان بود که شنیدید» (ذَلِكُمْ).

سپس به عنوان ذکر علت می‌گوید: «خداوند نقشه‌های کافران را (در برابر مؤمنان) ضعیف و سست می‌کند» تا نتوانند آسیبی به آنها و برنامه‌هایشان برسانند (وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ).

(آیه ۱۹) - بعد از پایان جنگ بدر آیه نازل شد و به مؤمنان چنین گفت: «اگر شما فتح و پیروزی می‌خواهید، پیروزی به سراغ شما آمد و اگر (از مخالفت) خودداری کنید، برای شما بهتر است؛ و اگر بازگردید، ما هم باز خواهیم گشت» (إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ).

«و جمعیت شما هر چند زیاد باشد، شما را (از یاری خدا) بی‌نیاز نخواهد کرد؛ و خداوند با مؤمنان است»! (وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ).

بنابراین که مخاطب در آیه مؤمنان باشند تفسیر آیه چنین است:

بعد از جنگ بدر - چنانکه دیدیم - میان بعضی از مسلمانان ضعیف‌الایمان بر سر تقسیم غنائم جنگی گفتگو واقع شد آیات آغاز سوره نازل گردید و آنها را توییح کرد و غنائم را در بست در اختیار پیامبر گذارد، و او هم بطور مساوی در میان مسلمانان تقسیم کرد سپس برای تعلیم و تربیت مؤمنان، حوادث جنگ بدر را به یاد آنها آورد که چگونه خداوند آنها را در برابر یک گروه نیرومند پیروز کرد.

این آیه نیز همان مطلب را دنبال می‌کند که اگر شما مسلمانان از خداوند تقاضای فتح و پیروزی کردید خدا دعای شما را مستجاب کرد و پیروز شدید.

و اگر از اعتراض و گفتگو در برابر پیامبر ﷺ خودداری کنید به سود شماست.

و اگر به همان روش اعتراض‌آمیز خود باز گردید ما هم باز می‌گردیم و شما را

در چنگال دشمن تنها رها می‌سازیم، و جمعیت شما هر چند زیاد هم باشد بدون

یاری خداکاری از پیش نخواهید برد و خداوند با مؤمنان راستین و مطیع فرمان او و پیامبرش می‌باشد.

(آیه ۲۰) - **شنونندگان ناشنوا!** این آیه در زمینه دعوت مسلمانان به اطاعت

کامل از پیامبر اسلام در جنگ و صلح و در همه برنامه‌ها چنین می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت خدا و پیامبرش کنید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ).

و باز برای تأکید اضافه می‌کند: «هیچ‌گاه از اطاعت فرمان او روی گردان نشوید در حالی که سخنان او و اوامر و نواهی‌اش را می‌شنوید» (وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ).

لحن آیه نشان می‌دهد که بعضی از مؤمنان از وظیفه خود در این زمینه کوتاهی کرده بودند.

(آیه ۲۱) - در این آیه بار دیگر روی همین مسأله تکیه کرده، می‌گوید:

«همانند کسانی نباشید که می‌گفتند شنیدیم ولی در حقیقت نمی‌شنیدند» (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ).

(آیه ۲۲) - از آنجا که گفتار بدون عمل و شنیدن بدون ترتیب اثر یکی از

بزرگترین بلاهای جوامع انسانی و سرچشمه انواع بدبختیهاست بار دیگر در این آیه روی همین مسأله تکیه کرده و با بیان زیبایی دیگری بحث را ادامه داده، می‌گوید: «بدترین جنبندگان نزد خدا افرادی هستند که نه گوش شنوا دارند و نه زبان گویا، و نه عقل و درک، کر و لال و بی‌عقلند» (إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ).

از آنجا که قرآن کتاب عمل است نه یک کتاب تشریفاتی همه جا روی نتایج

تکیه می‌کند، در این آیه نیز کسانی که ظاهراً گوشهای سالم دارند ولی در مسیر شنیدن آیات خدا و سخنان حق و برنامه‌های سعادت بخش نیستند، آنها را فاسد گوش می‌داند و کسانی که زبان سالمی دارند اما مهر سکوت بر لب زده نه دفاعی از حق می‌کنند و نه مبارزه‌ای با ظلم و فساد نه ارشاد جاهل و نه امر به معروف و نه

نهی از منکر و نه دعوت به راه حق بلکه این نعمت بزرگ خدا را در مسیر بیهوده گویی یا تملق و چاپلوسی در برابر صاحبان زر و زور و یا تحریف حق و تقویت باطل به کار می گیرند همچون افراد لال و گنگ می داند و آنان که از نعمت هوش و عقل بهره مندند اما درست نمی اندیشند همچون دیوانگان می شمرد!

(آیه ۲۳) - در روایات آمده است که جمعی از بت پرستان لجوج نزد پیامبر آمده، گفتند: اگر جدّ بزرگ ما «قصی بن کلاب» را زنده کنی و گواهی به نبوت تو دهد ما همگی تسلیم خواهیم شد - آیه نازل شد و به آنها پاسخ داد.

آیه می گوید: خداوند هیچ گونه مضایقه در دعوت آنها به سوی حق ندارد اگر آنها آمادگی می داشتند و «خدا از این نظر خیر و نیکی در آنها می دید حرف حق را به هر صورت بود به گوش آنها می رسانید» (وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ). ولی آنها دروغ می گویند و بهانه می گیرند و هدفشان شانه خالی کردن از زیر بار حق است.

«و اگر با این حال (خداوند خواسته آنها را بپذیرد و) سخنان حق را بیش از این به گوش آنها بخواند (و یا جدّشان قصی بن کلاب را زنده کند و گواهی او را بشنوند) باز روگردان می شوند و اعراض می کنند» (وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ).

این جمله ها در باره کسانی است که بارها سخنان حق را شنیده اند و آیات روح پرور قرآن به گوش آنها رسیده و محتوای عالی آن را فهمیده اند ولی باز بر اثر تعصب و لجاجت در مقام انکار بر آمدند.

این آیه جواب دندان شکنی است برای پیروان مکتب جبر، و نشان می دهد که سرچشمه همه سعادتها از خود انسان شروع می شود.

(آیه ۲۴) - دعوت به سوی حیات و زندگی: در تعقیب آیات گذشته که مسلمانان را به علم و عمل و اطاعت و تسلیم دعوت می کرد در اینجا همان هدف از راه دیگری دنبال می شود.

نخست می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! اجابت کنید دعوت خدا و پیامبر را به هنگامی که شما را به چیزی می خواند که شما را زنده می کند» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ).

آیه فوق با صراحت می‌گوید که دعوت اسلام، دعوت به سوی حیات و زندگی در تمام زمینه‌هاست؛ و مردم عصر جاهلیت تنها از حیات مادی و حیوانی برخوردار بودند.

سپس می‌گوید: «و بدانید که خداوند میان انسان و قلب او حائل می‌شود، و این که همه شما نزد او در قیامت اجتماع خواهید کرد» (وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ).

خداوند در همه جا حاضر و ناظر و به همه موجودات احاطه دارد، در عین این که با موجودات این جهان یکی نیست از آنها جدا و بیگانه هم نمی‌باشد، مرگ و حیات، علم و قدرت، آرامش و امنیت، توفیق و سعادت همه در دست او و به قدرت اوست و به همین دلیل انسان نه چیزی را می‌تواند از او مکتوم دارد و نه کاری را بی توفیق او انجام دهد و نه سزاوار است به غیر او روی آورد و از غیر او تقاضا کند، چرا که او مالک همه چیز و محیط به تمام وجود انسان است!

(آیه ۲۵) - سپس اشاره به عواقب شوم عدم پذیرش دعوت حیات بخش خدا و پیامبر می‌کند و می‌گوید: «از فتنه‌ای بپرهیزید که تنها دامن ستمکاران شما را نمی‌گیرد» بلکه همه را فرا خواهد گرفت (وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً).

در آیه مورد بحث «فتنه» به معنای بلاها و مصائب اجتماعی است که دامن همه را می‌گیرد، و مفهوم آن این است: افراد جامعه نه تنها موظفند وظایف خود را انجام دهند بلکه موظفند دیگران را هم به انجام وظیفه وا دارند زیرا اختلاف و پراکندگی و ناهماهنگی در مسائل اجتماعی موجب شکست برنامه‌ها خواهد شد و دود آن در چشم همه می‌رود.

در پایان آیه با زبان تهدیدآمیز می‌گوید: «بدانید خداوند مجازاتش شدید است» (وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ).

(آیه ۲۶) - بار دیگر قرآن دست مسلمانان را گرفته و به گذشته تاریخشان باز می‌گرداند و به آنها حالی می‌کند که در چه پایه‌ای بودید و اکنون در چه مرحله‌ای

قرار دارید تا درسی را که در آیات قبل به آنها آموخت به خوبی درک کنند.

می‌گوید: «به خاطر بیاورید آن زمان را که شما گروهی کوچک و ناتوان بودید و در چنگال دشمنان گرفتار، و آنها شما را به ضعف و ناتوانی کشانده بودند!»  
**(وَإِذْ كُنْتُمْ فِي الْأَرْضِ)!**

«آن چنان که می‌ترسیدید مشرکان و مخالفان شما را بسرعت بربایند»  
**(تَخَافُونَ أَنْ يَنْخَظَفَكُمْ النَّاسُ).**

این تعبیر، نهایت ضعف و کمی نفرات مسلمانان را در مکه قبل از هجرت در برابر مشرکان نیرومند و یا بعد از هجرت در مقابل قدرتهای بزرگ آن روز همانند ایران و روم آشکار می‌سازد.

«ولی خداوند شما را پناه داد» **(فَأَوْيَكُمْ).**

«و با یاری خود شما را تقویت کرد» **(وَأَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ).**

«و از روزیهای پاکیزه شما را بهره‌مند ساخت» **(وَوَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ).**

«شاید شکر نعمت او را به جا آرید» **(لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).**

آیه ۲۷ - شأن نزول: نقل شد، که پیامبر دستور داد یهود «بنی قریظه» را محاصره کنند این محاصره ۲۱ شب ادامه یافت لذا ناچار شدند پیشنهاد صلحی همانند صلحی که برادرانشان از طائفه «بنی نضیر» کرده بودند بکنند به این ترتیب که از سرزمین مدینه کوچ کرده و به سوی شام بروند.

پیامبر از این پیشنهاد امتناع کرد و فرمود: تنها باید حکمیت «سعد بن معاذ» را بپذیرید آنها تقاضا کردند که پیامبر «أبو لبابه» را نزد آنها بفرستد و «ابولبابه» با آنها سابقه دوستی داشت و خانواده و فرزندان و اموالش نزد آنها بود.

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابولبابه را نزد آنها فرستاد آنها با «ابولبابه» مشورت کردند که آیا صلاح است حکمیت «سعد بن معاذ» را بپذیرند؟ ابولبابه اشاره به گلوی خود کرد یعنی اگر بپذیرید کشته خواهید شد.

پیک وحی خدا جبرئیل این موضوع را به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبر داد.

ابولبابه می‌گوید: هنوز گام برنداشته بودم متوجه شدم که من به خدا و پیامبر

خیانت کردم - این آیه و آیه بعد در باره او نازل شد.

در این هنگام «ابولبابه» سخت پریشان گشت بطوری که خود را با طنابی به یکی از ستونهای مسجد پیامبر بست. هفت شبانه روز گذشت نه غذا خورد و نه آب نوشید آن چنان که بی هوش به روی زمین افتاد خداوند توبه او را پذیرفت.

تفسیر: نخست خداوند روی سخن را به مؤمنان کرده و می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! به خدا و پیامبر خیانت نکنید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ).

خیانت به خدا و پیامبر آن است که اسرار نظامی مسلمانان را در اختیار دیگران بگذارند، و یا دشمنان را در مبارزه خود تقویت کنند.

سپس می گوید: «در امانات خود نیز خیانت نکنید در حالی که می دانید» این کار گناه بزرگی است! (وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

«خیانت» به معنای خودداری از پرداخت حقی است که انسان پرداختن آن را تعهد کرده و امانت گرچه معمولاً به امانتهای مالی گفته می شود ولی در منطق قرآن مفهوم وسیعی دارد که تمام شؤون زندگی اجتماعی و سیاسی و اخلاقی را در بر می گیرد.

(آیه ۲۸) - در این آیه به مسلمانان هشدار می دهد که مواظب باشند علاوه به امور مادی و منافع زودگذر شخصی پرده بر چشم و گوش آنها نیفکند و مرتکب خیانتهایی که سرنوشت جامعه آنها را به خطر می افکند نشوند، می گوید: «و بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش و امتحان شما هستند» (وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ).

باید اگر یک روز لغزشی از ما سرزد «ابولبابه» وار در مقام جبران لغزش برآییم و حتی اموالی که سبب چنین لغزشی شده است در این راه قربانی کنیم. و در پایان آیه به آنها که از این دو میدان امتحان پیروز بیرون می آیند بشارت می دهد که: بدانید «پاداش بزرگ نزد پروردگار است» (وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ).

هر قدر عشق به فرزند بزرگ جلوه کند، و هر اندازه اموالی که مورد نظر

است زیاد و مهم و جالب باشد، باز اجر و پاداش پروردگار از آنها برتر و عالی تر و بزرگتر است.

(آیه ۲۹) - ایمان و روشن بینی: در آیات گذشته یک سلسله دستورات حیات بخش که ضامن سعادت مادی و معنوی بود بیان شد ولی به کار بستن آنها جز در سایه تقوا میسر نیست، لذا در این آیه به چهار نتیجه و ثمره برای تقوا و پرهیزکاری اشاره شده است، نخست می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر تقوا پیشه کنید و از مخالفت فرمان خدا پرهیزید به شما نورانیت و روشن بینی خاصی می بخشد که بتوانید حق را از باطل به خوبی تشخیص دهید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا).

لذا در حالات مردان و زنان پرهیزکار روشن بینی هایی مشاهده می کنیم که هرگز از طریق علم و دانش معمولی قابل درک نیست، آنها بسیاری از حوادث را که در لابلای آشوبهای اجتماعی ریشه آن ناشناخته است به خوبی می شناسند و چهره های منفور دشمنان حق را از پشت هزاران پرده فریبنده می بینند. از سوی دیگر به کار افتادن نیروها و انرژیها و هدر رفتن این سرمایه ها در راه گناه موجب می شود که مردم از نظر درک و اطلاع، در سطحی پایین قرار گیرند و افکار منحطی داشته باشند هر چند در صنایع و زندگی مادی پیشروی کنند.

سپس می گوید: علاوه بر تشخیص حق از باطل نتیجه پرهیزکاری این است که «خداوند گناهان شما را می پوشاند و آثار آن را از وجود شما بر می دارد» (وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ).

به علاوه «شما را مشمول آمرزش خود قرار می دهد» (وَيَغْفِرُ لَكُمْ).

و پاداشهای فراوان دیگری در انتظار شماست که جز خدا نمی داند زیرا «خداوند صاحب فضل و بخشش عظیم است» (وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ).

این چهار اثر، میوه های درخت تقوا و پرهیزکاری هستند و وجود رابطه طبیعی در میان تقوا و پاره ای از این آثار مانعی از آن نمی شود که همه آنها را به خدا



نسبت بدهیم.

«تکفیر سیئات» اشاره به آثار روانی و اجتماعی گناهان دارد که در پرتو تقوا و پرهیزکاری از میان می‌رود، و «غفران» اشاره به مسأله عفو و بخشش خداوند و رهایی از مجازات است.

آیه ۳۰ - شأن نزول: گروهی از قریش و اشراف مکه از قبایل مختلف در «دارالندوه» (محل انعقاد جلسات مشورتی بزرگان مکه) اجتماع کردند تا در باره خطری که از ناحیه پیامبر ﷺ آنها را تهدید می‌کرد بیندیشند.

(می‌گویند) در اثناء راه پیرمرد خوش‌ظاهری به آنها برخورد کرد که در واقع همان شیطان بود (یا انسانی که دارای روح و فکر شیطانی) از او پرسیدند کیستی؟ گفت: پیرمردی از اهل نجد هستم خواستم خیرخواهی خود را از شما دریغ ندارم.

گفتند: بسیار خوب داخل شو! او هم همراه آنها به دارالندوه وارد شد. یکی از حاضران رو به جمعیت کرد و گفت: در باره این مرد (اشاره به پیامبر اسلام) باید فکری کنید، زیرا به خدا سوگند بیم آن می‌رود که بر شما پیروز گردد. یکی پیشنهاد کرد او را «حبس» کنید تا در زندان جان بدهد....

پیرمرد نجدی این نظر را رد کرد.

دیگری گفت: او را از میان خود بیرون کنید تا از دست او راحت شوید.

پیرمرد نجدی گفت: به خدا سوگند این هم عقیده درستی نیست.

«ابوجهل» گفت: من عقیده‌ای دارم که غیر از آن را صحیح نمی‌دانم!

گفتند: چه عقیده‌ای؟ گفت: از هر قبیله‌ای جوانی شجاع و شمشیرزن را انتخاب می‌کنیم و به دست هر یک شمشیر برنده‌ای می‌دهیم تا در فرصتی مناسب دسته‌جمعی به او حمله کنند.

پیرمرد نجدی (با خوشحالی) گفت: به خدا رأی صحیح همین است و این پیشنهاد به اتفاق عموم پذیرفته شد.

جبرئیل فرود آمد و به پیامبر ﷺ دستور داد که شب را در بستر خویش نخوابد.

پیامبر شبانه به سوی غار (ثور) حرکت کرد و سفارش نمود علی رضی الله عنه در بستر او بخوابد - تا کسانی که از درز در مراقب بستر پیامبر صلی الله علیه و آله بودند او را در بسترش خیال کنند و تا صبح مهلت دهند و او از منطقه خطر دور شود.

هنگامی که صبح شد و به خانه ریختند و جستجو کردند علی رضی الله عنه را در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله دیدند و به این ترتیب خداوند نقشه‌های آنان را نقش بر آب کرد.

پیامبر سه روز در غار ماند - و هنگامی که دشمنان همه بیابانهای مکه را جستجو کردند و خسته و مأیوس بازگشتند او به سوی مدینه حرکت کرد.

**تفسیر: سرآغاز هجرت** - این آیه اگرچه اشاره به جریان هجرت دارد ولی مسلماً در مدینه نازل شده است.

نخست می‌گوید: «به خاطر بیاور زمانی را که مشرکان مکه نقشه می‌کشیدند که تو را یا به زندان بیفکنند و یا به قتل رسانند و یا تبعید کنند» (وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ).

سپس اضافه می‌کند: «آنها نقشه می‌کشند و چاره می‌اندیشند، و خداوند هم چاره‌جویی و تدبیر می‌کند و خداوند بهترین چاره‌جویان و مدبران است» (وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ).

آنها حداکثر نیروی فکری و جسمانی خویش را برای نابود کردن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به کار بردند، و حتی یکصد شتر که در آن روز سرمایه عظیمی بود برای یافتن پیامبر جایزه تعیین کردند و افراد بسیاری کوهها و بیابانهای اطراف مکه را زیر پا گذاردند، و حتی تا دم در غار آمدند ولی خداوند با یک وسیله بسیار ساده و کوچک - چند تار عنکبوت - همه این طرحها را نقش بر آب کرد، و با توجه به این که مسأله هجرت سرآغاز مرحله نوینی از تاریخ اسلام بلکه تاریخ بشریت بود نتیجه می‌گیریم که خداوند به وسیله چند تار عنکبوت مسیر تاریخ بشریت را تغییر داد!

این منحصر به جریان هجرت نیست بلکه تاریخ انبیاء نشان می‌دهد که همواره خداوند برای درهم کوبیدن گردنکشان از ساده‌ترین وسائل استفاده می‌کرده

گاهی از وزش باد، وزمانی از انبوه پشه‌ها، و گاهی از پرندۀ کوچک ابابیل، و مانند اینها، تا ضعف و ناتوانی بشر را در برابر قدرت بی‌پایانش آشکار سازد، و او را از فکر طغیان و سرکشی باز دارد.

(آیه ۳۱) - **بیهوده‌گویان!** در آیه گذشته نمونه‌ای از منطق عملی «مشرکان» خرافی مکه بیان شد، در اینجا نمونه‌ای از منطق فکری آنها منعکس شده است تا روشن شود که آنها نه دارای سلامت فکر بودند و نه درستی عمل، بلکه همه برنامه‌هایشان بی‌اساس و ابلهانه بود!

نخست می‌گوید: «هنگامی که آیات ما بر آنها خوانده شود می‌گویند آن را شنیدیم (اما چیز مهمی نیست) اگر بخواهیم مثل آن را می‌گوییم!» **وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا.** (اینها (که محتوای مهمی ندارد) همان افسانه‌های پیشینیان است!) **إِنْ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ.**

این سخن را در حالی می‌گفتند که بارها به فکر مبارزه با قرآن افتاده، و از آن عاجز گشته بودند و به خوبی می‌دانستند که توانایی بر معارضه با قرآن ندارند.

(آیه ۳۲) - در این آیه منطق عجیب دیگری را بازگو می‌کند، می‌گوید: به خاطر بیاور «هنگامی را که (دست به دعا بر می‌داشتند و) می‌گفتند: خداوندا! اگر این (آیین و این قرآن) حق و از ناحیه توست بارانی از سنگ از آسمان بر سر ما فرود آورد!» **وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ.**

«یا به عذاب دردناک (دیگری) ما را گرفتار کن» **(أَوَاثِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ).**

این سخن را به خاطر آن می‌گفتند که بر اثر شدت تعصب و لجاجت چنان می‌پنداشتند که آیین اسلام صددرصد بی‌اساس است و گرنه کسی که احتمال حقیقت آن را می‌دهد چنین نفرینی به خود نمی‌کند.

(آیه ۳۳) - در آیات گذشته دو ایراد از ناحیه مخالفان به پیامبر ﷺ شد که یکی از آنها باطل بودنش واضح بوده، لذا قرآن به پاسخ آن پرداخته، و آن این که

گفتند: «ما اگر بخواهیم می‌توانیم مثل قرآن را بیاوریم».

ایراد دوم آنها این بود که اگر این آیات حق است و از طرف خداست پس باید ما را مجازات کند و بلا بر ما فرود آرد قرآن در اینجا به آنها چنین پاسخ می‌دهد:

«هیچ‌گاه خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد در حالی که تو در میان آنها هستی» (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ).

سپس اضافه می‌کند: «همچنین خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد در حالی که استغفار کنند» و از او تقاضای عفو نمایند (وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ).

مفهوم آیه اختصاص به مردم عصر پیامبر ندارد بلکه یک قانون کلی در باره همه مردم است، لذا در حدیث معروفی از حضرت علی علیه السلام می‌خوانیم: «در روی زمین دو وسیله امنیت از عذاب الهی بود یکی از آنها (که وجود پیامبر بود) برداشته شد. هم اکنون به دومی (یعنی استغفار) تمسک جوید سپس آیه فوق را تلاوت فرمود».

(آیه ۳۴) - در این آیه می‌گوید اینها استحقاق عذاب الهی را دارند: «چرا خداوند آنها را عذاب نکند و حال آن که مانع از رفتن مؤمنان به مسجد الحرام می‌شوند» (وَمَا لَهُمْ إِلَّا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ).

و این اشاره به زمانی است که مسلمانان در مکه بودند و حق نداشتند آزادانه در کنار خانه خدا نماز جماعت اقامه کنند و یا اشاره به ممانعت‌هایی است که بعداً از انجام مراسم حج و عمره نسبت به مؤمنان به عمل می‌آوردند.

عجیب این که این مشرکان آلوده خود را صاحب اختیار و سرپرست این کانون بزرگ عبادت می‌پنداشتند ولی قرآن اضافه می‌کند: «آنها هرگز سرپرستان این مرکز مقدس نبودند» (وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ).

«تنها کسانی حق این سرپرستی را دارند که موحد و پرهیزکار باشند» (إِنَّ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ).

«ولی غالب آنها از این واقعیت بی‌خبرند» (وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

گرچه این حکم در بارهٔ مسجدالحرام گفته شده است، ولی در واقع شامل همهٔ کانونهای دینی و مساجد و مراکز مذهبی می‌شود که «متولیان» و «متصدیان» آنها باید از پاکترین و پرهیزکارترین و فعالترین مردم باشند که این کانونها را پاک و زنده و مرکز تعلیم و تربیت و بیداری و آگاهی قرار دهند.

(آیه ۳۵) - عجیبتر این که آنها مدعی بودند که نماز و عبادتی دارند و به کارهای احمقانهٔ خود، نعره زدنها و کف زدنها در اطراف خانهٔ خدا، نام نماز می‌گذاشتند، لذا قرآن اضافه می‌کند: «نماز آنها در کنار خانهٔ خدا (کعبه) چیزی جز سوت کشیدن و کف زدن نبود» (وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً). در تاریخ می‌خوانیم که گروهی از اعراب در زمان جاهلیت به هنگام طواف خانهٔ کعبه لخت مادرزاد می‌شدند، و سوت می‌کشیدند و کف می‌زدند و نام آن را عبادت می‌گذاشتند.

در تعقیب این جمله می‌گوید اکنون که همهٔ کارهای شما حتی نماز و عبادتتان این چنین ابلهانه و زشت و شرم‌آور است مستحق مجازاتید «پس بچشید عذاب الهی را به خاطر این کفرتان» (فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ).

آیه ۳۶ - شأن نزول: این آیه و آیهٔ بعد در مورد جنگ بدر و کمکهای مالی مردم مکه نازل شده است، زیرا هنگامی که مشرکان مکه به وسیلهٔ قاصد ابوسفیان از جریان آگاه شدند اموال فراوانی جمع و جور کردند تا به جنگجویان خود کمک کنند، اما سرانجام شکست خوردند و کشته شدند و به سوی آتش دوزخ شتافتند و آنچه را در این راه مصرف کرده بودند مایهٔ حسرت و اندوهشان شد.

تفسیر: مفهوم آیه یک مفهوم جامع است که تمام کمکهای مالی دشمنان حق و عدالت را برای پیشرفت مقاصد شومشان در همهٔ زمانها در بر می‌گیرد.

نخست می‌گوید: «کافران و دشمنان حق اموالشان را انفاق می‌کنند تا مردم را از راه خدا باز دارند» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ).

اما این صرف اموال هیچ‌گاه پیروزی برای آنها نمی‌آفریند «به زودی این اموال را انفاق می‌کنند اما سرانجام مایهٔ حسرت و اندوهشان خواهد بود» (فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ

تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً). «سپس مغلوب (طرفداران حق) می شوند» (ثُمَّ يُغْلَبُونَ)

نه تنها در زندگی این جهان گرفتار حسرت و شکست می شوند بلکه در سرای دیگر نیز این «کافران دسته جمعی به سوی دوزخ می روند» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ).

(آیه ۳۷) - پس از آن که در آیه قبل سه نتیجه شوم انفاقهای مالی دشمنان حق بازگو شد، در این آیه می فرماید: این حسرت و شکست و بدبختی «برای آن است که خداوند می خواهد ناپاک را از پاک (در این جهان و جهان دیگر) جدا سازد» (لِيَمَيِّزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ).

این یک سنت الهی است که برای همیشه «پاک» و «ناپاک» «مخلص» و «ریاکار» «مجاهد راستین» و «دروغین» «کارهای الهی» و «شیطانی» «برنامه های انسانی» و «ضدانسانی» ناشناخته نمی مانند، بلکه سرانجام صفوف از یکدیگر مشخص می گردد، و حق جلوۀ خود را نشان خواهد داد.

سپس اضافه می کند: «تا خداوند ناپاکها را به یکدیگر ضمیمه کند و همه را متراکم سازد، و در یک جا در جهنم قرار دهد» (وَيَجْعَلُ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ).

خبیث و ناپاک از هر گروه و در هر شکل و لباس سرانجام شکل واحدی خواهند داشت، و پایان کار همه آنها زیان و خسران خواهد چنانکه قرآن می گوید: «آنها زیانکارانند» (أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ).

(آیه ۳۸) - می دانیم روش قرآن این است که بشارت و انداز را با هم توأم می کند یعنی همان گونه که دشمنان حق را تهدید به مجازاتهای سخت و دردناک می نماید، راه بازگشت را نیز به روی آنها باز می گذارد.

این آیه همین روش را تعقیب می کند، و به پیامبر دستور می دهد: «به افرادی که کافر شده اند بگو: اگر (از مخالفت و لجاجت و طغیان و سرکشی) باز ایستند و به سوی آیین حق باز گردند گذشته آنها بخشوده خواهد شد» (قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ).

از این آیه استفاده می‌شود که با قبول اسلام، گذشته هر چه باشد مورد عفو قرار می‌گیرد.

سپس اضافه می‌کند: اما «اگر (از روش نادرست خود باز نایستند) و به اعمال سابق بازگردند سنت خداوند در مورد پیشینیان در باره آنها نیز انجام می‌شود» (وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ).

منظور از این سنت همان سرنوشتی است که دشمنان حق در برابر انبیاء، و حتی خود مشرکان مکه در برابر پیامبر در جنگ بدر به آن گرفتار شدند.

(آیه ۳۹) - از آنجا که در آیه قبل دشمنان را برای بازگشت به سوی حق دعوت کرده بود، و این دعوت ممکن بود این فکر را برای مسلمانان ایجاد کند که دیگر دوران جهاد پایان یافته و هیچ راهی جز انعطاف و نرمش در پیش نیست، برای رفع این اشتباه اضافه می‌کند: «با این دشمنان سرسخت مبارزه کنید و پیکار را همچنان ادامه دهید تا فتنه برچیده شود و دین یکپارچه برای خدا باشد» (وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ).

در ذیل آیه بار دیگر در برابر شدت عمل دست دوستی و محبت را به سوی آنها دراز می‌کند و می‌گوید: «اگر از راه و روش خود دست بردارند خداوند به آنچه عمل می‌کنند آگاه است» و با لطف و مرحمت خاص خویش با آنان رفتار خواهد کرد (فَإِنْ أَنْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

در تفسیرهای اهل سنت و تفاسیر مختلف شیعه از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده که فرمود: «تأویل و تفسیر نهایی این آیه هنوز فرا نرسیده است، و هنگامی که قائم ما قیام کند کسانی که زمان او را درک کنند تأویل این آیه را خواهند دید، به خدا سوگند که در آن موقع دین محمد صلی الله علیه و آله به تمام نقاطی که شب پوشش آرام بخش خود را بر آن می‌افکند خواهد رسید تا در سراسر روی زمین مشرک و بت پرستی باقی نماند».

(آیه ۴۰) - «اما اگر باز به سرپیچی خود ادامه دهند و در برابر دعوت حق تسلیم نشوند بدانید پیروزی برای شما و شکست در انتظار آنهاست، زیرا خداوند

مولی و سرپرست شماست» (وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ مَوْلِيْكُمْ).  
 «او بهترین مولی و رهبر و بهترین یار و یاور است» (نِعْمَ الْمَوْلٰی وَنِعْمَ النَّصِيْرُ).

### آغاز جزء دهم قرآن مجید

(آیه ۴۱) - خمس یک دستور مهم اسلامی: در آغاز این سوره دیدیم که پاره‌ای از مسلمانان بعد از جنگ بدر بر سر تقسیم غنائم جنگی مشاجره کردند. این آیه در حقیقت بازگشت به همان مسأله غنائم است.

در آغاز آیه می‌فرماید: «و بدانید هرگونه غنیمتی نصیب شما می‌شود یک پنجم آن، از آن خدا و پیامبر و ذی القربی (امامان اهل بیت) و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از خاندان پیامبر) می‌باشد» (وَاعْلَمُوْا اَنَّهَا غَنِيْمَةٌ مِّنْ شَيْءٍ فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَّ لِلرَّسُوْلِ وَّ لِذِي الْقُرْبٰی وَّ الْيَتٰمٰی وَّ الْمَسٰكِيْنِ وَّ ابْنِ السَّبِيْلِ).

و برای تأکید اضافه می‌کند: که «اگر شما به خدا و آنچه بر بنده خود در (روز جنگ بدر) روز جدایی حق از باطل، روزی که دو گروه مؤمن و کافر در مقابل هم قرار گرفتند، نازل کردیم ایمان آورده‌اید» باید به این دستور عمل کنید و در برابر آن تسلیم باشید (اِنْ كُنْتُمْ اٰمَنْتُمْ بِاللّٰهِ وَّمَا اَنْزَلْنَا عَلٰی عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقٰنِ يَوْمَ التَّقٰی الْجَمْعٰنِ).

و در پایان آیه اشاره به قدرت نامحدود الهی کرده، می‌گوید: «و خدا بر همه چیز قادر است» (وَ اللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ).

یعنی با این که در میدان بدر از هر نظر شما در اقلیت قرار داشتید و دشمن ظاهراً از هر نظر برتری چشمگیری داشت خداوند قادر توانا آنها را شکست داد و شما را یاری کرد تا پیروز شدید.

این آیه گرچه در ضمن آیات جهاد وارد شده ولی مفهوم وسیعی دارد و می‌گوید: هر درآمدی از هر موردی عاید شما شود که یکی از آنها غنائم جنگی است خمس آن را بپردازید.

\* منظور از سهم خدا چیست؟ ذکر سهمی برای خدا به عنوان «لِلّٰهِ»



به خاطر اهمیت بیشتر روی اصل مسأله خمس و تأکید و تثبیت ولایت و حاکمیت پیامبر و رهبر حکومت اسلامی است، یعنی همان‌گونه که خداوند سهمی برای خویش قرار داده و خود را سزاوارتر به تصرف در آن دانسته است پیامبر و امام را نیز به همان‌گونه، حق ولایت و سرپرستی و تصرف داده، و گرنه سهم خدا در اختیار پیامبر قرار خواهد داشت و در مصارفی که پیامبر یا امام صلاح می‌داند صرف می‌گردد، و خداوند نیاز به سهمی ندارد.

(آیه ۴۲) - قرآن به تناسب سخنی که از «یوم الفرقان» (روز جنگ بدر) در آیه قبل آمده بود جزئیات دیگری از این جنگ را به‌خاطر مسلمانان می‌آورد تا به اهمیت این نعمت پیروزی بیشتر واقف شوند.

نخست می‌گوید: «آن روز شما در طرف پایین و (نزدیک مدینه) قرار داشتید و آنها در طرف بالا و دورتر» (إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى). در این میدان مسلمانان در سمت شمالی که نزدیکتر به مدینه است قرار داشتند، و دشمنان در سمت جنوبی که دورتر است.

سپس می‌گوید: «کاروانی را که شما در تعقیب آن بودید (کاروان تجارتی قریش و ابوسفیان) در نقطه پایین تری قرار داشت» (وَالرَّكْبُ اسْفَلَ مِنْكُمْ). از همه اینها گذشته تعداد نفرات و امکانات جنگی مسلمانان در مقابل دشمن از هر نظر کمتر و ضعیفتر بود و در سطح پایین تری قرار داشتند و دشمن در سطح بالاتر، لذا قرآن اضافه می‌کند: «شرایط چنان بود که اگر از قبل آگاهی داشتید و می‌خواستید در این زمینه با یکدیگر وعده و قراردادی بگذارید حتماً گرفتار اختلاف در این میعاد می‌شدید» (وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَا خْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ).

زیرا بسیاری از شما تحت تأثیر وضع ظاهری و موقعیت ضعیف خود در مقابل دشمن قرار می‌گرفتید و با چنین جنگی اصولاً مخالفت می‌کردید. ولی خداوند شما را در مقابل یک عمل انجام شده قرار داد «تا کاری را که می‌بایست انجام گیرد تحقق بخشد» (وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا).

تا در پرتو این پیروزی غیرمنتظره و معجزآسا حق از باطل شناخته شود

«و آنها که گمراه می شوند با اتمام حجت باشد و آنها که راه حق را می پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار» (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتَةِ وَيْحِي مَنْ حَىٰ عَن بَيْتَةِ).  
 و در پایان می گوید: «خداوند شنوا و داناست» (وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ).  
 فریاد استغاثه شما را شنید و از نیاتتان با خبر بود و به همین دلیل شما را یاری کرد تا بر دشمن پیروز شدید.

(آیه ۴۳) - پیامبر ﷺ قبلاً صحنه ای از نبرد را در خواب دید که تعداد کمی از دشمنان در مقابل مسلمانان حاضر شده اند، این خواب را برای مسلمانان نقل کرد و موجب تقویت روحیه و اراده آنها در پیشروی به سوی میدان بدر گردید.  
 در این آیه اشاره به فلسفه این موضوع و نعمتی که خداوند از این طریق به مسلمانان ارزانی داشت می کند، می گوید: «در آن زمان خداوند در خواب عدد دشمنان را به تو کم نشان داد و اگر آنها را زیاد نشان می داد مسلماً به سستی می گرائیدید» (إِذْ يُرِيكُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَ كَثِيرًا نَّفَشْتُمُ).  
 و نه تنها سست می شدید بلکه «کارتان به اختلاف می کشید» و گروهی موافق رفتن به میدان و گروهی مخالف می شدید (وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ).

«ولی خداوند (شما را از این سستی و اختلاف کلمه و تنازع و آشفتگی با این خوابی که چهره باطنی را نشان می داد نه ظاهری را) رهایی بخشید و سالم نگهداشت» (وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ).

چرا که خداوند از روحیه و باطن همه شما آگاه بود «و او از آنچه در درون سینه هاست باخبر است» (إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ).

(آیه ۴۴) - در این آیه مرحله دیگری از مراحل جنگ بدر را یاد آور می شود که با مرحله قبل تفاوت بسیار دارد، در این مرحله مسلمانان در پرتو بیانات گرم پیامبر ﷺ و توجه به وعده های الهی، و مشاهده حوادثی از قبیل باران به موقع، برای رفع تشنگی، و سفت شدن شنهای روان در میدان نبرد، روحیه تازه ای پیدا کردند آن چنان که انبوه لشکر دشمن در نظر آنها کم جلوه کرد، لذا می گوید: «و در آن هنگام خداوند آنها را به هنگام آغاز نبرد در نظر شما کم جلوه داد» (وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ

إِذْ لَقَّيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا).

ولی دشمن چون از روحیه و این موقعیت مسلمانان آگاه نبود به همین دلیل به ظاهر جمعیت نگاه می‌کرد و ناچیز در نظرش جلوه می‌نمود، حتی کمتر از آنچه بودند لذا می‌گوید: «و شما را در نظر آنها کم جلوه می‌داد» (وَيَقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ).

و این دو موضوع اثر عمیقی در پیروزی مسلمانان داشت، لذا قرآن به دنبال جمله‌های فوق می‌گوید: «همه اینها به خاطر آن بود که خداوند موضوعی را که در هر حال می‌بایست تحقق یابد انجام دهد» (لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا).

نه تنها این جنگ طبق آنچه خداوند می‌خواست پایان گرفت، «همه کارها و همه چیز در این عالم به فرمان و خواست او بر می‌گردد» و اراده او در همه چیز نفوذ دارد (وَالِإِلَهِ تَرْجَعُ الْأُمُورِ).

(آیه ۴۵) - شش دستور دیگر در زمینه جهاد! در این آیه و آیه بعد شش

دستور مهم به مسلمانان داده شده است:

۱ - نخست می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که گروهی از دشمنان را در برابر خود در میدان نبرد ببینید ثابت قدم باشید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقَّيْتُمْ فِرَّةً فَابْتُئِسُوا)، یعنی دیگر از نشانه‌های بارز ایمان ثابت قدم در همه زمینه‌ها مخصوصاً در پیکار با دشمنان حق است.

۲ - «خدا را فراوان یاد کنید تا رستگار و پیروز شوید» (وَأذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا

لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

شک نیست که منظور از یاد خدا تنها ذکر لفظی نیست، بلکه خدا را در درون جان حاضر دیدن است، این توجه به خدا روحیه سرباز مجاهد را تقویت می‌کند و در پرتو آن احساس می‌نماید که در میدان مبارزه تنها نیست، تکیه‌گاه نیرومندی دارد که هیچ قدرتی در برابر آن مقاومت نمی‌کند، و اگر هم کشته شود به بزرگترین سعادت، یعنی سعادت شهادت رسیده است.

(آیه ۴۶) - سوم: یکی دیگر از مهمترین برنامه‌های مبارزه، توجه به مسأله

رهبری و اطاعت از دستور پیشوا و رهبر است همان دستوری که اگر انجام

نمی‌گرفت جنگ بدر به شکست کامل مسلمانان منتهی می‌شد، لذا در این آیه می‌گوید: «و فرمان خدا و پیامبرش را اطاعت نمایید» (وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ).

۴- «و از پراکندگی و نزاع بپرهیزید تا سست نشوید» (وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا).

زیرا کشمکش و نزاع و اختلاف مجاهدان در برابر دشمن نخستین اثرش سستی و ناتوانی و ضعف در مبارزه است.

«و نتیجه این سستی و فتور از میان رفتن قدرت و قوت و هیبت و عظمت شماست» (وَتَذَهَبَ رِيحُكُمْ).

۵- سپس دستور به استقامت در برابر دشمنان و در مقابل حوادث سخت داده، می‌گوید: «استقامت کنید که خداوند با استقامت‌کنندگان است» (وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ).

تفاوت میان ثبات قدم (دستور اول) و استقامت و صبر (دستور پنجم) از این نظر است که ثبات قدم بیشتر جنبه جسمانی و ظاهری دارد، در حالی که استقامت و صبر بیشتر جنبه‌های روانی باطنی را شامل می‌شود.

(آیه ۴۷) - ششم: در این آیه مسلمانان را از پیروی کارهای ابلهانه و اعمال غرورآمیز و بی‌محتوا و سر و صداها و توخالی و بی‌معنی باز می‌دارد، و با اشاره به جریان کار ابو جهل و طرز افکار او و ادیان‌ش می‌فرماید: «و مانند کسانی نباشید که از سرزمین خود از روی غرور و هوی پرستی و خودنمایی در برابر مردم (بسوی میدان بدر) خارج شدند» (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ).

«همانها که (مردم را) از راه خدا باز می‌داشتند» و سرانجام شکست خوردند (وَيَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ). هم هدفشان نامقدس بود و هم وسایل رسیدنشان به این هدف.

«خداوند به کارهایی که این‌گونه افراد انجام می‌دهند محیط است و از اعمالشان باخبر» (وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ).

(آیه ۴۸) - مشرکان و منافقان و وسوسه‌های شیطانی: در اینجا صحنه

دیگری از جنگ بدر ترسیم شده است.

نخست می‌گوید: «و در آن روز شیطان اعمال آنها را در برابرشان آرایش و زینت داد» تا به کرده‌های خود خوشبین و دلگرم و امیدوار باشند (وَإِذْ زَيَّنَّ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ).

تزیین و آرایش شیطان این چنین است که از طریق تحریک شهوات و هوسها و صفات زشت و ناپسند انسان چهره عملش را در نظرش آن‌چنان جلوه می‌دهد که سخت مجذوب آن می‌شود.

«و به آنها چنین می‌فهماند که (با داشتن این همه نفرت و ساز و برگ جنگی) هیچ کس از مردم امروز بر شما غالب نخواهد شد» و شما ارتشی شکست‌ناپذیرید (وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ).

به علاوه «من نیز همسایه شما و در کنار شما هستم» و همچون یک همسایه وفادار و دلسوز به موقع لزوم از هیچ‌گونه حمایتی دریغ ندارم (وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ).  
 «اما به هنگامی که دو لشکر با هم درآویختند (و فرشتگان به حمایت لشکر توحید برخاستند نیروی ایمان و پایمردی مسلمانان را مشاهده کرد) به عقب باز گشت و صدا زد من از شما [= مشرکان] بیزارم» (فَلَمَّا تَرَأَتْ الْفِئْتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ).

و برای این عقبگرد و حشتناک خویش دو دلیل آورد: نخست این که: «گفت: من چیزی می‌بینم که شما نمی‌بینید» (إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ).

من به خوبی آثار پیروزی را در چهره‌های مسلمانان با ایمان می‌نگرم، و آثار حمایت الهی و یاری فرشتگان را در آنها مشاهده می‌کنم.

دیگر این که: «من از مجازات دردناک پروردگار در این صحنه می‌ترسم» و آن را به خوبی نزدیک می‌بینم» (إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ).

مجازات خداوند هم چیز ساده‌ای نیست که بتوان در برابرش مقاومت کرد بلکه «کیفر خداوند شدید و سخت است» (وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ).

\* آیا شیطان از طریق وسوسه یا از طریق تشکل ظاهر شد؟ جمعی از مفسران معتقدند که شیطان به شکل انسانی مجسم شد و در برابر آنها آشکار گردید،

در روایتی می خوانیم: قریش به هنگامی که تصمیم راسخ برای حرکت به سوی میدان بدر گرفت ابلیس در چهره «سراقه بن مالک» که از سرشناسهای قبیله بنی کنانه بود به سراغشان آمد و به آنها اطمینان داد که با شما موافق و هماهنگم و کسی بر شما غالب نخواهد شد و در میدان بدر شرکت کرد.

نظیر آن را نیز در داستان هجرت پیامبر ﷺ و آمدن پیرمردی در شکل مردمی از «نجد» در «دارالندوه» قبلاً خواندیم.

(آیه ۴۹) - در این آیه اشاره به روحیه جمعی از طرفداران لشکر شرک و بت پرستی در صحنه بدر می کند و می گوید: «در آن هنگام منافقان و آنهایی که در دل آنها بیماری بود می گفتند: این مسلمانان را دینشان مغرور ساخته است» (إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هُوَ لَا دِينَ لَهُمْ).

ولی آنها بر اثر عدم ایمان و عدم آگاهی از الطاف پروردگار و امدادهای غیبی او از این حقیقت آگاهی ندارند که: «هرکس بر خدا توکل کند (و پس از بسیج تمام نیروهایش خود را به او بسپارد خداوند او را یاری خواهد کرد، چه این که خداوند قادری است که هیچکس در مقابل او یارای مقاومت ندارد، و حکیمی است که ممکن نیست دوستان و مجاهدان راهش را تنها بگذارد) چرا که خداوند قدرتمند و حکیم است» (وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

«منافقان» و «بیمار دلان» اشاره به گروه منافقان مدینه است، یا منافقانی که در مدینه به صفوف مسلمانان پیوسته بودند و یا آنها که در مکه ظاهراً ایمان آورده اند، ولی از هجرت به مدینه سرباز زدند و در میدان بدر به صفوف مشرکان پیوسته، و به هنگامی که کمی نفرات مسلمانان را در برابر لشکر کفر دیدند و گفتند این جمعیت مسلمانان فریب دین و آیین خود را خوردند و به این میدان گام گذاردند.

(آیه ۵۰) - این آیه صحنه مرگ کفار و پایان زندگی شومشان را مجسم می کند، نخست روی سخن را به پیامبر کرده، می گوید: «و اگر ببینی وضع عبرت انگیز کفار را به هنگامی که فرشتگان مرگ به صورت و پشت آنها می زنند و به آنها گویند عذاب سوزنده ای را بچشید» به حال آنان تأسف خواهی خورد (وَلَوْ تَرَى

إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ).

آیه فوق اشاره به فرشتگان مرگ، و لحظه قبض روح و مجازات دردناکی است که در این لحظه بر دشمنان حق و گنهکاران بی ایمان وارد می سازند.

(آیه ۵۱) - سپس می گوید به آنها گفته می شود: «این مجازات دردناک (که هم اکنون می چشید) به خاطر اموری است که دستهایتان پیش از شما فراهم ساخته و به این جهان فرستاده است» (ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ آيْدِيكُمْ).

و در آخر آیه اضافه می کند: «خداوند هیچ گاه ظلم و ستم به بندگان روا نمی دارد» و هرگونه مجازات و کیفری در این جهان و جهان دیگر دامن آنها را بگیرد از ناحیه خود آنهاست وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ).

(آیه ۵۲) - یک سنت تغییرناپذیر: در این آیه و دو آیه بعد به یک «سنت همیشگی الهی» در باره اقوام و ملتها اشاره شده.

نخست می گوید: چگونگی حال مشرکان قریش «همانند حال نزدیکان فرعون و آنها که پیش از او بودند می باشد» (كَذَّابٍ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).  
«آنها آیات خدا را انکار کردند خداوند آنها را به گناهانشان کیفر داد» (كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ).

«زیرا خداوند قوی و با قدرت است و کیفرش شدید است» (إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ).

بنابراین تنها قریش و مشرکان و بت پرستان مکه نبودند که با انکار آیات الهی و لجاجت در برابر حق و درگیری با رهبران راستین انسانیت گرفتار کیفر گناهانشان شدند، این یک قانون جاودانی و عمومی است.

(آیه ۵۳) - سپس این موضوع را با ذکر ریشه اساسی مسأله، روشنتر می سازد و می گوید: «اینها همه به خاطر آن است که خداوند هر نعمت و موهبتی را به قوم و ملتی ببخشد هیچ گاه آن را دگرگون نمی سازد مگر این که خود آن جمعیت دگرگون شوند و تغییر یابند خداوند شنوا و داناست» (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا

عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيَّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

به تعبیر دیگر فیض رحمت خدا بیکران و عمومی و همگانی است ولی به تناسب شایستگیها و لیاقتها به مردم می‌رسد. چنانچه نعمتهای الهی را وسیله‌ای برای تکامل خویش ساختند و شکر آن را که همان استفاده صحیح است به جا آوردند، نعمتش را پایدار بلکه افزون می‌سازد اما هنگامی که این مواهب وسیله‌ای برای طغیان و ظلم و ناسپاسی و آلودگی گردد در این هنگام نعمتها را می‌گیرد و یا آن را تبدیل به بلا و مصیبت می‌کند، بنابراین دگرگونیاها همواره از ناحیه ماست و گرنه مواهب الهی زوال‌ناپذیر است.

(آیه ۵۴) - در تعقیب این هدف بار دیگر قرآن اشاره به حال قدرتمندانی همانند فرعونیان و گروهی دیگر از اقوام پیشین می‌کند و می‌گوید: وضع حال و عادت بت پرستان در مورد سلب نعمتها و گرفتاری در چنگال کيفرهای سخت «همچون وضع و حالت فرعونیان و اقوام پیشین بود» (كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ). «آنها نیز آیات پروردگارشان را (که به منظور هدایت و تقویت و سعادت آنان نازل شده بود) تکذیب کرده و زیر پا گذاشتند» (كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ). «ما هم به خاطر گناهانشان هلاکشان کردیم» (فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ). «و فرعونیان را در میان امواج غرق ساختیم» (وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ). «و تمام این اقوام و افرادشان ظالم و ستمگر بودند» هم نسبت به خویشتن و هم نسبت به دیگران (وَكُلُّهُمْ ظَالِمِينَ).

(آیه ۵۵) - شدت عمل در برابر پیمان‌شکنان: در اینجا به گروه دیگری از دشمنان اسلام که در طول تاریخ پرماجرایی پیامبر ﷺ ضربات سختی بر مسلمین وارد کردند و سرانجام نتیجه دردناک آن را چشیدند اشاره می‌کند. این گروه همان «یهود» مدینه بودند که مکرر با پیامبر ﷺ پیمان بستند و پیمان خویش را ناجوانمردانه شکستند.

نخست آنها را بی‌ارزش‌ترین موجودات زنده این جهان معرفی کرده، می‌گوید: «بدترین جنبنندگان نزد خدا کسانی هستند که راه کفر پیش گرفتند



و همچنان به آن ادامه می دهند و به هیچ رو ایمان نمی آورند» (إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ).

(آیه ۵۶) - سپس می گوید «اینها همان کسانی بودند که با آنها عهد و پیمان بستنی (که لااقل بی طرفی را رعایت کنند و در صدد آزار مسلمانان و کمک به دشمنان اسلام نباشند) ولی آنها هر بار پیمان خود را می شکستند» (الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ).

نه از خدا شرم می کردند «و نه از مخالفت فرمان او پرهیز داشتند» و نه از زیر پا گذاردن اصول انسانی پروا می نمودند (وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ).

(آیه ۵۷) - در این آیه طرز برخورد با این گروه پیمان شکن و بی ایمان و لجوج را چنین بیان می کند که: «اگر آنها را در (میدان) جنگ بیایی (و اسلحه به دست گیرند و در برابر تو بایستند) آن چنان به آنها حمله کن که جمعیتهایی که پشت سر آنها قرار دارند (عبرت گیرند و) پراکنده شوند» (فَإِذَا تَثَقَّفْنَهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ).

این دستور به خاطر آن است که دشمنان دیگر و حتی دشمنان آینده عبرت گیرند، و از دست زدن به جنگ خودداری کنند، و همچنین آنها که با مسلمانان پیمانی دارند و یا در آینده پیمانی خواهند بست از نقض پیمان خودداری کنند «شاید همگی متذکر شوند» (لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ).

(آیه ۵۸) - «و اگر آنها (در برابر تو در میدان حاضر نشدند ولی قرائن و نشانه هایی از آنها ظاهر شده است که در صدد پیمان شکنی هستند و) بیم آن می رود که دست به خیانت بزنند و پیمان خود را بدون اعلام قبلی یک جانبه نقض کنند، تو پیشدستی کن، و به آنها اعلام نما که پیمانشان لغو شده است» (وَإِذَا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ).

مبادا بدون اعلام الغاء پیمانشان به آنها حمله کنی «زیرا خداوند خائنان و کسانی را که در پیمان خویش راه خیانت در پیش می گیرند دوست نمی دارد» (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ).

(آیه ۵۹) - در این آیه روی سخن را به این گروه پیمان شکن کرده به آنها هشدار داده، و می گوید: «مبادا آنها که راه کفر پیش گرفته اند تصور کنند با اعمال خیانت آمیز خود پیروز شده اند» و از قلمرو قدرت و کيفر ما بیرون رفته اند (وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا).

«آنها هرگز ما را ناتوان نخواهند کرد» و از محیط قدرت ما بیرون نخواهند رفت (إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ).

(آیه ۶۰) - افزایش قدرت جنگی و هدف آن: به تناسب دستورات گذشته در زمینه جهاد اسلامی، در این آیه به یک اصل حیاتی که در عصر و زمان باید مورد توجه مسلمانان باشد اشاره می کند، و آن لزوم آمادگی رزمی کافی در برابر دشمنان است. نخست می گوید: «در برابر دشمنان هر قدر توانایی دارید از نیرو و قدرت و اسبهای ورزیده برای میدان آماده سازید» (وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ).

یعنی در انتظار نمایید تا دشمن به شما حمله کند و آنگاه آماده مقابله شوید، بلکه از پیش باید به حد کافی آمادگی در برابر هجومهای احتمالی دشمن داشته باشید. تعبیر آیه به قدری وسیع است که بر هر عصر و زمان و مکانی کاملاً تطبیق می کند و اگر این دستور بزرگ اسلامی «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» به عنوان یک شعار همگانی در همه جا تبلیغ شود و مسلمانان از کوچک و بزرگ، عالم و غیرعالم، نویسنده و گوینده، سرباز و افسر، کشاورز و بازرگان، در زندگی خود آن را به کار بندند، برای جبران عقب ماندگی شان کافی است.

سیره عملی پیامبر ﷺ و پیشوایان بزرگ اسلام نیز نشان می دهد که آنها برای مقابله با دشمن از هیچ فرصتی غفلت نمی کردند، در تهیه سلاح و نفرات، تقویت روحیه سربازان، انتخاب محل اردوگاه، و انتخاب زمان مناسب برای حمله به دشمن و به کار بستن هرگونه تاکتیک جنگی، هیچ مطلب کوچک و بزرگی را از نظر دور نمی داشتند.

سپس قرآن به دنبال این دستور اشاره به هدف منطقی و انسانی این موضوع

می‌کند و می‌گوید هدف این نیست که مردم جهان و حتی ملت خود را با انواع سلاحهای مخرب و ویرانگر درو کنید، آبادیها و زمینها را به ویرانی بکشانید، سرزمینها و اموال دیگران را تصاحب کنید، اصول بردگی و استعمار را در جهان گسترش دهید، بلکه هدف این است که «با این وسایل دشمن خدا و دشمن خود را بترسانید» (تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ).

زیرا غالب دشمنان گوششان بدهکار حرف حساب و منطق و اصول انسانی نیست، آنها چیزی جز منطق زور نمی‌فهمند!

سپس اضافه می‌کند، علاوه بر این دشمنانی که می‌شناسید «دشمنان دیگری غیر از اینها نیز دارید که آنها را نمی‌شناسید ولی خدا می‌شناسد» و با افزایش آمادگی جنگی شما آنها نیز می‌ترسند و بر سر جای خود می‌نشینند (وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ).

این تعبیر متضمن دستوری برای امروز مسلمانان نیز هست و آن این که تنها نباید روی دشمنان شناخته شده خود تکیه کنند و آمادگی خویش را در سر حد مبارزه با آنها محدود سازند بلکه دشمنان احتمالی و بالقوه را نیز باید در نظر بگیرند و حداکثر نیرو و قدرت لازم را فراهم کنند.

و در پایان این آیه اشاره به موضوع مهم دیگری می‌کند و آن اینکه تهیه نیرو و قوه کافی و ابزار و اسلحه جنگی، و وسایل مختلف دفاعی، نیاز به سرمایه مالی دارد، لذا به مسلمانان دستور می‌دهد که باید با همکاری عمومی این سرمایه را فراهم سازید، و بدانید هر چه در این راه بدهید در راه خدا داده‌اید و هرگز گم نخواهد شد «و آنچه در راه خدا انفاق کنید به شما پس داده خواهد شد» (وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ).

و تمام آن و بیشتر از آن به شما می‌رسد «و هیچ‌گونه سستی بر شما وارد نمی‌گردد» (وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ).

(آیه ۶۱) - این آیه که پیرامون صلح با دشمن بحث می‌کند این حقیقت را روشن تر می‌سازد، می‌گوید: «و اگر آنها تمایل به صلح نشان دادند تو نیز (دست آنها

را عقب نزن) و تمایل نشان ده» (وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا).

و از آنجا که به هنگام امضای پیمان صلح غالباً افراد، گرفتار تردیدها و دو دلیلیها می شوند به پیامبر دستور می دهد در قبول پیشنهاد صلح تردیدی به خود راه مده و چنانچه شرایط آن منطقی و عاقلانه و عادلانه باشد آن را بپذیر «و بر خدا توکل کن زیرا خداوند هم گفتگوهای شما را می شنود و هم از نیات شما آگاه است» (وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

(آیه ۶۲) - ولی با این حال به پیامبر و مسلمانان هشدار می دهد که: «اگر بخواهند تو را فریب دهند (و صلح را مقدمه ای برای ضربه غافلگیرانه ای قرار دهند یا هدفشان تأخیر جنگ برای فراهم کردن نیروی بیشتر باشد از این موضوع نگرانی به خود راه مده) زیرا خداوند کفایت کار تو را می کند و در همه حال پشتیبان توست» (وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ).

سابقه زندگی تو نیز گواه بر این حقیقت است زیرا: «اوست که تو را با یاری خود و به وسیله مؤمنان پاکدل تقویت کرد» (هُوَ الَّذِي آيَدَكَ بِبَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ). (آیه ۶۳) - به علاوه این مؤمنان مخلصی که گرد تو را گرفته اند و از هیچ گونه فداکاری مضایقه ندارند قبلاً مردمی از هم پراکنده و با یکدیگر دشمن بودند خداوند نور هدایت بر آنها پاشید «و در میان دلهای آنها الفت ایجاد کرد» (وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ). سالیان دراز در میان طایفه اوس و خزرج در مدینه جنگ و خونریزی بود و هیچ کس باور نمی کرد روزی آنها دست دوستی و محبت به سوی هم دراز کنند ولی خداوند قادر متعال این کار را در پرتو اسلام و در سایه نزول قرآن انجام داد. سپس اضافه می کند؛ فراهم ساختن این الفت و پیوند دلها از طرق مادی و عادی امکان پذیر نبود «اگر تمام آنچه را که در روی زمین است خرج می کردی هیچ گاه نمی توانستی در میان دلهایشان الفت ایجاد کنی» (لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ).

«ولی این خدا بود که در میان آنها به وسیله ایمان الفت ایجاد کرد» (وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ).

و در پایان آیه اضافه می‌کند: «او توانا و حکیم است» (إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ). عزّت او ایجاب می‌کند که هیچ‌کس را یارای مقاومت در مقابل او نباشد و حکمتش سبب می‌شود که همه کارهایش روی حساب باشد و لذا با برنامه حساب شده‌ای دل‌های پراکنده را متحد ساخت و در اختیار پیامبرش گذاشت تا نور هدایت اسلام را به وسیله آنها در همه جهان پخش کند.

(آیه ۶۴) - در این آیه برای تقویت روحیه پاک پیامبر ﷺ روی سخن را به او کرده، می‌گوید: «ای پیامبر! خداوند و این مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند برای حمایت تو کافی هستند» و با کمک آنها می‌توانی به هدف خود نائل شوی (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ).

(آیه ۶۵) - منتظر برابری قوا نباشید: در این آیه و آیه بعد نیز دستورات نظامی و احکام جهاد اسلامی تعقیب می‌شود. نخست به رسول اکرم ﷺ دستور می‌دهد که «ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن) تشویق کن!» (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ).

آیه فوق اهمیت تبلیغ و تقویت هر چه بیشتر روحیه سربازان را به عنوان یک دستور اسلامی روشن می‌سازد.

و به دنبال آن دستور دومی می‌دهد و می‌گوید: «اگر از شما بیست نفر سرباز با استقامت باشند بر دویست نفر غلبه خواهند کرد و اگر از شما صد نفر باشند بر هزار نفر از کافران غلبه می‌کنند» (إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا).

و به این ترتیب مسلمانان نباید منتظر این باشند که از نظر نفرات جنگی با دشمن در یک سطح مساوی قرار گیرند بلکه حتی اگر عدد آنها یک دهم نفرات دشمن باشد باز وظیفه جهاد بر آنها فرض است.

سپس اشاره به علت این حکم کرده، می‌گوید: «این به خاطر آن است که دشمنان بی‌ایمان شما جمعیتی هستند که نمی‌فهمند» (بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ).

این تعلیل در آغاز عجیب و شگفت آور به نظر می رسد که چه ارتباطی میان «آگاهی» و «پیروزی» یا «عدم آگاهی» و «شکست وجود دارد؟ ولی در واقع رابطه میان این دو بسیار نزدیک و محکم است چه این که مؤمنان، راه خود را به خوبی می شناسند.

این مسیر روشن و این آگاهی، به آنان صبر و استقامت و پایداری می بخشد. اما افراد بی ایمان و یا بت پرستان، درست نمی دانند برای چه می جنگند؟

تنها روی یک عادت تقلید کورکورانه و یا تعصب خشک و بی منطق به دنبال این مکتب افتاده اند و این تاریکی راه و ناآگاهی از هدف اعصاب آنها را سست می کند، و توان و استقامتشان را می گیرد، و از آنها موجودی ضعیف می سازد.

(آیه ۶۶) - اما به دنبال دستور سنگین فوق، خداوند آن را چند درجه تخفیف می دهد و می گوید: «هم اکنون خداوند به شما تخفیف داد و دانست در میان شما افرادی ضعیف و سست هستند» (الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا).

سپس می گوید: «در این حال اگر از شما صد نفر سرباز با استقامت باشند، بر دویست نفر غلبه می کنند و اگر هزار نفر باشند بر دو هزار نفر به فرمان خدا پیروز می شوند» (فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ).

ولی در هر حال فراموش نکنید که «خداوند با صابران است» (وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ).

یعنی هنگامی که مسلمانان گرفتار ضعف و سستی شوند و در میان آنها افراد تازه کار و ناآزموده و ساخته نشده، بوده باشند مقیاس سنجش همان نسبت دو برابر است، ولی به هنگامی که افراد ساخته شده و ورزیده و قوی الایمان همانند بسیاری از رزمندگان بدر بوده باشند این نسبت تا ده برابر ترقی می کند.

هر یک از این دو حکم مذکور در دو آیه، مربوط به دو گروه مختلف و در شرایط متفاوت است.

(آیه ۶۷) - اسیران جنگی: در آیات گذشته قسمت‌های مهمی از احکام جهاد

و درگیری با دشمنان بیان شد، در اینجا با ذکر قسمتی از احکام اسرای جنگی این بحث تکمیل می شود.

نخستین مطلب مهمی را که در این زمینه بیان می کند، این است که می گوید: «هیچ پیامبری حق ندارد اسیران جنگی داشته باشد، تا به اندازه کافی جای پای خود را در زمین محکم کند و ضربه های کاری و اطمینان بخش بر پیکر دشمن وارد سازد» (مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ).

بنابراین گرفتن اسیر تنها در صورتی مجاز است که اطمینان کامل از پیروزی بر دشمن حاصل شود در غیر این صورت باید با ضربات قاطع و کوبنده و پی در پی قدرت و نیروی دشمن مهاجم را از کار بیاندازند. اما به محض حصول اطمینان از این موضوع، هدف انسانی ایجاب می کند که دست از کشتن بردارند و به اسیر کردن قناعت کنند.

سپس آن گروه را که بر خلاف این دستور رفتار کردند مورد ملامت قرار داده و می گوید: «شما تنها به فکر جنبه های مادی هستید و متاع ناپایدار دنیا را می خواهید، در حالی که خداوند سرای جاویدان و سعادت همیشگی را برای شما می خواهد» (تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ).

بنابراین نباید به خاطر منافع آنی وزودگذر، منافع مستمر آینده را به خطر افکند! و در پایان آیه می فرماید: دستور فوق در واقع آمیخته ای از عزت و پیروزی و حکمت و تدبیر است، چون از ناحیه خداوند صادر شده «و خداوند عزیز و حکیم است» (وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

(آیه ۶۸) - در این آیه بار دیگر به ملامت و توبیخ کسانی که برای تأمین منافع زودگذر مادی مصالح مهم اجتماعی را به خطر افکندند، پرداخته، می گوید: «اگر فرمان سابق خدا نبود عذاب و کیفر بزرگی به خاطر اسیرانی که گرفتید به شما می رسید» (لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

ولی همان گونه که در آیات دیگر قرآن تصریح شده، سنت پرودگار این است که نخست احکام را تبیین می کند سپس متخلفین را کیفر می دهد.

(آیه ۶۹) - در این آیه اشاره به یکی دیگر از احکام اسیران جنگی و آن مسأله گرفتن «فداء» شده است.

بعد از پایان جنگ بدر و گرفتن اسیران جنگی گروه انصار به پیغمبر ﷺ عرض کردند ما هفتاد نفر را کشته و هفتاد نفر را اسیر کردیم و اینها از قبیلۀ تو و اسیران تو، آنها را به ما ببخش تا در برابر آزادی آنها «فداء» بگیریم (پیامبر ﷺ در انتظار نزول وحی آسمانی در این باره بود) آیه نازل شد و اجازه گرفتن «فداء» در مقابل آزادی اسیران داد.

به هر حال آیه مورد بحث به مسلمانان اجازه می دهد که از این غنیمت جنگی (یعنی مبلغی را که در برابر آزادی اسیران می گرفتند) استفاده کنند و می گوید: «از آنچه به غنیمت گرفته اید، حلال و پاکیزه بخورید و بهره گیرید» (فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا).

این جمله ممکن است معنی وسیعی داشته باشد، و علاوه بر موضوع «فداء» سایر غنائم را نیز شامل شود.

سپس به آنها دستور می دهد که: «تقوا را پیشه کنید و از مخالفت فرمان خدا پرهیزید» (وَاتَّقُوا اللَّهَ).

اشاره به این که مباح بودن این گونه غنائم نباید سبب شود که هدف مجاهدین در میدان جهاد جمع غنیمت و یا گرفتن اسیر به خاطر «فداء» باشد. و اگر در گذشته چنین نیت زشتی در دل داشتند، بیرون کنند.

در پایان آیه نسبت به گذشته وعده عفو و آمرزش داده، می گوید: «خداوند آمرزنده و مهربان است» (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

(آیه ۷۰) - مسأله مهمی که در مورد اسیران جنگی وجود دارد موضوع اصلاح و تربیت و هدایت آنهاست.

لذا در این آیه به پیامبر ﷺ دستور می دهد که اسیران را با بیان دلگرم کننده ای به سوی ایمان و اصلاح روش خود دعوت و تشویق کند، می گوید: «ای پیامبر! به اسیرانی که در دست شما هستند بگو: اگر خداوند در دلهای شما خیر و نیکی بداند



بہتر از آنچه از شما گرفته شده، به شما می‌بخشد» (یا ایہا النبی قل لمن فی ایدیکم من الاسری ان یعلم اللہ فی قلوبکم خیرا یوتکم خیرا مما اخذ منکم).

منظور از کلمه «خیرا» در جمله اول همان ایمان و پذیرش اسلام است و منظور از آن در جمله بعد پادشاهای مادی و معنوی است که در سایه اسلام و ایمان عاید آنها می‌شود.

علاوه بر این پادشاهها لطف دیگری نیز درباره شما کرده «وگناہانی را که در سابق و قبل از پذیرش اسلام مرتکب شدید، می‌بخشد، و خداوند آمرزنده و مہربان است» (و یعفر لکم واللہ عفور رحیم).

(آیه ۷۱) - و از آنجا که ممکن بود بعضی از اسیران از این برنامه سوءاستفاده کنند و با اظهار اسلام به قصد خیانت و انتقامجویی در صفوف مسلمانان درآیند، در این آیه هم به آنها اخطار می‌کند، و هم به مسلمانان هشدار می‌دهد و می‌گوید: «و اگر بخواهند به تو خیانت کنند چیز تازه‌ای نیست، آنها پیش از این هم به خدا خیانت کردند» (و ان یریدوا خیانتک فقد خانوا اللہ من قبل).

چه خیانتی از این بالاتر که ندای فطرت را نشنیده گرفته و حکم عقل را پشت سر انداختند، و برای خدا شریک و شبیه قائل شدند.

ولی اینها نباید فراموش کنند که: «خداوند تو و یارانت را بر آنها پیروز کرد» (فامکن منہم).

در آینده نیز اگر راه خیانت را بپویند به پیروزی نخواهند رسید.

خداوند از نیات آنها آگاہ است و دستوراتی را که در باره اسیران داده است بر طبق حکمت می‌باشد، زیرا «خداوند علیم و حکیم است» (واللہ علیم حکیم).

(آیه ۷۲) - چهار گروه مختلف: سلسله آیات (۷۲-۷۵) که آخرین فصل سوره انفال است بحثی را در باره «مہاجرین» و «انصار» و گروههای دیگر مسلمین و ارزش وجودی هر یک از آنان، مطرح کرده و بحثهای گذشته پیرامون جهاد و مجاہدان را بدین وسیله تکمیل می‌کند.

در این آیات سخن از پنج گروه که چهار گروه آن از مسلمانان و یک گروه از

غیر مسلمانانند به میان آمده است: آن چهار گروه عبارتند از:

۱- مهاجرین نخستین

۲- انصار و یاران مدینه.

۳- آنها که ایمان آوردند ولی مهاجرت نکردند.

۴- آنها که بعداً ایمان آوردند و به مهاجران پیوستند.

در این آیه می‌گوید: «کسانی که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد نمودند و کسانی که پناه دادند و یاری کردند اولیاء و هم‌پیمان و مدافعان یکدیگرند» (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ). برای گروه نخست چهار صفت بیان کرده اول ایمان، دوم هجرت و سوم جهاد مالی و اقتصادی و چهارم جهاد با خون و جان خویش در راه خدا و در مورد «انصار» دو صفت ذکر شده نخست «ایواء» (پناه دادن) دوم یاری کردن.

در حقیقت این دو گروه در بافت جامعه اسلامی یکی به منزله «تار» و دیگری به منزله «پود» بود و هیچ‌کدام از دیگری بی‌نیاز نبود.

سپس به گروه سوم اشاره کرده، می‌گوید: «و آنها که ایمان آوردند و مهاجرت نکردند و به جامعه نوین شما پیوستند» هیچ‌گونه ولایت و تعهد و مسؤولیتی در برابر آنها نداریم تا اقدام به هجرت کنند» (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا).

و در جمله بعد تنها یک نوع حمایت و مسؤولیت را استثنا کرده و آن را در باره این گروه اثبات می‌کند و می‌گوید: «هرگاه این گروه (مؤمنان غیرمهاجر) از شما به خاطر حفظ دین و آئینشان یاری بطلبند (یعنی تحت فشار شدید دشمنان قرار گیرند) بر شما لازم است که به یاری آنها بشتابید» (وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ).

«مگر زمانی که مخالفان آنها جمعیتی باشند که میان شما و آنان پیمان ترک مخاصمه بسته شده» (إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ).

و در پایان آیه برای رعایت حدود این مسؤولیتها و دقت در انجام این مقررات می‌گوید: «و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بصیر و بیناست» (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

همه اعمال شما را می‌بیند و از تلاشها و کوششها و مجاهدتها و احساس مسؤولیتها آگاه است، همچنین از بی‌اعتنایی و سستی و تنبلی و عدم احساس مسؤولیت در برابر این وظایف بزرگ با خبر می‌باشد!

(آیه ۷۳) - در این آیه به نقطه مقابل جامعه اسلامی، یعنی جامعه کفر و دشمنان اسلام اشاره کرده و می‌گوید: «آنها که کافر شدند بعضی اولیای بعضی دیگرند» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ).

یعنی پیوند آنها تنها با خودشان است، و شما حق ندارید با آنها پیوندی داشته باشید، و از آنها حمایت کنید و یا آنها را به حمایت خود دعوت نمایید.

سپس به مسلمانان هشدار می‌دهد که: «اگر این دستور مهم را نادیده بگیرید، فتنه و فساد عظیمی در زمین و در محیط جامعه شما به وجود خواهد آمد» (إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ).

چه فتنه و فساد از این بالاتر که خطوط پیروزی شما محو می‌گردد و دسائس دشمنان در جامعه شما کارگر می‌شود.

(آیه ۷۴) - در این آیه بار دیگر روی اهمیت مقام مهاجران و انصار و موقعیت و تأثیر و نفوذ آنها در پیشبرد اهداف جامعه اسلامی تکیه کرده و از آنها به این‌گونه تقدیر می‌کند: «آنها که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدا جهاد نمودند و آنها که پناه دادند و یاری کردند، مؤمنان حقیقی و راستین هستند» (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا).

زیرا در روزهای سخت و دشوار و ایام غربت و تنهایی اسلام هر یک به نوعی به یاری آیین خدا و پیامبر ﷺ شتافتند.

و «آنها (به خاطر این فداکاریهای بزرگ) آمرزش و روزی شایسته‌ای خواهند داشت» (لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ).

هم در پیشگاه خدا و جهان دیگر از مواهب بزرگی برخوردارند و هم بهره‌ای شایسته از عظمت و امنیت و آرامش در این جهان خواهند داشت.

(آیه ۷۵) - در این آیه، به چهارمین گروه مسلمانان یعنی «مهاجران بعدی» اشاره کرده، می‌گوید: «آنها که بعد از این ایمان بیاورند و هجرت کنند و با شما در جهاد شرکت جویند آنها نیز از شمایند» (وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ).

یعنی؛ جامعه اسلامی یک جامعه مدار بسته و انحصاری نیست، بلکه درهایش به سوی همه مؤمنان و مهاجران و مجاهدان آینده نیز گشوده است.

و در پایان آیه اشاره به ولایت و اولویت خویشاوندان نسبت به یکدیگر کرده، می‌گوید: «خویشاوندان (نیز) نسبت به یکدیگر و در احکامی که خداوند بر بندگانش مقرر داشته اولویت دارند» (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ).

در حقیقت در آیات گذشته سخن از ولایت و اولویت عمومی مسلمانان نسبت به یکدیگر بود و در این آیه تأکید می‌کند که این ولایت و اولویت در مورد خویشاوندان به صورت قویتر و جامعتری است، زیرا خویشاوندان مسلمان علاوه بر ولایت ایمان و هجرت، ولایت خویشاوندی نیز دارند.

و در آخرین جمله این آیه که آخرین جمله سوره انفال است، می‌فرماید: «خداوند به هر چیزی داناست» (إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

و تمامی احکامی را که در زمینه «انفال» و «غنائم جنگی» و «نظام جهاد» و «صلح» و «احکام اسیران جنگی» و مسائل مربوط به «هجرت» و مانند آن در این سوره نازل کرده است همه را روی حساب و برنامه دقیقی بیان نموده که با روح جامعه انسانی و عواطف بشری و مصالح همه جانبه آنها کاملاً منطبق است.

«پایان سوره انفال»

## سوره توبه [۹]

این سوره در «مدینه» نازل شده و ۱۲۹ آیه است.

توجه به این نکات قبل از تفسیر سوره لازم است:

- ۱- **نامهای این سوره:** مفسران برای این سوره نامهای زیادی که بالغ بر ده نام می شود ذکر کرده اند، که از همه معروفتر «برائت» و «توبه» و «فاضحه» است.
- ۲- **تاریخچه نزول سوره:** این سوره آخرین سوره یا از آخرین سوره های است که بر پیامبر ﷺ در مدینه نازل گردید، آغاز نزول آن را در سال نهم هجرت می دانند، و قسمتی از آن پیش از جنگ تبوک، و قسمتی به هنگام آمادگی برای جنگ، و بخش دیگری از آن پس از مراجعت از جنگ نازل شده است. آیات آغاز این سوره که پیرامون وضع باقیمانده مشرکان بود در مراسم حج به وسیله امیر مؤمنان علی علیه السلام به مردم ابلاغ شد.
- ۳- **محتوای سوره:** قسمت مهمی از این سوره پیرامون باقیمانده مشرکان و بت پرستان و قطع رابطه با آنها، و الغاء پیمانهای است که با مسلمانان داشتند. قسمت مهم دیگری از این سوره از منافقان و سرنوشت آنان سخن می گوید، و به مسلمانان شدیداً هشدار می دهد و نشانه های منافقان را بر می شمرد. بخش دیگری از این سوره پیرامون اهمیت جهاد در راه خدا و اتحاد صفوف است.

بخش مهم دیگری از این سوره به عنوان تکمیل بحثهای گذشته از انحراف اهل کتاب (یهود و نصاری) از حقیقت توحید، و انحراف دانشمندانشان از وظیفه رهبری و روشنگری سخن می‌گوید.

و از آنجا که جامعه اسلامی در آن روز نیازهای مختلفی پیدا کرده بود، که می‌بایست برطرف گردد، به همین مناسبت بحثی از زکات، و پرهیز از تراکم و کنز ثروت، و لزوم تحصیل علم، و وجوب تعلیم افراد نادان را یادآور می‌شود.

علاوه بر مباحث فوق، مباحث دیگری مانند داستان هجرت پیامبر ﷺ، مسأله ماههای حرام که جنگ در آن ممنوع است، موضوع گرفتن جزیه از اقلیتهای دینی و امثال آن به تناسب مطرح گردیده است.

اهمیت نکات مختلفی که در این سوره به آن اشاره شده به قدری زیاد است که از پیامبر نقل شده که فرمود: سوره براءت و توحید با هفتاد هزار صف از صفوف ملائکه بر من نازل گردید و هر کدام اهمیت این دو سوره را توصیه می‌کردند!

۴- چرا این سوره «بِسْمِ اللَّهِ» ندارد؟ پاسخ این سؤال را چگونگی شروع این سوره به ما می‌دهد، زیرا این سوره در واقع با اعلان جنگ به دشمنان پیمان شکن، و اظهار براءت و بیزاری و پیش گرفتن یک روش محکم و سخت در مقابل آنان آغاز شده است، و روشنگر خشم خداوند نسبت به این گروه است و با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» که نشانه صلح و دوستی و محبت و بیان کننده صفت رحمانیت و رحیمیت خداست، تناسب ندارد.

(آیه ۱) - پیمانهای مشرکان الغاء می‌شود! در محیط دعوت اسلام گروههای مختلفی وجود داشتند. گروهی با پیامبر ﷺ هیچگونه پیمانی نداشتند، و پیامبر ﷺ در مقابل آنها نیز هیچگونه تعهدی نداشت.

گروههای دیگری در «حدیبیه» و مانند آن پیمان ترک مخاصمه با رسول خدا ﷺ بسته بودند. در این میان بعضی از طوائفی که با پیامبر ﷺ پیمان بسته بودند، یک جانبه و بدون هیچ مجوزی پیمانشان را به خاطر همکاری آشکار با دشمنان اسلام شکستند، و یا در صدد از میان بردن رسول خدا ﷺ برآمدند.

این آیه به تمام مشرکان - بت پرستان - اعلام می‌کند که: هرگونه پیمانی با مسلمانان داشته‌اند، لغو خواهد شد، می‌گوید: «این اعلام برائت و بیزاری خداوند و پیامبرش از مشرکانی که به آنها عهد بسته‌اید، می‌باشد» (بِرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

از روایات اسلامی استفاده می‌شود که علی علیه السلام مأمور شد در آن روز چهار موضوع را به مردم ابلاغ کند:

۱- الغای پیمان مشرکان.

۲- عدم حق شرکت آنها در مراسم حج در سال آینده.

۳- ممنوع بودن طواف افراد عربیان و برهنه که تا آن زمان در میان مشرکان رائج بود.

۴- ممنوع بودن ورود مشرکان در خانه خدا.

(آیه ۲) - سپس برای آنها یک مهلت چهار ماهه قائل می‌شود، که در این مدت بیاندیشند، و وضع خود را روشن سازند، و پس از انقضای چهار ماه یا باید دست از آیین بت پرستی بکشند و یا آمادهٔ پیکار گردند، می‌گوید: «چهار ماه در زمین آزادانه به هر کجا می‌خواهید بروید» (فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ).

ولی بعد از چهار ماه وضع دگرگون خواهد شد «اما بدانید که شما نمی‌توانید خداوند را ناتوان سازید، و از قلمرو قدرت او بیرون روید» (وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ).

و نیز بدانید که: «خداوند کافران مشرک و بت پرست را سرانجام خوار و رسوا خواهد ساخت» (وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ).

(آیه ۳) - آنها که پیمانشان محترم است: قرآن بار دیگر موضوع الغای پیمانهای مشرکان را با تأکید بیشتری عنوان کرده و حتی تاریخ اعلام آن را تعیین می‌کند و می‌گوید: «این اعلامی است از طرف خدا و پیامبرش به عموم مردم در روز حج اکبر (روز عید قربان) که خداوند و فرستادهٔ او از مشرکان بیزارند» (وَأَذَانُ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ).

در حقیقت خداوند می‌خواهد با این اعلام عمومی در سرزمین مکه و آن هم در آن روز بزرگ راههای بهانه‌جویی دشمن را ببندد و زبان بدگویان را قطع کند تا نگویند ما را غافلگیر ساختند و ناجوانمردانه به ما حمله کردند.

سپس روی سخن را به خود مشرکان کرده و از طریق تشویق و تهدید برای هدایت آنها کوشش می‌کند، نخست می‌گوید: «اگر توبه کنید (و به سوی خدا باز گردید و دست از آیین بت پرستی بردارید) به نفع شماست» (فَإِنْ تُوبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ). یعنی قبول آیین توحید به نفع شما و جامعه شما و دنیا و آخرت خودتان است و اگر نیک بیندیشید همه نابسامانیهایتان در پرتو آن، سامان می‌یابد، نه این که سودی برای خدا و پیامبر در بر داشته باشد.

بعد به مخالفان متعصب و لجوج هشدار می‌دهد که: «اگر (از این فرمان که ضامن سعادت خودتان است) سرپیچی کنید بدانید هرگز نمی‌توانید خداوند را ناتوان سازید» و از قلمرو قدرت او بیرون روید (وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ).

و در پایان آیه به کسانی که با سرسختی مقاومت می‌کنند اعلام خطر می‌نماید و می‌گوید: «کافران بت پرست را به عذاب دردناک بشارت ده» (وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ).

(آیه ۴) - این الغای یک جانبه پیمانهای مشرکان، مخصوص کسانی بود که نشانه‌هایی بر آمادگی برای پیمان‌شکنی از آنها ظاهر شده بود، لذا در این آیه یک گروه را استثنا کرده، می‌گوید: «مگر آن دسته از مشرکین که با آنها پیمان بسته‌اید و هیچ‌گاه بر خلاف شرایط پیمان گام برنداشتند و کم و کسری در آن ایجاد نکردند، و نه احدی را بر ضد شما تقویت نمودند» (إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْتَصِرُواكُمْ سِيفًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا).

«در مورد این گروه تا پایان مدت به عهد و پیمان‌شان وفادار باشید» (فَاتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ) «زیرا خداوند پرهیزکاران (و آنها را که از هرگونه پیمان‌شکنی و تجاوز اجتناب می‌کنند) دوست می‌دارد» (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ).



(آیه ۵) - شدت عمل توأم با نرمش: در اینجا وظیفه مسلمانان پس از پایان مدت مهلت مشرکان، یعنی چهار ماه بیان شده است و شدیدترین دستور را در باره آنها صادر کرده، می‌گوید: «هنگامی که ماههای حرام (مهلت چهارماهه) پایان گیرد، بت پرستان را هر کجا یافتید به قتل برسانید» (فَإِذَا أَنْسَلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ).

سپس می‌گوید: «آنها را بگیرید و اسیر کنید» (وَخُذُوهُمْ).

«و آنها را در حلقه محاصره قرار دهید» (وَاحْصُرُوهُمْ).

«و در کمین آنها در هر نقطه‌ای بنشینید و راهها را بر آنها ببندید» (وَاقْعُدُوا لَهُمْ

كُلِّ مَرَصِدٍ).

این شدت عمل به خاطر آن است که برنامه اسلام ریشه کن ساختن بت پرستی از روی کره زمین بوده، زیرا بت پرستی مذهب و آیین نیست که محترم شمرده شود. ولی این شدت و خشونت نه به مفهوم این است که راه بازگشت به روی آنها بسته شده باشد، بلکه در هر جا و در هر لحظه بخواهند می‌توانند جهت خود را تغییر دهند، لذا بلافاصله اضافه می‌کند: «اگر آنها توبه کنند و به سوی حق بازگردند و نماز را بر پا دارند و زکات را ادا کنند، آنها را رها سازید» و مزاحمشان نشوید (فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ).

«زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است»، و کسی را که به سوی او بازگردد، از خود نمی‌راند (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

(آیه ۶) - سپس این موضوع را با دستور دیگری تکمیل می‌کند تا تردیدی باقی نمانده که هدف اسلام از این دستور تعمیم توحید و آیین حق و عدالت است، نه استعمار و استثمار و قبضه کردن اموال یا سرزمینهای دیگران، می‌گوید: «اگر یکی از بت پرستان از تو درخواست پناهندگی کند به او پناه ده تا سخن خدا را بشنود» (وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَاجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ).

یعنی در نهایت آرامش با او رفتار کن، و مجال اندیشه و تفکر را به او بده تا آزادانه به بررسی محتوای دعوت تو بپردازد، و اگر نور هدایت بر دل او تابید آن را بپذیرد.

بعد اضافه می‌کند که: «او را پس از پایان مدت مطالعه به جایگاه امن و امانش برسان» تا کسی در اثناء راه مزاحم او نگردد (ثُمَّ اَبْلَغُهُ مَأْمَنَهُ).

و سرانجام علت این دستور سازنده را چنین بیان می‌کند: «این به خاطر آن است که آنها قومی بی اطلاع و ناآگاهند» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ).

بنابراین اگر درهای کسب آگاهی به روی آنها باز گردد، این امید می‌رود که از بت پرستی که زاییده جهل و نادانی است خارج شوند، و به راه توحید و خدا که مولود علم و دانش است گام بگذارند.

(آیه ۷) - تجاوزکاران پیمان شکن! همان‌گونه که در آیات قبل دیدیم اسلام پیمانهای مشرکان و بت پرستان را - مگر گروه خاصی - لغو کرد، تنها چهار ماه به آنها مهلت داد تا تصمیم خود را بگیرند، در اینجا دلیل و علت این کار را بیان می‌کند، نخست به صورت استفهام انکاری می‌گوید: «چگونه ممکن است مشرکان عهد و پیمانی نزد خدا و نزد پیامبرش داشته باشند؟! (كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ).

یعنی آنها با این اعمال و این همه کارهای خلافشان نباید انتظار داشته باشند که پیامبر ﷺ بطور یک جانبه به پیمانهای آنها وفادار باشد.

بعد بلافاصله یک گروه را که در اعمال خلاف و پیمان شکنی با سایر مشرکان شریک نبودند استثنا کرده، می‌گوید: «مگر کسانی که با آنها نزد مسجد الحرام پیمان بستید» (إِلَّا الَّذِينَ غَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ).

«این گروه مادام که به پیمانشان در برابر شما وفادار باشند شما هم وفادار بمانید» (فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ).

«زیرا خداوند پرهیزکاران (و آنها را که از هرگونه پیمان شکنی اجتناب می‌ورزند) دوست دارد» (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ).

(آیه ۸) - در این آیه موضوع فوق با صراحت و تأکید بیشتری بیان شده است، و باز به صورت استفهام انکاری می‌گوید: «چگونه (ممکن است عهد و پیمان آنها را محترم شمرد) در حالی که اگر آنها بر شما غالب شوند هیچ‌گاه نه

مراعات خویشاوندی با شما را می‌کنند و نه پیمان را» (كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً).

بعد قرآن اضافه می‌کند که هیچ‌گاه فریب سخنان دلنشین و الفاظ به ظاهر زیبای آنها را نخورید زیرا: «آنها می‌خواهند شما را با دهانها (و سخنتان) خود راضی کنند، ولی دل‌های آنها از این موضوع ابا دارد» (يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ). و در پایان آیه اشاره به ریشه اصلی این موضوع کرده، می‌گوید: «و بیشتر آنها فاسق و نافرمان‌بردارند» (وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ).

(آیه ۹) - در این آیه یکی از نشانه‌های فسق و نافرمان‌برداری آنها را چنین توضیح می‌دهد: «آنها آیات خدا را با بهای کمی معامله کردند، و به خاطر منافع زودگذر مادی و ناچیز خود، مردم را از راه خدا باز داشتند» (اِشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ).

بعد می‌گوید: «چه عمل بدی آنها انجام می‌دادند» (إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). هم خود را از سعادت و هدایت و خوشبختی محروم می‌ساختند، و هم سدّ راه دیگران می‌شدند، و چه عملی از این بدتر!

(آیه ۱۰) - در این آیه بار دیگر گفتار سابق را تأکید می‌کند که: «این مشرکان اگر دستشان برسد، در باره هیچ فرد با ایمانی کمترین ملاحظه خویشاوندی و عهد و پیمان را نخواهند کرد» (لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً).

«چرا که اینها اصولاً مردمی تجاوزکارند» (وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ).

نه تنها در باره شما، در مورد هر کس که توانایی داشته باشند دست به تجاوز می‌زنند.

(آیه ۱۱) - یکی از فنون فصاحت و بلاغت آن است که مطالب پر اهمیت را با تعبیرات گوناگون برای تأکید و جا افتادن مطلب تکرار کنند، و از آنجا که مسأله ضربه نهایی بر پیکر بت پرستی در محیط اسلام و برچیدن آخرین آثار آن از مسائل بسیار مهم بوده است، بار دیگر قرآن مجید مطالب گذشته را با عبارات تازه‌ای بیان می‌کند. نخست می‌گوید: «اگر مشرکان توبه کنند و نماز را برپا دارند و زکات را

پردازند برادر دینی شما هستند» (فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخِوَانُكُمْ فِي الدِّينِ).

و در پایان آیه اضافه می‌کند: «ما آیات خود را برای آنها که آگاهند شرح می‌دهیم» (وَنُفِّصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ).

(آیه ۱۲) - «اما اگر آنها همچنان به پیمان شکنی خود ادامه دهند، و عهد خود را زیر پا بگذارند، و آیین شما را مورد مذمت قرار داده، و به تبلیغات سوء خود ادامه دهند، شما با پیشوایان این گروه کافر پیکار کنید» (وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ) و سرچشمه‌های گمراهی و ضلالت و ظلم را ببندید.

«چرا که عهد و پیمان آنها کمترین ارزشی ندارد» (إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ).

درست است که آنها با شما پیمان ترک مخاصمه بسته‌اند، ولی این پیمان با نقض شدن مکرر و آمادگی برای نقض در آینده اصلاً اعتبار و ارزشی نخواهد داشت. «تا (با توجه به این شدت عمل و با توجه به این که راه بازگشت به روی آنها باز است) از کار خود پشیمان شوند و دست بردارند» (لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ).

(آیه ۱۳) - در این آیه برای تحریک مسلمانان و دور ساختن هرگونه سستی و ترس و تردید در این امر حیاتی از روح و فکر آنها، می‌گوید: «چگونه شما با گروهی پیکار نمی‌کنید که پیمانهایشان را شکستند، و تصمیم گرفتند پیامبر را از سرزمین خود خارج کنند» (أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ).

شما آغازگر مبارزه لغو پیمان نبوده‌اید که نگران و ناراحت باشید، بلکه «مبارزه و پیمان شکنی در آغاز از آنها شروع شده است» (وَهُمْ بَدَأُكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ).

و اگر تردید بعضی از شما در پیکار با آنها به خاطر ترس است، این ترس کاملاً بی‌جاست، «آیا شما از این افراد بی‌ایمان می‌ترسید، در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او و از مخالفت فرمانش بترسید، اگر به راستی شما ایمان دارید» (أَتَخْشَوْنَهُمْ فَأَلَّهٗ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

(آیه ۱۴) - در این آیه وعده پیروزی قطعی به مسلمانان می‌دهد و می‌گوید:

«با آنها پیکار کنید که خداوند آنها را به دست شما مجازات می‌کند» (قَاتِلُوهُمْ  
يَعَذَّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ).

نه فقط مجازات می‌کند بلکه «خوار و رسوایشان می‌سازد و شما را بر آنها  
پیروز می‌گرداند» (وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ).

و به این ترتیب «دل‌های گروهی از مؤمنان را (که تحت فشار و شکنجه سخت  
این گروه سنگدل قرار گرفته و در این راه قربانیایی داده بودند) شفا می‌دهد» و بر  
جراحات قلب آنها از این راه مرهم می‌نهد» (وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ).

(آیه ۱۵) - در این آیه اضافه می‌کند که خداوند در پرتو پیروزی شما  
و شکست آنها «خشم دل‌های مؤمنان را فرو می‌نشاند» (وَيُذْهِبَ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ).

و در پایان آیه می‌فرماید «خداوند توبه هر کسی را که بخواهد (و مصلحت  
بداند) می‌پذیرد» (وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ).

«و خداوند دانا و حکیم است» (وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

از نیات توبه‌کنندگان آگاه و دستورهایی را که در باره آنها و همچنین  
پیمان‌شکنان داده است حکیمانه می‌باشد.

جمله‌های اخیر بشارتی است به این که چنین افرادی در آینده به سوی  
مسلمانها خواهند آمد و توفیق الهی به خاطر آمادگی روحیشان شامل حال آنها  
خواهد بود.

(آیه ۱۶) - در این آیه مسلمانان را از طریق دیگری تشویق به جهاد کرده،  
متوجه مسؤولیت سنگین خود در این قسمت می‌کند که نباید تصور کنید، تنها با  
ادعای ایمان همه چیز درست خواهد شد، بلکه صدق نیت و درستی گفتار،  
و واقعیت ایمان شما در مبارزه با دشمنان، آن هم یک مبارزه خالصانه و دور از  
هرگونه نفاق، روشن می‌شود.

نخست می‌گوید: «آیا گمان کردید شما به حال خودتان رها می‌شوید؟ و در  
میدان آزمایش قرار نخواهید گرفت، در حالی که هنوز مجاهدین شما، و همچنین  
کسانی که جز خدا و پیامبر ﷺ و مؤمنان محرم اسراری برای خود انتخاب نکرده‌اند،

مشخص نشده‌اند؟ (أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً).

در حقیقت جمله فوق دو مطلب را به مسلمانان گوشزد می‌کند، و آن این که تنها با اظهار ایمان کارها سامان نمی‌یابد، و شخصیت اشخاص روشن نمی‌شود، بلکه با دو وسیله آزمایش، مردم آزمون می‌شوند.

نخست جهاد در راه خدا، و برای محو آثار شرک و بت پرستی و دوم ترک هرگونه رابطه و همکاری با منافقان و دشمنان، که اولی دشمنان خارجی را بیرون می‌راند و دومی دشمنان داخلی را.

و در پایان آیه به عنوان اخطار و تأکید می‌فرماید: «خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است» (وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ).

(آیه ۱۷) - عمران مسجد در صلاحیت همه کس نیست: از جمله موضوعاتی که بعد از لغو پیمان مشرکان و حکم جهاد با آنان ممکن بود برای بعضی مطرح گردد، این بود که چرا ما این گروه عظیم را از خود برانسیم و اجازه ندهیم به مسجد الحرام برای مراسم حج قدم بگذارند، در حالی که شرکت آنان در این مراسم از هر نظر مایه آبادی است، هم آبادی بنام مسجد الحرام از طریق کمکهای مالی و هم آبادی معنوی از نظر افزایش جمعیت در اطراف خانه خدا!

قرآن به این گونه افکار واهی و بی اساس پاسخ می‌گوید، و تصریح می‌کند: «مشرکان حق ندارند مساجد خدا را آباد کنند در حالی که صریحاً به کفر خود گواهی می‌دهند» (مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِم بِالْكَفْرِ).

سپس به دلیل و فلسفه این حکم اشاره کرده، می‌گوید: «اینها (به خاطر نداشتن ایمان) اعمالشان نابود می‌شود و بر بادر می‌رود» و در پیشگاه خدا کمترین وزن و قیمتی ندارد (أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ).

و به همین دلیل «آنها جاودانه در آتش دوزخ باقی می‌مانند» (وَفِي النَّارِهِمْ خَالِدُونَ).

خداوند پاک و منزّه است، و خانه او نیز باید پاک و پاکیزه باشد و دستهای آلودگان از خانه خدا و مساجد باید بکلی قطع گردد.

(آیه ۱۸) - در این آیه برای تکمیل این سخن شرایط آباد کنندگان مساجد و کانونهای پرستش و عبادت را ذکر می‌کند، و برای آنها پنج شرط مهم بیان می‌دارد و می‌گوید: «تنها کسانی مساجد خدا را آباد می‌سازند که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند» (إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ).

این اشاره به شرط اول و دوم است، که جنبه اعتقادی و زیربنایی دارد. بعد به شرطهای سوم و چهارم اشاره کرده، می‌گوید: «و نماز را برپا دارند و زکات را بدهند» (وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ).

یعنی ایمانش به خدا و روز رستاخیز تنها در مرحله ادعا نباشد، بلکه با اعمال پاکش آن را تأیید کند، هم پیوندش با خدا محکم باشد و نماز را به درستی انجام دهد، و هم پیوندش با خلق خدا، و زکات را بپردازد.

سرانجام به آخرین شرط اشاره کرده، و می‌گوید «و جز از خدا نترسند» (وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ).

قلبشان مملو از عشق به خداست و تنها احساس مسؤولیت در برابر فرمان او می‌کنند بندگان ضعیف را کوچکتر از آن می‌شمرند که بتوانند در سرنوشت مسلمانان و در آبادی کانون عبادت آنان تأثیری داشته باشند.

و در پایان اضافه می‌کند: «این گروه که دارای چنین صفاتی هستند ممکن است هدایت شوند» (فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ). و به هدف خود برسند و در عمران و آبادی مساجد خدا بکوشند و از نتایج بزرگ آن بهره‌مند شوند.

**\* اهمیت بنای مساجد:** در باره اهمیت بنای مسجد احادیث فراوانی از طرق اهل بیت علیهم‌السلام و اهل سنت رسیده است.

از جمله، از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چنین نقل شده که فرمود: «کسی که مسجدی بنا کند هر چند به اندازه لانه مرغی بوده باشد، خداوند خانه‌ای در بهشت برای او بسا خواهد ساخت».

ولی امروز آنچه بیشتر اهمیت دارد، عمران و آبادی معنوی مساجد است. و باید مسجد، مرکزی برای جوانان با ایمان گردد، نه این که تنها مرکز بازنشستگان و از کارافتادگان شود.

مسجد باید کانونی برای فعالترین قشرهای اجتماع باشد، نه مرکز افراد بیکاره و بی حال و خواب آلوده‌ها!

**آیه ۱۹ - شأن نزول:** در مورد نزول این آیه و سه نقل شده آیه بعد که «شبهه» و «عباس» هر کدام بر دیگری افتخار می‌کرد و در این باره مشغول به سخن بودند که علی علیه السلام از کنار آنها گذشت، و پرسید به چه چیز افتخار می‌کنید؟

«عباس» گفت: امتیازی به من داده شده که احدی ندارد، و آن مسأله آب دادن به حجّاج خانه خداست.

«شبهه» گفت من تعمیر کننده مسجد الحرام (وکلیددار خانه کعبه) هستم. علی علیه السلام فرمود: با این که از شما حیا می‌کنم باید بگویم که با این سن کم افتخاری دارم که شما ندارید، آنها پرسیدند کدام افتخار؟!

فرمود: من با شمشیر جهاد کردم تا شما ایمان به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله آوردید. «عباس» خشمناک برخاست و دامن‌کشان به سراغ پیامبر صلی الله علیه و آله آمد (و به عنوان شکایت) گفت: آیا نمی‌بینی علی چگونه با من سخن می‌گوید؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی را صدا کنید، هنگامی که به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد فرمود چرا این‌گونه با عمویت (عباس) سخن گفتی؟

علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! اگر من او را ناراحت ساختم با بیان حقیقتی بوده است، در برابر گفتار حق هر کس می‌خواهد ناراحت شود، و هر کس می‌خواهد خشنود!

جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد! پروردگارت به تو سلام می‌فرستد، و می‌گوید؛ این آیات را بر آنها بخوان؛ **أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ...**

**تفسیر:** مقیاس افتخار و فضیلت! همان‌گونه که در شأن نزول خواندیم مطابق روایتی که در بسیاری از معروفترین کتب اهل سنت نقل شده این آیات



در مورد علی علیه السلام و بیان فضائل او نازل شده، و در عین حال مکمل بحث آیات گذشته است.

آیه می‌گوید: «آیا سیراب کردن حاجیان خانه خدا و عمران مسجد الحرام را همانند کار کسی قرار دادید که ایمان به خدا و روز قیامت دارد و در راه خدا جهاد کرده است؟ این دو هیچ‌گاه در نزد خدا یکسان نیستند و خداوند جمعیت ستمکار را هدایت نمی‌کند» (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوْنَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ).  
از تواریخ چنین برمی‌آید که قبل از اسلام منصب «سِقَايَةُ الْحَاجِّ» در ردیف نصب کلیدداری خانه کعبه و از مهمترین مناصب محسوب می‌شد.

(آیه ۲۰) - در این آیه به عنوان تأکید و توضیح می‌فرماید: «کسانی که ایمان آوردند، و هجرت نمودند، و در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند، اینها در پیشگاه خداوند مقامی برتر و بزرگتر دارند» (الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ).  
«و اینها به افتخار بزرگی نائل شده‌اند» (أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ).

(آیه ۲۱) - در این آیه می‌گوید خداوند سه موهبت بزرگ در برابر این سه کار مهم (ایمان، هجرت و جهاد) به آنها می‌بخشد:

۱- پروردگارشان «آنها را به رحمت گسترده خود بشارت می‌دهد» و از آن بهره‌مند می‌سازد (يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ).

۲- «آنها را از رضایت و خشنودی خویش بهره‌مند می‌کند» (وَرِضْوَانٍ).

۳- «و باغهایی از بهشت در اختیار آنها می‌گذارد که نعمتهایش دائمی و همیشگی است» (وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ).

(آیه ۲۲) - در این آیه برای تأکید بیشتر اضافه می‌کند: «جاودانه در آن تا ابد خواهند ماند» (خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا). «زیرا نزد خداوند پادشاهای عظیم است» که در برابر اعمال بندگان به آنها می‌بخشد (إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ).

(آیه ۲۳) - همه چیز فدای هدف و برای خدا! آخرین و سوسه و بهانه‌ای که

ممکن بود برای گروهی از مسلمانان در برابر دستور پیکار با بت پرستان پیدا شود - و طبق بعضی از تفاسیر پیدا شد - این بود که آنها فکر می کردند که از یک سو در میان مشرکان و بت پرستان، خویشاوندان و بستگان نزدیک آنها وجود دارند و اگر بنا شود با همه مشرکان پیکار کنند باید از خویشاوندان و قبیله خود چشم پبوشند!

از سوی دیگر سرمایه ها و تجارت آنان تا حد زیادی در دست مشرکان بود، با آمد و شد آنها به مکه آن را رونق می بخشیدند.

و از سوی سوم خانه های مرقه و نسبتاً آبادی در مکه داشتند که در صورت درگیری با مشرکان ممکن بود به ویرانی بکشد.

آیه شریفه با بیان قاطعی به این گونه اشخاص پاسخ صریح می دهد، نخست می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! پدران و برادران خود را در صورتی که کفر را بر ایمان مقدم دارند یار و یاور و متحد ولی خود قرار ندهید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ).

سپس به عنوان تأکید اضافه می کند: «کسانی که از شما آنها را به یاری، دوستی و ولایت برگزینند ستمگرند» (وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ).

چه ظلمی از این بالاتر که انسان با پیوند دوستی با بیگانگان و دشمنان حق، هم به خویشتن ستم کند و هم به جامعه ای که تعلق به آن دارد، و هم به فرستاده خدا! (آیه ۲۴) - در این آیه به خاطر اهمیت فوق العاده موضوع، همین مطلب با

شرح و تأکید و تهدید بیشتری بیان می شود، روی سخن را به پیامبر کرده، می فرماید: «به آنها بگو: اگر پدران، و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما، و اموالی که به دست آورده اید، و تجارتی که از کساد آن بیم دارید و مساکن مرفهی که مورد رضایت و علاقه شماست، در نظرتان محبوبتر از خدا و پیامبر او و جهاد در راهش می باشد، در انتظار باشید که مجازات و کیفر شدیدی از ناحیه خدا بر شما نازل گردد» (قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ).

و از آنجا که ترجیح این امور بر رضای خدا و جهاد یک نوع نافرمانبرداری و فسق آشکار است و دلباختگان زرق و برق زندگی مادی شایستگی هدایت الهی را ندارند در پایان آیه اضافه می‌کند: «و خداوند گروه نافرمان‌بردار را هدایت نمی‌کند» (وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ).

آنچه در آیات فوق می‌خوانیم مفهومی بریدن پیوندهای دوستی و محبت با خویشاوندان و نادیده گرفتن سرمایه‌های اقتصادی و سوق دادن به ترک عواطف انسانی نیست، بلکه منظور این است که بر سر دو راهیها نباید عشق زن و فرزند و مال و مقام و خانه و خانواده مانع از اجرای حکم خدا و گرایش به جهاد گردد و انسان را از هدف مقدسش باز دارد.

لذا اگر انسان بر سر دو راهی نباشد رعایت هر دو بر او لازم است.

آیات فوق به عنوان یک شعار، باید به تمام فرزندان و جوانان مسلمانان تعلیم گردد تا روح فداکاری و سلحشوری و ایمان در آنها زنده شود، و بتوانند دین خدا و میراثهای خود را پاسداری کنند.

(آیه ۲۵) - انبوه جمعیت به تنهایی کاری نمی‌کند: در آیات گذشته دیدیم

که خداوند مسلمانان را دعوت به فداکاری همه جانبه در مسیر جهاد و برانداختن ریشه شرک و بت پرستی می‌کند، و به آنها که عشق زن و فرزند، اقوام و خویشاوندان، و مال و ثروت آن‌چنان روحشان را فرا گرفته که حاضر به فداکاری و جهاد نیستند، شدیداً اخطار می‌کند.

به دنبال آن به مسأله مهمی اشاره می‌کند که هر رهبری در لحظات حساس باید پیروان خود را به آن متوجه سازد، و آن این که: اگر عشق مال و فرزند گروهی از افراد ضعیف‌الایمان را از جهاد بزرگی که با مشرکان در پیش داشتند باز دارد، نباید گروه مؤمنان راستین از این موضوع نگرانی به خود راه دهند، برای این که خداوند نه در آن روزهایی که نفراتشان کم بود (مانند میدان جنگ بدر) آنها را تنها گذارد، و نه در آن روز که جمعیتشان چشم پرکن بود (مانند میدان جنگ حنین)، انبوه جمعیت دردی را از آنها دوا کرد، بلکه در هر حال یاری خدا و مدد‌های او بود که باعث پیروزیشان شد.

لذا نخست می‌گوید: «خداوند شما را در میدانهای بسیاری یاری کرد» (لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ).

عدد میدانهای نبرد اسلام و کفر در زمان پیامبر به هشتاد می‌رسد.

سپس اضافه می‌کند: «و در روز حنین شما را یاری نمود، در آن روز که فزونی جمعیتان مایهٔ اعجاب شما بود ولی هیچ مشکلی را برای شما حل نکرد» (وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثُرَتْكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا).

تعداد لشکر اسلام را در این جنگ دوازده هزار نفر نوشته‌اند که در هیچ‌یک از جنگهای اسلامی تا آن روز این عدد سابقه نداشت، آن‌چنانکه بعضی از مسلمانان مغرورانه گفتند: «لَنْ نُغَلَبَ الْيَوْمَ»؛ هیچ‌گاه با این همه جمعیت امروز شکست نخواهیم خورد!

اما این انبوه جمعیت که گروهی از آنها از افراد تازه مسلمان و ساخته نشده بودند، موجب فرار لشکر و شکست ابتدایی شدند.

این شکست ابتدایی چنان بود که قرآن اضافه می‌کند: «وزمین با آن همه وسعتش بر شما تنگ شد» (وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ).

«سپس پشت به دشمن کرده و فرار نمودید» (ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ).

(آیه ۲۶) - در این موقع که سپاه اسلام در اطراف سرزمین حنین پراکنده شده

بود، و جز گروه کمی با پیامبر ﷺ باقی نمانده بودند، و پیغمبر ﷺ به خاطر فرار آنها شدیداً نگران و ناراحت بود، «خداوند آرامش و اطمینان خویش را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرستاد» (ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ).

«و هم چنین لشکریانی که شما نمی‌دیدید، (برای تقویت و یاریتان) فرو فرستاد» (وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا).

و در پایان نتیجهٔ نهایی جنگ «حنین» را چنین بیان می‌کند: «خداوند افراد بی‌ایمان و بت پرست را کیفر داد» (وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا). گروهی کشته و گروهی اسیر و جمعی پابه فرار گذاردند آن‌چنان که از دسترس ارتش اسلام خارج شدند. «و این است کیفر افراد بی‌ایمان»! (وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ).

(آیه ۲۷) - ولی با این حال درهای توبه و بازگشت را به روی اسیران و فرارکنندگان از کفار باز گذارد که اگر مایل باشند به سوی خدا بازگردند و آیین حق را بپذیرند، چنانکه قرآن می‌گوید: «سپس خداوند بعد از این جریان توبه هر کس را بخواهد (و او را شایسته و آماده برای توبه واقعی بداند) می‌پذیرد» (ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلٰی مَنْ يَشَاءُ).

«چرا که خداوند آمرزنده و مهربان است» (وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

و هیچ‌گاه درهای توبه را به روی کسی نمی‌بندد، و از رحمت گسترده خود کسی را نومید نمی‌سازد.

\* عَزْوَةٌ عِبْرَتِ اَنْكَبِزِ حُنَيْنٍ: در آخر ماه رمضان یا در ماه شوال سنه هاشتم هجرت بود که رؤسای طایفه «هُوْازِن» نزد «مَالِكِ بْنِ عَوْفٍ» جمع شدند و اموال و فرزندان و زنان خود را به همراه آوردند تا به هنگام درگیری با مسلمانان هیچ‌کس فکر فرار در سر نپروواند و به این ترتیب وارد سرزمین «اوطاس» شدند.

پیامبر ﷺ پرچم بزرگ لشکر را بست و به دست علی رضی الله عنه داد. دو هزار نفر از مسلمانانی که در فتح مکه اسلام را پذیرفته بودند به اضافه ده هزار نفر سربازان اسلام که همراه پیامبر برای فتح مکه آمده بودند برای میدان جنگ حرکت کردند. هنگامی که پیامبر نماز صبح را با یاران خواند فرمان داد به طرف سرزمین «حنین» سرازیر شدند، در این موقع بود که ناگهان لشکر «هوازن» از هر سو مسلمانان را زیر رگبار تیرهای خود قرار دادند. گروهی که در مقدمه لشکر قرار داشتند (و در میان آنها تازه مسلمانان مکه بودند) فرار کردند، و این امر سبب شد که باقیمانده لشکر به وحشت بیفتند و فرار کنند.

خداوند در اینجا آنها را با دشمنان به حال خود واگذارد و موقتاً دست از حمایت آنها برداشت زیرا به جمعیت انبوه خود مغرور بودند، و آثار شکست در آنان آشکار گشت.

اما علی رضی الله عنه که پرچمدار لشکر بود با عده کمی در برابر دشمن ایستادند و همچنان به پیکار ادامه دادند.

در این هنگام پیامبر ﷺ به عباس که صدای بلند و رسایی داشت دستور داد فوراً از تپه‌ای که در آن نزدیکی بود بالا رود و به مسلمانان فریاد زند:

«ای گروه مهاجران و انصار! وای یاران سوره بقره! وای اهل بیعت شجره! به کجا فرار می‌کنید؟ پیامبر ﷺ اینجاست!»!

هنگامی که مسلمانان صدای عباس را شنیدند بازگشتند و گفتند: «لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ» و حمله سختی از هر جانب به سپاه دشمن کردند. آن چنان که حدود یک صد نفر از سپاه دشمن کشته شد و اموالشان به غنیمت به دست مسلمانان افتاد و گروهی نیز اسیر شدند.

پس از پایان جنگ نمایندگان و رئیس قبیله هوازن خدمت پیامبر آمدند و اسلام را پذیرفتند و پیامبر محبت زیاد به آنها کرد.

(آیه ۲۸) - مشرکان حق ورود به مسجد الحرام را ندارند! یکی از فرمانهای چهارگانه‌ای که علی عليه السلام در مراسم حج سال نهم هجرت، به مردم مکه ابلاغ کرد این بود که از سال آینده هیچ یک از مشرکان حق ورود به مسجد الحرام و طواف خانه کعبه را ندارد، این آیه اشاره به این موضوع و فلسفه آن کرده، می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مشرکان آلوده و ناپاکند، بنابراین نباید بعد از امسال نزدیک مسجد الحرام شوند» (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا).

سپس در پاسخ افراد کوتاه‌بینی که اظهار می‌داشتند اگر پای مشرکان از مسجد الحرام قطع شود، کسب و کار و تجارت ما از رونق می‌افتد، و فقیر و بیچاره خواهیم شد، می‌گوید: «و اگر از فقر و احتیاج می‌ترسید، به زودی خداوند اگر بخواهد از فضلش شما را بی‌نیاز می‌سازد» (وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ).

همان‌گونه که به عالی‌ترین وجهی بی‌نیاز ساخت، و با گسترش اسلام در عصر پیامبر ﷺ سیل زائران خانه خدا به سوی مکه به حرکت در آمد، و این موضوع تا به امروز ادامه دارد، و مکه که در میان یک مشت کوههای خشک و سنگلاخهای

بی آب و علف است، به صورت یک شهر بسیار آباد و یک کانون مهم داد و ستد و تجارت درآمده است.

و در پایان آیه اضافه می‌کند: «خداوند دانا و حکیم است» (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

و هر دستوری می‌دهد بر طبق حکمت است و از نتایج آینده آن کاملاً آگاه و با خبر می‌باشد.

(آیه ۲۹) - وظیفه ما در برابر اهل کتاب: در آیات گذشته سخن از وظیفه مسلمانان در برابر «بت پرستان» بود، این آیه و آیات آینده تکلیف مسلمین را با «اهل کتاب» روشن می‌سازد.

در این آیات در حقیقت اسلام برای آنها یک سلسله احکام حد وسط میان «مسلمین» و «مشرکین» قائل شده است، زیرا اهل کتاب از نظر پیروی از یک دین آسمانی شباهتی با مسلمانان دارند، ولی از جهتی نیز شبیه به مشرکان هستند، به همین دلیل اجازه کشتن آنها را نمی‌دهد در حالی که این اجازه را در باره بت پرستانی که مقاومت به خرج می‌دادند، می‌داد، زیرا برنامه، برنامه ریشه کن ساختن بت پرستی از روی کره زمین بوده است.

ولی در صورتی اجازه کنار آمدن با اهل کتاب را می‌دهد که آنها حاضر شوند به صورت یک اقلیت سالم مذهبی با مسلمانان زندگی مسالمت آمیز داشته باشند، اسلام را محترم بشمرند و دست به تحریکات بر ضد مسلمانان و تبلیغات مخالف اسلام نزنند، و یکی دیگر از نشانه‌های تسلیم آنها در برابر این نوع همزیستی مسالمت آمیز آن است که «جزیه» را که یک نوع مالیات سرانه است، بپذیرند و هر ساله آن را به حکومت اسلامی بپردازند.

در غیر این صورت دستور مبارزه و پیکار با آنها را صادر می‌کند، دلیل این شدت عمل را در لابلای سه جمله در آیه مورد بحث روشن می‌سازد.

نخست می‌گوید: «با کسانی که ایمان به خدا و روز قیامت ندارند، پیکار کنید» (فَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ).

اما چگونه اهل کتاب مانند یهود و نصاری ایمان به خدا و روز رستاخیز ندارند، با این که به ظاهر می بینیم هم خدا را قبول دارند و هم معاد را، این به خاطر آن است که ایمان آنان آمیخته به خرافات و مطالب بی اساس فراوانی است.

سپس به دومین صفت آنها اشاره می کند که آنها در برابر محرمات الهی تسلیم نیستند «و آنچه را که خدا و پیامبرش تحریم کرده، حرام نمی شمردند» (وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ). آلودگی به شراب، ربا، خوردن گوشت خوک و ارتکاب بسیاری از بی بند و باریهای جنسی در میان آنها رواج دارد.

بالاخره به سومین صفت آنها اشاره کرده، می گوید: «آنها بطور کلی آیین حق را قبول ندارند» (وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ).

یعنی ادیان آنها از مسیر اصلی منحرف شده بسیاری از حقایق را به دست فراموشی سپرده اند و انبوهی از خرافات را به جای آن نشانیده اند.

پس از ذکر این اوصاف سه گانه که در حقیقت معجز مبارزه با آنهاست می گوید: «این حکم در باره آنهاست که اهل کتابند» (مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ).

بعد تفاوتی را که آنها با مشرکان و بت پرستان دارند در ضمن یک جمله بیان کرده و می گوید: «این مبارزه تا زمانی خواهد بود که جزیه را با دست خود با خضوع و تسلیم بپردازند» (حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ).

\* جزیه چیست؟ «جزیه» یک نوع مالیات سرانه اسلامی است که به افراد تعلق می گیرد، نه بر اموال و اراضی، و به تعبیر دیگر «مالیات سرانه سالانه» است.

فلسفه اصلی این مالیات این است که دفاع از موجودیت و استقلال و امنیت یک کشور وظیفه همه افراد آن کشور است، بنابراین هرگاه جمعی عملاً برای انجام این وظیفه قیام کنند، و عده ای دیگر به خاطر اشتغال به کسب و کار نتوانند در صف سربازان قرار گیرند وظیفه گروه دوم این است که هزینه جنگجویان و حافظان امنیت را به صورت یک مالیات سرانه در سال بپردازند.

بنابراین جزیه تنها یک نوع کمک مالی است، که از طرف اهل کتاب در برابر مسؤولیتی که مسلمانان به منظور تأمین امنیت جان و مال آنها به عهده



می گیرند، پرداخت می گردد.

(آیه ۳۰) - بت پرستی اهل کتاب: در آیات گذشته پس از بحث پیرامون مشرکان و لغو پیمانهای آنها و لزوم برچیده شدن آیین بت پرستی اشاره به وضع «اهل کتاب» شده بود.

در اینجا وجه شباهت اهل کتاب - مخصوصاً یهود و نصاری - را با مشرکان و بت پرستان بیان می کند تا روشن شود که اگر در مورد اهل کتاب نیز تا حدودی سختگیری به عمل آمده به خاطر انحرافشان از توحید و گرایش آنها به نوعی از «شُرک در عقیده» و «شُرک در عبادت» است.

نخست می گوید: «یهود گفتند: عَزْریر پسر خداست!»! (وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزْریرُ ابْنُ اللَّهِ). «و مسیحیان نیز گفتند: مسیح پسر خداست!»! (وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ). «این سخنی است که آنها با زبان می گویند» و حقیقتی در آن نهفته نیست» (ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ). «این گفتگوی آنها شبیه گفتار مشرکان پیشین است» که از آنان تقلید کرده اند (يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ).

«خداوند آنها را بکشد و به لعن خود گرفتار و از رحمتش دور سازد، چگونه دروغ می گویند و به انحراف کشانده می شوند» (فَاتَلَّهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ).

\* عَزْریر کیست؟ «عزیر» در لغت عرب همان «عزرا» در لغت یهود است که در تاریخ یهود موقعیت خاصی دارد تا آنجا که بعضی اساس ملیت و درخشش تاریخ این جمعیت را به او نسبت می دهند و در واقع او خدمت بزرگی به این آیین کرد، زیرا هنگامی که به وسیله «بُخْتُ نَصْر» پادشاه «بابل» وضع یهود بکلی درهم ریخته شد، شهرهای آنها به دست سربازان افتاد و معبدشان ویران و کتاب آنها تورات سوزانده شد.

سپس هنگامی که «کوروش» پادشاه ایران «بابل» را فتح کرد، «عزرا» که یکی از بزرگان یهود در آن روز بود نزد وی آمد و برای آنها شفاعت کرد.

در این هنگام او طبق آنچه در خاطرش از گفته های پیشینیان یهود باقی مانده بود «تورات» را از نو نوشت.

به همین دلیل یهود او را یکی از نجات‌دهندگان و زنده‌کنندگان آیین خویش می‌دانند و به همین جهت برای او فوق‌العاده احترام قائلند. این موضوع سبب شد که گروهی از یهود لقب «ابنُ الله» (فرزند خدا) را برای او انتخاب کنند.

(آیه ۳۱) - در این آیه به شرک عملی آنان (در مقابل شرک اعتقادی) و یا به تعبیر دیگر «شرک در عبادت» اشاره کرده، می‌گوید: «یهود و نصاری دانشمندان و راهبان خود را، خدایان خود، در برابر پرودگار قرار دادند» (اتَّخَذُوا آخْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ).

و نیز «مسیح فرزند مریم را به الوهیت پذیرفتند» (وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ). شک نیست که یهود و نصاری در برابر علماء و راهبان خود سجده نمی‌کردند ولی از آنجا که خود را بدون قید و شرط در اطاعت آنان قرار داده بودند و حتی احکامی را که بر خلاف حکم خدا می‌گفتند واجب‌الاجرا می‌شمردند قرآن از این پیروی کورکورانه و غیرمنطقی تعبیر به «اتخاذ رب» کرده است.

در پایان آیه روی این مسأله تأکید می‌کند که تمام این بشر پرستیه‌ها بدعت و از مسائل ساختگی است «هیچ‌گاه به آنها دستوری داده نشده جز خداوند یکتا را پرستند» (وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيُعْبُدُوا اللَّهَ وَاحِدًا).

«معبودی که هیچ‌کس جز او شایسته پرستش نیست» (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ). «معبودی که منزه است از آنچه آنها شریک وی قرار می‌دهند» (سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ).

قرآن مجید در آیه فوق درس بسیار پرارزشی به همه پیروان خود می‌دهد و یکی از عالیترین مفاهیم توحید را ضمن آن خاطر نشان می‌سازد، و می‌گوید: هیچ مسلمانی حق ندارد اطاعت بی‌قید و شرط انسانی را بپذیرد، زیرا این کار مساوی است با پرستش او، همه اطاعتها باید در چارچوب اطاعت خدا در آید و پیروی از دستور انسانی تا آنجا مجاز است که با قوانین خدا مخالفت نداشته باشد این انسان هر کس و هر مقامی می‌خواهد باشد.

(آیه ۳۲) - در این آیه تشبیه جالبی برای تلاشهای مذبحخانه و بی سرانجام یهود و نصاری و یا همه مخالفان اسلام حتی مشرکان کرده، می گوید: «اینها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند ولی خداوند جز این نمی خواهد که این نور الهی را همچنان گسترده تر و کاملتر سازد (تا همه جهان را فراگیرد، و تمام جهانیان از پرتو آن بهره گیرند) هر چند کافران را خوشایند نباشد» (يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ).

و برای مجسم کردن حقارت تلاشهای آنها تعبیری از این رساتر به نظر نمی رسد و در واقع کوششهای یک مخلوق ناتوان در برابر اراده بی پایان و قدرت بی انتهای حق غیر از این نخواهد بود.

(آیه ۳۳) - سرانجام در این آیه بشارت عالمگیر شدن اسلام را به مسلمانان داده و با آن، بحث آیه گذشته را دایر بر این که تلاشهای مذبحخانه دشمنان اسلام به جایی نمی رسد، تکمیل می کند و با صراحت می گوید: «او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر تمام ادیان پیروز و غالب گرداند، هر چند مشرکان را خوشایند نباشد» (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ).

منظور از «هدی» دلائل روشن و براهین آشکاری است که در آیین اسلام وجود دارد و منظور از «دین حق» همین آیینی است که اصولش حق و فروعش نیز حق و بالاخره تاریخ و مدارک و اسناد و نتیجه و برداشت آن نیز همه حق است و بدون شک آیینی که هم محتوای آن حق باشد و هم دلائل و مدارک و تاریخ آن روشن، باید سرانجام بر همه آیینها پیروز گردد.

باگذشت زمان، و پیشرفت علم و دانش، و سهولت ارتباطات، واقعیتها چهره خود را از پشت پرده های تبلیغات مسموم، به در خواهد آورد و موانعی را که مخالفان حق بر سر راه آن قرار می دهند درهم کوبیده خواهد شد، و به این ترتیب آیین حق و حکومت حق همه جا را فرا خواهد گرفت هر چند دشمنان حق نخواهند و از هیچ گونه کارشکنی مضایقه نکنند، زیرا حرکت آنها حرکتی است بر خلاف

مسیر تاریخ و بر ضد سنن آفرینش!

\* قرآن و قیام مهدی (عج): آیه فوق - که عیناً و با همین الفاظ در سوره «صَفِّ» آیه ۹ آمده است و با تفاوت مختصری در سوره «فتح» آیه ۲۸ تکرار شده، خبر از واقعه مهمی می دهد که همیشه موجب این تکرار شده است - خبر از جهانی شدن اسلام و عالمگیرگشتن این آیین می دهد.

زیرا مفهوم آیه پیروزی همه جانبه اسلام بر همه ادیان جهان است، و معنی این سخن آن است که سرانجام اسلام همه کره زمین را فرا خواهد گرفت و بر همه جهان پیروز خواهد گشت.

از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه چنین نقل شده: «به خدا سوگند هنوز محتوای این آیه تحقق نیافته است و تنها زمانی تحقق می پذیرد که «قائم» خروج کند و به هنگامی که او قیام کند کسی که خدا را انکار نماید در تمام جهان باقی نخواهد ماند».

و نیز از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده: «وعده ای که در این آیه است به هنگام ظهور مهدی از آل محمد صلی الله علیه و آله صورت می پذیرد، در آن روز هیچ کس در روی زمین نخواهد بود مگر این که اقرار به حقانیت محمد صلی الله علیه و آله می کند».

(آیه ۳۴) - کفر ممنوع است! در آیات گذشته سخن از اعمال شرک آمیز یهود و نصاری بود که برای دانشمندان خود یک نوع الوهیت قائل بودند، در این آیه می گوید: آنها نه تنها مقام الوهیت را ندارند بلکه صلاحیت رهبری خلق را نیز دارا نیستند، بهترین گواه این سخن خلافاکاریهای گوناگون آنهاست، روی سخن را به مسلمانان کرده، می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! بسیاری از علمای اهل کتاب و راهبان، اموال مردم را به باطل می خورند، و خلق را از راه خالق باز می دارند» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ).

آنها به صورتهای مختلفی اموال مردم را بدون مجوز و از طریق باطل می خورند.

یکی این که: حقایق تعلیمات آیین مسیح (ع) و موسی (ع) را کتنام می کردند تا مردم به آیین جدید (آیین اسلام) نگروند و منافع آنها به خطر نیفتد و هدایا ایشان قطع نشود.

و دیگر این که: با گرفتن «رشوه» از مردم حق را باطل و باطل را حق می کردند و به نفع زورمندان و اقویا حکم باطل می دادند.

یکی دیگر از طرق نامشروع درآمدشان این بود که به نام «بهشت فروشی» و یا «گناه بخشی» مبالغ هنگفتی از مردم می گرفتند.

و اما جلوگیری کردنشان از راه خدا روشن است زیرا آیات الهی را تحریف می کردند و یا به خاطر حفظ منافع خویش مکتوم می داشتند.

سپس قرآن به تناسب بحث دنیاپرستی پیشوایان یهود و نصاری به ذکر یک قانون کلی در مورد ثروت اندوزان پرداخته، می گوید: «وکسانی که طلا و نقره را جمع آوری و گنجینه و پنهان می کنند و در راه خدا انفاق نمی نمایند آنها را به عذاب دردناکی بشارت ده» (وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ).

آیه فوق صریحاً ثروت اندوزی و گنجینه سازی اموال را تحریم کرده است و به مسلمانان دستور می دهد که اموال خویش را در راه خدا، و در طریق بهره گیری بندگان خدا به کار اندازند، و از اندوختن و ذخیره کردن و خارج ساختن آنها از گردش معاملات به شدت پرهیزند، در غیر این صورت باید منتظر عذاب دردناکی باشند. این عذاب دردناک تنها کیفر شدید روز رستاخیز نیست بلکه مجازاتهای سخت این دنیا را که بر اثر به هم خوردن موازنه اقتصادی و پیدایش اختلافات طبقاتی دامان فقیر و غنی را می گیرد نیز شامل می شود.

\* جمع ثروت تا چه اندازه «کنز» محسوب می شود؟ طبق بسیاری از روایات آنچه واجب است، پرداختن زکات سالانه است و نه غیر آن. بنابراین هرگاه انسان اموالی را جمع آوری کند و هر سال مرتباً مالیات اسلامی آن یعنی زکات را پردازد مشمول آیه فوق نخواهد بود.

از جمله در حدیثی از پیامبر ﷺ می خوانیم: هنگامی که آیه فوق نازل شد کار بر مسلمانان مشکل گردید و گفتند: با این حکم هیچ یک از ما نمی تواند چیزی برای فرزندان خود ذخیره کند و آینده آنها را تأمین نماید... سرانجام از پیامبر سؤال کردند، پیغمبر ﷺ فرمود: «خداوند زکات را واجب نکرده است مگر به خاطر این که باقیمانده اموال شما برای شما پاک و پاکیزه باشد، لذا قانون ارث را در باره اموالی که بعد از شما می ماند قرار داده است» یعنی اگر گردآوری مال بکلی ممنوع بود قانون ارث موضوع نداشت.

ولی روایات دیگری در منابع اسلامی مشاهده می کنیم که مضمون آن با تفسیر فوق ظاهراً و در بدو نظر سازگار نیست، از جمله از علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «هرچه از چهار هزار (درهم) - که ظاهراً اشاره به مخارج یک سال است - بیشتر باشد «کنز» است خواه زکاتش را بپردازند یا نه، و آنچه کمتر از آن باشد نفقه و هزینه زندگی محسوب می شود، بنابراین ثروت اندوزان را به عذاب دردناک بشارت ده». از بررسی مجموع احادیث به ضمیمه خود آیه می توان چنین نتیجه گرفت که در شرایط عادی و معمولی یعنی در مواقعی که جامعه در وضع ناگوار و خطرناکی نیست و مردم از زندگانی عادی بهره مندند پرداختن زکات کافی است و باقیمانده کنز محسوب نمی شود.

و اما در مواقع فوق العاده و هنگامی که حفظ مصالح جامعه اسلامی ایجاب کند حکومت اسلامی می تواند محدودیتی برای جمع آوری اموال قائل شود و یا بکلی همه اندوخته ها و ذخیره های مردم را برای حفظ موجودیت جامعه اسلامی مطالبه کند.

(آیه ۳۵) - کيفر ثروت اندوزان! در این آیه اشاره به یکی از مجازاتهای این گونه افراد در جهان دیگر کرده، می گوید: «روزی فرا خواهد رسید که (این سگه ها) را در آتش سوزان دوزخ داغ و گداخته کرده و پیشانی و پهلو و پشتشان را با آن داغ می کنند» (يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ).

و در همین حال فرشتگان عذاب به آنها می‌گویند: «این همان چیزی است که برای خودتان اندوختید و به صورت کنز در آوردید» و در راه خدا به محرومان انفاق نکردید (هُذَا مَا كُنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ).

«اکنون بچشید آنچه را برای خود اندوخته بودید» و عواقب شوم آن را دریابید (فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ).

این آیه بار دیگر بر این حقیقت تأکید می‌کند که اعمال انسانها از بین نمی‌روند و همچنان باقی می‌مانند و همانها هستند که در جهان دیگر برابر انسان مجسم می‌شوند و مایه سرور و شادی و یا رنج و عذاب او می‌گردند.

(آیه ۳۶) - آتش بس اجباری! از آنجا که در این سوره بحثهای مشروعی پیرامون جنگ با مشرکان آمده است در این آیه و آیه بعد اشاره به یکی از مقررات جنگ و جهاد اسلامی شده و آن احترام به ماههای حرام است.

نخست می‌گوید: «تعداد ماهها در نزد خدا در کتاب آفرینش از آن روز که آسمانها و زمین را آفرید دوازده ماه است» (إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

از آن روز که نظام منظومه شمسی به شکل کنونی صورت گرفت سال و ماه وجود داشت، سال عبارت از یک دوره کامل گردش زمین به دور خورشید، و ماه عبارت از یک دوره کامل گردش کره ماه به دور کره زمین است که در هر سال دوازده بار تکرار می‌شود.

سپس اضافه می‌کند: «از این دوازده ماه چهار ماه، ماه حرام است» که هرگونه جنگ و نبرد در آن حرام است (مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ).

بعد برای تأکید می‌گوید: «این آیین ثابت و پایرجا و تغییر ناپذیر است» نه رسم نادرستی که در میان عرب بود که با میل و هوس خویش آنها را جابه‌جا می‌کردند (ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ).

از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که تحریم جنگ در این چهار ماه علاوه بر آیین ابراهیم در آیین یهود و مسیح و سایر آیینهای آسمانی نیز بوده است.

سپس می‌گوید: «در این چهار ماه به خود ستم روا مدارید» با شکستن احترام آنها خویش را گرفتار کیفرهای دنیا و مجازاتهای آخرت نسازید (فَلَا تَظْلُمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ).

ولی از آنجا که ممکن بود تحریم جهاد در این چهار ماه وسیله‌ای برای سوءاستفاده دشمنان بشود و آنها را در حمله کردن به مسلمین جسور کند در جمله بعد اضافه می‌کند: «با مشرکان بطور دسته‌جمعی پیکار کنید همان‌گونه که آنها متفقاً با شما می‌جنگند» (وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً).

یعنی با این که آنها مشرکند و بت پرست و شرک سرچشمه پراکندگی است ولی با این حال در یک صف واحد با شما می‌جنگند، شما که موحدید و یکتا پرست سزاورتر هستید که وحدت کلمه را برابر دشمن حفظ کنید و در یک صف همچون یک دیوار آهنین در مقابل دشمنان بایستید.

سرانجام می‌گوید: «و بدانید (اگر پرهیزکار باشید و اصول تعلیمات اسلام را دقیقاً اجرا کنید خداوند پیروزی شما را تضمین می‌کند زیرا) خدا با پرهیزکاران است» (وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ).

(آیه ۳۷) - در این آیه اشاره به یک سنت غلط جاهلی یعنی مسأله «نَسْبِ» (تغییر دادن جای ماههای حرام) کرده، می‌گوید: «تغییر دادن ماههای حرام کفری است که بر کفر آنها افزوده می‌شود» (إِنَّمَا النَّسْبُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ).

زیرا علاوه بر شرک و «کفر اعتقادی» با زیر پا گذاشتن این دستور مرتکب کفر عملی هم می‌شدند.

«و با این عمل افراد بی‌ایمان در گمراهی بیشتر قرار می‌گیرند» (يُضِلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا).

«آنها در یک سال ماهی را حلال می‌شمردند، و سال دیگر همان ماه را تحریم می‌کنند تا به گمان خود آن را با تعداد ماههایی که خدا تعیین کرده تطبیق دهند» (يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطُّوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ).

یعنی هرگاه یکی از ماههای حرام را حذف می‌کنند ماه دیگری را به جای آن



می‌گذارند تا عدد چهار ماه تکمیل شود!

در حالی که با این عمل زشت و مسخره فلسفه تحریم ماههای حرام را بکلی از میان می‌بردند و حکم خدا را بازیچه هوسهای خویش می‌ساختند، و عجب این که از این کار خود بسیار خشنود و راضی هم بودند، زیرا «اعمال زشتشان در نظرشان جلوه کرده بود» (زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ).

و می‌گفتند فاصله زیاد آتش بس و رزیدگی جنگی را کم می‌کند باید آتشی به پا کرد.

خدا نیز آن مردمی را که شایستگی هدایت ندارند به حال خود رها می‌کند و دست از هدایتشان می‌کشد زیرا: «خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند» (وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ).

آیه ۳۸ - شأن نزول: از «ابن عباس» و دیگران نقل شده که این آیه و آیه بعد در باره جنگ «تبوک» نازل گردیده است.

در روایات اسلامی آمده است که پیامبر معمولاً مقاصد جنگی و هدفهای نهایی خود را قبل از شروع جنگ برای مسلمانان روشن نمی‌ساخت تا اسرار نظامی اسلام به دست دشمنان نیفتد، ولی در مورد «تبوک» چون مسأله شکل دیگری داشت قبلاً با صراحت اعلام نمود که ما به مبارزه با «رومیان» می‌رویم زیرا مبارزه با امپراتور روم شرقی کار ساده‌ای نبود، و می‌بایست مسلمانان برای این درگیری بزرگ کاملاً آماده شوند و خودسازی کنند.

به علاوه فاصل میان مدینه و سرزمین رومیان بسیار زیاد بود، و از همه گذشته فصل تابستان و گرما و برداشت محصول غلات و میوه‌ها بود.

همه این امور دست به دست هم داده و رفتن به سوی میدان جنگ را فوق‌العاده بر مسلمانان مشکل می‌ساخت، تا آنجا که بعضی در اجابت دعوت پیامبر ﷺ تردید و دودلی نشان می‌دادند!

این دو آیه نازل شد و بالحنی قاطع و کوبنده به مسلمانان هشدار داد و اعلام خطر کرد و آنها را آماده این نبرد بزرگ ساخت.

تفسیر: همان‌گونه که در شأن نزول گفتیم، آیه فوق ناظر به جریان جنگ «تبوک» است.

«تبوک» منطقه‌ای است میان «مدینه» و «شام» که اینک مرز کشور «عربستان سعودی» محسوب می‌شود، و در آن روز نزدیک سرزمین امپراتوری روم شرقی که بر شامات تسلط داشت محسوب می‌شد. این واقعه در سال نهم هجری یعنی حدود یک سال بعد از جریان فتح مکه روی داد.

قرآن با شدت هر چه تمامتر مردم را به جهاد دعوت می‌کند، گاهی به زبان تشویق، و گاهی به زبان ملامت و سرزنش، و گاهی به زبان تهدید، با آنها سخن می‌گوید و از هر دری برای آماده ساختن آنها وارد می‌شود.

نخست می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود در راه خدا و به سوی میدان جهاد حرکت کنید سستی و سنگینی به خرج می‌دهید؟ (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ).

سپس با سخن ملامت آمیزی می‌گوید: «آیا به این زندگی دنیا، این زندگی پست و زودگذر و ناپایدار، به جای زندگی وسیع و جاویدان آخرت راضی شدید؟ (أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ). «با این که فوائد و متاع زندگی دنیا در برابر زندگی آخرت یک امر ناچیز بیش نیست» (فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ). چگونه یک انسان عاقل تن به چنین مبادله‌ی زیانباری ممکن است بدهد؟ و چگونه متاع فوق‌العاده‌ی گرانبها را به خاطر دستیابی به یک متاع ناچیز و کم‌ارزش از دست می‌دهد؟

(آیه ۳۹) - سپس مسأله را از لحن ملامت آمیز بالاتر برده و شکل یک تهدید جدی به خود می‌گیرد و می‌گوید: «اگر شما به سوی میدان جنگ حرکت نکنید خداوند به عذاب دردناکی مجازاتتان خواهد کرد» (إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا). و اگر گمان می‌کنید با کنار رفتن شما و پشت کردنتان به میدان جهاد چرخ پیشرفت اسلام از کار می‌افتد و فروغ آیین خدا به خاموشی می‌گراید سخت در

استبهاید زیرا: «خداوند گروهی غیر از شما (از افراد با ایمان و مصمم و مطیع فرمان خود را) به جای شما قرار خواهد داد» (وَيَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ). گروهی که از هر نظر مغایر شما هستند نه تنها شخصیتشان بلکه ایمان و اراده و شهامت و فرمانبرداریشان غیر از شماست.

بعضی از مفسران این جمله را اشاره به ایرانیان یا مردم یمن دانسته‌اند. «و از این رهگذر هیچ‌گونه زیانی نمی‌توانید به خداوند و آیین پاک او وارد کنید» (وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا).

این یک واقعیت است، نه یک گفتگوی خیالی یا آرزوی دور و دراز، چرا که «خداوند بر هر چیز تواناست» (وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). و هرگاه اراده پیروزی آئین پاکش را کند بدون گفتگو جامه عمل به آن خواهد پوشاند.

(آیه ۴۰) - خداوند پیامبرش را در حساسترین لحظات تنها نگذارد!

در آیات گذشته همان‌گونه که گفته شد روی مسأله جهاد در برابر دشمن از چند راه تأکید شده بود، از جمله این که گمان نکنید اگر شما خود را از جهاد و یاری پیامبر کنار بکشید کار او و اسلام، زمین می‌ماند.

آیه مورد بحث این موضوع را تعقیب کرده، می‌گوید: «اگر او را یاری نکنید، خداوند او را یاری کرد» و در مشکلترین ساعات، او را تنها نگذاشت (إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ).

و آن زمانی بود که مشرکان «مکه» توطئه خطرناکی برای نابود کردن پیامبر چیده بودند و همان‌گونه که در ذیل آیه ۳۰ سوره «انفال» شرح آن گذشت. پیامبر ﷺ به فرمان خدا از این جریان آگاه شد و شبانه از مکه به سوی مدینه حرکت کرد. دشمنان کوشش فراوانی برای یافتن پیامبر ﷺ کردند ولی مایوس و نومید بازگشتند و پیامبر بعد از چندین شبانه‌روز سالم به مدینه رسید و فصل نوینی در تاریخ اسلام آغاز شد. آیه اشاره به یکی از حساسترین لحظات این سفر تاریخی کرده، می‌گوید: خداوند پیامبرش را یاری کرد «در آن هنگام که کافران او را بیرون کردند» (إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا).

البته قصد کفار بیرون کردن او از «مکه» نبود، بلکه تصمیم به کشتن او داشتند، ولی چون نتیجه کارشان بیرون رفتن پیامبر ﷺ از مکه شد این نسبت به آنها داده شده است.

سپس می‌گوید: «این در حالی بود که او دومین نفر بود» (ثَانِي اثْنَيْنِ).

اشاره به این که جز یک نفر همراه او نبود و این نهایت تنهایی او را در این سفر پرخطر نشان می‌دهد و همسفر او ابوبکر بود.

«به هنگامی که دو نفری به غار، (ثور) پناه بردند» (إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ).

«در آن موقع (ترس و وحشت، یار و همسفر پیامبر را فراگرفت و پیامبر او را دلداری می‌داد) و به همسفرش می‌گفت: غم مخور خدا با ماست» (إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا). «در این هنگام خداوند روح آرامش و اطمینان را (که در لحظات حساس و پرخطر بر پیامبرش نازل می‌کرد) بر او فرستاد» (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ). «و او را با لشکرهایی که نمی‌توانستید آنها را مشاهده کنید، یاری کرد» (وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا).

«و گفتار و هدف کافران را پایین قرار داده، (و آنها را با شکست مواجه ساخت) و سخن خدا و آیین او بالا و پیروز است» (وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا).

اشاره به این که توطئه‌های آنها در هم شکست، آیین خرافایشان در هم پیچیده شد، و نور خدا همه جا آشکار گشت و پیروزی در تمام جهات نصیب پیامبر اسلام ﷺ شد.

چرا چنین نشود در حالی که «خداوند هم قادر است و هم حکیم و دانا» (وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ). با حکمتش راههای پیروزی را به پیامبرش نشان می‌دهد و با قدرتش او را یاری می‌کند.

(آیه ۴۱) - تن پروران طماع! گفتیم جنگ «تسبوك» یک وضع استثنایی

داشت، و توأم با مقدماتی کاملاً مشکل و پیچیده بود، به همین جهت عده‌ای از افراد ضعیف‌الایمان و یا منافق از شرکت در این میدان تعلل می‌ورزیدند، در آیات

گذشته خداوند گروهی از مؤمنان را سرزنش کرد.

به دنبال این سخن بار دیگر مؤمنان را با لحنی تشویق آمیز دعوت همه جانبه به سوی جهاد می‌کند و مسامحه کنندگان را مورد سرزنش قرار می‌دهد.  
نخست می‌گوید: «همگی به سوی میدان جهاد حرکت کنید، خواه سبکبار باشید یا سنگین‌بار» (انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا).

سپس اضافه می‌کند: «در راه خدا با اموال و جانها جهاد کنید» (وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ). یعنی جهادی همه‌جانبه و فراگیر.  
اما برای این‌که باز اشتباه برای کسی پیدا نشود که این فداکاریها به سود خداوند است می‌گوید: «این به نفع شماست اگر بدانید» (ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).  
یعنی اگر بدانید که جهاد کلید سربلندی و عزت و برطرف‌کننده ضعف و ذلت است.

و اگر بدانید که راه رسیدن به رضای خدا و سعادت جاویدان و انواع نعمتها و مواهب الهی در این نهضت مقدس عمومی و فداکاری همه‌جانبه است!  
(آیه ۴۲) - سپس بحث را متوجه افراد تنبل و ضعیف‌الایمان که برای سرباز زدن از حضور در این میدان بزرگ به انواع بهانه‌ها مستثبت می‌شدند کرده، و با پیامبر ﷺ چنین می‌گوید: «اگر غنیمتی آماده و سفری نزدیک بود به خاطر رسیدن به متاع دنیا دعوت تو را اجابت می‌کردند» و برای نشستن بر سر چنین سفره آماده‌ای می‌دویدند (لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَا تَبُغُونَ).

«لکن اکنون که راه بر آنها دور و پر مشقت است سستی می‌ورزند و بهانه می‌آورند» (وَلَكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ).

عجب این‌که تنها به عذر و بهانه قناعت نمی‌کند بلکه: «به‌زودی نزد تو می‌آیند و قسم یاد می‌کنند که اگر ما قدرت داشتیم با شما خارج می‌شدیم» (وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ).

و اگر می‌بینید ما به این میدان نمی‌آییم بر اثر ناتوانی و گرفتاری و عدم قدرت است.

آنها با این اعمال و این دروغها در واقع «خود را هلاک می‌کنند» (يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ).

«ولی خداوند می‌داند آنها دروغ می‌گویند» (وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ).

کاملاً قدرت دارند اما چون سفره چرب و نرمی نیست و برنامه شاق و پردرد سری در پیش است به قسمهای دروغ متشبث می‌شوند.

این موضوع منحصر به جنگ «تبوک» و زمان پیامبر ﷺ نبود، در هر جامعه‌ای گروهی «تنبل» یا «منافق و طماع و فرصت طلب» وجود دارند که همیشه منتظرند لحظات پیروزی و نتیجه‌گیری فرا رسد آنگاه خود را در صف اول جا بزنند، فریاد بکشند، گریبان چاک کنند و خود را نخستین مجاهد و برترین مبارز و دلسوزترین افراد معرفی کنند تا بدون زحمت از ثمرات پیروزی دیگران بهره گیرند!

ولی همین گروه مجاهد سینه‌چاک و مبارز دلسوز به هنگام پیش آمدن حوادث مشکل هرکدام به سویی فرار می‌کنند و برای توجیه فرار خود عذرها و بهانه‌ها می‌تراشند. یکی بیمار شده، دیگری فرزندش در بستر بیماری افتاده، سومی خانواده‌اش گرفتار وضع حمل است، چهارمی چشمش دید کافی ندارد، پنجمی مشغول تهیه مقدمات است و همچنین ...!

ولی بر افراد بیدار و رهبران روشن لازم است که این گروه را از آغاز شناسایی کنند و اگر قابل اصلاح نیستند از صفوف خود برانند!

(آیه ۴۳) - سعی کن منافقان را بشناسی: از لحن آیات استفاده می‌شود که گروهی از منافقان نزد پیامبر آمدند و پس از بیان عذرهای گوناگون و حتی سوگند خوردن، اجازه خواستند که آنها را از شرکت در میدان «تبوک» معذور دارد، و پیامبر به این عده اجازه داد.

خداوند در این آیه، پیامبرش را مورد عتاب قرار می‌دهد و می‌گوید: «خداوند تو را بخشید، چرا به آنها اجازه دادی» که از شرکت در میدان جهاد خودداری کنند؟! (عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ).

«چرا نگذاشتی آنها که راست می‌گویند از آنها که دروغ می‌گویند شناخته

شوند و به ماهیت آنها پی بری؟ (حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ). آیا عتاب و سرزنش فوق که با اعلام عفو پروردگار توأم شده دلیل بر آن است که اجازه پیامبر ﷺ کار خلافی بوده، یا تنها «ترک اولی» بوده؟ ممکن است گفته شود این عتاب و خطاب مزبور جنبه کنایی داشته و حتی ترک اولی نیز در کار نباشد، بلکه منظور بیان روح منافقگری منافقان با یک بیان لطیف و کنایه آمیز بوده است. این موضوع را با ذکر مثالی می توان روشن ساخت. فرض کنید ستمگری می خواهد به صورت فرزند شما سیلی بزند، یکی از دوستانتان دست او را می گیرد شما نه تنها از این کار ناراحت نمی شوید بلکه خوشحال نیز خواهید شد، اما برای اثبات زشتی باطن طرف به صورت عتاب آمیز به دوستان می گوید: «چرا نگذاشتی سیلی بزند تا همه مردم این سنگدل منافق را بشناسند؟! و هدفتان از این بیان تنها اثبات سنگدلی و نفاق اوست که در لباس عتاب و سرزنش دوست مدافع ظاهر شده است.

(آیه ۴۴) - سپس به شرح یکی از نشانه های مؤمنان و منافقان پرداخته، می گوید: «آنها که ایمان به خدا و سرای دیگر دارند هیچگاه از تو اجازه برای عدم شرکت در جهاد با اموال و جانها، نمی خواهند» (لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ).

بلکه هنگامی که فرمان جهاد صادر شد بدون تعلل و سستی به دنبال آن می شتابند و همان ایمان به خدا و مسئولیتهايشان در برابر او، و ایمان به دادگاه رستاخیز آنان را به این راه دعوت می کند و راه عذر تراشی و بهانه جویی را به رویشان می بندد.

«خداوند به خوبی افراد پرهیزکار را می شناسد» و از نیت و اعمال آنها کاملاً آگاه است (وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ).

(آیه ۴۵) - سپس می گوید: «تنها کسانی از تو اجازه (برای عدم شرکت در میدان جهاد) می طلبند که ایمان به خدا و روز جزا ندارند» (إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ).

سپس برای تأکید عدم ایمان آنها می‌گوید: آنها کسانی هستند که «دلهایشان مضطرب و آمیخته با شک و تردید است»! (وَإِنْ تَابَتْ قُلُوبُهُمْ).

«به همین دلیل در این شک و تردید گاهی قدم به پیش می‌گذارند و گاهی باز می‌گردند و پیوسته در حیرت و سرگردانی به سر می‌برند» و همیشه منتظر پیدا کردن بهانه و کسب اجازه از پیامبرند (فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ).

این دو نشانه مخصوص «مؤمنان» و «منافقان» صدر اسلام و میدان جنگ «تبوک» نبود، بلکه هم امروز نیز «مؤمنان راستین» را از «مدعیان دروغین» با این دو صفت می‌توان شناخت، مؤمن، شجاع و مصمم است و منافق بزدل و ترسو و متحیر و عذرتراش!

(آیه ۴۶) - **عدمشان، به ز وجود!** در اینجا یکی دیگر از نشانه‌های کذب و دروغ منافقان را بیان کرده و در حقیقت بحثی را که در آیات قبل گذشت و فرمود: **وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ** تکمیل می‌کند و می‌گوید: «اینها اگر (راست می‌گفتند و) اراده داشتند که (بسوی میدان جهاد) خارج شوند وسیله‌ای برای آن فراهم می‌ساختند» در حالی که هیچ‌گونه آمادگی در آنها دیده نمی‌شود (وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً).

اینها افراد تار یکدل بی‌ایمانی هستند که «خدا از شرکت آنها در میدان پرافتخار جهاد کراهت دارد لذا (توفیق خود را از آنها سلب کرده و) آنان را از حرکت باز داشته است و به آنها گفته شد با قاعدین [=کودکان و پیران و بیماران] بنشینید» (وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاتَهُمْ فَتَبَطَّحَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ).

این یک فرمان تکوینی است که از باطن تاریخ و آلوده آنها برخاسته و مقتضای عقیده فاسد و اعمال زشت آنها از آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود که هر عمل و نیتی اقتضایی دارد که خواه‌ناخواه دامن انسان را می‌گیرد، و همه افراد شایستگی و لیاقت آن را ندارند که در کارهای بزرگ و راه خدا گام بردارند، این توفیق را خداوند نصیب کسانی می‌کند که پاکی نیت و آمادگی و اخلاص در آنان سراغ دارد.



(آیه ۴۷) - در این آیه به این واقعیت اشاره می‌کند که عدم شرکت این‌گونه افراد در میدان جهاد نه تنها جای تأسف نیست بلکه شاید جای خوشحالی باشد. در حقیقت به مسلمانان یک درس بزرگ می‌دهد که هیچ‌گاه در فکر افزودن سیاهی لشکر و کمیت و تعداد نباشند، بلکه به فکر این باشند که افراد مخلص و با ایمان را انتخاب کنند؛ هر چند نفراتشان کم باشد.

نخست می‌گوید: «اگر آنها همراه شما به سوی میدان جهاد (تبوک) حرکت می‌کردند (نخستین اثر شومشان این بود) که چیزی جز تردید و اضطراب بر شما نمی‌افزودند» (لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا).

یعنی؛ حضور آنها با آن روحیه فاسد و توأم با تردید و نفاق و بزدلی اثری جز ایجاد تردید و شک و تولید فساد در میان سپاه اسلام ندارد.

به علاوه «آنها با سرعت کوشش می‌کنند در میان نفرات لشکر نفوذ کنند و به ایجاد نفاق و تفرقه و از هم گسستن پیوندهای اتحاد پردازند» (وَلَا وَضَعُوا خِلالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ).

سپس به مسلمانان اخطار می‌کند که: مراقب باشید «افراد ضعیف‌الایمانی در گوشه و کنار جمعیت شما وجود دارند که زود تحت تأثیر سخنان این گروه منافق قرار می‌گیرند» (وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ). و یا این که در میان شما افرادی هستند که برای منافقان جاسوسی می‌کنند.

بنابراین وظیفه مسلمانان قوی‌الایمان آن است که مراقب این گروه ضعیف یا جاسوس باشند.

و در پایان آیه می‌گوید: «خداوند همه ستمگران را می‌شناسد» (وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ). آنها که آشکارا و آنها که پنهانی ستم به خویش یا به جامعه می‌کنند از دیدگاه علم او مخفی نیستند.

(آیه ۴۸) - در این آیه به پیامبر ﷺ هشدار می‌دهد که این اولین بار نیست که این گروه منافق به سمپاشی و تخریب مشغول می‌شوند، آنها در گذشته نیز مرتکب چنین کارهایی شدند، و الآن نیز از هر فرصتی برای نیل به مقصود خود استفاده

می‌کند، و چنین می‌گوید: «این گروه منافقان قبلاً هم می‌خواستند میان شما تفرقه و پراکندگی ایجاد کنند» (لَقَدْ ابْتَغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ).

و این اشاره به داستان «جنگ احد» است که «عبدالله بن ابی» و یارانش از نیمه راه بازگشتند و دست از یاری پیامبر ﷺ برداشتند، و یا اشاره به سایر مواردی است که توطئه بر ضد شخص پیامبر و یا افراد مسلمین چیدند که تاریخ اسلام، آنها را ثبت کرده است.

«و آنها کارها را برای تو دگرگون ساختند» (وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ). نقشه‌ها کشیدند تا اوضاع مسلمانان را به هم بریزند و آنها را از جهاد بازدارند و اطراف تو خالی شود.

اما هیچ‌یک از این توطئه‌ها و تلاشها به جایی نرسید، و همه نقش بر آب شد و تیرشان به سنگ خورد.

«تا آن که حق فرا رسید و فرمان خدا آشکار گشت» (حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ).

«در حالی که آنها از پیشرفت و پیروزی تو ناراحت بودند» (وَهُمْ كَارِهُونَ). اما خواست و ارادهٔ بندگان در برابر اراده و مشیت پروردگار کمترین اثری نمی‌تواند داشته باشد، خدا می‌خواست تو را پیروز کند و آیینت را به سراسر جهان برساند و موانع را هر چه باشد از سر راه بر دارد و بالاخره این کار را کرد.

آیه ۴۹ - شأن نزول: هنگامی که پیامبر ﷺ مسلمانان را آمادهٔ جنگ تبوک می‌ساخت و دعوت به حرکت می‌کرد یکی از رؤسای طایفه «بنی سلمه» به نام «جد بن قیس» که در صف منافقان بود خدمت پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد اگر اجازه دهی من در این میدان جنگ حاضر نشوم زیرا علاقهٔ شدیدی به زنان دارم مخصوصاً اگر چشمم به دختران رومی بیفتد ممکن است دل از دست بدهم و مفتون آنها شوم! پیامبر ﷺ به او اجازه داد.

در این موقع آیه نازل شد و عمل آن شخص را محکوم ساخت.

**تفسیر: منافقان بهانه تراش!** شأن نزول فوق نشان می دهد که انسان هرگاه بخواهد شانه از زیر بار مسؤولیتی خالی کند از هر وسیله ای برای خود بهانه می تراشد.

به هر حال قرآن در اینجا روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده و در پاسخ این گونه بهانه جویان رسوا می گوید: «بعضی از آنها می گویند به ما اجازه بده (که از حضور در میدان جهاد خودداری کنیم) و ما را مفتون و فریفته (زنان و دختران زیباروی رومی) مساز!» (وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي).

اصولاً منافقان برای اغفال افراد باایمان غالباً به یک سلسله موضوعات جزئی و ناچیز و گاهی مضحک متشبت می شوند تا موضوعات مهم و کلی را نادیده بگیرند. ولی به هر حال قرآن در پاسخ او می گوید: «آگاه باشید که اینها هم اکنون در میان فتنه و گناه و مخالفت فرمان خدا سقوط کرده اند و جهنم گرداگرد کافران را احاطه کرده است» (الْا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لُمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ).

یعنی آنها به عذرهای واهی و این که ممکن است بعداً آلوده به گناه بشوند هم اکنون در دل گناه قرار دارند و جهنم گرداگرد آنها را فرا گرفته است آنها فرمان صریح خدا و پیامبرش را در باره حرکت به سوی جهاد زیر پا می گذارند مبادا به «شبهه شرعی» گرفتار شوند!

(آیه ۵۰) - در این آیه به یکی دیگر از صفات منافقان و نشانه های آنها اشاره شده است و بحثی را که در آیات گذشته و آینده پیرامون نشانه های منافقان می باشد تکمیل می کند.

نخست می گوید: «اگر نیکی به تو رسد آنها را ناراحت می کند» (إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ).

و این ناراحتی دلیل عداوت باطنی و فقدان ایمان آنهاست «ولی در مقابل اگر مصیبتی به تو برسد و گرفتار مشکلی شوی با خوشحالی می گویند: ما از قبل (پیش بینی چنین مسائلی را می کردیم، و) تصمیم لازم را گرفتیم» و خود را از این پرتگاه رهایی بخشیدیم! (وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ).

و به خانه‌های خود «باز می‌گردند در حالی که (از شکست یا مصیبت یا ناراحتی شما) خوشحالند» (وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ).

این منافقان کوردل از هر فرصتی به نفع خود استفاده و لاف عقل و درایت می‌زنند که این عقل و تدبیر ما بود که موجب شد در فلان میدان شرکت نکنیم، این سخن را چنان می‌گویند که گویی از خوشحالی در پوست نمی‌کنند!

(آیه ۵۱) - اما تو ای پیامبر! به اینها از دوراه پاسخ‌گویی، پاسخی دندان‌شکن و منطقی، نخست «بگو: هیچ حادثه‌ای برای ما رخ نمی‌دهد مگر آنچه خداوند برای ما مقرر داشته است همان خدایی که مولای ما» و سرپرست حکیم و مهربان ماست و جز خیر و صلاح ما را مقدر نمی‌دارد (قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا).

آری «افراد با ایمان باید تنها بر خدا توکل کنند» (وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ).

تنها به او عشق می‌ورزند و از او یاری می‌طلبند و سر بر آستان او می‌سایند تکیه‌گاه و پناهگاهشان کسی جز او نیست.

(آیه ۵۲) - «و تو ای پیامبر این پاسخ را نیز به آنان بگو که شما چه انتظاری را در باره ما می‌کشید جز این که به یکی از دو نیکی و خیر و سعادت خواهیم رسید» (قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ).

یا دشمنان را در هم می‌کوئیم و پیروز از میدان مبارزه باز می‌گردیم، و یا کشته می‌شویم و شربت شهادت را با افتخار می‌نوشیم، هر کدام پیش آید، خوش آید که مایه افتخار است و روشنی چشم ما و به هر صورت شکست در قاموس ما راه ندارد. اما به عکس «ما در مورد شما یکی از دو بدبختی، تیره‌روزی و بلا و مصیبت را انتظار می‌کشیم، یا در این جهان و جهان دیگر به مجازات الهی گرفتار می‌شوید، و یا به دست ما خوار و نابود خواهید شد» (وَتَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ يَأْذِبْنَا).

«حال که چنین است شما انتظار بکشید، و ما هم با شما انتظار می‌کشیم»

(فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ).

شما در انتظار خوشبختی ما باشید و ما هم در انتظار بدبختی شما نشسته‌ایم!

(آیه ۵۳) - قرآن در اینجا به قسمتی دیگر از نشانه‌های منافقان و نتیجه و سرانجام کار آنها اشاره کرده و روشن می‌سازد که چگونه اعمال آنها بی‌روح و بی‌اثر است و هیچ‌گونه بهره‌ای از آن عایدشان نمی‌شود، و از آنجا که در میان اعمال نیک، انفاق در راه خدا و نماز (پیوند خلق با خالق) موقعیت خاصی دارد، مخصوصاً انگشت روی این دو قسمت گذارده است.

نخست می‌گوید: ای پیامبر! «به آنها بگو: شما چه از روی اراده و اختیار در راه خدا انفاق کنید و چه از روی کراهت و اجبار (و ملاحظات شخصی و اجتماعی) در هر حال از شما پذیرفته نخواهد شد» (قُلْ أَنْفَقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ). سپس به دلیل آن اشاره کرده، می‌فرماید: «زیرا شما گروه فاسقی بودید» (إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ). نیت‌هایتان آلوده، و اعمالتان ناپاک، و قلبتان تاریک است، و خدا تنها عملی را می‌پذیرد که پاک باشد و از شخصی پاک و با تقوا سرزند.

(آیه ۵۴) - در این آیه بار دیگر دلیل عدم قبول انفاقات آنها را توضیح داده، می‌گوید: «و هیچ چیز مانع قبول انفاقات آنها نشده جز این که آنها به خدا و پیامبرش کافر شده‌اند» و هر عملی توأم با ایمان با خدا و توحید نبوده باشد در پیشگاه خدا مقبول نیست (وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ). پس از ذکر عدم قبول انفاقهای مالی آنها به وضع عبادات آنان اشاره کرده می‌گوید: «آنها نماز را به جا نمی‌آورند مگر از روی کسالت و با ناراحتی و سنگینی» (وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى).

همان‌گونه که «انفاق نمی‌کنند مگر از روی کراهت و اجبار» (وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ).

در حقیقت به دو دلیل انفاقهای آنها پذیرفته نمی‌شود یکی به دلیل آن که از روی کفر و عدم ایمان سر می‌زند، و دیگر این که از روی کراهت و اجبار است.

همچنین به دو علت نماز آنها پذیرفته نیست نخست به علت کفر، و دیگر به خاطر آنکه از روی کسالت و کراهت انجام می‌گیرد.

(آیه ۵۵) - در این آیه روی سخن را به پیامبر کرده، می‌گوید: «فزونى اموال و اولاد آنها نباید تو را در شگفتی فرو برد» و فکر کنی که آنها با این که منافقند چگونه مشمول این همه مواهب الهی واقع شده‌اند (فَلَا تُعْجِبُكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ). چرا که اینها به ظاهر برای آنها نعمت است اما در حقیقت «خدا می‌خواهد به این وسیله آنان را در زندگی دنیا معذب کند، و به خاطر دلبستگی فوق‌العاده به این امور در حال کفر و بی‌ایمانی بمیرند» (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ).

در واقع آنها از دوراه به وسیله این اموال و اولاد (نیروی اقتصادی و انسانی) معذب می‌شوند: نخست این که این گونه افراد معمولاً فرزندان ناصالح و اموالی بی‌برکت دارند که مایه درد ورنجشان در زندگی دنیاست، شب و روز باید برای فرزندان که مایه ننگ و ناراحتی هستند، تلاش کنند، و برای حفظ اموالی که از طریق گناه به دست آورده‌اند جان بکنند، و از طرف دیگر چون به این اموال و فرزندان دلبستگی دارند و به سرای وسیع و پر نعمت آخرت و جهان پس از مرگ ایمان ندارند چشم‌پوشی از این همه اموال برایشان مشکل است تا آنجا که ایمانشان را روی آنها گذاشته و با کفر از دنیا می‌روند، و به سخت‌ترین وضعی جان می‌دهند؟ مال و فرزند اگر پاک و صالح باشد موهبت است و سعادت و مایه رفاه و آسایش و اگر ناپاک و ناصالح باشد رنج و عذاب الیم است.

(آیه ۵۶) - نشانه دیگری از منافقان! در اینجا یکی دیگر از اعمال و حالات منافقان به روشنی ترسیم شده است می‌گوید: «آنها به خدا سوگند یاد می‌کنند که از شما هستند» (وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِيَّاهُمْ لِمَنْكُم).

«در حالی که نه از شما هستند (و نه در چیزی با شما موافقند) بلکه آنها گروهی هستند که فوق‌العاده می‌ترسند» و از شدت ترس کفر را پنهان کرده اظهار ایمان می‌کنند مبادا گرفتار شوند (وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ).

(آیه ۵۷) - در این آیه شدت بغض و عداوت و نفرت آنها را از مؤمنان در عبارتی کوتاه اما بسیار رسا و گویا منعکس کرده، می‌گوید: «آنها چنان هستند که اگر پناهگاهی (همانند یک دژ محکم) بیابند، یا دسترسی به غارهایی در کوهها داشته باشند، یا بتوانند راهی در زیرزمین پیدا کنند، با سرعت هر چه بیشتر به سوی آن می‌شتابند» تا از شما دور شوند و بتوانند کینه و عداوت خود را آشکار سازند (لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مَدْخَلًا لَّوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ).

این یکی از رساترین تعبیراتی است که قرآن در باره ترس و وحشت منافقان و یا بغض و نفرت آنان بیان کرده که آنها اگر در کوهها و حتی زیر و روی زمین راه فراری پیدا کنند از ترس یا عداوت از شما دور می‌شوند ولی چون قوم و قبیله و اموال و ثروتی در محیط شما دارند مجبورند دندان بر جگر بگذارند و بمانند!

آیه ۵۸ - شأن نزول: نقل شده که: پیامبر ﷺ مشغول تقسیم اموالی (از غنائم یا مانند آن) بود که یکی از طایفه «بنی تمیم» فرا رسید، صدا زد: ای رسول خدا! عدالت کن! پیامبر فرمود: وای بر تو اگر من عدالت نکنم چه کسی عدالت خواهد کرد؟! در این هنگام این آیه و آیه بعد نازل شد و به این‌گونه افراد اندرز داد.

تفسیر: خودخواهان بی‌منطق: در این آیه به یکی از حالات منافقان اشاره شده و آن این که آنها هرگز راضی به حق خود نیستند.

هر کس جیب آنها را پر کند عادل است و از او راضی هستند و هر کس به خاطر رعایت عدالت حق دیگران را به آنها نبخشد ظالم و از او ناراضی می‌شوند. لذا می‌گوید: «بعضی از آنها در تقسیم صدقات به تو عیب می‌گیرند» و می‌گویند عدالت را رعایت نکردی (وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ).

اما در حقیقت چنین است که آنها به منافع خویش می‌نگرند «اگر سهمی به آنها داده شود راضیند و خوشحال» و تو را مجری عدالت می‌دانند هر چند استحقاق نداشته باشند (فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رِضًا).

«و اگر چیزی از آن به آنها داده نشود خشمگین می‌شوند» و تو را متهم به بی‌عدالتی می‌کنند (وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ).

(آیه ۵۹) - «ولی اگر آنها (به حق خود راضی باشند و) به آنچه خدا و پیامبرش در اختیار آنها گذارده رضایت دهند و بگویند همین برای ما کافی است و اگر هم نیاز بیشتری داریم خدا و پیامبر از فضل خود به زودی به ما می‌بخشد ما تنها رضای خدا را می‌طلبیم» و از او می‌خواهیم که ما را از اموال مردم بی‌نیاز سازد، اگر آنها چنین کنند به سود آنهاست (وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ).

(آیه ۶۰) - مصارف زکات و ریزه‌کاریهای آن: در تاریخ اسلام دو دوران مشخص دیده می‌شود، دوران مکه که همت پیامبر ﷺ و مسلمانان در آن مصروف تعلیم و تربیت نفرات و آموزش و تبلیغ می‌شد، و دوران مدینه که پیامبر ﷺ در آن دست به تشکیل «حکومت اسلامی» و پیاده کردن و اجرای تعلیمات اسلام، از طریق این حکومت صالح زد.

بدون شک یکی از ابتدایی و ضروری‌ترین مسأله، به هنگام تشکیل حکومت، تشکیل «بیت‌المال» است که به وسیله آن نیازهای اقتصادی حکومت برآورده شود.

به همین دلیل یکی از نخستین کارهایی که پیامبر ﷺ در مدینه انجام داد تشکیل بیت‌المال بود که یکی از منابع آن را «زکات» تشکیل می‌داد، و طبق مشهور این حکم در سال دوم هجرت پیامبر ﷺ تشریح شد.

به هر حال آیه مورد بحث به روشنی مصارف واقعی زکات را بیان کرده و آن را در هشت مصرف خلاصه می‌کند:

۱ - «فقرًا» نخست می‌گوید: «صدقات و زکات برای فقیران است» (إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ).

۲ - «مساکین» (وَالْمَسَاكِينِ).

۳ - «عاملان و جمع‌آوری‌کنندگان زکات» (وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا).

این گروه در حقیقت کارمندان و کارکنانی هستند که برای جمع‌آوری زکات و اداره بیت‌المال اسلام تلاش و کوشش می‌کنند.



۴- «وکسانی که برای جلب محبتشان اقدام می‌شود» (وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ).

آنها کسانی هستند که انگیزه معنوی نیرومندی برای پیشبرد اهداف اسلامی ندارند، و با تشویق مالی می‌توان تألیف قلب، و جلب محبت آنان نمود، و در مباحث فقهی گفته شده که آیه مفهوم وسیعی دارد که کفار و غیرمسلمانان را شامل می‌شود.

۵- «در راه آزاد ساختن بردگان» (وَفِي الرِّقَابِ).

یعنی سهمی از زکات، تخصیص به مبارزه با بردگی، و پایان دادن به این موضوع ضدانسانی، و «آزادی تدریجی بردگان» داده می‌شود.

۶- «اداء دین بدهکاران» و آنها که بدون جرم و تقصیر زیر بار بدهکاری مانده و از ادای آن عاجز شده‌اند (وَالْغَارِمِينَ).

۷- «و در راه خدا» (وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ).

۸- «واماندگان در راه» (وَأَبْنِ السَّبِيلِ).

یعنی مسافرانی که بر اثر علّتی در راه مانده، وزاد و توشه و مرکب کافی برای رسیدن به مقصد ندارند، هر چند افراد فقیر و بی‌بضاعتی نیستند.

در پایان آیه به عنوان تأکید روی مصارف گذشته، می‌فرماید: «این فریضه الهی است» (فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ).

و بدون شک این فریضه، حساب شده، و کاملاً دقیق، و جامع مصلحت فرد و اجتماع است، زیرا «خداوند دانا و حکیم است» (وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

**نکته‌ها:**

۱- فرق میان «فقیر» و «مسکین»: به نظر می‌رسد که «فقیر» به معنی کسی است که در زندگی خود کمبود مالی دارد، هر چند مشغول کسب و کاری باشد و هرگز از کسی سؤال نکند، اما «مسکین» کسی است که نیازش شدیدتر است و دستش از کار کوتاه است، و به همین جهت از این و آن سؤال می‌کند.

۲- تقسیم زکات به هشت قسمت مساوی: اکثریت قاطع فقها بر اینند که اصناف هشتگانه فوق مواردی است که صرف زکات در آنها مجاز است، و تقسیم کردن در آن واجب نیست.

اما چگونگی مصرف آن در این مصارف هشتگانه بستگی به ضرورت‌های اجتماعی از یکسو، و نظر حکومت اسلامی از سوی دیگر دارد.

**۳- نقش زکات در اسلام:** با توجه به این که اسلام به عنوان یک «آیین جامع» که تمام نیازمندیهای مادی و معنوی در آن پیش‌بینی شده، و از همان عصر پیامبر ﷺ، با تأسیس حکومت همراه بود، و توجه خاصی به حمایت از محرومان و مبارزه با فاصله طبقاتی دارد، روشن می‌شود که نقش بیت‌المال، و زکات از مهمترین نقش‌هاست.

شک نیست که هر جامعه‌ای دارای افرادی از کار افتاده، بیمار، یتیمان بی‌سرپرست، معلولین، و امثال آنها می‌باشد که باید مورد حمایت قرار گیرند. و نیز برای حفظ موجودیت خود در برابر هجوم دشمن، نیاز به سربازان مجاهدی دارد که هزینه آنها از طرف حکومت پرداخت می‌شود.

به همین دلیل در اسلام مسأله زکات که در حقیقت یک نوع «مالیات بر درآمد و تولید» و «مالیات بر ثروت راكد» محسوب می‌شود، از اهمیت خاصی برخوردار است، تا آنجا که در ردیف مهمترین عبادات قرار گرفته، و در بسیاری از موارد با نماز همراه ذکر شده، و حتی شرط قبولی نماز شمرده شده است!

**آیه ۶۱- شأن نزول:** در مورد نزول این آیه گفته‌اند: این آیه در باره گروهی از منافقان نازل شده، که دور هم نشسته بودند و سخنان ناهنجار، در باره پیامبر ﷺ می‌گفتند، یکی از آنان گفت: این کار را نکنید، زیرا، می‌ترسیم به گوش محمد برسد، و او به ما بد بگوید (و مردم را بر ضد ما بشورانند).

یکی از آنان که نامش «جلاس» بود گفت: مهم نیست، ما هر چه بخواهیم می‌گوییم، و اگر به گوش او رسید نزد وی می‌رویم، و انکار می‌کنیم، و او از ما می‌پذیرد، زیرا محمد ﷺ آدم خوش‌باور و دهن‌بینی است، و هر کس هر چه بگوید قبول می‌کند، در این هنگام آیه نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

**تفسیر:** این حسن است نه عیب! در این آیه همان‌گونه که از مضمون آن استفاده می‌شود سخن از فرد یا افرادی در میان است که پیامبر ﷺ را با گفته‌های

خود آزار می دادند آیه می گوید: «از آنها کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند و می گویند: او آدم خوش باوری است!» (وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ).

آنها در حقیقت یکی از نقاط قوت پیامبر ﷺ را که وجود آن در یک رهبر کاملاً لازم است، به عنوان نقطه ضعف نشان می دادند.

لذا قرآن بلافاصله اضافه می کند که: «به آنها بگو اگر پیامبر گوش به سخنان شما فرا می دهد (و عذرتان را می پذیرد، و به گمان شما یک آدم گوشی است) این به نفع شماست!» (قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ).

زیرا از این طریق آبروی شما را حفظ کرده، و شخصیتتان را خرد نمی کند عواطف شما را جریحه دار نمی سازد، و برای حفظ محبت و اتحاد و وحدت شما از این طریق کوشش می کند، در حالی که اگر او فوراً پرده‌ها را بالا می زد، و دروغگویان را رسوا می کرد، دردسر فراوانی برای شما فراهم می آمد.

سپس برای این که عیب جویان از این سخن سوء استفاده نکنند، و آن را دستاویز قرار ندهند، چنین اضافه می کند: «او به خدا و فرمانهای او ایمان دارد، و به سخنان مؤمنان راستین گوش فرا می دهد، و آن را می پذیرد و به آن ترتیب اثر می دهد» (يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ).

یعنی در واقع پیامبر ﷺ دوگونه برنامه دارد: یکی برنامه حفظ ظاهر و جلوگیری از پرده‌داری، و دیگری در مرحله عمل، در مرحله اول به سخنان همه گوش فرا می دهد، و ظاهراً انکار نمی کند، ولی در مقام عمل تنها توجه او به فرمانهای خدا و پیشنهادهای و سخنان مؤمنان راستین است، و یک رهبر واقع بین باید چنین باشد، و تأمین منافع جامعه جز از این راه ممکن نیست لذا بلافاصله می فرماید: «او رحمت برای مؤمنان شماست» (وَرَحْمَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ).

تنها چیزی که در اینجا باقی می ماند این است که نباید آنها که پیامبر ﷺ را با این سخنان خود ناراحت می کنند و از او عیب جویی می نمایند، تصور کنند که بدون مجازات خواهند ماند.

لذا در پایان آیه می فرماید: «آنها که به رسول خدا ﷺ آزار می رسانند عذابی دردناک دارند» (وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

آیه ۶۲ - شأن نزول: جمعی از مفسران شأن نزولی برای این آیه و آیه بعد نقل کرده اند و آن این که: هنگامی که در نکوهش تخلف کنندگان از غزوه تبوک آیاتی نازل شد یکی از منافقان گفت: به خدا سوگند این گروه نیکان و اشراف ما هستند، اگر آنچه را «محمد» در باره آنها می گوید راست باشد، اینها از چهارپایان هم بدترند، یکی از مسلمانان این سخن را شنید و گفت: به خدا آنچه او می گوید حق است، و تو از چهارپا بدتری!

این سخن به گوش پیامبر ﷺ رسید به دنبال آن مرد منافق فرستاد و از او پرسید: چرا چنین گفتی، او سوگند یاد کرد که چنین سخنی نگفته است آن مرد مؤمن، گفت: خداوندا خودت راستگو را تصدیق، و دروغگو را تکذیب فرما. این دو آیه نازل شد و وضع آنها را مشخص ساخت.

**تفسیر: قیافه حق به جانب منافقان!** یکی از نشانه های منافقان و اعمال زشت و شوم آنها که قرآن کراراً به آن اشاره کرده، این است که آنها برای پوشاندن چهره خود بسیاری از خلافکاریهای خود را انکار می کردند و با توسل به سوگندهای دروغین می خواستند مردم را فریب داده و از خود راضی کنند. در این آیه و آیه بعد قرآن مجید پرده از روی این عمل زشت برداشته و مسلمانان را آگاه می سازد که تحت تأثیر این گونه سوگندهای دروغین قرار نگیرند.

نخست می گوید: «آنها برای شما سوگند به خدا یاد می کنند تا شما را راضی کنند» (يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضَوْكُمْ).

روشن است که هدف آنها از این سوگندها، بیان حقیقت نیست. بلکه می خواهند با فریب و نیرنگ چهره واقعیات را در نظرتان دگرگون جلوه دهند، و به مقاصد خود برسند. لذا قرآن می گوید: «اگر آنها راست می گویند و ایمان دارند، شایسته تر این است که خدا و پیامبرش را راضی کنند!» (وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ).

(آیه ۶۳) - در این آیه این‌گونه افراد منافق را شدیداً تهدید می‌کند، و می‌گوید: «مگر نمی‌دانند کسی که با خدا و رسولش دشمنی و مخالفت کند برای او آتش دوزخ است که جاودانه در آن می‌ماند» (الَّذِينَ يَخْتَفُونَ بَيْنَ يَدَيْهِمْ إِذِ اتَّخَذُوا الذِّمَّةَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَهُمْ هَانِئِينَ يَمُوتُونَ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُمْ فِي آيَاتِنَا لَكَانِتِينَ) وَرَسُولُهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا).

سپس برای تأکید اضافه می‌کند: «این رسوایی و ذلت بزرگی است» (ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ).

آیه ۶۴ - شأن نزول: در باره نزول این آیه و دو آیه بعد چنین نقل شده: گروهی از منافقان در یک جلسه سرّی، برای قتل پیامبر توطئه کردند که پس از مراجعت از جنگ تبوک در یکی از گردنه‌های سر راه به صورت ناشناس کمین کرده، شتر پیامبر ﷺ را رم دهند، و حضرت را به قتل برسانند.

خداوند پیامبرش را از این نقشه آگاه ساخت، و او دستور داد جمعی از مسلمانان مراقب باشند، و آنها را متفرق سازند.

تفسیر: برنامه خطرناک دیگری از منافقان: از این آیه چنین استفاده می‌شود که خداوند برای دفع خطر منافقان از پیامبر، گهگاه پرده از روی اسرار آنها برمی‌داشت، و آنان را به مسلمانان معرفی می‌کرد، تا به هوش باشند و آنها نیز دست و پای خود را جمع کنند، روی این جهت غالباً آنان در یک حالت ترس و وحشت به سر می‌بردند، قرآن به این وضع اشاره کرده، می‌گوید: «منافقان می‌ترسند که بر ضد آنها سوره‌ای نازل شود، و آنان را به آنچه در دل دارند آگاه سازد» (يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ).

ولی عجیب این که بر اثر شدت لجاجت و دشمنی باز هم دست از استهزاء و تمسخر نسبت به کارهای پیامبر ﷺ بر نمی‌داشتند، لذا خداوند در پایان آیه به پیامبرش می‌گوید: «به آنها بگو: هر چه می‌خواهید استهزاء کنید، اما بدانید خدا آنچه را از آن بیم دارید آشکار می‌سازد» و شما را رسوا می‌کند! (قُلِ اسْتَهْزِؤْا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ).

(آیه ۶۵) - در این آیه به یکی دیگر از برنامه‌های منافقان اشاره کرده،

می‌گوید: «اگر از آنها بپرسی (که چرا چنین سخن نادرستی را گفته‌اند، و یا چنین کار خلافی را انجام داده‌اند) می‌گویند: ما مزاح و شوخی می‌کردیم و در واقع قصد و غرضی نداشتیم!» (وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ).

منافقان امروز و منافقان هر زمان که برنامه‌های یکنواختی دارند از این روش بهره‌برداری فراوان می‌کنند، حتی گاه می‌شود جدی‌ترین مطالب را در لباس مزاحها و شوخیهای ساده مطرح کنند، اگر به هدفشان رسیدند چه بهتر، و الا با عنوان کردن شوخی و مزاح می‌خواهند از چنگال مجازات فرار کنند.

اما قرآن با تعبیری قاطع و کوبنده، به آنها پاسخ می‌گوید، و به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که «به آنها بگو: آیا خدا، و آیات او، و رسولش، را مسخره می‌کنید و به شوخی می‌گیرید؟!» (قُلْ أَلَا لِلَّهِ آيَاتُهُ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤْنَ).

یعنی آیا با همه چیز می‌توان شوخی کرد، حتی با خدا و پیامبر و آیات قرآن! آیا مسأله رم دادن شتر، و سقوط پیامبر ﷺ از آن گردنه خطرناک، چیزی است که بتوان زیر نقاب شوخی آن را پوشاند؟

(آیه ۶۶) - سپس به پیامبر دستور می‌دهد صریحاً به این منافقان بگو: «دست از این عذرهای واهی و دروغین بردارید» (لَا تَعْتَذِرُوا).

چراکه «شما بعد از ایمان راه کفر پیش گرفتید» (قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ). این تعبیر نشان می‌دهد که گروه بالا از آغاز در صف منافقان نبودند، بلکه در صف مؤمنان ضعیف‌الایمان بودند و پس از ماجرای فوق راه کفر پیش گرفتند.

سرانجام، آیه را با این جمله پایان می‌دهد که: «اگر ما گروهی از شما را ببخشیم گروه دیگری را به خاطر این که مجرم بودند، مجازات خواهیم کرد» (إِنْ نَعَفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ).

این که می‌گوید گروهی را مجازات می‌کنیم به خاطر جرم و گناهشان، دلیل بر آن است که «گروه مورد عفو» افرادی هستند که آثار جرم و گناه را با آب توبه از وجود خود شسته‌اند.

(آیه ۶۷) - نشانه‌های منافقان: در این آیه اشاره به یک مطلب کلی می‌کند

و آن این که ممکن است روح نفاق به اشکال مختلف ظاهر شود، مخصوصاً خودنمایی، روح نفاق در یک «مرد» با یک «زن» ممکن است متفاوت باشد، اما نباید فریب تغییر چهره‌های نفاق را در میان منافقان خورد.

لذا می‌گوید: «مردان منافق و زنان منافق همه از یک قماشند» (الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ).

سپس به ذکر پنج صفت از اوصاف آنان می‌پردازد.

**اول و دوم:** «آنها مردم را به منکرات تشویق، و از نیکیها باز می‌دارند» (يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ).

یعنی درست برعکس برنامه مؤمنان راستین که دائماً از طریق «امر به معروف» و «نهی از منکر» در اصلاح جامعه و پیراستن آن از آلودگی و فساد کوشش دارند، منافقان دائماً سعی می‌کنند که فساد همه جا را بگیرد، و معروف و نیکی از جامعه برچیده شود.

**سوم:** آنها «دستهایشان را می‌بندند» (وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ). نه در راه خدا انفاق می‌کنند، نه به کمک محرومان می‌شتابند، و نه خویشاوند و آشنا را کمک مالی آنها بهره می‌گیرند.

روشن است آنها چون ایمان به آخرت و نتایج و پاداش «انفاق» ندارند، در بذل اموال سخت بخیلند.

**چهارم:** تمام اعمال و گفتار و رفتارشان نشان می‌دهد که «آنها خدا را فراموش کرده‌اند (و نیز وضع زندگی آنها نشان می‌دهد که) خدا هم آنها را از برکات و توفیقات و مواهب خود فراموش نموده» (نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ). یعنی با آنها معامله فراموشی کرده است و آثار این دو فراموشی در تمام زندگی آنان آشکار است.

**پنجم:** این که «منافقان فاسقند و بیرون از دایره اطاعت فرمان خدا» (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ).

آنچه در آیه فوق در باره صفات مشترک منافقان گفته شد در هر عصر و زمانی دیده می‌شود.

(آیه ۶۸) - در این آیه مجازات شدید و دردناک آنها، بیان شده است، می‌فرماید: «خداوند مردان و زنان منافق و همه کفار و افراد بی‌ایمان را وعده آتش جهنم داده» (وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ).

همان آتش سوزانی که: «جاودانه در آن خواهند ماند» (خَالِدِينَ فِيهَا). و «همین یک مجازات (که تمام انواع عذابها و کیفرها را در بر دارد) برای آنها کافی است» (هِيَ حَسْبُهُمْ).

و به تعبیر دیگر آنها نیاز به هیچ مجازات دیگری ندارند، زیرا در دوزخ همه نوع عذاب جسمانی و روحانی وجود دارد.

و در پایان آیه اضافه می‌کند: «خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته و عذاب همیشگی نصیبشان نموده است» (وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِمٌ).

بلکه این دوری از خداوند، خود بزرگترین عذاب و دردناکترین کیفر برای آنها محسوب می‌شود.

(آیه ۶۹) - تکرار تاریخ و درس عبرت! این آیه برای بیدار ساختن این گروه از منافقان، آینه تاریخ را پیش روی آنها می‌گذارد، و با مقایسه زندگی آنان با منافقان و گردنکشان پیشین، عبرت‌انگیزترین درسها را به آنها می‌دهد، و می‌گوید: «شما همانند منافقان پیشین هستید»، و همان مسیر و برنامه و سرنوشت شوم را تعقیب می‌کنید (كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ).

«همانها که از نظر نیرو از شما قویتر، و از نظر اموال و فرزندان از شما افزونتر بودند» (كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا).

«آنها از نصیب و بهره خود در دنیا، در طریق شهوات و آلودگی و گناه و فساد و تبهکاری، بهره گرفتند، شما منافقان این امت نیز از نصیب و بهره خود همان‌گونه که منافقان پیشین بهره گرفته بودند، بهره‌برداری کردید» (فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلَاقِهِمْ).

سپس می‌گوید: «شما در کفر و نفاق و سخریه و استهزاء مؤمنان، فرو رفتید، همان‌گونه که آنها در این امور فرو رفتند» (وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا).



سرانجام پایان کار منافقان پیشین را برای هشدار به گروه منافقان معاصر پیامبر ﷺ و همه منافقان جهان، با دو جمله بیان می‌کند:

نخست این که: «آنها کسانی هستند که همه اعمالشان در دنیا و آخرت بر باد رفته و می‌رود، و هیچ نتیجه مثبتی از آن عاقدشان نمی‌گردد» (أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ).

دیگر این که: «آنها زیانکاران حقیقی، و خسران یافتگان واقعی هستند» (وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ).

آنها ممکن است استفاده‌های «موقت» و «محدودی» از اعمال نفاق‌آمیز خود ببرند، ولی اگر درست بنگریم می‌بینیم نه در زندگی این دنیا از این رهگذر طرفی می‌بندند، و نه در جهان دیگر بهره‌ای دارند.

(آیه ۷۰) - در این آیه روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، به عنوان استفهام انکاری چنین می‌گوید: «آیا این گروه منافق از سرنوشت امتهای پیشین، قوم نوح، و عاد، و ثمود، و قوم ابراهیم، و اصحاب مدین (قوم شعیب) و شهرهای ویران شده قوم لوط با خبر نشدند» (أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثُمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ).

اینها ماجراهای تکان‌دهنده‌ای است که مطالعه و بررسی آن هر انسانی را که کمترین احساس در قلب او باشد تکان می‌دهد.

هر چند خداوند آنها را هیچ‌گاه از لطف خود محروم نساخت، «و پیامبران‌شان با دلایل روشن برای هدایت آنان به سویشان آمدند» (أَتَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ).

ولی آنها به هیچ‌یک از مواظظ و اندرزهای این مردان الهی گوش فرا ندادند و برای زحمات طاقت‌فرسایشان در راه روشنگری خلق خدا ارجی ننهادند.

«بنابراین هرگز خداوند به آنها ستم نکرد، این خودشان بودند که به خویشتن ستم روا داشتند»! (فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ).

(آیه ۷۱) - نشانه‌های مؤمنان راستین: در آیات گذشته علائم و جهات مشترک مردان و زنان منافق در پنج قسمت مطرح گردید.

در آیه مورد بحث علائم و نشانه‌های مردان و زنان با ایمان بیان شده است که آن هم در پنج قسمت خلاصه می‌شود.

آیه از اینجا شروع می‌شود که می‌فرماید: «مردان و زنان با ایمان دوست و ولی و یار و یاور یکدیگرند» (وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ).

پس از بیان این اصل کلی به شرح جزئیات صفات مؤمنان می‌پردازد:

۱- نخست می‌گوید: «آنها مردم را به نیکی‌ها دعوت می‌کند» (يَأْمُرُونَ

بِالْمَعْرُوفِ).

۲- «مردم را از زشتیها و بدیها و منکرات باز می‌دارند» (وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ).

۳- آنها به عکس منافقان که خدا را فراموش کرده بودند «نماز را برپا می‌دارند» (وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ). و به یاد خدا هستند و با یاد و ذکر او، دل را روشن، و عقل را بیدار و آگاه می‌دارند.

۴- آنها بر خلاف منافقان که افرادی ممسک و بخیل هستند بخشی از اموال خویش را در راه خدا، و حمایت خلق خدا، و برای بازسازی جامعه، انفاق می‌نمایند «و زکات اموال خویش را می‌پردازد» (وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ).

۵- منافقان فاسقند و سرکش، و خارج از تحت فرمان حق، اما مؤمنان «اطاعت فرمان خدا و پیامبر او می‌کنند» (وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ).

در پایان این آیه اشاره به نخستین امتیاز مؤمنان از نظر نتیجه و پاداش کرده، می‌گوید: «خداوند آنها را به زودی مشمول رحمت خویش می‌گرداند» (أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ).

شک نیست که وعده رحمت به مؤمنان از طرف خداوند، از هر نظر قطعی و اطمینان‌بخش است، چرا که «خداوند توانا و حکیم است» (إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ). نه بدون علت و وعده می‌دهد، و نه هنگامی که وعده داد، از انجام آن عاجز می‌ماند.

(آیه ۷۲) - این آیه قسمتی از این رحمت و اسعه الهی را که شامل حال افراد با

ایمان می‌شود، در دو جنبه «مادی» و «معنوی» شرح می‌دهد.

نخست می فرماید: «خداوند به مردان و زنان با ایمان باغهایی از بهشت وعده داده است که از زیر درختانش نهرها جریان دارد» (وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

از ویژگیهای این نعمت بزرگ این است که زوال و جدایی در آن راه ندارد و «آنان جاودانه در آن می مانند» (خَالِدِينَ فِيهَا).

دیگر از مواهب الهی به آنها این است که خداوند «مسکنهای پاکیزه و منزلگاههای مرقه در قلب بهشت عدن در اختیار آنها می گذارد» (وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ).

از احادیث اسلامی چنین استفاده می شود که «جَنَّاتِ عَدْنٍ» باغهای مخصوصی است از بهشت که پیامبر ﷺ و جمعی از خاصان پیروان او در آنها مستقر خواهند شد.

سپس اشاره به نعمت و پاداش معنوی آنها کرده، می فرماید: «رضایت و خشنودی خدا (که نصیب این مؤمنان راستین می شود) از همه برتر و بزرگتر است» (وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ).

هیچکس نمی تواند آن لذت معنوی و احساس روحانی را که به یک انسان به خاطر توجه رضایت و خشنودی خدا از او، دست می دهد، توصیف کند.

و در پایان آیه اشاره به تمام این نعمتهای مادی و معنوی کرده، می گوید: «این پیروزی بزرگی است» (ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).

(آیه ۷۳) - پیکار با کفار و منافقان: سرانجام در این آیه دستور به شدت عمل در برابر کفار و منافقان داده، می گوید: «ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن» (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ).

«و در برابر آنها روش سخت و خشنی در پیش گیر» (وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ).

این مجازات آنها در دنیاست، و در آخرت «جایگاهشان دوزخ است که بدترین سرنوشت و جایگاه است» (وَمَا أُوْيَهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ).

البته طرز جهاد در برابر «کفار» جهاد همه جانبه، و مخصوصاً جهاد مسلحانه

است. و منظور از جهاد با منافقان انواع و اشکال دیگر مبارزه غیر از مبارزه مسلحانه است، مانند مذمت و توبیخ و تهدید و رسوا ساختن آنها، و شاید جمله «وَأَغْلُظْ عَلَيْهِمْ» اشاره به همین معنی باشد.

**آیه ۷۴ - شأن نزول:** در باره شأن نزول این آیه روایات مختلفی نقل شده که همه آنها نشان می‌دهد بعضی از منافقان، مطالب زنده‌ای در باره اسلام و پیامبر ﷺ گرفته بودند و پس از فاش شدن اسرارشان سوگند دروغ یاد کردند که چیزی نگفته‌اند و همچنین توطئه‌ای بر ضد پیامبر ﷺ چیده بودند که خنثی گردید.

**تفسیر: توطئه خطرناک!** در این آیه پرده از روی یکی دیگر از اعمال منافقان برداشته شده و آن این که: هنگامی که می‌بینند اسرارشان فاش شده واقعیات را انکار می‌کنند و حتی برای اثبات گفتار خود به قسم‌های دروغین متوسل می‌شوند. نخست می‌گویند: «منافقان سوگند یاد می‌کنند که چنان مطالبی را در باره پیامبر نگفته‌اند» (يُخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا).

در حالی که: «اینها بطور مسلم سخنان کفرآمیزی گفته‌اند» (وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ). و به این جهت «پس از قبول و اظهار اسلام راه کفر را پیش گرفته‌اند» (وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ).

البته آنان از آغاز مسلمان نبودند که کافر شوند بلکه تنها اظهار اسلام می‌کردند، بنابراین همین اسلام ظاهری و صوری را نیز با اظهار کفر درهم شکستند. و از آن بالاتر «آنها تصمیم خطرناکی داشتند که به آن نرسیدند» (وَهُمْ أُولُوا بِمَا لَمْ يَتَّوَلَوْا).

و آن توطئه برای نابودی پیامبر و یا فعالیت‌هایی است که برای به هم ریختن سازمان جامعه اسلامی، و تولید فساد و نفاق و شکاف، انجام می‌دادند، که هرگز به هدف نهایی منتهی نشد.

در جمله بعد برای این که زشتی و وقاحت فعالیت‌های منافقان و نمک‌شناسی آنها کاملاً آشکار شود اضافه می‌کند: آنها در واقع خلافی از پیامبر ندیده بودند و هیچ لطمه‌ای از ناحیه اسلام بر آنان وارد نشده بود، بلکه به عکس در پرتو

حکومت اسلام به انواع نعمتهای مادی و معنوی رسیده بودند، بنابر این «آنها در حقیقت انتقام نعمتهایی را می‌گرفتند خداوند و پیامبر با فضل و کرم خود تا سرحد استغنا به آنها داده بودند» (وَمَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَعْنِيَهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ).

سپس آنچه‌ان که سیره قرآن است راه بازگشت را به روی آنان گشوده، می‌گوید: «اگر آنان توبه کنند برای آنها بهتر است» (فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ).

و این نشانه واقع‌بینی اسلام و اهتمام به امر تربیت، و مبارزه با هرگونه سختگیری و شدت عمل نابخاست، که حتی راه آشتی و توبه را به روی منافقانی که توطئه برای نابودی پیامبر کردند و سخنان کفرآمیز و توهینهای زننده داشتند بازگذارد.

در عین حال برای این که آنها این نرمش را دلیل بر ضعف نگیرند، به آنها هشدار می‌دهد که: «اگر به روش خود ادامه دهند، و از توبه روی برگردانند، خداوند در دنیا و آخرت آنان را به مجازات دردناکی کیفر خواهد داد» (وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يَعْذَّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ).

و اگر می‌پندارند کسی در برابر مجازات الهی ممکن است به کمک آنان بشتابد سخت در اشتباهند، زیرا «آنها در سراسر روی زمین نه ولی و سرپرستی خواهند داشت و نه یار و یاور» (وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ).

آیه ۷۵- شأن نزول: این آیه و سه آیه بعد از آن در باره یکی از انصار به نام «ثَعْلَبَةُ بْنُ حَاطِبٍ» نازل شده است، او که مرد فقیری بود و مرتب به مسجد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

می‌آمد اصرار داشت که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دعا کند تا خداوند مال فراوانی به او بدهد! پیغمبر به او فرمود: «قَلِيلٌ تُؤَدِّي شُكْرَهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيقُهُ»؛ «مقدار کمی که حقش را بتوانی ادا کنی، بهتر از مقدار زیادی است که توانایی ادا حقش را نداشته باشی».

ولی ثعلبه دست بردار نبود و سرانجام پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای او دعا کرد.

چیزی نگذشت که طبق روایتی پسر عموی ثروتمندی داشت از دنیا رفت و ثروت سرشاری به او رسید.

پس از مدتی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مأمور جمع‌آوری زکات را نزد او فرستاد، تا زکات

اموال او را بگیرد، ولی این مرد کم ظرفیت و تازه به نوارسیده و بخیل، از پرداخت حق الهی خودداری کرد، نه تنها خودداری کرد، بلکه به اصل تشریح این حکم نیز اعتراض نمود و گفت: این حکم برادر «جزیه» است.

به هر حال هنگامی که پیامبر ﷺ سخن او را شنید فرمود: **يَا وَيْحَ ثَعْلَبَةَ! يَا وَيْحَ ثَعْلَبَةَ!** «ای بر ثعلبه! ای وای بر ثعلبه!» و در این هنگام آیات مزبور نازل شد. **تفسیر: منافقان کم ظرفیتند!** قرآن در اینجا روی یکی دیگر از صفات زشت منافقان انگشت می‌گذارد و آن این که: به هنگام ضعف و ناتوانی و فقر و پریشانی، چنان دم از ایمان می‌زنند که هیچ‌کس باور نمی‌کند آنها روزی در صف منافقان قرار گیرند.

اما همین که به نوایی برسند چنان دست و پای خود را گم کرده و غرق دنیا پرستی می‌شوند که همه عهد و پیمانهای خویش را با خدا به دست فراموشی می‌سپارند. نخست می‌گوید: «بعضی از منافقان کسانی هستند که با خدا پیمان بسته‌اند که اگر از فضل و کرم خود به ما مرحمت کند قطعاً به نیازمندان کمک می‌کنیم و از نیکوکاران خواهیم بود» **(وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِن آتَيْنَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ).**

**(آیه ۷۶) -** ولی این سخن را تنها زمانی می‌گفتند که دستشان از همه چیز تهی بود «و به هنگامی که خداوند از فضل و رحمتش سرمایه‌هایی به آنان داد، بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و رویگردان شدند» **(فَلَمَّا آتَيْتُم مِّنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ).**

**(آیه ۷۷) -** «این عمل و این پیمان شکنی و بخل نتیجه‌اش این شد که روح نفاق بطور مستمر و پایدار در دل آنان ریشه کند و تا روز قیامت و هنگامی که خدا را ملاقات می‌کنند ادامه یابد» **(فَاعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِم إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْتَهُ).**

این «به خاطر آن است که از عهدی که با خدا بستند تخلف کردند، و به خاطر آن است که مرتباً دروغ می‌گفتند» **(بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ).**

**(آیه ۷۸) -** سرانجام آنها را با این جمله مورد سرزنش و توبیخ قرار می‌دهد که

«آیا آنها نمی دانند خداوند اسرار درون آنها را می داند، و سخنان آهسته و درگوشی آنان را می شنود، و خداوند از همه غیوب و پنهانیها باخبر است»؟! (الَّذِينَ يَكْتُمُونَ آيَاتِ اللَّهِ وَيَتَّبِعُونَ آيَاتَ الْكُفْرِ أُولَٰئِكَ سَنُعَذِّبُهُمْ فَأَعْلَمَ اللَّهُ أَعْلَمَ غُيُوبَهُمْ) (آلَمُ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ).

آیه ۷۹ - شأن نزول: روایات متعددی در شأن نزول این آیه و آیه بعد نقل شده، که از مجموع آنها چنین استفاده می شود که: پیامبر ﷺ تصمیم داشت لشکر اسلام را برای مقابله با دشمن (احتمالاً برای جنگ تبوک) آماده سازد، و نیاز به گرفتن کمک از مردم داشت، هنگامی که نظر خود را اظهار فرمود، کسانی که توانایی داشتند مقدار قابل ملاحظه‌ای به عنوان زکات یا کمک بلاعوض به ارتش اسلام تقدیم کردند.

ولی بعضی از کارگران کم درآمد مسلمان با تحمل کار اضافی و کشیدن آب در شب و تهیه مقداری خرما کمک ظاهراً ناچیزی به این برنامه بزرگ اسلامی نمودند. ولی منافقان عیب جو به هریک از این دو گروه ایراد می گرفتند: گروه اول را به عنوان ریاکار معرفی می کردند، و کسانی را که مقدار ظاهراً ناچیزی کمک نموده بودند به باد مسخره و استهزاء می گرفتند.

این آیه و آیه بعد نازل شد و شدیداً آنها را تهدید کرد و از عذاب خداوند بیم داد!

تفسیر: کارشکنی منافقان: در اینجا اشاره به یکی دیگر از صفات عمومی منافقان شده است که آنها افرادی لجوج، بهانه جو، و ایرادگیر، و کارشکن هستند، هر کار مثبتی را، با وصله‌های نامناسبی تحقیر کرده، و بد جلوه می دهند. قرآن مجید شدیداً این روش غیرانسانی آنها را نکوهش می کند، و مسلمانان را از آن آگاه می سازد، تا تحت تأثیر این گونه القائات سوء قرار نگیرند و هم منافقان بدانند که حنای آنان در جامعه اسلامی رنگی ندارد!

نخست می فرماید: «آنها که به افراد نیکوکار مؤمنین در پرداختن صدقات و کمکهای صادقانه، عیب می گیرند، و مخصوصاً آنها که افراد با ایمان تنگدست را که دسترسی جز به کمکهای مختصر ندارند، مسخره می کنند، خداوند آنان را

مسخره می‌کند، و عذاب دردناک در انتظار آنهاست!» (الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

منظور از جمله «سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ» (خداوند آنها را مسخره می‌کند) این است که مجازات استهزاءکنندگان را به آنها خواهد داد، و یا آن چنان با آنها رفتار می‌کند که همچون استهزاءشدگان تحقیر شوند!

(آیه ۸۰) - در این آیه تأکید بیشتری روی مجازات این گروه از منافقان نموده و آخرین تهدید را ذکر می‌کند به این ترتیب که روی سخن رابه پیامبر ﷺ نموده می‌گوید: «چه برای آنها استغفار کنی و چه نکنی، حتی اگر هفتاد بار برای آنها از خداوند طلب آمرزش نمایی هرگز خدا آنها را نمی‌بخشد» (إِسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ).

«چراکه آنها خدا و پیامبرش را انکار کردند و راه کفر پیش گرفتند» و همین کفر آنها را به درّه نفاق و آثار شوم آن افکند (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ).

و روشن است هدایت خدا شامل حال کسانی می‌شود که در طریق حق طلبی گام بر می‌دارند و جوایب حقیقتند، ولی «خداوند افراد فاسق و گنهکار و منافق را هدایت نمی‌کند» (وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ).

\* اهمیت به کیفیت کار است نه کمیت: این حقیقت به خوبی از آیات قرآن به دست می‌آید که اسلام در هیچ موردی روی «کثرت مقدار عمل» تکیه نکرده، بلکه همه جا اهمیت به «کیفیت عمل» داده است.

مهم این است که هیچ‌کس از مقدار توانایی خود دریغ ندارد، سخن از بسیار و کم نیست، سخن از احساس مسؤلیت و اخلاص است.

از این موضوع این حقیقت نیز روشن می‌شود که در یک جامعه سالم اسلامی به هنگام بروز مشکلات، همه باید احساس مسؤلیت کنند، نباید چشمها تنها به متمکنان دوخته شود، چراکه اسلام متعلق به همه است، و همه باید در حفظ آن از جان و دل بکوشند.



(آیه ۸۱) - باز هم کارشکنی منافقان: در این آیه نیز سخن همچنان پیرامون معرفی منافقان، به وسیله اعمال و رفتار و افکار آنهاست.

نخست می فرماید: «آنها که در (تبوک) از شرکت در جهاد تخلف جستند، و با عذرهای واهی در خانه‌های خود نشستند (و به گمان خود سلامت را بر خطرات میدان جنگ ترجیح دادند) از این عملی که بر ضد رسول خدا ﷺ مرتکب شدند، خوشحالتند» (فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ).

«و از این که در راه خدا با مال و جان خود جهاد کنند (و به افتخارات بزرگ مجاهدان نائل گردند) کراحت داشتند» (وَكِرَهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ).

آنها به تخلف خودشان از شرکت در میدان جهاد قناعت نکردند، بلکه با وسوسه‌های شیطانی کوشش داشتند، دیگران را نیز دلسرد یا منصرف سازند «و به آنها گفتند: در این گرمای سوزان تابستان به سوی میدان نبرد حرکت نکنید» (وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ).

سپس قرآن روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده و با لحن قاطع و کوبنده‌ای به آنها چنین پاسخ می‌گوید: «به آنها بگو: آتش سوزان دوزخ از این هم گرمتر و سوزانتر است اگر بفهمند!» (قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ).

ولی افسوس که بر اثر ضعف ایمان، وعدم درک کافی، توجه ندارند که چه آتش سوزانی در انتظار آنهاست، آتشی که یک جرقه کوچکش از آتشفهای دنیا سوزنده تر است.

(آیه ۸۲) - در این آیه اشاره به این می‌کند که آنها به گمان این که پیروزی به دست آورده‌اند و با تخلف از جهاد و دلسرد کردن بعضی از مجاهدان به هدفی رسیده‌اند، قهقهه سر می‌دهند و بسیار می‌خندند، همان‌گونه که همه منافقان در هر عصر و زمان چنینند.

ولی قرآن به آنها اخطار می‌کند که «باید کم بخندند و بسیار بگریند» (فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا).

گریه برای آینده تاریکی که در پیش دارند، گریه به خاطر این که همه پلهای

بازگشت را پشت سر خود ویران ساخته‌اند، و بالاخره گریه برای این که این همه استعداد و سرمایه عمر را از دست داده و رسوایی و تیره‌روزی و بدبختی برای خود خریده‌اند.

و در آخر آیه می‌فرماید: «این جزای اعمالی است که آنها انجام می‌دادند»  
(جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ).

(آیه ۸۳) - در این آیه اشاره به یکی دیگر از روشهای حساب شده و خطرناک منافقان می‌کند و آن این که آنها به هنگامی که کار خلافی را آشکارا انجام می‌دهند برای تبرئه خود ظاهراً در مقام جبران بر می‌آیند و با این نوسانها و اعمال ضد و نقیض، چهره اصلی خود را پنهان می‌دارند.

آیه می‌گوید: «هرگاه خداوند تو را به سوی گروهی از اینها بازگرداند و از تو اجازه بخواهند که در میدان جهاد دیگری شرکت کنند، به آنها بگو، هیچ‌گاه با من در هیچ جهادی شرکت نخواهید کرد، و هرگز همراه من با دشمنی نخواهید جنگید!»  
(فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذِنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا).

یعنی پیامبر ﷺ باید آنها را برای همیشه مأیوس کند و روشن سازد که دیگر کسی فریشان را نخواهد خورد.

جمله «طَائِفَةٍ مِنْهُمْ» (گروهی از ایشان) نشان می‌دهد که همه آنان حاضر نبودند از این طریق وارد شوند و پیشنهاد شرکت در جهاد دیگری را عرضه ندارند. سپس دلیل عدم قبول پیشنهاد آنان را چنین بیان می‌کند: «شما برای نخستین بار راضی شدید که از میدان جهاد کناره‌گیری کنید و در خانه‌ها بنشینید، هم اکنون نیز به متخلفان بپیوندید، و با آنها در خانه‌ها بنشینید» (إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ).

(آیه ۸۴) - روش محکمتر در برابر منافقان: پس از آن که منافقان با تخلف صریح از شرکت در میدان جهاد پرده‌ها را دریدند و کارشان بر ملا شد، خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد روش صریحتر و محکمتری در برابر آنها اتخاذ کند تا برای

همیشه فکر نفاق و منافق‌گری از مغزهای دیگران برچیده شود.

لذا می‌فرماید: «بر هیچ‌یک از آنها (منافقان) که از دنیا می‌روند نماز مگزار!»  
(وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا).

«و هیچ‌گاه در کنار قبر او برای طلب آمرزش و استغفار نایست» (وَلَا تَقُمْ  
عَلَىٰ قَبْرِهِ).

در حقیقت این یک نوع مبارزه منفی، و در عین حال مؤثر، در برابر گروه منافقان است.

و این یک برنامه مبارزه حساب شده در برابر گروه منافقان در آن زمان بود که امروز هم مسلمانان باید از روشهای مشابه آن استفاده کنند.

در پایان آیه بار دیگر دلیل این دستور را روشن می‌سازد و می‌فرماید: «این حکم به خاطر آن است که آنها به خدا و پیامبرش کافر شدند» (إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ  
وَرَسُولِهِ).

«و در حالی که فاسق و مخالف فرمان خدا بودند از دنیا رفتند» (وَمَاتُوا  
وَهُمْ فَاسِقُونَ). نه از کرده خود پشیمان شدند و نه با آب توبه لکه‌های گناه را از دامان شستند.

(آیه ۸۵) - در اینجا ممکن بوده است سؤالی برای ما مسلمانان مطرح شود که اگر منافقان به راستی این همه از رحمت خدا دورند پس چرا خداوند به آنها این همه محبت کرده و این همه مال و فرزند (نیروی اقتصادی و انسانی) را در اختیارشان قرار داده است.

در آیه مورد بحث روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده و پاسخ این سؤال را چنین می‌دهد: «اموال و فرزندانشان هیچ‌گاه نباید مایهٔ اعجاب تو شود» (وَلَا تُعْجِبُكَ  
أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ).

چراکه به عکس آنچه مردم ظاهر بین خیال می‌کنند، این اموال و فرزندان نه تنها باعث خوشوقتی آنها نیست، بلکه «خداوند می‌خواهد آنان را به وسیلهٔ اینها در دنیا مجازات کند، و با حال کفر جان بدهند» (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا

وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ).

این آیه اشاره به این واقعیت می‌کند که امکانات اقتصادی و نیروهای انسانی در دست افراد ناصالح نه تنها سعادت‌آفرین نیست، بلکه غالباً مایهٔ دردسر و بلا و بدبختی است، زیرا چنین اشخاصی نه اموال خود را به مورد، مصرف می‌کنند و نه فرزندان سر به راه و با ایمان و تربیت یافته‌ای دارند، بلکه اموالشان مایهٔ غفلت آنها از خدا و مسائل اساسی زندگی است و فرزندانشان هم در خدمت ظالمان و فاسدان قرار می‌گیرند.

منتها برای کسانی که ثروت و نیروی انسانی را اصیل می‌پندارند و چگونگی مصرف آن، برای آنها مطرح نیست، زندگانی این‌گونه اشخاص دورنمای دل‌انگیزی دارد، اما اگر به متن زندگیشان نزدیکتر شویم و به این حقیقت نیز توجه کنیم که چگونگی بهره‌برداری از این امکانات مطرح است تصدیق خواهیم کرد که هرگز افراد خوشبختی نیستند.

(آیه ۸۶) - در این آیه و آیهٔ بعد باز سخن در بارهٔ منافقان است. آیه می‌گوید:

«هنگامی که سوره‌ای در بارهٔ جهاد نازل می‌شود و از مردم دعوت می‌کند که به خدا ایمان بیاورید (یعنی بر ایمان خود ثابت قدم بمانند و آن را تقویت نمایند) و همراه پیامبر خدا ﷺ در راه او جهاد کنید، در این هنگام منافقان قدرتمند که توانایی کافی از نظر جسمی و مالی برای شرکت در میدان جنگ دارند از تو اجازه می‌خواهند که در میدان جهاد شرکت نکنند و می‌گویند بگذار ما با قاعدین (آنها که از جهاد معذورند) باشیم» (وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ).

(آیه ۸۷) - در این آیه قرآن آنها را با این جمله مورد ملامت و مذمت

قرار می‌دهد که «آنها راضی شدند با متخلفان باقی بمانند» (رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ).

بعداً اضافه می‌کند که «اینها بر اثر گناه و نفاق به مرحله‌ای رسیده‌اند که بر قلبهایشان مهر زده شده، به همین دلیل چیزی نمی‌فهمند» (وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ

لَا يَفْقَهُونَ).

(آیه ۸۸) - در این آیه از گروهی که در نقطه مقابل این دسته قرار دارند صفات و روحیات آنها، و همچنین سرانجام کارشان درست به عکس آنهاست، سخن به میان آمده.

آیه چنین می‌گوید: «اما پیامبر و آنها که با او ایمان آوردند با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کردند» (لَكِنَّ الرَّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ).

و سرانجام کارشان این شد که «همه نیکبها برای آنهاست» و خیرات مادی و معنوی در این جهان و جهان دیگر نصیبشان است (وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ).  
«و گروه رستگاران همینها هستند» (وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که اگر «ایمان» و «جهاد» توأم گردد هرگونه خیر و برکتی را با خود همراه خواهد داشت، و جز در سایه این دو، نه راهی به سوی فلاح و رستگاری است، و نه نصیبی از خیرات و برکات مادی و معنوی.

(آیه ۸۹) - در این آیه به قسمتی از پادشاهای اخروی این گروه اشاره کرده، می‌گوید: «خداوند باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که از زیر درختانش نهرها جریان دارد» (أَعْدَدَ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

و تأکید می‌کند: این نعمت و موهبت عاریتی و فناپذیر نیست بلکه «جاودانه در آن می‌مانند» (خَالِدِينَ فِيهَا). «و این پیروزی بزرگی است» (ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).

(آیه ۹۰) - در این آیه به تناسب بحثهای گذشته، پیرامون منافقان بهانه‌جو و عذرتراش اشاره به وضع دو گروه از تخلف‌کنندگان از جهاد شده است.

نخست می‌گوید: «گروهی از اعراب بادیه‌نشین که از شرکت در میدان جهاد واقعاً معذور بودند نزد تو آمده‌اند تا به آنها اجازه داده شود و معاف گردند» (وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ).

و در مقابل «کسانی که به خدا و پیامبر دروغ گفتند، بدون هیچ عذری در خانه خود نشستند» و به میدان نرفتند (وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ).

در پایان آیه، گروه دوم را شدیداً تهدید کرده، می‌گوید: «به زودی به آن دسته از ایشان که کافر شدند عذاب دردناکی خواهد رسید» (سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

آیه ۹۱ - شأن نزول: چنین نقل شده که یکی از یاران با اخلاص پیامبر ﷺ عرض کرد: ای پیامبر خدا! من پیرمردی نابینا و ناتوانم، حتی کسی که دست مرا بگیرد و به میدان جهاد بیاورد، ندارم، آیا اگر در جهاد شرکت نکنم معذورم؟ پیامبر ﷺ سکوت کرد، سپس آیه نازل شد و به این‌گونه افراد اجازه داد.

تفسیر: در این آیه و دو آیه بعد برای روشن ساختن وضع همه گروهها از نظر معذور بودن یا نبودن در زمینه شرکت در جهاد تقسیم‌بندی مشخصی شده است. نخست می‌گوید: «کسانی که ضعیف و ناتوان هستند (بر اثر پیری و یا نقص اعضا همچون فقدان بینایی) همچنین بیماران و آنها که وسیله لازم برای شرکت در میدان جهاد در اختیار ندارند بر آنها ایرادی نیست که در این برنامه واجب اسلامی شرکت نکنند» (لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ).

این سه گروه در هر قانونی معافند، و عقل و منطق نیز معاف بودن آنها را امضا می‌کند و مسلم است که قوانین اسلامی در هیچ مورد از منطق و عقل جدا نیست. سپس یک شرط مهم برای حکم معافی آنها بیان کرده، می‌گوید «این در صورتی است که آنها از هرگونه خیرخواهی مخلصانه در باره خدا و پیامبرش دریغ ندارند» (إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ).

و با سخن و طرز رفتار خود مجاهدان را تشویق کنند و در تضعیف روحیه دشمن و فراهم آوردن مقدمات شکست آنها کوتاهی نورزند.

بعداً برای بیان دلیل این موضوع می‌فرماید: این‌گونه افراد مردان نیکوکاری هستند و «برای نیکوکاران هیچ راه ملامت و سرزنش و مجازات و مؤاخذه وجود ندارد» (مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ).

و در پایان آیه خدا را با دو صفت از اوصاف بزرگش به عنوان دلیل دیگری بر

معاف بودن این گروه‌های سه گانه توصیف می‌کند و می‌گوید: «خداوند غفور و رحیم است» (وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

**آیه ۹۲ - شأن نزول:** در روایات می‌خوانیم که هفت نفر از فقرای انصار خدمت پیامبر ﷺ رسیدند و تقاضا کردند وسیله‌ای برای شرکت در جهاد در اختیارشان گذارده شود، اما چون پیامبر ﷺ وسیله‌ای در اختیار نداشت، جواب منفی به آنها داد، آنها با چشمهای پر از اشک از خدمتش خارج شدند و بعداً به نام «بکائون» مشهور گشتند.

**تفسیر: معذورانی که از عشق جهاد اشک می‌ریختند!** در این آیه نیز به گروه چهارمی اشاره می‌کند که آنها هم از شرکت در جهاد معاف شدند، می‌گوید: «همچنین بر آن گروه ایراد نیست که وقتی نزد تو آمدند که مرکبی برای شرکت در میدان جهاد در اختیارشان بگذاری، گفتمی مرکبی در اختیار ندارم که شما را بر آن سوار کنم، ناچار از نزد تو خارج شدند در حالی که چشمهایشان اشکبار بود، و این اشک به خاطر اندوهی بود که از نداشتن وسیله برای انفاق در راه خدا سرچشمه می‌گرفت» (وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّلْتَ لِيَتَحِمَلَهُمْ قُلْتَ لَا أُجِدُّ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضٌ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ).

(آیه ۹۳) - در این آیه، حال گروه پنجم را شرح می‌دهد یعنی آنها که به هیچ وجه در پیشگاه خدا معذور نبوده و نخواهند بود، می‌فرماید: «راه مؤاخذه و مجازات تنها به روی کسانی گشوده است که از تو اجازه می‌خواهند در جهاد شرکت نکنند در حالی که امکانات کافی و وسائل لازم برای این کار در اختیار دارند و کاملاً بی‌نیازند» (إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ).

سپس اضافه می‌کند: این ننگ برای آنها بس است که «راضی شدند با افراد ناتوان و بیمار و معلول در مدینه بمانند» و از افتخار شرکت در جهاد محروم گردند (رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ).

و این کیفر نیز آنها را بس که خداوند قدرت تفکر و ادراک را از آنها به خاطر اعمال زشتشان گرفته «و بر دلهایشان مهر نهاده و به همین دلیل چیزی نمی‌دانند»

(وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

از این آیه به خوبی روحیه قوی و عالی سربازان اسلام روشن می شود که چگونه افتخار جهاد و شهادت را بر هر افتخار دیگری مقدم می داشتند، و از همین جا یکی از عوامل مهم پیشرفت سریع اسلام در آن روز و عقب ماندگی امروز ما روشن می شود.

### آغاز جزء یازدهم قرآن مجید

آیه ۹۴ - شأن نزول: بعضی از مفسران می گویند این آیه و دو آیه بعد در باره گروهی از منافقان که تعدادشان بالغ بر هشتاد نفر می شد نازل گردید زیرا به هنگامی که پیامبر ﷺ از تبوک بازگشت دستور داد هیچ کس با آنها مجالست نکند و سخن نگوید و آنها که خود را در فشار شدید اجتماعی دیدند در مقام عذرخواهی برآمدند، آیه نازل شد و وضع آنها را مشخص ساخت.

تفسیر: به عذرها و سوگندهای دروغینشان اعتنا نکنید! این سلسله از آیات همچنان پیرامون اعمال شیطانی منافقان سخن می گوید، نخست می فرماید: «هنگامی که شما (از جنگ تبوک) به مدینه باز می گردید، منافقان به سراغ شما می آیند و عذرخواهی می کنند» (يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ).

در اینجا روی سخن را به پیامبرش به عنوان رهبر مسلمین کرده، می گوید: «به منافقان بگو: عذرخواهی مکنید، ما هرگز به سخنان شما ایمان نخواهیم آورد» (قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ).

«چرا که خداوند ما را از اخبار شما آگاه ساخته» بنابراین ما از نقشه های شیطانی شما به خوبی باخبریم! (قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أخبارِكُمْ).

ولی در عین حال راه بازگشت و توبه، به سوی شما باز است، «و به زودی خداوند و پیامبرش اعمال شما را می بینند» (وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ).

بعد می فرماید: همه اعمال و نیات شما امروز ثبت و بایگانی می شود، «سپس به سوی کسی که اسرار پنهان و آشکار را می داند باز می گردید، و او شما را به



اعمالتان آگاه می‌کند» و جزای آن را به شما خواهد داد (ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

(آیه ۹۵) - در این آیه بار دیگر اشاره به سوگندهای دروغین منافقان کرده، می‌فرماید: «آنها برای فریب شما به زودی دست به دامن قسم می‌زنند، و هنگامی که به سوی آنان بازگشتید سوگند به خدا یاد می‌کنند که از آنها صرف‌نظر کنید» و اگر خطایی کرده‌اند مشمول عفوشان سازید (سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ).

در حقیقت آنها از هر دری وارد می‌شوند، گاهی از طریق عذرخواهی می‌خواهند خود را بی‌گناه قلمداد کنند، و گاهی با اعتراف به گناه، تقاضای عفو و گذشت دارند، شاید بتوانند در دل شما نفوذ کنند.

ولی شما به هیچ وجه تحت تأثیر آنان قرار نگیرید و «از آنها روی گردانید» (فَاعْرِضُوا عَنْهُمْ). اما به عنوان اعتراض و خشم و انکار! نه به عنوان عفو و بخشش و گذشت.

سپس به عنوان تأکید و توضیح و بیان دلیل می‌فرماید: «چرا که آنها موجوداتی پلیدند» و باید از چنین موجودات پلیدی صرف‌نظر کرد (إِنَّهُمْ رِجْسٌ). و چون چنینند «جایگاهشان دوزخ است» (وَمَا أُوِيَهُمْ جَهَنَّمَ).

زیرا بهشت جای نیکان و پاکان است، نه جایگاه پلیدان و آلودگان!

اما «همه اینها نتیجه اعمالی است که خودشان انجام داده‌اند» (جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ).

(آیه ۹۶) - در این آیه اشاره به یکی از سوگندهای آنها شده و آن این که: «با اصرار و سوگند از شما می‌خواهند که از آنها خشنود شوید» (يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ).

جالب این که در این مورد خداوند نمی‌فرماید: از آنها راضی نشوید، بلکه با تعبیری که بوی تهدید از آن می‌آید، می‌فرماید: «اگر هم شما از آنها راضی شوید خدا هرگز از جمعیت فاسقان راضی نخواهد شد» (فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا

يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ).

شک نیست آنها از نظر دینی و اخلاقی اهمیتی برای خشنودی مسلمانان قائل نبودند، بلکه می خواستند از این راه کدورت‌های قلبی آنان را بشویند تا در آینده از عکس‌العمل‌های آنان در امان بمانند.

(آیه ۹۷) - بادیه‌نشینان سنگدل و با ایمان: در این آیه و دو آیه بعد به تناسب بحث‌هایی که در باره منافقان مدینه گذشت پیرامون حال منافقان بادیه‌نشین، و نشانه‌ها و افکار آنها، و همچنین در باره مؤمنان مخلص و راستین بادیه‌گفتگو شده است.

شاید به این علت که به مسلمانان هشدار دهد چنین نپندارند که منافقان تنها همان گروهی هستند که در شهرند، بلکه منافقان بادیه‌نشین از آنها خشن‌ترند.

نخست می‌فرماید: «اعراب بادیه‌نشین (به حکم دوری از تعلیم و تربیت و نشنیدن آیات الهی و سخنان پیامبر ﷺ کفر و نفاقشان شدیدتر است) (الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا).

«و باز به همین دلیل، به جهل و بی‌خبری از حدود فرمانها و احکامی که خدا بر پیامبرش نازل کرده است سزاوارترند» (وَأَجْدَرُ الْأَعْرَابُ حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ).

در پایان آیه می‌فرماید «خداوند دانا و حکیم است» (وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

یعنی اگر در باره عرب‌های بادیه‌نشین چنین داوری می‌کند روی تناسب خاصی است که محیط آنها با این‌گونه صفات دارد.

(آیه ۹۸) - اما برای این که چنین توهمی پیدا نشود که همه اعراب بادیه‌نشین، و یا همه بادیه‌نشینان، دارای چنین صفاتی هستند، در این آیه می‌گوید: «گروهی از این عرب‌های بادیه‌نشین کسانی هستند که (بر اثر نفاق یا ضعف ایمان) هنگامی که چیزی را در راه خدا انفاق کنند، آن را ضرر و زیان و غرامت محسوب می‌دارند» نه یک موفقیت و پیروزی و تجارت پرسود (وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا).

دیگر از صفات آنها این است که: «همواره در انتظار این هستند که بلاها و مشکلات شما را احاطه کند» و تیره‌روزی و ناکامی به سراغ شما بیاید (وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمْ الدَّوَّائِرَ). در واقع آنها افرادی تنگ‌نظر و بخیل و حسودند.

سپس اضافه می‌کند: آنها نباید در انتظار بروز مشکلات و نزول بلاها بر شما باشند چرا که این مشکلات و ناکامیها و بدبختیها تنها به سراغ این گروه منافق بی‌ایمان و جاهل و نادان و تنگ‌نظر و حسود می‌رود «و حوادث دردناک برای خود آنهاست» (عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوِّءِ).

سرانجام آیه را با این جمله پایان می‌دهد که «خداوند شنوا و داناست» (وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ). هم سخنان آنها را می‌شنود و هم از نیات و مکنون ضمیر آنها آگاه است.

(آیه ۹۹) - و در این آیه به گروه دوم یعنی مؤمنان با اخلاص بادیه‌نشین اشاره کرده، می‌گوید: «گروهی از این عربهای بادیه‌نشین کسانی هستند که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند» (وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْأَخِرِ).

به همین دلیل هیچ‌گاه انفاق در راه خدا را غرامت و زیان، نمی‌دانند، بلکه با توجه به پادشاهای وسیع‌الهی در این جهان و سرای دیگر، «این کار را وسیلهٔ نزدیکی به خدا و مایهٔ توجه و دعای پیامبر ﷺ» که افتخار و برکت بزرگی است می‌دانند (وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ).

در اینجا خداوند این طرز فکر آنها را با تأکید فراوان تصدیق می‌کند و می‌گوید: «آگاه باشید که این انفاقها بطور قطع مایهٔ تقرب آنها در پیشگاه خداوند است» (أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ).

و به همین دلیل «خدا آنان را به زودی در رحمت خود فرو می‌برد» (سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ).

و اگر لغزشهایی از آنها سرزده باشد به خاطر ایمان و اعمال پاکشان آنها را می‌بخشد «زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است» (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

(آیه ۱۰۰) - پیشگامان اسلام! به دنبال آیات گذشته که بیان حال کفار و منافقان را می نمود در این آیه اشاره به گروه های مختلف از مسلمانان راستین شده است و آنها را در سه گروه مشخص تقسیم می کند.

۱ - «پیشگامان نخستین از مهاجرین» (وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ). یعنی آنها که در اسلام و هجرت پیشگام بوده اند.

۲ - آنها که پیشگام در «نصرت و یاری پیامبر و یاران مهاجرش بودند» (وَالْأَنْصَارِ).

۳ - «وکسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند» (وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ). و با انجام اعمال نیک، و قبول اسلام، و هجرت، و نصرت آیین پیامبر ﷺ به آنها پیوستند.

جالب توجه این که: همه متفقاً گفته اند نخستین کسی که از زنان، مسلمان شد «خدیجه» همسر وفادار و فداکار پیامبر ﷺ بود، و اما از مردان، همه دانشمندان و مفسران شیعه به اتفاق گروه عظیمی از دانشمندان اهل سنت «علی» را نخستین کسی می دانند که دعوت پیامبر ﷺ را پاسخ گفت.

پس از ذکر این گروه سه گانه می فرماید: «هم خداوند از آنها راضی است و هم آنها از خدا راضی شده اند» (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ).

رضایت خدا از آنها به خاطر ایمان و اعمال صالحی است که انجام داده اند، و خشنودی آنان از خدا به خاطر پادشاهای گوناگون و فوق العاده و پراهمیت است که به آنان ارزانی داشته.

با این که جمله گذشته همه مواهب و نعمتهای الهی را در بر داشت (مواهب مادی و معنوی، جسمانی و روحانی) ولی به عنوان تأکید و بیان «تفصیل» بعد از «اجمال» اضافه می کند: «و خداوند برای آنها باغهایی از بهشت فراهم ساخته که از زیر درختانش نهرها جریان دارند» (وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

از امتیازات این نعمت آن است که جاودانی است و «همواره در آن خواهند ماند» (خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا).

«و این است پیروزی بزرگ» (ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).

چه پیروزی از این برتر که انسان احساس کند آفریدگار و معبود و مولایش از او خشنود است و کارنامه قبولی او را امضا کرده؟

(آیه ۱۰۱) - بار دیگر قرآن مجید بحث را متوجه اعمال منافقان و گروههای آنها کرده، می گوید: «در میان کسانی که در اطراف شهر شما (مدینه) هستند گروهی از منافقان وجود دارند» (وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ).

یعنی باید هشیار باشید منافقان بیرون را نیز زیر نظر بگیرید و مراقب فعالیتهای خطرناک آنان باشید.

سپس اضافه می کند: «در خود مدینه و از اهل این شهر نیز گروهی هستند که نفاق را تا سر حد سرکشی و طغیان رسانده و سخت به آن پایبندند و در آن صاحب تجربه اند!» (وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ).

این تفاوت در تعبیر که در باره منافقان «داخلی» و «خارجی» در آیه فوق دیده می شود گویا اشاره به این نکته است که منافقان داخلی در کار خود مسلط تر و طبعاً خطرناکترند، و مسلمانان باید شدیداً مراقب آنها باشند، هر چند که منافقان خارجی را نیز باید از نظر دور ندارند.

لذا بلافاصله بعد از آن می فرماید: «تو آنها را نمی شناسی ولی ما می شناسیم» (لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ).

البته این اشاره به علم عادی و معمولی پیغمبر است، ولی هیچ منافات ندارد که او را از طریق وحی و تعلیم الهی به اسرار آنان کاملاً واقف گردد.

در پایان آیه مجازات شدید این گروه را به این صورت بیان می کند که: «ما به زودی آنها را دو بار مجازات خواهیم کرد، و پس از آن به سوی عذاب بزرگ دیگری فرستاده خواهند شد» (سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ).

«عذاب عظیم» اشاره به مجازاتهای روز قیامت است ولی در این که، آن دو عذاب دیگر چه نوع عذابی است به نظر می رسد که یکی از این دو عذاب همان مجازات اجتماعی آنها به خاطر رسوائیشان و کشف اسرار درونیشان می باشد

و مجازات دوم آنان همان است که در آیه ۵۰ سوره انفال اشاره شده، آنجا که می فرماید: «هرگاه کافران را به هنگامی که فرشتگان مرگ جان آنها را می گیرند ببینی که چگونه به صورت و پشت آنها می کوبند، و مجازات می کنند، به حال آنها تأسف خواهی خورد».

**آیه ۱۰۲ - شأن نزول:** در مورد نزول این آیه روایاتی نقل شده که در بیشتر آنها به نام «ابولبابه انصاری» برخورد می کنیم، طبق روایتی او با دو یا چند نفر دیگر از یاران پیامبر ﷺ از شرکت در جنگ «تبوک» خودداری کردند اما هنگامی که آیاتی را که در مذمت متخلفین وارد شده بود شنیدند بسیار ناراحت و پشیمان گشتند، خود را به ستونهای مسجد پیغمبر ﷺ بستند و هنگامی که پیامبر ﷺ بازگشت و از حال آنها خبر گرفت عرض کردند: آنها سوگند یاد کرده اند که خود را از ستون باز نکنند تا این که پیامبر ﷺ چنین کند، رسول خدا ﷺ فرمود: من نیز سوگند یاد می کنم که چنین کاری نخواهم کرد مگر این که خداوند به من اجازه دهد.

آیه نازل شد و خداوند توبه آنها را پذیرفت، و پیامبر ﷺ آنها را از ستون مسجد باز کرد.

آنها به شکرانه این موضوع همه اموال خود را به پیامبر ﷺ تقدیم داشتند. پیامبر ﷺ فرمود: هنوز دستوری در این باره بر من نازل نشده است، چیزی نگذشت که آیه بعد نازل شد و دستور داد که پیامبر ﷺ قسمتی از اموال آنها را بگیرد. **تفسیر: توبه کاران** - پس از اشاره به وضع منافقان داخل و خارج مدینه در آیه قبل در اینجا با اشاره به وضع گروهی از مسلمانان گناهکار که اقدام به توبه و جبران اعمال سوء خود کردند، می فرماید: «گروه دیگری از آنها به گناهان خود اعتراف کردند» (وَآخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ).

«و اعمال صالح و ناصالح را به هم آویختند» (خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا).

سپس اضافه می کند: «امید می رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد» و رحمت خویش را به آنان باز گرداند (عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ).

«زیرا خداوند آمرزند و مهربان است» و دارای رحمتی وسیع و گسترده  
(إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

(آیه ۱۰۳) - زکات عامل پاکی فرد و جامعه: در این آیه به یکی از احکام مهم اسلامی یعنی مسأله زکات اشاره شده است، و به عنوان یک قانون کلی به پیامبر ﷺ دستور می دهد که «از اموال آنها صدقه یعنی زکات بگیر» (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً). دستور «خُذْ» (بگیر) دلیل روشنی است که رئیس حکومت اسلامی می تواند زکات را از مردم بگیرد، نه این که منتظر بماند که اگر مایل بودند خودشان پردازند و اگر نبودند نه!

سپس به دو قسمت از فلسفه اخلاق و روانی و اجتماعی زکات اشاره کرده، می فرماید: «تو با این کار آنها را پاک می کنی و نمو می دهی» (تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا). آنها را از رذائل اخلاقی، از دنیاپرستی و بخل پاک می کنی، و نهال نوع دوستی و سخاوت و توجه به حقوق دیگران را در آنها پرورش می دهی.

از این گذشته، مفاسد و آلودگیهایی که در جامعه به خاطر فقر و فاصله طبقاتی و محرومیت گروهی از جامعه به وجود می آید با انجام این فریضه الهی بر می چینی، و صحنه اجتماع را از این آلودگیها پاک می سازی.

سپس اضافه می کند: هنگامی که آنها زکات می پردازند «برای آنها دعا کن و به آنها درود بفرست» (وَصَلِّ عَلَيْهِمْ).

این نشان می دهد که حتی در برابر انجام وظایف واجب باید از مردم تشکر و تقدیر کرد، و مخصوصاً از طریق معنوی و روانی آنها را تشویق نمود، همانطور که در روایات می خوانیم هنگامی که مردم زکات خود را خدمت پیامبر ﷺ می آوردند پیامبر ﷺ با جمله **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِمْ** به آنها دعا می کرد.

بعد اضافه می کند که: «این دعا و درود تو مایه آرامش خاطر آنهاست» (إِنَّ صَلَوَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ).

چراکه از پرتو این دعا رحمت الهی بر دل و جان آنها نازل می شود، آن گونه که آن را احساس کنند.

و در پایان آیه به تناسب بحثی که گذشت می‌گوید: «خداوند شنوا و داناست» (وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

هم دعای پیامبر ﷺ را می‌شنود، و هم از نیات زکات دهندگان آگاه است. (آیه ۱۰۴) - از آنجا که بعضی از گنهکاران مانند متخلفان جنگ تبوک به پیامبر ﷺ اصرار داشتند که توبه آنها را بپذیرد در این آیه به این موضوع اشاره می‌کند که پذیرش توبه، کار پیامبر نیست.

«آیا آنها نمی‌دانند که تنها خداوند توبه را از بندگان می‌پذیرد» (أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ).

نه تنها پذیرنده توبه اوست، بلکه «زکات و یا صدقات دیگری را (که به عنوان کفاره گناه و تقرب به پروردگار می‌دهند) نیز خدا می‌گیرد» (وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ). شک نیست که گیرنده زکات و صدقات یا پیامبر ﷺ و امام علیؑ و پیشوای مسلمین است و یا افراد مستحق، ولی از آنجا که دست پیامبر و پیشوایان راستین و افراد مستحق دست خداست گویی خداوند این صدقات را می‌گیرد.

در روایتی که از پیامبر ﷺ نقل شده می‌خوانیم: إِنَّ الصَّدَقَةَ تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَصِلَ إِلَى يَدِ السَّائِلِ؛ «صدقه پیش از آن که در دست نیازمند قرار بگیرد به دست خدا می‌رسد»!

حتی در روایتی تصریح شده که همه اعمال آدمی را فرشتگان تحویل می‌گیرند جز صدقه که مستقیماً به دست خدا می‌رسد.

و در پایان آیه بار دیگر به عنوان تأکید می‌فرماید: «و خداوند توبه‌پذیر و مهربان است» (وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ).

(آیه ۱۰۵) - در این آیه بحثهای گذشته را به شکل تازه‌ای تأکید می‌کند و به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که به همه مردم این موضوع را ابلاغ کن «و بگو اعمال و وظائف خود را انجام دهید، و بدانید هم خدا و هم رسولش و هم مؤمنان، اعمال شما را خواهند دید» (وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ).

اشاره به این که کسی تصور نکند اگر در خلوتگاه یا در میان جمع، عملی را



انجام می دهد از دیدگاه علم خدا مخفی و پنهان می ماند، بلکه علاوه بر خداوند، پیامبر ﷺ و مؤمنان نیز از آن آگاهند.

این آگاهی مقدمه پاداش و یا کیفری است که در جهان دیگر در انتظار انسان است، لذا به دنبال این جمله می افزاید: «وبه زودی به سوی کسی که آگاه از پنهان و آشکار است باز می گردید، و شما را به آنچه عمل کرده اید خبر می دهد» و بر طبق آن جزا خواهد داد (وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

\* **مسأله عرض اعمال:** در میان پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام با توجه به اخبار فراوانی که از امامان رسیده عقیده معروف و مشهور بر این است که پیامبر ﷺ و امامان علیهم السلام از اعمال همه امت آگاه می شوند، یعنی خداوند از طرق خاصی اعمال امت را بر آنها عرضه می دارد.

**مسأله عرض اعمال اثر تربیتی فوق العاده ای در معتقدان به آن دارد، زیرا** هنگامی که من بدانم علاوه بر خدا که همه جا با من است پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوایان محبوب من همه روز یا همه هفته از هر عملی که انجام می دهم، اعم از خوب و بد در هر نقطه و هر مکان آگاه می شوند، بدون شک بیشتر رعایت می کنم و مراقب اعمال خود خواهم بود.

**آیه ۱۰۶ - شأن نزول:** جمعی از مفسران گفته اند که این آیه در باره سه نفر از متخلفان جنگ تبوک به نام «هلال بن امیه» و «مرارة بن ربیع» و «کعب بن مالک» نازل شده است - شرح پشیمانی و چگونگی توبه آنها در ذیل آیه ۱۱۸ همین سوره به خواست خدا خواهد آمد.

**تفسیر:** در این آیه اشاره به گروه دیگری از گنهکاران شده است که پایان کار آنها درست روشن نیست، نه چنانند که مستحق رحمت الهی باشند و نه چنانند که بتوان از آموزش آنها بکلی مأیوس بود.

لذا قرآن در باره آنها می گوید: «گروه دیگری کارشان متوقف بر فرمان خداست یا آنها را مجازات می کند و یا توبه آنان را می پذیرد» (وَآخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ).

و در پایان آیه اضافه می‌کند: خداوند بدون حساب با آنها رفتار نمی‌کند، بلکه با علم خویش و به مقتضای حکمتش با آنها رفتار خواهد نمود چرا که «خداوند دانا و حکیم است» (وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

آیه ۱۰۷ - شأن نزول: این آیه در باره گروهی دیگر از منافقان است که برای تحقق بخشیدن به نقشه‌های شوم خود اقدام به ساختن مسجدی در مدینه کردند که بعداً به نام مسجد «ضرار» معروف شد.

خلاصه جریان چنین است: گروهی از منافقان نزد پیامبر ﷺ آمدند و عرض کردند به ما اجازه ده مسجدی در میان قبیله بنی سالم (نزدیک مسجد قبا) بسازیم تا افراد ناتوان و بیمار و پیرمردان از کار افتاده در آن نماز بگذارند، و این در موقعی بود که پیامبر ﷺ عازم جنگ تبوک بود.

پیامبر ﷺ به آنها اجازه داد، ولی آنها اضافه کردند آیا ممکن است شخصاً بیایید و در آن نماز بگذارید؟ پیامبر ﷺ فرمود من فعلاً عازم سفرم.

هنگامی که پیامبر ﷺ از تبوک بازگشت نزد او آمدند و گفتند اکنون تقاضا داریم به مسجد ما بیایی و در آنجا نماز بگذاری، و از خدا بخواهی ما را برکت دهد، و این در حالی بود که هنوز پیامبر ﷺ وارد دروازه مدینه نشده بود.

در این هنگام پیک وحی خدا نازل شد و سلسه آیات (۱۰۷ - ۱۱۰) را آورد و پرده از اسرار کار آنها برداشت.

و به دنبال آن پیامبر دستور داد مسجد مزبور را آتش زنند، و بقایای آن را ویران کنند، و جای آن را محل ریختن زباله‌های شهر سازند!

**تفسیر: بتخانه‌ای در چهره مسجد!** در این آیه به وضع گروه دیگری از مخالفان اشاره کرده، می‌گوید: «گروهی دیگر از آنها مسجدی در مدینه اختیار کردند» که هدفهای شومی زیر این نام مقدس داشتند (وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا).

سپس هدفهای آنها را در چهار قسمت زیر خلاصه می‌کند:

۱ - منظور آنها این بود که با این عمل «ضرروزیانی» به مسلمانان برسانند (ضُرَارًا).

۲ - «تقویت مبانی کفر» و بازگشت دادن مردم به وضع قبل از اسلام (وَكُفْرًا).

۳- «ایجاد تفرقه در میان صفوف مسلمانان» (وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ).

زیرا با اجتماع گروهی در این مسجد، مسجد «قبا» که نزدیک آن بود و یا مسجد پیامبر ﷺ که از آن فاصله داشت از رونق می افتاد. از این جمله، چنین بر می آید که نباید فاصله بین مساجد آن چنان باشد که روی اجتماع یکدیگر اثر بگذارند.

۴- آخرین هدف آنها این بود که: «مرکز و کانونی برای کسی که با خدا و پیامبرش از پیش مبارزه کرده بود (و سوابق سوئش بر همگان روشن بود) بسازند تا از این پایگاه نفاق، برنامه های خود را عملی سازند» (وَإِزْضَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ).

ولی عجب این است که تمام این اغراض سوء و اهداف شوم را در یک لباس زیبا و ظاهر فریب پیچیده بودند؛ «و حتی سوگند یاد می کردند که ما جز نیکی قصد و نظر دیگری نداشتیم» (وَلِيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى).

ولی قرآن اضافه می کند: «خداوندی (که از اسرار درون همه آگاه است و غیب و شهود برایش یکسان می باشد) گواهی می دهد که بطور مسلم آنها دروغگو هستند» (وَاللَّهُ يَشْهَدُ أَنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ).

(آیه ۱۰۸) - خداوند در این آیه تأکید بیشتری روی این موضوع حیاتی کرده، به پیامبرش صریحاً دستور می دهد که: «هرگز در این مسجد قیام به عبادت مکن» و نماز مگزار (لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا).

بلکه به جای این مسجد «شایسته تر این است که در مسجدی قیام به عبادت کنی که شالوده آن در روز نخست براساس تقوا گذارده شده است» (لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ).

نه این مسجدی که شالوده و اساسش از روز نخست بر کفر و نفاق و بی دینی و تفرقه بنا شده است.

سپس قرآن اضافه می کند: علاوه بر این که این مسجد از اساس بر شالوده تقوا گذارده شده، «گروهی از مردان در آن به عبادت مشغولند که دوست می دارند

خود را پاکیزه نگه دارند، و خدا پاکیزگان را دوست دارد» (فیه رجالٌ یحبونَ اَن یَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ یحبُّ الْمُطَهَّرِینَ).

پاکیزگی و طهارت در اینجا معنی وسیعی دارد که هرگونه پاکسازی روحانی از آثار شرک و گناه، و جسمانی از آثار آلودگی به کثافات را شامل می‌شود.

(آیه ۱۰۹) - در این آیه مقایسه‌ای میان دو گروه مؤمنان که مساجدی همچون مسجد قبا را بر پایه تقوا بنا می‌کنند با منافقاتی که شالوده کار خود را بر کفر و نفاق و تفرقه و فساد قرار می‌دهند به عمل آمده است.

نخست می‌گوید: «آیا کسی که بنای آن مسجد را بر پایه تقوا و پرهیز از مخالفت فرمان خدا و جلب خشنودی او نهاده است بهتر است، یا کسی که شالوده آن را بر لبه پرتگاه سستی در کنار دوزخ نهاده که به زودی در آتش جهنم سقوط خواهد کرد!» (أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارٍ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ).

تشبیه فوق با نهایت روشنی و وضوح بی‌ثباتی و سستی کار منافقان و استحکام و بقای کار اهل ایمان و برنامه‌های آنها را روشن می‌سازد.

و از آنجا که گروه منافقان هم به خویشان ستم می‌کنند و هم به جامعه، در آخر آیه می‌فرماید: «خداوند ظالمان را هدایت نمی‌کند» (وَاللَّهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ).

(آیه ۱۱۰) - در این آیه اشاره به لجاجت و سرسختی منافقان کرده، می‌گوید: آنها چنان در کار خود سرسختند و در نفاق سرگردان، و در تاریکی و ظلمت کفر حیرانند که حتی «بنایی را که خودشان بر پا کردند همواره به عنوان یک عامل شک و تردید - یا یک نتیجه شک و تردید - در قلوب آنها باقی می‌ماند، مگر این که دل‌های آنها قطعه قطعه شود و بمیرند» (لَا یزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِی بَنَوْا رِیْبَةً فِی قُلُوبِهِمُ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ).

و در آخر آیه می‌گوید: «و خداوند دانا و حکیم است» (وَاللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ). اگر به پیامبرش دستور مبارزه و درهم کوبیدن چنین بنای ظاهراً حق به جانبی

را داد به خاطر آگاهی از نیت سوء بناکنندگان و باطن و حقیقت این بنا بود این دستور عین حکمت و بر طبق مصلحت و صلاح حال جامعه اسلامی صادر شد نه یک قضاوت عجولانه بود و نه زاییده یک هیجان و عصبانیت.

(آیه ۱۱۱) - **یک تجارت بی نظیر!** از آنجاکه در آیات گذشته در باره متخلفان و جهاد سخن به میان آمد، در این آیه و آیه بعد مقام والای مجاهدان با ایمان، با ذکر مثال جالبی، بیان شده است.

در این مثال خداوند خود را خریدار و مؤمنان را فروشنده معرفی کرده، و می‌گوید: «خداوند از مؤمنان جانها و اموالشان را خریداری می‌کند، و در برابر این متاع، بهشت را به آنان می‌دهد» (إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَّهُمُ الْجَنَّةَ).

و از آنجاکه در هر معامله در حقیقت «پنج رکن اساسی» وجود دارد، در این آیه به تمام این ارکان اشاره کرده است.

خودش را «خریدار» و مؤمنان را «فروشنده» و جانها و اموال را «متاع» و بهشت را «ثمن» (بها) برای این معامله قرار داده است.

منتها طرز پرداخت این متاع را با تعبیر لطیفی چنین بیان می‌کند: «آنها در راه خدا پیکار می‌کنند، و دشمنان حق را می‌کشند و یا در این راه کشته می‌شوند» و شربت شهادت را می‌نوشند (يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلُونَ وَيُقْتَلُونَ).

و به دنبال آن به «اسناد» معتبر و محکم این معامله که پنجمین رکن است اشاره کرده، می‌فرماید: «این وعده حقی است بر عهده خداوند که در سه کتاب آسمانی تورات، انجیل و قرآن آمده است» (وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ). سپس برای تأکید روی این معامله بزرگ اضافه می‌کند: «چه کسی وفادارتر به عهدش از خداست؟» (وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ).

یعنی؛ گرچه بهای این معامله فوراً پرداخت نمی‌شود، اما خطرات نسبی در بر ندارند! چراکه خداوند به حکم قدرت و توانایی و بی‌نیازی، از هر کس نسبت به عهد و پیمانانش وفادارتر است.

و از همه جالبتر این که پس از انجام مراسم این معامله، همان‌گونه که در میان تجارت‌کنندگان معمول است، به طرف مقابل تبریک گفته و معامله را معامله پرسودی برای او می‌خواهد و می‌گوید: «بشارت باد بر شما به این معامله‌ای که انجام دادید» (فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ).

«و این پیروزی و رستگاری بزرگی برای همه شماست» (وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).

(آیه ۱۱۲) - همان‌گونه که روش قرآن مجید است که در آیه‌ای سخنی را به اجمال برگزار می‌کند و در آیه بعد به شرح و توضیح آن می‌پردازد، در این آیه مؤمنان را که فروشنندگان جان و مال به خدا هستند با نه صفت بارز معرفی می‌کند.

۱- «آنها توبه کارانند» (التَّائِبُونَ). و دل و جان خود را به وسیله آب توبه از آلودگی گناه شستشو می‌دهند.

۲- «آنها عبادت کارانند» (الْعَابِدُونَ). و در پرتو راز و نیاز با خدا و پرستش ذات پاک او خودسازی می‌کنند.

۳- «آنها (در برابر نعمتهای مادی و معنوی پروردگار) سپاس می‌گویند» (الْحَامِدُونَ).

۴- «آنها از یک کانون عبادت و پرستش به کانون دیگری رفت و آمد دارند» (السَّائِحُونَ).

و به این ترتیب برنامه‌های خودسازی آنان در پرتو عبادت، در محیط محدودی خلاصه نمی‌شود، و به افق خاصی تعلق ندارد، بلکه همه جا کانون عبودیت پروردگار و خودسازی و تربیت برای آنهاست.

۵- «آنها که در برابر عظمت خدا رکوع می‌کنند» (الرَّاكِعُونَ).

۶- «آنها که سر بر آستانش می‌سایند و سجده می‌آورند» (السَّاجِدُونَ).

۷- «آنها که مردم را به نیکیها دعوت می‌کنند» (الْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ).

۸- «آنها که (تنها به وظیفه دعوت به نیکی قناعت نمی‌کنند بلکه) با هرگونه فساد و منکری می‌جنگند» (وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ).

۹- «و آنها که (پس از ادای رسالت امر به معروف و نهی از منکر، به آخرین و مهمترین وظیفه اجتماعی خود یعنی) حفظ حدود الهی، و اجرای قوانین او، و اقامه حق و عدالت قیام می کنند» (وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ).

پس از ذکر این صفات نه گانه، خداوند بار دیگر چنین مؤمنان راستین و تربیت یافتگان مکتب ایمان و عمل را تشویق می کند، و به پیامبرش می گوید: «این مؤمنان را بشارت ده» (وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ).

**آیه ۱۱۳ - شأن نزول:** در مورد نزول این آیه و آیه بعد نقل شده است که گروهی از مسلمانان به پیامبر اسلام می گفتند: آیا برای پدران ما که در عصر جاهلیت از دنیا رفتند طلب آمرزش نمی کنی؟ آیات مزبور نازل شد و به همه آنها اخطار کرد که هیچ کس حق ندارد برای مشرکان استغفار نماید.

**تفسیر:** آیه، نخست با تعبیری رسا و قاطع پیامبر ﷺ و مؤمنان را از استغفار برای مشرکان نهی می کند و می گوید: «شایسته نیست که پیغمبر ﷺ و افراد با ایمان برای مشرکان طلب آمرزش کنند» (مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ).

سپس برای تأکید و تعمیم اضافه می کند: «حتی اگر از نزدیکانشان باشند» (وَلَوْ كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ).

بعداً دلیل این موضوع را ضمن جمله ای چنین توضیح می دهد: «بعد از آن که برای مسلمانان روشن شد که مشرکان اهل دوزخند» طلب آمرزش برای آنها معنی ندارد (مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ).

این کاری است بیهوده و آرزویی نابجا چرا که مشرک به هیچ وجه قابل آمرزش نیست.

(آیه ۱۱۴) - در این آیه به پاسخ این سؤال - که اگر این کار ممنوع است چرا ابراهیم برای «آزر» استغفار کرد؟ - پرداخته می گوید: «و استغفار ابراهیم که پدرش [=عمویش آزر] به خاطر وعده ای بود که به او داد، اما هنگامی که برای او آشکار شد که وی دشمن خداست از او بیزار می جست» و برایش استغفار نکرد (وَمَا كَانَ

اسْتِغْفَارُ اِبْرَاهِيمَ لَا يَبِيهُ اِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا اِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ اَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّٰهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ).  
در پایان آیه اضافه می‌کند: «ابراهیم (کسی بود که در پیشگاه خدا خاضع و از خشم و غضب پروردگار خائف و ترسان، و مردی بزرگوار و) مهربان و بردبار بود»  
(اِنَّ اِبْرَاهِيْمَ لَآوَاهٌ حَلِيْمٌ).

\* هرگونه پیوندی با دشمنان باید قطع شود: از آیات متعددی از قرآن این موضوع به خوبی استفاده می‌شود که هرگونه پیوند و همبستگی خویشاوندی و غیرخویشاوندی باید تحت الشعاع پیوندهای مکتبی قرار گیرد و این پیوند (ایمان به خدا و مبارزه با هرگونه شرک و بت پرستی) باید بر تمام روابط مسلمانان حاکم باشد، چرا که این پیوند یک پیوند زیربنایی و حاکم بر همه مقدرات اجتماعی آنهاست.

آیه ۱۱۵ - شأن نزول: گروهی از مسلمانان قبل از نزول فرائض و واجبات چشم از جهان بسته بودند، جمعی خدمت پیامبر ﷺ آمدند و در باره سرنوشت آنها اظهار نگرانی کردند، و چنین می‌پنداشتند که آنها شاید گرفتار مجازات الهی به خاطر عدم انجام این فرائض باشند. آیه نازل شد و این موضوع را نفی کرد.

تفسیر: مجازات پس از تبیین - این آیه اشاره به یک قانون کلی و عمومی است، که عقل نیز آن را تأیید می‌کند و آن این که تکلیف و مسؤلیت همواره بعد از بیان احکام است، و این همان چیزی است که در علم اصول از آن تعبیر به قاعده «قُبْحُ عِقَابِ بِلَا بَيَانٍ» می‌شود.

لذا در آغاز می‌فرماید: «چنین نبوده که خداوند گروهی را پس از هدایت گمراه سازد تا این که آنچه را که باید از آن پرهیزند برای آنها تبیین کند» (وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ اِذْ هَدَيْهُمْ حَتّٰى يَبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُوْنَ).

و در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند به هر چیزی داناست» (اِنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ).

یعنی؛ علم و دانایی خداوند ایجاب می‌کند که تا چیزی را برای بندگان بیان نکرده است، کسی را در برابر آن مسؤول نداند و مؤاخذه نکند.



(آیه ۱۱۶) - در این آیه روی این مسأله تکیه و تأکید می‌کند که: «حکومت آسمانها و زمین برای خداست» (إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).  
و نظام حیات و مرگ نیز در کف قدرت اوست، اوست که «زنده می‌کند و می‌میراند» (يُحْيِي وَيُمِيتُ).

و بنابراین «هیچ ولی و سرپرست و یآوری جز خدا ندارید» (وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ).

اشاره به این که، شما نباید بر غیر او تکیه کنید، و بیگانگان از خدا را پناهگاه یا مورد علاقه خود قرار دهید، و پیوند محبت خویش را با این دشمنان خدا از طریق استغفار یا غیر آن برقرار و محکم دارید.

آیه ۱۱۷ - شأن نزول: این آیه در مورد غزوه تبوک و مشکلات طاقت فرسایی که به مسلمانان در این جنگ رسید نازل شده، این مشکلات به قدری بود که گروهی تصمیم به بازگشت گرفتند اما لطف و توفیق الهی شامل حالشان شد، و همچنان پابرجا ماندند.

تفسیر: این آیه اشاره به شمول رحمت بی پایان پروردگار نسبت به پیامبر و مهاجرین و انصار در آن لحظات حساس کرده، می‌گوید: «رحمت خدا شامل حال پیامبر ﷺ و مهاجران و انصار، همانها که در موقع شدت و سختی از او پیروی کردند، شد» (لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ).

سپس اضافه می‌کند: «این شمول رحمت الهی به هنگامی بود که بر اثر شدت حوادث و فشار ناراحتیها نزدیک بود دلهای گروهی از مسلمانان از جاده حق منحرف شود» و تصمیم به مراجعت از تبوک بگیرند (مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ).

دگر بار تأکید می‌کند که «بعد از این ماجرا، خداوند رحمت خود را شامل حال آنها ساخت، و توبه آنها را پذیرفت، زیرا او نسبت به مؤمنان مهربان و رحیم است» (ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ).

آیه ۱۱۸ - شأن نزول: سه نفر از مسلمانان به نام «کعب بن مالک» و «مرارة بن ربیع» و «هلال بن امیه» از شرکت در جنگ تبوک، و حرکت همراه پیامبر ﷺ سر باز زدند، ولی این به خاطر آن نبود که جزء دار و دسته منافقان باشند، بلکه به خاطر سستی و تنبلی بود، چیزی نگذشت که پشیمان شدند.

هنگامی که پیامبر ﷺ از صحنه تبوک به مدینه بازگشت، خدمتش رسیدند و عذرخواهی کردند، اما پیامبر ﷺ حتی یک جمله با آنها سخن نگفت و به مسلمانان نیز دستور داد که احدی با آنها سخن نگوید.

آنها در یک محاصره عجیب اجتماعی قرار گرفتند، بطوری که فضای مدینه با تمام وسعتش چنان بر آنها تنگ شد که مجبور شدند برای نجات از این خواری و رسوایی بزرگ، شهر را ترک گویند و به کوههای اطراف مدینه پناه ببرند. سرانجام پس از پنجاه روز توبه و تضرع به پیشگاه خداوند، توبه آنان قبول شد و آیه در این زمینه نازل گردید.

تفسیر: زندان محاصره اجتماعی گنهکاران! نه تنها آن گروه عظیم مسلمانان را که در جهاد شرکت کرده بودند، مورد رحمت خویش قرار داد «بلکه آن سه نفر را که (از شرکت در جهاد تخلف ورزیده بودند و) جنگجویان آنها را پشت سر گذاشتند و رفتند، نیز مشمول لطف خود قرار داد» (وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا).

اما این لطف الهی به آسانی شامل حال آنها نشد، بلکه آن به هنگامی بود که آن سه نفر در محاصره شدید اجتماعی قرار گرفتند، و مردم همگی با آنها قطع رابطه کردند، «آن چنان که زمین با همه وسعتش بر آنها تنگ شد» (حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ).

و سینه آنها چنان از اندوه آکنده شد که گویی «جایی در وجود خویش برای خود نمی یافتند» (وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ). تا آنجا که خود آنها نیز از یکدیگر قطع رابطه کردند.

و به این ترتیب همه راهها به روی آنها بسته شد، «و یقین پیدا کردند که پناهگاهی از خشم خدا جز از طریق بازگشت به سوی او نیست» (وَوَظَّنُوا أَنْ لَا مَلْجَأَ

مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ).

«بار دیگر (رحمت خدا به سراغ آنان آمد، و) توبه و بازگشت حقیقی و خالصانه را بر آنان آسان ساخت، تا توبه کنند» (ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا).  
چراکه «خداوند توبه‌پذیر و رحیم است» (إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ).  
(آیه ۱۱۹) - با صادقان باشید: در آیات گذشته، سخن در باره گروهی از متخلفان در میان بود، اما در آیه مورد بحث اشاره به نقطه مقابل آنها کرده به همه مسلمانان دستور می‌دهد که رابطه خود را با راستگویان و آنها که بر سر پیمان خود ایستاده‌اند محکم بدارید.

نخست می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ).

و برای این که بتوانید راه پر پیچ و خم تقوا را بدون اشتباه و انحراف پیمائید اضافه می‌کند: «با صادقان باشید» (وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ).

«صادقین» آنهایی هستند که تعهدات خود را در برابر ایمان به پروردگار به خوبی انجام می‌دهند، نه تردیدی به خود راه می‌دهند، نه عقب‌نشینی می‌کنند، نه از انبوه مشکلات می‌هراسند بلکه با انواع فداکاریها، صدق ایمان خود را ثابت می‌کنند.

شک نیست که این صفات مراتبی دارد که بعضی مانند امامان معصوم علیهم‌السلام در قله آن قرار گرفته‌اند و بعضی دیگر در مرحله پایینتر.

(آیه ۱۲۰) - مشکلات مجاهدان بی‌پاداش نمی‌ماند: در آیات گذشته بحثهایی پیرامون سرزنش کسانی که از غزوه تبوک خودداری کرده بودند، به میان آمد، این آیه و آیه بعد به عنوان یک قانون کلی و همگانی، بحث نهایی را روی این موضوع می‌کند.

نخست می‌گوید: «مردم مدینه و بادیه‌نشینانی که در اطراف این شهر (که مرکز و کانون اسلام است) زندگی می‌کنند حق ندارند، از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تخلف جویند» (مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ).

«و نه حفظ جان خود را بر حفظ جان او مقدم دارند» (وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنِ نَفْسِهِ). چراکه او رهبر امت، و پیامبر خدا، و رمز بقا و حیات ملت اسلام است. این وظیفه همه مسلمانان در تمام قرون و اعصار است که رهبران خویش را همچون جان خویش، بلکه بیشتر گرامی دارند و در حفظ آنان بکوشند و آنها را در برابر حوادث سخت تنها نگذارند، چراکه خطر برای آنها خطر برای امت است. سپس به پادشاهای مجاهدان که در برابر هرگونه مشکلی در راه جهاد نصیبتان می شود، اشاره کرده و روی هفت قسمت از این مشکلات و پاداش آن انگشت می گذارد و می گوید: «این به خاطر آن است که هیچ گونه تشنگی به آنها نمی رسد» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ). «و هیچ رنج و خستگی پیدا نمی کنند» (وَلَا نَصَبٌ).

«و هیچ گرسنگی در راه خدا دامن آنها را نمی گیرد» (وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ). «و در هیچ نقطه خطرناک و میدان پرمخاطره ای که موجب خشم و ناراحتی کفار است قرار نمی گیرند» (وَلَا يَطُؤْنَ مَوْطِئًا يَعْصِمُ الْكُفَّارَ). «و هیچ ضربه ای از دشمن بر آنها وارد نمی شود» (وَلَا يَنَالُونَ مِنَ عَدُوِّ نِيْلًا). «مگر این که در ارتباط با آن، عمل صالحی برای آنها ثبت می شود» (إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ).

و مسلماً پاداش یک به یک آنها را از خداوند بزرگ دریافت خواهند داشت، زیرا خدا پاداش نیکوکاران را هیچ گاه ضایع نمی کند» (إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ).

(آیه ۱۲۱) - «همچنین هیچ مال کم یا زیادی را در مسیر جهاد، انفاق نمی کنند» (وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً).

«و هیچ سرزمینی را (برای رسیدن به میدان جهاد و یا به هنگام بازگشت) زیر پا نمی گذارند، مگر این که تمام این گامها، و آن انفاقها، برای آنها ثبت می شود» (وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًّا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ).

«تا سرانجام خداوند این اعمال را به عنوان بهترین اعمالشان پاداش دهد»

(لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

آیه ۱۲۲ - شأن نزول: هنگامی که پیامبر ﷺ به سوی میدان جهاد حرکت می‌کرد، همه مسلمانان به استثنای منافقان و معذوران در خدمتش حرکت می‌کردند، حتی در جنگهایی که پیغمبر ﷺ شخصاً شرکت نمی‌کرد (سریه‌ها) همگی به سوی میدان می‌رفتند و پیامبر ﷺ را تنها می‌گذارند. آیه نازل شد و اعلام کرد که در غیر مورد ضرورت، شایسته نیست همه مسلمانان به سوی میدان جنگ بروند.

**تفسیر: جهاد با جهل و جهاد با دشمن** - این آیه که با آیات گذشته در زمینه جهاد پیوند دارد، اشاره به واقعیتی می‌کند که برای مسلمانان جنبه حیاتی دارد و آن این‌که: گرچه جهاد بسیار پراهمیت است و تخلف از آن ننگ و گناه، ولی در مواردی که ضرورتی ایجاب نمی‌کند که همه مؤمنان در میدان جهاد شرکت کنند، مخصوصاً در مواقعی که پیامبر ﷺ شخصاً در مدینه باقی مانده نباید همه به جهاد بروند بلکه لازم است هر جمعیتی از مسلمانان به دو گروه تقسیم شوند گروهی فریضه جهاد را انجام دهند، و گروه دیگری در مدینه بمانند و معارف و احکام اسلام را بیاموزند همان‌گونه که آیه می‌فرماید: «شایسته نیست مؤمنان همگی به سوی میدان جهاد کوچ کنند چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند (و طایفه‌ای در مدینه بماند) تا در دین و معارف و احکام اسلام آگاهی یابند» (وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ).

«و به هنگامی که یاران مجاهدشان از میدان بازگشتند احکام و فرمانهای الهی را به آنها تعلیم دهند و از مخالفت آن اندازشان نمایند» (وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ).

«باشد (که این برنامه موجب شود) که آنها از مخالفت فرمان خدا بپرهیزند و وظایف خویش را انجام دهند (لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ).

مسأله مهمی که از آیه می‌توان استفاده کرد، احترام و اهمیت خاصی است که اسلام برای مسأله «تعلیم» و «تعلم» قائل شده است، تا آنجا که

مسلمانان را ملزم می‌سازد که همه در میدان جنگ شرکت نکنند، بلکه گروهی بمانند و معارف اسلام را بیاموزند.

یعنی جهاد با جهل همانند جهاد با دشمن بر آنها فرض است، و اهمیت یکی کمتر از دیگری نیست، بلکه تا مسلمانان در مسأله جهاد با جهل، پیروز نشوند در جهاد با دشمن پیروز نخواهند شد، زیرا یک ملت جاهل همواره محکوم به شکست است.

(آیه ۱۲۳) - دشمنان نزدیکتر را دریابید! به تناسب بحثهایی که تاکنون پیرامون جهاد در این سوره ذکر شده در این آیه به دو دستور دیگر در زمینه این موضوع مهم اسلامی اشاره گردیده است.

نخست روی سخن را به مؤمنان کرده، می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با کفاری که به شما نزدیکترند پیکار کنید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ).

آیه فوق گرچه از «پیکار مسلحانه»، و از «فاصله مکانی» سخن می‌گوید، ولی بعید نیست که روح آیه در پیکارهای منطقی و فاصله‌های معنوی نیز حاکم باشد، به این معنی که مسلمانان به هنگام پرداختن به مبارزه منطقی و تبلیغاتی با دشمنان، اول باید به سراغ کسانی بروند که خطرشان برای جامعه اسلامی بیشتر و نزدیکتر است، مثلاً در عصر ما که خطر الحاد و مادّیگری همه جوامع را تهدید می‌کند، باید مبارزه با آن را مقدم بر مبارزه با مذاهب باطله قرار داد، نه این که آنها فراموش شوند، بلکه باید لبه تیز حمله متوجه گروه خطرناکتر گردد، یا مثلاً مبارزه با استعمار فکری و سیاسی و اقتصادی باید در درجه اول قرار گیرد.

دومین دستوری که در زمینه جهاد، در این آیه می‌خوانیم، دستور شدت عمل است، آیه می‌گوید: «دشمنان باید در شما یک نوع خشونت احساس کنند» (وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً).

بنابراین تنها، وجود قدرت کافی نیست، بلکه باید در برابر دشمن نمایش قدرت داد.

و در پایان آیه به مسلمانان با این عبارت نوید پیروزی می‌دهد که: «بدانید خدا با پرهیزکاران است» (وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ). این تعبیر ممکن است علاوه بر آنچه گفته شد، اشاره به این معنی نیز باشد که توسل به خشونت و شدت عمل باید توأم با تقوا باشد، و هیچ‌گاه از حدود انسانی تجاوز نکند.

(آیه ۱۲۴) - تأثیر آیات قرآن بر دل‌های آماده و آلوده: به تناسب بحث‌هایی که در باره منافقان و مؤمنان گذشت، در این آیه و آیه بعد اشاره به یکی از نشانه‌های بارز این دو گروه شده است.

نخست می‌گوید: «و هنگامی که سوره‌ای نازل می‌شود، بعضی از منافقان به یکدیگر می‌گویند: ایمان کدامیک از شما را نزول این سوره افزون ساخت؟» (وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هِدًى إِيْمَانًا).

و با این سخن می‌خواستند عدم تأثیر سوره‌های قرآن و بی‌اعتنایی خود را نسبت به آنها بیان کنند.

اما قرآن با لحن قاطعی به آنها پاسخ می‌دهد و ضمن تقسیم مردم به دو گروه، می‌گوید: «اما کسانی که ایمان آورده‌اند! نزول این آیات بر ایمانشان افزوده و آنها به فضل و رحمت الهی خوشحالند» (فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ).

(آیه ۱۲۵) - «و اما آنها که در دل‌هایشان بیماری (نفاق و جهل و عناد و حسد) است، پلیدی تازه‌ای بر پلیدیشان می‌افزاید!» (وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ).

چرا که در برابر هر فرمان تازه‌ای نافرمانی و عصیان جدیدی می‌کنند و در مقابل هر حقیقت لجاجت جدیدی، و این سبب تراکم عصیانها و لجاجتها، در وجودشان می‌شود، و چنان ریشه‌های این صفات زشت در روح آنان قوی می‌گردد «و سرانجام در حال کفر و بی‌ایمانی از دنیا خواهند رفت» (وَمَا تَوْأَمَّهُمْ كَافِرُونَ).

قرآن در دو آیه بالا بر این واقعیت تأکید می‌کند که تنها وجود برنامه‌ها

و تعلیمات حیاتبخش برای سعادت یک فرد، یا یک گروه کافی نیست، بلکه آمادگی زمینه‌ها نیز باید به عنوان یک شرط اساسی مورد توجه قرار گیرد.

آیات قرآن مانند دانه‌های حیاتبخش باران است؛ که می‌دانیم «در باغ، سبزه روید و در شوره‌زار، خس!»

(آیه ۱۲۶) - در این آیه و آیه بعد نیز سخن را در باره منافقان ادامه می‌دهد، و آنها را مورد سرزنش و اندرز قرار داده می‌گوید: «آیا آنها نمی‌بینند که در هر سال، یک یا دو بار، مورد آزمایش قرار می‌گیرند!» (أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ).

و عجب این که با این همه آزمایش‌های پی‌درپی «از راه خلاف باز نمی‌ایستند و توبه نمی‌کنند و متذکر نمی‌شوند» (ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ).

از تعبیر آیه چنین بر می‌آید که این آزمایش غیر از آزمایش عمومی است که همه مردم در زندگی خود با آن روبرو می‌شوند. بلکه از آزمایش‌هایی بوده که باعث بیداری این گروه گردد مثل فاش شدن اعمال سوءشان و ظاهر شدن باطنشان. (آیه ۱۲۷) - سپس اشاره به قیافه انکارآمیزی که آنها در برابر آیات الهی به خود

می‌گرفتند کرده، می‌گوید: «و هنگامی که سوره‌ای از قرآن نازل می‌شود، بعضی از آنها با نظر تحقیر و انکار نسبت به آن سوره به بعض دیگر نگاه می‌کنند» و با حرکات چشم، مراتب نگرانی خود را ظاهر می‌سازند (وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ).

ناراحتی و نگرانی آنها از این نظر است که مبادا نزول آن سوره، رسوایی جدیدی برایشان فراهم سازد.

و به هر حال تصمیم بر این می‌گیرند که از مجلس بیرون بروند، تا این نغمه‌های آسمانی را نشنوند، اما از این بیم دارند که به هنگام خروج کسی آنها را ببیند، لذا آهسته از یکدیگر سؤال می‌کنند: آیا کسی متوجه ما نیست «آیا کسی شما را می‌بیند»؟! (هَلْ يَرِيكُمْ مِنْ أَحَدٍ).

و همین که اطمینان پیدا می‌کنند جمعیت به سخنان پیامبر ﷺ مشغولند



و متوجه آنها نیستند «از مجلس بیرون می روند» (ثُمَّ انصَرَفُوا).

در پایان آیه، به ذکر علت این موضوع پرداخته و می گوید: «آنها به این جهت از شنیدن کلمات خدا ناراحت می شوند که «خداوند قلوبشان را (به خاطر لجاجت و عناد و به خاطر گناهانشان) از حق منصرف ساخته (و یک حالت دشمنی و عداوت نسبت به حق پیدا کرده اند) چرا که آنها افرادی بی فکر و نفهم هستند» (صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ).

(آیه ۱۲۸) - آخرین آیات قرآن مجید: این آیه و آیه بعد که آخرین آیاتی است که بر پیامبر ﷺ نازل شده است، و با آن سوره برائت پایان می پذیرد، در واقع اشاره ای است به تمام مسائلی که در این سوره گذشت.

نخست روی سخن را به مردم کرده، می گوید: «پیامبری از خودتان به سوی شما آمد!» (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ).

«مِنْ أَنْفُسِكُمْ» (از خودتان) اشاره به شدت ارتباط پیامبر ﷺ با مردم است، گویی پاره ای از جان مردم و روح جامعه در شکل پیامبر ﷺ ظاهر شده است. پس از ذکر این صفت به چهار قسمت دیگر از صفات ممتاز پیامبر ﷺ که در تحریک عواطف مردم و جلب احساساتشان اثر عمیق دارد اشاره کرده، نخست می گوید: «هرگونه ناراحتی و زیان و ضرری به شما برسد برای او سخت ناراحت کننده است» (عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ).

و به شدت از رنجهای شما رنج می برد.

دیگر این که: «او سخت به هدایت شما علاقه مند است» و به آن عشق می ورزد (حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ).

سپس به سومین و چهارمین صفت اشاره کرده، می گوید: «او نسبت به مؤمنان رؤف و رحیم است» (بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ).

بنابراین هرگونه دستور مشکل و طاقت فرسایی را می دهد - حتی گذشتن از بیابانهای طولانی و سوزان در فصل تابستان، با گرسنگی و تشنگی، برای مقابله با یک دشمن نیرومند در جنگ تبوک - آن هم یک نوع محبت و لطف از ناحیه او

و برای نجات شما، از چنگال ظلم و ستم و گناه و بدبختی است.

(آیه ۱۲۹) - در این آیه که آخرین آیه سوره توبه است، پیامبر ﷺ را دلداری می‌دهد که از سرکش‌ها و عصیان‌های مردم، دلسرد و نگران نشود، می‌گوید: «اگر آنها روی از حق بگردانند (نگران نباش و) بگو: خداوند برای من کافی است» چرا که او بر هر چیزی تواناست (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ).

«همان خداوندی که هیچ معبودی جز او نیست» و بنابراین تنها پناهگاه اوست (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ).

آری «من تنها بر چنین معبودی تکیه کرده‌ام، و به او دلبسته‌ام و کارهایم را به او واگذارده‌ام» (عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ).

«و او پروردگار عرش بزرگ است» (وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ).

جایی که عرش و عالم بالا و جهان ماوراءطبیعت با آن همه عظمتی که دارد، در قبضه قدرت او، و تحت حمایت و کفالت اوست، چگونه مرا تنها می‌گذارد و در برابر دشمن یاری نمی‌کند؟ مگر قدرتی در برابر قدرتش تاب مقاومت دارد؟ و یا رحمت و عطوفتی بالاتر از رحمت و عطوفت او تصور می‌شود؟

«پایان سوره توبه»

## سوره یونس [۱۰]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۱۰۹ آیه است

**محتوا و فضیلت این سوره:** این سوره که به گفته بعضی از مفسران بعد از سوره اسراء و قبل از سوره هود نازل شده است روی چند مسأله اصولی و زیربنایی تکیه می‌کند، که از همه مهمتر مسأله «مبدأ» و «معاد» است.

منتها نخست از مسأله وحی و مقام پیامبر ﷺ سخن می‌گوید، سپس به نشانه‌هایی از عظمت آفرینش می‌پردازد، بعد مردم را به ناپایداری زندگی مادی دنیا و لزوم توجه به سرای آخرت متوجه می‌سازد.

و به تناسب همین مسائل قسمتهای مختلفی از زندگی پیامبران بزرگ از جمله نوح و موسی و یونس علیهم‌السلام را بازگو می‌کند و به همین مناسبت نام سوره یونس بر آن گذارده شده است.

و بالأخره برای تکمیل بحثهای فوق در هر مورد مناسبی از بشارت و انذار، بشارت به نعمتهای بی‌پایان الهی برای صالحان و انذار و بیم دادن طاغیان و گردنکشان، استفاده می‌کند.

لذا در روایتی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم که فرمود: «کسی که سوره یونس را در هر دو یا سه ماه بخواند بیم آن نمی‌رود که از جاهلان و بی‌خبران باشد، و روز قیامت از مقربان خواهد بود». - و این به خاطر آن است که آیات هشداردهنده و بیدارکننده در این سوره فراوان است.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - در این سوره بار دیگر با «حروف مقطعه» قرآن روبرو می شویم که به صورت «الف - لام - راء» (الر) ذکر شده است.

به دنبال آن نخست اشاره به عظمت آیات قرآن کرده، می گوید: «آنها آیات کتاب حکیم است» (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ).

توصیف قرآن به «حکیم» اشاره به این است که آیات قرآن دارای آن چنان استحکام و نظم و حسابی است که هرگونه باطل و خرافه و هزل را از خود دور می سازد، جز حق نمی گوید و جز به راه حق دعوت نمی کند.

(آیه ۲) - رسالت پیامبر ﷺ: این آیه به تناسب اشاره ای که در آیه قبل به قرآن مجید و وحی آسمانی شده، یکی از ابرادات رائج مشرکان را نسبت به پیامبر ﷺ بیان می کند، همان اشکالی که بطور مکرر در قرآن مجید آمده و آن این که چرا وحی آسمانی از ناحیه خدا بر انسانی نازل شده، چرا فرشته ای مأموریت این رسالت بزرگ را به عهده نگرفته است؟!

قرآن در پاسخ این گونه سؤالات می گوید: «آیا تعجیبی برای مردم دارد که ما وحی به مردی از آنان فرستادیم» (أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ). سپس به محتوای این وحی آسمانی اشاره کرده، آن را در دو چیز خلاصه می کند: نخست این که به او وحی فرستادیم که: «مردم را انداز کن و از عواقب کفر و گناه بترسان» (أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ).

دیگر این که: «به افراد با ایمان بشارت ده که برای آنان در پیشگاه خدا قدم صدق است» (وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ).

تعبیر «قَدَمَ صِدْقٍ» یا اشاره به آن است که ایمان «سابقه فطری» دارد و یا اشاره به مسأله معاد و نعمتهای آخرت است و یا این که قدم به معنی پیشوا و رهبر است، یعنی برای مؤمنان پیشوا و رهبری صادق فرستاده شده است. و ممکن است

بشارت به همهٔ این امور، هدف از تعبیر فوق بوده باشد.

باز در پایان آیه به یکی از اتهاماتی که مشرکان کراراً برای پیامبر ﷺ ذکر می‌کردند اشاره کرده، می‌گوید: «کافران گفتند این مرد ساحر آشکاری است» (قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ).

این‌گونه تعبیرها که از ناحیهٔ دشمنان پیامبر ﷺ صادر می‌شد خود دلیل روشنی است بر این که پیامبر ﷺ کارهای خارق‌العاده‌ای داشته که افکار و دلها را به سوی خود جذب می‌کرده است، مخصوصاً تکیه کردن روی سحر در مورد قرآن مجید خود گواه زنده‌ای بر جاذبهٔ فوق‌العادهٔ این کتاب آسمانی است که آنها برای اغفال مردم آن را زیر پردهٔ سحر می‌پوشاندند.

(آیه ۳) - **خداشناسی و معاد:** قرآن پس از اشاره به مسألهٔ وحی و نبوت در نخستین آیات این سوره، به سراغ دو اصل اساسی تعلیمات همهٔ انبیاء یعنی «مبدأ» و «معاد» می‌رود، و این دو اصل مهم را در ضمن عباراتی کوتاه و گویا بیان می‌کند. نخست می‌گوید: «پروردگار شما همان خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز (دوران) آفرید» (إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ).

«سپس بر تخت قدرت قرار گرفت، و به تدبیر کار جهان پرداخت» (ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ).

پس از آن که روشن شد خالق و آفریدگار «الله» است و زمام ادارهٔ جهان هستی به دست اوست و تدبیر همهٔ امور به فرمان او می‌باشد معلوم است که بتها این موجودات بی‌جان و عاجز و ناتوان هیچ‌گونه نقشی در سرنوشت انسانها نمی‌توانند داشته باشند لذا در جملهٔ بعد می‌فرماید: «هیچ شفاعت‌کننده‌ای جز به اذن و فرمان او وجود ندارد» (مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ).

آری! «این چنین است «الله» پروردگار شما، او را پرستش کنید» نه غیر او (ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ فَاعْبُدُوهُ).

«آیا با این دلیل روشن متذکر نمی‌شوید؟» (أَفَلَا تَذَكَّرُونَ).

(آیه ۴) - سپس در این آیه سخن از معاد می‌گوید و در جمله‌های کوتاهی هم اصل این مسأله و هم دلیل و هم هدف آن را بیان می‌دارد.  
 نخست می‌گوید: «بازگشت همه شما به سوی خداست» (إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا).

سپس روی این مسأله مهم تأکید کرده، اضافه می‌کند: «این وعده قطعی خداوند است» (وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا).

بعد اشاره به دلیل آن کرده، می‌گوید: «خداوند آفرینش را آغاز کرد و سپس تجدید می‌کند» (إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ).

آیات مربوط به معاد در قرآن نشان می‌دهد که علت عمده تردید مشرکان و مخالفان، این بوده که در امکان چنین چیزی تردید داشته‌اند و با تعجب سؤال می‌کردند آیا این استخوانهای پوسیده و خاک شده بار دیگر لباس حیات و زندگی در بر می‌کند و به شکل نخست باز می‌گردد؟ لذا قرآن می‌گوید: همان‌گونه که شما را در آغاز ایجاد کرد باز می‌گرداند.

سپس سخن از هدف معاد به میان می‌آید که این برنامه «برای آن است که خداوند افرادی را که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند به عدالت پاداش دهد» (لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ).

بی‌آنکه کوچکترین اعمال آنها از نظر لطف و مرحمت او مخفی و بی‌اجر بماند. «و آنها که راه کفر و انکار پویدند (و طبعاً عمل صالحی نیز نداشتند زیرا ریشه عمل خوب اعتقاد خوب است مجازات دردناک، و) نوشیدنی از آب گرم و سوزان و عذاب الیم به خاطر کفرشان در انتظارشان است» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ).

(آیه ۵) - گوشه‌ای از آیات عظمت خدا: در آیات گذشته اشاره کوتاهی به مسأله مبدأ و معاد شده بود، ولی از این به بعد این دو مسأله اصولی که مهمترین پایه دعوت انبیاء بوده است بطور مشروح مورد بحث قرار می‌گیرد.

نخست اشاره به قسمتهایی از آیات عظمت خدا در جهان آفرینش کرده،

می‌گوید: «او کسی است که خورشید را ضیاء و روشنی و قمر را نور قرار داد» (هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا).

خورشید با نور عالمگیرش نه تنها بستر موجودات را گرم و روشن می‌سازد بلکه در تربیت گیاهان و پرورش حیوانات سهم عمده و اساسی دارد و اگر روزی این اشعه حیاتبخش از کره خاکی ما قطع شود در فاصله کوتاهی تاریکی و سکوت و مرگ همه جا را فرا خواهد گرفت.

ماه با نور زیبایش چراغ شبهای تار ماست، و روشنایی ملائمش برای همه ساکنان زمین مایه آرامش و نشاط است.

سپس به یکی دیگر از آثار مفید وجود ماه اشاره کرده، می‌گوید: «خداوند برای آن منزل گاههایی مقدر کرد تا شماره سالها و حساب زندگی و کار خویش را بدانید» (وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابِ).

یعنی یک تقویم بسیار دقیق و زنده طبیعی است که عالم و جاهل می‌توانند آن را بخوانند و حساب تاریخ کارها و امور زندگی خود را نگهدارند و این اضافه بر نوری است که ماه به ما می‌بخشد.

سپس اضافه می‌کند: این آفرینش و این گردش مهر و ماه سرسری و از بهر بازیگری نیست «خداوند آن را نیافریده است مگر به حق» (مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ).

و در پایان آیه تأکید می‌کند که: «خدا آیات و نشانه‌های خود را برای آنها که می‌فهمند و درک می‌کنند شرح می‌دهد» (يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ). اما بی‌خبران بی‌بصر چه بسیار از کنار همه این آیات و نشانه‌های پروردگار می‌گذرند و کمترین چیزی از آن درک نمی‌کنند.

(آیه ۶) - در این آیه به قسمتی دیگر از نشانه‌ها و دلائل وجودش در آسمان و زمین پرداخته، می‌گوید: «درآمد و شد شب و روز و آنچه خداوند در آسمان و زمین آفریده است نشانه‌هایی است برای گروه پرهیزکاران» (إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ).

یعنی؛ تنها کسانی این آیات را درک می‌کنند که در پرتو تقوا و پرهیز از گناه، صفای روح و روشن بینی یافته‌اند اگر نور آفتاب یکنواخت و بطور مداوم بر زمین می‌تابید مسلماً درجه حرارت در زمین به قدری بالا می‌رفت که قابل زندگی نبود و همچنین اگر شب بطور مستمر ادامه می‌یافت همه چیز از شدت سرما می‌خشکید ولی خداوند این دورا پشت سر یکدیگر قرار داده تا بستر حیات و زندگی را در کره زمین آماده و مهیا سازد.

(آیه ۷) - **بهشتیان و دوزخیان:** از این آیه به بعد نیز شرحی پیرامون معاد و سرنوشت مردم در جهان دیگر آمده است.

نخست می‌فرماید: «کسانی که امید لقای ما را ندارند و به رستاخیز معتقد نیستند و به همین دلیل تنها به زندگی دنیا خشنودند و به آن اطمینان می‌کنند...» (إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا).

«و همچنین آنها که از آیات ما غافلند و در آنها اندیشه نمی‌کنند» تا قلبی بیدار و دلی مملو از احساس مسؤولیت پیدا کنند... (وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ).

(آیه ۸) - «این هر دو گروه جایگاهشان آتش است، به خاطر اعمالی که انجام می‌دهند» (أُولَئِكَ مَاؤُهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ).

در حقیقت نتیجه مستقیم عدم ایمان به معاد همان دلبستگی به این زندگی محدود و مقامهای مادی و اطمینان و اتکاء به آن است.

همچنین غفلت از آیات الهی، سرچشمه بیگانگی از خدا، و بیگانگی از خدا سرچشمه عدم احساس مسؤولیت، و آلودگی به ظلم و فساد و گناه است، و سرانجام آن چیزی جز آتش نمی‌تواند باشد.

(آیه ۹) - سپس اشاره به حال گروه دیگری می‌کند که نقطه مقابل این دو گروه می‌باشند، می‌گوید: «کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، خداوند به کمک ایمانشان آنها را هدایت می‌کند» (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ).

این نور هدایت الهی که از نور ایمانشان سرچشمه می‌گیرد، تمام افق زندگانی



آنها را روشن می‌سازد، در پرتو این نور آن چنان روشن بینی پیدا می‌کنند که جبار و جنجالهای مکتبهای مادی، و وسوسه‌های شیطانی، و زرق و برقهای گناه، و زر و زور، فکر آنها را نمی‌دزدد، و از راه به بیراهه گام نمی‌نهند.

این حال دنیای آنان و در جهان دیگر خداوند قصرهایی به آنها می‌بخشد که «از زیر آنها در باغهای بهشت نهرها جاری است» (تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ).

(آیه ۱۰) - آنها در محیطی مملو از صلح و صفا و عشق به پروردگار و انواع نعمتها به سر می‌برند.

هر زمان که جذبۀ ذات و صفات خدا وجودشان را روشن می‌سازد «گفتار و دعای آنها در بهشت این است که: پروردگارا! منزّه و پاک از هرگونه عیب و نقصی» (دَعُوهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ).

و هر زمان به یکدیگر می‌رسند سخن از صلح و صفا می‌گویند: «و تحیت آنها در آنجا سلام است» (وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ).

و سرانجام هرگاه از نعمتهای گوناگون خداوند در آنجا بهره می‌گیرند به شکر پرداخته «و آخرین سخنان این است که: حمد و سپاس مخصوص پروردگار عالمیان است» (وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

(آیه ۱۱) - انسانهای خودرو! در این آیه نیز همچنان سخن پیرامون مسأله پاداش و کیفر بدکاران است.

نخست می‌گوید: «اگر خداوند مجازات مردم بدکار را سریعاً و در این جهان انجام دهد و همان‌گونه که آنها در به دست آوردن نعمت و خیر و نیکی عجله دارند، در مجازاتشان تعجیل کند، عمر همگی به پایان می‌رسد و اثری از آنها باقی نمی‌ماند» (وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقَضَىٰ إِلَيْهِمْ أَجْلَهُمْ).

ولی از آنجا که لطف خداوند همه بندگان حتی بدکاران و کافران و مشرکان را نیز شامل می‌شود، در مجازاتشان عجله به خرج نمی‌دهد، شاید بیدار شوند و توبه

کنند، و از بیراهه به راه باز گردند.

و در پایان آیه می فرماید: مجازاتشان همین بس که «افرادی را که ایمان به رستاخیز و لقای ما ندارند به حال خود رها می کنیم تا در طغیانشان حیران و سرگردان شوند»، نه حق را از باطل بشناسند، و نه راه را از چاه (فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ).

(آیه ۱۲) - آنگاه اشاره به وجود نور توحید در فطرت و عمق روح آدمی کرده، می گوید: «هنگامی که به انسان زیبایی می رسد، و دستش از همه جا کوتاه می شود، دست به سوی ما دراز می کند و ما را (در همه حال) در حالی که به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده است می خواند» (وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا).

آری! خاصیت مشکلات و حوادث دردناک، کنار رفتن حجابها از روی فطرت پاک آدمی است، و برای مدتی، هرچند کوتاه درخشش این نور توحیدی آشکار می گردد.

سپس می گوید: اما این افراد، چنان کم ظرفیت و بی خردند که «به مجرد این که بلا و ناراحتی آنها را برطرف می سازیم، آن چنان در غفلت فرو می روند که گویا هرگز از ما تقاضایی نداشتند» و ما نیز به آنها کمکی نکردیم (فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ صُرَّةَ مَرِّهِ كَانُوا كَالْمُرْسَلِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

«آری! این چنین اعمال مسرفان در نظرشان جلوه داده شده است» (كَذَلِكَ زَيْنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

خداوند این خاصیت را در اعمال زشت و آلوده آفریده که هر قدر انسان به آنها بیشتر آلوده شود، بیشتر خو می گیرد و نه تنها قبح و زشتی آنها تدریجاً از میان می رود بلکه کم کم به صورت عملی شایسته در نظرش مجسم می گردد!

و اما چرا در آیه فوق این گونه افراد به عنوان «مُسْرِف» (اسرافکار) معرفی شده اند؟ به خاطر این است که چه اسراف از این بالاتر که انسان مهمترین سرمایه وجود خود یعنی عمر و سلامت و جوانی و نیروها را بیهوده در راه فساد و گناه

و عصیان و یا در مسیر به دست آوردن متاع بی ارزش و ناپایدار این دنیا به هدر دهد، و در برابر این سرمایه چیزی عاید او نشود.

(آیه ۱۳) - **ستمگران پیشین و شما:** در این آیه نیز اشاره به مجازاتهای افراد ستمگر و مجرم در این جهان می‌کند و با توجه دادن مسلمانان به تاریخ گذشته به آنها گوشزد می‌نماید که اگر راه آنان را بپویند به همان سرنوشت گرفتار خواهند شد.

نخست می‌گوید: «ما امتهای قبل از شما را هنگامی که دست به ستمگری زدند و با این که پیامبران با دلائل و معجزات روشن برای هدایت آنان آمدند هرگز به آنها ایمان نیاوردند، هلاک و نابود ساختیم» (وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا).

و در پایان آیه می‌افزاید: این برنامه مخصوص جمعیت خاصی نیست «این چنین مجرمان را کیفر می‌دهیم» (كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ).

(آیه ۱۴) - در این آیه مطلب را صریحتر بیان می‌کند و می‌گوید: «سپس شما را جانشین آنها در زمین قرار دادیم تا ببینیم چگونه عمل می‌کنید» (ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ).

از جمله «وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا» (چنان نبود که ایمان بیاورند) استفاده می‌شود که خداوند تنها آن گروهی را به هلاکت کیفر می‌دهد که امیدی به ایمان آنها در آینده نیز نباشد، و به این ترتیب اقوامی که در آینده ممکن است ایمان بیاورند مشمول چنین کیفرهایی نمی‌شوند.

**آیه ۱۵ - شأن نزول:** این آیه و دو آیه بعد از آن در باره چند نفر از بت پرستان نازل شده، چرا که خدمت پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: آنچه در این قرآن در باره ترک عبادت بت‌های بزرگ ما، لات و عزری و منات و هبل و همچنین مذمت از آنان وارد شده برای ما قابل تحمل نیست، اگر می‌خواهی از تو پیروی کنیم، قرآن دیگری بیاور که این ایراد در آن نباشد! و یا حداقل این‌گونه مطالب را در قرآن کنونی تغییر ده! تفسیر: این آیات نیز در تعقیب آیات گذشته پیرامون مبدأ و معاد سخن

می‌گوید، نخست به یکی از اشتباهات بزرگ بت پرستان اشاره کرده، می‌گوید: «هنگامی که آیات آشکار و روشن ما بر آنها خوانده می‌شود، آنها که به رستاخیز و لقای ما ایمان ندارند می‌گویند: قرآن دیگری غیر از این بیاور و یا لاقل این قرآن را، تغییر ده» (وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّا بُرْءَانٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ).

این بی‌خبران بینوا، پیامبر ﷺ را برای رهبری خود نمی‌خواستند، بلکه او را به پیروی از خرافات و اباطیل خویش دعوت می‌کردند.

قرآن با صراحت آنها را از این اشتباه بزرگ در می‌آورد، و به پیغمبر ﷺ دستور می‌دهد که به آنها «بگو: برای من ممکن نیست که از پیش خود آن را تغییر دهم» (قُلْ مَا يَكُونُ لِيٰ أَنْ أَبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَائِيٰ نَفْسِي).

سپس برای تأکید اضافه می‌کند: «من فقط پیروی از چیزی می‌کنم که بر من وحی می‌شود» (إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ).

نه تنها نمی‌توانم تغییر و تبدیلی در این وحی آسمانی بدهم، بلکه «اگر کمترین تخلفی از فرمان پروردگار بکنم، از مجازات آن روز بزرگ (رستاخیز) می‌ترسم» (إِنِّي أَخَافُ أَنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ).

(آیه ۱۶) - در این آیه به دلیل این موضوع می‌پردازد و می‌گوید به آنها بگو: من کمترین اراده‌ای از خودم در باره این کتاب آسمانی ندارم «و اگر خدا می‌خواست این آیات را بر شما تلاوت نمی‌کردم و از آن آگاهتان نمی‌ساختم» (قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرِيكُمْ بِهِ).

به دلیل این که «سالها پیش از این در میان شما زندگی کردم» (فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمَرًا مِنْ قَبْلِهِ). و هرگز این‌گونه سخنان را از من نشنیده‌اید، اگر آیات از ناحیه من بود لابد در این مدت چهل سال از فکر من بر زبانم جاری می‌شد و حداقل گوشه‌ای از آن را بعضی از من شنیده بودند.

«آیا مطلبی را به این روشنی درک نمی‌کنید» (أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

(آیه ۱۷) - باز برای تأکید اضافه می‌کند که من به خوبی می‌دانم بدترین انواع

ظلم و ستم آن است که کسی بر خدا افتراء ببندد «چه کسی ستمکارتر است از کسی که دروغی را به خدا نسبت بدهد» (فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا). بنابراین چگونه چنین گناه بزرگی را ممکن است من مرتکب بشوم. «همچنین کار کسی که آیات الهی را تکذیب می‌کند» نیز بزرگترین ظلم و ستم است (أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ).

اگر شما از عظمت گناه تکذیب و انکار آیات حق بی‌خبرید من بی‌خبر نیستم، و به هر حال این کار شما جرم بزرگی است، و «مجرمان هرگز رستگار نخواهند شد» (إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمَجْرِمُونَ).

(آیه ۱۸) - معبودهای بی‌خاصیت: در این آیه نیز بحث «توحید»، از طریق نفی الوهیت بتها، تعقیب شده است، و با دلیل روشنی بی‌ارزش بودن بتها اثبات گردیده: «آنها غیر از خدا معبودهایی را می‌پرستند که نه زبانی به آنان می‌رساند (که از ترس زیانشان آنها را بپرستند) و نه سودی می‌رساند» که به خاطر سودشان مورد، عبادت قرار دهند (وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ).

سپس به ادعای واهی بت پرستان پرداخته، می‌گوید: «آنها می‌گویند: این بتها شفیعان ما در پیشگاه خدا هستند» (وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ). یعنی؛ می‌توانند از طریق شفاعت، منشأ سود و زبانی شوند، هر چند مستقلاً از خودشان کاری ساخته نباشد.

اعتقاد به شفاعت بتها یکی از انگیزه‌های بت پرستی بود.

قرآن در پاسخ این پندار می‌گوید: «آیا شما خداوند را به چیزی خبر می‌دهید که در آسمانها و زمین سراغ ندارد» (قُلْ أَتَنْبِؤُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ).

کنایه از این که اگر خدا چنین شفیعانی می‌داشت، در هر نقطه‌ای از زمین و آسمان که بودند، از وجودشان آگاه بود.

و در پایان آیه برای تأکید می‌فرماید: «خداوند منزّه، و برتر است از شریکهایی که برای او می‌سازند» (سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ).

(آیه ۱۹) - این آیه به تناسب بحثی که در آیه قبل در زمینه نفی شرک و بت پرستی گذشت اشاره به فطرت توحیدی همه انسانها کرده، می گوید: «در آغاز همه افراد بشر امت واحدی بودند» و جز توحید در میان آنها آیین دیگری نبود (وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً).

این فطرت توحیدی که در ابتدا دست نخورده بود با گذشت زمان بر اثر افکار کوتاه و گرایشهای شیطانی، دستخوش دگرگونی شد، گروهی از جاده توحید منحرف شدند و به شرک روی آوردند و طبعاً «جامعه انسانی به دو گروه مختلف تقسیم شد» گروهی موحد و گروهی مشرک (فَاخْتَلَفُوا).

بنابراین شرک در واقع یک نوع بدعت و انحراف از فطرت است، انحرافی که از مشتی اوهام و پندارهای بی اساس سرچشمه گرفته است. در اینجا ممکن بود این سؤال پیش بیاید که چرا خداوند این اختلاف را از طریق مجازات سریع مشرکان بر نمی چیند.

قرآن بلافاصله برای پاسخ به این سؤال اضافه می کند: «و اگر فرمانی از طرف پروردگارت (در باره عدم مجازات سریع آنان) از قبل صادر نشده بود، در میان آنها در آنچه اختلاف داشتند داوری می شد» و سپس همگی به مجازات می رسیدند (وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ).

(آیه ۲۰) - معجزات اقتراحی: دگر بار قرآن به بهانه جویبهای مشرکان به هنگام سر باز زدن از ایمان و اسلام پرداخته، می گوید: «مشرکان چنین می گویند که چرا معجزه ای از ناحیه خداوند بر پیامبر نازل نشده است» (وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ).

البته منظور آنها این بوده که هر وقت معجزه ای به میل خود پیشنهاد کنند فوراً آن را انجام دهد!

لذا بلافاصله به پیامبر ﷺ چنین دستور داده می شود که «به آنها بگو: معجزه مخصوص خدا (و مربوط به جهان غیب و ماوراء طبیعت) است» (فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ).

بنابراین چیزی نیست که در اختیار من باشد و من بر طبق هوسهای شما هر روز معجزه تازه‌ای انجام دهم، و بعداً هم با عذر و بهانه‌ای از ایمان آوردن خودداری کنید.

و در پایان آیه با بیانی تهدیدآمیز به آنها می‌گوید: «اکنون که شما دست از لجاجت برنمی‌دارید در انتظار باشید، من هم با شما در انتظارم» (فَانتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ).

شما در انتظار مجازات الهی باشید، و من هم در انتظار پیروزم!  
(آیه ۲۱) - در این آیه باز سخن از عقاید و کارهای مشرکان است.

نخست اشاره به یکی از نقشه‌های جاهلانته مشرکان کرده، می‌گوید: «هنگامی که مردم (را برای بیداری و آگاهی، گرفتار مشکلات و زیانهایی می‌سازیم سپس آن را برطرف ساخته) طعم آرامش و رحمت خود را به آنها می‌چشانیم به جای این که متوجه ما شوند در این آیات و نشانه‌ها نیرنگ می‌کنند» و یا با توجیهات نادرست در مقام انکار آنها بر می‌آیند (وَإِذَا أَدَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا). و مثلاً بلاها، و مشکلات را به عنوان غضب بتها و نعمت و آرامش را دلیل بر شفقت و محبت آنان می‌گیرند و یا بطور کلی همه را معلول یک مشیت تصادف می‌شمرند

اما خداوند به وسیله پیامبرش به آنها هشدار می‌دهد که «به آنها بگو: خدا از هرکس در چاره‌اندیشی و طرح نقشه‌های کوبنده قادرتر و سریعتر است» (قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا).

و به تعبیر دیگر او هر زمان اراده مجازات و تنبیه کسی کند بلافاصله تحقق می‌یابد، در حالی که دگران چنین نیستند.

سپس آنها را تهدید می‌کند که گمان نبرید این توطئه‌ها و نقشه‌ها فراموش می‌گردد، «فرستادگان ما (یعنی فرشتگان ثبت اعمال) تمام نقشه‌هایی را که (برای خاموش کردن نور حق) می‌کشید می‌نویسند» (إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ). و باید خود را برای پاسخگویی و مجازات، در سرای دیگر آماده کنید.

(آیه ۲۲) - در این آیه دست به اعماق فطرت بشر انداخته و توحید فطری را برای آنها تشریح می‌کند که چگونه انسان در مشکلات بزرگ و به هنگام خطر، همه چیز را جز خدا فراموش می‌نماید.

نخست می‌گوید: «او خدایی است که شما را در صحرا و دریا سیر می‌دهد»  
(هُوَ الَّذِي يُسِيرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ).

«تا هنگامی که در کشتی‌ها قرار می‌گیرید و (کشتی‌ها) سرنشینان را به کمک بادهای موافق آرام آرام به سوی مقصد حرکت می‌دهند و همه شادمان و خوشحالند» (حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَينَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا).

«اما ناگهان طوفان شدید و کوبنده‌ای می‌وزد، و امواج از هر سو به طرف آنها هجوم می‌آورد، آن چنان که مرگ را با چشم خود می‌بینند و دست از زندگانی می‌شویند» (جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ).

درست در چنین موقعی به یاد خدا می‌افتند «و او را از روی اخلاص می‌خوانند و آیین خود را برای او از هرگونه شرک و بت پرستی خالص می‌کنند!»  
(دَعَاؤُا اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ).

در این هنگام دست به دعا بر می‌دارند و می‌گویند: «خداوندا! اگر ما را از این مهلکه رهایی بخشی سپاسگزار تو خواهیم بود» نه ستم می‌کنیم و نه به غیر تو روی می‌آوریم (لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ).

با این که این بیداری موقتی، اثر تربیتی در افراد فوق‌العاده آلوده ندارد حجت را بر آنها تمام می‌کند، و دلیلی خواهد بود بر محکومیتشان.

ولی افرادی که آلودگی مختصری دارند در این‌گونه حوادث معمولاً بیدار می‌شوند و مسیر خود را اصلاح می‌کنند.

(آیه ۲۳) - «اما هنگامی که خدا آنها را رهایی می‌بخشد و به ساحل نجات می‌رسند شروع به ظلم و ستم در زمین می‌کنند» (فَلَمَّا أَنْجَيْهِمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ).



ولی «ای مردم (بدانید) هرگونه ظلم و ستمی مرتکب شوید و هر انحرافی از حق پیدا کنید زیانش متوجه خود شماست» (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ).

آخرین کاری که می‌توانید انجام دهید این است که «چند روزی از متاع زندگی دنیا بهره‌مند شوید» (مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا).

«سپس بازگشت شما به سوی ماست» (ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ).

«آنگاه ما شما را از آنچه انجام می‌دادید آگاه خواهیم ساخت» (فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

(آیه ۲۴) - دورنمای زندگی دنیا: در آیات گذشته اشاره‌ای به ناپایداری زندگی دنیا شده بود، در این آیه این واقعیت ضمن مثال جالبی تشریح شده تا پرده‌های غرور و غفلت را از مقابل دیده‌های غافلان و طغیانگران کنار زند. «مَثَلُ زَنْدُكِي دُنْيَا هَمَانْدُ آبِي اَسْت كِه اَز اَسْمَان نازل كرده ايم» (إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ).

این دانه‌های حیاتبخش باران بر سرزمینهای آماده می‌ریزند، «و به وسیله آن گیاهان گوناگونی که بعضی قابل استفاده برای انسانها، و بعضی برای حیوانات است، می‌رویند» (فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ). این گیاهان علاوه بر خاصیتهای غذایی که برای موجودات زنده دارند سطح زمین را می‌پوشانند و آن را زینت می‌بخشند، تا آنجا که «زمین بهترین زیبایی خود را در پرتو آن پیدا کرده و تزئین می‌شود» (حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ).

در این هنگام شکوفه‌ها، شاخساران را زینت داده و گلها می‌خندند، دانه‌های غذایی و میوه‌ها کم‌کم خود را نشان می‌دهند، و صحنه پرجوشی را از حیات و زندگی به تمام معنی کلمه مجسم می‌کنند، که دلها را پر از امید و چشمها را پر از شادی و سرور می‌سازند، آن‌چنان که «اهل زمین مطمئن می‌شوند، که می‌توانند از مواهب این گیاهان بهره‌گیرند» هم از میوه‌ها و هم از دانه‌های حیاتبخششان (وَوَطَّنَ

أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا).

«اما ناگهان فرمان ما فرا می رسد (سرمای سخت و یا تگرگ شدید و یا طوفان درهم کوبنده ای بر آنها مسلط می گردد) و آنها را چنان درو می کنیم که گویا هرگز نبوده‌ند!» (أَتَيْهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ).

در پایان آیه برای تأکید بیشتر می فرماید: «این چنین آیات خود را برای افرادی که تفکر می کنند تشریح می کنیم» (كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ).

(آیه ۲۵) - این آیه با یک جمله کوتاه اشاره به نقطه مقابل این گونه زندگی کرده و می فرماید: «خداوند به دارالسلام، خانه صلح و سلامت و امنیت دعوت می کند» (وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ).

به آنجا که نه از این کشمکشهای غارتگران دنیای مادی خبری است، و نه از مزاحمتهای احمقانه ثروت اندوزان از خدا بی خبر، و نه جنگ و خونریزی و استعمار و استثمار.

سپس اضافه می کند: «خدا هر کس را بخواهد (و شایسته و لایق ببیند) به سوی راه مستقیم (همان راهی که به دارالسلام و مرکز امن و امان منتهی می شود) دعوت می کند» (وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

(آیه ۲۶) - روسفیدان و روسیاهان! در آیات گذشته اشاره به سرای آخرت و روز رستاخیز شده بود، به همین مناسبت، این آیه و آیه بعد سرنوشت نیکوکاران و آلودگان به گناه را در آنجا تشریح می کند.

نخست می گوید: «کسانی که کار نیک انجام دهند پاداش نیک و زیاده بر آن دارند» (لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ).

منظور از «زِيَادَةٌ» در این جمله ممکن است پاداشهای مضاعف و فراوانی باشد که گاهی ده برابر و گاهی هزاران برابر بر آن افزوده می شود.

سپس اضافه می کند: نیکوکاران در آن روز چهره‌های درخشانی دارند «و تاریکی و ذلت، صورت آنها را نمی پوشاند» (وَلَا يَرَهُنَّ وَأَجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ).

و در پایان آیه می فرماید: «این گروه باران بهشتند و جاودانه در آن خواهند

مانند» (أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

(آیه ۲۷) - در این آیه سخن از دوزخیان به میان می‌آید که در نقطه مقابل گروه اولند می‌گوید: «کسانی که مرتکب گناهان می‌شوند جزای بدی به مقدار عملشان دارند» (وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا).

در اینجا سخنی از «زیاده» در کار نیست، چرا که در پاداش، «زیاده» فضل و رحمت است اما در کیفر، عدالت ایجاب می‌کند که ذره‌ای بیش از گناه نباشد. ولی آنها به عکس گروه اول چهره‌هایی تاریک دارند «و ذلت، صورت آنها را می‌پوشاند» (وَتَرَهُمْ ذُلَّةً).

و این خاصیت و اثر عمل است که از درون جان انسان به بیرون منعکس می‌گردد.

به هر حال ممکن است بدکاران گمان کنند راه فرار و نجاتی خواهند داشت و یا بتها و مانند آنها می‌توانند برایشان شفاعت کنند اما جمله بعد صریحاً می‌گوید: «هیچ کس و هیچ چیز نمی‌تواند آنها را از مجازات الهی دور نگه دارد» (مَالَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ).

تاریکی چهره‌های آنها به اندازه‌ای زیاد است که «گویی پاره‌هایی از شب تاریک و ظلمانی، یکی پس از دیگری بر صورت آنها افکنده شده است» (كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا).

«آنها اصحاب آتشند و جاودانه در آن می‌مانند» (أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

(آیه ۲۸) - یک صحنه از رستاخیز بت پرستان! این آیه نیز بحثهای گذشته را در زمینه «مبدأ» و «معاد» و وضع مشرکان دنبال می‌کند.

نخست می‌گوید: به خاطر بیاورید «روزی را که همه بندگان را جمع و محشور می‌کنیم» (وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا).

«سپس به مشرکان می‌گوییم شما و معبودهایتان در جای خود باشید» تا به حسابتان رسیدگی شود (ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ).

سپس اضافه می‌کند: «ما این دو گروه (معبودان و عابدان) را از یکدیگر جدا می‌کنیم» (فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ).

و از هر کدام جداگانه سؤال می‌نماییم - همان‌گونه که در تمام دادگاهها این مسأله معمول است که از هرکس جداگانه بازپرسی به عمل می‌آید. از بت پرستان سؤال می‌کنیم به چه دلیل این بتها را شریک خدا قرار دادید و عبادت کردید؟ و از معبودان نیز می‌پرسیم به چه سبب شما معبود واقع شدید و یا تن به این کار دادید؟

«در این هنگام شریکانی را که آنها ساخته بودند، به سخن می‌آیند و می‌گویند: شما هرگز ما را پرستش نمی‌کردید» (وَقَالَ شُرَكَاءُهُمْ مَا كُنْتُمْ اِيَّانَا تَعْبُدُونَ). شما در حقیقت هوی و هوسها و اوهام و خیالات خویش را می‌پرستیدید.

(آیه ۲۹) - سپس برای تأکید بیشتر می‌گویند: «همین بس که خدا گواه میان ما و شماست که ما به هیچ وجه از عبادات شما آگاه نبودیم» (فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ).

(آیه ۳۰) - به هر حال همان‌گونه که قرآن در این آیه می‌گوید: «در آن هنگام هرکس اعمال خویش را که قبلاً انجام داده است می‌آزماید» (هُنَالِكَ تَبْلُو اَكْلُ نَفْسٍ مَا اسْلَفَتْ). و نتیجه بلکه خود آن را می‌بیند چه عبادت‌کنندگان و چه معبودهای گمراهی که مردم را به عبادت خویش دعوت می‌کردند، چه مشرکان و چه مؤمنان از هر گروه و از هر قبیل. «و در آن روز همگی به سوی «الله» که مولی و سرپرست حقیقی آنان است باز می‌گردند» و دادگاه محشر نشان می‌دهد که تنها حکومت به فرمان اوست (وَرُدُّوا اِلَى اللّٰهِ مَوْلِيَهُمُ الْحَقُّ).

«و سرانجام تمام بتها و معبودهای ساختگی که به دروغ آنها را شریک خدا قرار داده بودند، گم و نابود می‌شوند» (وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتُرُونَ). چرا که آنجا عرصه ظهور و بروز تمام اسرار مکتوم بندگان است و هیچ حقیقتی نمی‌ماند مگر این که خود را آشکار می‌سازد.

(آیه ۳۱) - در این آیه سخن از نشانه‌های وجود پروردگار و شایستگی او برای

عبودیت است.

نخست می‌فرماید: به مشرکان و بت پرستانی که در بیراهه سرگردانند «بگو: چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟» (قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ).

البته زمین تنها به وسیله مواد غذایی خود ریشه گیاهان را تغذیه می‌کند و شاید به همین دلیل است که در آیه فوق سخن از ارزاق آسمان و سپس ارزاق زمین به میان آمده است (به تفاوت درجه اهمیت).

سپس به دو قسمت از مهمترین حواس انسان که بدون آن دو، کسب علم و دانش برای بشر امکان پذیر نیست اشاره کرده، می‌گوید: و بگو «چه کسی است که مالک و خالق گوش و چشم و قدرت دهنده این دو حس آدمی است؟» (أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ).

بعد، از دو پدیده مرگ و حیات که عجیب‌ترین پدیده‌های عالم آفرینش است سخن به میان آورده، می‌گوید: «و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می‌کند؟» (وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ).

این همان موضوعی است که تاکنون عقل دانشمندان و علمای علوم طبیعی و زیست‌شناسان در آن حیران مانده است که چگونه موجود زنده از موجود بی جان به وجود آمده است؟

آیه فوق علاوه بر مرگ و حیات مادی مرگ و حیات معنوی را نیز شامل می‌شود، زیرا انسانهای هوشمند و پاکدامن و با ایمان را می‌بینیم که گاهی از پدر و مادری آلوده و بی ایمان متولد می‌شوند، عکس آن نیز مشاهده شده است. بعد اضافه می‌کند: «و چه کسی است که امور این جهان را تدبیر می‌کند؟» (وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ).

در حقیقت نخست سخن از آفرینش مواهب، سپس سخن از حافظ و نگهبان و مدبر آنهاست.

بعد از آن که قرآن این سوالات سه گانه را مطرح می‌کند بلافاصله می‌گوید:

«آنها به زودی در پاسخ خواهند گفت: خدا» (فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ).

از این جمله به خوبی استفاده می شود که حتی مشرکان و بت پرستان عصر جاهلیت خالق و رازق و حیاتبخش و مدبر امور جهان هستی را خدا می دانستند. و در آخر آیه به پیامبر ﷺ دستور می دهد: «به آنها بگو: آیا با این حال تقوا را پیشه نمی کنید» (فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ).

(آیه ۳۲) - پس از آن که نمونه هایی از آثار عظمت و تدبیر خداوند را در آسمان و زمین بیان کرد و وجدان و عقل مخالفان را به داوری طلبید و آنها به آن معترف گردیدند، در این آیه با لحنی قاطع می فرماید: «این است الله، پروردگار بر حق شما!» (فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ). نه بتها، و نه سایر موجوداتی را که شریک خداوند در عبودیت قرار داده اید و در برابر آنها سجده و تعظیم می کنید.

سپس نتیجه گیری می کند: «اکنون (که حق را به روشنی شناختید) آیا بعد از حق چیزی جز ضلال و گمراهی وجود دارد؟» (فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ). «با این حال چگونه از عبادت و پرستش خدا روی گردان می شوید» با این که می دانید معبود حقی جز او نیست؟! (فَأَنَّى تُصِرُّونَ).

این آیه در حقیقت یک راه منطقی روشن را برای شناخت باطل و ترک آن پیشنهاد می کند، و آن این که نخست باید از طریق وجدان و عقل برای شناخت حق گام برداشت، هنگامی که حق شناخته شد، هر چه غیر آن و مخالف آن است باطل و گمراهی است، و باید کنار گذاشته شود.

(آیه ۳۳) - در این آیه برای بیان این نکته که چرا آنها با وضوح مطلب و روشنایی حق به دنبال آن نمی روند می گوید: «این گونه فرمان خدا در باره این افراد که (از روی علم و عمد برخلاف عقل و وجدان) سر از اطاعت پیچیده اند صادر شده که آنها ایمان نیاورند» (كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ).

در واقع این خاصیت اعمال نادرست و مستمر آنهاست که قلبشان را چنان تاریک و روحشان را چنان آلوده می کند که با وضوح و روشنایی حق آن را نمی بینند

و به بیراهه می روند.

(آیه ۳۴) - یکی از نشانه های حق و باطل: قرآن همچنان استدلالات مربوط به مبدأ و معاد را تعقیب می کند نخست به پیامبر ﷺ دستور می دهد «به آنها بگو: آیا هیچ یک از این معبودهایی که شما شریک خدا قرار داده اید می تواند آفرینش را ایجاد کند و سپس بازگرداند» (قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوا الْخُلُقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ). بعد اضافه می کند «بگو: خداوند آفرینش را آغاز کرده و سپس باز می گرداند» (قُلِ اللَّهُ يَبْدُوا الْخُلُقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ).

«با این حال چرا از حق روی گردان (و در بیراهه سرگردان) می شوید» (فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ).

(آیه ۳۵) - بار دیگر به پیامبر ﷺ دستور می دهد «به آنها بگو: آیا هیچ یک از معبودهای ساختگی شما هدایت به سوی حق می کند»؟ (قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ).

زیرا معبود باید رهبر عبادت کنندگان خود باشد، آن هم رهبری به سوی حق، در حالی که معبودهای مشرکان اعم از بت های بی جان و جاندار هیچ کدام قادر نیستند بدون هدایت الهی کسی را به سوی حق رهنمون گردند.

لذا بلافاصله اضافه می کند: «بگو تنها خداوند هدایت به سوی حق می کند» (قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ).

با این حال «آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند شایسته تر برای پیروی است یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر آن که هدایتش کنند» (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى).

و در پایان آیه با بیانی تو بیخ آمیز و سرزنش بار می گوید: «شما را چه می شود؟ چگونه قضاوت می کنید»؟ (فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ).

(آیه ۳۶) - و در این آیه اشاره به سرچشمه و عامل اصلی انحرافات آنها، کرده، می گوید: «اکثر آنها جز از پندار و گمان پیروی نمی کنند، در حالی که گمان و پندار هرگز انسان را بی نیاز از حق نمی کند و به حق نمی رساند» (وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ

إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا).

سرانجام با لحنی تهدیدآمیز نسبت به این‌گونه افرادی که تابع هیچ منطق و حسابی نیستند می‌فرماید: «خداوند به آنچه آنها انجام می‌دهند عالم است» (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ).

(آیه ۳۷) - عظمت و حقانیت دعوت قرآن: در اینجا قرآن به پاسخ قسمت دیگری از سخنان ناروای مشرکان می‌پردازد، چراکه آنها تنها در شناخت مبدأ گرفتار انحراف نبودند، بلکه به پیامبر اسلام ﷺ نیز افترا می‌زدند، که قرآن را با فکر خود ساخته و به خدا نسبت داده است.

آیه می‌گوید: «شایسته نیست که این قرآن بدون وحی الهی به خدا نسبت داده شده باشد» (وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ).

سپس به ذکر دلیل بر اصالت قرآن و وحی آسمانی بودنش پرداخته، می‌گوید: «ولی این قرآن کتب آسمانی پیش از خود را تصدیق می‌کند» (وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ).

یعنی تمام بشارات و نشانه‌های حقانیتی که در کتب آسمانی پیشین آمده بر قرآن و آورنده قرآن کاملاً منطبق است و این خود ثابت می‌کند که تهمت و افترا بر خدا نیست و واقعیت دارد.

سپس دلیل دیگری بر اصالت این وحی آسمانی ذکر کرده، می‌گوید: «و این قرآن شرح کتب اصیل انبیاء پیشین و بیان احکام اساسی و عقائد اصولی آنها است و به همین دلیل شکی در آن نیست که از طرف پروردگار عالمیان است» (وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

و به تعبیر دیگر هیچ‌گونه تضادی با اصول برنامه انبیاء گذشته ندارد، بلکه تکامل آن تعلیمات و برنامه‌ها در آن دیده می‌شود، و اگر این قرآن مجعول بود حتماً مخالف و مباین آنها بود.

(آیه ۳۸) - در این آیه دلیل سومی بر اصالت قرآن ذکر کرده، می‌گوید: «آنها می‌گویند این قرآن را پیامبر ﷺ به دروغ به خدا نسبت داده، به آنها بگو: اگر



راست می‌گویید شما هم مثل یک سوره آن را بیاورید، و از هر کس می‌توانید غیر از خدا برای همکاری دعوت کنید» ولی هرگز توانایی بر این کار را نخواهید داشت، به همین دلیل ثابت می‌شود که این وحی آسمانی است (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ). این آیه از جمله آیاتی است که با صراحت اعجاز قرآن را بیان می‌کند نه تنها همه قرآن را بلکه حتی اعجاز یک سوره را، و از همه جهانیان بدون استثناء دعوت می‌کند که اگر معتقدید این آیات از طرف خدا نیست همانند آن و یا لااقل همانند یک سوره آن را بیاورید.

(آیه ۳۹) - در این آیه اشاره به یکی از علل اساسی مخالفت‌های مشرکان کرده، می‌گوید: آنها قرآن را به خاطر اشکالات و ایرادهایی انکار نمی‌کردند «بلکه تکذیب و انکارشان به خاطر این بود که از محتوای آن آگاهی نداشتند» (بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ).

در حقیقت آنها هیچ‌گونه دلیلی بر نفی مبدأ و معاد نداشتند و تنها جهل و بی‌خبری ناشی از خرافات و عادت به مذهب نیاکان سدّ راهشان بود. و یا جهل به اسرار احکام. جهل به مفهوم بعضی از آیات متشابه. و جهل به درسهای عبرت‌انگیزی که هدف نهایی ذکر تاریخ پیشینیان بوده است. مجموع این جهالتها و بی‌خبریها، آنها را وادار به انکار و تکذیب می‌کرد. «در حالی که هنوز تأویل و تفسیر و واقعیت مسائل مجهول برای آنها روشن نشده بود» (وَلَمَّا يَا تِهِمْ تَأْوِيلُهُ).

قرآن سپس اضافه می‌کند که این روش نادرست، منحصر به مشرکان عصر جاهلیت نیست بلکه «اقوام گمراه گذشته نیز (به همین گرفتاری مبتلا بودند، آنها نیز بدون این که تحقیق در شناخت واقعیتها بکنند و یا انتظار برای تحقق آنها بکشند) حقایق را انکار و تکذیب می‌کردند» (كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

در حالی که عقل و منطق حکم می‌کند که انسان چیزی را که نمی‌داند، هرگز انکار نکند، بلکه به جستجو و تحقیق بپردازد.

و در پایان آیه روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می‌گوید: «پس بنگر عاقبت کار این ستمکاران به کجا کشید» (فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ).

یعنی اینها نیز به همان سرنوشت گرفتار خواهند شد.

(آیه ۴۰) - در این آیه اشاره به دو گروه عظیم مشرکان کرده، می‌گوید: اینها همگی به این حال باقی نمی‌مانند بلکه «گروهی از آنان (که روح حقیقی طلبی در وجودشان نمرده است سرانجام) به این قرآن ایمان می‌آورند، در حالی که گروهی دیگر (همچنان در جهل و لجاجت پافشاری کرده و) ایمان نخواهند آورد» (وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ).

روشن است که این گروه مردم، افراد فاسد و مفسدی هستند و به همین دلیل در پایان آیه می‌فرماید: «پروردگار تو مفسدان را بهتر می‌شناسد» (وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ).

اشاره به این که افرادی که زیر بار حق نمی‌روند، در فاسد کردن نظام جامعه نقش مؤثری دارند.

(آیه ۴۱) - بحثی که در آیات گذشته در زمینه انکار و تکذیب لجوجانۀ مشرکان گذشت همچنان دنبال می‌شود و در این آیه طریق جدیدی برای مبارزه به پیامبر ﷺ تعلیم داده، می‌گوید: «اگر آنها تورا تکذیب کنند به آنان بگو عمل من برای من و عمل شما برای خودتان باشد» (وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلُكُمْ).

«شما از آنچه من انجام می‌دهم بیزارید، و من هم از اعمال شما بیزارم» (انْتُمْ بَرِيُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ).

این اعلام بیزاری و بی‌اعتنایی که توأم با اعتماد و ایمان قاطع به مکتب خویشتن است به منکران لجوج می‌فهماند که با عدم تسلیم در مقابل حق، خود را به محرومیت می‌کشانند و تنها به خویشتن ضرر می‌زنند.

(آیه ۴۲) - کوران و کران! در این آیه اشاره به دلیل انحراف و عدم تسلیم آنها در برابر حق کرده، می‌گوید: برای هدایت یک انسان تنها تعلیمات صحیح و آیات

تکان دهنده و اعجاز‌آمیز و دلایل روشن کافی نیست، بلکه آمادگی و استعداد پذیرش و شایستگی برای قبول حق نیز لازم است، همان‌گونه که برای پرورش سبزه و گل تنها بذر آماده کافی نمی‌باشد، زمین مستعد نیز لازم است.

لذا نخست می‌گوید: «گروهی از آنها گوش به سوی تو فرا می‌دهند» اما گویی کردند (وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ).

با این حال که آنها گوش شنوایی ندارند «آیا تو می‌توانی صدای خود را به گوش کران برسانی هر چند درک نکنند» (أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ). (آیه ۴۳) - «وگروهی دیگر از آنان چشم به تو می‌دوزند و اعمال تو را می‌نگرند» که هر یک نشانه‌ای از حقانیت و صدق گفتار تو را در بر دارد، اما گویی کورند و نابینا (وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ).

«آیا با این حال تو می‌توانی این نابینایان را هدایت کنی هر چند فاقد بصیرت باشند» (أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْىَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ).

(آیه ۴۴) - ولی این نارسایی فکر و ندیدن چهره حق و ناشنوایی در برابر گفتار خدا، چیزی نیست که با خود از مادر به این جهان آورده باشند، و خداوند به آنها ستمی کرده باشد، بلکه این خود آنها بوده‌اند که با اعمال نادرستشان و دشمنی و عصبان در برابر حق خود را تاریک و چشم بصیرت و گوش شنوایشان را از کار انداختند «چرا که خداوند به هیچ‌کس از مردم ستم نمی‌کند، ولی مردمند که به خویشتن ستم روا می‌دارند» (إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ).

(آیه ۴۵) - به دنبال شرح بعضی از صفات مشرکان در آیات گذشته، در اینجا اشاره به وضع دردناکشان در قیامت کرده، می‌گوید: «به‌خاطر بیاور آن روز را که خداوند همه آنها را محشور و جمع می‌کند در حالی که چنان احساس می‌کنند که تمام عمرشان در این دنیا بیش از ساعتی از یک روز نبوده، به همان مقدار که یکدیگر را ببینند و بشناسند» (وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ).

سپس اضافه می‌کند: در آن روز به همه آنها ثابت می‌شود «افرادی که روز رستاخیز و ملاقات پروردگار را تکذیب کردند، زیان بردند»، و تمام سرمایه‌های وجود خود را از دست دادند بی آنکه نتیجه‌ای بگیرند (قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ).

«واینها (به خاطر این تکذیب و انکار و اصرار بر گناه و لجاجت) آمادگی هدایت نداشتند» (وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ). چرا که قلبشان تاریک و روحشان ظلمانی بود.

(آیه ۴۶) - در این آیه به عنوان تهدید کفار و تسلی خاطر پیامبر ﷺ چنین می‌گوید: «اگر ما قسمتی از مجازات‌هایی را که به آنها وعده داده‌ایم به تو نشان دهیم (و در زمان حیات خود عذاب و مجازات آنها را ببینی) و یا اگر (پیش از آن که به چنین سرنوشتی گرفتار شوند) تو را از این دنیا ببریم به هر حال بازگشتشان به سوی ماست. سپس خداوند شاهد و گواه اعمالی است که انجام می‌دادند» (وَأَمَّا نُورُكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّعُكَ فَاَلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ).

(آیه ۴۷) - در این آیه یک قانون کلی در باره همه پیامبران و از جمله پیامبر اسلام ﷺ و همه امتها از جمله امتی که در عصر پیامبر ﷺ می‌زیسته‌اند بیان کرده، می‌گوید: «هر امتی رسول و فرستاده‌ای از طرف خدا دارد» (وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ).

«هنگامی که فرستاده آنها آمد (و ابلاغ رسالت کرد و گروهی در برابر حق تسلیم شدند و پذیرفتند و گروهی به مخالفت و تکذیب برخاستند) به عدالت در میان آنها داوری می‌شود و به هیچ‌کس ستمی نمی‌شود»، مؤمنان و نیکان می‌مانند و بدان و مخالفان یا نابود می‌شوند و یا محکوم به شکست (فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ).

همان‌گونه که در باره پیامبر اسلام ﷺ و امت معاصرش چنین شد.

بنابراین قضاوت و داوری که در این آیه به آن اشاره شد: همان قضاوت تکوینی و اجرایی در این دنیا است.

(آیه ۴۸) - به دنبال تهدیدهایی که در آیات سابق راجع به عذاب و مجازات منکران حق ذکر شد در این آیه از قول آنها چنین نقل می‌کند که از روی استهزاء و مسخره و انکار «می‌گویند: این وعده‌ای که در مورد نزول عذاب می‌دهی اگر راست می‌گویی چه موقع است؟! (وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).  
 آنها با این تعبیر می‌خواستند بی‌اعتنایی کامل خود را به تهدیدهای پیامبر ﷺ نشان دهند.

(آیه ۴۹) - مجازات الهی در دست من نیست! در برابر این سؤال خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد که از چند راه به آنها پاسخ گوید؛ نخست این که می‌فرماید: «به آنها بگو: (وقت و موعد این کار در اختیار من نیست) من مالک سود و زیانی برای خود نیستم (تا چه رسد برای شما) مگر آنچه خدا بخواهد و اراده کند» (قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ).

من تنها پیامبر و فرستاده اویم، تعیین موعد نزول عذاب، تنها به دست اوست.

این جمله در حقیقت اشاره به توحید افعالی است که در این عالم همه چیز به خدا باز می‌گردد، و هر کار از ناحیه اوست، اوست که با حکمتش مؤمنان را پیروزی می‌دهد و اوست که با عدالتش منحرفان را مجازات می‌کند.

بدیهی است این منافات با آن ندارد که خداوند به ما نیروها و قدرتهایی داده است که به وسیله آن مالک قسمتی از سود و زیان خویش هستیم و می‌توانیم در باره سرنوشت خویش تصمیم بگیریم.

سپس قرآن به پاسخ دیگری پرداخته، می‌گوید: «هر قوم و جمعیتی زمان و اجل معینی دارند، به هنگامی که اجل آنها فرارسد نه ساعتی از آن تأخیر خواهند کرد و نه ساعتی پیشی خواهند گرفت» (لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ).

در واقع قرآن به مشرکان اخطار می‌کند که بی‌جهت عجله نکنند، به هنگامی که اجل آنها فرا برسد، لحظه‌ای این عذاب تأخیر و تقدیم نخواهد داشت.

(آیه ۵۰) - در این آیه سومین پاسخ را مطرح کرده، می‌گوید: «به آنها بگو: اگر عذاب پروردگار شب هنگام یا در روز به سراغ شما بیاید» امر غیرممکنی نیست، و آیا شما می‌توانید این عذاب ناگهانی را از خود دفع کنید؟ (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَيْكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا).

«با این حال مجرمان و گنهکاران در برابر چه چیز عجله می‌کنند» (مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمَجْرُمُونَ).

(آیه ۵۱) - و در این آیه چهارمین پاسخ را به آنها چنین می‌گوید: «یا این که آنگاه که واقع شد، به آن ایمان می‌آورید» و گمان می‌کنید که ایمان شما پذیرفته می‌شود، این خیال باطلی است (أَتُمُّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ).

چرا که پس از نزول عذاب، درهای توبه به روی شما بسته می‌شود و ایمان کمترین اثری ندارد، بلکه به شما گفته می‌شود: «حالا ایمان می‌آورید، در حالی که قبلاً (از روی استهزاء و انکار) برای عذاب عجله می‌کردید»؟ (أَلَنْ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ).

(آیه ۵۲) - این مجازات دنیای آنهاست، «سپس در روز رستاخیز به کسانی که ستم کردند، گفته می‌شود بچشید عذاب ابدی را!» (ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ).

«آیا جز بدانچه انجام دادید کیفر داده می‌شوید»؟ (هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ).

این در واقع اعمال خود شماست که دامانتان را گرفته است، همانهاست که در برابرتان مجسم شده و شما را برای همیشه آزار می‌دهد.

(آیه ۵۳) - در مجازات الهی تردید نکنید! در آیات گذشته سخن از کیفر و مجازات و عذاب مجرمان در این جهان و جهان دیگر بود. این آیه نیز موضوع را دنبال می‌کند.

نخست می‌گوید: مجرمان و مشرکان از روی تعجب و استفهام «از تو سؤال می‌کنند که آیا این وعده مجازات الهی در این جهان و جهان دیگر حق است»؟

(وَيَسْتَبِؤُنَكَ أَحَقُّ هُوَ).

خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد که در برابر این سؤال با تأکید هر چه بیشتر «بگو: آری! به پرورگارم سوگند این یک واقعیت است» و هیچ شک و تردیدی در آن نیست (قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ).

و اگر فکر می‌کنید، می‌توانید از چنگال مجازات الهی فرار کنید اشتباه بزرگی کرده‌اید، زیرا «هرگز شما نمی‌توانید (از آن جلوگیری کنید و) او را با قدرت خود ناتوان سازید» (وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ).

(آیه ۵۴) - در این آیه روی عظمت این مجازات مخصوصاً در قیامت تکیه کرده، می‌گوید: آن چنان عذاب الهی وحشتناک و هول‌انگیز است که «اگر هر یک از ستمکاران مالک تمام ثروتهای روی زمین باشند، حاضرند همه آن را بدهند» تا از این کیفر سخت رهایی یابند (وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ). در واقع آنها حاضرند بزرگترین رشوه‌ای را که می‌توان تصور کرد، برای رهایی از چنگال عذاب الهی بدهند تا سرسوزنی از مجازاتشان کاسته شود، اما کسی از آنها نمی‌پذیرد.

مخصوصاً بعضی از این مجازات‌ها جنبه معنوی دارد و آن این‌که: «آنها هنگامی که عذاب را ببینند (پشیمان می‌شوند؛ اما) پشیمانی خود را کتمان می‌کنند» مبدا رسواتر شوند (وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ).

سپس تأکید می‌کند: «که با همه این احوال در میان آنها به عدالت داوری می‌شود، و ظلم و ستمی در باره آنان نخواهد شد» (وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ).

(آیه ۵۵) - سپس برای این‌که مردم این وعده‌ها و تهدیدهای الهی را به شوخی نگیرند و فکر نکنند خداوند از انجام اینها عاجز است، اضافه می‌کند: «آگاه باشید آنچه در آسمانها و زمین است از آن خداست» و مالکیت و حکومت او تمام جهان هستی را فرا گرفته و هیچ‌کس نمی‌تواند از کشور او بیرون رود (أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

و نیز «آگاه باشید وعده خداوند (در مورد مجازات مجرمان) حق است هر چند بسیاری از مردم (که ناآگاهی، سایه شوم بر روانشان افکنده) این حقیقت را نمی دانند» (أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

(آیه ۵۶) - این آیه نیز تأکید مجددی روی همین مسأله حیاتی است که می گوید: «خداوند است که زنده می کند، و اوست که می میراند» (هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ).

بنابراین هم توانایی بر مرگ و میراندن بندگان دارد و هم زنده کردن آنها برای دادگاه رستاخیز.

«و سرانجام همه شما به سوی او باز می گردید» (وَالِيهِ تُرْجَعُونَ).

و پاداش همه اعمال خویش را در آنجا خواهید یافت.

(آیه ۵۷) - قرآن رحمت بزرگ الهی! در قسمتی از آیات گذشته بحثهایی در زمینه قرآن آمده، و گوشه ای از مخالفت های مشرکان در آن منعکس گردیده بود، در این آیه به همین مناسبت سخن از قرآن به میان آمده نخست به عنوان یک پیام همگانی و جهانی، تمام انسانها را مخاطب ساخته می گوید: «ای مردم! از سوی پروردگارتان، موعظه و اندرزی برای شما آمده» (يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمٌ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ).

«و کلامی که مایه شفاء بیماری دلهاست» (وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ).

«و چیزی که مایه هدایت و راهنمایی است» (وَهُدًى).

«و رحمت برای مؤمنان است» (وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ).

در واقع آیه فوق چهار مرحله از مراحل تربیت و تکامل انسان را در سایه قرآن شرح می دهد.

مرحله اول: مرحله «موعظه و اندرز» است.

مرحله دوم: پاکسازی روح انسان از انواع رذائل اخلاقی است.

مرحله سوم: مرحله هدایت است که پس از پاکسازی انجام می گیرد.

و مرحله پنجم: مرحله ای است که انسان لیاقت آن را پیدا کرده است که



مشمول رحمت و نعمت پروردگار شود.

(آیه ۵۸) - در این آیه برای تکمیل این بحث و تأکید روی این نعمت بزرگ الهی یعنی قرآن مجید که از هر نعمتی برتر و بالاتر است، می فرماید: «بگو: ای پیامبر! این مردم به فضل پروردگار و به رحمت بی پایان او (و این کتاب بزرگ آسمانی که جامع همه نعمتهاست) باید خوشنود بشوند» نه به حجم ثروتها و بزرگی مقامها و فزونی قوم و قبیله هاشان (قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا).

زیرا «این سرمایه از تمام آنچه آنها برای خود گردآوری کرده اند بهتر و بالاتر است» و هیچ یک از آنها قابل مقایسه با این نیست (هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ).

(آیه ۵۹) - در آیات گذشته سخن از قرآن و موعظه الهی و هدایت و رحمتی که در این کتاب آسمانی است در میان بود، و در این آیه به همین مناسبت از قوانین ساختگی و خرافی و احکام دروغین مشرکان سخن می گوید.

نخست روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می فرماید: «به آنها بگو: چرا این روزیهایی را که خداوند برای شما نازل کرده است بعضی را حرام و بعضی را حلال قرار داده اید؟ (قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا). و بر طبق سنن خرافی خود پاره ای از چهارپایان و همچنین قسمتی از زراعت و محصول کشاورزی خود را تحریم نموده اید.

«بگو: آیا خداوند به شما اجازه داده است (چنین قوانینی را وضع کنید) یا بر خدا افترا می بندید؟ (قُلْ أَلَيْسَ اللَّهُ بِذِي فَضْلٍ عَلَى الَّذِينَ يَفْتَرُونَ).

(آیه ۶۰) - اکنون که مسلم شد آنها با این احکام خرافی و ساختگی خود علاوه بر محروم شدن از نعمتهای الهی تهمت و افترا به ساحت مقدس پروردگار بسته اند، اضافه می کند: «آنها که بر خدا دروغ می بندند، در باره مجازات روز قیامت چه می اندیشند؟ آیا تأمینی برای رهایی از این کیفر دردناک به دست آورده اند؟ (وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

اما «خداوند فضل و رحمت گسترده ای بر مردم دارد» (إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ).

به همین دلیل آنها را در برابر این گونه اعمال زشتشان فوراً کیفر نمی دهد. ولی آنها به جای این که از این مهلت الهی استفاده کنند و عبرت گیرند و شکر آن را به جا آورند و به سوی خدا بازگردند «اکثر آنان (غافلند و) سپاس این نعمت بزرگ را به جا نمی آورند» (وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ).

(آیه ۶۱) - و برای این که تصور نشود این مهلت الهی دلیل بر عدم احاطه علم پروردگار بر کارهای آنهاست، در این آیه این حقیقت را به رساترین عبارت بیان می کند که او از تمام ذرات موجودات در پهنه آسمان و زمین و جزئیات اعمال بندگان آگاه و با خبر است، و می گوید: «در هیچ حالت و کار مهمی نمی باشی، و هیچ آیه ای از قرآن را تلاوت نمی کنی، و هیچ عملی را انجام نمی دهید مگر این که ما شاهد و ناظر بر شما هستیم در آن هنگام که وارد آن عمل می شوید» (وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ).

سپس با تأکید بیشتر این مسأله را تعقیب کرده، می گوید: «کوچکترین چیزی در زمین و آسمان حتی به اندازه سنگینی ذره بی مقداری، از دیدگاه علم پروردگار تو مخفی و پنهان نمی ماند، و نه کوچکتر از این و نه بزرگتر از این مگر این که همه اینها در لوح محفوظ و کتاب آشکار علم خدا ثبت و ضبط است» (وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ).

در آیه فوق درس بزرگی برای همه مسلمانان بیان شده است درسی که می تواند آنها را در مسیر حق به راه اندازد و از کج رویها و انحرافات باز دارد. و آن این که: به این حقیقت توجه داشته باشیم که هر گامی بر می داریم و هر سخنی که می گوئیم و هر اندیشه ای که در سر می پرورانیم، و به هر سو نگاه می کنیم، و در هر حالی هستیم، نه تنها ذات پاک خدا بلکه فرشتگان او نیز مراقب ما هستند و با تمام توجه ما را می نگرند.

بی جهت نیست که امام صادق علیه السلام می فرماید: «پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هر زمان این

آیه را تلاوت می‌کرد شدیداً گریه می‌نمود».

جایی که پیامبر ﷺ با آن همه اخلاص و بندگی و آن همه خدمت به خلق و عبادت خالق از کار خود در برابر علم خدا ترسان باشد، حال ما و دیگران معلوم است.

(آیه ۶۲) - آرامش روح در سایه ایمان! چون در آیات گذشته قسمت‌هایی از حالات مشرکان و افراد بی‌ایمان مطرح شده بود. از این به بعد شرح حال مؤمنان مخلص و مجاهد و پرهیزکار که درست در نقطه مقابل هستند بیان گردیده، آیه می‌گوید: «آگاه باشید که اولیای خدا نه ترسی بر آنان است و نه غمی دارند» (الْأَئِمَّةُ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

منظور غم‌های مادی و ترس‌های دنیوی است، وگرنه دوستان خدا وجودشان از خوف او مالا مال است، ترس از عدم انجام وظایف و مسؤولیتها، و اندوه بر آنچه از موفقیتها از آنان فوت شده، که این ترس و اندوه جنبه معنوی دارد و مایه تکامل وجود انسان و ترقی اوست به عکس ترس و اندوه‌های مادی که مایه انحطاط و تنزل است.

اولیاء خدا کسانی هستند، که میان آنان و خدا حائل و فاصله‌ای نیست، حجابها از قلبشان کنار رفته، و در پرتو نور معرفت و ایمان و عمل پاک، خدا را با چشم دل چنان می‌بینند که هیچ‌گونه شک و تردیدی به دل‌هایشان راه نمی‌یابد، و به خاطر همین آشنایی با خدا ماسوای خدا در نظرشان کوچک و کم‌ارزش و ناپایدار و بی‌مقدار است.

(آیه ۶۳) - این آیه «اولیاء خدا» را معرفی کرده، می‌گوید: «آنها کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و بطور مداوم تقوا و پرهیزکاری را پیشه خود ساخته‌اند» (الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ).

(آیه ۶۴) - در این آیه مسأله عدم وجود ترس و غم و وحشت در اولیای حق با این عبارت تأکید می‌کند که: «برای آنان در زندگی دنیا و در آخرت بشارت است» (لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ).

باز برای تأکید اضافه می‌کند: «سخنان پروردگار و وعده‌های الهی تغییر و تبدیل ندارد» و خداوند به این وعده خود نسبت به دوستانش وفا می‌کند (لَا تُبَدِّلُ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ).

«و این پیروزی و سعادت بزرگی است» برای هر کس که نصیبتش شود (ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).

(آیه ۶۵) - و در این آیه روی سخن را به پیامبر ﷺ که سر سلسله اولیاء و دوستان خداست کرده و به صورت دل‌داری و تسلی خاطر به او می‌گوید: «سخنان ناموزون مخالفان و مشرکان غافل و بی‌خبر تو را غمگین نکند» (وَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ). «چرا که تمام عزت و قدرت از آن خداست» و در برابر اراده حق از دشمنان کاری ساخته نیست (إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا).

او از تمام نقشه‌های آنها باخبر است «زیرا او شنوا و داناست» (هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

(آیه ۶۶) - قسمتی از آیات عظمت خداوند: این آیه بار دیگر به مسأله توحید و شرک که یکی از مهمترین مباحث اسلام و مباحث این سوره است بازگشته، مشرکان را به محاکمه می‌کشد و ناتوانی آنها را به ثبوت می‌رساند. نخست می‌گوید: «آگاه باشید تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از آن خدا می‌باشند» (أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ).

جایی که اشخاص ملک او باشند، اشیایی که در این جهان می‌باشند به طریق اولی از آن او هستند، بنابراین او مالک تمام عالم هستی است.

سپس اضافه می‌کند: «و آنها که غیر خدا را همتای او می‌خوانند از دلیل و منطقی پیروی نمی‌کنند» و هیچ سند و شهادتی برگفتار خود ندارند (وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ).

«آنها تنها از پندار (ها و گمانهای) بسی اساس پیروی می‌کنند» (إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ).

«بلکه آنها فقط با مقیاس حدس و تخمین سخن می‌گویند، و دروغ

می‌گویند! «وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ».

اصولاً راستی و صدق براساس قطع و یقین استوار است و دروغ براساس تخمینها و پندارها و شایعه‌ها!

(آیه ۶۷) - سپس برای تکمیل این بحث و نشان دادن راه خداشناسی، دوری از شرک و بت پرستی، به گوشه‌ای از مواهب الهی که نشانه عظمت و قدرت و حکمت «الله» است اشاره کرده، می‌گوید: «او کسی است که شب را برای شما مایه آرامش قرار داد و روز را روشنی بخش» (هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا).

آری! «در این نظام حساب شده آیات و نشانه‌هایی (از توانایی آفریدگار است، اما) برای آنها که گوش شنوا دارند و حقایق را می‌شنوند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ). آنها که می‌شنوند و درک می‌کنند، و آنها که پس از درک حقیقت، آن را به کار می‌بندند.

(آیه ۶۸) - این آیه نیز همچنان بحث با مشرکان را ادامه داده یکی از دروغها و تهمت‌های آنها را نسبت به ساحت مقدس خداوند بازگو می‌کند، نخست می‌گوید: «آنها گفتند: خداوند برای خود فرزندی اختیار کرده است!» (قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا).

این سخن را در درجه اول مسیحیان در مورد حضرت «مسیح» سپس بت پرستان عصر جاهلی در مورد «فرشتگان» که آنها را دختران خدا می‌پنداشتند، و یهود در مورد «عزیر» می‌گفتند.

قرآن از دوراه به آنها پاسخ می‌گوید: نخست این که: «خداوند از هر عیب و نقص منزّه است، و از همه چیز بی‌نیاز است» (سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ).

اشاره به این که نیاز به فرزند یا به خاطر احتیاج جسمانی به نیرو، و کمک اوست، و یا به خاطر نیاز روحی و عاطفی، از آنجا که خداوند از هر عیب و نقصی و از هر کمبود و ضعفی منزّه است و ذات پاکش یک پارچه غنا و بی‌نیازی است ممکن نیست برای خود فرزندی انتخاب کند.

«او مالک همه موجوداتی است که در آسمانها و زمین است» (لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

دومین پاسخی را که قرآن به آنها می‌گوید این است که: هر کس ادعایی دارد باید دلیلی بر مدعای خود اقامه کند؛ آیا شما بر این سخن دلیلی دارید؟ نه «هیچ دلیلی نزد شما برای این مدعا وجود ندارد» (إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا).

با این حال «آیا به خدا نسبتی می‌دهید که (حداقل) از آن آگاهی ندارید» (أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ).

(آیه ۶۹) - در این آیه سرانجام شوم افترا و تهمت بر خدا را بازگو می‌کند؛ روی سخن را متوجه پیامبرش کرده و می‌گوید: «به آنها بگو: کسانی که بر خدا افترا می‌بندند و دروغ می‌گویند هرگز روی رستگاری را نخواهند دید» (قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ).

(آیه ۷۰) - فرضاً که آنها بتوانند با دروغها و افتراهای خود چند صباحی به مال و منال دنیا برسند «این تنها یک متاع زودگذر این جهان است، سپس بازگشتشان به سوی ماست و ما عذاب شدید را در مقابل کفرشان به آنها می‌چشانیم» (مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نَذِقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ).

(آیه ۷۱) - گوشه‌ای از مبارزات نوح: در این آیه خداوند به پیامبرش دستوری می‌دهد گفتاری را که با مشرکان داشت با شرح تاریخ عبرت‌انگیز پیشینیان تکمیل کند.

نخست سرگذشت «نوح» را عنوان کرده، می‌گوید: «سرگذشت نوح را بر آنها تلاوت کن، هنگامی که به قومش گفت: ای قوم من! اگر توقفم در میان شما و یادآوری کردن آیات الهی برایتان سخت و غیرقابل تحمل است» هر کار از دستتان ساخته است انجام دهید و کوتاهی نکنید (وَأْتِلْ عَلَيْهِمْ تَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ).

«چرا که من بر خدا تکیه کرده‌ام» و به همین دلیل از غیر او نمی‌ترسم و نمی‌هراسم! (فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ).

سپس تأکید می‌کند: «اکنون که چنین است فکر خود را جمع کنید و از بت‌های خود نیز دعوت به عمل آورید» تا در تصمیم‌گیری به شما کمک کنند (فَاجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ).

آن چنان که هیچ چیز بر شما مکتوم نماند و غم و اندوهی از این نظر بر خاطر شما نباشد، بلکه با نهایت روشنی تصمیم خود را در باره من بگیرید (ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً).

سپس می‌گوید: اگر می‌توانید «برخیزید، و به زندگی من پایان دهید، و لحظه‌ای مرا مهلت ندهید» (ثُمَّ أَقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ).

این یک درس است برای همه رهبران اسلامی که در برابر انبوه دشمنان هرگز نهراسند، بلکه با اتکاء و توکل بر پروردگار با قاطعیت هر چه بیشتر آنها را به میدان فراخوانند، و قدرشان را تحقیر کنند که این عامل مهمی برای تقویت روحی پیروان و شکست روحیه دشمنان خواهد بود.

(آیه ۷۲) - در این آیه بیان دیگری از نوح برای اثبات حقانیت خویش نقل شده، آنجا که می‌گوید: «اگر شما از دعوت من سرپیچی کنید (من زیانی نمی‌برم چرا که) من از شما اجر و پاداشی نخواستم» (فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ).  
«چرا که اجر و پاداش من تنها بر خداست» (إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ).

برای او کار می‌کنم و تنها از او پاداش می‌خواهم «و من مأمورم که از مسلمین (تسلیم‌شدگان در برابر فرمان خدا) باشم» (وَأْمَرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ).

(آیه ۷۳) - در این آیه سرانجام کار دشمنان نوح و صدق پیشگوئیش را به این صورت بیان می‌کند: «آنها نوح را تکذیب کردند ولی ما، او و تمام کسانی را که با او در کشتی بودند نجات دادیم» (فَكَذَّبُوهُ فَجَعَلْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ).

نه فقط آنها را نجات دادیم بلکه: «آنها را جانشین قوم ستمگر ساختیم» (وَجَعَلْنَا لَهُمْ خَلَائِفًا).

«و کسانی را که آیات ما را انکار کرده بودند غرق نمودیم» (وَاعْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا).

و در پایان روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می‌گوید «اکنون بنگر عاقبت آن گروهی که انذار شدند (ولی تهدیدهای الهی را به چیزی نگرفتند) به کجا کشید»  
**(فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُؤَدِّرِينَ).**

**(آیه ۷۴) - رسولان بعد از نوح:** پس از پایان بحث اجمالی پیرامون سرگذشت نوح، اشاره به پیامبران دیگری که بعد از نوح و قبل از موسی (مانند ابراهیم و هود و صالح و لوط و یوسف) برای هدایت مردم آمدند کرده، می‌گوید: «سپس بعد از نوح رسولانی به سوی قوم و جمعیتشان فرستادیم» **(ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ).**

«آنها با دلائل روشن و آشکار به سوی قومشان آمدند» و مانند نوح با سلاح منطق و اعجاز و برنامه‌های سازنده مجهز بودند **(فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ).**  
 «ولی آنها که (راه عناد و لجاج را می‌پویدند و) در گذشته به تکذیب پیامبران پیشین برخاسته بودند (این پیامبران را نیز تکذیب کردند و به آنها ایمان نیاوردند)»  
**(فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ).**

این به خاطر آن بود که بر اثر عصیان و گناه و دشمنی با حق پرده بر دل‌های آنها افتاده بود «آری! این چنین بر دل‌های متجاوزان مهر می‌زنیم» **(كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ).**

**(آیه ۷۵) - بخشی از مبارزات موسی و هارون:** از اینجا به بحث پیرامون موسی و هارون و مبارزات پیگیرشان با فرعون و فرعونیان می‌پردازد.

آیه می‌گوید: «سپس بعد از رسولان پیشین، موسی و هارون را به سوی فرعون و ملاً او همراه با آیات و معجزات فرستادیم» **(ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ وَهَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا).**

اما فرعون و فرعونیان از پذیرش دعوت موسی و هارون سر باز زدند، و از این که در برابر حق سر تسلیم فرود آوردند «تکبر ورزیدند» **(فَاسْتَكْبَرُوا).**

آنها به خاطر کبر و خود برتری‌بینی و نداشتن روح تواضع، واقعیت‌های روشن را در دعوت موسی نادیده گرفتند چرا که: «آنها گروهی مجرم بودند»



وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ).

(آیه ۷۶) - در اینجا سخن از مبارزات چند مرحله‌ای فرعونیان با موسی و برادرش هارون است.

قرآن می‌گوید: «هنگامی که حق از نزد ما به سوی آنها آمد (با این که آن را از چهره‌اش شناختند) گفتند: این سحر آشکاری است!» (فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ).

(آیه ۷۷) - اما «موسی» (ع) در مقام دفاع از خویش برآمد، با بیان دو دلیل پرده‌ها را کنار زده و دروغ و تهمت آنها را آشکار ساخت «موسی گفت: آیا در باره حق، هنگامی که به سوی شما آمد چنین می‌گویید؟ آیا این سحر است؟» (قَالَ مُوسَى اتَّقُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا).

«در حالی که ساحران هرگز رستگار (و پیروز) نمی‌شوند» (وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ).

(آیه ۷۸) - سپس سیل تهمت خود را به سوی موسی ادامه دادند، و صریحاً به او «گفتند: آیا تو می‌خواهی ما را از راه و رسم پدران و نیاکانمان منصرف سازی؟» (قَالُوا أَجِئْنَا لِنَتْلِفَتْنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا).

در واقع بت «سنتهای نیاکان» و عظمت خیالی و افسانه‌ای آنها را پیش کشیدند تا افکار عامه را نسبت به موسی و هارون بدبین کنند که آنها می‌خواهند با مقدسات جامعه و کشور شما بازی کنند.

سپس ادامه دادند دعوت شما به دین و آیین خدا دروغی بیش نیست، اینها همه دام است، و نقشه‌های خائنانه برای این که در این سرزمین حکومت کنید «وریاست در روی زمین از آن شما دو تن باشد» (وَتَكُونَنَّ لَكُمْ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ).

در حقیقت آنها چون خودشان هر تلاش و کوششی برای حکومت ظالمانه بر مردم بود، دیگران را نیز چنین می‌پنداشتند و تلاشهای مصلحان و پیامبران را هم، این‌گونه تفسیر می‌کردند.

اما بدانید «ما به شما دو نفر هرگز ایمان نمی آوریم» زیرا دست شما را خوانده ایم و از نقشه های تخریبیتان آگاهیم (وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ).  
و این نخستین مرحله مبارزه آنها با موسی بود.

(آیه ۷۹) - مرحله دوم مبارزه موسی: هنگامی که فرعون قسمتی از معجزات موسی مانند ید بیضاء و حمله مار عظیم را ملاحظه کرد و دید ادعای موسی بدون دلیل نیست و این دلیل کم و بیش در جمع اطرافیان او و یا دیگران اثر خواهد گذاشت، به فکر پاسخ گویی عملی افتاد، چنانکه قرآن می گوید: «فرعون صدا زد: تمام ساحران آگاه و دانشمند را نزد من آورید»، تا به وسیله آنها زحمت موسی را از خود دفع کنم (وَقَالَ فِرْعَوْنُ اَتْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ).

(آیه ۸۰) - سپس «هنگامی که ساحران (در روزی که برای این مبارزه تاریخی تعیین شده بود و دعوت عمومی نیز از مردم به عمل آمده بود) گرد آمدند، موسی رو به آنها کرد و گفت: نخست شما آنچه می توانید بیفکنید، بیفکنید» (فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى اَلْقُوا مَا اَنْتُمْ مُلْقُونَ).

(آیه ۸۱) - آنها آنچه را در توان داشتند بسیج کردند «و هنگامی که وسائلی را که با خود آورده بودند به وسط میدان افکندند، موسی گفت: آنچه شما آوردید سحر است که خداوند به زودی آن را ابطال می کند» (فَلَمَّا اَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحَرِ اِنَّ اِلَهَ سَيِّبِطُهُ).

شما افرادی فاسد و مفسدید چرا که در خدمت یک دستگاه جبار و ظالم و طاغی هستید و علم و دانش خود را برای تقویت پایه های این حکومت خودکامه، فروخته اید، و این خود بهترین دلیل بر مفسد بودن شماست، و «خداوند عمل مفسدان را اصلاح نمی کند» (اِنَّ اِلَهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ).

(آیه ۸۲) - و در این آیه می فرماید: موسی به آنها گفت در این درگیری و مبارزه مطمئناً پیروزی با ماست، چرا که «خداوند وعده داده است که حق را آشکار سازد (و به وسیله منطق کوبنده و معجزات قاهره پیامبران، مفسدان و باطل گرایان را رسوا کند) هر چند مجرمان (همچون فرعون و ملأش) کراهت

داشته باشند» (وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ).

(آیه ۸۳) - سومین مرحله مبارزه موسی با طاغوت مصر: در آغاز وضع نخستین گروه ایمان آورندگان به موسی را بیان می‌کند و می‌گوید: «بعد از این (ماجرا) هیچ گروهی به موسی ایمان نیاوردند مگر گروهی از فرزندان قوم او» (فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ).

این گروه کوچک و اندک که به مقتضای ظاهر کلمه «ذُرِّيَّة» بیشتر از جوانان و نوجوانان تشکیل می‌شدند، تحت فشار شدیدی از ناحیه فرعون و اطرافیانش قرار داشتند، و هر زمان «از این بیم داشتند که دستگاه فرعون (با فشارهای شدیدی که روی مؤمنان وارد می‌کرد) آنان را وادار به ترک آیین و مذهب موسی کند» (عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ).

چراکه «فرعون مردی بود که در آن سرزمین برتری جویی داشت» (وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ).

«و اسرافکار و تجاوزکار بود» و هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی‌شناخت (وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ).

(آیه ۸۴) - به هر حال موسی برای آرامش فکر و روح آنها با لحنی محبت آمیز به آنان گفت: «ای قوم من! اگر شما به خدا ایمان آورده‌اید، و درگفتار خود و ایمان و اسلام خود صادقید، باید بر او توکل و تکیه کنید» و از امواج و طوفان بلا نهراسید، چراکه ایمان از توکل جدا نیست (وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ).

حقیقت «توکل» واگذاری کار به دیگری و انتخاب او به وکالت است. مفهوم توکل این نیست که انسان دست از تلاش و کوشش بردارد. بلکه مفهوم آن این است که هرگاه نهایت تلاش و کوشش خود را به کار زد و نتوانست مشکل را حل کند، وحشتی به خود راه ندهد، و با اتکاء به لطف پروردگار و استمداد از ذات پاک و قدرت بی‌پایان او، ایستادگی به خرج دهد، و به جهاد پی‌گیر خود همچنان ادامه دهد.

(آیه ۸۵) - این مؤمنان راستین دعوت موسی را به توکل اجابت کردند،  
«وگفتند: ما تنها بر خدا توکل داریم» (فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا).

سپس از ساحت مقدس خدا تقاضا کردند که از شر دشمنان و وسوسه‌ها  
و فشارهای آنان در امان باشند، و عرضه داشتند: «پروردگارا ما را وسیله فتنه  
و تحت تأثیر و نفوذ ظالمان و ستمگران قرار مده» (رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ  
الظَّالِمِينَ).

(آیه ۸۶) - «پروردگارا! ما را به رحمت خود از قوم بی ایمان رهایی بخش»  
(وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ).

(آیه ۸۷) - مرحله چهارم، دوران سازندگی برای انقلاب: در اینجا مرحله  
دیگری از قیام و انقلاب موسی و هارون و بنی اسرائیل بر ضد فراعنه تشریح  
شده است.

نخست این که خداوند می فرماید: «ما به موسی و برادرش وحی فرستادیم  
که برای قوم خود خانه‌هایی در سرزمین مصر انتخاب کنید» (وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ  
وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا).

و مخصوصاً «این خانه‌ها را نزدیک به یکدیگر و مقابل هم بسازید» (وَأَجْعَلُوا  
بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً).

سپس به خودسازی معنوی و روحانی بپردازید «و نماز را بر پا دارید»  
(وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ). و از این طریق روان خود را پاک و قوی نمایید.

و برای این که آثار ترس و وحشت از دل آنها بیرون رود، و قدرت روحی  
و انقلابی را بازابند «به مؤمنان بشارت بده» بشارت به پیروزی و لطف و رحمت  
خدا (وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ).

(آیه ۸۸) - سپس به یکی از علل طغیان فرعون و فرعونیان اشاره کرده، چنین  
می گوید: «موسی گفت: پروردگارا! تو فرعون و اطرافیانش را زینت و اموال در  
زندگی دنیا بخشیده‌ای» (وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَئَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا  
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا).

«پروردگارا! سرانجام این ثروت و تجملات و عاقبت کارشان این شده که آنها بندگانت را از راه تو منحرف و گمراه می سازند» (رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ).

سپس موسی (ع) از پیشگاه خدا تقاضا می کند و می گوید: «پروردگارا! اموال آنها را محو و بی اثر ساز» تا نتوانند از آن بهره گیرند (رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ). بعد اضافه کرد: پروردگارا! «علاوه بر این، قدرت تفکر و اندیشه را نیز از آنان بگیر» (وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبِهِمْ).

چه این که با از دست دادن این دو سرمایه، آماده زوال و نیستی خواهند شد و راه ما به سوی انقلاب و وارد کردن ضربه نهایی بر آنان باز می گردد.

خداوندا! اگر من از تو در باره فرعونیان چنین می خواهم نه به خاطر روح انتقامجویی و کینه توزی است، بلکه به خاطر این است که آنها دیگر هیچ گونه آمدگی برای ایمان ندارند «و تا عذاب الیم تو فرا نرسد ایمان نمی آورند» (فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ).

(آیه ۸۹) - خداوند به موسی و برادرش فرمود: (اکنون که شما آماده تربیت و سازندگی جمعیت بنی اسرائیل شده اید) دعای شما (نسبت به دشمنانتان) اجابت شد «(قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمْ).

پس محکم در راه خود بایستید و «استقامت به خرج دهید» و از انبوه مشکلات نهراسید و در کار خود قاطع باشید (فَأَسْتَقِيمَا).

و هرگز در برابر پیشنهادهای افراد نادان و بسی خبر تسلیم نشوید «و از راه و رسم کسانی که نمی دانند، تبعیت نکنید» بلکه کاملاً آگاهانه برنامه های انقلابی خود را ادامه دهید (وَلَا تَتَّبِعَانَّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ).

(آیه ۹۰) - آخرین فصل مبارزه با ستمگران: در اینجا آخرین مرحله مبارزه بنی اسرائیل با فرعونیان و سرنوشت آنها، در عباراتی کوتاه اما دقیق و روشن، ترسیم شده است.

نخست می گوید: «ما بنی اسرائیل را (به هنگام مقابله با فرعونیان در حالی که تحت فشار و تعقیب آنها قرار گرفته بودند) از دریا (شط عظیم نیل که به خاطر

عظمتش کلمه بحر بر آن اطلاق شده) عبور دادیم» (وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ). «فرعون و لشکرش برای کوبیدن بنی اسرائیل و ظلم و ستم و تجاوز بر آنان به تعقیب آنها پرداختند» اما به زودی همگی در میان طوفان امواج نیل غرق شدند (فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا).

این جریان ادامه یافت «تا این که غرقاب دامن فرعون را فرو گرفت و او همچون پرکاهی بر روی امواج عظیم نیل می غلتید، در این هنگام پرده های غرور و بی خبری از مقابل چشمان او کنار رفت، و نور توحید فطری درخشیدن گرفت) فریاد زد: من ایمان آوردم که معبودی جز آن کس که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند، وجود ندارد» (حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ).

نه تنها با قلب خود ایمان آوردم بلکه عملاً هم «در برابر چنین پروردگار توانایی تسلیمم» (وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ).

در واقع هنگامی که پیشگوییهای موسی یکی پس از دیگری به وقوع پیوست و فرعون بیش از پیش از صدق گفتار این پیامبر بزرگ آگاه شد، و قدرت‌نمایی او را مشاهده کرد، ناچار اظهار ایمان نمود، به امید این که همان‌گونه که «خدای بنی اسرائیل» آنها را از این امواج کوه‌پیکر‌رهایی بخشید، او را نیز رهایی بخشد.

ولی بدیهی است چنین ایمانی که به هنگام نزول بلا و گرفتار شدن در چنگال مرگ اظهار می‌شود، در واقع یک نوع ایمان اضطراری است، که هر جانی و مجرم و گنهکاری از آن دم می‌زند، بی آنکه ارزشی داشته باشد.

(آیه ۹۱) - به همین جهت خداوند او را مخاطب ساخت و فرمود: «اکنون ایمان می‌آوری در حالی که قبل از این طغیان و گردنکشی و عصیان نمودی، و در صف مفسدان فی الارض و تبهکاران قرار داشتی» (إِنَّا لَنَرَاكَ فِي الْعَقَابِ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآيَاتِ وَالَّذِينَ يَحْسَبُونَ أَنَّ الْإِسْلَامَ هُتَاةً هُنَّ فِي الْأَرْضِ مِثْلُ مَا كُنَّ فِي الْأَرْضِ مِثْلُ مَا كُنَّ مِنَ الْمُنْكَرِينَ).

(آیه ۹۲) - ولی، امروز بدن تو را از امواج رهایی می‌بخشیم تا درس عبرتی برای آیندگان باشی» برای زمامداران مستکبر و برای همه ظالمان و مفسدان، و نیز

برای گروههای مستضعف (فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً).

و در پایان آیه می‌فرماید: اما با این همه آیات و نشانه‌های قدرت خدا و با این همه درسهای عبرت که تاریخ بشر را پر کرده است، «بسیاری از مردم از آیات و نشانه‌های ما غافلند» (وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ).

(آیه ۹۳) - و در این آیه، پیروزی نهایی بنی اسرائیل و بازگشت به سرزمینهای مقدسه را پس از رهایی از چنگال فرعونیان چنین بیان می‌کند:

«ما بنی اسرائیل را در مکان صدق و راستی منزل دادیم» (وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مَبُوءًا صِدْقٍ).

تعبیر به «مَبُوءًا صِدْقٍ» (منزلگاه راستین) می‌تواند اشاره به سرزمین مصر و یا اراضی شام و فلسطین باشد.

سپس قرآن اضافه می‌کند: «ما آنها را از روزیهای پاکیزه، بهره‌مند ساختیم» (وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ).

اما آنها قدر این نعمت را ندانستند و به اختلاف و نزاع با یکدیگر برخاستند «و اختلاف نکردند، مگر بعد از آن که علم و آگاهی به سراغشان آمد» (فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ).

ولی «پروردگار تو سرانجام در روز قیامت در میان آنها در آنچه اختلاف داشتند داوری می‌کند» و اگر امروز مجازات اختلاف را نچشند، فردا خواهند چشید! (إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ).

(آیه ۹۴) - تردید به خود راه مده! چون در آیات گذشته قسمتهایی از سرگذشت‌های انبیاء و اقوام پیشین ذکر شده بود، و ممکن بود بعضی از مشرکان و منکران دعوت پیامبر ﷺ در صحت آن تردید کنند، قرآن از آنها می‌خواهد که برای فهم صدق این گفته‌ها به اهل کتاب مراجعه کنند، و چگونگی را از آنها بخواهند، چرا که در کتب آنها بسیاری از این مسائل آمده است.

ولی به جای این که روی سخن را به مخالفان کند، پیامبر را مخاطب ساخته چنین می‌گوید: «اگر از آنچه بر تو نازل کردیم در شک و تردید هستی از کسانی که

کتب آسمانی را قبل از تو می خوانند بپرس» (فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ). تا از این طریق ثابت شود که «آنچه بر تو نازل شده حق است و از طرف پروردگار» (لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ). «بنابراین هیچ‌گونه شک و تردید هرگز به خود راه مده» (فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَمَرِّينَ).

(آیه ۹۵) - در این آیه اضافه می‌کند: اکنون که آیات پروردگار و حقایق این دعوت بر تو آشکار شده است «در صف کسانی که آیات الهی را تکذیب کرده‌اند مباش که از زیانکاران خواهی شد» (وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ).

در واقع، در آیه قبل می‌گوید اگر تردید داری، از آنها که آگاهی دارند بپرس، و در این آیه می‌گوید اکنون که عوامل تردید برطرف شد باید در برابر این آیات تسلیم باشی، وگرنه مخالفت با حق، نتیجه‌ای جز خسران و زیان بر نخواهد داشت.

(آیه ۹۶) - سپس به پیامبر ﷺ اعلام می‌کند که در میان مخالفان تو گروهی متعصب و لجوج هستند که انتظار ایمان آنها بیهوده است، آنها از نظر فکری چنان مسخ شده‌اند، و آنقدر در راه باطل گام برداشته‌اند که وجدان بیدار انسانی را بکلی از دست داده و به موجودی نفوذناپذیر تبدیل شده‌اند، منتها قرآن این موضوع را با این تعبیر بیان می‌کند: «کسانی که فرمان پروردگارت بر آنها ثابت و مسجل شده، ایمان نخواهند آورد» (إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ).

(آیه ۹۷) - «و حتی اگر تمام آیات و نشانه‌های پروردگار به سراغ آنها بیاید (ایمان نخواهند آورد) تا زمانی که عذاب الیم الهی را با چشم خود ببینند» که آن زمان ایمان برایشان اثری ندارد (وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ).

(آیه ۹۸) - تنها یک گروه به موقع ایمان آوردند! در آیات گذشته در باره فرعون و فرعونیان خصوصاً و دیگر اقوام پیشین عموماً این نکته ذکر شده بود که آنها از ایمان به خدا در حال اختیار و سلامت سر باز زدند، ولی به هنگام قرار گرفتن



در آستانه مرگ و کيفر الهی، اظهار ایمان کردند، که برای آنها سودمند نیفتاد.

در این آیه این مسأله را به عنوان یک قانون کلی بیان می‌دارد و می‌گوید: «چرا اقوام گذشته به موقع ایمان نیاوردند تا ایمانشان سودمند باشد» (فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا).

سپس قوم یونس (ع) را استثنا کرده، می‌گوید: «مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند، مجازات رسواکننده را در زندگی این دنیا از آنها برطرف ساختیم» (إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا). «و آنها را تا وقت معلومی (تا پایان عمرشان) بهره‌مند کردیم» (وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ).

\* ماجرای ایمان آوردن قوم یونس: هنگامی که یونس از ایمان آوردن قوم خود که در سرزمین «نینوا» (در عراق) زندگی می‌کردند مأیوس شد، به پیشنهاد عابدی که در میان آنها می‌زیست نفرین کرد در حالی که عالم دانشمندی نیز در میان آن گروه بود که به یونس پیشنهاد می‌کرد باز هم در باره آنان دعا کند و باز هم به ارشاد بیشتر بپردازد و مأیوس نگردد.

ولی یونس پس از این ماجرا از میان قوم خود بیرون رفت، آنها موقع را غنیمت شمرده و به رهبری عالم از شهر بیرون ریختند، در حالی که دست به دعا و تضرع برداشته و اظهار ایمان و توبه کردند.

این توبه و ایمان و بازگشت به سوی پروردگار که به موقع انجام یافته بود و با آگاهی و اخلاص توأم بود کار خود را کرد، نشانه‌های عذاب برطرف شد و آرامش به سوی آنها بازگشت، و هنگامی که یونس پس از ماجرای طولانی‌اش به میان قوم خود بازگشت، او را از جان و دل پذیرا گشتند.

داستان فوق نشان می‌دهد که نقش یک رهبر آگاه و دلسوز در میان یک قوم و ملت، تا چه اندازه مؤثر و حیاتبخش است، در صورتی که عابدی که آگاهی کافی ندارد بیشتر روی خشنونت تکیه می‌کند، و منطق اسلام در مقایسه میان عبادت ناآگاهانه، و علم توأم با احساس مسؤولیت نیز از این روایت مفهوم می‌شود.

(آیه ۹۹) - ایمان اجباری بیهوده است! در آیات گذشته خواندیم که ایمان اضطراری به هیچ دردی نمی خورد، به همین جهت در این آیه می گوید: «اگر ایمان اضطراری و اجباری به درد می خورد» و پروردگار تو اراده می کرد همه مردم روی زمین ایمان می آوردند» (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا).

بنابراین از عدم ایمان گروهی از آنان دلگیر و ناراحت مباش، این لازمه اصل آزادی اراده و اختیار است که گروهی مؤمن و گروهی بی ایمان خواهند بود، «با این حال آیا تو می خواهی مردم را اکراه کنی که ایمان بیاورند» (أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ).

این آیه بار دیگر تهمت ناروایی را که دشمنان اسلام کراراً گفته و می گویند با صراحت نفی می کند، آنجا که می گویند: اسلام آیین شمشیر است و از طریق زور و اجبار بر مردم جهان تحمیل شده است.

اصولاً دین و ایمان چیزی است که از درون جان بر می خیزد، نه از بیرون و به وسیله شمشیر، و مخصوصاً پیامبر ﷺ را از اکراه و اجبار کردن مردم برای اسلام برحذر می دارد.

(آیه ۱۰۰) - در عین حال در این آیه این حقیقت را یادآور می شود: درست است که انسانها مختار و آزادند اما «هیچ کس نمی تواند ایمان بیاورد، جز به فرمان خدا» و توفیق و یاری و هدایت او (وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ).

ولذا آنها که در مسیر جهل و عدم تعقل گام بگذارند و حاضر به استفاده از سرمایه فکر و خرد خویش نباشند «خداوند رجس و پلیدی را بر آنها می نهد» آن چنان که موفق به ایمان نخواهند شد (وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ).

(آیه ۱۰۱) - تربیت و اندرز: در آیات گذشته سخن از این بود که ایمان باید جنبه اختیاری داشته باشد نه اضطراری و اجباری، به همین مناسبت در این آیه راه تحصیل ایمان اختیاری را نشان می دهد و به پیامبر ﷺ می فرماید: «به آنها بگو: درست بنگرید و ببینید در آسمان و زمین چه نظام حیرت انگیز و شگرفی است» که هر گوشه ای از آن دلیلی بر عظمت و قدرت و علم و حکمت آفریدگار است (قُلْ

انظُرُوا مَا ذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

این جمله به روشنی مسأله جبر و سلب آزادی اراده را نفی می‌کند و می‌گوید: ایمان نتیجه مطالعه جهان آفرینش است یعنی این کار به دست خود شماست. سپس اضافه می‌کند ولی با این همه آیات و نشانه‌های حق باز جای تعجب نیست که گروهی ایمان نیاورند، چراکه آیات و نشانه‌ها و اخطارها و اندازها تنها به درد کسانی می‌خورد که آمادگی برای پذیرش حق دارند «اما این آیات و اندازها به حال کسانی که به خاطر لجاجت ایمان نمی‌آورند مفید نخواهد بود»! (وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُورُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ).

(آیه ۱۰۲) - سپس در این آیه بالحنی تهدیدآمیز اما در لباس سؤال و استفهام می‌گوید: «آیا (این گروه لجوج و بی‌ایمان) جز این انتظار دارند که سرنوشتی همانند اقوام طغیانگر و گردنکش پیشین که گرفتار مجازات دردناک الهی شدند پیدا کنند» سرنوشتی همچون فراعنه و نمرودها و شدادها و اعوان و انصارشان! (فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ).

و در پایان آیه به آنها اخطار می‌کند و می‌گوید: «ای پیامبر! به آنها بگو: اکنون (که شما در چنین مسیری هستید و حاضر به تجدید نظر نیستید) شما در انتظار بمانید و من نیز با شما انتظار می‌کشم» (قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ).

شما در انتظار درهم شکستن دعوت حق، و ما در انتظار سرنوشت شوم و دردناکی برای شما، همچون سرنوشت اقوام مستکبر پیشین!

(آیه ۱۰۳) - سپس برای این که چنین توهمی پیش نیاید که خدا به هنگام مجازات تر و خشک را با هم می‌سوزاند، اضافه می‌کند: «سپس (هنگام آماده شدن مقدمات مجازات اقوام گذشته) فرستادگان خود و کسانی را که به آنها ایمان می‌آوردند نجات و رهایی می‌بخشیدیم» (ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا).

و در پایان می‌گوید: این اختصاص به اقوام گذشته و رسولان و مؤمنان پیشین نداشته است «و همین گونه، بر ما حق است که مؤمنان به تو را نیز رهایی بخشیم» (كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ).

(آیه ۱۰۴) - قاطعیت در برابر مشرکان! این آیه و چند آیه بعد که همگی در رابطه با مسأله توحید و مبارزه با شرک و دعوت به سوی حق سخن می‌گویند، آخرین آیات این سوره است، و در واقع فهرست یا خلاصه‌ای است از بحثهای توحیدی این سوره، و تأکیدی است بر مبارزه با بت پرستی که در این سوره کراراً بیان شده است.

لحن آیات نشان می‌دهد که مشرکان گاهی گرفتار این توهم بودند، که ممکن است پیامبر در اعتقاد خود پیرامون بتها نرمش و انعطافی به خرج دهد، و به نوعی آنها را بپذیرد.

قرآن با قاطعیت هرچه تمامتر به این توهم بی‌اساس پایان می‌دهد، و فکر آنها را برای همیشه راحت می‌کند که هیچ‌گونه سازش و نرمشی در برابر بت معنی ندارد، و جز «الله» معبودی نیست، تنها «الله» نه یک کلمه بیشتر، نه یک کلمه کمتر.

نخست به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که تمام مردم را مخاطب ساخته «بگو: ای مردم! اگر شما در اعتقاد من شک و تردیدی دارید (آگاه باشید که) من کسانی را که - غیر از خدا - پرستش می‌کنید، هرگز نمی‌پرستم» (قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ).

تنها به نفی معبودهای آنان قناعت نمی‌کند بلکه برای تأکید بیشتر، تمام پرستش را برای خدا اثبات کرده، می‌گوید: «ولی خدایی را می‌پرستم که شما را می‌میراند» (وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ).

و باز برای تأکید افزونتر می‌گوید: این تنها خواسته من نیست بلکه «این فرمانی است که به من داده شده است که از ایمان آورندگان (به الله) بوده باشم» (وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ).

(آیه ۱۰۵) - پس از آن که اعتقاد خود را در باره نفی شرک و بت پرستی با قاطعیت بیان کرده به بیان دلیل آن می‌پردازد، دلیلی از فطرت، و دلیلی از عقل و خرد.

بگو: به من دستور داده شده که «روی خود را به آیین مستقیمی بدار که از

هر نظر خالص و پاک است» (وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا).

در اینجا نیز تنها به جنبه اثبات قناعت نکرده بلکه برای تأکید، طرف مقابل آن را نفی کرده، می‌گوید: «وهرگز و بطور قطع از مشرکان نباش!» (وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

(آیه ۱۰۶) - پس از اشاره به بطلان شرک از طریق فطرت، اشاره به یک دلیل روشن عقلی می‌کند و می‌گوید دستور داده شده است که «غیر از خدا اشیایی را که نه سودی به تو می‌رساند، نه زیانی، پرستش مکن، چراکه اگر چنین کاری کردی، از ستمگران خواهی بود» هم به خویشتن ستم کرده‌ای و هم به جامعه‌ای که به آن تعلق داری (وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ).

(آیه ۱۰۷) - در اینجا نیز تنها به جنبه نفی قناعت نمی‌کند، و علاوه بر جنبه نفی روی جنبه اثبات نیز تکیه کرده، می‌گوید: «و اگر ناراحتی و زیانی خدا به تو رساند (خواه برای مجازات باشد و یا به خاطر آزمایش) هیچ‌کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف سازد» (وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ).

همچنین «اگر خداوند اراده کند خیر و نیکی به تو برساند، هیچ‌کس توانایی ندارد که جلو فضل و رحمت او را بگیرد» (وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ).  
«او هرکس از بندگانش را اراده کند (و شایسته بداند) به نیکی می‌رساند» (يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ).

چراکه آمرزش و رحمتش همگان را در بر می‌گیرد «و اوست غفور رحیم» (وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ).

(آیه ۱۰۸) - آخرین سخن! این آیه و آیه بعد که یکی اندرزی است به عموم مردم، و دیگری به خصوص پیامبر ﷺ دستورهایی را که خداوند در سراسر این سوره بیان داشته است، تکمیل می‌کند، و با آن سوره یونس پایان می‌یابد.

نخست به عنوان یک دستور عمومی می‌فرماید: «بگو: ای مردم! از طرف پروردگارتان حق به سوی شما آمده است» (قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ

رَبُّكُمْ). این تعلیمات، این کتاب آسمانی، این برنامه و این پیامبر همه حق است و نشانه‌های حق بودنش آشکار.

و با توجه به این واقعیت «هرکس در پرتو این حق هدایت شود، به سود خود هدایت یافته، و هرکس با عدم تسلیم در برابر آن راه گمراهی را برگزیند به زیان خود گام برداشته» (فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا).  
«و من مأمور و وکیل و نگاهبان شما نیستم» (وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ).

یعنی نه وظیفه دارم که شما را به پذیرش حق مجبور کنم، چرا که اجبار در پذیرش ایمان معنی ندارد، و نه اگر نپذیرفتید می‌توانم شما را از مجازات الهی حفظ کنم، بلکه وظیفه من دعوت است و تبلیغ، و ارشاد و راهنمایی و رهبری!

(آیه ۱۰۹) - سپس وظیفه پیامبر را در دو جمله تعیین می‌کند، نخست اینکه «تنها از آنچه به تو وحی می‌شود پیروی کن» (وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ).

مسیر راحت را خدا از طریق وحی تعیین کرده است و کمترین انحراف از آن برای تو مجاز نیست.

دیگر این که در این راه مشکلات طاقت فرسا و ناراحتیهای فراوان در برابر تو است، باید از انبوه مشکلات ترس و هراسی به خود راه ندهی، «صبر و استقامت و پایداری پیشه کن، تا خداوند حکم و فرمان خود را (برای پیروزی تو بر دشمنان) صادر کند» (وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ).

«چرا که او بهترین حاکمان است» فرمانش حق و حکمتش عدالت، و وعده اش تخلف ناپذیر (وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ).

«پایان سوره یونس»

## سوره هود [۱۱]

این سوره در «مکه» نازل شده و ۱۲۳ آیه است

**محتوای سوره:** این سوره چهل و نهمین سوره‌ای است که بر پیامبر ﷺ نازل گردید و نیز در اواخر سالهایی بود که پیامبر ﷺ در مکه به سر می‌برد یعنی بعد از مرگ «ابوطالب» و «خدیجه» و طبعاً در یکی از سخت‌ترین دورانهای زندگانی پیامبر ﷺ به همین جهت در آغاز این سوره، تعبیراتی که جنبه دل‌داری و تسلی نسبت به پیامبر ﷺ و مؤمنان دارد دیده می‌شود.

قسمت عمده آیات سوره را سرگذشت پیامبران پیشین مخصوصاً «نوح» که با وجود نفرت کم بر دشمنان بسیار پیروز شدند تشکیل می‌دهد. و به هر حال آیات این سوره، همانند سایر سوره‌های مکی، اصول معارف اسلام مخصوصاً «مبارزه با شرک و بت پرستی» و توجه به «معاد و جهان پس از مرگ» و «صدق دعوت پیامبر» را تشریح می‌کند.

در این سوره علاوه بر حالات نوح پیامبر به سرگذشت «هود» و «صالح» و «ابراهیم» و «لوط» و «موسی» و مبارزات دامنه‌دارشان بر ضد شرک و کفر و انحراف و ستمگری اشاره شده.

این سوره مرا پیر کرد - آیات این سوره به روشنی این امر را اثبات می‌کند که مسلمانان هرگز نباید به خاطر کثرت دشمنان میدان را خالی کنند، بلکه باید هر روز بر «استقامت» خویش بیفزایند.

به همین دلیل در حدیث معروفی می خوانیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:  
**شَيْبَتِي سُورَةُ هُودٍ؛** «سوره هود مرا پیر کرد!»

این سوره آیات تکان دهنده‌ای مربوط به قیامت و بازپرسی در آن دادگاه عدل الهی و آیاتی پیرامون مجازات اقوام پیشین و دستوراتی در باره مبارزه با فساد دارد که همگی مسؤولیت آفرین است، و جای تعجب نیست که اندیشه در این مسؤولیتها آدمی را پیر می‌کند.

**تأثیر معنوی این سوره:** اما در مورد فضیلت این سوره، در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «کسی که این سوره را بخواند، پاداش و ثوابی به تعداد کسانی که به هود و سایر پیامبران ایمان آوردند و کسانی که آنها را انکار نمودند خواهد داشت، و روز قیامت در مقام شهدا قرار می‌گیرد، و حساب آسانی خواهد داشت.

روشن است که تنها تلاوت خشک و خالی این اثر را ندارد بلکه تلاوت این سوره توأم با اندیشه، و سپس عمل است که، انسان را به مؤمنان پیشین نزدیک، و از منکران پیامبران دور می‌سازد.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - **چهار اصل مهم در دعوت انبیاء:** این سوره با بیان اهمیت این کتاب بزرگ آسمانی شروع می‌شود، تا مردم به محتویات آن بیشتر توجه کنند.  
 ذکر حروف مقطعه خود دلیلی است بر اهمیت این کتاب بزرگ آسمانی که با تمام اعجاز و عظمتش از حروف مقطعه ساده‌ای که در اختیار همگان است همچون «الف، لام، راء» تشکیل شده است (الر).

و به دنبال این حروف مقطعه یکی از ویژگیهای قرآن مجید را با دو جمله بیان می‌کند، نخست این که: «کتابی است که تمام آیاتش متقن و مستحکم است» (كِتَابٌ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ).

و «سپس شرح و تفصیل (تمام نیازمندیهای انسان در زمینه زندگی فردی



و اجتماعی، مادی و معنوی، در آن بیان شده است» (ثُمَّ فَصَّلْتُ).

این کتاب بزرگ با این ویژگی از سوی چه کسی نازل شده است؟ «از نزد خدایی که هم حکیم است و هم آگاه» (مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ).

(آیه ۲) - در این آیه مهمترین و اساسی ترین محتوای قرآن یعنی توحید و مبارزه با شرک را به این صورت بیان می‌کند: نخستین دعوت من این است که «جز خداوند یگانه یکتا را نپرستید» (الَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ).

و دومین برنامه دعوت من این است که: «من برای شما از سوی او نذیر و بشیرم» (إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ).

در برابر نافرمانیها و ظلم و فساد و شرک و کفر، شما را بیم می‌دهم، و از عکس العمل کارهایتان و مجازات الهی برحذر می‌دارم، و در برابر اطاعت و پاکی و تقوا شما را بشارت به سرنوشتی سعادتبخش می‌دهم.

(آیه ۳) - سومین دعوت من این است که: «از گناهان خویش استغفار کنید» و از آلودگیها خود را شستشو دهید (وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ).

و چهارمین دعوت من این است که: «به سوی او باز گردید» (ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ).

و پس از شستشوی از گناه و پاک شدن در سایه استغفار، خود را به صفات الهی بیارایید که بازگشت به سوی او چیزی جز اقتباس از صفات او نیست.

سپس نتیجه‌های عملی «موافقت» یا «مخالفت» با این چهار دستور را چنین بیان می‌کند: هرگاه به این برنامه‌ها جامه عمل بپوشانید خداوند «تا پایان عمر شما را از زندگانی سعادتبخش این دنیا بهره‌مند و متمتع می‌سازد» (يُمَتِّعُكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى).

بنابراین؛ مذهب پیش از آن که سرای آخرت را آباد کند، آبادکننده سرای دنیاست و از آن بالاتر این که به هرکس به اندازه کارش، بهره می‌دهد و تفاوت مردم را در چگونگی عمل به این چهار اصل به هیچ وجه نادیده نمی‌گیرد، بلکه «به هر صاحب فضیلتی به اندازه فضیلتش عطا می‌کند» (وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ).

«و اما اگر راه مخالفت را پیش گیرید، و (در برابر این دستوره‌های چهارگانه عقیدتی و عملی) سرپیچی کنید، من از عذاب روز بزرگی بر شما بیمناکم» همان روز که در دادگاه بزرگ عدل الهی حضور می‌یابید (وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ).

(آیه ۴) - به هر حال بدانید که هر کس باشید، و در هر مقام و منزلتی قرار گیرید، سرانجام «بازگشت همه شما به سوی خداست» (إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ). و این جمله اشاره به اصل پنجمی از اصول تفصیلی قرآن یعنی مسأله معاد و رستاخیز است.

اما هیچ‌گاه فکر نکنید که قدرت شما در برابر قدرت خدا اهمیتی دارد، یا می‌توانید از فرمان او، و دادگاه عدالتش فرار کنید، و نیز تصور نکنید که او نمی‌تواند استخوانهای پوسیده شما را بعد از مرگ جمع‌آوری کند، و لباس حیات و زندگی نوینی بر آن بپوشاند «چرا که او بر همه چیز قادر و تواناست» (وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

(آیه ۵) - این آیه بطور کلی اشاره به یکی از کارهای احمقانه دشمنان اسلام و پیامبر ﷺ می‌کند که با استفاده از روش نفاق‌آمیز و دورکشی از حق می‌خواستند ماهیت خود را از نظرها پنهان سازند تا گفتار حق را نشنوند.

لذا می‌گوید: «آگاه باشید! آنها (سرها را به هم نزدیک ساخته و) سینه‌هایشان را در کنار هم قرار می‌دهند تا خود (و سخنان خویش) را از او (پیامبر) پنهان دارند» (أَلَا إِنَّهُمْ يَتَّبِعُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ).  
تعبیر «يَتَّبِعُونَ» ممکن است اشاره به هرگونه «مخفی‌کاری» ظاهری و باطنی دشمنان پیامبر ﷺ باشد.

لذا قرآن بلافاصله اضافه می‌کند: «آگاه باشید آنها هنگامی که خود را در جامه‌هایشان پنهان می‌دارند پروردگار پنهان و آشکار آنان را می‌داند» (أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ).

«چرا که او از اسرار درون سینه‌ها آگاه است» (إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ).

## آغاز جزء دوازدهم قرآن مجید

(آیه ۶) - همه میهمان اویند! در آیه قبل اشاره‌ای به وسعت علم پروردگار و احاطه او به اسرار نهان و آشکار شده بود، و این آیه در حقیقت دلیلی برای آن محسوب می‌شود، چراکه از روزی دادن خداوند به همه موجودات سخن می‌گوید، همان کاری که بدون احاطه علمی کامل به همه جهان امکان‌پذیر نیست!

نخست می‌گوید: «هیچ جنبنده‌ای در روی زمین نیست مگر این که رزق و روزی آن بر خداست، و قرارگاه او را می‌داند، و از نقاطی که از قرارگاهش به آن منتقل می‌شود (نیز) باخبر است» و در هر جا باشد روزیش را به او می‌رساند (وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا).

«تمام این حقایق (با همه حدود و مرزهایش) در کتاب مبین و لوح محفوظ علم خداوند ثبت است» (كُلُّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ).

\* تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی! طرز روزی رساندن خداوند به موجودات مختلف، راستی حیرت‌انگیز است، از جنینی که در شکم مادر قرار گرفته تا حشرات گوناگونی که در اعماق تاریک زمین و لانه‌های پرپیچ و خم و در لابلا درختان و بر فراز کوهها و در قعر دره‌ها زندگی دارند که از دیدگاه علم او هرگز مخفی و پنهان نیستند، و همانگونه که قرآن می‌گوید خداوند، هم جایگاه و «آدرس اصلی» آنها را می‌داند و هم محل سیار آنان را، و در هر جا باشند روزیشان را به آنان حواله می‌کند.

جالب این که در آیات فوق به هنگام بحث از روزی خواران تعبیر به «دابه» و جنبنده شده است و این اشاره لطیفی به مسأله رابطه «انرژی» و «حرکت» است، می‌دانیم هر جا حرکتی وجود دارد نیازمند به ماده انرژی‌زا است یعنی ماده‌ای که منشأ حرکت گردد.

و در پاسخ این سؤال که آیا «روزی» هرکس از آغاز تا پایان عمر تعیین شده، و خواه‌ناخواه به او می‌رسد؟ باید بگوییم درست است که روزی هرکس مقدر

و ثابت است، ولی در عین حال مشروط به سعی و تلاش و کوشش می باشد، و هرگاه این شرط حاصل نشود مشروط نیز از میان خواهد رفت.

نکته مهم این است که آیات و روایات مربوط به معین بودن روزی در واقع ترمزی است روی افکار مردم حریص و دنیاپرست که برای تأمین زندگی به هر در می زنند، و هر ظلم و جنایتی را مرتکب می شوند، به گمان این که اگر چنین نکنند زندگیشان تأمین نمی شود.

آیات قرآن و احادیث اسلامی به این گونه افراد هشدار می دهد که بیهوده دست و پا نکنند، همین اندازه که آنها در طریق مشروع گام بگذارند و تلاش و کوشش کنند مطمئن باشند خداوند از این راه همه نیازمندیهای آنها را تأمین می کند.

البته بعضی از روزیها مثل نور آفتاب، باران و هوا و عقل و هوش خدادادی؛ چه انسان به دنبال آن برود، یا نرود، به سراغ او می آیند.

ولی اگر با تلاش و کوشش خود از همین مواهب نیز بطور صحیحی نگهداری نکنیم آنها نیز از دست ما خواهد رفت، و یا بی اثر می ماند.

ولی به هر حال نکته اساسی این است که تمام تعلیمات اسلامی به ما می گوید برای تأمین زندگی بهتر چه مادی و چه معنوی، باید تلاش بیشتر کرد.

(آیه ۷) - هدف آفرینش: در این آیه از سه نکته اساسی بحث شده است:

نخست از آفرینش جهان هستی و مخصوصاً آغاز آفرینش که نشانه قدرت پروردگار و دلیل عظمت او است، می فرماید: «او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید» (وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ).

منظور از «روز» دوران است، خواه این دوران کوتاه باشد و خواه بسیار طولانی و حتی به مقدار میلیاردها سال - و چون در ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف شرح آن گذشت نیازی به تکرار نیست.

سپس اضافه می کند: «و عرش او (خداوند) بر آب قرار داشت» (وَكَانَ عَرْشُهُ

عَلَى الْمَاءِ).

در آغاز آفرینش، جهان هستی به صورت مواد مذاب (یا گازهای فوق‌العاده فشرده که شکل مواد مذاب و مایع را داشت) بود.

سپس در این تودهٔ آبگونه حرکات شدید و انفجارات عظیمی رخ داد، و قسمتهایی از سطح آن پی‌درپی به خارج پرتاب شد، این اتصال و به هم پیوستگی به انفصال و جدایی گرایید، و کواکب و سیارات و منظومه‌ها یکی بعد از دیگری تشکیل یافتند.

بنابراین، جهان هستی و پایهٔ تخت قدرت خدا نخست بر این مادهٔ عظیم آبگونه قرار داشت.

دومین مطلبی که در این آیه به آن اشاره شده هدف آفرینش جهان هستی است، همان هدفی که قسمت عمده‌اش به «گل سرسبد این جهان» یعنی «انسان» باز می‌گردد، انسانی که باید در مسیر تعلیم و تربیت قرار گیرد و راه تکامل را بی‌پوید و هر لحظه به خدا نزدیکتر شود، می‌فرماید: این آفرینش با عظمت را «به این خاطر قرار داد که شما را بیازماید تا کدامین بهتر عمل می‌کنید» (لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا).

سومین مطلبی که در این آیه به آن اشاره شده مسألهٔ «معاد» است که پیوند ناگسستنی با مسألهٔ آفرینش جهان و هدف خلقت دارد.

لذا می‌گوید: «اگر به آنها بگویی شما بعد از مرگ برانگیخته می‌شوید کافران از روی تعجب می‌گویند: (این باورکردنی نیست، این حقیقت و واقعیت ندارد، بلکه این تنها یک سحر آشکار است)» (وَلَيْنَ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ).

(آیه ۸) - مؤمنان پر ظرفیت و افراد بی‌ایمان کم ظرفیتند! در سلسله آیات

(۸ تا ۱۱) گوشه‌هایی از حالات روانی و نقاط ضعف اخلاقی افراد بی‌ایمان تشریح شده، همان نقاط ضعفی که انسان را به راههای تاریک و فساد می‌کشاند.

نخستین صفتی که برای آنها ذکر می‌کند، شوخی کردن با حقایق و مسخره نمودن مسائل سرنوشت‌ساز است، می‌فرماید: «و اگر مجازات را تا زمان محدودی

از آنها به تأخیر اندازیم (از روی استهزا) می‌گویند: چه چیز مانع آن شده است! چه شد این مجازات، کجا رفت این کیفر؟ (وَلَكِنْ أَخْرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لِّيَقُولُوا مَا يَخْبِئُهُ).

این شیوه همه جاهلان مغرور و بی‌خبر است، که هر چه با تمایلات آنها سازگار نباشد، در نظرشان مسخره است.

اما قرآن با صراحت به آنها پاسخ می‌گوید: «آگاه باشید آن روز که (عذاب) به سراغشان آید، از آنها بازگردانده نخواهد شد» و هیچ قدرتی مانع آن نخواهد بود. (أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ).

«و آنچه را مسخره می‌کردند بر آنان نازل می‌شود» و آنها را درهم می‌کوبد (وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ).

\* امت معدوده و یاران حضرت مهدی (عج): در روایات متعددی که از طرق اهل بیت علیهم‌السلام به ما رسیده امت معدوده به معنی نفرات کم، و اشاره به یاران حضرت مهدی (عج) گرفته شده است، ولی همانگونه که گفتیم معنی ظاهر آیه این است که امت معدوده به معنی زمان معدود و معین است، و اتفاقاً در روایتی که از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در تفسیر آیه نقل شده «امت معدوده» همین‌گونه تفسیر گردیده، بنابراین روایات مزبور ممکن است اشاره به معنی دوم آیه و به اصطلاح «بطن آیه» بوده باشد. (آیه ۹) - یکی دیگر از نقطه‌های ضعف آنان، کم ظرفیتی در برابر مشکلات و ناراحتیها و قطع برکات الهی است، چنان که قرآن می‌گوید: «و هرگاه نعمت و رحمتی به انسان بچشانیم و سپس آن را از او برگیریم او مأیوس و نومید می‌شود و به کفران و ناسپاسی بر می‌خیزد» (وَلَكِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَا مِنْهُ إِنَّهُ لَكَيْفٌ كَفُورٌ).

کلمه «انسان» در این‌گونه آیات اشاره به انسانهای تربیت نیافته و خودرو و بی‌ارزش است.

(آیه ۱۰) - سومین نقطه ضعف آنها این است که به هنگامی که در ناز و نعمت فرو می‌روند، چنان خودباختگی و غرور و تکبر بر آنها چیره می‌شود که همه چیز را

فراموش می‌کنند، چنانکه قرآن می‌گوید: «و اگر بعد از شدت ورنجی که به اورسیده نعمتهایی به او بچشانیم می‌گوید: مشکلات از من برطرف شد، و دیگر باز نخواهد گشت و غرق شادی و غفلت و فخر فروشی می‌شود» آنچنان که از شکر نعمتهای پروردگار غافل می‌گردد (وَ لَئِنْ أَدَقْنَا نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ).

(آیه ۱۱) - سپس در این آیه اضافه می‌کند: «مگر آنها که (در سایه ایمان راستین) صبر و استقامت ورزیدند و کارهای شایسته انجام دادند» و در همه حال از اعمال صالح فروگذار نمی‌کنند، از تنگ نظریها و ناسپاسیها و غرور، و تکبر برکنارند (إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ).

آنها نه به هنگام و فور نعمت، مغرور می‌شوند و خدا را فراموش می‌کنند، و نه به هنگام شدت و مصیبت مأیوس می‌گردند و کفران می‌کنند.

و به همین دلیل: «برای این افراد آمرزش و پاداش بزرگی خواهد بود» (أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ).

آیه ۱۲ - شأن نزول: برای این آیه و دو آیه بعد دو شأن نزول نقل شده: نخست این که گروهی از رؤسای کفار مکه نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: اگر راست می‌گویی که پیامبر خدا هستی کوههای مکه را برای ما طلا کن! و یا فرشتگانی را بیاور که نبوت تو را تصدیق کنند! این آیه نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

شأن نزول دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده و آن این که پیامبر به علی علیه السلام فرمود: من از خدا خواسته‌ام که میان من و تو برادری برقرار سازد و این درخواست قبول شد و نیز خواسته‌ام که تو را وصی من کند این درخواست نیز اجابت گردید، هنگامی که این سخن به گوش بعضی از مخالفان رسید (از روی عداوت و دشمنی) گفتند به خدا سوگند یک من خرما در یک مشک خشکیده از آنچه محمد صلی الله علیه و آله از خدای خود خواسته بهتر است (اگر راست می‌گوید) چرا از خدا نخواست فرشته‌ای برای یاری او بر دشمنان بفرستد و یا گنجی که او را از فقر نجات دهد. این آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ داد.

**تفسیر: قرآن معجزه جاویدان -** از این سلسله آیات بر می آید که گاهی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خاطر شدت مخالفت و لجاجت دشمنان ابلاغ بعضی از آیات را به آخرین فرصت موکول می کرده است، لذا خداوند در این آیه پیامبرش را از این کار نهی می کند، می فرماید: «گویا ابلاغ بعضی از آیاتی را که بر تو وحی می شود ترک می کنی و سینه تو از آن نظر تنگ و ناراحت می شود» (فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ).

از این ناراحت می شوی که مبدا آنها معجزات اقتراحی از تو بخواهند و بگویند چرا گنجی بر او نازل نشده، و یا چرا فرشته ای همراه او نیامده؟ (أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ).

لذا بلافاصله اضافه می کند: «تو تنها بیم دهنده و اندازکننده ای» (إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ).

یعنی، خواه آنها بپذیرند، یا نپذیرند و مسخره کنند و لجاجت به خرج دهند. و در پایان آیه می گوید: «خداوند حافظ و نگاهبان و ناظر بر هر چیز است» (وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ).

یعنی از ایمان و کفر آنها پروا مکن و این به تو مربوط نیست. وظیفه تو ابلاغ است خداوند خودش می داند با آنها چگونه رفتار کند.

(آیه ۱۳) - از آنجا که این بهانه جوییها و ایرادتراشیها به خاطر آن بود که آنها اصولاً وحی الهی را منکر بودند و می گفتند: این آیات از طرف خدا نیست، اینها جمله هایی است که «محمد» به دروغ بر خدا بسته، لذا در این آیه به پاسخ این سخن با صراحت هر چه بیشتر پرداخته، می گوید: «آنها می گویند: او (پیامبر) آنها را به خدا افترا بسته» (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ).

«به آنها بگو: اگر راست می گویند (که اینها ساخته و پرداخته مغز بشر است) شما هم ده سوره همانند این سوره های دروغین بیاورید و از هرکس می توانید - جز خدا - برای این کار دعوت کنید» (قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).



(آیه ۱۴) - «اما اگر آنها دعوت شما مسلمانان را اجابت نکردند (و حاضر نشدند لا اقل ده سوره همانند این سوره‌ها بیاورند) بدانید (این ضعف و ناتوانی نشانه آن است که قرآن) تنها با علم الهی نازل شده» **فَالَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا اَنَّمَا اُنزِلَ بِعِلْمِ اللّٰهِ**.

«و (نیز بدانید که) هیچ معبودی جز خدا نیست» و نزول این آیات معجز نشان دلیل بر این حقیقت است **(وَأَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ)**.

«آیا با این حال در برابر فرمان الهی شما ای مخالفان تسلیم می شوید؟» **(فَهَلْ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ)**.

آیا با این که از شما دعوت به مبارزه کردیم و عجز و ناتوانیتان در برابر این دعوت ثابت شد جای تردید می ماند که این آیات از طرف خداست.

دو آیه فوق بار دیگر اعجاز قرآن را تأکید می کند و می گوید: این یک سخن عادی نیست، بلکه وحی آسمانی است که از علم و قدرت بی پایان خداوند سرچشمه گرفته، و به همین جهت تحدی می کند و تمام جهانیان را به مبارزه می طلبد.

(آیه ۱۵) - آیات گذشته با ذکر **«دلایل اعجاز قرآن»** حجت را بر مشرکان و منکران تمام کرد و از آنجا که پس از وضوح حق باز گروهی، تنها به خاطر حفظ منافع مادی خویش، از تسلیم خودداری می کنند در این آیه و آیه بعد اشاره به سرنوشت این گونه افراد دنیا پرست کرده، می گوید: «کسی که تنها هدفش زندگی دنیا و زرق و برق و زینت آن باشد در همین جهان نتیجه اعمالشان را بطور کامل به آنها می دهیم بی آن که چیزی از آن کم و کاست شود» **(مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَزَيِّنَتْهَا نُوْفٌ اِلَيْهِمْ اَعْمَالُهُمْ فِيْهَا وَهُمْ فِيْهَا لَا يُحْسِنُوْنَ)**.

این آیه بیان یک سنت همیشگی الهی است که اعمال مثبت و مؤثر نتایج، آن از میان نمی رود، با این تفاوت که اگر هدف اصلی رسیدن به زندگی مادی این جهان باشد ثمره آن چیزی جز آن نخواهد بود، و اما اگر هدف خدا و جلب رضای او باشد هم در این جهان تأثیر خواهد بخشید و هم نتایج پرباری برای جهان دیگر خواهد داشت.

نمونه این موضوع را امروز در اطراف خود به روشنی می‌یابیم، جهان غرب با تلاش پیگیر و منظم خود اسرار بسیاری از علوم و دانشها را شکافته، و بر نیروهای مختلف طبیعت مسلط گشته و با سعی و کوشش مداوم و استقامت در مقابل مشکلات و اتحاد و همبستگی، مواهب فراوانی فراهم نموده است.

بنابراین جای گفتگو نیست که آنها نتایج اعمال و تلاشهای خود را خواهند گرفت و به پیروزیهای درخشانی نائل خواهند شد، اما از آنجا که هدفشان تنها زندگی است، اثر طبیعی این اعمال چیزی جز فراهم شدن امکانات مادی آنان نخواهد بود. (آیه ۱۶) - لذا در این آیه صریحاً می‌گوید: «این‌گونه افراد در سرای دیگر بهره‌ای جز آتش ندارند!» (أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ).

«و تمام آنچه را در این جهان انجام داده‌اند در جهان دیگر محو و نابود می‌شود» و هیچ پاداشی در برابر آن دریافت نخواهند کرد (وَحَبِطُ مَا صَنَعُوا فِيهَا). «و تمام اعمالی را که برای غیر خدا انجام داده‌اند باطل و نابود می‌گردد» (وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

(آیه ۱۷) - در تفسیر این آیه نظرات گوناگونی وجود دارد ولی آنچه از همه روشنتر به نظر می‌رسد چنین است:

در آغاز آیه می‌گوید: «آیا کسی که دلیل روشنی از پروردگار خویش در اختیار دارد، و به دنبال آن شاهد و گواهی از سوی خدا آمده و قبل از آن کتاب موسی (تورات) به عنوان پیشوا و رحمت و بیانگر عظمت او آمده است» همانند کسی است که دارای این صفات و نشانه‌ها و دلایل روشن نیست (أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابٌ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً).

این شخص همان پیامبر ﷺ است و «بیینه» و دلیل روشن او قرآن مجید و شاهد و گواه صدق نبوتش مؤمنان راستینی همچون علی عليه السلام می‌باشند که پیش از او نشانه‌ها و صفاتش در تورات آمده است.

به این ترتیب از سه راه روشن حقانیت دعوتش به ثبوت رسیده است.

نخست قرآن که بیینه و دلیل روشنی است در دست او.

دوم کتب آسمانی پیشین که نشانه‌های او را دقیقاً بیان کرده، و پیروان این کتب در عصر پیامبر ﷺ آنها را به خوبی می‌شناختند. سوم پیروان فداکار و مؤمنان مخلص که بیانگر صدق دعوت او و گفتار او می‌باشند.

آیا با جود این دلایل زنده می‌توان او را با مدعیان دیگر قیاس کرد و یا در صدق دعوتش تردید نمود؟

سپس به دنبال این سخن اشاره به افراد حق‌طلب و حقیقت‌جو کرده و از آنها دعوت ضمنی به ایمان می‌کند و می‌گوید: «آنها به چنین پیامبری (که این همه دلیل روشن در اختیار دارد) ایمان می‌آورند» (أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ).

و به دنبال آن سرنوشت منکران را به این صورت بیان می‌کند: «و هر کس از گروه‌های مختلف به او کافر شود موعود و می‌عاشد آتش دوزخ است» (وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ).

و در پایان آیه همان‌گونه که سیره قرآن در بسیاری از موارد است روی سخن را به پیامبر کرده، یک درس عمومی برای همه مردم بیان می‌کند و می‌گوید: «اکنون (که چنین است و این همه شاهد و گواه بر صدق دعوت تو وجود دارد) هرگز در آنچه بر تو نازل شده تردید به خود راه مده» (فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ).

«چرا که این سخن حقی است از سوی پروردگار تو» (إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ).

«ولی بسیاری از مردم (بر اثر جهل و تعصب و خودخواهی) ایمان نمی‌آورند» (وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ).

بنابراین آیه اشاره به امتیازات اسلام و مسلمین راستین و اتکای آنها بر دلایل محکم در انتخاب این مکتب است، و در نقطه مقابل سرنوشت شوم منکران مستکبر را نیز بیان کرده است.

(آیه ۱۸) - زیانکارترین مردم: در تعقیب آیه قبل که سخن از قرآن و رسالت

پیامبر ﷺ به میان آمده، در سلسله آیات (۱۸ تا ۲۲) سرنوشت منکران، و نشانه‌ها، و پایان و عاقبت کارشان را تشریح می‌کند.

نخست می فرماید: «چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می بندد» (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا).

یعنی نفی دعوت پیامبر راستین در واقع نفی سخنان خدا و آن را به دروغ نسبت دادن است، اصولاً تکذیب پیامبر، تکذیب خداست.

سپس آینده شوم آنها را در قیامت چنین بیان می کند که: «آنها در آن روز به پیشگاه پروردگار (با تمامی اعمال و کردارشان) عرضه می شوند» و در دادگاه عدل او حضور می یابند (أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ).

«در این هنگام شاهدان اعمال (گواهی می دهند و) می گویند: اینها همان کسانی هستند که بر پروردگار بزرگ و مهربان و ولی نعمت خود دروغ بستند» (وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ).

سپس با صدای رسا می گویند: «ای لعنت خدا بر ستمگران باد!» (أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ).

(آیه ۱۹) - این آیه صفات این ظالمان را در ضمن سه جمله بیان می کند: نخست می گوید: «آنها کسانی هستند که (مردم را با انواع وسائل) از راه خدا باز می دارند» (الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ).

این کار از طریق القاء شبهه، و زمانی از طریق تهدید، و گاهی تطمیع، و مانند آن، صورت می گیرد که هدف همه آنها یکی است و آن بازداشتن از راه خداست. دیگر این که: «آنها مخصوصاً سعی دارند راه مستقیم الهی را کج و معوج نشان دهند» (وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا). یعنی با انواع تحریفها، کم و زیاد کردن، تفسیر به رأی و مخفی ساختن حقایق چنان می کنند که این صراط مستقیم به صورت اصلیش در نظرها جلوه گر نشود، تا مردم نتوانند از این راه بروند.

و دیگر این که: «آنها به قیامت و روز رستاخیز ایمان ندارند» (وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ). و عدم ایمانشان به معاد سرچشمه سایر انحرافات و تبهکاریهای آنان می شود. (آیه ۲۰) - ولی در این آیه می گوید: با این همه «آنها هیچ گاه توانایی فرار در زمین را ندارند» تا از قلمرو قدرت پروردگار خارج شوند (أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ

فِي الْأَرْضِ). «همچنین آنها نمی‌توانند ولی و حامی و پشتیبانی غیر از خدا برای خود بیابند» (وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ).

سرانجام به مجازات سنگین آنها اشاره کرده، می‌گوید: «مجازات آنها مضاعف می‌گردد» (يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ).

چراکه هم خودگمراه و گناهکار و تبه‌کار بودند، و هم دیگران را به این راهها می‌کشاندند، و به همین دلیل هم بارگناه خویش را بر دوش می‌کشند و هم بارگناه دیگران را بی‌آنکه از گناه دیگران چیزی کاسته شود.

در پایان آیه ریشه اصلی بدبختی آنها را این‌گونه شرح می‌دهد: «آنها نه گوش شنوا داشتند و نه چشم بینا»! (مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ).

در حقیقت از کار انداختن این دو وسیله مؤثر برای درک حقایق سبب شد که هم خودشان به گمراهی بیفتند و هم دیگران را به گمراهی بکشاندند.

(آیه ۲۱) - این آیه محصول تمام تلاشها و کوششهای نادرست آنها را در یک جمله بیان می‌کند، می‌گوید: «اینها همه کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست داده و ورشکست شدند» (أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ).

و این بزرگترین خسارتی است که ممکن است دامنگیر انسانی شود که موجودیت انسانی خویش را از دست داده.

سپس اضافه می‌کند: آنها به معبودهایی دروغین دل بسته بودند «اما سرانجام تمام این معبودهای ساختگی گم شدند و از نظرشان محو گشتند» (وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ).

(آیه ۲۲) - و در این آیه حکم نهایی سرنوشت آنها را به صورت قاطعی چنین بیان می‌کند: «لاجرم و به‌ناچار آنها در سرای آخرت زیانکارترین مردمند» (الْأَجْرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخْسَرُونَ).

چراکه تمام سرمایه‌های انسانی وجود خویش را از دست دادند، و با این حال، هم بار مسؤولیت خویش را بر دوش می‌کشند و هم بار مسؤولیت دیگران را! (آیه ۲۳) - در تعقیب آیات گذشته که حال گروهی از منکران و وحی الهی را

تشریح می‌کرد، این آیه و آیه بعد نقطه مقابل آنها یعنی حال مؤمنان راستین را بیان می‌کند.

نخست می‌گوید: «کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و در برابر خداوند خاضع و تسلیم و به وعده‌های او مطمئن بودند، اصحاب و یاران بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند» (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآخَبُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

(آیه ۲۴) - در این آیه خداوند حال این دو گروه را در ضمن یک مثال روشن و زنده بیان می‌کند و می‌گوید: «حال این دو گروه، حال نابینا و کر و بینا و شنوا است» (مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصْمَىٰ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ).  
«آیا این دو گروه همانند یکدیگرند» (هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا).  
«آیا شما متذکر نمی‌شوید و نمی‌اندیشید» (أَفَلَا تَذَكَّرُونَ).

آنها که بر اثر لجاجت و دشمنی با حق و گرفتار بودن در چنگال تعصب و خودخواهی و خودپرستی، چشم و گوش حقیقت بین را از دست داده‌اند هرگز نمی‌توانند، حقایق مربوط به عالم غیب و اثرات ایمان و لذت عبادت پروردگار و شکوه تسلیم در برابر فرمان او را درک کنند، این‌گونه افراد به کوران و کرانی می‌مانند که در تاریکی مطلق و سکوت مرگبار زندگی دارند، در حالی که مؤمنان راستین با چشم باز و گوش شنوا هر حرکتی را می‌بینند و هر صدایی را می‌شنوند و با توجه به آن راه خود را به سوی سرنوشتی سعادت‌آفرین می‌گشایند.

(آیه ۲۵) - سرگذشت تکان‌دهنده نوح و قومش: همان‌گونه که در آغاز سوره بیان کردیم در این سوره، قسمتهای قابل ملاحظه‌ای از تاریخ انبیاء پیشین بیان شده است:

نخست از داستان «نوح» (ع) پیامبر اولوالعزم شروع می‌کند و ضمن ۲۶ آیه نقاط اساسی تاریخ او را به صورت تکان‌دهنده‌ای شرح می‌دهد.

در این آیه نخستین مرحله این دعوت بزرگ را بیان کرده و می‌گوید: «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم، (او به آنها اعلام کرد) که من بیم‌دهنده آشکاری هستم»

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾.

(آیه ۲۶) - در این آیه پس از ضربه نخستین، محتوای رسالت خود را در یک جمله خلاصه می‌کند و می‌گوید: رسالت من این است «که غیر از الله دیگری را پرستش نکنید» ﴿أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ﴾.

و بلافاصله پشت سر آن همان مسأله انذار و اعلام خطر را تکرار می‌کند و می‌گوید: «من بر شما از عذاب روز دردناکی بیمناکم» ﴿إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ الْبَیِّنَاتِ﴾.

در حقیقت توحید و پرستش الله (خدای یگانه یکتا) ریشه و اساس وزیربنای تمام دعوت پیامبران است.

اگر برآستی همه افراد جامعه جز «الله» را پرستش نکنند و در مقابل انواع بت‌های ساختگی اعم از بت‌های برون‌ی و درونی، خودخواهیها، هوی و هوسها، شهوتها، پول و مقام و جاه و جلال و زن و فرزند سر تعظیم فرود نیاورند، هیچ‌گونه نابسامانی در جوامع انسانی وجود نخواهد آمد.

(آیه ۲۷) - اکنون ببینیم نخستین عکس‌العمل طاغوتها و خودکامگان و صاحبان زر و زور آن عصر در برابر این دعوت بزرگ و اعلام خطر آشکار چه بود؟ آنها سه پاسخ در برابر دعوت نوح دادند.

نخست «اشراف و ثروتمندان کافر قوم او (نوح) گفتند: ما تو را جز انسانی همانند خود نمی‌بینیم» ﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرِيكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا﴾. در حالی که رسالت الهی را باید فرشتگان بدوش کشند، به گمان این که مقام انسان از فرشته پایین تر است و یا درد انسان را فرشته بهتر از انسان می‌داند!

دلیل دیگر آنها این بود که گفتند: ای نوح! «ما در اطراف تو، و در میان آنها که از تو پیروی کرده‌اند کسی جز یک مشت اراذل و جوانان کم سن و سال ناآگاه و بی‌خبر که هرگز مسائل را بررسی نکرده‌اند نمی‌بینیم» ﴿وَمَا نَرِيكَ إِلَّا الَّذِيْنَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِنَا بِأَدْيِ الرَّأْيِ﴾.

بالاخره سومین ایراد آنها این بود که می‌گفتند قطع نظر از این که تو انسان

هستی نه فرشته، و علاوه بر این که ایمان آورندگان به تو نشان می دهد که دعوتت محتوای صحیحی ندارد «اصولاً ما هیچ‌گونه برتری برای شما بر خودمان نمی بینیم تا به خاطر آن از شما پیروی کنیم» (وَمَا نَزَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ).  
و به همین دلیل «ماگمان می کنیم که شما دروغگو هستید» (بَلْ نُنظِّمُ كَادِبِينَ).

(آیه ۲۸) - در این آیه پاسخهای منطقی نوح را در برابر این ماجراجویان بیان می کند «نوح گفت: ای قوم من! اگر من دارای دلیل و معجزه آشکاری از سوی پروردگارم باشم، و مرا در انجام این رسالت مشمول رحمت خود ساخته باشد، و این موضوع بر اثر عدم توجه بر شما مخفی مانده باشد» آیا باز هم رسالت مرا انکار می کنید (قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَأَتِينِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ).

و در پایان آیه می گوید: «آیا من می توانم شما را بر پذیرش این بیینه روشن مجبور سازم در حالی که (خود شما آمادگی ندارید و) از پذیرش و حتی تفکر و اندیشه پیرامون آن کراهت دارید» (أَنْزَلْنَا مُكُومَهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ).

(آیه ۲۹) - من هیچ فرد با ایمانی را طرد نمی کنم! این آیه نیز دنباله پاسخگویی به بهانه جویبهای قوم نوح است.

نخست یکی از دلائل نبوت را که نوح برای روشن ساختن قوم تاریکدل بیان کرده، بازگو می کند: «ای قوم من! در برابر این دعوت از شما مال و ثروت و اجر و پاداشی مطالبه نمی کنم» (وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا).  
«اجر و پاداش من تنها بر خداست» (إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ).

خدایی که مرا مبعوث به نبوت ساخته و مأمور به دعوت خلق کرده است. و این میزان و الگویی است برای شناخت رهبران راستین، از فرصت طلبان دروغین، که هرگامی را برمی دارند بطور مستقیم یا غیرمستقیم هدف مادی از آن دارند. سپس در پاسخ آنها که اصرار داشتند نوح ایمان آورندگان فقیر و یا کم سن و سال را از خود براند با قاطعیت می گوید: «من هرگز کسانی را که ایمان آورده اند



طرد نمی‌کنم» (وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا).

«چرا که آنها با پروردگار خویش ملاقات خواهند کرد» و در سرای دیگر خصم من در برابر او خواهند بود (إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ).

در پایان آیه به آنها اعلام می‌کند که: «من شما را مردمی جاهل می‌دانم» (وَلِكَيْبِي أَرِيكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ).

(آیه ۳۰) - در این آیه برای توضیح بیشتر به آنها می‌گوید: «ای قوم من! اگر این گروه با ایمان را طرد کنم چه کسی در برابر خدا (در آن دادگاه بزرگ عدالت و حتی در این جهان) مرا یاری خواهد کرد؟! (وَيَا قَوْمٍ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ). طرد افراد صالح و مؤمن کار ساده‌ای نیست، آنها فردای قیامت دشمن من خواهند بود و هیچ‌کس نمی‌تواند در آنجا از من دفاع کند، و نیز ممکن است مجازات الهی در این جهان دامن مرا بگیرد «آیا اندیشه نمی‌کنید» تا بدانید آنچه می‌گویم عین حقیقت است (أَفَلَا تَذَكَّرُونَ).

(آیه ۳۱) - آخرین سخنی که نوح در پاسخ ایرادهای واهی قوم به آنها می‌گوید این است که اگر شما خیال می‌کنید و انتظار دارید من امتیازی جز از طریق وحی و اعجاز بر شما داشته باشم اشتباه است، با صراحت باید بگویم که: «من نه به شما می‌گویم خزائن الهی در اختیار من است» و نه هر کاری بخواهم می‌توانم انجام دهم (وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ). «و نه می‌گویم من فرشته‌ام» (وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ).

این‌گونه ادعاهای بزرگ و دروغین مخصوص مدّعیان کاذب است، و هیچ‌گاه یک پیامبر راستین چنین ادعاهایی نخواهد کرد.

در پایان آیه بار دیگر به موضوع ایمان آورندگان مستضعف پرداخته و تأکید می‌کند که: «من هرگز نمی‌توانم در باره این افرادی که در چشم شما حقیرند بگویم: خداوند خیر و پاداش نیکی به آنها نخواهد داد» (وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا).

بلکه به عکس خیر این جهان و آن جهان مال آنهاست، هر چند دستشان از

مال و ثروت تهی است، این شما هستید که بر اثر خیالات خام، خیر را در مال و مقام یا سن و سال منحصر ساخته‌اید و از حقیقت و معنی بکلی بیخبرید.

و به فرض که گفته شما راست باشد و آنها اراذل و اویاش باشند «خدا از درون جان آنها و نیاتشان آگاهتر است» (اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ).

من که جز ایمان و صداقت از آنها چیزی نمی‌بینم، و به همین دلیل وظیفه دارم آنان را بپذیرم، من مأمور به ظاهرم و بنده شناس خداست!

و اگر غیر از این کاری کنم «مسلماً در این صورت از ستمکاران خواهم بود» (إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ).

(آیه ۳۲) - حرف بس است، مجازات کو؟ به دنبال گفتگوی نوح و قومش در این آیه از زبان قوم نوح چنین نقل می‌کند «آنها گفتند: ای نوح این همه بحث و مجادله کردی بس است، تو بسیار با ما سخن گفتی» دیگر جایی برای بحث باقی نمانده است (قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا).

«اگر راست می‌گویی، همان وعده‌های دردناکی را که به ما می‌دهی در مورد عذابهای الهی تحقق بخش» (فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ).

انتخاب این روش در برابر آن همه محبت و لطف پیامبران الهی و گفتارهایی که همچون آب زلال و گوارا بر دل می‌نشیند حکایت از نهایت لجاجت و تعصب و بی‌خبری می‌کند.

(آیه ۳۳) - نوح در برابر این بی‌اعتنایی، لجاجت و خیره‌سری، با جمله کوتاهی چنین گفت: تنها اگر خدا اراده کند به این تهدیدها و وعده‌های عذاب تحقق می‌بخشد» (قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ).

ولی به هر حال این از دست من خارج است و در اختیار من نیست، من فرستاده‌اوم، و سر بر فرمانش دارم، بنابراین مجازات و عذاب را از من نخواهید. اما بدانید هنگامی که فرمان عذاب فرا رسد «شما نمی‌توانید از چنگال قدرت او بگریزید، و به مأمن و پناهگاهی فرار کنید!» (وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ).

(آیه ۳۴) - سپس اضافه می‌کند: «اگر خداوند (به خاطر گناهان و آلودگیهای

جسمی و فکریتان) بخواهد شما را گمراه سازد، هرگز نصیحت من برای شما سودی نخواهد بخشید هر چند بخواهم شما را نصیحت کنم» (وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ).

چراکه «او پروردگار شماست و به سوی او باز می‌گردید» و تمام هستی شما در قبضه قدرت اوست» (هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

(آیه ۳۵) - در این آیه سخنی به عنوان یک جمله معترضه برای تأکید بحثهایی که در داستان نوح در آیات گذشته و آینده عنوان شده است می‌گوید: «دشمنان می‌گویند این مطلب را او (محمد ﷺ) از پیش خود ساخته و به خدا نسبت داده است» (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ).

در پاسخ آنها «بگو: اگر من اینها را از پیش خود ساخته و به دروغ به خدا نسبت داده‌ام گناهش بر عهده من است» (قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَىٰ إِجْرَامِي).  
«ولی من از گناهان شما بیزارم» (وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تُجْرِمُونَ).

(آیه ۳۶) - تصفیه شروع می‌شود! آنچه در آیات قبل گذشت مرحله دعوت و تبلیغ پی‌گیر و مستمر نوح (ع) با نهایت جدیت، و با استفاده از تمام وسائل بود. در اینجا به مرحله دوم این مبارزه اشاره شده مرحله پایان یافتن دوران تبلیغ و آماده شدن برای تصفیه الهی!

نخست می‌خوانیم: «به نوح وحی شد که جز افرادی که از قومت به تو ایمان آورده‌اند دیگر هیچ‌کس ایمان نخواهد آورد» (وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ).

اشاره به این که صفوف بکلی از هم جدا شده، و دیگر دعوت برای ایمان و اصلاح سودی ندارد، و باید آماده تصفیه و انقلاب نهایی شود.

و در پایان آیه به نوح دلداری داده، می‌گوید: «اکنون که چنین است از کارهایی که اینها انجام می‌دهند به هیچ‌وجه اندوهناک و محزون مباش» (فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ).

ضمناً از این آیه استفاده می‌شود که خداوند قسمت‌هایی از علم اسرار غیب را

در هر مورد که لازم باشد در اختیار پیامبرش می‌گذارد.

(آیه ۳۷) - به هر حال این گروه عصیانگر و لجوج باید مجازات شوند، مجازاتی که جهان را از لوث و جود آنها پاک کند و مؤمنان را برای همیشه از چنگالشان رها سازد.

نخست می‌فرماید: به نوح فرمان دادیم که «کشتی بساز، در حضور ما و طبق فرمان ما» (وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِينَا).

در پایان آیه به نوح هشدار می‌دهد که از این به بعد «در باره ستمگران شفاعت و تقاضای عفو مکن چرا که آنها (محکوم به عذابند و) مسلماً غرق خواهند شد» (وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرَقُونَ).

این جمله به خوبی می‌فهماند که شفاعت شرائطی دارد که اگر در کسی موجود نباشد پیامبر خدا هم حق شفاعت و تقاضای عفو در مورد او را ندارد.

(آیه ۳۸) - اما چند جمله هم در باره قوم نوح بشنویم: آنها به جای این که یک لحظه با مسأله دعوت نوح بطور جدی برخورد کنند و حداقل احتمال دهند که ممکن است این همه اصرار نوح (ع) و دعوتهای مکررش از وحی الهی سرچشمه گرفته و مسأله طوفان و عذاب حتمی باشد، باز همانطور که عادت همه افراد مستکبر و مغرور است به استهزاء و مسخره ادامه دادند؛ «او مشغول ساختن کشتی بود و هر زمان که گروهی از قومش از کنار او می‌گذشتند (و او و یارانش را سرگرم تلاش برای آماده ساختن چوبها و میخها و وسایل کشتی‌سازی می‌دیدند) او را مسخره می‌کردند» (وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ).

اما نوح با استقامت فوق‌العاده‌ای که زاییده ایمان است با جدیت فراوان به کار خود ادامه می‌داد، و بی‌اعتنا به گفته‌های بی‌اساس این کوردلان از خود راضی بسرعت پیشروی می‌کرد، و روز به روز اسکلت کشتی آماده‌تر و مهیاتر می‌شد، فقط گاهی سر بلند می‌کرد و این جمله کوتاه و پرمعنی را به آنها «می‌گفت: اگر (امروز) ما را مسخره می‌کنید ما نیز شما را همین‌گونه (در آینده نزدیکی) مسخره خواهیم کرد!» (قَالَ إِنَّ تَسْحَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْحَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْحَرُونَ).

آن روز که شما در میان طوفان سرگردان خواهید شد و سراسیمه به هر سو می‌دوید و هیچ پناهگاهی نخواهید داشت و از میان امواج فریاد می‌کشید و التماس می‌کنید که ما را نجات ده! آری آن روز مؤمنان بر افکار شما و غفلت و جهل و بی‌خبرتیان می‌خندند.

(آیه ۳۹) - پس به زودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوارکننده به سراغ او خواهد آمد و مجازات جاودان دامنش را خواهد گرفت» (فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ).

در بعضی از روایات اسلامی آمده است که مدت چهل سال قبل از ظهور طوفان یک نوع بیماری به زنان قوم نوح دست داد که دیگر از آنان بچه‌ای متولد نشد و این در واقع مقدمه‌ای برای مجازات و عذاب آنان بود.

\* کشتی نوح - بدون شک کشتی نوح یک کشتی ساده‌ای نبود و ساخت آن با وسایل آن روز به آسانی و سهولت پایان نیافت، کشتی بزرگی بود که علاوه بر مؤمنان راستین یک جفت از نسل هر حیوانی را در خود جای می‌داد و آذوقه فراوانی که برای مدت‌ها زندگی انسانها و حیوانهایی که در آن جای داشتند حمل می‌کرد، چنین کشتی با چنان ظرفیت حتماً در آن روز بی‌سابقه بوده است، به خصوص که این کشتی باید از دریایی به وسعت این جهان با امواجی کوه‌پیکر سالم بگذرد و نابود نشود، لذا در بعضی از روایات مفسرین می‌خوانیم که این کشتی هزار و دو بیست دراغ طول و ششصد دراغ عرض داشت! (هر دراغ حدود نیم متر است).

(آیه ۴۰) - طوفان شروع می‌شود! در آیات گذشته دیدیم که چگونه نوح و مؤمنان راستین دست به ساختن کشتی نجات زدند و تن به تمام مشکلات و سخریه‌های اکثریت بی‌ایمان مغرور دادند، و خود را برای طوفان آماده ساختند: در اینجا سومین فراز این سرگذشت یعنی چگونگی نزول عذاب را بر این قوم ستمگر به طرز گویایی تشریح می‌کند.

نخست می‌گوید: این وضع همچنان ادامه داشت «تا فرمان ما صادر شد (و طایع عذاب آشکار گشت) و آب از درون تنور جوشیدن گرفت!» (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ

## أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ).

شاید قوم غافل و بی خبر جوشیدن آب را از درون تنور خانه‌هایشان دیدند ولی مانند همیشه از کنار این‌گونه اخطارهای پرمعنی الهی چشم و گوش بسته گذشتند، حتی برای یک لحظه نیز به خود اجازه تفکر ندادند که شاید حادثه‌ای در شرف تکوین باشد، شاید اخطارهای نوح واقعیت داشته باشد.

در این هنگام به نوح «فرمان دادیم که از هر نوعی از انواع حیوانات یک جفت (نر و ماده) برکشتی سوار کن» تا در غرقاب، نسل آنها قطع نشود (قُلْنَا اَحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ).

«و همچنین خاندانت را جز آنها که قبلاً وعده هلاک آنها داده شده و نیز مؤمنان را برکشتی سوار کن» (وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ).  
«اما جز افراد کمی به او ایمان نیاورده بودند» (وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ).

این آیه از یک سو اشاره به همسر بی ایمان نوح و فرزندش «کنعان» می‌کند که بر اثر انحراف از مسیر ایمان و همکاری با گناهکاران رابطه و پیوند خود را از نوح بریدند و حق سوار شدن بر آن کشتی نجات نداشتند.

و از سوی دیگر اشاره به این می‌کند که محصول سالیان بسیار دراز تلاش پیگیر نوح (ع) در راه تبلیغ آیین خویش چیزی جز گروهی اندک از مؤمنان نبود.

(آیه ۴۱) - نوح بسرعت بستگان و یاران با ایمان خود را جمع کرد و چون لحظه طوفان و فرارسیدن مجازاتهای کوبنده الهی نزدیک می‌شد «به آنها دستور داد که به نام خدا برکشتی سوار شوید، به هنگام حرکت و توقف کشتی نام خدا را بر زبان جاری سازید و به یاد او باشید» (وَقَالَ اٰرَکُبُوا فِيهَا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرِيهَا وَمُرْسِيهَا).  
چرا می‌گوییم: در همه حال به یاد او باشید و از یاد و نام او مدد بگیرید؟  
«برای این که پروردگار من آمرزنده مهربان است» (اِنَّ رَبِّيْ لَغَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ).

به مقتضای رحمتش این وسیله نجات را در اختیار شما بندگان با ایمان قرار داده و به مقتضای آمرزشش از لغزشهای شما می‌گذرد.

(آیه ۴۲) - سرانجام لحظه نهایی فرا رسید و فرمان مجازات این قوم سرکش

صادر شد، ابرهای تیره و تار همچون پاره‌های شب ظلمانی سراسر آسمان را فرا گرفت، و آنچه‌ان روی هم مترکم گردید که نظیرش هیچ‌گاه دیده نشده بود، صدای غرش رعد و پرتو خیره‌کننده برق پی‌درپی در فضای آسمان پخش می‌شد و خبر از حادثه بسیار عظیم و وحشتناکی می‌داد.

باران شروع شد، قطره‌ها درشت و درشت‌تر شد. از سوی دیگر سطح آب زیرزمینی آنقدر بالا آمد که از هر گوشه‌ای چشمه خروشان‌ی جوشیدن گرفت. و به زودی سطح زمین به صورت اقیانوسی در آمد، وزش بادهای امواج کوه‌پیکری روی این اقیانوس ترسیم می‌کرد و این امواج از سر و دوش هم بالا می‌رفتند و روی یکدیگر می‌غلتیدند.

«و کشتی نوح با سر نشینانش سینه امواج کوه‌پیکر را می‌شکافت و همچنان پیش می‌رفت» (وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ).

«نوح فرزندش را که در کناری جدا از پدر قرار گرفته بود مخاطب ساخت و فریاد زد فرزندم! با ما سوار شو و با کافران مباش» که فنا و نابودی دامت را خواهد گرفت (وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ). اما متأسفانه تأثیر همنشین بد بیش از آن بود که گفتار این پدر دلسوز تأثیر مطلوب خود را ببخشد.

(آیه ۴۳) - لذا این فرزند لجوج و کوتاه فکر به گمان این که با خشم خدا می‌توان به مبارزه برخاست، فریاد زد (پدر برای من جوش نزن) به زودی به کوهی پناه می‌برم که (دست این سیلاب به دامش هرگز نخواهد رسید و) مرا در دامان خود پناه خواهد داد» (قَالَ سَأُوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ).

نوح باز مأیوس نشد، بار دیگر به اندرز و نصیحت پرداخت، شاید فرزند کوتاه‌فکر از مرکب غرور و خیره‌سری فرود آید و راه حق پیش گیرد، به او «گفت: فرزندم امروز هیچ قدرتی در برابر فرمان خدا پناه نخواهد داد» (قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنَّا إِلَّا اللَّهُ). «تنها نجات از آن کسی است که مشمول رحمت خدا باشد و بس» (إِلَّا مَن رَّحِمَ).

«در این هنگام موج (ی برخاست و فرزند نوح را همچون پَرَکاهی از جا کند و در میان آن دو حائل شد؛ و او در زمره غرق شدگان قرار گرفت» (وَ حَالٌ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ).

\* **درسهای تربیتی در طوفان نوح:** همان‌گونه که می‌دانیم هدف اصلی قرآن از بیان سرگذشت پیشینیان بیان درسهای عبرت و نکات آموزنده و تربیتی است و در همین قسمت نکته‌های بسیار مهمی نهفته است که به قسمتی از آن ذیلاً اشاره می‌شود:

۱- **پاکسازی روی زمین:** درست است که خداوند، «رحیم» و مهربان است ولی نباید فراموش کرد که او در عین حال، «حکیم» نیز می‌باشد، به مقتضای حکمتش هرگاه قوم و ملتی فاسد شوند و دعوت ناصحان و مربیان الهی در آنها اثر نکند، حق حیات برای آنها نیست، سرانجام از طریق انقلابهای اجتماعی و یا انقلابهای طبیعی، سازمان آنها در هم کوبیده و نابود می‌شود.

این نه منحصر به قوم نوح بوده است و نه به زمان و وقت معینی، یک سنت الهی است در همه اعصار و قرون و همه اقوام و ملتها و حتی در عصر و زمان ما! و چه بسا جنگهای جهانی اول و دوم اشکالی از این پاکسازی باشد.

۲- **مجازات با طوفان چرا؟** درست است که یک قوم و ملت فاسد باید نابود شوند و وسیله نابودی آنها هر چه باشد تفاوت نمی‌کند، ولی دقت در آیات قرآن نشان می‌دهد که بالاخره تناسبی میان نحوه مجازاتها و گناهان اقوام بوده و هست. فرعون تکیه‌گاه قدرت‌ش را رود «عظیم نیل» و آبهای پربرکت آن قرار داده بود و جالب این که نابودی او هم به وسیله همان شد!

قوم نوح جمعیت کشاورز و دامدار بودند و چنین جمعیتی همه چیز خود را از دانه‌های حیاتبخش باران می‌داند، اما سرانجام همین باران آنها را از بین برد. و اگر می‌بینیم انسانهای طغیانگر عصر ما در جنگهای جهانی اول و دوم به وسیله مدرنترین سلاحهایشان در هم کوبیده شدند، نباید مایه تعجب ما باشد چرا که همین صنایع پیشرفته بود که تکیه‌گاه آنها در استعمار و استثمار خلیقهای



مستضعف جهان محسوب می شد!

۳- پناهگاههای پوشالی: معمولاً هر کس در مشکلات زندگی به چیزی پناه می برد، گروهی به ثرویشان، گروهی به مقام و منصبشان، عده ای به قدرت جسمانیشان، و جمعی به نیروی فکریشان، ولی همان گونه که آیات فوق به ما می گوید، و تاریخ نشان داده، هیچ یک از اینها در برابر فرمان پروردگار کمترین تاب مقاومت ندارد، و همچون تارهای عنکبوت که در برابر وزش طوفان قرار گیرد بسرعت در هم می ریزد.

فرزند نادان و خیره سر نوح پیامبر(ع) نیز در همین اشتباه بود، گمان می کرد کوه می تواند در برابر طوفان خشم خدا به او پناه دهد، اما چه اشتباه بزرگی! حرکت یک موج کار او را ساخت و به دیار عدمش فرستاد.

۴- کشتی نجات: در روایاتی که از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در کتب شیعه و اهل تسنن آمده است خاندان او یعنی امامان اهل بیت و حاملات مکتب اسلام به عنوان «کشتی نجات» معرفی شده اند. یعنی، هنگامی که توفانهای فکری و عقیدتی و اجتماعی در جامعه اسلامی رخ می دهد تنها راه نجات، پناه بردن به مکتب اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام است.

(آیه ۴۴) - پایان یک ماجرا! نوح زمام کشتی را به دست خدا سپرده؛ امواج، کشتی را به هر سو می برد. در روایات آمده است که شش ماه تمام این کشتی سرگردان بود و نقاط مختلفی و حتی طبق پاره ای از روایات سرزمین مکه و اطراف خانه کعبه را سیر کرد.

سرانجام فرمان پایان مجازات و بازگشت زمین به حالت عادی صادر شد. این آیه چگونگی این فرمان و جزئیات و نتیجه آن را در عبارات بسیار کوتاه و مختصر و در عین حال فوق العاده رسا و زیبا در ضمن شش جمله بیان می کند و می گوید: «به زمین دستور داده شد، ای زمین آبت را در کام فرو بر!» (وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ). «و (به آسمان دستور داده شد) ای آسمان دست نگهدار» (وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي). «و آب فرو نشست» (وَوَغِيضَ الْمَاءِ).

«وکار پایان یافت» (وَقُضِيَ الْأَمْرُ).

«وکشتی بر دامنه کوه جودی پهلو گرفت» (وَأَسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ).

و آن کوه معروفی در نزدیکی «موصل» می باشد.

«و در این هنگام گفته شد: دور باد قوم ستمگر!» (وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ

الظَّالِمِينَ).

به گفته جمعی از دانشمندان عرب این آیه «فصیحترین و بلیغترین» آیات

قرآن محسوب می شود.

شاهد گویای این سخن همان است که در روایات و تواریخ اسلامی می خوانیم

که گروهی از کفار قریش، به مبارزه با قرآن برخاستند و تصمیم گرفتند آیاتی همچون

آیات قرآن ابداع کنند، علاقمندانشان برای مدت چهل روز بهترین غذاها و مشروبات

مورد علاقه آنان برایشان تدارک دیدند، مغزگندم خالص، گوشت گوسفند و شراب

کهنه! تا با خیال راحت به ترکیب جمله‌هایی همانند قرآن پردازند!

اما هنگامی که به آیه فوق رسیدند، چنان آنها را تکان داد که بعضی به بعض

دیگر نگاه کردند و گفتند: این سخنی است که هیچ کلامی شبیه آن نیست، و اصولاً

شباهت به کلام مخلوقین ندارد، این را گفتند و از تصمیم خود منصرف شدند

و مایوسانه پراکنده گشتند.

(آیه ۴۵) - سرگذشت دردناک فرزند نوح: در آیات گذشته خواندیم که

فرزند نوح، نصیحت و اندرز پدر را نشنید و تا آخرین نفس دست از لجاجت

و خیره سری بر نداشت.

در اینجا قسمت دیگری از همین ماجرا را بیان می کند و آن این که وقتی نوح

فرزند خود را در میان امواج دید، عاطفه پدری به جوش آمد و به یاد وعده الهی در

باره نجات خاندانش افتاد، رو به درگاه خدا کرد «وصدا زد پروردگارا! فرزندم از

خاندان من است (و تو وعده فرمودی که خاندان مرا از طوفان و هلاکت رهایی

بخشی) و وعده تو در مورد نجات خاندانم حق است. و تو از همه حکم‌کنندگان

برتری» و در وفای به عهد از همه ثابت تری (وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ

أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ).

این وعده اشاره به همان چیزی است که در آیه ۴۰ همین سوره گذشت. (آیه ۴۶) - اما بلافاصله پاسخ شنید، پاسخی تکان دهنده و روشنگر از یک واقعیت بزرگ، واقعیتی که پیوند مکتبی را مافوق پیوند نسبی و خویشاوندی قرار می دهد.

«خداوند گفت: ای نوح! او از اهل تو نیست!» (قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ).

«بلکه او عملی است غیر صالح» (إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ).

فرد ناشایسته ای است که بر اثر بریدن پیوند مکتبیش از تو، پیوند خانواده گیش به چیزی شمرده نمی شود.

«حال که چنین است، چیزی را که به آن علم نداری از من تقاضا مکن» (فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ). «من به تو موعظه می کنم تا از جاهلان نباشی» (إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ).

از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده که روزی از دوستان خود پرسید: مردم این آیه را چگونه تفسیر می کنند «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ» یکی از حاضران عرض کرد بعضی معتقدند که معنی آن این است که فرزند نوح (کنعان) فرزند حقیقی او نبود. امام فرمود: «نه چنین نیست، او به راستی فرزند نوح بود، اما هنگامی که گناه کرد و از جاده اطاعت فرمان خدا قدم بیرون گذاشت خداوند فرزند او را نفی کرد، همچنین کسانی که از ما باشند ولی اطاعت خدا نکنند، از ما نیستند».

(آیه ۴۷) - به هر حال نوح دریافت که این تقاضا از پیشگاه پروردگار درست نبوده است و هرگز نباید نجات چنین فرزند او را مشمول وعده الهی دایر بر نجات خاندانش بداند، لذا رو به درگاه پروردگار کرد و گفت: پروردگارا! من به تو پناه می برم از اینکه چیزی از تو بخواهم که به آن آگاهی ندارم» (قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ).

«و اگر مرا نبخشی و مشمول رحمتت قرار ندهی از زیانکاران خواهم بود»

وَالَا تَغْفِرْ لِي وَتَرَحَّمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ).

(آیه ۴۸) - نوح به سلامت فرود آمد! در این آیه اشاره به فرود آمدن نوح از

کشتی و تجدید حیات و زندگی عادی بر روی زمین شده است.

نخست می‌گوید: «به نوح خطاب شد که ای نوح! به سلامت و با برکت از ناحیه ما بر تو و بر آنها که با تو فرود آی» (قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَّمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ).

بدون شک «طوفان» همه آثار حیات را در هم کوبیده بود، و طبعاً زمینهای آباد، مراتع سرسبز و باغهای خرم، همگی ویران شده بودند، و در این هنگام بیم آن می‌رفت که نوح و یارانش از نظر «زندگی» و «تغذیه» در مضیقه شدید قرار گیرند، اما خداوند به این گروه مؤمنان اطمینان داد که درهای برکات الهی به روی شما گشوده خواهد شد و از نظر زندگی هیچ‌گونه نگرانی به خود راه ندهید که محیطی «سالم» و پربرکت برای شما فراهم است.

سپس اضافه می‌کند: با این همه باز در آینده از نسل همین مؤمنان «امتهایی به وجود می‌آیند که انواع نعمتها را به آنها می‌بخشیم (ولی آنها در غرور و غفلت فرو می‌روند) سپس عذاب دردناکی از سوی ما به آنها می‌رسد» (وَأُمَّمٌ سَمَّتَهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ).

(آیه ۴۹) - در این آیه که با آن داستان نوح در این سوره پایان می‌گیرد، یک

اشاره کلی به تمام آنچه گذشت می‌کند و می‌فرماید: «اینها همه از اخبار غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می‌کنیم» (تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ).

«هیچ‌گاه نه تو و نه قوم تو قبل از این از آن آگاهی نداشتید» (مَا كُنْتُمْ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا).

با توجه به آنچه در باره نوح به تو وحی شد و آن همه مشکلاتی که نوح در دعوتش با آن روبرو بود، و با این حال استقامت ورزید «تو هم صبر و استقامت کن، چرا که سرانجام پیروزی برای پرهیزکاران است» (فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ).

از این آیه استفاده می‌شود که بر خلاف آنچه برخی می‌پندارند، پیامبران (از

علم غیب آگاهی داشتند، منتها این آگاهی از طریق الهی و به مقدراری که خدا می‌خواست بود، نه این که از پیش خود چیزی بدانند.

در اینجا داستان نوح را با تمام شگفتیها و عبرتهایش رها کرده و به سراغ پیامبر بزرگ دیگری یعنی هود که این سوره به نام او نامیده شده است می‌رویم.

(آیه ۵۰) - **بَتَشْكُنْ شِجَاعًا!** نخست در مورد این ماجرا می‌فرماید: «ما به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم» **(وَالِیْ عَادٍ أَخَاهُمْ هُوْدًا).**

در اینجا از «هود» تعبیر به برادر می‌کند، این تعبیر یا به خاطر آن است که عرب از تمام افراد قبیله تعبیر به برادر می‌کند. و یا اشاره به این است که رفتار هود مانند سایر انبیاء با قوم خود کاملاً برادرانه بود، نه در شکل یک امیر و فرمانده، و یا حتی یک پدر نسبت به فرزندان، بلکه همچون یک برادر در برابر برادران دیگر بدون هرگونه امتیاز و برتری جویی.

نخستین دعوت هود، همان دعوت تمام انبیا بود، دعوت به سوی توحید و نفی هرگونه شرک: «هود به آنها گفت: ای قوم من! خدا را پرستش کنید» **(قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ).**

«چرا که هیچ اله و معبود شایسته‌ای جز او وجود ندارد» **(مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ).**  
«شما (در اعتقادی که به بتها دارید در اشتباهید و) فقط تهمت می‌زنید» و بتها را شریک او می‌خوانید **(إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ).**

این بتها نه شریک او هستند و نه منشأ خیر و شر، هیچ کاری از آنها ساخته نیست، چه افترا و تهمت از این بالاتر که برای چنین موجودات بی‌ارزشی این همه مقام قائل شوید.

(آیه ۵۱) سپس حضرت هود اضافه کرد: «ای قوم من! در دعوت خودم (هیچ‌گونه چشمداشتی از شما ندارم) هیچ‌گونه پاداشی از شما نمی‌خواهم» **(يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا).** تا گمان کنید فریاد و جوش و خروش من برای رسیدن به مال و مقام است، و یا شما به خاطر سنگینی بار پاداشی که می‌خواهید برای من در نظر بگیرید تن به تسلیم ندهید.

«تنها اجر و پاداش من بر آن کسی است که مرا آفریده» (إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي). به من روح و جسم بخشیده و در همه چیز مدیون او هستم همان خالق و رازق من.

اصولاً من اگر گامی برای هدایت و سعادت شما بر می دارم به خاطر اطاعت فرمان اوست و بنابراین باید اجر و پاداش از او بخواهم نه از شما.

به علاوه مگر شما چیزی از خود دارید که به من بدهید هر چه شما دارید از ناحیه او است «آیا نمی فهمید»؟ (أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

(آیه ۵۲) - سرانجام برای تشویق آنها و استفاده از تمام وسائل ممکن برای بیدار ساختن روح حق طلبی این قوم گمراه، متوسل به بیان پاداشهای مادی مشروط می شود که خداوند در اختیار مؤمنان در این جهان می گذارد، می گوید: «ای قوم من! از خدا به خاطر گناهانتان طلب بخشش کنید» (وَايَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ). «سپس توبه کنید و به سوی او باز گردید» (ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ).

اگر شما چنین کنید «به آسمان فرمان می دهد قطره های حیات بخش باران را بر شما پی در پی فرو فرستد» (يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا).

تاکشت و زرع و باغهای شما به کم آبی و بی آبی تهدید نشوند و همواره سرسبز و خرم باشند. به علاوه در سایه ایمان و تقوا و پرهیز از گناه و بازگشت به سوی خدا «نیرویی بر نیروی شما می افزاید» (وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ).

هرگز فکر نکنید که ایمان و تقوا از نیروی شما می کاهد، نه هرگز.

بنابراین «از راه حق روی بر نتابید و در جاده گناه قدم مگذارید» (وَلَا تَتَوَلَّوْا

مُجْرِمِينَ).

\* توحید خمیر مایه دعوت همه پیامبران - تاریخ انبیاء نشان می دهد که همه آنها دعوت خود را از توحید و نفی شرکت و هرگونه بت پرستی آغاز کردند، و در واقع هیچ اصلاحی در جوامع انسانی بدون این دعوت میسر نیست، چرا که وحدت جامعه و همکاری و تعاون و ایثار و فداکاری همه اموری هستند که از ریشه توحید معبود سیراب می شوند.

اما شرک سرچشمه هرگونه پراکندگی و تضاد و تعارض و خودکامگی و خودمحوری و انحصارطلبی است، و پیوند این مفاهیم با شرک و بت پرستی به مفهوم وسیعش چندان مخفی نیست.

(آیه ۵۳) - منطق نیرومند هود! حال بینیم این قوم سرکش و مغرور یعنی عاد در برابر برادرشان هود(ع) و نصایح و اندرزها و راهنماییهای او چه واکنشی نشان دادند.

«آنها گفتند: ای هود تو دلیل روشنی برای ما نیاورده‌ای» (قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ). «و ما هرگز به خاطر سخنان تو دست از دامن بتها و خدایانمان بر نمی‌داریم» (وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ).

«و ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد»! (وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ).

(آیه ۵۴) - و پس از این سه جمله غیرمنطقی، اضافه کردند: «ما (در باره تو) فقط می‌گوییم: بعضی از خدایان ما به تو زیان رسانده (و عقلت را ربوده) اند» (إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ).

بدون شک هود - همان‌گونه که برنامه و وظیفه تمام پیامبران است - معجزه یا معجزاتی برای اثبات حقانیت خویش به آنها عرضه داشته بود، ولی آنها به خاطر کبر و غروری که داشتند مانند سایر اقوام لجوج، معجزات را انکار کردند.

به هر حال هود می‌باید پاسخی دندان‌شکن به این قوم گمراه و لجوج بدهد، پاسخی که هم آمیخته با منطق باشد، و هم از موضع قدرت ادا شود.

قرآن می‌گوید: او در پاسخ آنها این چند جمله را بیان کرد:

«گفت: من خدا را به شهادت می‌طلبم و همه شما نیز شاهد باشید که من از این بتها و خدایانتان بیزارم» (قَالَ إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُ أُمَّيَّ بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ).

اشاره به این که اگر این بتها قدرتی دارند از آنها بخواهید مرا از میان بردارند، من که آشکارا به جنگ آنها برخاسته‌ام چرا مرا نابود نمی‌کنند!؟

(آیه ۵۵) - سپس اضافه می‌کند: نه فقط کاری از آنها ساخته نیست، شما هم

با این انبوه جمعیتان قادر بر چیزی نیستید، «از آنچه غیر او (می‌پرستید) حال که

چنین است همگی دست به دست هم بدهید و هر نقشه‌ای را می‌توانید بر ضد من بکشید و لحظه‌ای مرا مهلت ندهید» اما بدانید کاری از دست شما ساخته نیست (مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونَ).

(آیه ۵۶) - چرا من انبوه جمعیت را به هیچ می‌شمرم؟ و چرا کمترین اعتنائی به قوت و قدرت شما ندارم؟ شمایی که تشنه خون من هستید و همه‌گونه قدرت دارید. برای این که من پشتیبانی دارم که قدرتش فوق قدرتهاست «من توکل بر خدایی کردم که پروردگار من و شماست» (إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ). و بعد ادامه داد نه تنها شما، «هیچ جنبنده‌ای در جهان نیست مگر این که در قبضه قدرت و فرمان خداست» و تا او نخواهد کاری از آنان ساخته نیست (مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا).

ولی این را نیز بدانید خدای من از آن قدرتمندانی نیست که قدرتش موجب خودکامگی و هوسبازی گردد و آن را در غیرحق به کار برد، بلکه «پروردگار من همواره بر صراط مستقیم و جاده عدل و داد می‌باشد» و کاری بر خلاف حکمت و صواب انجام نمی‌دهد (إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

(آیه ۵۷) - سرانجام «هود» در آخرین سخن به آنها چنین می‌گوید: «اگر شما از راه حق روی برتابید (به من زیانی نمی‌رسد) چرا که من رسالت خویش را به شما ابلاغ کردم» (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ).

اشاره به این که گمان نکنید اگر دعوت من پذیرفته نشود برای من شکست است، من انجام وظیفه کردم، انجام وظیفه، پیروزی است.

سپس همان‌گونه که بت پرستان او را تهدید کرده بودند، او به طرز شدیدتری آنها را به مجازات الهی تهدید می‌کند و می‌گوید: اگر شما دعوت حق را نپذیرید «خداوند به زودی (شما را نابود کرده و) گروه دیگری را جانشین شما می‌کند و هیچ‌گونه زیانی به او نمی‌رسانید» (وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا).

این قانون خلقت است، که هرگاه مردمی لیاقت پذیرا شدن نعمت هدایت و یا نعمتهای دیگر پروردگار را نداشته باشند، آنها را از میان برمی‌دارد و گروهی لایق



به جای آنان می نشانند.

این را هم بدانید که: «پروردگار من حافظ همه چیز و نگاهدارنده هرگونه حساب است» (إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ).

نه فرصت از دست او می رود، نه موقعیت را فراموش می کند، نه پیامبران و دوستان خود را به دست نسیان می سپارد، بلکه همه چیز را می داند و بر هر چیز مسلط است.

(آیه ۵۸) - لعن و نفرین ابدی بر این قوم ستمگر! در آخرین قسمت از آیات مربوط به سرگذشت قوم عاد و پیامبرشان هود، به مجازات دردناک این سرکشان اشاره کرده، نخست می گوید: «و هنگامی که فرمان ما (دایر به مجازاتشان فراسید) هود و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به خاطر رحمت و لطف خاصی که به آنان داشتیم رهایی بخشید» (وَأَلْمَا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا). و باز برای تأکید بیشتر می فرماید: «و ما این قوم با ایمان را از عذاب شدید و غلیظ رهایی بخشیدیم» (وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ).

(آیه ۵۹) - در این آیه گناهان قوم عاد را در سه موضوع خلاصه می کند؛ نخست می فرماید: «و این قوم عاد بود که آیات پروردگارشان را انکار کردند» و با لجاجت، هرگونه دلیل و مدرک روشنی را بر صدق دعوت پیامبرشان منکر شدند (وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ).

دیگر این که: آنها از نظر عمل نیز «به عصیان و سرکشی در برابر پیامبران برخاستند» (وَعَصَوْا رُسُلَهُ).

سومین گناهشان این بود که فرمان خدا را رها کرده «و از فرمان هر جبار عنیدی پیروی می کردند» (وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ).

چه گناهی از این گناهان بالاتر، ترک ایمان، مخالفت پیامبران و گردن نهادن به فرمان جباران عنید.

«جبار» به کسی می گویند که از روی خشم و غضب می زند و می کشد و نابود می کند، و پیرو فرمان عقل نیست و «عنید» کسی است که با حق و حقیقت،

فوق العاده مخالف است و هیچ‌گاه زیر بار حق نمی‌رود.

این دو صفت، صفت بارز طاغوتها و مستکبران هر عصر و زمان است، که هرگز گوششان بدهکار حرف حق نیست، و با هر کس مخالف شدند با قساوت و بی‌رحمی، شکنجه می‌کنند و می‌کوبند و از میان می‌برند.

(آیه ۶۰) - در این آیه که داستان هود و قوم عاد در آن پایان می‌گیرد، نتیجه اعمال زشت و نادرست آنها را چنین بیان می‌کند: «آنها به خاطر اعمالشان در این دنیا مورد لعن و نفرین واقع شدند، و بعد از مرگشان جز نام بد و تاریخ ننگین از آنها باقی نماند» (وَأَتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً).

و در روز رستاخیز گفته می‌شود: «بدانید که قوم عاد پروردگارش را انکار کردند» (وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ).

«دور باد عاد، قوم هود از رحمت پروردگار» (أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ).

با این که کلمه «عاد» برای معرفی این گروه کافی است در آیه فوق بعد از ذکر عاد، قوم هود نیز ذکر شده است که هم تأکید را می‌رساند و هم اشاره به این است که؛ این گروه همان کسانی هستند که پیامبر دلسوزشان هود را آن همه ناراحت و متهم ساختند، و به همین جهت از رحمت خداوند دورند.

(آیه ۶۱) - آغاز سرگذشت قوم ثمود: سرگذشت قوم عاد با تمام درسهای عبرت‌انگیزش بطور فشرده پایان یافت و اکنون نوبت قوم ثمود است، همان جمعیتی که طبق نقل تواریخ در سرزمین «وادی القری» در میان مدینه و شام زندگی داشتند. باز در اینجا می‌بینیم که قرآن مجید هنگامی که سخن از پیامبر آنها «صالح» می‌گوید به عنوان «برادر» از او یاد می‌کند؛ برادری دلسوز و مهربان که جز خیرخواهی هدف دیگری ندارد آیه شریفه می‌فرماید: «ما به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم» (وَأَلِي تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا).

«گفت: ای قوم من! خدا را پرستش کنید که هیچ معبودی برای شما جز او نیست» (قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ).

سپس برای تحریم حسن حق‌شناسی آنها به گوشه‌ای از نعمتهای مهم

پروردگار که سراسر وجودشان را فرا گرفته اشاره کرده، می‌گوید: «او کسی است که شما را از زمین آفرید» (هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ).

پس از اشاره به نعمت آفرینش، نعمتهای دیگری را که در زمین قرار داده به این انسانهای سرکش یادآوری می‌کند: او کسی است که: «عمران و آبادی زمین را به شما سپرد و قدرت و وسائل آن را در اختیارتان قرار داد» (وَاسْتَعْمَرَ كُمْ فِيهَا).

قابل توجه این که قرآن نمی‌گوید خداوند زمین را آباد کرد و در اختیار شما گذاشت، بلکه می‌گوید عمران و آبادی زمین را به شما تفویض کرد، اشاره به این که وسائل از هر نظر آماده است، اما شما باید با کار و کوشش زمین را آباد سازید و منابع آن را به دست آورید و بدون کار و کوشش سهمی ندارید.

«اکنون که چنین است، از گناهان خود توبه کنید و به سوی خدا بازگردید که پروردگار من به بندگان خود نزدیک است و درخواست آنها را اجابت می‌کند» (فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوَبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ).

(آیه ۶۲) - اکنون بینیم مخالفان صالح در مقابل منطق زنده و حق طلبانه او

چه پاسخی دادند؟

آنها برای نفوذ در صالح و یا لااقل خنثی کردن نفوذ سخنانش در توده مردم از یک عامل روانی استفاده کردند، و به تعبیر عامیانه خواستند هندوانه زیر بغلش بگذارند، و «گفتند: ای صالح! تو پیش از این مایه امید ما بودی» (قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا).

در مشکلات به تو پناه می‌بردیم و از تو مشورت می‌کردیم، و به عقل و هوش و درایت تو ایمان داشتیم، و در خیرخواهی و دلسوزی تو هرگز تردید به خود راه نمی‌دادیم.

اما متأسفانه امید ما را بر باد دادی، و با مخالفت با آیین بت پرستی و خدایان ما که راه و رسم نیاکان ما است و از افتخارات قوم ما محسوب می‌شود نشان دادی که نه احترامی برای بزرگان قائلی، نه به عقل و هوش ما ایمان داری، و نه مدافع سنتهای ما هستی.

«راستی تو می خواهی ما را از پرستش آنچه پدران ما می پرستیدند نهی کنی؟» (اَتْنَهِينَا اَنْ نَعْبُدَا مَا يَعْبُدُ اَبَاؤُنَا).

«حقیقت این است ما نسبت به آیینی که تو به آن دعوت می کنی (یعنی آیین یکتاپرستی) در شک و تردیدیم، نسبت به آن بدبین نیز هستیم» (وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ).

(آیه ۶۳) - اما این پیامبر بزرگ الهی بدون آن که از هدایت آنها مأیوس گردد، و یا این که سخنان پرتزویرشان در روح بزرگ او کمترین اثری بگذارد، با متانت خاص خودش چنین پاسخ «گفت: ای قوم من! ببینید اگر من دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم، و رحمتی از جانب خود به من داده باشد» آیا می توانم رسالت الهی را ابلاغ نکنم و با انحرافات و زشتیها نجنگم؟! (قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَأَتَيْنِي مِنْهُ رَحْمَةً).

در این حال «اگر من نافرمانی او کنم، چه کسی می تواند مرا در برابر وی یاری دهد؟» (فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ).

«پس (استدلال به روش نیاکان و این گونه سخنان) شما جز اطمینان به زیانکار بودنشان چیزی بر من نمی افزاید!» (فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ).

(آیه ۶۴) - بعد برای نشان دادن معجزه و نشانه ای بر حقانیت دعوتش از طریق کارهایی که از قدرت انسان بیرون است و تنها به قدرت پروردگار متکی است وارد شد و به آنها گفت: «ای قوم من! این ناقه پروردگار برای شما، آیت و نشانه ای است» (وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ).

«آن را رها کنید که در زمین خدا از مراتع و علفهای بیابان بخورد» (فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ).

«و هرگز آزاری به آن نرسانید که اگر چنین کنید عذاب نزدیک الهی شما را فرا خواهد گرفت» (وَلَا تَمْسُوْهَا بِسَوْءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ).

(آیه ۶۵) - به هر حال با تمام تأکیدهایی که این پیامبر بزرگ یعنی صالح درباره آن ناقه کرده بود آنها سرانجام تصمیم گرفتند، ناقه را از بین ببرند چرا که وجود

آن با خارق عاداتی که داشت باعث بیدار شدن مردم و گرایش به صالح می شد، لذا گروهی از سرکشان قوم ثمود که نفوذ دعوت صالح را مزاحم منافع خویش می دیدند، و هرگز مایل به بیدار شدن مردم نبودند، چراکه با بیدار شدن خلق خدا پایه های استعمار و استثمارشان فرو می ریخت، توطئه ای برای از میان بردن ناقه چیدند و گروهی برای این کار مأمور شدند و سرانجام یکی از آنها بر ناقه تاخت و با ضربه یا ضرباتی که بر آن وارد کرد «آن را از پای در آوردند» (فَعَقَرُوْهَا).

در پایان آیه می خوانیم: صالح پس از سرکشی و عصیان قوم و از میان بردن ناقه به آنها اخطار کرد و «گفت: سه روز تمام در خانه های خود از هر نعمتی می خواهید متلذذ و بهره مند شوید» و بدانید پس از این سه روز عذاب و مجازات الهی فرا خواهد رسید (فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ).

این را جدی بگیرید، دروغ نمی گویم «این یک وعده راست و حقیقی است» (ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ).

\* پیوند مکتبی - اسلام رضایت باطنی به یک امر و پیوند مکتبی با آن را به منزله شرکت در آن می داند، امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «ناقۀ ثمود را یک نفر از پای درآورد، اما خداوند همه آن قوم سرکش را مجازات کرد، چراکه همه به آن راضی بودند».

روایات متعدد دیگری به همین مضمون و یا مانند آن از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده که اهمیت فوق العاده اسلام را به پیوند مکتبی و برنامه های هماهنگ فکری، روشن می سازد.

(آیه ۶۶) - سرانجام قوم ثمود: در این آیه چگونگی نزول عذاب را بر این قوم سرکش (قوم ثمود) بعد از پایان مدت سه روز تشریح می کند: «پس هنگامی که فرمان ما (دائر به مجازات این گروه) فرا رسید صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند در پرتو رحمت خویش رهایی بخشیدیم» (فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا).

نه تنها از عذاب جسمانی و مادی که «از رسوایی و خواری و بی آبرویی که آن

روز دامن این قوم سرکش را گرفت نیز نجاتشان دادیم» (وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ).

«چرا که پروردگارت قوی و قادر بر همه چیز و مسلط به هر کار است» (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ). هیچ چیز برای او محال نیست، و هیچ قدرتی توانایی مقابله با اراده او را ندارد

این رحمت الهی است که ایجاب می‌کند، بی‌گناهان به آتش گنهکاران نسوزند، و مؤمنان به خاطر افراد بی‌ایمان گرفتار نشوند.

(آیه ۶۷) - «ولی ظالمان را صیحه آسمانی فروگرفت، و آن چنان این صیحه سخت و سنگین و وحشتناک بود که بر اثر آن همگی آنان در خانه‌های خود به زمین افتادند و مردند» (وَإِذَا الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ).  
(آیه ۶۸) - آن چنان مردند و نابود شدند و آثارشان بر باد رفت که: «گویى هرگز در آن سرزمین ساکن نبودند» (كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا).

«بدانید قوم ثمود نسبت به پروردگار خود کفر ورزیدند و فرمانهای الهی را پشت سر انداختند» (أَلَا إِنَّ تَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ).

«دور باد قوم ثمود از لطف و رحمت پروردگار و نفرین بر آنها» (أَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ).  
(آیه ۶۹) - فرازی از زندگی بت‌شکن بزرگ! اکنون نوبت از فرازی زندگانی ابراهیم این فهرمان بت‌شکن است، البته در اینجا تنها یک قسمت از زندگانی او که مربوط به داستان قوم لوط و مجازات این گروه آلوده عصیانگر است، اشاره شده، نخست می‌گوید: «فرستاده‌های ما نزد ابراهیم آمدند در حالی که حامل بشارتی بودند» (وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى).

این فرستادگان الهی همان فرشتگانی بودند که مأمور درهم کوبیدن شهرهای قوم لوط بودند، ولی قبلاً برای دادن پیامی به ابراهیم (ع) نزد او آمدند. در این که بشارتی که آنها حامل آن بودند چه بوده است، دو احتمال وجود دارد که جمع میان آن دو نیز بی‌مانع است: نخست بشارت به تولد اسماعیل و اسحاق است که بشارت بزرگی برای او محسوب می‌شد.

دیگر این که ابراهیم از فساد قوم لوط و عصیانگری آنها سخت ناراحت بود،

هنگامی که با خبر شد آنها چنین مأموریتی دارند، خوشحال گشت.

به هر حال: «هنگامی که رسولان بر او وارد شدند سلام کردند» (قَالُوا سَلَامًا).

«او هم در پاسخ به آنها سلام گفت» (قَالَ سَلَامٌ).

«و چیزی نگذشت که گوساله بریانی برای آنها آورد» (فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيدٍ).

از این جمله استفاده می شود که یکی از آداب مهمانداری آن است که غذا را هر چه زودتر برای او آماده کنند، چرا که میهمان وقتی از راه می رسد مخصوصاً اگر مسافر باشد غالباً خسته و گرسنه است، هم نیاز به غذا دارد، و هم نیاز به استراحت، باید زودتر غذای او را آماده کنند تا بتواند استراحت کند.

(آیه ۷۰) - در این هنگام واقعه عجیبی اتفاق افتاد و آن این که ابراهیم مشاهده کرد که میهمانان تازه وارد دست به سوی غذا دراز نمی کنند، اما «هنگامی که دید دست آنها به آن نمی رسد (واز آن نمی خورند کار) آنها را غیر عادی شمرد و در دل احساس ترس نمود» (فَلَمَّا رَأَوْا آيِدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكَرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً). این موضوع از یک رسم و عادت دیرینه سرچشمه می گرفت. زیرا اگر کسی واقعاً قصد سوئی نسبت به دیگری داشته باشد سعی می کند نان و نمک او را نخورد، روی این جهت ابراهیم از کار این میهمانان، نسبت به آنها بدگمان شد و فکر کرد ممکن است قصد سوئی داشته باشند.

رسولان که به این مسأله پی برده بودند، به زودی ابراهیم را از این فکر بیرون آوردند و «به او گفتند: نترس ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم» یعنی فرشته ایم و مأمور عذاب یک قوم ستمگر و فرشته غذا نمی خورد (قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ لَّوِطٍ).

(آیه ۷۱) - «در این هنگام همسر ابراهیم (ساره) که در آنجا ایستاده بود خندید» (وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ).

این خنده ممکن است به خاطر آن باشد که او نیز از فجایع قوم لوط

به شدت ناراحت و نگران بود و اطلاع از نزدیک شدن مجازات آنها مایه خوشحالی و سرور او گشت.

سپس اضافه می‌کند: «به دنبال آن به او بشارت دادیم که اسحاق از او متولد خواهد شد و پس از اسحاق، یعقوب» از اسحاق متولد می‌گردد، (قَبَشْرُ نَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ).

در حقیقت هم به او بشارت فرزند دادند، و هم «نوه»، یکی اسحاق و دیگری یعقوب که هر دو از پیامبران خدا بودند.

(آیه ۷۲) - همسر ابراهیم «ساره» که با توجه به سن زیاد خود و همسرش سخت از دارا شدن فرزند مأیوس و نومید بود، با لحن بسیار تعجب‌آمیزی «فریاد کشید که ای وای بر من! آیا من فرزند می‌آورم در حالی که پیرزنم، و شوهرم نیز پیر است، این مسأله بسیار عجیبی است»؟! (قَالَتْ يَا وَيْلَتَا أَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ).

(آیه ۷۳) - به هر حال رسولان پروردگار فوراً او را از این تعجب در آوردند، و سوابق نعمتهای فوق‌العاده الهی را بر این خانواده و نجات معجز آسایشان را از چنگال حوادث یادآور شدند و به او «گفتند: آیا از فرمان خداوند تعجب می‌کنی»؟ (قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ).

در حالی که «رحمت خدا و برکاتش بر شما اهل بیت بوده و هست» (رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ).

همان خدایی که ابراهیم را از چنگال نمروود ستمگر رهایی بخشید، و در دل آتش سالم نگاه داشت.

این رحمت و برکت الهی تنها آن روز و آن زمان نبود بلکه در این خاندان همچنان ادامه داشته و دارد، چه برکتی بالاتر از وجود پیامبر اسلام ﷺ و امامان معصوم که در این خاندان آشکار شده‌اند.

و در پایان آیه برای تأکید بیشتر، فرشتگان گفتند: «او (خدایی است) که حمید و مجید است» (إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ).



(آیه ۷۴) - «هنگامی که وحشت ابراهیم از آنها، زائل شد، و از طرفی بشارت فرزند و جانشین برومندی به او دادند، فوراً به فکر قوم لوط (که آن رسولان مأمور نابودی آنها بودند) افتاد و شروع به مجادله و گفتگو در این باره با آنها کرد» (فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ).

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا ابراهیم در باره یک قوم آلوده گنهکار به گفتگو برخاسته و با رسولان پروردگار که مأموریت آنها به فرمان خداست به مجادله پرداخته است. در حالی که این کار از شأن یک پیامبر، آن هم پیامبری به عظمت ابراهیم دور است.

(آیه ۷۵) - لذا قرآن بلافاصله می‌گوید: «ابراهیم، بردبار، بسیار مهربان، و متوکل بر خدا و بازگشت‌کننده به سوی او بود» (إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ). در واقع با این سه وصف، پاسخ سربسته و کوتاهی به این سؤال داده شده است که: مجادله او مجادله ممدوحی بوده است، و این به خاطر آن است که برای ابراهیم روشن نبود که فرمان عذاب بطور قطع از ناحیه خداوند صادر شده، و احتمال بیدار شدن درباره آنها می‌رود، و به همین دلیل هنوز جایی برای شفاعت وجود دارد. (آیه ۷۶) - در این آیه می‌فرماید: «رسولان به زودی به ابراهیم گفتند: ای ابراهیم! از این پیشنهاد صرف‌نظر کن» و شفاعت را کنار بگذار که جای آن نیست (يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا).

«چرا که فرمان حتمی پروردگارت فرا رسیده» (إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ).  
«و عذاب خداوند بدون گفتگو به سراغ آنها خواهد آمد» (وَأَنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرٌ مَرْدُودٍ).

(آیه ۷۷) - زندگی ننگین قوم لوط: در آیات سوره اعراف، اشاره به گوشه‌ای از سرنوشت قوم لوط شده، و تفسیر آن را در آنجا دیدیم، اما در اینجا به تناسب شرح داستانهای پیامبران و اقوام آنها، و به تناسب پیوندی که آیات گذشته با سرگذشت لوط و قومش داشت پرده از روی قسمت دیگری از زندگانی این قوم منحرف و گمراه بر می‌دارد، تا هدف اصلی را که نجات و سعادت کل جامعه انسانی

است از زاویه دیگری تعقیب کند.

نخست می گوید: «و هنگامی که رسولان ما به سراغ لوط آمدند او بسیار از آمدن آنها ناراحت شد و فکر و روحش پراکنده گشت و غم و اندوه تمام وجودش را فرا گرفت» (وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئًا بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا).

در روایات و تفاسیر اسلامی آمده است که لوط در آن هنگام در مزرعه خود کار می کرد ناگهان، عده ای از جوانان زیبا را دید که به سراغ او می آیند و مایلند میهمان او باشند، علاقه او به پذیرایی از میهمان از یک سو، و توجه به این واقعیت که حضور این جوانان زیبا، در شهری که غرق آلودگی انحراف جنسی است، موجب انواع دردسر و احتمالاً آبروریزی است، او را سخت در فشار قرار داد.

این مسائل به صورت افکاری جانفرسا از مغز او عبور کرد، و آهسته با خود گفت: امروز روز سخت و وحشتناکی است» (وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ).

در پاره ای از روایات آمده که لوط آنقدر میهمانهای خود را معطل کرد تا شب فرا رسید شاید دور از چشم آن قوم شرور و آلوده بتواند با حفظ حیثیت و آبرو از آنان پذیرایی کند.

ولی چه می توان کرد. وقتی که انسان دشمنش در درون خانه اش باشد! همسر لوط که زن بی ایمانی بود و به این قوم گنهکار کمک می کرد، از ورود این میهمانان جوان و زیبا آگاه شد بر فراز بام رفت. نخست از طریق کف زدن، و سپس با روشن کردن آتش و برخاستن دود، گروهی از این قوم منحرف را آگاه کرد که طعمه چربی به دام افتاده!

(آیه ۷۸) - در اینجا قرآن می گوید: «قوم با سرعت و حرص و ولع برای رسیدن به مقصد خود به سوی لوط آمدند» (وَجَاءَ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ).

همان قوم و گروهی که صفحات زندگانشان سیاه و آلوده به ننگ بود «و قبلاً اعمال زشت و بدی انجام می دادند» (وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ).

لوط در این هنگام حق داشت بر خود بلرزد و از شدت ناراحتی فریاد بکشد و به آنها گفت: ای قوم من! اینها دختران منند (و من حتی حاضرم دختران خودم

را به عقد شما درآورم اینها) برای شما پاکیزه‌ترند» (قَالَ يَا قَوْمِ هُوَ لَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ).

بیایید «و از خدا بترسید، آبروی مرا نبرید، و با قصد سوء در مورد میهمانانم مرا رسوا مسازید» (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي).

ای وای «مگر در میان شما یک انسان رشید و عاقل و شایسته وجود ندارد» که شما را از این اعمال ننگین و بی‌شرمانه باز دارد (أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ). این سخن «لوط» این حقیقت را بازگو می‌کند که حتی وجود یک مرد رشید در میان یک قوم و قبیله برای جلوگیری از اعمال ننگینشان کافی است یعنی، اگر یک انسان عاقل و صاحب رشد فکری در میان شما بود هرگز به سوی خانه من به قصد تجاوز به میهمانانم نمی‌آمدید.

(آیه ۷۹) - ولی این قوم تبه‌کار در برابر این همه بزرگواری لوط پیامبر بی‌شرمانه پاسخ «گفتند: تو خود به خوبی می‌دانی که ما را در دختران تو حقی نیست» (قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَمَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ). «و تو مسلماً می‌دانی ما چه چیز می‌خواهیم!» (وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا تُرِيدُ).

(آیه ۸۰) - در اینجا بود که پیامبر بزرگوار چنان خود را در محاصره حادثه دید و ناراحت شد که فریاد زده «گفت: (افسوس!) ای کاش در برابر شما قدرتی در خود داشتم» تا از میهمانهایم دفاع کنم و شما خیره‌سران را در هم بکوبم (قَالَ لَوْ أَنِّي لِي بِكُمْ قُوَّةً).

«یا تکیه‌گاه و پشتیبان محکمی (از قوم و عشیره و پیروان و هم‌پیمانهای قوی و نیرومند) در اختیار من بود» تا با کمک آنها بر شما منحرفان چیره شوم (أَوْ آوِي إِلَيَّ رُكْنٍ شَدِيدٍ).

(آیه ۸۱) - پایان زندگی این گروه ستمکار: سرانجام هنگامی که رسولان پروردگار نگرانی شدید لوط را مشاهده کردند که در چه عذاب و شکنجه روحی گرفتار است، پرده از روی اسرار کار خود برداشتند و به او «گفتند: ای لوط ما فرستادگان پروردگار توایم (نگران مباش، و بدان که) آنها هرگز دسترسی به تو پیدا

نخواهند کرد»! (قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ).

این آگاهی لوط از وضع میهمانان و مأموریتشان همچون آب سردی بود که بر قلب سوخته این پیامبر بزرگ ریخته شد و فهمید دوران اندوه و غم در شرف پایان است و زمان شادی و نجات از چنگال این قوم ننگین حیوان صفت فرا رسیده است! میهمانان بلافاصله این دستور را به لوط دادند که: «تو همین امشب در دل تاریکی خانوادهات را با خود بردار و از این سرزمین بیرون شو» (فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ).

ولی مواظب باشید که «هیچ یک از شما به پشت سرش نگاه نکنند» (وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ).

«تنها کسی که از این دستور تخلف خواهد کرد و به همان بلایی که به قوم گناهکار می رسد گرفتار خواهد شد همسر معصیت کار توست» (إِلَّا أَمْرًا تَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُم).

سرانجام آخرین سخن را به لوط گفتند که: «لحظه نزول عذاب و میعاد آنها صبح است» و با نخستین شعاع صبحگاهی زندگی این قوم غروب خواهد کرد (إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ).

اکنون برخیزید و هر چه زودتر شهر را ترک گوید «مگر صبح نزدیک نیست» (أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ).

(آیه ۸۲) - سرانجام لحظه عذاب فرا رسید و به انتظار لوط پیامبر پایان داد، همان گونه که قرآن می گوید: «هنگامی که فرمان ما فرا رسید آن سرزمین را زیر و رو کردیم، و بارانی از سنگ، از گلهای متحجر متراکم بر روی هم، بر سر آنها فرو ریختیم» (فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَابًا مِّنْ سِجِّيلٍ مَّنصُودٍ).

اینها که همه چیز را وارونه کرده بودند! باید شهرشان هم وارزگونه شود! نه فقط زیر و رو شود که بارانی از سنگ، آخرین آثار حیات را در آنجا در هم بکوبد. بنابراین هر گروه منحرف و ملت ستم پیشه‌ای چنین سرنوشتی در انتظار اوست گاهی زیر باران سنگریزه‌ها و گاهی زیر ضربات بمبهای آتش‌زا و زمانی زیر

فشارهای اختلافات کشنده اجتماعی، و بالاخره هرکدام به شکلی و به صورتی.

(آیه ۸۳) - ولی این سنگها، سنگهای معمولی نبودند بلکه «سنگهایی بودند نشاندار، نزد پروردگار تو» (مُسَوَّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ).

اما تصور نکنید که این سنگها مخصوص قوم لوط بودند «آنها از هیچ قوم و جمعیت و گروه ستمکار و ظالمی دور نیستند» (وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَبَعِيدٍ). این قوم منحرف هم بر خویش ستم کردند و هم بر جامعه شان، هم سرنوشت ملتشان را به بازی گرفتند و هم ایمان و اخلاق انسانی را.

\* **تحریم همجنس گرایی** - همجنس گرایی چه در مردان باشد و چه در

زنان در اسلام از گناهان بسیار بزرگ است و هر دو دارای حد شرعی است.

روایاتی که در مذمت همجنس گرایی از پیشوایان اسلام نقل شده آنقدر زیاد و تکان دهنده است که با مطالعه آن هرکس احساس می کند که زشتی این گناه به اندازه ای است که کمتر گناهی در پایه آن قرار دارد.

از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس با نوجوانی آمیزش جنسی کند روز قیامت ناپاک وارد محشر می شود، آن چنان که تمام آبهای جهان او را پاک نخواهند کرد، و خداوند او را غضب می کند و از رحمت خویش دور می دارد و دوزخ را برای او آماده ساخته است و چه بد جایگاهی است... سپس فرمود: «هرگاه جنس مذکر با مذکر آمیزش کند عرش خداوند به لرزه در می آید».

(آیه ۸۴) - **مدین سرزمین شعیب**: با پایان یافتن داستان عبرت انگیز قوم

لوط نوبت به قوم «شعیب» و مردم «مدین» می رسد همان جمعیتی که راه توحید را رها کردند و در سنگلاخ شرک و بت پرستی سرگردان شدند، نه تنها بت که درهم و دینار و مال و ثروت خویش را می پرستیدند، و به خاطر آن، کسب و تجارت با رونق خویش را آلوده به تقلب و کم فروشی و خلافاکاریهای دیگر می کردند.

در آغاز می گوید: «وبه سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم» (وَالِي

مَدِينَةَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا).

کلمه «أَخَاهُمْ» (برادرشان) به خاطر آن است که نهایت محبت پیامبران را به قوم خود بازگو کند.

«مدین» در مشرق «خلیج عقبه» قرار داشته و مردم آن از فرزندان اسماعیل بودند، و با مصر و لبنان و فلسطین تجارت داشته اند.

این پیامبر این برادر دلسوز و مهربان همان گونه که شیوه همه پیامبران در آغاز دعوت بود نخست آنها را به اساسی ترین پایه های مذهب یعنی «توحید» دعوت کرد و «گفت: ای قوم من! خداوند یگانه را بپرستید که جز او معبودی برای شما نیست» (قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ).

آنگاه به یکی از مفاصد اقتصادی که از روح شرک و بت پرستی سرچشمه می گیرد و در آن زمان در میان اهل «مدین» سخت رایج بود اشاره کرده و گفت: «به هنگام خرید و فروش، پیمانانه و وزن اشیاء را کم نکنید» (وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ).

این پیامبر بزرگ پس از این دستور بلافاصله اشاره به دو علت برای آن می کند: نخست می گوید: قبول این اندرز سبب می شود که درهای خیرات به روی شما گشوده شود، پیشرفت امر تجارت، پایین آمدن سطح قیمتها، آرامش جامعه، خلاصه «من خیرخواه شما هستم» (إِنِّي أَرْيَكُم بِخَيْرٍ). و مطمئنم که این اندرز نیز سرچشمه خیر و برکت برای جامعه شما خواهد بود.

این احتمال نیز در تفسیر این جمله وجود دارد که شعیب می گوید: «من شما را دارای نعمت فراوان و خیر کثیری می بینم» بنابراین دلیلی ندارد حقوق مردم را ضایع کنید.

دیگر این که: «من از آن می ترسم که (اصرار بر شرک و کفران نعمت و کم فروشی) عذاب روز فراگیر، همه شما را فرو گیرد» (وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ). (آیه ۸۵) - این آیه مجدداً روی نظام اقتصادی آنها تأکید می کند و اگر قبلاً شعیب قوم خود را از کم فروشی نهی کرده بود در اینجا دعوت به پرداختن حقوق مردم کرده، می گوید: «و ای قوم من! پیمانانه و وزن را با قسط و عدل وفا کنید» (وَيَا

## قَوْمٍ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ).

و این اصل یعنی «اقامه قسط و عدل» و دادن حق هر کس به او باید بر سراسر جامعه شما حکومت کند.

سپس قدم از آن فراتر نهاده، می‌گوید: «و بر اشیاء (و اجناس) مردم عیب نگذارید، و از حق آنان نگاهید» (وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ).

در پایان آیه باز هم از این فراتر رفته، می‌گوید: «و در روی زمین به فساد نکوشید» (وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ).

دو آیه فوق این واقعیت را به خوبی منعکس می‌کند که بعد از مسأله اعتقاد به توحید، یک اقتصاد سالم از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، و نیز نشان می‌دهد که به هم ریختگی نظام اقتصادی سرچشمه فساد وسیع در جامعه خواهد بود.

(آیه ۸۶) - سرانجام به آنها گوشزد کرد که افزایش ثروت - ثروتی که از راه ظلم و ستم و استثمار دیگران به دست آید - سبب بی‌نیازی شما نخواهد بود، بلکه «سرمایه حلالی که برای شما باقی می‌ماند (هر چند کم و اندک باشد) اگر ایمان به خدا و دستوراتش داشته باشید بهتر است» (بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

سپس گفت: وظیفه من همین ابلاغ و انداز و هشدار بود که گفتم «و من مسؤول اعمال شما و موظف به اجبار کردنتان بر پذیرفتن این راه نیستم» (وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ).

نکته: بارها گفته‌ایم آیات قرآن هر چند در مورد خاصی نازل شده باشد مفاهیم جامعی دارد که می‌تواند در اعصار و قرون بعد بر مصداقهای کلی‌تر و وسیع‌تر، تطبیق شود.

لذا در آیه مورد بحث، گرچه مخاطب قوم شعبیند، و منظور از «بَقِيَّتُ اللَّهِ» سود و سرمایه حلال و یا پاداش الهی است، ولی هر موجود نافع که از طرف خداوند برای بشر باقی مانده و مایه خیر و سعادت او گردد، «بَقِيَّتُ اللَّهِ» محسوب می‌شود.

و از آنجا که مهدی موعود (عج) آخرین پیشوا و بزرگترین رهبر انقلابی پس از قیام پیامبر اسلام ﷺ است یکی از روشنترین مصادیق «بقیه الله» می‌باشد و از همه به

این لقب شایسته تر است، بخصوص که تنها باقیمانده بعد از پیامبران و امامان است و در روایات متعددی به آن اشاره شده است.

(آیه ۸۷) - **منطق بی اساس لجوجان:** اکنون ببینیم این قوم لجوج در برابر

این ندای مصلح آسمانی چه عکس‌العملی نشان داد.

آنها که بتها را آثار نیاکان و نشانه اصالت فرهنگ خویش می‌پنداشتند و از کم‌فروشی و تقلب در معامله سود کلانی می‌بردند، در برابر شعیب چنین «گفتند: ای شعیب! آیا این نمازت به تو دستور می‌دهد که ما آنچه را پدرانمان می‌پرستیدند ترک گوئیم»؟! (قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَوْتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا).

«و یا (آزادی خود را در اموال خویش از دست دهیم و) نتوانیم به دلخواه‌مان در اموالمان تصرف کنیم»؟! (أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا نَشُؤًا).

قوم شعیب گرفتار این اشتباه بودند که هیچ‌کس نمی‌تواند کمترین محدودیتی برای تصرف در اموال نسبت به مالکین قائل شود در حالی که همیشه امور مالی باید تحت ضوابط صحیح و حساب شده‌ای که پیامبران الهی بر مردم عرضه کرده‌اند قرار گیرد و گرنه جامعه به تباهی خواهد کشید.

«تو که آدم بردبار، پرحوصله و فهمیده‌ای»، از تو چنین سخنانی بعید است!  
(إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ).

شاید آنها فکر می‌کردند نماز، این حرکات و اذکار چه اثری می‌تواند داشته باشد در حالی که اگر آنها درست اندیشه می‌کردند، این واقعیت را درمی‌یافتند که نماز حس مسئولیت و تقوا و پرهیزکاری و خداترسی و حق‌شناسی را در انسان زنده می‌کند، او را به یاد خدا و به یاد دادگاه عدل او می‌اندازد.

و به همین دلیل او را از شرک و بت‌پرستی و تقلید کورکورانه نیاکان و از کم‌فروشی و انواع تقلب باز می‌دارد.

(آیه ۸۸) - اما شعیب در پاسخ آنها که سخنانش را حمل بر سفاهت و دلیل

بر بی‌خردی گرفته بودند «گفت: ای قوم من! (ای گروهی که شما از منید و من هم از شما، و آنچه را برای خود دوست می‌دارم برای شما هم می‌خواهم) هرگاه من دلیل



آشکاری از پروردگام داشته باشم و رزق و موهبت خوبی به من داده باشد» آیا می‌توانم بر خلاف فرمان او رفتار کنم؟ (قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقْنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا).

سپس این پیامبر بزرگ اضافه می‌کند: «من هرگز نمی‌خواهم چیزی که شما را از آن باز می‌دارم، خودم مرتکب شوم!» (وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَيْكُمْ عَنْهُ). به شما بگویم کم‌فروشی نکنید و تقلب و غش در معامله روا مدارید، اما خودم با انجام این اعمال ثروتی بیندوزم و یا شما را از پرستش بتها منع کنم اما خود در برابر آنها سر تعظیم فرود آورم، نه هرگز چنین نیست.

سرانجام به آنها می‌گوید: «من یک هدف بیشتر ندارم و آن اصلاح شما و جامعه شماست تا آنجا که در قدرت دارم» (إِن أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ). اصلاح عقیده، اصلاح اخلاق، اصلاح عمل و اصلاح روابط و نظامات اجتماعی.

و برای رسیدن به این هدف «تنها از خدا توفیق می‌طلبم» (وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ). و به همین دلیل برای انجام رسالت خود، و رسیدن به این هدف بزرگ «تنها بر او تکیه می‌کنم و در همه چیز به او باز می‌گردم» (عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَاللَّهِ أُنِيبُ). برای حل مشکلات، با تکیه بر یاری او تلاش می‌کنم، و برای تحمل شداید این راه، به او باز می‌گردم.

(آیه ۸۹) - سپس آنها را متوجه یک نکته اخلاقی می‌کند و آن این که بسیار می‌شود که انسان به خاطر بغض و عداوت نسبت به کسی، و یا تعصب و لجاجت نسبت به چیزی، تمام مصالح خویش را نادیده می‌گیرد، و سرنوشت خود را به دست فراموشی می‌سپارد، به آنها می‌گوید: «وای قوم من! مبادا دشمنی و عداوت با من شما را به گناه و عصیان و سرکشی وا دارد» (وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي). «مبادا همان بلاها و مصائب و رنجها و مجازاتهایی که به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید به شما هم برسد» (أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ).

«و قوم لوط (با آن بلای عظیم یعنی زیر و رو شدن شهرهایشان و سنگباران شدن) از شما چندان دور نیستند» (وَمَا قَوْمٌ لُوطٍ مِّنْكُمْ بَبَعِيدٍ).  
 نه زمان آنها از شما چندان فاصله دارد، و نه مکان زندگی‌شان و نه اعمال و گناهان شما از گناهان آنان دست کمی دارد!

(آیه ۹۰) - و سرانجام دو دستور که در واقع نتیجه تمام تبلیغات پیشین او است به این قوم گمراه می‌دهد.

نخست این که: «از خداوند آمرزش بطلبید» (وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ).  
 تا از گناه پاک شوید، و از شرک و بت پرستی و خیانت در معاملات برکنار گردید.  
 «و پس از پاک شدن از گناه به سوی او بازگردید» (ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ).  
 که او پاک است و باید پاک شد و به سوی او رفت.  
 در واقع استغفار، توقف در مسیر گناه و شستشوی خویشتن است و توبه بازگشت به سوی اوست که وجودی است بی انتها.

و بدانید گناه شما هر قدر عظیم و سنگین باشد، راه بازگشت به روی شما باز است «چرا که پروردگار من، هم رحیم است و هم دوستدار بندگان» (إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ).

(آیه ۹۱) - تهدیدهای متقابل شعیب و قومش: شعیب این پیامبر بزرگ که به خاطر سخنان حساب شده و رسا و دلنشین به عنوان خطیب الانبیاء لقب گرفته، گفتارش را با صبر و حوصله و متانت و دلسوزی تمام ایراد کرد، اما ببینیم این قوم گمراه چگونه به او پاسخ گفتند.

آنها با چهار جمله که همگی حکایت از لجاجت و جهل و بی خبری می‌کرد جواب دادند. نخست این که: «گفتند: ای شعیب ما بسیاری از حرفهای تو را نمی‌فهمیم» (قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ).

اساساً سخنان تو سر و ته ندارد! و محتوا و منطق با ارزشی در آن نیست که ما بخوایم پیرامون آن ببندیشیم!

دیگر این که: «ما تو را در میان خود ضعیف و ناتوان می‌بینیم» (وَإِنَّا لَنَرِيكَ

فِينَا ضَعِيفًا).

گمان مکن اگر ما حساب تو را نمی‌رسیم به خاطر ترس از قدرت توست، «اگر ملاحظه قوم و قبایلهات (و احترامی که برای آنها قائل هستیم) نبود (تو را به بدترین صورتی به قتل می‌رساندیم یعنی) تو را سنگباران می‌کردیم!» (وَلَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ).

سرانجام گفتند: «تو برای ما فردی نیرومند و شکست‌ناپذیر نیستی» (وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بَعِزٌّ).

(آیه ۹۲) - شعیب بدون این که از سخنان زننده و توهینهای آنها از جا در برود، با همان منطق شیوا و بیان رسا به آنها چنین پاسخ «گفت: ای قوم! آیا این چند نفر قوم و قبایله من نزد شما از خداوند عزیزترند؟» (قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ).

شما که به خاطر فامیل من که به گفته خودتان به من آزار نمی‌رسانید چرا به خاطر «خدا» سخنانم را نمی‌پذیرید؟ آیا شما برای خدا احترام قائلید؟ «با این که او و فرمان او را پشت سر انداخته‌اید؟» (وَأَتَّخَذْتُمُوهُ وِرَاءَ كُمُ ظَهْرِيًّا).

و در پایان می‌گوید: فکر نکنید خداوند اعمال شما را نمی‌بیند و سخنانتان را نمی‌شنود، یقین بدانید که: «پروردگار من به تمام اعمالی که انجام می‌دهید، احاطه دارد» (إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ).

(آیه ۹۳) - از آنجا که مشرکان قوم شعیب در آخر سخنان خود، او را تهدید ضمنی به سنگسار کردن نمودند، شعیب موضع خویش را در برابر تهدید آنها چنین مشخص می‌کند: «ای قوم من! (هر چه در قدرت دارید مضایقه ننمایید و) هر کاری از دستتان ساخته است انجام دهید» (وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَي مَكَاتِكُمْ).

«من نیز کار خودم را می‌کنم» (إِنِّي عَامِلٌ).

«اما به زودی خواهید فهمید چه کسی گرفتار عذاب خوارکننده خواهد شد (من یا شما) و چه کسی دروغگوست» من یا شما؟ (سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ

عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ).

«و حال که چنین است، شما در انتظار بمانید، من هم در انتظارم» (وَأَرْتَبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ). شما در انتظار این باشید که بتوانید با قدرت و جمعیت و ثروت و نفوذتان بر من پیروز شوید من هم در انتظار این هستم که مجازات دردناک الهی به زودی دامن شما جمعیت گمراه را بگیرد و از صفحه گیتی براندازد!

(آیه ۹۴) - پایان عمر تبهکاران مدین: سرانجام مرحله نهایی فرارسید، چنانکه قرآن می گوید: «هنگامی که فرمان ما (دائر به مجازات این قوم گمراه و ستمکار و لجوج) فرارسید، نخست شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به برکت رحمت خود از آن سرزمین نجات دادیم» (وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا).

«سپس فریاد آسمانی و صیحه عظیم مرگ آفرین، ظالمان و ستمگران را فرو گرفت» (وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ).

و به دنبال آن می فرماید: «قوم شعیب بر اثر این صیحه آسمانی در خانه های خود به رو افتادند و مردند» و اجساد بی جان شان به عنوان درسهای عبرتی تا مدتی در آنجا بود (فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ).

(آیه ۹۵) - آنچنان طومار زندگی آنها در هم پیچیده شد که «گویا هرگز ساکن آن سرزمین نبودند» (كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا).

سرانجام همان گونه که در آخر سرگذشت قوم عاد و ثمود بیان شد، می فرماید: «دور باد سرزمین مدین از لطف و رحمت پروردگار همان گونه که قوم ثمود دور شدند» (أَلَا بُعْدًا لِّلْمَدِينِ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ).

(آیه ۹۶) - قهرمان مبارزه با فرعون! بعد از پایان داستان شعیب و اصحاب مدین اشاره به گوشه ای از سرگذشت «موسی بن عمران» و مبارزاتش با فرعون می کند و این هفتمین داستان پیامبران در این سوره است.

سرگذشت موسی (ع) از تمام پیامبران در قرآن بیشتر آمده است، زیرا در بیش از سی سوره بیش از صد بار به ماجرای موسی و فرعون و بنی اسرائیل اشاره شده است.

ویژگی سرگذشت موسی نسبت به پیامبران دیگر این است که آنها بر ضد اقوام گمراه، قیام کردند، ولی موسی علاوه بر این در برابر حکومت خودکامه‌ای همچون دستگاه جبار فرعون قیام نمود.

ولی باید توجه داشت که در این قسمت از سرگذشت موسی، تنها یک گوشه را می‌خوانیم گوشه‌ای که در عین کوچکی، پیام بزرگی برای همه انسانها دارد.

نخست آیه می‌گوید: «ما موسی را با معجزاتی که در اختیار او قرار دادیم و منطقی قوی و نیرومند فرستادیم» (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ).

(آیه ۹۷) - موسی را با آن معجزات کوبنده و آن منطق نیرومند «به سوی فرعون و ملاً او فرستادیم» (إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ).

اما اطرافیان فرعون که با قیام موسی، منافع نامشروع خود را در خطر می‌دیدند، حاضر نشدند در برابر او و معجزات و منطقی تسلیم گردند «لذا از فرمان فرعون پیروی کردند» (فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ).

«اما فرمان فرعون هرگز ضامن سعادت آنها و مایه رشد و نجات نبود» (وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ).

(آیه ۹۸) - از آنجا که روز رستاخیز هر قوم و ملت و گروهی با رهبر خویش، وارد محشر می‌شوند و پیشوایان این جهان، پیشوایان آن جهانند «فرعون (نیز که رهبر گمراهان عصر خود بود) در پیشاپیش قومش وارد این صحنه می‌شود» (يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

اما به جای این که این پیشوا پیروان خود را در آن گرمای سوزان به سوی چشمه گوارایی از آب زلال ببرد «آنها را به آتش دوزخ وارد می‌سازد» (فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ).

«و چه بدآبخوری است (آتش) که بر آن وارد می‌شوند!» (وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ).

همان چیزی که به جای تسکین عطش، تمام وجود انسان را می‌سوزاند و در عوض سیراب کردن بر تشنگیش می‌افزاید.

(آیه ۹۹) - سپس می‌گوید: «آنها در این جهان به لعنت خدا محلق گشتند (و به مجازات و کیفرهای سخت او گرفتار شدند و در میان امواج خروشان غرق گردیدند) و در روز ستاخیز نیز از رحمت خدا دور خواهند بود» (وَأَتَّبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ).

نام ننگین آنها همیشه در صفحات تاریخ به عنوان یک قوم گمراه و جبار ثبت می‌گردد، بنابراین هم در این دنیا خسارت کردند و هم در جهان دیگر.

«و چه بد عطایی است (لعن و دوری از رحمت خدا) که نصیب آنان می‌شود» (بِئْسَ الرَّفْدُ الْمَرْفُودُ).

(آیه ۱۰۰) - در آیات این سوره سرگذشت هفت قوم از اقوام پیشین و گوشه‌ای از تاریخ پیامبرانشان بیان شد.

در اینجا به تمام آن داستانها اشاره کرده، به صورت یک جمع‌بندی می‌فرماید: «این ماجراها گوشه‌ای از اخبار شهرها و آبادیهاست که ما داستان‌ها را برای تو بازگو می‌کنیم» (ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ).

همان شهرها و آبادیهایی که «قسمتی از آن هنوز برپاست، و قسمتی همچون کشتزار درو شده بکلی ویران گشته است» (مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ).

(آیه ۱۰۱) - «اما ما به آنها ستم نکردیم؛ بلکه آنها خودشان به خویشتن ستم روا داشتند» (وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ).

آنها به بتها و خدایان دروغینشان پناه بردند «و هنگامی که فرمان مجازات الهی فرارسید، معبودانی را که غیر از خدا می‌خواندند آنها را یاری نکردند» (فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ).

آری! این خدایان قلابی «جز بر هلاکت آنها نیفزودند» (وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ).

(آیه ۱۰۲) - آری «این چنین بود مجازات پروردگار تو نسبت به شهرها و آبادیهایی که ستم می‌کردند هنگامی که آنها را تسلیم هلاکت کرد» (وَكَذَلِكَ أَخَذَ رَبُّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَى وَهِيَ ظَالِمَةٌ).

«مسلماً مجازات پروردگار دردناک و شدید است» (إِنَّ أَخَذَهُ آيِمٌ شَدِيدٌ).

این یک قانون عمومی الهی است، یک سنت و برنامه همیشگی است که هر قوم و ملتی دست به ظلم و ستم بیالایند و پا را از مرز فرمانهای الهی فراتر نهند و به رهبری و راهنمایی و اندرزهای پیامبران خدا اعتنا نمایند خداوند آنها را سرانجام سخت می‌گیرد و در پنجه عذاب می‌فشارد.

(آیه ۱۰۳) - و از آنجا که این یک قانون کلی و عمومی است بلافاصله می‌فرماید: «در این (سرگذشتهای عبرت‌انگیز و حوادث شوم و دردناکی که بر گذشتگان گذشت) علامت و نشانه‌ای است (برای یافتن راه حق) برای کسانی که از عذاب آخرت می‌ترسند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ).

چرا که دنیا در برابر سرای دیگر همه چیزش کوچک و ناچیز است حتی مجازاتها و عذابهایش و جهان دیگر از هر نظر وسیعتر می‌باشد، و آنها که ایمان به رستخیز دارند با دیدن هر یک از این نمونه‌ها در دنیا تکان می‌خورند.

در پایان آیه اشاره به دو وصف از اوصاف روز قیامت کرده، می‌گوید: «آن روزی است که همه مردم برای آن جمع می‌شوند» (ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ).  
«و آن روزی است که مشهود همگان است» (وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ).

آنچنان که تمام انسانها در آن حاضر می‌شوند و آن را می‌بینند.

(آیه ۱۰۴) - و از آنجا که ممکن است بعضی بگویند سخن از آن روز نسبه است و معلوم نیست کی فرا می‌رسد، لذا قرآن بلافاصله می‌گوید: «و ما آن (مجازات) را جز تا زمان محدودی، تأخیر نمی‌اندازیم» (وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مُّعَدُّودٍ).

آن هم برای مصلحتی که روشن است تا مردم جهان میدانهای آزمایش و پرورش را ببینند، و آخرین برنامه انبیاء پیاده شود.

(آیه ۱۰۵) - سعادت و شقاوت! در آیات گذشته اشاره‌ای به مسأله قیامت و اجتماع همه مردم در آن دادگاه بزرگ شده بود. در اینجا گوشه‌ای از سرنوشت مردم را در آن روز بیان کرده، نخست می‌گوید: «هنگامی که آن روز فرارسد هیچ کس جز به اراده پروردگار سخن نمی‌گوید» (يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ).

مردم در آن روز مراحل مختلفی را می‌پیمایند که هر مرحله ویژگی‌هایی دارد، در پاره‌ای از مراحل هیچ‌گونه پرسش و سؤالی از آنها نمی‌شود و حتی مهر بر دهانشان می‌نهند، فقط اعضای پیکرشان که آثار اعمال را در خود حفظ کرده‌اند با زبان بی‌زبانی سخن می‌گویند، اما در مراحل دیگر قفل از زبانشان برداشته می‌شود و به اذن خداوند به سخن می‌آیند و به گناهان خود اعتراف می‌کنند و خطاکاران یکدیگر را ملامت می‌نمایند بلکه سعی دارند گناه خویش را برگردن دیگری نهند! به هر حال در پایان آیه اشاره به تقسیم همه مردم به دو گروه کرده، می‌گوید: «گروهی در آنجا شقی و گروهی سعیدند، گروهی خوشبخت و گروه دیگری بدبختند» (فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ).

این شقاوت و آن سعادت چیزی جز نتیجه اعمال و کردار و گفتار و نیات انسان در دنیا نیست.

(آیه ۱۰۶) - سپس حالات شقاوت‌مندان و سعادت‌مندان را در عبارات فشرده و گویایی چنین شرح می‌دهد: «اما آنها که شقاوت‌مند شدند در آتش دوزخ «زفیر» و «شهیق» دارند و ناله و نعره و فریاد سر می‌دهند» (فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فَنِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ).

و این هر دو صدای فریاد و ناله کسانی است که از غم و اندوه ناله سر می‌دهند، ناله‌ای که تمام وجود آنها را پر می‌کند و نشانه نهایت ناراحتی و شدت عذاب است. (آیه ۱۰۷) - و اضافه می‌کند: «آنها جادوانه در آتش خواهند ماند تا زمانی که

آسمانها و زمین برپاست» (خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ).  
«مگر آنچه پروردگارت اراده کند» (إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ).

«چرا که خداوند هر کاری را اراده کند انجام می‌دهد» (إِنَّ رَبَّكَ فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ).

(آیه ۱۰۸) - «و اما آنها که سعادت‌مند شدند در بهشت جاودانه خواهند ماند، تا آسمانها و زمین برپاست» (وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فَنِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ).



«مگر آنچه پروردگار تو اراده کند» (إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ).

«این بخشش و عطیه‌ای است که هرگز از آنان قطع نمی‌شود» (عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ).

\* اسباب سعادت و شقاوت - سعادت که گم شده همه انسانهاست بطور خلاصه عبارتست از فراهم بودن اسباب تکامل برای یک فرد یا یک جامعه، و نقطه مقابل آن شقاوت و بدبختی است که عبارت از نامساعد بودن شرایط پیروزی و پیشرفت و تکامل است.

ولی باید توجه داشت که پایه اصلی سعادت و شقاوت، اراده و خواست خود انسان است اوست که می‌تواند وسائل لازم را برای ساختن خویش و حتی جامعه‌اش فراهم سازد، و اوست که می‌تواند با عوامل بدبختی و شقاوت به مبارزه برخیزد و یا تسلیم آن شود.

در منطق انبیاء سعادت و شقاوت چیزی نیست که در درون ذات انسان باشد، و حتی نارسائیهای محیط و خانوادگی و وراثت در برابر تصمیم و اراده خود انسان، قابل تغییر و دگرگونی است، مگر این که ما اصل اراده و آزادی انسان را انکار کنیم و او را محکوم شرایط جبری بدانیم و سعادت و شقاوتش را ذاتی و یا مولود جبری محیط و مانند آن بدانیم که این نظر بطور قطع در مکتب انبیاء و همچنین مکتب عقل محکوم است.

جالب این که در روایاتی که از پیامبر ﷺ و ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده، انگشت روی مسائل مختلفی به عنوان اسباب سعادت یا اسباب شقاوت گذارده شده که مطالعه آنها انسان را به طرز تفکر اسلامی در این مسأله مهم، آشنا می‌سازد و به جای این که برای رسیدن به سعادت و فرار از شقاوت به دنبال مسائل خرافی و پندارها و سنتهای غلط برود به دنبال واقعیات عینی و اسباب حقیقی سعادت خواهد رفت.

امام صادق علیه السلام از جدش امیرمؤمنان علیه السلام چنین نقل می‌کند: «حقیقت سعادت این است که آخرین مرحله زندگی انسان با عمل سعادت‌مندانسه‌ای پایان

پذیرد و حقیقت شقاوت این است که آخرین مرحله عمر با عمل شقاوت‌مندان‌های خاتمه یابد».

و نیز پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: «چهار چیز از اسباب سعادت و چهار چیز از اسباب شقاوت است؛ اما آن چهار چیز که از اسباب سعادت است: همسر صالح، خانه وسیع، همسایه شایسته و مرکب خوب است.

و چهار چیز که از اسباب شقاوت است: همسایه بد و همسر بد و خانه تنگ و مرکب بد است».

اگر اسبابی را که برای سعادت و شقاوت در دو حدیث بالا ذکر شده با توجه بر عینیت همه آنها و نقش مؤثرشان در زندگی بشر با اسباب و نشانه‌های خرافی که حتی در عصر ما، عصر اتم و فضاگروه زیادی به آن پایبندند مقایسه کنیم به این واقعیت می‌رسیم که تعلیمات اسلام تا چه حد منطقی و حساب شده است.

هنوز بسیاری کسانی که نعل اسب را سبب خوشبختی، روز سیزده را سبب بدبختی، پریدن از روی آتش را در بعضی از شبه‌های سال سبب خوشبختی، و آواز خواندن مرغ را سبب بدبختی، پاشیدن آب را پشت سر مسافر سبب خوشبختی، ورد شدن زیر نردبان را سبب بدبختی، و حتی آویزان کردن خر مهره را به خود یا به وسیله نقلیه سبب خوشبختی و عطسه را نشانه بدبختی در انجام کار مورد نظر می‌دانند و امثال این خرافات که در شرق و غرب در میان اقوام و ملل مختلف فراوان است.

و چه بسیار انسانهایی که بر اثر گرفتار شدن به این خرافات از فعالیت در زندگی بازمانده‌اند و گرفتار مصیبت‌های فراوانی شده‌اند.

اسلام بر تمام این پندارهای خرافی قلم سرخ کشیده و سعادت و شقاوت انسان را در فعالیت‌های مثبت و منفی و نقاط قوت و ضعف اخلاقی و برنامه‌های عملی و طرز تفکر و عقیده هر کس می‌داند.

(آیه ۱۰۹) - یکی از نتایج مهمی که از شرح داستان‌های اقوام پیشین گرفته می‌شود همین است که پیامبر و به دنبال او مؤمنان راستین از انبوه دشمنان نهراسند

و در شکست قوم بت پرست و ستمگری که با آن روبرو هستند شک و تردیدی به خود راه ندهند و به امدادهای الهی مطمئن باشند.

لذا به پیامبر خود، می فرماید: «شک و تردیدی در مورد چیزی که اینها پرستش می کنند به خود راه مده که اینها (هم از همان راهی می روند که گروهی از پیشینیان رفتند و) پرستش نمی کنند مگر همان گونه که با نیاکانشان از قبل می پرستیدند» بنابراین سرنوشتی بهتر از آنان نخواهند داشت (فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ).

و لذا بلافاصله می گوید: «ما حتماً نصیب و سهم آنها را بدون کم و کاست (از مجازات و عذاب) خواهیم داد» و چنانچه به راه حق بازگردند، نصیب آنها از پاداش ما محفوظ است (وَإِنَّا لَمُوقِفُوهُمْ نَصِيبُهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ).

در حقیقت این آیه، این حقیقت را مجسم می کند که آنچه از سرگذشت اقوام پیشین خواندیم، اسطوره و افسانه نبود، و نیز اختصاصی به گذشتگان نداشت، سنتی است ابدی و جاودانی و در باره تمام انسانهای دیروز و امروز و فردا. گرچه به صورتهای مختلفی انجام می گیرد.

(آیه ۱۱۰) - باز برای تسلی خاطر پیامبر ﷺ اضافه می کند: اگر قوم تو در باره کتاب آسمانیت یعنی قرآن اختلاف و بهانه جویی می کنند، ناراحت نباش؛ زیرا «ما به موسی کتاب آسمانی (تورات) دادیم سپس در آن اختلاف شد» بعضی پذیرفتند و بعضی منکر شدند (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ).

و اگر می بینی در مجازات دشمنان تو تعجیل نمی کنیم، به خاطر این است که مصالحی از نظر تعلیم و تربیت و هدایت این قوم، چنین ایجاب می کند «و اگر (این مصلحت نبود و) برنامه ای که پروردگار تو از قبل در این زمینه مقرر فرموده ایجاب تأخیر نمی کرد، در میان آنها داوری لازم می شد و مجازات دامانشان را می گرفت» (وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضِيَ بَيْنَهُمْ).

«هر چند آنها (این حقیقت را هنوز باور نکردند و همچنان) نسبت به آن در شک و تردیدند شکی آمیخته با سوءظن و بدبینی» (وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ).

(آیه ۱۱۱) - در این آیه برای تأکید بیشتر اضافه می‌کند: «و پروردگارت هر یک از این دو گروه (مؤمنان و کافران) را به پاداش اعمالشان بطور کامل می‌رساند و اعمال آنها را بی‌کم و کاست به خودشان تحویل می‌دهد» (وَإِنَّ كَلَّا لَلْأَلْوَقِيَّتِهِمْ رَبُّكَ أَعْمَالُهُمْ).

و این کار هیچ‌گونه مشکل و مشقتی برای خداوند ندارد «زیرا او (به همه چیز آگاه است و) از هر کاری که انجام می‌دهند با خبر می‌باشد» (إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ). جالب این که می‌گوید: اعمالشان را به آنها می‌دهیم و این اشاره دیگری بر مسأله تجسم اعمال است و این که پاداش و کیفر در حقیقت اعمال خود انسان است که تغییر شکل می‌یابد و به او می‌رسد.

(آیه ۱۱۲) - استقامت کن استقامت! پس از ذکر سرگذشت پیامبران و اقوام پیشین و رمز موفقیت و پیروزی آنها و پس از دل‌داری و تقویت اراده پیامبر از این طریق در این آیه، مهمترین دستور را به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌دهد و می‌گوید: «استقامت کن همان‌گونه که به تو دستور داده شده است» (فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ).

استقامت کن در راه تبلیغ و ارشاد، استقامت کن در طریق مبارزه و پیکار استقامت کن در انجام وظائف الهی و پیاده کردن تعلیمات قرآن. ولی این استقامت نه به خاطر خوشایند این و آن باشد و نه از روی تظاهر و ریا، و نه برای کسب عنوان قهرمانی و نه برای بدست آوردن مقام و ثروت و کسب موفقیت و قدرت، بلکه تنها به خاطر فرمان خدا و آن‌گونه که به تو دستور داده شده است باید باشد.

اما این دستور تنها مربوط به تو نیست، هم تو باید استقامت کنی «و همچنین کسانی که با تو به سوی خدا آمده‌اند» باید استقامت کنند (وَمَنْ تَابَ مَعَكَ).

استقامتی خالی از افراط و تفریط، و زیاده و نقصان «و طغیان نکنید» (وَلَا تَطْغَوْا). یعنی، استقامتی که در آن طغیان وجود نداشته باشد.

«چرا که خداوند از اعمال شما آگاه است» (إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

و هیچ حرکت و سکون و سخن و برنامه‌ای بر او مخفی نمی‌ماند.

\* آیه‌ای پرمحتوا و طاقت‌فرسا! در حدیث معروفی از ابن عباس چنین می‌خوانیم: «هیچ آیه‌ای شدید و مشکلت‌ر از این آیه بر پیامبر ﷺ نازل نشد و لذا هنگامی که اصحاب از آن حضرت پرسیدند چرا به این زودی موهای شما سفید شده و آثار پیری نمایان، گشته، فرمود مرا سوره هود و واقعه پیرکرد! و در روایت دیگری می‌خوانیم: هنگامی که آیه فوق نازل شد پیامبر فرمود: **شَمِّرُوا، شَمِّرُوا، فَمَارِئِي ضَاحِكًا**: «دامن به کمر بزنید، دامن به کمر بزنید (که وقت کار و تلاش است) و از آن پس پیامبر هرگز خندان دیده نشد!»  
دلیل آن هم روشن است، زیرا چهار دستور مهم در این آیه وجود دارد که هرکدام بار سنگینی بر دوش انسان می‌گذارد.

امروز هم مسؤولیت مهم ما مسلمانان و مخصوصاً رهبران اسلامی در این چهار جمله خلاصه می‌شود استقامت، اخلاص، رهبری مؤمنان و عدم طغیان و تجاوز، و بدون به کار بستن این اصول، پیروزی بر دشمنانی که از هر سو از داخل و خارج ما را احاطه کرده‌اند و از تمام وسائل فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و نظامی بر ضد ما بهره‌گیری می‌کنند امکان‌پذیر نمی‌باشد.

(آیه ۱۱۳) - **تکیه بر ظالمان و ستمگران**: این آیه یکی از اساسی‌ترین برنامه‌های اجتماعی و سیاسی و نظامی و عقیدتی را بیان می‌کند، عموم مسلمانان را مخاطب ساخته، و به عنوان یک وظیفه قطعی می‌گوید: «به کسانی که ظلم و ستم کرده‌اند، تکیه نکنید» **(وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا)**. و اعتماد و اتکای کار شما بر اینها نباشد.

«چرا که این امر سبب می‌شود که عذاب آتش، دامن شما را بگیرد»  
**(فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ)**.

«و غیر از خدا هیچ ولی و سرپرست و یاورى نخواهید داشت» **(وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ)**.

با این حال واضح است که هیچ‌کس شما را یاری نخواهد کرد «و یاری نمی‌شوید» **(ثُمَّ لَا تَنْصُرُونَ)**.

\* در چه اموری نباید به ظالمان تکیه کرد؟ بدیهی است که در درجه اول نباید در ظلمها و ستمگریهایشان شرکت جست و از آنها کمک گرفت، و در درجه بعد اتکاء بر آنها در آنچه مایه ضعف و ناتوانی جامعه اسلامی و از دست دادن استقلال و خودکفایی و تبدیل شدن به یک عضو وابسته و ناتوان می‌گردد باید از میان برود که این‌گونه رکونها جز شکست و ناکامی و ضعف جوامع اسلامی، نتیجه‌ای نخواهد داشت.

و اما این که: فی المثل مسلمانان با جوامع غیرمسلمان، روابط تجاری یا علمی براساس حفظ منافع مسلمین و استقلال و ثبات جوامع اسلامی داشته باشند، نه داخل در مفهوم رکون به ظالمین است و نه چیزی است که از نظر اسلام ممنوع بوده باشد و در عصر خود پیامبر ﷺ و اعصار بعد همواره چنین ارتباطاتی وجود داشته است.

(آیه ۱۱۴) - «نماز» و «صبر»: در این آیه و آیه بعد انگشت روی دو دستور از مهمترین دستورات اسلامی که در واقع روح ایمان و پایه اسلام است گذارده شده؛ نخست فرمان به اقامه نماز داده، می‌گوید: «نماز را در دو طرف روز، و در اوائل شب برپا دار» (وَاقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَرُفَا مِنَ اللَّيْلِ).

ظاهر تعبیر «طَرَفِي النَّهَارِ» (دو طرف روز) این است که نماز صبح و مغرب را بیان می‌کند، که در دو طرف روز قرار گرفته و «رُفَا» منطبق بر نماز عشا می‌باشد. سپس برای اهمیت نماز روزانه خصوصاً و همه عبادات و طاعات و حسنات عموماً چنین می‌گوید: «حسنات، سیئات را از میان می‌برند» (إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِبَنَّ السَّيِّئَاتِ).

«و این تذکر و یادآوری است برای آنها که توجه دارند» (ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّكِرِينَ). آیه فوق همانند قسمتی دیگر از آیات قرآن تأثیر اعمال نیک را در از میان بردن آثار سوء اعمال بد بیان می‌کند، کار نیک که از انگیزه الهی سرچشمه گرفته به روح آدمی لطافتی می‌بخشد که آثار گناه را می‌تواند از آن بشوید و تیرگیهای گناه را به روشنایی مبدل سازد.

\* اهمیت فوق‌العاده نماز - در روایات متعددی که ذیل آیه فوق از پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام نقل شده تعبیراتی دیده می‌شود که از اهمیت فوق‌العاده نماز در مکتب اسلام پرده بر می‌دارد.

از علی علیه‌السلام نقل شده که می‌فرماید: با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مسجد، در انتظار نماز بودیم که مردی برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! من گناهی کرده‌ام. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روی از او برگرداند. هنگامی که نماز تمام شد همان مرد برخاست و سخن اول را تکرار کرد؛ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: آیا با ما این نماز را انجام ندادی؟ و برای آن به خوبی وضو نگرفتی؟ عرض کرد: آری! فرمود: این کفاره گناه توست! نماز، انسان را در برابر گناه بیمه می‌کند، و نیز نماز زنگار گناه را از آینه دل می‌زداید.

نماز جوانه‌های ملکات عالی انسانی را در اعماق جان بشر می‌رویاند، نماز اراده را قوی و قلب را پاک و روح را تطهیر می‌کند، و به این ترتیب نماز در صورتی که به صورت جسم بی‌روح نباشد مکتب عالی تربیت است.

(آیه ۱۱۵) - به دنبال برنامه انسان ساز نماز و بیان تأثیری که حسنات در زدودن سیئات دارد در این آیه فرمان به «صبر» می‌دهد، و می‌گوید: «و شکیبا باش که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند» (وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ). یعنی نیکوکاری بدون صبر و ایستادگی میسر نیست.

واژه «صبر» هرگونه شکیبایی در برابر مشکلات، مخالفتها، آزارها، هیجانها، طغیانها و مصائب گوناگون را شامل می‌شود.

«صبر» یک اصل کلی و اساسی است که در مواردی از قرآن همراه با نماز ذکر شده است شاید به این دلیل که نماز در انسان «حرکت» می‌آفریند و دستور صبر، مقاومت ایجاد می‌کند، و این دو یعنی «حرکت» و «مقاومت» هنگامی که دست به دست هم دهند عامل اصلی هرگونه پیروزی خواهند شد.

(آیه ۱۱۶) - عامل تباهی جامعه‌ها! برای تکمیل بحثهای گذشته در این آیه و آیه بعد یک اصل اساسی اجتماعی که ضامن نجات جامعه‌ها از تباهی است

مطرح شده است، و آن این که در هر جامعه‌ای تا زمانی که گروهی از اندیشمندان متعهد و مسؤول وجود دارد که در برابر مفاسد ساکت نمی‌نشینند، و به مبارزه بر می‌خیزند، و رهبری فکری و مکتبی مردم را در اختیار دارند این جامعه به تباهی و نابودی کشیده نمی‌شود.

اما آن زمان که بی‌تفاوتی و سکوت در تمام سطوح حکمفرما شد و جامعه در برابر عوامل فساد بی‌دفاع ماند، فساد و به‌دنبال آن نابودی حتمی است.

لذا ضمن اشاره به اقوام پیشین که گرفتار انواع بلاها شدند، می‌گوید: «چرا در قرون و امتهای و اقوام قبل از شما نیکان و پاکان قدرتمند و صاحب فکری نبودند که از فساد در روی زمین جلوگیری کنند» (فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفُسَادِ فِي الْأَرْضِ).

نقش «اولوا بقیة» در بقای جوامع آنقدر حساس است که باید گفت: بدون آنها حق حیات از آنان سلب می‌شود و این همان چیزی است که آیه فوق به آن اشاره دارد.

بعد به عنوان استثناء می‌گوید: «مگر افراد اندکی از آنان که آنها را نجات دادیم» (إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ).

این گروه اندک هر چند امر به معروف و نهی از منکر داشتند، اما مانند لوط و خانواده کوچکش و نوح و ایمان آورندگان محدودش و صالح و تعداد کمی که از او پیروی کرده بودند، آنچنان کم و اندک بودند که توفیق بر اصلاح کلی جامعه نیافتند.

«و به هر حال ستمگران (که اکثریت این جامعه‌ها را تشکیل می‌دادند) به دنبال ناز و نعمت و عیش و نوش رفتند و آنچنان مست باده غرور و تنعم و لذات شدند که دست به انواع گناهان زدند» (وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ). این تنعم و تلذذ بی‌قید و شرط سرچشمه انواع انحرافات است که در طبقات مرفه جامعه‌ها به وجود می‌آید، چرا که مستی شهوت، آنها را از پرداختن به ارزشهای اصیل انسانی و درک واقعیتهای اجتماعی باز می‌دارد و غرق عصیان و گناه می‌سازد.



(آیه ۱۱۷) - سپس برای تأکید این واقعیت، اضافه می‌فرماید: این که می‌بینی خداوند این اقوام را به دیار عدم فرستاد به خاطر آن بود که مصلحانی در میان آنها نبودند «و چنین نبود که پروردگارت آبادیها را به ظلم و ستم نابود کند در حالی که اهلش در صدد اصلاح بوده باشند» (وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ).

یعنی، هرگاه جامعه‌ای ظالم بود اما به خود آمده و در صدد اصلاح باشد چنین جامعه‌ای می‌ماند، ولی اگر ظالم بود و در مسیر اصلاح و پاکسازی نبود، نخواهد ماند.

(آیه ۱۱۸) - در این آیه به یکی از سنن آفرینش که در واقع زیربنای سایر مسائل مربوط به انسان است اشاره شده و آن مسأله اختلاف و تفاوت در ساختمان روح و جسم و فکر و ذوق و عشق انسانها، و مسأله آزادی اراده و اختیار است. می‌فرماید: «اگر خدا می‌خواست، همه مردم را «امت واحده» قرار می‌داد (ولی خداوند چنین کاری را نکرده) و همواره انسانها با هم اختلاف دارند» (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ).

تا کسی تصور نکند تأکید و اصرار پروردگار در اطاعت فرمانش دلیل بر این است که او قادر بر این نبود که همه آنها را در مسیر ایمان و یک برنامه معین قرار دهد. ولی نه چنین ایمانی فایده‌ای داشت، و نه چنان اتحاد و هماهنگی، ایمان اجباری که از روی انگیزه‌های غیرارادی برخیزد، نه دلیل بر شخصیت است و نه وسیله تکامل، و نه موجب پاداش و ثواب.

اصولاً ارزش و امتیاز انسان و مهمترین تفاوت او با موجودات دیگر داشتن همین موهبت آزادی اراده و اختیار است، همچنین داشتن ذوقها و سلیقه‌ها و اندیشه‌های گوناگون و متفاوت که هرکدام بخشی از جامعه را می‌سازد، و بعدی از ابعاد آن را تأمین می‌کند.

از طرفی هنگامی که آزادی اراده آمد، اختلاف در انتخاب عقیده و مکتب، طبیعی است.

(آیه ۱۱۹) - لذا در این آیه می فرماید: مردم در پذیرش حق با هم اختلاف دارند «مگر، کسی را که پروردگارت رحم کند»! (إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ).

ولی این رحمت الهی مخصوص گروه معینی نیست، همه می توانند - به شرط این که بخواهند - از آن استفاده کنند «و (خداوند) برای همین پذیرش رحمت آنها را آفرید» (وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ).

آنها که بخواهند در زیر این چتر رحمت الهی قرار بگیرند راه برای آنها باز است رحمتی که از طریق تشخیص عقل و هدایت انبیاء و کتب آسمانی به همه مردم افاضه شده است.

و هرگاه از این رحمت و موهبت استفاده کنند درهای بهشت و سعادت جاویدان به روی آنها گشوده خواهد شد.

در غیر این صورت «فرمان خدا صادر شده است که جهنم را از سرکشان و طاغیان جن و انس پر می کنم» (وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ).

(آیه ۱۲۰) - مطالعه سرگذشت پیشینیان چهار اثر دارد: در این آیه و آیات بعد که سوره هود با آن پایان می پذیرد یک نتیجه گیری کلی از مجموع بحثهای سوره بیان شده است و از آنجا که قسمت عمده این سوره داستانهای عبرت انگیز پیامبران و اقوام پیشین بود نخست نتایج گرانبهای ذکر این داستانها را در چهار موضوع خلاصه کرده، می گوید: «ما از هر یک از سرگذشتهای انبیاء برای تو بازگو کردیم تا به وسیله آن، قلبت را آرامش بخشیم» و ارادهات قوی گردد. (وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ).

سپس به دومین نتیجه بزرگ بیان این داستانها اشاره کرده، می گوید: «و در این اخبار پیامبران، حقایق و واقعتهای (مربوط به زندگی و حیات، پیروزی و شکست، عوامل موفقیت و تیره روزی) همگی برای تو آمده است» (وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ). سومین و چهارمین اثر چشمگیر بیان این سرگذشتها آن است که: «برای مؤمنان موعظه و اندرز، تذکر و یادآوری است» (وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ).

این آیه بار دیگر تأکید می‌کند که تواریخ قرآن را نباید سرسری شمرد و یا به عنوان یک سرگرمی از آن برای شنوندگان استفاده کرد چرا که مجموعه‌ای است از بهترین درسهای زندگی در تمام زمینه‌ها و راهگشایی است برای همهٔ انسانهای «امروز» و «فردا».

(آیه ۱۲۱) - سپس به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که تو نیز در مقابل سرسختیها و لجاجتهای دشمن همان بگو که بعضی از پیامبران پیشین به این افراد می‌گفتند: «به آنها که ایمان نمی‌آورند بگو: هر چه در قدرت دارید انجام دهید (و از هیچ‌کاری فروگذار نکنید) ما هم آنچه در توان داریم انجام خواهیم داد» (وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلٰی مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ).

(آیه ۱۲۲) - «و انتظار بکشید! ما هم منتظریم!» (وَأَنْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ). تا ببینیم کدامین پیروز می‌شوند و کدامین شکست می‌خورند.

شما در انتظار خام شکست ما باشید و ما در انتظار واقعی عذاب الهی برای شما هستیم که یا از دست ما خواهید کشید و یا مستقیماً از طرف خدا!

(آیه ۱۲۳) - آخرین آیه این سوره به بیان توحید (توحید علم و توحید افعال و توحید عبادت) می‌پردازد همان‌گونه که آیات آغاز این سوره از علم توحید سخن می‌گفت.

در حقیقت در این آیه انگشت روی سه شعبه از توحید گذاشته شده است. نخست به توحید علمی پروردگار اشاره کرده، می‌گوید: «غیب آسمانها و زمین مخصوص خداست» و او است که از همهٔ اسرار آشکار و نهان باخبر است (وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ).

و غیر او علمش محدود و در عین محدودیت از ناحیهٔ تعلیم الهی است، بنابراین علم نامحدود، آن هم علم ذاتی، نسبت به تمام آنچه در پهنهٔ زمین و آسمان قرار دارد، مخصوص ذات پاک پروردگار است.

و از سوی دیگر به توحید افعالی اشاره کرده، می‌گوید: زمام تمام کارها در کف قدرت اوست «و همهٔ کارها به سوی او باز می‌گردد» (وَالِیُّهِ یُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهُ).

سپس نتیجه می‌گیرد اکنون که آگاهی نامحدود و قدرت بی‌پایان، مخصوص ذات پاک اوست و بازگشت هر چیز به سوی او می‌باشد، بنابراین «تنها او را پرستش کن» (فَاعْبُدْهُ).

«و فقط بر او توکل نما» (وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ).

و این مرحله توحید عبادت است.

و از آنچه نافرمانی و سرکشی و طغیان و گناه است، بپرهیز، چرا که: «پروردگارت از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست» (وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ).  
«پایان سوره هود»

## سوره یوسف [۱۲]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۱۱۱ آیه است

**محتوای سوره:** قبل از ورود در تفسیر آیات این سوره ذکر چند امر

لازم است:

۱- تمام آیات این سوره جز چند آیه که در آخر آن آمده سرگذشت جالب و شیرین و عبرت‌انگیز پیامبر خدا یوسف (ع) را بیان می‌کند و به همین دلیل این سوره به نام یوسف نامیده شده است و نیز به همین جهت از مجموع ۲۷ بار ذکر نام یوسف در قرآن ۲۵ مرتبه آن در این سوره است، و فقط و مورد آن در سوره‌های دیگر (سوره غافر آیه ۳۴ و أنعام آیه ۸۴) می‌باشد.

محتوای این سوره بر خلاف سوره‌های دیگر قرآن همگی به هم پیوسته و بیان فرازهای مختلف یک داستان است، که در بیش از ده بخش با بیان فوق‌العاده گویا، جذاب، فشرده، عمیق و مهیج آمده است.

گرچه داستان پردازان بی‌هدف، و یا آنها که هدفهای پست و آلوده‌ای دارند سعی کرده‌اند از این سرگذشت آموزنده یک داستان عشقی محرک برای هوسبازان بسازند و چهره واقعی یوسف و سرگذشت او را مسخ کنند، و حتی در شکل یک فیلم عشقی به روی پرده سینما بیاورند ولی قرآن که همه چیزش الگو و «اسوه» است، در لابلای این داستان عالیترین درسهای عفت و خویش‌داری و تقوا و ایمان و تسلط بر نفس را، منعکس ساخته آنچنان که هر انسانی - هرچند، بارها آن را

خواننده باشد - باز به هنگام خواندنش بی اختیار تحت تأثیر جذبه‌های نیرومندش قرار می‌گیرد.

و به همین جهت قرآن نام زیبای «أَحْسَنُ الْقَصَصِ» (بهترین داستانها) را بر آن گذارده است، و در آن برای «أولوالالباب» (صاحبان مغز و اندیشه) عبرتها بیان کرده است.

۲- دقت در آیات این سوره این واقعیت را برای انسان روشنتر می‌سازد که قرآن در تمام ابعادش معجزه است، چراکه قهرمانهایی که در داستانها معرفی می‌کند - قهرمانهای واقعی و نه پنداری - هرکدام در نوع خود بی‌نظیرند.

ابراهیم قهرمان بت‌شکن با آن روح بلند و سازش‌ناپذیر در برابر طاغوتیان. موسی آن قهرمان تربیت یک جمعیت لجوج در برابر یک طاغوت عصیانگر. یوسف آن قهرمان پاکی و پارسایی و تقوا، در برابر یک زن زیبای هوسباز و حيله‌گر.

و از این گذشته قدرت بیان وحی قرآنی در این داستان آنچنان تجلی کرده که انسان را به حیرت می‌اندازد، زیرا این داستان چنانکه می‌دانیم در پاره‌ای از موارد به مسائل بسیار باریک عشقی منتهی می‌گردد، و قرآن بی‌آنکه آنها را درز بگیرد، و از کنار آن بگذرد تمام این صحنه‌ها را با ریزه کاریهایش طوری بیان می‌کند که کمترین احساس منفی و نامطلوب در شنونده ایجاد نمی‌گردد، در متن تمام قضایا وارد می‌شود اما در همه جا اشعه نیرومندی از تقوا و پاکی، بحثها را احاطه کرده است.

۳- داستان یوسف قبل از اسلام و بعد از آن - بدون شک قبل از اسلام نیز داستان یوسف در میان مردم مشهور و معروف بوده است، چراکه در تورات در چهارده فصل از سفر پیدایش (از فصل ۳۷ تا ۵۰) این داستان مفصلاً ذکر شده است. البته مطالعه دقیق این چهارده فصل نشان می‌دهد که آنچه در تورات آمده تفاوت‌های بسیاری با قرآن مجید دارد و مقایسه این تفاوتها نشان می‌دهد که تا چه حد آنچه در قرآن آمده پیراسته و خالص و خالی از هرگونه خرافه می‌باشد. و این که قرآن به پیامبر می‌گوید: «پیش از این از آن غافل بودی» اشاره به عدم آگاهی پیامبر از

واقعیّت خالص این سرگذشت عبرت‌انگیز است.

به هر حال بعد از اسلام نیز این داستان در نوشته‌های مورخین شرق و غرب گاهی با شاخ و برگهای اضافی آمده است در شعر فارسی نخستین قصه یوسف و زلیخا را به فردوسی نسبت می‌دهند و پس از او یوسف و زلیخای شهاب‌الدین عمیق و مسعودی قمی است و بعد از او، یوسف و زلیخای عبدالرحمن جامی شاعر معروف قرن نهم است.

#### ۴- چرا بر خلاف سرگذشتهای سایر انبیاء داستان یوسف یک جا بیان

شده است؟ یکی از ویژگیهای داستان یوسف این است که همه آن یک جا بیان شده، به خلاف سرگذشت سایر پیامبران که به صورت بخشهای جداگانه در سوره‌های مختلف قرآن پخش گردیده، این ویژگی به این دلیل است که تفکیک فرازهای این داستان با توجه به وضع خاصی که دارد پیوند اساسی آن را از هم می‌برد، و برای نتیجه‌گیری کامل همه باید یک جا ذکر شود.

یکی دیگر از ویژگیهای این سوره آن است که داستانهای سایر پیامبران که در قرآن آمده معمولاً بیان شرح مبارزاتشان با اقوام سرکش و طغیانگر است.

اما در داستان یوسف، سخنی از این موضوع به میان نیامده است بلکه بیشتر بیانگر زندگانی خود یوسف و عبور او از کورانهای سخت زندگانی است که سرانجام به حکومتی نیرومند تبدیل می‌شود که در نوع خود نمونه بوده است.

#### ۵- فضیلت سوره یوسف - در روایات اسلامی برای تلاوت این سوره

فضائل مختلفی آمده است از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «هر کس سوره یوسف را در هر روز و یا هر شب بخواند، خداوند او را روز رستاخیز برمی‌انگیزد در حالی که زیبائیش همچون زیبایی یوسف است و هیچ‌گونه ناراحتی روز قیامت به او نمی‌رسد و از بندگان صالح خدا خواهد بود».

بارها گفته‌ایم روایاتی که در بیان فضیلت سوره‌های قرآن آمده به معنی خواندن سطحی بدون تفکر و عمل نیست؛ بلکه تلاوتی است مقدمه تفکر، و تفکری است سرآغاز عمل.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - احسن القصص در برابر تو است! این سوره نیز با حروف مقطعه «الف - لام - راء» (الر) آغاز شده است که نشانه‌ای از عظمت قرآن و ترکیب این آیات عمیق و پرمحتوا از ساده‌ترین اجزاء یعنی حروف الفبا می‌باشد. و شاید به همین دلیل است که بعد از ذکر حروف مقطعه بلافاصله اشاره به عظمت قرآن کرده، می‌گوید «اینها آیات کتاب مبین است» (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ). کتابی روشنی‌بخش و آشکارکننده حق از باطل و نشان‌دهنده صراط مستقیم و راه پیروزی و نجات.

(آیه ۲) - سپس هدف نزول این آیات را چنین بیان می‌کند: «ما آن را قرآن عربی فرستادیم تا شما آن را به خوبی درک کنید» (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).

هدف تنها قرائت و تلاوت و تیمن و تبرک با خواندن آیات آن نیست، بلکه هدف نهایی درک است، درک نیرومند و پرمایه که تمام وجود انسان را به سوی عمل دعوت کند.

تعبیر به «عربی بودن» که در ده مورد از قرآن تکرار شده پاسخی است به آنها که پیامبر را متهم می‌کردند که او این آیات را از یک فرد عجمی یاد گرفته و محتوای قرآن یک فکر وارداتی است و از نهاد وحی نجوشیده است. ضمناً این تعبیرات پی‌درپی این وظیفه را برای همه مسلمانان به وجود می‌آورد که همگی باید بکوشند و زبان عربی را به عنوان زبان دوم خود به صورت همگانی بیاموزند از این نظر که زبان وحی و کلید فهم حقایق اسلام است.

(آیه ۳) - سپس می‌فرماید: «ما نیکوترین قصه‌ها را از طریق وحی و فرستادن این قرآن برای تو بازگو می‌کنیم هر چند پیش از آن، از آن غافل بودی» (نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ).



بعضی از مفسران معتقدند که «احسن القصص» اشاره به مجموعه قرآن است. یعنی، خداوند مجموعه این قرآن که زیباترین شرح و بیان و فصیحترین و بلیغترین الفاظ را با عالیترین و عمیقترین معانی آمیخته که از نظر ظاهر زیبا و فوق العاده شیرین و گوارا و از نظر باطن بسیار پرمحتواست «احسن القصص» نامیده.

ولی پیوند آیات آینده که سرگذشت یوسف را بیان می‌کند با آیه مورد بحث آنچنان است که ذهن انسان بیشتر متوجه این معنی می‌شود که خداوند داستان یوسف را «احسن القصص» نامیده است.

اما بارها گفته‌ایم که مانعی ندارد این‌گونه آیات برای بیان هر دو معنی باشد، هم قرآن بطور عموم احسن القصص است و هم داستان یوسف بطور خصوص.

**\* نقش داستان در زندگی انسانها -** با توجه به این که قسمت بسیار مهمی از قرآن به صورت سرگذشت اقوام پیشین و داستانهای گذشتگان بیان شده است، این سؤال برای بعضی پیش می‌آید که چرا یک کتاب تربیتی و انسان‌ساز این همه تاریخ و داستان دارد؟

اما توجه به چند نکته علت حقیقی این موضوع را روشن می‌سازد:

۱- تاریخ آزمایشگاه مسائل گوناگون زندگی بشر است، و آنچه را که انسان در ذهن خود با دلایل عقلی ترسیم می‌کند در صفحات تاریخ به صورت عینی باز می‌یابد.

۲- از این گذشته تاریخ و داستان جاذبه مخصوصی دارد، و انسان در تمام ادوار عمر خود از سن کودکی تا پیری تحت تأثیر این جاذبه فوق العاده است. دلیل این موضوع شاید آن باشد که انسان قبل از آن که، عقلی باشد حسی است و بیش از آنچه به مسائل فکری می‌اندیشد در مسائل حسی غوطه‌ور است.

مسائل مختلف زندگی هر اندازه از میدان حس دور می‌شوند و جنبه تجرد عقلانی به خود می‌گیرند سنگینتر و دیر هضم تر می‌شوند.

و از این رو می بینیم همیشه برای جا افتادن استدلالات عقلی از مثالهای حسی استمداد می شود و گاهی ذکر یک مثال مناسب و به جا تأثیر استدلال را چندین برابر می کند و لذا دانشمندان موفق آنها هستند که تسلط بیشتری بر انتخاب بهترین مثالها دارند.

۳- داستان و تاریخ برای همه کس قابل فهم و درک است. به همین دلیل کتابی که جنبه عمومی و همگانی دارد و از عرب بیابانی بی سواد نیمه وحشی گرفته تا فیلسوف بزرگ و متفکر همه باید از آن استفاده کنند؛ حتماً باید روی تاریخ و داستانها و مثالها تکیه نماید.

مجموعه این جهات نشان می دهد که قرآن در بیان این همه تاریخ و داستان بهترین راه را از نظر تعلیم و تربیت پیموده است.

(آیه ۴) - بارقه امید و آغاز مشکلات: قرآن داستان یوسف را از خواب عجیب و پر معنی او آغاز می کند، زیرا این خواب در واقع نخستین فرار زندگی پرتلاطم یوسف محسوب می شود.

او یک روز صبح هنگامی که بسیار کم سن و سال بود با هیجان و شوق به سراغ پدر آمد و پرده از روی حادثه تازه ای برداشت که در ظاهر چندین مهم نبود.

«هنگامی که یوسف به پدرش گفت: پدرم! من در خواب یازده ستاره دیدم (که از آسمان فرود آمدند) و خورشید و ماه نیز (آنها را همراهی می کردند) همگی را دیدم که در برابر من سجده می کنند» (إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ).

ابن عباس مفسر معروف اسلامی می گوید: یوسف این خواب را در شب جمعه که مصادف شب قدر، (شعب تعیین سرنوشتها و مقدرات بود) دید.

البته روشن است که منظور از «سجده» در اینجا خضوع و تواضع می باشد وگرنه سجده به شکل سجده معمولی انسانها در مورد خورشید و ماه و ستارگان مفهوم ندارد.

(آیه ۵) - این خواب هیجان‌انگیز و معنی‌دار، یعقوب پیامبر را در فکر فرو برد. خورشید و ماه و ستارگاہ آسمان؟ آن‌هم یازده ستاره؟ فرود آمدند و در برابر فرزندم یوسف سجده کردند، چقدر پرمعنی است؟ حتماً خورشید و ماه، من و مادرش (یا من و خاله‌اش) می‌باشیم، و یازده ستاره، برادرانش، قدر و مقام فرزندم آنقدر بالا می‌رود که ستارگان آسمان و خورشید و ماه سر بر آستانش می‌سایند، آنقدر در پیشگاه خدا عزیز و آبرومند می‌شود که آسمانیان در برابرش خضوع می‌کنند، چه خواب پرشکوه و جالبی؟!

لذا با لحن آمیخته با نگرانی و اضطراب اما توأم با خوشحالی به فرزندش چنین گفت: فرزندم! این خوابت را برای برادرانت بازگو مکن» (قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ).

«چرا که آنها برای تو نقشه‌های خطرناک خواهند کشید» (فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا). من می‌دانم «شیطان برای انسان دشمن آشکاری است» (إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ).

او منتظر بهانه‌ای است که وسوسه‌های خود را آغاز کند، به آتش کینه و حسد دامن زند، و حتی برادران را به جان هم اندازد.

(آیه ۶) - ولی این خواب تنها بیانگر عظمت مقام یوسف در آینده از نظر ظاهری و مادی نبود، بلکه نشان می‌داد که او به مقام نبوت نیز خواهد رسید، چرا که سجده آسمانیان دلیل بر بالا گرفتن مقام آسمانی اوست، و لذا پدرش یعقوب اضافه کرد: «و این چنین پروردگارت تو را برمی‌گزیند» (وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ).

«و از تعبیر خواب به تو تعلیم می‌دهد» (وَيُعَلِّمُكَ مِنَ التَّوِيلِ الْآخِذِثِ). «و نعمتش را بر تو و آل یعقوب تکمیل می‌کند» (وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ).

«همان‌گونه که پیش از این بر پدران ابراهیم و اسحاق آن (نعمت) را تمام کرد» (كَمَا آتَمَّهَا عَلَىٰ آبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ).

آری! «پروردگارت عالم است و از روی حکمت کار می‌کند» (إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

از درسهایی که این بخش از آیات به ما می‌دهد درس حفظ اسرار است، که گاهی حتی در مقابل برادران نیز باید عملی شود، همیشه در زندگی انسان اسراری وجود دارد که اگر فاش شود ممکن است آینده او یا جامعه‌اش را به خطر اندازد، خویشتن‌داری در حفظ این اسرار یکی از نشانه‌های وسعت روح و قدرت اراده است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «اسرار تو همچون خون توست که باید تنها در عروق خودت جریان یابد».

\* رؤیا و خواب دیدن - خواب و رؤیا بر چند قسم است:

۱- خوابهای مربوط به گذشته زندگی و امیال و آرزوها که بخش مهمی از خوابهای انسان را تشکیل می‌دهد.

۲- خوابهای پریشان و نامفهوم که معلول فعالیت توهم و خیال است اگرچه ممکن است انگیزه‌های روانی داشته باشد.

۳- خوابهایی که مربوط به آینده است و از آن گواهی می‌دهد.

جالب این‌که در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می‌خوانیم: «خواب و رؤیا سه گونه است؛ گاهی بشارتی از ناحیه خداوند است، گاه وسیله غم و اندوه از سوی شیطان، و گاه مسائلی است که انسان در فکر خود می‌پروراند و آن را در خواب می‌بیند».

روشن است که خوابهای شیطانی چیزی نیست که تعبیر داشته باشد، اما خوابهای رحمانی که جنبه بشارت دارد حتماً باید خوابی باشد که از حادثه مسرت‌بخش در آینده پرده بردارد.

(آیه ۷) - از اینجا درگیری برادران یوسف، با یوسف شروع می‌شود:

نخست اشاره به درسهای آموزنده فراوانی که در این داستان است کرده، می‌گوید: «به یقین در سرگذشت یوسف و برادرانش، نشانه‌هایی برای سؤال‌کنندگان بود» (لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلِّسَّائِلِينَ).

چه درسی از این برترکه گروهی از افراد نیرومند با نقشه‌های حساب‌شده‌ای

که از حسادت سرچشمه گرفته برای نابودی یک فرد ظاهراً ضعیف و تنها، تمام کوشش خود را به کار گیرند، اما به همین کار، بدون توجه او را بر تخت قدرت بنشانند و فرمانروای کشور پهناوری کنند، و در پایان همگی در برابر او سر تعظیم فرود آورند، این نشان می‌دهد وقتی خداکاری را اراده کند می‌تواند آن را، حتی به دست مخالفین آن کار، پیاده کند، تا روشن شود که یک انسان پاک و با ایمان تنها نیست و اگر تمام جهان به نابودی او کمر بندند تا خدا نخواهد تا مویی از سر او کم نخواهند کرد!

(آیه ۸) - یعقوب دوازده پسر داشت، که دو نفر از آنها «یوسف» و «بنیامین» از یک مادر بودند، یعقوب نسبت به این دو پسر مخصوصاً یوسف محبت بیشتری نشان می‌داد، زیرا کوچکترین فرزندان او محسوب می‌شدند و طبعاً نیاز به حمایت و محبت بیشتری داشتند، دیگر این که، طبق بعضی از روایات مادر آنها «راحیل» از دنیا رفته بود، و به این جهت نیز به محبت بیشتری محتاج بودند، از آن گذشته مخصوصاً در یوسف، آثار نبوغ و فوق‌العادگی نمایان بود، مجموع این جهات سبب شد که یعقوب آشکارا نسبت به آنها ابراز علاقه بیشتری کند.

برادران حسود بدون توجه به این جهات از این موضوع سخت ناراحت شدند، بخصوص که شاید بر اثر جدایی مادرها، رقابتی نیز در میانشان طبعاً وجود داشت، لذا دور هم نشستند «وگفتند یوسف و برادرش نزد پدر از ما محبوبترند، با این که ما جمعیتی نیرومند و کارساز هستیم» و زندگی پدر را به خوبی اداره می‌کنیم، و به همین دلیل باید علاقه او به ما بیش از این فرزندان خردسال باشد که کاری از آنها ساخته نیست (إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ).

و به این ترتیب با قضاوت یک جانبه خود پدر را محکوم ساختند و گفتند: «بطور قطع پدر ما در گمراهی آشکاری است!» (إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

البته منظور آنها گمراهی دینی و مذهبی نبود چرا که آیات آیسند نشان می‌دهد آنها به بزرگی و نبوت پدر اعتقاد داشتند و تنها در زمینه طرز معاشرت به او ایراد می‌گرفتند.

(آیه ۹) - نقشه نهایی کشیده شد: حس حسادت، سرانجام برادران را به طرح نقشه‌ای وادار ساخت؛ گرد هم جمع شدند و دو پیشنهاد را مطرح کردند و گفتند: «یا یوسف را بکشید و یا او را به سرزمین دور دستی بيفکنید تا محبت پدر یکپارچه متوجه شما بشود!» (أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ).

درست است که با این کار احساس گناه و شرمندگی وجدان خواهید کرد، چرا که با برادر کوچک خود این جنایت را روا داشته‌اید ولی جبران این گناه ممکن است، توبه خواهید کرد «و پس از آن جمعیت صالحی خواهید شد!» (وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ).

این جمله دلیل بر آن است که آنها با این عمل احساس گناه می‌کردند و در اعماق دل خود کمی از خدا ترس داشتند. ولی مسأله مهم اینجاست که سخن از توبه قبل از انجام جرم در واقع یک نقشه شیطانی برای فریب وجدان و گشودن راه به سوی گناه است، و به هیچ وجه دلیل بر پشیمانی و ندامت نمی‌باشد.

(آیه ۱۰) - ولی در میان برادران یک نفر بود که از همه باهوشتر، و یا با وجدانتر بود، به همین دلیل با طرح قتل یوسف مخالفت کرد و هم با طرح تبعید او در یک سرزمین دور دست که بیم هلاکت در آن بود، و طرح سومی را ارائه نمود یکی از آنها «گفت: اگر می‌خواهید کاری بکنید یوسف را نکشید، بلکه او را در نهانگاه چاه بيفکنید (به گونه‌ای که سالم بماند) تا بعضی از راهگذاران و قافله‌ها او را بگیرند و با خود ببرند» و از چشم ما و پدر دور شود (قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ).

\* نقش ویرانگر حسد در زندگی انسانها - درس مهم دیگری که از این داستان می‌آموزیم این است که چگونه حسد می‌تواند آدمی را تا سر حد کشتن برادر و یا تولید دردهای خیلی شدید برای او پیش برد و چگونه اگر این آتش درونی مهار نشود، هم دیگران را به آتش می‌کشد و هم خود انسان را.

به همین دلیل در احادیث اسلامی برای مبارزه با این صفت رذیله تعبیرات

تکان دهنده‌ای دیده می‌شود.

به عنوان نمونه: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: خداوند موسی بن عمران را از حسد نهی کرد و به او فرمود: «شخص حسود نسبت به نعمتهای من بر بندگانم خشمناک است، و از قسمتهایی که میان بندگانم قائل شده‌ام ممانعت می‌کند، هر کس چنین باشد نه او از من است و نه من از اویم».

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «افراد با ایمان غبطه می‌خورند ولی حسد نمی‌ورزند، ولی مناق حسد می‌ورزد و غبطه نمی‌خورد».

این درس را نیز می‌توان از این بخش از داستان فراگرفت که پدر و مادر در ابراز محبت نسبت به فرزندان باید فوق‌العاده دقت به خرج دهند.

زیرا، گاه می‌شود یک ابراز علاقه نسبت به یک فرزند، آنچنان عقده‌ای در دل فرزند دیگر ایجاد می‌کند که او را به همه کار و او می‌دارد، آنچنان شخصیت خود را در هم شکسته می‌بیند که برای نابود کردن شخصیت برادرش، حد و مرزی نمی‌شناسد.

حتی اگر نتواند عکس‌العملی از خود نشان بدهد از درون خود را می‌خورد و گاه گرفتار بیماری روانی می‌شود.

در احادیث اسلامی می‌خوانیم: روزی امام باقر علیه السلام فرمود: من گاهی نسبت به بعضی از فرزندانم اظهار محبت می‌کنم و او را بر زانوی خود می‌نشانم و قلم گوسفند را به او می‌دهم و شکر در دهانش می‌گذارم، در حالی که می‌دانم حق با دیگری است، ولی این کار را به خاطر این می‌کنم تا بر ضد سایر فرزندانم تحریک نشود و آنچنان که برادران یوسف، به یوسف کردن نکند.

(آیه ۱۱) - **صحنه‌سازی شوم!** برادران یوسف پس از آن که طرح نهایی را برای انداختن یوسف به چاه تصویب کردند به این فکر فرو رفتند که چگونه یوسف را از پدر جدا سازند؟ لذا طرح دیگری برای این کار ریخته و با قیافه‌های حق به جانب و زبانی نرم و آمیخته با یک نوع انتقاد ترحم‌انگیز نزد پدر آمدند و «گفتند: پدر (چرا تو هرگز یوسف را از خود دور نمی‌کنی و به ما نمی‌سپاری؟) چرا ما را نسبت

به برادرمان امین نمی دانی در حالی که ما مسلماً خیرخواه او هستیم» (قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ).

(آیه ۱۲) - بیا دست از این کار که ما را متهم می سازد بردار، به علاوه برادر ما، نوجوان است، او هم دل دارد، او هم نیاز به استفاده از هوای آزاد خارج شهر و سرگرمی مناسب دارد، زندانی کردن او در خانه صحیح نیست، «فردا او را با ما بفرست (تا به خارج شهر آید، گردش کند) از میوه های درختان بخورد و بازی و سرگرمی داشته باشد» (أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ).  
و اگر نگران سلامت او هستی «ما همه حافظ و نگاهبان برادرمان خواهیم بود» چرا که برادر است و با جان برابر! (وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ).

این نقشه از یک طرف پدر را در بن بست قرار می داد که اگر یوسف را به ما نسپاری دلیل بر این است که ما را متهم می کنی، و از سوی دیگر یوسف را برای استفاده از تفریح و سرگرمی و گردش در خارج شهر تحریک می کرد.  
(آیه ۱۳) - یعقوب در مقابل اظهارات برادران بدون آن که آنها را متهم به قصد سوء کند «گفت: (اول این که) من از بردن او غمگین می شوم» (قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ).

و دیگر این که در بیابانهای اطراف ممکن است گرگان خونخواری باشند «و من می ترسم گرگ فرزند دلبندم را بخورد و شما (سرگرم بازی و تفریح و کارهای خود باشید) و از او غافل بمانید» (وَإِخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّبُّ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ).  
(آیه ۱۴) - البته برادران پاسخی برای دلیل اول پدر نداشتند، زیرا غم و اندوه جدایی یوسف چیزی نبود که بتوانند آن را جبران کنند، و حتی شاید این تعبیر آتش حسد برادران را افروخته تر می ساخت.

از سوی دیگر این دلیل پدر از یک نظر پاسخی داشت که چندان نیاز به ذکر نداشت و آن این که بالاخره فرزند برای نمو و پرورش، خواه ناخواه از پدر جدا خواهد شد.

لذا اصلاً به پاسخ این استدلال نپرداختند، بلکه به سراغ دلیل دوم رفتند که از



نظر آنها مهم و اساسی بود و «گفتند: با این که ما گروه نیرومندی هستیم اگر گرگ او را بخورد، ما از زیانکاران خواهیم بود» و هرگز چنین چیزی ممکن نیست (قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذَّبُّ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّآ إِذًا لَّخَاسِرُونَ).

یعنی، مگر ما مرده ایم که بنشینیم و تماشا کنیم گرگ برادرمان را بخورد. به هر حال به هر حيله و نیرنگی بود، مخصوصاً با تحریک احساسات پاک یوسف و تشویق او برای تفریح، توانستند پدر را وادار به تسلیم کنند، و موافقت او را به هر صورت نسبت به این کار جلب نمایند.

قابل توجه این که همان گونه که برادران یوسف از علاقه انسان مخصوصاً نوجوان به گردش و تفریح برای رسیدن به هدفشان سوءاستفاده کردند در دنیای امروز نیز دستهای مرموز دشمنان حق و عدالت از مسأله ورزش و تفریح برای مسموم ساختن افکار نسل جوان سوءاستفاده فراوان می کنند، باید به هوش بود که ابرقدرتهای گرگ صفت در لباس ورزش و تفریح، نقشه های شوم خود را میان جوانان به نام ورزش و مسابقات منطقه ای یا جهانی پیاده نکنند.

(آیه ۱۵) - دروغ رسوا! سرانجام برادران آن شب را با خیال خوش خوابیدند که فردا نقشه آنها در باره یوسف عملی خواهد شد. تنها نگرانی آنها این بود که مبادا پدر پشیمان گردد و از گفته خود منصرف شود.

صبحگاه نزد پدر آمدند و او سفارشهای لازم را در حفظ و نگهداری یوسف تکرار کرد، آنها نیز اظهار اطاعت کردند، پیش روی پدر او را با احترام و محبت فراوان برداشتند و حرکت کردند.

می گویند: پدر تا دروازه شهر آنها را بدرقه کرد و آخرین بار یوسف را از آنها گرفت و به سینه خود چسباند، قطره های اشک از چشمش سرازیر شد، سپس یوسف را به آنها سپرد و از آنها جدا شد، اما چشم یعقوب همچنان فرزندان را بدرقه می کرد آنها نیز تا آنجا که چشم پدر کار می کرد دست از نوازش و محبت یوسف برنداشتند، اما هنگامی که مطمئن شدند پدر آنها را نمی بیند، یک مرتبه عقده آنها ترکید و تمام کینه هایی را که بر اثر حسد، سالها روی هم انباشته بودند بر سر یوسف

فروریختند، از اطراف شروع به زدن او کردند و او از یکی به دیگری پناه می برد، اما پناهِش نمی دادند!

در روایتی می خوانیم که در این طوفان بلا که یوسف اشک می ریخت و یا به هنگامی که او را می خواستند به چاه افکنند ناگهان یوسف شروع به خندیدن کرد، برادران سخت در تعجب فرو رفتند که این چه جای خنده است، اما او پرده از راز این خنده برداشت و درس بزرگی به همه آموخت و گفت: «فراموش نمی کنم روزی به شما برادران نیرومند با آن بازوان قوی و قدرت فوق العاده جسمانی نظر افکندم و خوشحال شدم، با خود گفتم کسی که این همه یار و یاور نیرومند دارد چه غمی از حوادث سخت خواهد داشت آن روز بر شما تکیه کردم و به بازوان شما دل بستم، اکنون در چنگال شما گرفتارم و از شما به شما پناه می برم، و به من پناه نمی دهید، خدا شما را بر من مسلط ساخت تا این درس را بیاموزم که به غیر او - حتی به برادران - تکیه نکنم».

به هر حال قرآن می گوید: «هنگامی که یوسف را با خود بردند و به اتفاق آرا تصمیم گرفتند که او را در مخفی گاه چاه قرار دهند» آنچه از ظلم و ستم ممکن بود برای این کار بر او روا داشتند (فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ). سپس اضافه می کند: در این هنگام «ما به یوسف، وحی فرستادیم (و دلداریش دادیم و گفتیم غم مخور روزی فرا می رسد) که آنها را از همه این نقشه های شوم آگاه خواهی ساخت، در حالی که آنها تو را نمی شناسد» (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ).

این وحی الهی، وحی نبوت نبود؛ بلکه الهامی بود به قلب یوسف برای این که بداند تنها نیست و حافظ و نگاهبانی دارد. این وحی نور امید بر قلب یوسف پاشید و ظلمات یأس و نومیدی را از روح و جان او بیرون کرد.

(آیه ۱۶) - برادران یوسف نقشه ای را که برای او کشیده بودند، همان گونه که می خواستند پیاده کردند ولی بالاخره باید فکری برای بازگشت کنند که پدر باور کند.

طرحی که برای رسیدن به این هدف ریختند این بود، که درست از همان راهی که پدر از آن بیم داشت و پیش‌بینی می‌کرد وارد شوند، و ادعا کنند یوسف را گرگ خورده، و دلائل قلبی برای آن بسازند.

قرآن می‌گوید: «شب هنگام برادران گریه‌کنان به سراغ پدر رفتند» (وَجَاؤْا اَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ). گریه دروغین و قلبی، و این نشان می‌دهد که گریه قلبی هم ممکن است و نمی‌توان تنها فریب چشم‌گریان را خورد!

(آیه ۱۷) - پدر که بی‌صبرانه انتظار ورود فرزند دل‌بندش یوسف را می‌کشید سخت تکان خورد، بر خود لرزید، و جویای حال شد «آنها گفتند: پدر جان ما رفتیم و مشغول مسابقه (سواری، تیراندازی و مانند آن) شدیم و یوسف را (که کوچک بود و توانایی مسابقه را با ما نداشت) نزد ائاث خود گذاشتیم (ما آنچنان سرگرم این کار شدیم که همه چیز حتی برادرمان را فراموش کردیم) و در این هنگام گرگ بی‌رحم از راه رسید و او را درید!» (قَالُوا يَا اَبَانَا اِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَاَكَلَهُ الذِّبُّ).  
 «ولی می‌دانیم تو هرگز سخنان ما را باور نخواهی کرد، هر چند راستگو باشیم» (وَمَا اَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ). چرا که خودت قبلاً چنین پیش‌بینی را کرده بودی و این را بر بهانه، حمل خواهی کرد.

(آیه ۱۸) - و برای این که نشانه زنده‌ای نیز به دست پدر بدهند، «پیراهن او (یوسف) را با خونی دروغین (آغشته ساخته، نزد پدر) آوردند» خونی که از بزغاله یا بره یا آهو گرفته بودند (وَجَاؤْا عَلٰی قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ).  
 اما از آنجا که دروغگو حافظه ندارد، برادران از این نکته غافل بودند که لااقل پیراهن یوسف را از چند جا پاره کنند تا دلیل حمله گرگ باشد، آنها پیراهن برادر را که صاف و سالم از تن او به در آورده بودند خون‌آلود کرده نزد پدر آوردند، پدر هوشیار پرتجربه همین که چشمش بر آن پیراهن افتاد، همه چیز را فهمید و گفت:

شما دروغ می‌گویید «بلکه هوسهای نفسانی شما این کار را برایتان آراسته» و این نقشه‌های شیطانی را کشیده است (بَلْ سَوَّاتْ لَكُمْ اَنْفُسَكُمْ اَمْرًا).

در بعضی از روایات می خوانیم او پیراهن را گرفت و پشت و رو کرد و صدا زد: پس چرا جای دندان و چنگال گرگ در آن نیست؟ و به روایت دیگری پیراهن را به صورت انداخت و فریاد کشید و اشک ریخت و گفت: این چه گرگ مهربانی بوده که فرزندم را خورده ولی به پیراهنش کمترین آسیبی نرسانده است، و سپس بی هوش شد و بسان یک قطعه چوب خشک به روی زمین افتاد؛ ولی به هنگام وزش نسیم سرد سحرگاهی به صورتش به هوش آمد.

و با این که قلبش آتش گرفته بود و جانش می سوخت اما هرگز سخنی که نشانه ناشکری و یأس و نومیدی و جزع و فرع باشد بر زبان جاری نکرد، بلکه گفت: «من صبر خواهم کرد، صبری جمیل و زیبا» شکیبایی توأم با شکرگزاری و سپاس خداوند (فَصَبْرٌ جَمِيلٌ).

قلب مردان خدا کانون عواطف است، جای تعجب نیست که در فراق فرزند، اشکهایشان همچون سیلاب جاری شود، این یک امر عاطفی است، مهم آن است که کنترل خویشتن را از دست ندهند؛ یعنی، سخن و حرکتی برخلاف رضای خدا نگویند و نکنند.

و سپس گفت: «من از خدا (در برابر آنچه شما می گویند) یاری می طلبم» (وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ). از او می خواهم تلخی جام صبر را در کام من شیرین کند و به من تاب و توان بیشتر دهد تا در برابر این طوفان عظیم، خویشتن داری را از دست ندهم و زبانم به سخن نادرستی آلوده نشود.

### نکته‌ها:

۱- در برابر یک ترک اولی! ابو حمزه ثمالی از امام سجاد علیه السلام نقل می کند که من روز جمعه در مدینه بودم، نماز صبح را با امام سجاد علیه السلام خواندم، هنگامی که امام از نماز و تسبیح، فراغت یافت به سوی منزل حرکت کرد و من با او بودم، زن خدمتکار را صدا زد، گفت: مواظب باش، هر سائل و نیازمندی از در خانه بگذرد، غذا به او بدهید، زیرا امروز روز جمعه است.

ابو حمزه می گوید: گفتم هر کسی که تقاضای کمک می کند، مستحق نیست!

امام فرمود: درست است، ولی من از این می ترسم که در میان آنها افراد مستحقی باشند و ما به آنها غذا ندهیم و از در خانه خود برانیم، و بر سر خانواده ما همان آید که بر سر یعقوب و آل یعقوب آمد!

سپس فرمود: به همه آنها غذا بدهید (مگر نشنیده اید) برای یعقوب هر روز گوسفندی ذبح می کردند، قسمتی را به مستحقان می داد و قسمتی را خود و فرزندانش می خورد، یک روز سؤال کننده مؤمنی که روزه دار بود و نزد خدا منزلتی داشت، عبورش از آن شهر افتاد، شب جمعه بود بر در خانه یعقوب به هنگام افطار آمد و گفت: به میهمان مستمند غریب گرسنه از غذای اضافی خود کمک کنید، چند بار این سخن را تکرار کرد، آنها شنیدند و سخن او را باور نکردند، هنگامی که او مایوس شد و تاریکی شب، همه جا را فرا گرفت برگشت، در حالی که چشمش گریان بود و از گرسنگی به خدا شکایت کرد، آن شب را گرسنه ماند و صبح همچنان روزه داشت، در حالی که شکیب بود و خدا را سپاس می گفت، اما یعقوب و خانواده یعقوب، کاملاً سیر شدند، و هنگام صبح مقداری از غذای آنها اضافه مانده بود!

سپس امام اضافه فرمود: خداوند به یعقوب در همان صبح، وحی فرستاد که تو ای یعقوب بنده مرا خوار کردی و خشم مرا برافروختی، و مستوجب تأدیب و نزول مجازات بر تو و فرزندانت شدی... ای یعقوب من دوستانم را زودتر از دشمنانم توبیخ و مجازات می کنم و این به خاطر آن است که به آنها علاقه دارم!

قابل توجه این که به دنبال این حدیث می خوانیم که ابو حمزه می گوید از امام سجاد علیه السلام پرسیدم: یوسف چه موقع آن خواب را دید؟

امام علیه السلام فرمود: «در همان شب».

از این حدیث به خوبی استفاده می شود که یک لغزش کوچک و یا صریحتر یک «ترک اولی» که گناه و معصیتی هم محسوب نمی شد (چرا که حال آن سائل بر یعقوب روشن نبود) از پیامبران و اولیای حق چه بسا سبب می شود که خداوند، گوشمالی دردناکی به آنها بدهد، و این نیست مگر به خاطر این که مقام والای آنان ایجاب می کند، که همواره مراقب کوچکترین گفتار و رفتار خود باشند.

۲- دعای گیرای یوسف! از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: هنگامی که یوسف را به چاه افکندند، جبرئیل نزد او آمد و گفت: کودک! اینجا چه می‌کنی؟ در جواب گفت: برادرانم مرا در چاه انداخته‌اند.

گفت: دوست داری از چاه خارج شوی؟ گفت: با خداست اگر بخواهد مرا بیرون می‌آورد، گفت: خدای تو دستور داده این دعا را بخوان تا بیرون آیی، گفت: کدام دعا؟ گفت: بگو **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَنَّانُ، بِدَبِيعِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مِمَّا أَنَا فِيهِ فَرَجًا وَمَخْرَجًا:**

«پروردگارا! من از تو تقاضا می‌کنم ای که حمد و ستایش برای تو است، معبودی جز تو نیست، تویی که بر بندگان نعمت می‌بخشی آفریننده آسمانها و زمینی، صاحب جلال و اکرامی، تقاضا می‌کنم که بر محمد و آلش درود بفرستی و گشایش و نجاتی از آنچه در آن هستم برای من قرار دهی».

به هر حال با فرارسیدن یک کاروان، یوسف از چاه نجات یافت.

(آیه ۱۹) - به سوی سرزمین مصر: یوسف در تاریکی وحشتناک چاه که با تنهایی کشنده‌ای همراه بود، ساعات تلخی را گذراند اما ایمان به خدا و سکینه و آرامش حاصل از ایمان، نور امید بر دل او افکند و به او تاب و توان داد که این تنهایی وحشتناک را تحمل کند و از کوره این آزمایش، پیروز به در آید. چند روز از این ماجرا گذشت خدا می‌داند، به هر حال «کاروانی سر رسید» (وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ).

و در آن نزدیکی منزل گزید، پیداست نخستین حاجت کاروان تأمین آب است، لذا «کسی را که مأمور آب آوردن بود به سراغ آب فرستادند» (فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ).

«مأمور آب، دلو خود را در چاه افکند» (فَادَلَّى دَلْوَهُ).

یوسف از قعر چاه متوجه شد که سر و صدایی از فراز چاه می‌آید و به دنبال آن، دلو و طناب را دید که بسرعت پایین می‌آید، فرصت را غنیمت شمرد و از این

عطیة الهی بهره گرفت و بی درنگ به آن چسبید.

مأمور آب احساس کرد دلوش بیش از اندازه سنگین شده، هنگامی که آن را با قوت بالا کشید، ناگهان چشمش به کودک خردسال ماه پیکری افتاد «فریاد زد: مژده باد، این کودکی است» به جای آب (قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ).

کم کم گروهی از کاروانیان از این امر آگاه شدند ولی برای این که دیگران باخبر نشوند و خودشان بتوانند این کودک زیبا را به عنوان یک غلام در مصر بفروشند، «این امر را به عنوان یک سرمایه نفیس از دیگران مخفی داشتند» (وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً). و گفتند: این متاعی است که صاحبان این چاه در اختیار ما گذاشته اند تا برای او در مصر بفروشیم.

و در پایان آیه می خوانیم: «و خداوند به آنچه آنها انجام می دادند آگاه بود» (وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ).

(آیه ۲۰) - «و سرانجام یوسف را به بهای کمی - چند درهم - فروختند» (وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ).

و این معمول است که همیشه دزدان و یا کسانی که به سرمایه مهمی بدون زحمت دست می یابند از ترس این که مبادا دیگران بفهمند آن را فوراً می فروشند، و طبیعی است که با این فوریت نمی توانند بهای مناسبی برای خود فراهم سازند.

و در پایان آیه می فرماید: «آنها نسبت به (فروختن) یوسف، بی اعتنا بودند» (وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الظَّالِمِينَ).

(آیه ۲۱) - در کاخ عزیز مصر! داستان پرماجرایی یوسف با برادران که منتهی به افکندن او در قعر چاه شد به هر صورت پایان پذیرفت، و فصل جدیدی در زندگانی این کودک خردسال در مصر شروع شد.

به این ترتیب که یوسف را سرانجام به مصر آوردند، و در معرض فروش گذاردند و طبق معمول چون تحفه نفیسی بود نصیب «عزیز مصر» که در حقیقت مقام وزارت یا نخست وزیری فرعون را داشت گردید.

قرآن می‌گوید: «و آن کسی که او را از سرزمین مصر خرید [=عزیز مصر] به همسرش گفت: مقام وی را گرامی دار (و به چشم بردگان به او نگاه نکن) شاید برای ما سودمند باشد و یا او را به عنوان فرزند انتخاب کنیم» (وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمْرَاتِهِ أَكْرَمِي مَثْوِيَهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا).

از این جمله چنین استفاده می‌شود که عزیز مصر فرزندی نداشت و در اشتیاق فرزند به سر می‌برد، هنگامی که چشمش به این کودک زیبا و برومند افتاد، دل به او بست که به جای فرزند برای او باشد.

سپس اضافه می‌کند: «و این چنین یوسف را، در آن سرزمین، متمکن و متنعم و صاحب اختیار ساختیم» (وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ).

بعد از آن اضافه می‌نماید که: «و ما این کار را کردیم تا تأویل احادیث را به او تعلیم دهیم» (وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ).

منظور از «تأویل احادیث» علم تعبیر خواب است که یوسف از طریق آن می‌توانست به بخش مهمی از اسرار آینده آگاهی پیدا کند.

در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند بر کار خود، مسلط و غالب است؛ ولی بسیاری از مردم نمی‌دانند» (وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).

(آیه ۲۲) - یوسف در این محیط جدید که در حقیقت یکی از کانونهای مهم سیاسی مصر بود، با مسائل تازه‌ای روبرو شد، در یک طرف دستگاه خیره‌کننده کاخهای رؤیایی و ثروتهای بی‌کران طاغوتیان مصر را مشاهده می‌کرد، و در سوی دیگر منظره بازار برده‌فروشان در ذهن او مجسم می‌شد، و از مقایسه این دو با هم، رنج و درد فراوانی را که اکثریت توده مردم مستحکم می‌شدند بر روح و فکر او سنگینی می‌نمود و او در این دوران دائماً مشغول به خودسازی، و تهذیب نفس بود، قرآن می‌گوید: «و هنگامی که او به مرحله بلوغ و تکامل جسم و جان رسید (و آمادگی برای پذیرش انوار وحی پیدا کرد) ما حکم و علم به او دادیم» (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا).

«و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم» (وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ).



منظور از «حکم و علم» که در آیه بالا می‌فرماید ما آن را پس از رسیدن یوسف به حد بلوغ جسمی و روحی به او بخشیدیم، یا مقام وحی و نبوت است و یا این که منظور از «حکم»، عقل و فهم و قدرت بر داوری صحیح که خالی از هوی پرستی و اشتباه باشد و منظور از «علم»، آگاهی و دانشی است که جهلی با آن توأم نباشد، و هر چه بود این «حکم و علم» دو بهره ممتاز و پرازش الهی بود که خدا به یوسف بر اثر پاکی و تقوا و صبر و شکیبایی و توکل داد.

چرا که خداوند به بندگان مخلصی که در میدان جهاد نفس بر هوسهای سرکش پیروز می‌شوند مواهبی از علوم و دانشها می‌بخشد که با هیچ مقیاس مادی قابل سنجش نیست.

(آیه ۲۳) - عشق سوزان همسر عزیز مصر! یوسف با آن چهره زیبا و ملکوتیش، نه تنها عزیز مصر را مجذوب خود کرد، بلکه قلب همسر عزیز را نیز بسرعت در تسخیر خود درآورد، و عشق او پنجه در اعماق جان او افکند و با گذشت زمان، این عشق، روزبه‌روز داغتر و سوزانتر شد، اما یوسف پاک و پرهیزکار جز به خدا نمی‌اندیشید و قلبش تنها در گرو «عشق خدا» بود.

امور دیگری نیز دست به دست هم داد و به عشق آتشین همسر عزیز، دامن زد.

نداشتن فرزند از یک سو، غوطه‌ور بودن در یک زندگی پرتجمل اشرافی از سوی دیگر، و نداشتن هیچ‌گونه گرفتاری در زندگی داخلی - آنچنان که معمول اشراف و متنعمان است - از سوی سوم، این زن را که از ایمان و تقوا نیز بهره‌ای نداشت در امواج و سوسه‌های شیطانی فرو برد. آنچنان که سرانجام تصمیم گرفت از او تقاضای کامجویی کند.

او از تمام وسائل و روشها برای رسیدن به مقصود خود در این راه استفاده کرد، و با خواهش و تمنا، کوشید در دل او اثر کند آنچنان که قرآن می‌گوید: «آن زن که یوسف در خانه او بود پی‌درپی از او تمنای کامجویی کرد» (وَرَأَوْدَتَهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ).

سرانجام به نظرش رسید یک روز او را تنها در خلوتگاه خویش به دام اندازد، تمام وسائل تحریک او را فراهم نماید، جالبترین لباسها، بهترین آرایشها، خوشبوترین عطرها را به کار برد، و صحنه را آنچنان بیاراید که یوسف نیرومند را به زانو درآورد.

قرآن می‌گوید: «او تمام درها را محکم بست و گفت: بیا که من در اختیار توام!» (وَعَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ).

شاید با این عمل می‌خواست به یوسف بفهماند که نگران از فاش شدن نتیجه کار نباشد چرا که هیچ‌کس را قدرت نفوذ به پشت این درهای بسته نیست.

در این هنگام که یوسف همه جریانها را به سوی لغزش و گناه مشاهده کرد، و هیچ راهی از نظر ظاهر برای او باقی نمانده بود، در پاسخ زلیخا به این جمله قناعت کرد و «گفت: پناه می‌برم به خدا» (قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ).

او با ذکر این جمله کوتاه، هم به یگانگی خدا از نظر عقیده و هم از نظر عمل، اعتراف نمود.

سپس اضافه کرد: از همه چیز گذشته، من چگونه می‌توانم تسلیم چنین خواسته‌ای بشوم، در حالی که در خانه عزیزمصر زندگی می‌کنم و در کنار سفره او هستم «او صاحب نعمت من است و مقام مراگرامی داشته است» (إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوًى).

آیا این ظلم و ستم و خیانت آشکار نیست؟ «مسلماً ستمگران رستگار نخواهند شد» (إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ).

(آیه ۲۴) - در اینجا کار یوسف و همسر عزیز به باریکترین مرحله و حساسترین وضع می‌رسد، که قرآن با تعبیر پرمعنایی از آن سخن می‌گوید: «همسر عزیزمصر، قصد او را کرد و یوسف نیز، اگر برهان پروردگار را نمی‌دید، چنین قصدی می‌نمود!» (وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ).

همسر عزیز تصمیم بر کامجویی از یوسف داشت و نهایت کوشش خود را در این راه به کار برد، یوسف هم به مقتضای طبع بشری و این که جوانی نوخواسته بود،

و هنوز همسری نداشت، و در برابر هیجان‌انگیزترین صحنه‌های جنسی قرار گرفته بود. هرگاه برهان پروردگار یعنی روح ایمان و تقوا و تربیت نفس و بالاخره مقام «عصمت» در این وسط حائل نمی‌شد! چنین تصمیمی را می‌گرفت.

این تفسیر در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در عبارت بسیار فشرده و کوتاهی بیان شده است آنجا که «مأمون» خلیفه عباسی از امام می‌پرسد: آیا شما نمی‌گویید پیامبران معصومند؟ فرمود: آری، گفت: پس این آیه قرآن تفسیرش چیست؟ **وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ.**

امام فرمود: «همسر عزیز تصمیم به کامجویی از یوسف گرفت، و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید، همچون همسر عزیز مصر تصمیم می‌گرفت، ولی او معصوم بود و معصوم هرگز قصد گناه نمی‌کند و به سراغ گناه هم نمی‌رود».

مأمون (از این پاسخ لذت برد) و گفت: آفرین بر تو ای ابوالحسن!

اکنون به تفسیر بقیه آیه توجه کنید: قرآن مجید می‌گوید: «ما این چنین (برهان خویش را به یوسف نشان دادیم) تا بدی و فحشاء را از او دور سازیم» **كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ.**

«چراکه او از بندگان برگزیده و با اخلاص ما بود» **(إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ).**

اشاره به این که اگر ما امداد غیبی و کمک معنوی را به یاری او فرستادیم، تا از بدی و گناه‌رهایی یابد، بی دلیل نبود، او بنده‌ای بود که با آگاهی و ایمان و پرهیزکاری و عمل پاک، خود را ساخته بود.

ذکر این دلیل نشان می‌دهد که این‌گونه امدادهای غیبی که در لحظات طوفانی و بحرانی به سراغ پیامبرانی همچون یوسف می‌شتافته، اختصاصی به آنها نداشته، هر کس در زمره بندگان خالص خدا و **«عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ»** وارد شود، او هم لایق چنین مواهبی خواهد بود.

**\* متانت و عفت بیان -** از شگفتیهای قرآن که یکی از نشانه‌های اعجاز آن

محسوب می‌شود، این است که هیچ‌گونه تعبیر زننده و رکیک و ناموزون و مبتذل و دور از عفت بیان، در آن وجود ندارد، و ابداً متناسب طرز تعبیرات یک فرد عادی

درس نخوانده و پرورش یافته در محیط جهل و نادانی نیست، با این که سخنان هر کس متناسب و هم‌رنگ افکار و محیط اوست.

در میان تمام سرگذشتهایی که قرآن نقل کرده یک داستان واقعی عشقی، وجود دارد و آن داستان یوسف و همسر عزیزمصر است.

داستانی که از عشق سوزان و آتشین یک زن زیبای هوس‌آلود، با جوانی ماهرو و پاکدل سخن می‌گوید.

ولی قرآن در ترسیم صحنه‌های حساس این داستان به طرز شگفت‌انگیزی «دقت در بیان» را با «متانت و عفت» به هم آمیخته و بدون این که از ذکر وقایع چشم‌پوشد و اظهار عجز کند، تمام اصول اخلاق و عفت را نیز به کار بسته است.

(آیه ۲۵) - طشت رسوایی همسر عزیز از بام افتاد! مقاومت سرسختانه یوسف، همسر عزیز را تقریباً مأیوس کرد، ولی یوسف که در این دور مبارزه در برابر آن زن عشوهرگر و هوسهای سرکش نفس، پیروز شده بود احساس کرد که اگر بیش از این در آن لغزشگاه بماند خطرناک است و باید خود را از آن محل دور سازد و لذا «با سرعت به سوی در کاخ دوید، همسر عزیز نیز بی تفاوت نماند، چنانکه آیه می‌گوید: «و هر دو به سوی در، دویدند (در حالی که همسر عزیز، یوسف را تعقیب می‌کرد) و پیراهن او را از پشت کشید و پاره کرد» (وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ).

ولی هر طور بود، یوسف خود را به در رسانید و در را گشود، ناگهان عزیزمصر را پشت در دیدند، بطوری که قرآن می‌گوید: «آن دو، آقایی آن زن را دم در یافتند» (وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ).

در این هنگام که همسر عزیز از یک سو خود را در آستانه رسوایی دید، و از سوی دیگر شعله انتقامجویی از درون جان او زبانه می‌کشید با قیافه حق به جانبی رو به سوی همسرش کرد و یوسف را با این بیان متهم ساخت، «صد ازد: کیفر کسی که نسبت به اهل و همسر تو، اراده خیانت کند، جز زندان یا عذاب الیم چه خواهد بود؟» (قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

(آیه ۲۶) - یوسف در اینجا سکوت را به هیچ وجه جایز نشمرد و با صراحت پرده از روی راز عشق همسر عزیز برداشت و «گفت: او مرا با اصرار و التماس به سوی خود دعوت کرد» (قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي). بدیهی است در چنین ماجرا هر کس در آغاز کار به زحمت می تواند باور کند که جوان نوحاسته برده ای بدون همسر، بی گناه باشد، و زن شوهردار ظاهراً با شخصیتی گناهکار، بنابراین شعله اتهام بیشتر دامن یوسف را می گیرد، تا همسر عزیز را!

ولی از آنجا که خداوند حامی نیکان و پاکان است، اجازه نمی دهد، این جوان پارسای مجاهد با نفس، در شعله های تهمت بسوزد، لذا قرآن می گوید: «در این هنگام شاهدی از خاندان آن زن گواهی داد، که (برای پیدا کردن مجرم اصلی، از این دلیل روشن استفاده کنید) اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده باشد، آن زن، راست می گوید و یوسف دروغگو است» (وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنَّ كَانَ قَمِيصَهُ قَدْ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ).

(آیه ۲۷) - «و اگر پیراهنش از پشت سر پاره شده است، آن زن دروغ می گوید و یوسف راستگوست» (وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ). شهادت دهنده، یکی از بستگان همسر عزیز مصر بود؛ و کلمه «مِنْ أَهْلِهَا» گواه بر این است، و قاعدتاً مرد حکیم و دانشمند و باهوشی بوده است و می گویند این مرد از مشاوران عزیز مصر، و در آن ساعت، همراه او بوده است.

(آیه ۲۸) - عزیز مصر، این داوری را که بسیار حساب شده بود پسندید، و در پیراهن یوسف خیره شد، «و هنگامی که دید پیراهنش از پشت پاره شده (مخصوصاً با توجه به این معنی که تا آن روز دروغی از یوسف نشنیده بود رو به همسرش کرد و) گفت: این کار از مکر و فریب شما زنان است که مکر شما زنان، عظیم است» (فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِ كُنَّ إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ).

(آیه ۲۹) - در این هنگام عزیز مصر از ترس این که، این ماجرای اسف انگیز بر ملا نشود، و آبروی او در سرزمین مصر، بر باد نرود، صلاح این دید که سر و ته قضیه

را به هم آورده و بر آن سرپوش نهد، رو به یوسف کرد و گفت: «یوسف تو صرف نظر کن و دیگر از این ماجرا چیزی مگو» (يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا).

سپس رو به همسرش کرد و گفت: «تو هم از گناه خود استغفار کن که از خطاکاران بودی» (وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ).

**\* حمایت خدا در لحظات بحرانی - درس بزرگ دیگری که این بخش از داستان یوسف به ما می دهد، همان حمایت وسیع پروردگار است که در بحرانی ترین حالات به یاری انسان می شتابد و به مقتضای «يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» از طرقی که هیچ باور نمی کرد روزنه امید برای او پیدا می شود و شکاف پیراهنی سند پاکسی و برائت او می گردد، همان پیراهن حادثه سازی که یک روز، برادران یوسف را در پیشگاه پدر به خاطر پاره نبودن رسوا می کند، و روز دیگر همسر هوسران عزیزمصر را به خاطر پاره بودن، و روز دیگر نور آفرین دیده های بی فروغ یعقوب است، و بوی آشنای آن، همراه نسیم صبحگاهی از مصر به کنعان سفر می کند، و پیرکنعانی را بشارت به قدوم موکب بشیر می دهد!**

به هر حال خداوند الطاف خفیه ای دارد که هیچ کس از عمق آن آگاه نیست، و به هنگامی که نسیم این لطف می وزد، صحنه ها چنان دگرگون می شود که برای هیچ کس حتی هوشمندترین افراد قابل پیش بینی نیست.

(آیه ۳۰) - توطئه دیگر همسر عزیزمصر: هر چند مسأله اظهار عشق همسر عزیز، با آن داستانی که گذشت یک مسأله خصوصی بود که «عزیز» هم تأکید بر کتمان داشت، اما از آنجا که این گونه رازها نهفته نمی ماند، مخصوصاً در قصر شاهان و صاحبان زر و زور، که دیوارهای آنها گوشهای شنوایی دارد، سرانجام این راز از درون قصر به بیرون افتاد، و چنانکه قرآن می گوید: «گروهی از زنان شهر، این سخن را در میان خود گفتگو می کردند و نشر می دادند که همسر عزیز با غلامش سر و سری پیدا کرده و او را به سوی خود دعوت می کند» (وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ).

«وآنچنان عشق غلام بر او چیره شده که اعماق قلبش را تسخیر کرده است»

(قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا).

و سپس او را با این جمله مورد سرزنش قرار دادند «ما او را در گمراهی آشکار می بینیم!» (إِنَّا لَنَرِيهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

آنها که این سخن را می گفتند دسته ای از زنان اشرافی مصر بودند که در هوسرانی چیزی از همسر عزیز کم نداشتند، چون دستشان به یوسف نرسیده بود به اصطلاح جانماز آب می کشیدند و همسر عزیز را به خاطر این عشق در گمراهی آشکار می دیدند!

(آیه ۳۱) - «هنگامی که همسر عزیز، از مکر زنان حيله گر مصر، آگاه شد (نخست ناراحت گشت، سپس چاره ای اندیشید و آن این بود که) به سراغشان فرستاد و از آنها دعوت کرد و برای آنها پستی (گرانها و مجلس باشکوهی) فراهم ساخت و به دست هر کدام چاقویی برای بریدن میوه داد» اما چاقوهای تیز، تیزتر از نیاز بریدن میوه ها! (فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا).

و این کار خود دلیل بر این است که او از شوهر خود، حساب نمی برد، و از رسوایی گذشته اش درسی نگرفته بود.

«در این موقع (یه یوسف) گفت: وارد مجلس آنان شو!» تا زنان سرزنش گر، با دیدن جمال او، وی را در این عشقش ملامت نکنند (وَقَالَتِ اِخْرَجْ عَلَيْنَ).

زنان مصر که طبق بعضی از روایات ده نفر و یا بیشتر از آن بودند، هنگامی که آن قامت زیبا و چهره نورانی را دیدند، و چشمشان به صورت دلربای یوسف افتاد، صورتی همچون خورشید که از پشت ابر ناگهان ظاهر شود و چشمها را خیره کند، در آن مجلس طلوع کرد چنان واله و حیران شدند که دست از پا و ترنج از دست، نمی شناختند «هنگامی که چشمشان به او افتاد، او را بسیار بزرگ و زیبا شمردند» (فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ).

و آنچنان از خود بی خود شدند که به جای ترنج «دستهایشان را بریدند» (وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ).

و هنگامی که دیدند، برق حیا و عفت از چشمان جذاب او می درخشید و رخسار معصومش از شدت حیا و شرم گلگون شده، «همگی فریاد برآوردند که نه، این جوان هرگز آلوده نیست، او اصلاً بشر نیست، او یک فرشته بزرگوار آسمانی است» (وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ).

(آیه ۳۲) - در این هنگام زنان مصر، قافیه را بکلی باختند و با دستهای مجروح که از آن خون می چکید و در حالی پریشان همچون مجسمه‌ای بی روح در جای خود خشک شده بودند، نشان داد که آنها نیز دست کمی از همسر عزیز ندارند.

او از این فرصت استفاده کرد و «گفت: این است آن کسی که مرا به خاطر عشقش سرزنش می کردید» (قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ).

همسر عزیز که از موفقیت خود در طرحی که ریخته بود، احساس غرور و خوشحالی می کرد و عذر خود را موجه جلوه داده بود یکباره تمام پرده‌ها را کنار زد و با صراحت تمام به گناه خود اعتراف کرد و گفت: «آری من او را به کام گرفتن از خویش دعوت کردم ولی او خویشتن داری کرد» (وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ).

سپس بی آنکه از این آلودگی به گناه اظهار ندامت کند، و یا لاقبل در برابر میهمانان کمی حفظ ظاهر نماید، با نهایت بی پروایی بالحن جدی که حاکی از اراده قطعی او بود، صریحاً اعلام داشت، «و اگر او (یوسف) آنچه را که من فرمان می دهم انجام ندهد (و در برابر عشق سوزان من تسلیم نگردد) بطور قطع به زندان خواهد افتاد» (وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ).

نه تنها به زندانش می افکنم بلکه در درون زندان نیز «مسلماً خوار و ذلیل خواهد شد» (وَلَيَكُونَنَّ مِنَ الصَّاعِرِينَ).

(آیه ۳۳) - بعضی در اینجا روایت شگفت آوری نقل کرده‌اند و آن این که گروهی از زنان مصر که در آن جلسه حضور داشتند به حمایت از همسر عزیز برخاستند و حق را به او دادند و دور یوسف را گرفتند، و هریک برای تشویق یوسف



به تسلیم شدن یک نوع سخن گفتند: یکی گفت: ای جوان! این همه خویشتن داری و ناز برای چیست؟ چرا به این عاشق دل داده، ترحم نمی کنی؟ مگر تو این جمال دل آرای خیره کننده را نمی بینی؟

دومی گفت: گیرم که از زیبایی و عشق چیزی نمی فهمی، ولی آیا نمی دانی که او همسر عزیزمصر و زن قدرتمند این سامان است؟ فکر نمی کنی که اگر قلب او را به دست آوری، هر مقامی که خواهی برای تو آماده است؟

سومی گفت: گیرم که نه تمایل به جمال و زیباییش داری، و نه نیاز به مقام و مالش، ولی آیا نمی دانی که او زن انتقامجوی خطرناکی است؟

طوفان مشکلات از هر سو یوسف را احاطه کرده بود، اما او که از قبل خود را ساخته بود بی آنکه با زنان هوسباز و هوسران به گفتگو برخیزد رو به درگاه پروردگار آورد و این چنین به نیایش پرداخت: «گفت: بار الها! پروردگارا! زندان (با آن همه سختیهایش) در نظر من محبوبتر است از آنچه این زنان مرا به سوی آن می خوانند» (قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ).

سپس از آنجا که می دانست در همه حال، مخصوصاً در مواقع بحرانی، جز به اتکاء لطف پروردگار راه نجاتی نیست، خودش را با این سخن به خدا سپرد و از او کمک خواست، پروردگارا! اگر کید و مکر و نقشه های خطرناک این زنان آلوده را از من باز نگردانی، قلب من به آنها متمایل می گردد و از جاهلان خواهم بود» (وَاللَّهِ تَصْرَفُ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَضْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنُ مِنَ الْجَاهِلِينَ).

(آیه ۳۴) - و از آنجا که وعده الهی همیشه این بوده که جهادکنندگان مخلص را (چه با نفس و چه با دشمن) یاری بخشد، یوسف را در این حال تنها نگذاشت و لطف حق به یاریش شتافت، آنچنان که قرآن می گوید: «پروردگارش این دعای خالصانه او را اجابت کرد» (فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ).

«و مکر و نقشه آنها را از او گرداند» (فَصَّرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ).

«چرا که او شنوا و داناست» (إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

هم نیایشهای بندگان را می شنود و هم از اسرار درون آنها آگاه است، و هم راه حل مشکل آنها را می داند.

(آیه ۳۵) - زندان به جرم بی گناهی: جلسه عجیب زنان مصر با یوسف در قصر «عزیز» با آن شور و غوغا پایان یافت. بیم رسوایی و افشاح جنسی خاندان «عزیز» در نظر توده مردم روز به روز بیشتر می شد، تنها چاره‌ای که برای این کار از طرف عزیزمصر و مشاورانش دیده شد این بود که یوسف را بکلی از صحنه خارج کنند، و بهترین راه برای این کار، فرستادنش به سیاه چال زندان بود، که هم او را به فراموشی می سپرد و هم در میان مردم به این تفسیر می شد که مجرم اصلی، یوسف بوده است!

لذا قرآن می گوید: «بعد از آن که آنها آیات و نشانه‌های (پاکی یوسف) را دیدند تصمیم گرفتند که او را تا مدتی زندانی کنند» (ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنُنَهُ حَتَّىٰ حِينٍ).

آری! در یک محیط آلوده، آزادی از آن آلودگان است، نه فقط آزادی که همه چیز متعلق به آنهاست، و افراد پاکدامن و با ارزشی همچون یوسف باید منزوی شوند، اما تا کی، آیا برای همیشه؟ نه، مسلماً نه!

(آیه ۳۶) - از جمله کسانی که با یوسف وارد زندان شدند، دو جوان بودند؛ چنانکه آیه می فرماید: «و دو جوان، همراه او وارد زندان شدند» (وَدَخَلَ مَعَهُ السُّجْنَ فَتَيَانٍ).

و از آنجا که وقتی انسان نتواند از طریق عادی و معمولی دسترسی به اخبار پیدا کند احساسات دیگر او به کار می افتد، تا مسیر حوادث را جستجو و پیش بینی کند خواب و رؤیا هم برای او مطلبی می شود.

از همین رو یک روز این دو جوان که گفته می شود یکی از آن دو مأمور «آبدارخانه شاه» و دیگری سرپرست غذا و آشپزخانه بود، وبه علت سعایت دشمنان و اتهام به تصمیم بر مسموم نمودن شاه، به زندان افتاده بودند، نزد یوسف آمدند و هر کدام خوابی را که شب گذشته دیده بود و برایش عجیب و جالب

می نمود بازگو کرد.

«یکی از آن دو گفت: من در عالم خواب چنین دیدم که انگور را برای شراب ساختن می فشارم!» (قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَيْتِي أَعْصِرُ خَمْرًا).

«و دیگری گفت: من در خواب دیدم که مقداری نان روی سرم حمل می کنم، و پرندگان (آسمان می آیند و) از آن می خورند» (وَقَالَ الْأُخْرَى إِنِّي أَرَيْتِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ).

سپس اضافه کردند: «ما را از تعبیر خوابمان آگاه ساز که تو را از نیکوکاران می بینیم» (نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ).

(آیه ۳۷) - به هر حال یوسف که هیچ فرصتی را برای ارشاد و راهنمایی زندانیان از دست نمی داد، مراجعه این دو زندانی را برای تعبیر خواب غنیمت شمرد و به بهانه آن، حقایق مهمی را که راهگشای آنها و همه انسانها بود بیان داشت.

نخست برای جلب اعتماد آنها در مورد آگاهی او بر تعبیر خواب که سخت مورد توجه آن دو زندانی بود چنین «گفت: من (به زودی و) قبل از آن که جیره غذایی شما فرا رسد شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت» (قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا).

سپس یوسف با ایمان و خداپرست که توحید با همه ابعادش در اعماق وجود او ریشه دوانده بود، برای این که روشن سازد چیزی جز به فرمان پروردگار تحقق نمی پذیرد چنین ادامه داد: «این علم و دانش و آگاهی من از تعبیر خواب از اموری است که پروردگارم به من آموخته است» (ذَلِكُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي).

و برای این که تصور نکنند که خداوند، بی حساب چیزی به کسی می بخشد اضافه کرد: «من آیین جمعیتی را که ایمان به خدا ندارند و نسبت به سرای آخرت کافرنند، ترک کردم» و این نور ایمان و تقوا مرا شایسته چنین موهبتی ساخته است (إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ).

منظور از این قوم و جمعیت مردم بت پرست مصر یا بت پرستان کنعان است.

(آیه ۳۸) - من باید از این‌گونه عقاید جدا شوم، چراکه بر خلاف فطرت پاک انسانی است، و به علاوه من در خاندانی پرورش یافته‌ام که خاندان وحی و نبوت است، «و من از آیین پدران و نیاکانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم» (وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ).

بعد به عنوان تأکید اضافه می‌کند: «برای ما شایسته نیست که چیزی را شریک خدا قرار دهیم» (مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ). چراکه خاندان ما، خاندان توحید، خاندان ابراهیم بت‌شکن است.

«این از مواهب الهی بر ما و بر همه مردم است» (ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ).

«ولی (متأسفانه) اکثر مردم این مواهب الهی را شکرگزاری نمی‌کنند» و از راه توحید و ایمان منحرف می‌شوند (وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ).

(آیه ۳۹) - زندان یا کانون تربیت؟ هنگامی که یوسف با ذکر بحث گذشته، دل‌های آن دو زندانی را آماده پذیرش حقیقت توحید کرد رو به سوی آنها نمود و چنین گفت: «ای هم‌زندانهای من! آیا خدایان پراکنده و معبودهای متفرق بهترند یا خداوند یگانه یکتای قهار و مسلط بر هر چیز» (يَا صَاحِبِي السَّجْنِ ءَأَزْبَابُ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ).

گویی یوسف می‌خواهد به آنها حالی کند که چرا شما آزادی را در خواب می‌بینید چرا در بیداری نمی‌بینید؟ چرا به دامن پرستش «الله واحد قهار» دست نمی‌زنید تا بتوانید این خودکامگان ستمگر را که شما را بی‌گناه و به مجرد اتهام به زندان می‌افکنند از جامعه خود برانید.

(آیه ۴۰) - سپس اضافه کرد: «این معبودهایی که غیر از خدا می‌پرستید چیزی جز یک مشت اسمهای بی‌مسم که شما و پدران‌تان آنها را خدا نامیده‌اید، نیست» (مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ).

اینها اموری است که «خداوند دلیل و مدرکی برای آن نازل نفرموده» بلکه ساخته و پرداخته مغزهای ناتوان شماست (مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ).

بدانید «حکومت جز برای خدا نیست» (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ) و به همین دلیل شما نباید در برابر این بتها و طاغوتها و فراعنه سر تعظیم فرود آورید.

و باز برای تأکید بیشتر اضافه می‌کند: «خداوند فرمان داده جز او را نپرستید» (أَمَرَ إِلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ).

«این است آیین و دین پابرجا و مستقیم» که هیچ‌گونه انحرافی در آن راه ندارد (ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ).

یعنی توحید در تمام ابعادش، در عبادت، در حکومت، در فرهنگ و در همه چیز، آیین مستقیم و پا برجای الهی است.

«ولی (چه می‌توان کرد) بیشتر مردم آگاهی ندارند» (وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).

و به خاطر این عدم آگاهی در بیراهه‌های شرک سرگردان می‌شوند و به حکومت غیر «الله» تن در می‌دهند و چه زجرها و زندانها و بدبختیها که از این رهگذر دامنشان را می‌گیرد.

(آیه ۴۱) - سپس رو به سوی دو رفیق زندانی کرد و چنین گفت: «ای دوستان زندانی من! اما یکی از شما (آزاد می‌شود، و) ساقی شراب برای صاحب خود خواهد شد» (يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَمَا أَحَدَكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا).

«اما نفر دیگر به دار آویخته می‌شود و (آنقدر می‌ماند که) پرنندگان آسمان از سر او می‌خورند!» (وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلَّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ).

سپس برای تأکید گفتار خود اضافه کرد: «این امری را که شما در باره آن از من سؤال کردید و استفتاء نمودید حتمی و قطعی است» (قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ).

اشاره به این که این یک تعبیر خواب ساده نیست، بلکه از یک خبر غیبی که به تعلیم الهی یافته‌ام مایه می‌گیرد، بنابراین جای تردید و گفتگو ندارد.

(آیه ۴۲) - اما در این هنگام که احساس می‌کرد این دو به زودی از او جدا خواهند شد، برای این که روزنه‌ای به آزادی پیدا کند، و خود را از گناهی که به او

نسبت داده بودند تبرئه نماید «به یکی از آن دو رفیق زندانی که می دانست آزاد خواهد شد سفارش کرد که نزد مالک و صاحب اختیار خود (شاه) از من سخن بگو» تا تحقیق کند و بی گناهی من ثابت گردد (وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ).

اما این «غلام فراموشکار» آنچنان که راه و رسم افراد کم ظرفیت است که چون به نعمتی برسند صاحب نعمت را به دست فراموشی می سپارند بکلی مسأله یوسف را فراموش کرد؛ قرآن می گوید: «شیطان یادآوری از یوسف را نزد صاحبش از خاطر او برد» (فَأَنسِيَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ).

و به این ترتیب، یوسف به دست فراموشی سپرده شد «و چند سال در زندان باقی ماند» (فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ).

در باره سالهای زندان یوسف گفتگوست ولی مشهور این است که مجموع زندان یوسف ۷ سال بوده، ولی بعضی گفته اند قبل از ماجرای خواب زندانیان ۵ سال در زندان بود و بعد از آن هم هفت سال ادامه یافت. سالهایی پیررنج و زحمت اما از نظر ارشاد و سازندگی پربار و پربرکت.

(آیه ۴۳) - ماجرای خواب سلطان مصر! یوسف سالها در تنگنای زندان به صورت یک انسان فراموش شده باقی ماند، تنها کار او خودسازی، و ارشاد و راهنمایی زندانیان بود.

تا این که یک حادثه به ظاهر کوچک سرنوشت او را تغییر داد، نه تنها سرنوشت او که سرنوشت تمام ملت مصر و اطراف آن را دگرگون ساخت.

پادشاه مصر که می گویند نامش «ولید بن ریّان» بود - و عزیز مصر وزیر او محسوب می شد - خواب ظاهراً پریشانی دید، و صبحگاهان تعبیرکنندگان خواب و اطرافیان خود را حاضر ساخت و چنین «گفت: من در خواب دیدم که هفت گاو لاغر به هفت گاو چاق حمله کرد و آنها را می خورند، و نیز هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده را دیدم» که خشکیده ها برگرد سبزه ها پیچیدند و آنها را از میان بردند (وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ

خُضِرٍ وَأَخْرَ يَابِسَاتٍ).

سپس رو به آنها کرد و گفت: «ای جمعیت اشراف! در باره خواب من نظر دهید اگر قادر به تعبیر خواب هستید» (يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبِرُونَ).

(آیه ۴۴) - ولی حواشی سلطان بلافاصله «اظهار داشتند که: اینها خوابهای پریشان است و ما به تعبیر این گونه خوابهای پریشان آشنا نیستیم»! (قَالُوا أَضْغَاتُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ).

(آیه ۴۵) - در اینجا ساقی شاه که سالها قبل از زندان آزاد شده بود به یاد خاطره زندان و تعبیر خواب یوسف افتاد.

همچنان که آیه می گوید: «ویکی از آن دو که نجات یافته بود - و بعد از مدتی به خاطرش آمد - گفت: من شما را از تعبیر این خواب خبر می دهم، مرا (به سراغ استاد ماهر این کار که در گوشه زندان است) بفرستید» تا خبر صحیح دست اول را برای شما بیاورم (وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ). این سخن وضع مجلس را دگرگون ساخت و همگی چشمها را به ساقی دوختند سرانجام به او اجازه داده شد که هر چه زودتر دنبال این مأموریت برود.

(آیه ۴۶) - ساقی به زندان و به سراغ دوست قدیمی خود یوسف آمد، همان دوستی که در حق او بی وفایی فراوان کرده بود اما شاید می دانست بزرگواری یوسف مانع از آن خواهد شد که سرگله باز کند.

رو به یوسف کرد و چنین گفت: «یوسف! ای مرد بسیار راستگو! در باره این خواب اظهار نظر کن که کسی در خواب دیده است که هفت گاو لاغر، هفت گاو چاق را می خورند، و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده» که دومی بر اولی پیچیده و آن را نابوده کرده است (يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ).

«شاید من به سوی این مردم بازگردم، باشد که آنها از اسرار این خواب آگاه شوند» (لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ).

(آیه ۴۷) - به هر حال یوسف بی آنکه هیچ قید و شرطی قائل شود و یا پاداشی بخواهد فوراً خواب را به عالی‌ترین صورتی تعبیر کرد، تعبیری گویا و خالی از هرگونه پرده‌پوشی، و توأم با راهنمایی و برنامه‌ریزی برای آینده تاریکی که در پیش داشتند، «او چنین گفت: هفت سال پی‌درپی باید با جدیت زراعت کنید (چرا که در این هفت سال بارندگی فراوان است) ولی آنچه را درو می‌کنید به صورت همان خوشه در انبارها ذخیره کنید، جز به مقدار کم و جیره‌بندی که برای خوردن نیاز دارید» (قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ).

(آیه ۴۸) - «پس از آن، هفت سال سخت (و خشکی و قحطی) می‌آید، که آنچه را برای آن سالها ذخیره کرده‌اید، می‌خورند» (ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ).

ولی مراقب باشید در آن هفت سال خشک و قحطی نباید تمام موجودی انبارها را صرف تغذیه کنید، بلکه باید «مقدار کمی که (برای بذر) ذخیره خواهید کرد» برای زراعت سال بعد که سال خوبی خواهد بود نگهداری نمایید (إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تُحْصِنُونَ).

(آیه ۴۹) - اگر با برنامه و نقشه حساب شده این هفت سال خشک و سخت را پشت سر بگذارید دیگر خطری شما را تهدید نمی‌کند، «سپس سالی فرا می‌رسد که باران فراوان نصیب مردم می‌شود» (ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ). «و در آن سال (نه تنها کار زراعت خوب می‌شود بلکه) مردم عصاره (میوه‌ها و دانه‌های روغنی را) می‌گیرند» و سال پربرکتی است (وَفِيهِ يَعْصِرُونَ).

تعبیری که یوسف برای این خواب کرد چقدر حساب شده بود! در حقیقت یوسف یک معبر ساده خواب نبود، بلکه یک رهبر بود که از گوشه زندان برای آینده یک کشور برنامه‌ریزی می‌کرد و یک طرح چند ماده‌ای حداقل پانزده ساله به آنها ارائه داد و این تعبیر و طراحی برای آینده موجب شد که هم مردم مصر از قحطی کشنده نجات یابند و هم یوسف از زندان و هم حکومت از دست خودکامگان!



(آیه ۵۰) - تبرئه یوسف از هرگونه اتهام! تعبیری که یوسف برای خواب شاه مصر کرد اجمالاً به او فهماند که این مرد یک غلام زندانی نیست بلکه شخص فوق العاده‌ای است که طی ماجرای مرمری به زندان افتاده است لذا مشتاق دیدار او شد اما نه آنچنان که غرور و کبر سلطنت را کنار بگذارد و خود به دیدار یوسف بشتابد بلکه «پادشاه گفت: او را نزد من آورید!» (وَقَالَ الْمَلِكُ اَتُونِي بِهِ).

«ولی هنگامی که فرستاده او نزد یوسف آمد (به جای این که دست و پای خود را گم کند که بعد از سالها در سیاه چال زندان بودن اکنون نسیم آزادی می وزد به فرستاده شاه جواب منفی داد و) گفت: (من از زندان بیرون نمی آیم) به سوی صاحبیت بازگرد و از او پرس آن زنانی که (در قصر عزیزمصر وزیر تو) دستهای خود را بریدند به چه دلیل بود؟ (فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ اِلَيَّ رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللّٰتِي قَطَّعْنَ اَيْدِيَهُنَّ).

او نمی خواست ننگ عفو شاه را بپذیرد و پس از آزادی به صورت یک مجرم یا لاقبل یک متهم که مشمول عفو شاه شده است زندگی کند. او می خواست نخست بی گناهی و پاکدامنیش کاملاً به ثبوت رسد، و سربلند آزاد گردد. سپس اضافه نمود اگر توده مردم مصر و حتی دستگاه سلطنت ندانند نقشه زندانی شدن من چگونه و به وسیله چه کسانی طرح شد «اما پروردگار من از نیرنگ و نقشه آن زنان آگاه است» (اِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ).

(آیه ۵۱) - فرستاده مخصوص به نزد شاه برگشت و پیشنهاد یوسف را بیان داشت، این پیشنهاد که با مناعت طبع و علو همت همراه بود او را بیشتر تحت تأثیر عظمت و بزرگی یوسف قرار داد لذا فوراً به سراغ زنانی که در این ماجرا شرکت داشتند فرستاد و آنها را احضار کرد، رو به سوی آنها کرد و «گفت: بگوئید بینم در آن هنگام که شما تقاضای کامجویی از یوسف کردید جریان کار شما چه بود»؟! (قَالَ مَا خَطْبُكُمْ اِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَن نَّفْسِه).

در اینجا وجدانهای خفته آنها یک مرتبه در برابر این سؤال بیدار شد و همگی متفقاً به پاکی یوسف گواهی دادند و «گفتند: منزه است خداوند ما هیچ عیب

و گناهی در یوسف سراغ نداریم» (قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ).

همسر عزیز مصر که در اینجا حاضر بود احساس کرد موقع آن فرار سیده است که سالها شرمندگی وجدان را با شهادت قاطعش به پاکی یوسف و گنهکاری خویش جبران کند، بخصوص این که او بزرگواری بی نظیر یوسف را از پیامی که برای شاه فرستاده بود درک کرد چرا که در پیامش کمترین سخنی از وی به میان نیاورده و تنها از زنان مصر بطور سربسته سخن گفته است.

یک مرتبه، گویی انفجاری در درونش رخ داد. قرآن می گوید: «همسر عزیز مصر فریاد زد: الآن حق آشکار شد، من پیشنهاد کامجویی به او کردم او راستگو است» و من اگر سخنی در باره او گفته ام دروغ بوده است دروغ! (قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْاَن حَصْحَصَ الْحَقُّ اَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَاِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِيْنَ).

(آیه ۵۲) - همسر عزیز در ادامه سخنان خود چنین گفت: «من این اعتراف صریح را به خاطر آن کردم که (یوسف) بداند در غیابش نسبت به او خیانت نکردم» (ذٰلِكَ لِيَعْلَمَ اَنِّي لَمْ اَخْنُهُ بِالْغَيْبِ).

چرا که من بعد از گذشتن این مدت و تجربیاتی که داشته ام فهمیده ام «خداوند نیرنگ و کید خائنان را هدایت نمی کند» (وَأَنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخٰثِلِيْنَ).

### آغاز جزء سیزدهم قرآن مجید

(آیه ۵۳) - باز ادامه داد: «من هرگز نفس سرکش خویش را تبرئه نمی کنم چرا که (می دانم) این نفس اماره ما را به بدیها فرمان می دهد» (وَمَا اَبْرِيْ نَفْسِيْ اِنَّ النَّفْسَ لَآمٰرَةٌ بِالسُّوْءِ).

«مگر آنچه پروردگارم رحم کند» و با حفظ و کمک او مصون بمانیم (اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ).

و در هر حال در برابر این گناه از او امید عفو و بخشش دارم «چرا که پروردگارم غفور و رحیم است» (اِنَّ رَبِّيْ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ).

شکست همسر عزیز مصر که نامش «زلیخا» یا «راعیل» بود در مسیر گناه

باعث تنبیه او گردید، و از کردار ناهنجار خود پشیمان گشت و روی به درگاه خدا آورد.

و خوشبخت کسانی که از شکستها، پیروزی می سازند و از ناکامیها کامیابی، و از اشتباهات خود راههای صحیح زندگی را می یابند و در میان تیره بختیها نیکبختی خود را پیدا می کنند.

(آیه ۵۴) - یوسف خزانه دار کشور مصر می شود! در شرح زندگی پرمآجرای یوسف، این پیامبر بزرگ الهی به اینجا رسیدیم که سرانجام پاکدامنی او بر همه ثابت شد و حتی دشمنانش به پاکیش شهادت دادند، و ثابت شد که تنها گناه او که به خاطر آن، وی را به زندان افکندند چیزی جز پاکدامنی و تقوا و پرهیزکاری نبوده است.

در ضمن معلوم شد این زندانی بی گناه کانونی است از علم و آگاهی و هوشیاری، و استعداد مدیریت در یک سطح بسیار عالی.

در دنبال این ماجرا، قرآن می گوید: «و ملک دستور داد او را نزد من آورید، تا او را مشاور و نماینده مخصوص خود سازم» و از علم و دانش و مدیریت او برای حل مشکلات کمک گیرم (وَقَالَ الْمَلِكُ اَتُونِي بِهِ اَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي).

نماینده ویژه «ملک» وارد زندان شد و به دیدار یوسف شتافت و اظهار داشت که او علاقه شدیدی به تو پیدا کرده است برخیز تا نزد او برویم.

یوسف به نزد ملک آمد و با او به گفتگو نشست؛ «هنگامی که ملک با وی گفتگو کرد (و سخنان پرمغز و پرمایه یوسف را که از علم و هوش و درایت فوق العاده ای حکایت می کرد شنید، بیش از پیش شیفته و دلباخته او شد و) گفت: تو امروز نزد ما دارای منزلت عالی و اختیارات وسیع هستی و مورد اعتماد و وثوق ما خواهی بود» (فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ اَمِينٌ).

(آیه ۵۵) - تو باید امروز در این کشور، مصدر کارهای مهم باشی و بر اصلاح امور همت کنی، یوسف پیشنهاد کرد، خزانه دار کشور مصر باشد و «گفت: مرا در رأس خزانه داری این سرزمین قرار ده چرا که من هم حافظ و نگهدار خوبی هستم

و هم به اسرار این کار واقفم» (قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ). یوسف می دانست یک ریشه مهم نابسامانیهای آن جامعه مملو از ظلم و ستم در مسائل اقتصادیش نهفته است، اکنون که آنها به حکم اجبار به سراغ او آمده اند، چه بهتر که نبض اقتصاد کشور مصر، مخصوصاً مسائل کشاورزی را در دست گیرد و به یاری مستضعفان بشتابد، از تبعیضها تا آنجا که قدرت دارد بکاهد، حق مظلومان را از ظالمان بگیرد، و به وضع بی سر و سامان آن کشور پهناور سامان بخشد.

ضمناً تعبیر «إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» دلیل بر اهمیت «مدیریت» در کنار «امانت» است؛ و نشان می دهد که پاکی و امانت به تنهایی برای پذیرش یک پست حساس اجتماعی کافی نیست بلکه علاوه بر آن آگاهی و تخصص و مدیریت نیز لازم است. (آیه ۵۶) - به هر حال حال، خداوند در اینجا می گوید: «و این چنین ما یوسف را بر سرزمین مصر، مسلط ساختیم که هرگونه می خواست در آن تصرف می کرد» (وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ). آری «ما رحمت خویش و نعمتهای مادی و معنوی را به هرکس بخواهیم و شایسته بدانیم می بخشیم» (نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ).

«و ما هرگز پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهیم کرد» (وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ).

و اگر هم به طول انجامد سرانجام آنچه را شایسته آن بوده اند به آنها خواهیم داد که در پیشگاه ما هیچ کار نیکی به دست فراموشی سپرده نمی شود.

(آیه ۵۷) - ولی مهم این است که تنها به پاداش دنیا قناعت نخواهیم کرد «و پاداشی که در آخرت به آنها خواهد رسید بهتر و شایسته تر است برای کسانی که ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند» (وَلَا جُرْ الْأُخْرَةَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ).

(آیه ۵۸) - پیشنهاد تازه یوسف به برادران: سرانجام همانگونه که پیش بینی می شد، هفت سال پی در پی وضع کشاورزی مصر بر اثر بارانهای پربرکت و فراوانی آب نیل کاملاً رضایت بخش بود، و یوسف دستور داد مردم مقدار مورد نیاز خود را

از محصول بردارند و بقیه را به حکومت بفروشند و به این ترتیب، انبارها و مخازن از آذوقه پر شد.

این هفت سال پربرکت و وفور نعمت گذشت، و قحطی و خشکسالی چهره عبوس خود را نشان داد، و آنچه‌ان آسمان بر زمین بخیل شد که زرع و نخیل لب تر نکردند، و مردم از نظر آذوقه در مضیقه افتادند و یوسف نیز تحت برنامه و نظم خاصی که توأم با آینده‌نگری بود غله به آنها می‌فروخت و نیازشان را به صورت عادلانه‌ای تأمین می‌کرد.

این خشکسالی منحصر به سرزمین مصر نبود، به کشورهای اطراف نیز سرایت کرد، و مردم «فلسطین» و سرزمین «کنعان» را که در شمال شرقی مصر قرار داشتند فراگرفت، و «خاندان یعقوب» که در این سرزمین زندگی می‌کردند نیز به مشکل کمبود آذوقه گرفتار شدند، و به همین دلیل یعقوب تصمیم گرفت، فرزندان خود را به استثنای «بنیامین» که به جای یوسف نزد پدر ماند راهی مصر کند.

آنها با کاروانی که به مصر می‌رفت به سوی این سرزمین حرکت کردند و به گفته بعضی پس از ۱۸ روز راهپیمایی وارد مصر شدند.

طبق تواریخ، افراد خارجی به هنگام ورود به مصر باید خود را معرفی می‌کردند تا مأمورین به اطلاع یوسف برسانند، هنگامی که مأمورین گزارش کاروان فلسطین را دادند، یوسف در میان درخواست‌کنندگان غلات نام برادران خود را دید، و آنها را شناخت و دستور داد، بدون آن که کسی بفهمد آنان برادر وی هستند احضار شوند و آن چنانکه قرآن می‌گوید: «وبرادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند او آنها را شناخت، ولی آنها وی را نشناختند» (وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ).

آنها حق داشتند یوسف را نشناسند، زیرا از یک سو سی تا چهل سال از روزی که او را در چاه انداخته بودند تا روزی که به مصر آمدند گذشته بود، و از سویی دیگر، آنها هرگز چنین احتمالی را نمی‌دادند که برادرشان عزیز مصر شده باشد. اصلاً احتمال حیات یوسف پس از آن ماجرا در نظر آنها بسیار بعید بود.

به هر حال آنها غلّه مورد نیاز خود را خریداری کردند.

(آیه ۵۹) - یوسف برادران را مورد لطف و محبت فراوان قرار داد، و در گفتگو را با آنها باز کرد، برادران گفتند: ما، ده برادر از فرزندان یعقوب هستیم، و او نیز فرزندزاده ابراهیم خلیل پیامبر بزرگ خداست، اگر پدر ما را می شناختی احترام بیشتری می کردی، ما پدر پیری داریم که از پیامبران الهی است، ولی اندوه عمیقی سراسر وجود او را در بر گرفته!

یوسف فوراً پرسید: این همه اندوه چرا؟

گفتند: او پسری داشت، که بسیار مورد علاقه اش بود و از نظر سن از ما کوچکتر بود، روزی همراه ما برای شکار و تفریح به صحرا آمد، و ما از او غافل ماندیم و گرگ او را درید! و از آن روز تاکنون، پدر برای او گریان و غمگین است. بعضی از مفسران چنین نقل کرده اند که عادت یوسف این بود که به هر کس یک بار شتر غلّه بیشتر نمی فروخت، و چون برادران یوسف، ده نفر بودند، ده بار غلّه به آنها داد، آنها گفتند: ما پدر پیری داریم که به خاطر شدت اندوه نمی تواند مسافرت کند و برادر کوچکی که برای خدمت و انس، نزد او مانده است، سهمیه ای هم برای آن دو به ما مرحمت کن.

یوسف دستور داد دو بار دیگر بر آن افزودند، سپس رو کرد به آنها و گفت: در سفر آینده برادر کوچک را به عنوان نشانه همراه خود بیاورید.

در اینجا قرآن می گوید: «و هنگامی که (یوسف) بارهای آنها را آماده ساخت به آنها گفت: آن برادری را که از پدر دارید نزد من بیاورید» (وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ أَتُونِي بِأَخٍ لَّكُمْ مِنْ آبَائِكُمْ).

سپس اضافه کرد: «آیا نمی بینید، حق پیمانانه را ادا می کنم، و من بهترین میزبانها هستم»؟ (أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوْفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ).

(آیه ۶۰) - و به دنبال این تشویق و اظهار محبت، آنها را با این سخن تهدید کرد که «اگر آن برادر را نزد من نیاورید، نه کیل و غلّه ای نزد من خواهید داشت، و نه اصلاً به من نزدیک شوید» (فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ).

یوسف می خواست به هر ترتیبی شده «بنیامین» را نزد خود آورد، گاهی از طریق اظهار محبت و گاهی از طریق تهدید وارد می شد، ضمناً از این تعبیرات روشن می شود که خرید و فروش غلات در مصر از طریق وزن نبود بلکه به وسیله پیمانانه بود و نیز روشن می شود که یوسف به تمام معنی میهمان نواز بود.

(آیه ۶۱) - برادران در پاسخ او «گفتند: ما با پدرش گفتگو می کنیم (و سعی خواهیم کرد موافقت او را جلب کنیم) و ما این کار را خواهیم کرد» (قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ).

آنها یقین داشتند، می توانند از این نظر در پدر نفوذ کنند و موافقتش را جلب نمایند و باید چنین باشد، جایی که آنها توانستند یوسف را با اصرار و الحاح از دست پدر در آورند چگونه نمی توانند بنیامین را از جدا سازند؟

(آیه ۶۲) - در اینجا یوسف برای این که عواطف آنها را به سوی خود بیشتر جلب کند و اطمینان کافی به آنها بدهد، «به کارگزارانش گفت: وجوهی را که آنها (برادران) در برابر غله پرداخته اند (دور از چشم آنها) در بارهایشان بگذارید، تا به هنگامی که به خانواده خود بازگشتند (و بارها را گشودند) آن را بشناسند تا شاید بار دیگر به مصر بازگردند» (وَقَالَ لِفَتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ).

\* چرا یوسف خود را به برادران معرفی نکرد؟ نخستین سؤالی که در ارتباط با آیات فوق پیش می آید این است که چگونه یوسف خود را به برادران معرفی نکرد، تا زودتر او را بشناسد و به سوی پدر بازگردند، و او را از غم و اندوه جانکاه فراق یوسف درآورند؟

بسیاری از مفسران به پاسخ این سؤال پرداخته اند و جوابهایی ذکر کرده اند که به نظر می رسد بهترین آنها این است که یوسف چنین اجازه ای را از طرف پروردگار نداشت، زیرا ماجرای فراق یوسف گذشته از جهات دیگر صحنه آزمایش و میدان امتحانی بود برای یعقوب و می بایست دوران این آزمایش به فرمان پروردگار به آخر برسد، و قبل از آن یوسف مجاز نبود خبر دهد.

به علاوه اگر یوسف بلافاصله خود را به برادران معرفی می‌کرد، ممکن بود عکس‌العملهای نامطلوبی داشته باشد از جمله این که آنها چنان گرفتار وحشت شوند که دیگر به سوی او بازنگردند، به خاطر این که احتمال می‌دادند یوسف انتقام گذشته را از آنها بگیرد.

(آیه ۶۳) - سرانجام موافقت پدر جلب شد! برادران یوسف با دست پر و خوشحالی فراوان به کنعان بازگشتند، ولی در فکر آینده بودند که اگر پدر با فرستادن برادر کوچک (بنیامین) موافقت نکند، عزیز مصر آنها را نخواهد پذیرفت و سهمیه‌ای به آنها نخواهد داد.

لذا قرآن می‌گوید: «هنگامی که آنها به سوی پدر بازگشتند گفتند: پدر! دستور داده شده است که در آینده (سهمیه‌ای به ما ندهند و) کیل و پیمان‌های برای ما نکنند» (فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ).

«اکنون که چنین است برادرمان را با ما بفرست تا بتوانیم کیل و پیمان‌های دریافت داریم» (فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَّكَتِلُ).

«و مطمئن باش که او را حفظ خواهیم کرد» (وَأِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ).

(آیه ۶۴) - پدر که هرگز خاطره یوسف را فراموش نمی‌کرد از شنیدن این سخن ناراحت و نگران شد، رو به آنها کرده «گفت: آیا من نسبت به این (برادر) به شما اطمینان کنم همان‌گونه که نسبت به برادرش (یوسف) در گذشته به شما اطمینان کردم» (قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا آمَنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ).

سپس اضافه کرد: «در هر حال خداوند بهترین حافظ و ارحم الراحمین است» (فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ).

(آیه ۶۵) - سپس برادرها «هنگامی که متاع خود را گشودند دیدند سرمایه آنها، به آنها بازگردانده شده!» و تمام آنچه را به عنوان بهای غله، به عزیزمصر پرداخته بودند، در درون بارهاست! (وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ).

آنها که این موضوع را سندی قاطع بر گفتار خود می‌یافتند، نزد پدر آمدند



«گفتند: پدر جان! ما دیگر بیش از این چه می‌خواهیم؟ این سرمایه ماست که به ما باز پس گردانده شده است» (قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا).

پدرجان! دیگر جای درنگ نیست، برادرمان را با ما بفرست «ما برای خانواده خود مواد غذایی خواهیم آورد» (وَنَمِيرُ أَهْلَنَا).  
«و در حفظ برادر خواهیم کوشید» (وَنَحْفَظُ أَخَانَا).

«و یک بار شتر هم (به خاطر او) خواهیم افزود» (وَنَزِدَادُ كَيْلٍ بَعِيرٍ).  
«و این کار (برای عزیز مصر، این مرد بزرگوار و سخاوتمندی که ما دیدیم) کار ساده و آسانی است» (ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ).

(آیه ۶۶) - ولی یعقوب با تمام این احوال، راضی به فرستادن فرزندش بنیامین با آنها نبود، و از طرفی اصرار آنها که با منطق روشنی همراه بود، او را وادار می‌کرد که در برابر این پیشنهاد تسلیم شود، سرانجام راه چاره را در این دید که نسبت به فرستادن فرزند، موافقت مشروط کند، لذا به آنها چنین «گفت: من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد تا پیمان مؤکد الهی بدهید که او را حتماً نزد من خواهید آورد مگر این که (بر اثر مرگ و یا عوامل دیگر) قدرت از شما سلب شود» (قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ).  
منظور از «مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ» (وثیقه الهی) همان عهد و پیمان و سوگندی بوده که با نام خداوند همراه است.

به هر حال برادران یوسف پیشنهاد پدر را پذیرفتند، «وهنگامی که عهد و پیمان خود را در اختیار پدر گذاشتند (یعقوب) گفت: خداوند شاهد و ناظر و حافظ آن است که ما می‌گوییم» (فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ).

(آیه ۶۷) - سرانجام برادران یوسف پس از جلب موافقت پدر، برادر کوچک را با خود همراه کردند و برای دومین بار آماده حرکت به سوی مصر شدند، در اینجا پدر، نصیحت و سفارشی به آنها کرد «وگفت: فرزندانم! شما از یک در وارد نشوید، بلکه از درهای مختلف وارد شوید» (وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ). تا مورد حسد و سعایت حسودان قرار نگیرید.

و اضافه کرد «من با این دستور نمی توانم حادثه ای را که از سوی خدا حتمی است از شما برطرف سازم» (وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ).  
و در پایان گفت: «حکم و فرمان از آن خداست» (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ).  
«بر او توکل کرده ام» (عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ).

و «همه متوکلان باید بر او توکل کنند» و از او استمداد بجویند و کار خود را به او واگذارند (وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ).

(آیه ۶۸) - برادران حرکت کردند و پس از پیمودن راه طولانی میان کنعان و مصر، وارد سرزمین مصر شدند «و هنگامی که طبق آنچه پدر به آنها امر کرده بود (از راههای مختلف) وارد مصر شدند این کار هیچ حادثه الهی را نمی توانست از آنها دور سازد» (وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ).  
بلکه تنها فایده اش این بود «که حاجتی در دل یعقوب بود که از این طریق انجام می شد» (إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضِيهَا).

اشاره به این که تنها اثرش تسکین خاطر پدر و آرامش قلب او بود، چرا که او از همه فرزندان خود دور بود، و شب و روز در فکر آنها و یوسف بود، و از گذردن حوادث و حسد حسودان و بدخواهان بر آنها می ترسید، و همین اندازه که اطمینان داشت آنها دستوراتش را به کار می بندند دلخوش بود.

سپس قرآن یعقوب را با این جمله مدح و توصیف می کند که: «او از طریق تعلیمی که ما به او دادیم، علم و آگاهی داشت، در حالی که اکثر مردم نمی دانند» (وَأِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).

(آیه ۶۹) - طرحی برای نگهداری برادر: سرانجام برادران بر یوسف وارد شدند، و به او اعلام داشتند که دستور تو را به کار بستیم و با این که پدر در آغاز موافق فرستادن برادر کوچک، با ما نبود با اصرار او را راضی ساختیم، تا بدانی ما به گفته و عهد خود وفاداریم.

یوسف، آنها را با احترام و اکرام تمام پذیرفت، و به میهمانی خویش دعوت کرد، دستور داد هر دو نفر در کنار سفره یا طبق غذا قرار گیرند، آنها چنین

کردند، در این هنگام «بنیامین» که تنها مانده بود گریه را سر داد و گفت: اگر برادرم یوسف زنده بود، مرا با خود بر سر یک سفره می‌نشاند، چرا که از یک پدر و مادر بودیم.

یوسف رو به آنها کرد و گفت: مثل این که برادر کوچکتان تنها مانده است؟ من برای رفع تنهائیش او را با خودم بر سر یک سفره می‌نشاند!

سپس دستور داد برای هر دو نفر یک اتاق خواب مهیا کردند، باز «بنیامین» تنها ماند، یوسف گفت: او را نزد من بفرستید، در این هنگام یوسف برادرش را نزد خود جای داد، اما دید او بسیار ناراحت و نگران است و دائماً به یاد برادر از دسته رفته‌اش یوسف می‌باشد، در اینجا پیمانۀ صبر یوسف لبریز شد و پرده از روی حقیقت برداشت، چنانکه قرآن می‌گوید: «هنگامی که وارد بر یوسف شدند او برادرش را نزد خود جای داد و گفت: من همان برادرت یوسفم، غم مخور و اندوه به خویش راه مده و از کارهایی که اینها می‌کنند نگران مباش!» (وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

منظور از کارهای برادران که «بنیامین» را ناراحت می‌کرده است، بی‌مهری‌هایی است که نسبت به او و یوسف داشتند، و نقشه‌هایی که برای طرد آنها از خانواده کشیدند.

(آیه ۷۰) - در این هنگام طبق بعضی از روایات، یوسف به برادرش بنیامین گفت: آیا دوست داری نزد من بمانی؟ او گفت آری ولی برادرانم هرگز راضی نخواهند شد. یوسف گفت: غصه مخور من نقشه‌ای می‌کشم که آنها ناچار شوند تو را نزد من بگذارند، «سپس هنگامی که بارهای غلات را برای برادران آماده ساخت پیمانۀ گران‌قیمت مخصوص را، درون بار برادرش بنیامین گذاشت چون برای هر کدام باری از غله می‌داد (فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السُّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ).

البته این کار در خفا انجام گرفت، و شاید تنها یک نفر از مأموران، بیشتر از آن آگاه نشد، در این هنگام مأموران کیل مواد غذایی مشاهده کردند که اثری از پیمانۀ مخصوص و گران‌قیمت نیست، در حالی که قبلاً در دست آنها بود: لذا همین که

قافله آماده حرکت شد، «ندا دهنده‌ای فریاد زد: ای اهل قافله! شما سارق هستید!»  
 (ثُمَّ أَذِنَ مُؤَدِّنٌ أَيْتَهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ).

برادران یوسف که این جمله را شنیدند، سخت تکان خوردند و وحشت کردند، چرا که هرگز چنین احتمالی به ذهنشان راه نمی‌یافت که بعد از این همه احترام و اکرام، متهم به سرقت شوند!

(آیه ۷۱) - لذا «رو به آنها کردند و گفتند: مگر چه چیز گم کرده‌اید؟» (قَالُوا وَاقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ).

(آیه ۷۲) - «گفتند: ما پیمانۀ سلطان را گم کرده‌ایم» و نسبت به شما ظنین هستیم (قَالُوا نَفَقِدُ صُوءَاءَ الْمَلِكِ).

و از آنجا که پیمانۀ، گران‌قیمت و مورد علاقه ملک بوده است، «هر کس آن را بیابد و بیاورد، یک بار شتر به او جایزه خواهیم داد» (وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ). سپس گوینده این سخن برای تأکید بیشتر گفت: «و من شخصاً این جایزه را تضمین می‌کنم» (وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ).

(آیه ۷۳) - برادران که سخت از شنیدن این سخن نگران و دستپاچه شدند، و نمی‌دانستند جریان چیست؟ رو به آنها کرده «گفتند: به خدا سوگند شما می‌دانید ما نیامده‌ایم در اینجا فساد کنیم و ما هیچ‌گاه سارق نبوده‌ایم» (قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ).

(آیه ۷۴) - در این هنگام مأموران رو به آنها کرده «گفتند: اگر شما دروغ بگویید جزایش چیست؟» (قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ).

(آیه ۷۵) - و آنها در پاسخ «گفتند: جزایش این است که هر کس پیمانۀ ملک، در بار او پیدا شود خودش را، توقیف کنید و به جای آن بردارید» (قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ).

«آری ما این چنین ستمکاران را کیفر می‌دهیم» (كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ).

(آیه ۷۶) - در این هنگام یوسف دستور داد که بارهای آنها را بگشایند و یک یک بازرسی کنند، منتها برای این که طرح و نقشه اصلی یوسف معلوم نشود،

«نخست بارهای دیگران را قبل از بار برادرش (بنیامین) بازرسی کرد و سپس پیمانۀ مخصوص را از بار برادرش بیرون آورد» (فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ).

همین که پیمانۀ در بار بنیامین پیدا شد، دهان برادران از تعجب باز ماند، گویی کوهی از غم و اندوه بر آنان فرود آمد. از یک سو برادر آنها ظاهراً مرتکب چنین سرقتی شده و مایه سرشکستگی آنهاست، و از سوی دیگر موقعیت آنها را نزد عزیز مصر به خطر می اندازد، و از همه اینها گذشته پاسخ پدر را چه بگویند؟ چگونه او باور می کند که برادران تقصیری در این زمینه نداشته اند؟

سپس قرآن چنین اضافه می کند که: «ما این گونه برای یوسف، طرح ریختیم» (كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ). تا برادر خود را به گونه ای که برادران دیگر نتوانند مقاومت کنند نزد خود نگاه دارد.

مسأله مهم اینجا است که اگر یوسف می خواست طبق قوانین مصر با برادرش بنیامین رفتار کند می بایست او را مضروب سازد و به زندان بیفکند. لذا قبلاً از برادران اعتراف گرفت که اگر شما دست به سرقت زده باشید، کیفرش نزد شما چیست؟ آنها هم طبق سنتی که داشتند پاسخ دادند که در محیط ما شخص سارق را در برابر سرقتی که کرده بر می دارند، و یوسف طبق همین برنامه با آنها رفتار کرد، چرا که یکی از طرق کیفر مجرم آن است که او را طبق قانون و سنت خودش کیفر دهند.

به همین جهت قرآن می گوید: «یوسف نمی توانست برادرش را طبق آیین ملک مصر بر دارد» و نزد خود نگهدارد (مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ). سپس به عنوان یک استثناء می فرماید: «مگر این که خداوند بخواهد: (إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ).

اشاره به این که: این کاری که یوسف انجام داد و با برادران همانند سنت خودشان رفتار کرد طبق فرمان الهی بود، و نقشه ای بود برای حفظ برادر، و تکمیل آزمایش پدرش یعقوب، و آزمایش برادران دیگر!

و در پایان اضافه می‌کند: «ما درجات هر کس را بخواهیم بالا می‌بریم» (تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ). درجات کسانی که شایسته باشند و همچون یوسف از بوتۀ امتحانات، سالم به در آیند.

«و در هر حال برتر از هر صاحب علمی عالمی است» یعنی خدا، (وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ).

و هم او بود که طرح این نقشه را به یوسف الهام کرده بود.

(آیه ۷۷) - برادران سرانجام باور کردند که برادرشان «بنیامین» دست به سرقت زشت و شومی زده است، و سابقۀ آنها را نزد عزیزمصر بکلی خراب کرده است و لذا برای این که خود را تبرئه کنند «گفتند: اگر او [= بنیامین] دزدی کند (چیز عجیبی نیست، چرا که) برادرش (یوسف) نیز قبلاً مرتکب دزدی شده است» که هر دو از یک پدر و مادرند و حساب آنها از ماکه از مادر دیگری هستیم جداست! (قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ).

یوسف از شنیدن این سخن سخت ناراحت شد و «آن را در دل مکتوم داشت، و برای آنها آشکار نساخت» (فَأَسْرَاهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ).

چرا که او می‌دانست آنها با این سخن، مرتکب تهمت بزرگی شده‌اند، ولی با پاسخ آنها نپرداخت، همین اندازه سر بسته به آنها «گفت: شما (از دیدگاه من)، از نظر منزلت بدترین مردمید» (قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا).

سپس افزود: «و خداوند از آنچه توصیف می‌کنید، آگاهتر است» (وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ).

(آیه ۷۸) - هنگامی که برادران دیدند برادر کوچکشان بنیامین طبق قانونی که خودشان آن را پذیرفته‌اند می‌بایست نزد عزیزمصر بماند و از سوی دیگر با پدر پیمان بسته‌اند که حداکثر کوشش خود را در حفظ و بازگرداندن بنیامین به خرج دهند، رو به سوی یوسف که هنوز برای آنها ناشناخته بود کردند و «گفتند: ای عزیز مصر! و ای زمامدار بزرگوار، او پدری دارد پیر و سالخورده (که قدرت بر تحمل فراق او را ندارد ما طبق اصرار تو او را از پدر جدا کردیم و او از ما پیمان مؤکد گرفته

که به هر قیمتی هست، او را بازگردانیم، بیا بزرگواری کن) و یکی از ما را به جای او بگیر» (قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبَا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ).

«چرا که ما تو را از نیکوکاران می بینیم» (إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ). و این اولین بار نیست که نسبت به ما محبت فرمودی بیا و محبت خود را با این کار تکمیل فرما.

(آیه ۷۹) - یوسف این پیشنهاد را شدیداً نفی کرد و «گفت: پناه بر خدا (چگونه ممکن است) ما کسی را جز آن کس که متاع خود را نزد او یافته ایم بگیریم» هرگز شنیده اید آدم با انصافی، بی گناهی را به جرم دیگری مجازات کند؟ (قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ).

«اگر چنین کنیم مسلماً ظالم خواهیم بود» (إِنَّا إِذَا لَطَمُونَ).

قابل توجه این که یوسف در این گفتار خود هیچ گونه نسبت سرقت به برادر نمی دهد بلکه از او تعبیر می کند به کسی که متاع خود را نزد او یافته ایم، و این دلیل بر آن است که او دقیقاً توجه داشت که در زندگی هرگز خلاف نگوید.

(آیه ۸۰) - برادران سرافکننده به سوی پدر بازگشتند: برادران آخرین تلاش و کوشش خود را برای نجات بینامین کردند، ولی تمام راهها را به روی خود بسته دیدند.

لذا مایوس شدند و تصمیم به مراجعت به کنعان و گفتن ماجرا برای پدر را گرفتند، قرآن می گوید: «هنگامی که آنها (از عزیز مصر یا از نجات برادر) مایوس شدند به گوشه ای آمدند و خود را از دگران جدا ساختند و به نجوا و سخنان درگوشی پرداختند» (فَلَمَّا اسْتَيْسُّوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا).

به هر حال، «برادر بزرگتر (در آن جلسه خصوصی به آنها) گفت: مگر نمی دانید که پدرتان از شما پیمان الهی گرفته است» که بینامین را به هر قیمتی که ممکن است بازگردانید (قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ).

و شما همان کسانی هستید که: «پیش از این نیز در باره یوسف، کوتاهی

کردید» و سابقه خود را نزد پدر بد نمودید (وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ).

«حال که چنین است، من از جای خود - یا از سرزمین مصر - حرکت نمی‌کنم (و به اصطلاح در اینجا متحصن می‌شوم) مگر این که پدرم به من اجازه دهد، و یا خداوند فرمانی در باره من صادر کند که او بهترین حاکمان است» (فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْتِيَ لِي أَمْرٌ أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ).

منظور از این فرمان، یا فرمان مرگ است و یا راه چاره‌ای است که خداوند پیش بیاورد و یا عذر موجهی که نزد پدر بطور قطع پذیرفته باشد.

(آیه ۸۱) - سپس برادر بزرگتر به سایر برادران دستور داد که «شما به سوی پدر بازگردید و بگویید: پدر! فرزندان دست به دزدی زد!» (إِرْجِعُوا إِلَيَّ أَيُّكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ).

«و این شهادتی را که ما می‌دهیم به همان مقداری است که ما آگاه شدیم» (وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا).

همین اندازه ما دیدیم پیمانۀ ملک را از بار برادرمان خارج ساختند، که نشان می‌داد او مرتکب سرقت شده است، و اما باطن امر با خداست.

«و ما از غیب خبر نداشتیم» (وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ).

(آیه ۸۲) - سپس برای اینکه هرگونه سوءظن را از پدر دور سازند و او را مطمئن کنند که جریان امر همین بوده، نه کم و نه زیاد، گفتند: «برای تحقیق بیشتر از شهری که ما در آن بودیم سؤال کن» (وَسْئَلِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كُنَّا فِيهَا).

«و همچنین از قافله‌ای که با آن قافله به سوی تو آمدیم» و طبعاً افرادی از سرزمین کنعان و از کسانی که تو بشناسی در آن وجود دارد، می‌توانی حقیقت حال را بپرس (وَالْعِيرِ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا).

و به هر حال «مطمئن باش که ما در گفتار خود صادقیم و جز حقیقت چیزی نمی‌گوییم» (وَإِنَّا لَصَادِقُونَ).

از مجموع این سخن استفاده می‌شود که مسأله سرقت بنیامین در مصر پیچیده بوده که کاروانی از کنعان به آن سرزمین آمده و از میان آنها یک نفر قصد



داشته است پیمانۀ ملک را با خود ببرد که مأموران ملک به موقع رسیده‌اند و پیمانۀ را گرفته و شخص او را بازداشت کرده‌اند.

(آیه ۸۳) - برادران از مصر حرکت کردند در حالی که برادر بزرگتر و کوچکتر را در آنجا گذاردند، و با حال پریشان و نزار به کنعان بازگشتند و به خدمت پدر شتافتند، پدر که آثار غم و اندوه را در بازگشت از این سفر - به عکس سفر سابق - بر چهره‌های آنها مشاهده کرد فهمید آنها حامل خبر ناگواری هستند، بخصوص این که اثری از «بن یامین» و برادر بزرگتر در میان آنها نبود، و هنگامی که برادران جریان حادثه را بی‌کم و کاست، شرح دادند یعقوب برآشفتم، رو به سوی آنها کرده گفت: هوسهای نفسانی شما، مسأله را در نظرتان چنین منعکس ساخته و تزیین داده است! «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً».

سپس یعقوب به خویشان بازگشت و گفت: من زمام صبر را از دست نمی‌دهم و «شکیبایی نیکو خالی از کفران می‌کنم» (فَصَبْرٌ جَمِيلٌ).  
«امیدوارم خداوند همه آنها (یوسف و بن یامین و فرزندان بزرگم) را به من بازگرداند» (عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا).  
«چرا که او دانا و حکیم است» (إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ).

از درون دل همه آگاه است و از همه حوادثی که گذشته و می‌گذرد با خبر؛ به علاوه او حکیم است و هیچ کاری را بدون حساب نمی‌کند.

(آیه ۸۴) - در این حال غم و اندوهی سراسر وجود یعقوب را فراگرفت و جای خالی بن یامین همان فرزندی که مایۀ تسلی خاطر او بود، وی را به یاد یوسف عزیزش افکند، به یاد دورانی که این فرزند برومند با ایمان باهوش زیبا در آغوشش بود و استشمام بوی او هر لحظه زندگی و حیات تازه‌ای به پدر می‌بخشید، اما امروز نه تنها اثری از او نیست بلکه جانشین او بن یامین نیز به سرنوشت دردناک و مبهمی همانند او گرفتار شده است، «در این هنگام روی از فرزندان برتافت و گفت: وا اسفا بر یوسف!» (وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يَوْسُفَ).

این حزن و اندوه مضاعف، سیلاب اشک را، بی‌اختیار از چشم یعقوب

جاری می ساخت تا آن حد که «چشمان او از این اندوه سفید و نابینا شد» (وَ اَبْيَضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ).

و اما با این حال سعی می کرد، خود را کنترل کند و خشم را فرو بنشانند و سخنی برخلاف رضای حق نگوید «او مرد با حوصله و بر خشم خویش مسلط بود» (فَهُوَ كَظِيمٌ).

(آیه ۸۵) - برادران که از مجموع این جریانها، سخت ناراحت شده بودند، از یک سو وجدانشان به خاطر داستان یوسف معذب بود، و از سوی دیگر به خاطر بن یامین خود را در آستانه امتحان جدیدی می دیدند، و از سوی سوم نگرانی مضاعف پدر بر آنها، سخت و سنگین بود، با ناراحتی و بی حوصلگی، به پدر «گفتند: به خدا سوگند تو آنقدر یاد یوسف می کنی تا در آستانه مرگ قرارگیری یا هلاک گردی» (قَالُوا تَاللّٰهِ تَفْتُنَا تَذَكُّرُ يُوْسُفَ حَتّٰى تَكُوْنَ حَرَضًا اَوْ تَكُوْنَ مِنَ الْهَالِكِيْنَ).

(آیه ۸۶) - اما پیر کنعان آن پیامبر روشن ضمیر در پاسخ آنها «گفت: (من شکایتم را به شما نیاوردم که چنین می گوید) من غم و اندوهم را نزد خدا می برم و به او شکایت می آورم» (قَالَ اِنَّمَا اَشْكُوْا بَيْنِيْ وَحَزْنِيْ اِلَى اللّٰهِ).  
«و از خدایم (لطف ها و کرامت ها و) چیزهایی سراغ دارم که شما نمی دانید» (وَ اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ).

(آیه ۸۷) - بکشید و مایوس نشوید که یأس نشانه کفر است! قحطی در مصر و اطرافش از جمله کنعان بیداد می کرد، دگر بار یعقوب فرزندان را دستور به حرکت کردن به سوی مصر و تأمین مواد غذایی می دهد، ولی این بار در سرلوحه خواسته هایش جستجو از یوسف و برادرش بن یامین را قرار می دهد و می گوید: «فرزندانم بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید» (يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوْسُفَ وَ اَخِيْهِ).

و از آنجا که فرزندان تقریباً اطمینان داشتند که یوسفی در کار نمانده، و از این توصیه و تأکید پدر تعجب می کردند، یعقوب به آنها گوشزد می کند: «از رحمت

الهی هیچ‌گاه مأیوس نشوید» که قدرت او مافوق همهٔ مشکلات و سختیهاست (وَلَا تَأْتِسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ).

«چرا که جز کافران بی‌ایمان (که از قدرت خدا بی‌خبرند) از رحمتش مأیوس نمی‌شوند» (إِنَّهُ لَا يَأْتِسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ).

(آیه ۸۸) - به هر حال فرزندان یعقوب بارها را بستند و روانهٔ مصر شدند و این سومین مرتبه است که آنها به این سرزمین پرحادثه وارد می‌شوند.

در این سفر بر خلاف سفرهای گذشته یک نوع احساس شرمندگی روح آنها را آزار می‌دهد، چرا که سابقهٔ آنها در مصر و نزد عزیز، سخت آسیب دیده، و شاید بعضی آنها را به عنوان «گروه سارقان کنعان» بشناسند، تنها چیزی که در میان انبوه این مشکلات و ناراحتیهای جانفرسا مایهٔ تسلی خاطر آنهاست، همان جملهٔ اخیر پدر است که می‌فرمود: از رحمت خدا مأیوس نباشید که هر مشکلی برای او سهل و آسان است.

«پس هنگامی که آنها وارد بر یوسف شدند، (با نهایت ناراحتی رو به سوی او کردند و) گفتند: ای عزیز! ما و خاندان ما را قحطی و ناراحتی و بلا فرا گرفته است» (فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ).

«و تنها متاع کم و بی‌ارزشی همراه آورده‌ایم» (وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجِيَةٍ).

اما با این حال به کرم و بزرگواری تو تکیه کرده‌ایم «و انتظار داریم که پیمانۀ ما را بطور کامل وفا کنی» (فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ).

و در این کار «بر ما منت گذار و تصدق کن» (وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا).

و پاداش خود را از ما مگیر، بلکه از خدایت بگیر «چرا که خداوند کریمان و متصدقان را پاداش خیر می‌دهد» (إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ).

جالب این که برادران یوسف، با این که پدر تأکید داشت در بارهٔ یوسف و برادرش به جستجو برخیزید به این گفتار چندان توجه نکردند، و نخست از عزیز مصر تقاضای مواد غذایی نمودند، شاید چندان امیدی به پیدا شدن یوسف نداشتند، و با فکر کردند تقاضای آزاد ساختن برادر را تحت الشعاع نمایند تا تأثیر

بیشتری در عزیزمصر داشته باشد.

در روایات می خوانیم که برادران حامل نامه ای از طرف پدر برای عزیزمصر بودند که در آن نامه، یعقوب، ضمن تمجید از عدالت و دادگری و محبت های عزیز مصر، نسبت به خاندانش، و سپس معرفی خویش و خاندان نبوتش، ناراحتی های خود را به خاطر از دست دادن فرزندش یوسف و فرزند دیگرش بن یامین و گرفتاری های ناشی از خشکسالی را برای عزیزمصر شرح داده بود.

و در پایان نامه از او خواسته بود که بن یامین را آزاد کند. چرا که هرگز سرقت و مانند آن در خاندان ما نبوده و نخواهد بود.

هنگامی که برادرها نامه پدر را به دست عزیز می دهند، نامه را گرفته و می بوسد و بر چشمان خویش می گذارد، و گریه می کند، آنچنان که قطرات اشک بر پیراهنش می ریزد.

(آیه ۸۹) - در این هنگام که دوران آزمایش به سر رسیده بود و یوسف نیز سخت، بی تاب و ناراحت به نظر می رسید، برای معرفی خویش از اینجا سخن را آغاز نمود، رو به سوی برادران کرد «گفت: هیچ می دانید شما در آن هنگام که جاهل و نادان بودید به یوسف و برادرش چه کردید» (قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ).

عزیزمصر، گفتارش را با تبسمی پایان داد، این تبسم سبب شد دندانهای زیبای یوسف در برابر برادران کاملاً آشکار شود، خوب که دقت کردند دیدند عجب شباهتی با دندانهای برادرشان یوسف دارد.

(آیه ۹۰) - مجموع این جهات، دست به دست هم داد، از یک سو می بینند عزیزمصر، از یوسف و بلاهایی که برادران بر سر او آوردند و هیچ کس جز آنها و یوسف از آن خبر نداشت سخن می گوید.

از سوی دیگر نامه یعقوب، آنچنان او را هیجان زده می کند که گویی نزدیکترین رابطه را با او دارد.

و از سوی سوم، هر چه در قیافه و چهره او بیشتر دقت می کنند شباهت او را

با برادرشان یوسف بیشتر می‌بینند، اما در عین حال نمی‌توانند باور کنند که یوسف بر مسند عزیز مصر تکیه زده است، او کجا و اینجا کجا؟!  
لذا بالحنی آمیخته با تردید «گفتند: آیا تو خود یوسف هستی؟» (قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ).

لحظه‌ها با سرعت می‌گذشت، ولی یوسف نگذارد این زمان، زیاد طولانی شود به ناگاه پرده از چهره حقیقت برداشت، «گفت: آری منم یوسف! و این برادرم بن‌یامین است!» (قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي).

ولی برای این که شکر نعمت خدا را که این همه موهبت به او ارزانی داشته به جا آورده باشد و ضمناً درس بزرگی به برداران بدهد اضافه کرد: «خداوند بر ما منت گذارده هر کس تقوا پیشه کند و شکیبایی داشته باشد (خداوند پاداش او را خواهد داد) چرا که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند» (قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ).

(آیه ۹۱) - در این لحظات حساس برادران که خود را سخت شرمنده می‌بینند نمی‌توانند درست به صورت یوسف نگاه کنند، آنها در انتظار این هستند که ببینند آیا گناه بزرگشان قابل اغماض و بخشش است یا نه، لذا رو به سوی برادر کرده «گفتند: به خدا سوگند خداوند تو را بر ما مقدم داشته است» و از نظر علم و حلم و عقل و حکومت، فضیلت بخشیده (قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا).  
«هر چند ما خطا کار و گنه کار بودیم» (وَأِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ).

(آیه ۹۲) - اما یوسف که حاضر نبود این حال شرمندگی برادران مخصوصاً به هنگام پیروزیش ادامه یابد، بلافاصله با این جمله به آنها امنیت و آرامش خاطر داد و «گفت: امروز هیچ‌گونه سرزنش و توبیخی بر شما نخواهد بود» (قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْنَا مَوْلَايَ).

فکرتان آسوده، و وجدانتان راحت باشد، و غم و اندوهی از گذشته به خود راه ندهید، سپس برای این که به آنها خاطر نشان کند که نه تنها حق او بخشوده شده است، بلکه حق الهی نیز در این زمینه با این ندامت و پشیمانی قابل بخشش است،

افزود: «خداوند شما را می‌بخشد، چرا که او ارحم الراحمین است» (يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ).

و این دلیل بر نهایت بزرگواری یوسف است که نه تنها از حق خود گذشت، بلکه از نظر حق الله نیز به آنها اطمینان داد که خداوند غفور و بخشنده است.

(آیه ۹۳) - در اینجا غم و اندوه دیگری بر دل برادران سنگینی می‌کرد و آن این که پدر بر اثر فراق فرزندانش نابینا شده و ادامه این حالت، رنجی است جانکاه برای همه خانواده، به علاوه دلیل و شاهد مستمری است بر جنایت آنها، یوسف برای حل این مشکل بزرگ نیز چنین گفت: «این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیفکنید تا بینا شود» (اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْتَقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بِصِيرًا).  
«و سپس با تمام خانواده به سوی من بیایید» (وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ).

در پاره‌ای از روایات آمده که یوسف گفت: آن کسی که پیراهن شفا بخش من را نزد پدر می‌برد باید همان باشد که پیراهن خون‌آلود را نزد او برده بود؛ لذا این کار به «یهودا» سپرده شد، زیرا او گفت من آن کسی بودم که پیراهن خونین را نزد پدر بردم و گفتم فرزندت را گرگ خورده.

ضمناً آیات فوق این درس مهم اخلاقی و دستور اسلامی را به روشنترین وجهی به ما می‌آموزد که به هنگام پیروزی بر دشمن، انتقام‌جو و کینه‌توز نباشید.

همانطور که پیامبر اسلام ﷺ بعد از فتح مکه به مخالفان گفت: من در باره شما همان می‌گویم که برادرم یوسف در باره برادرانش به هنگام پیروزی گفت: لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ: «امروز روز سرزنش و ملامت و توبیخ نیست!»

(آیه ۹۴) - سرانجام لطف خدا کار خود را کرد! فرزندان یعقوب در حالی که از خوشحالی در پوست نمی‌گنجیدند، پیراهن یوسف را با خود برداشته، همراه قافله از مصر حرکت کردند «هنگامی که کاروان (از سرزمین مصر) جدا شد، پدرشان (یعقوب) گفت: من بوی یوسف را احساس می‌کنم، اگر مرا به نادانی و کم‌عقلی نسبت ندهید» اما گمان نمی‌کنم شما این سخنان را باور کنید (وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تُفَنِّدُونِ).

(آیه ۹۵) - اطرافیان یعقوب که قاعدتاً نوه‌ها و همسرانِ فرزندان او و مانند آنان بودند با کمال تعجب و گستاخی رو به سوی او کردند و با قاطعیت «گفتند: به خدا سوگند تو در همان گمراهی قدیمت هستی!» (قَالُوا تَاللّٰهِ اِنَّكَ لَفِي ضَلٰلِكَ الْقَدِيْمِ).

مصر کجا، شام و کنعان کجا؟ آیا این دلیل بر آن نیست که تو همواره در عالم خیالات غوطه‌وری، و پندارهایت را واقعیت می‌پنداری، این چه حرف عجیبی است!

اما این گمراهی تازگی ندارد، قبلاً هم به فرزندان گفتی بروید به مصر و از یوسف جستجو کنید!

و از اینجا روشن می‌شود که منظور از ضلالت، گمراهی در عقیده نبوده، بلکه گمراهی در تشخیص مسائل مربوط به یوسف بوده است.

(آیه ۹۶) - بعد از چندین شبانه‌روز که معلوم نیست بر یعقوب چه اندازه گذشت، یک روز صدا بلند شد بیاید که کاروان کنعان از مصر آمده است، فرزندان یعقوب برخلاف گذشته شاد و خندان وارد شهر شدند، و با سرعت به سراغ خانه پدر رفتند و قبل از همه «بشیر» - همان بشارت‌دهنده وصال و حامل پیراهن یوسف - نزد یعقوب پیر آمد و پیراهن را بر صورت او افکند، یعقوب که چشمان بی‌فروغش توانایی دیدن پیراهن را نداشت، همین اندازه احساس کرد که بوی آشنایی از آن به مشام جاننش می‌رسد.

هیجان عجیبی سر تا پای پیرمرد را فرا گرفته است، ناگهان احساس کرد، چشمش روشن شد، همه‌جا را می‌بیند و دنیا با زیباییهایش بار دیگر در برابر چشم او قرار گرفته‌اند چنانکه قرآن می‌گوید: «هنگامی که بشارت‌دهنده آمد آن (پیراهن) را بر صورت او افکند ناگهان بینا شد!» (فَلَمَّا اَنَّ جَاءَ الْبَشِيْرُ الْقِيْهُ عَلٰى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيْرًا).

برادران و اطرافیان، اشک شوق و شادی ریختند، و یعقوب بالحن قاطعی به آنها «گفت: آیا نگفتم من از خدا چیزهایی سراغ دارم که شما نمی‌دانید»؟! (قَالَ اَلَمْ

أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ).

(آیه ۹۷) - این معجزه شگفت‌انگیز برادران را سخت در فکر فرو برد، لحظه‌ای به گذشته تاریخ خود اندیشیدند، و چه خوب است که انسان هنگامی که به اشتباه خود پی برد فوراً به فکر اصلاح و جبران بیفتد، همان‌گونه که فرزندان یعقوب دست به دامن پدر زدند و «گفتند پدرجان از خدا بخواه که گناهان و خطاهای ما را ببخشد» (قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا).

«چرا که ما گناهکار و خطاکار بودیم» (إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ).

(آیه ۹۸) - پیرمرد بزرگوار که روحی همچون اقیانوس وسیع و پرحرفیت داشت بی آنکه آنها را ملامت و سرزنش کند «به آنها وعده داد و» گفت: من به زودی برای شما از پروردگار مغفرت می‌طلبم» (قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي).

در روایات وارد شده که هدفش این بوده است که انجام این تقاضا را به سحرگاهان شب جمعه که وقت مناسبتری برای اجابت دعا و پذیرش توبه است، به تأخیر اندازد.

و امیدوارم او توبه شما را بپذیرد و از گناهانتان صرف نظر کند «چرا که او غفور و رحیم است» (إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ).

از این دو آیه استفاده می‌شود که توسل و تقاضای استغفار از دیگری نه تنها منافات با توحید ندارد، بلکه راهی است برای رسیدن به لطف پروردگار، و گرنه چگونه ممکن بود یعقوب پیامبر، تقاضای فرزندان را دائر به استغفار برای آنان بپذیرد، و به توسل آنها پاسخ مثبت دهد.

\* پایان شب سیه... درس بزرگی که آیات فوق به ما می‌دهد این است که مشکلات و حوادث هر قدر سخت و دردناک باشد و اسباب و علل ظاهری هر قدر، محدود و نارسا گردد و پیروزی و گشایش و فرج هر اندازه به تأخیر افتد، هیچ‌کدام از اینها نمی‌توانند مانع از امید به لطف پروردگار شوند، همان خداوندی که چشم نابینا را با پیراهنی روشن می‌سازد و بوی پیراهنی را از فاصله دور به نقاط دیگر منتقل می‌کند، و عزیز گمشده‌ای را پس از سالیان دراز باز می‌گرداند، دل‌های مجروح از



فراق را مرهم می‌نهد، و دردهای جانکاه را شفا می‌بخشد.

آری! در این تاریخ و سرگذشت این درس بزرگ توحید و خداشناسی نهفته شده است که هیچ چیز در برابر اراده خدا مشکل و پیچیده نیست.

(آیه ۹۹) - سرانجام کار یوسف و یعقوب و برادران: با فرارسیدن کاروان حامل بزرگترین بشارت از مصر به کنعان طبق توصیه یوسف باید این خانواده به سوی مصر حرکت کند، مقدمات سفر از هر نظر فراهم گشت، یعقوب را بر مرکب سوار کردند، در حالی که لبهای او به ذکر و شکر خدا مشغول بود.

این سفر خالی برخلاف سفرهای گذشته از هرگونه دغدغه بود، و حتی اگر خود سفر رنجی می‌داشت، این رنج در برابر آنچه در مقصد در انتظارشان بود قابل توجه نبود که:

وصال کعبه چنان می‌دواندم بشتاب که خارهای مغیلان حریر می‌آید!  
هر چه بود گذشت، و آبادیهای مصر از دور نمایان گشت.

اما همان‌گونه که روش قرآن است، این مقدمات را که با کمی اندیشه و تفکر روشن می‌شود، حذف کرده و در این مرحله چنین می‌گوید: «هنگامی که وارد بر یوسف شدند، یوسف پدر و مادرش را در آغوش فشرد» (فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ أَوْىٰ إِلَيْهِ أَبُوَيْهِ).

سرانجام شیرین‌ترین لحظه زندگی یعقوب، تحقق یافت و در این دیدار و وصال که بعد از سالها فراق، دست داده بود لحظاتی بر یعقوب و یوسف گذشت که جز خدا هیچ‌کس نمی‌داند آن دو چه احساساتی در این لحظات شیرین داشتند.

سپس یوسف «به همگی گفت: در سرزمین مصر قدم بگذارید که به خواست خدا همه، در امنیت کامل خواهید بود» (وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ اِنْ شَاءَ اللهُ آمِنِينَ).  
چراکه مصر در حکومت یوسف امن و امان شده بود.

از این جمله استفاده می‌شود که یوسف به استقبال پدر و مادر تا بیرون دروازه شهر آمده بود، و شاید از جمله «دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ» استفاده شود که دستور

داده بود در آنجا خیمه‌ها برپاکنند و از پدر و مادر و برادران پذیرایی مقدماتی به عمل آورند.

(آیه ۱۰۰) - هنگامی که وارد بارگاه یوسف شدند، «او پدر و مادرش را بر تخت نشاند» (وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ).

عظمت این نعمت الهی و عمق این موهبت و لطف پروردگار، آنچنان برادران و پدر و مادر را تحت تأثیر قرار داد که «همگی در برابر او به سجده افتادند» (وَاخْرُؤا لَهُ سُجَّدًا).

البته سجده به معنی پرستش و عبادت، مخصوص خداست لذا در بعضی از احادیث می‌خوانیم که: «سجود آنها به عنوان اطاعت و عبادت پروردگار و تحیت و احترام به یوسف بوده است».

در این هنگام یوسف، رو به سوی پدر کرد «و عرض کرد: پدرجان! این همان تأویل خوابی است که از قبل (در آن هنگام که کودک خردسالی بیش نبودم) دیدم» (وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ).

مگر نه این است که در خواب دیده بودم خورشید و ماه، و یازده ستاره در برابر من سجده کردند.

بین همان‌گونه که تو پیش‌بینی می‌کردی «خداوند این خواب را به واقعیت مبدل ساخت» (فَدَّ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا).

«و (پروردگار) به من لطف و نیکی کرد، آن زمانی که مرا از زندان خارج ساخت» (وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ).

جالب این که در باره مشکلات زندگی خود فقط سخن از زندان مصر می‌گوید اما به خاطر برادران، سخنی از چاه کنعان نگفت!

سپس اضافه کرد: خداوند چقدر به من لطف کرد که «شما را از آن بیابان کنعان به اینجا آورد بعد از آن که شیطان در میان من و برادرانم فسادانگیزی نمود» (وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي).

سرانجام می‌گوید: همه این مواهب از ناحیه خداست، «چرا که پروردگارم

کانون لطف است و هر چیز را بخواهد لطف می‌کند» (إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ). کارهای بندگانش را تدبیر و مشکلاتشان را سهل و آسان می‌سازد. او می‌داند چه کسانی نیازمندند، و نیز چه کسانی شایسته‌اند، «چرا که او علیم و حکیم است» (إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ).

(آیه ۱۰۱) - سپس رو به درگاه مالک‌الملک حقیقی و ولی نعمت همیشگی نموده، به عنوان شکر و تقاضا می‌گوید: «پروردگارا! بخشی از یک حکومت وسیع به من مرحمت فرمودی» (رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ).

«و از علم تعبیر خواب به من آموختی» (وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ). و همین علم ظاهراً ساده چه دگرگونی در زندگانی من و جمع کثیری از بندگانت ایجاد کرد، و چه پربرکت است علم! «تویی که آسمانها و زمین را ابداع و ایجاد فرمودی» (فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

و به همین دلیل، همه چیز در برابر قدرت تو خاضع و تسلیم است. پروردگارا! «تو ولی و ناصر و مدبر و حافظ من در دنیا و آخرتی» (أَنْتَ وَلِيٌّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ).

«مرا مسلمان و تسلیم در برابر فرمانت از این جهان بپر» (تَوَفَّنِي مُسْلِمًا).  
«و مرا به صالحان ملحق کن» (وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ).

یعنی من دوام ملک و بقاء حکومت و زندگی مادیم را از تو تقاضا نمی‌کنم که اینها همه فانیند و فقط دورنمای دل‌انگیزی دارند، بلکه از تو می‌خواهم که عاقبت و پایان کارم به خیر باشد، و با ایمان و تسلیم و برای تو جان دهم، و در صف صالحان و شایستگان قرار گیرم.

(آیه ۱۰۲) - با پایان گرفتن داستان یوسف با آن همه درسهای عبرت و آموزنده، و آن نتایج گرانبها و پربارش آن هم خالی از هرگونه گزافه‌گویی و خرافات تاریخی، قرآن روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده و می‌گوید: «اینها از خبرهای غیبی است که به تو وحی می‌فرستیم» (ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ).

«تو هیچ‌گاه نزد آنها نبودی در آن هنگام که تصمیم گرفتند و نقشه می‌کشیدند» که چگونه آن را اجرا کنند (وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ).

بنابراین تنها وحی الهی است که این‌گونه خبرها را در اختیار تو گذارده است. (آیه ۱۰۳) - با این حال مردم با دیدن این همه نشانه‌های وحی و شنیدن این اندرزهای الهی می‌بایست ایمان بیاورند و از راه خطا بازگردند، ولی ای پیامبر «هر چند تو اصرار داشته باشی (بر این که آنها ایمان بیاورند) اکثرشان ایمان نمی‌آورند!» (وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ).

(آیه ۱۰۴) - سپس اضافه می‌کند: اینها در واقع هیچ‌گونه عذر و بهانه‌ای برای عدم پذیرش دعوت تو ندارند زیرا علاوه بر این که نشانه‌های حق در آن روشن است، «تو هرگز از آنها اجر و پاداشی در برابر آن نخواسته‌ای» که آن را بهانه مخالفت نمایند (وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ).

«این دعوتی است عمومی و همگانی و تذکری است برای جهانیان» و سفره گسترده‌ای است برای عام و خاص و تمام انسانها! (إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ).

(آیه ۱۰۵) - آنها در واقع به این خاطر گمراه شدند که چشم باز و بینا و گوش شنوا ندارند به همین جهت «بسیاری از آیات خدا در آسمانها و زمین وجود دارد که آنها از کنار آن می‌گذرند و از آن روی می‌گردانند» (وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ).

همین حوادثی را که همه روز با چشم خود می‌نگرند: اسرار این نظام شگرف، این طلوع و غروب خورشید، این غوغای حیات و زندگی در گیاهان، پرندگان، حشرات و انسانها، و این زمزمه جویباران، این همه‌میه نسیم و این همه نقش عجب که بر در و دیوار وجود است، به اندازه‌ای آشکار می‌باشد که هر کس در آنها و خالقش نیندیشد، همچنان نقش بود بر دیوار!

(آیه ۱۰۶) - در این آیه اضافه می‌کند: «و بیشتر آنها که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرکند» و ایمانشان خالص نیست، بلکه آمیخته با شرک است (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ).

ممکن است خودشان چنین تصور کنند که مؤمنان خالصی هستند، ولی درگه‌های شرک در افکار و کردارشان غالباً وجود دارد؛ و لذا در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «شرک در اعمال انسان مخفی‌تر است از حرکت مورچه». یک موحد خالص کسی است که غیر از خدا، معبودی به هیچ صورت در دل و جان او نباشد، گفتارش برای خدا، اعمالش برای خدا، و هر کارش برای او انجام پذیرد، قانونی جز قانون خدا را به رسمیت نشناسد.

(آیه ۱۰۷) - در این آیه به آنها که ایمان نیاورده‌اند و از کنار آیات روشن الهی بی‌خبر می‌گذرند و در اعمال خود مشرکند، هشدار می‌دهد که: «آیا اینها خود را از این موضوع ایمن می‌دانند که عذاب فراگیر الهی (ناگهان و بدون مقدمه بر آنها نازل شود) و همه آنها را دربرگیرد (أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ). و «یا این که قیامت ناگهان فرارسد (و دادگاه بزرگ الهی تشکیل گردد و به حساب آنها برسند) در حالی که آنها بی‌خبر و غافلند» (أَوْ تَأْتِيَهُمُ السُّعَاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ).

(آیه ۱۰۸) - در این آیه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مأموریت پیدا می‌کند که آیین و روش و خط خود را مشخص کند، می‌فرماید: «بگو: راه و طریقه من این است که همگان را به سوی الله (خداوند واحد یکتا) دعوت کنم» (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ). سپس اضافه می‌کند: من این راه را بی‌اطلاع یا از روی تقلید نمی‌پیمایم، بلکه «از روی آگاهی و بصیرت، خود و پیروانم» همه مردم جهان را به سوی این طریقه می‌خوانیم (عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي).

این جمله نشان می‌دهد که هر مسلمانی که پیرو پیامبر صلی الله علیه و آله است باید با سخن و عملش دیگران را به راه «الله» دعوت کند.

سپس برای تأکید، می‌گوید: «خداوند (یعنی همان کسی که من به سوی او دعوت می‌کنم) پاک و منزّه است از هرگونه عیب و نقص و شبیه و شریک» (وَسُبْحَانَ اللَّهِ).

باز هم برای تأکید بیشتر می‌گوید: و من از مشرکان نیستم» و هیچ‌گونه شریک

و شبیهی برای او قائل نخواهم بود (وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

در واقع این از وظایف یک رهبر راستین است که با صراحت برنامه‌ها و اهداف خود را اعلام کند.

قرارگرفتن این آیه به دنبال آیات «یوسف» اشاره‌ای است به این که راه و رسم من از راه و رسم یوسف پیامبر بزرگ الهی نیز جدا نیست، او هم همواره حتی در کنج زندان دعوت به «اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» می‌کرد، و غیر او را اسمهای بی‌مسمایی می‌شمرد که از روی تقلید از جاهلانی به جاهلان دیگر رسیده است، آری! روش من و روش همه پیامبران نیز همین است.

(آیه ۱۰۹) - و از آنجا که یک اشکال همیشگی اقوام گمراه و نادان به پیامبران این بوده است که چرا آنها انسانند! قرآن مجید یک بار دیگر به این ایراد پاسخ می‌گوید: «ما هیچ پیامبری را قبل از تو نفرستادیم مگر این که آنها مردانی بودند که وحی به آنها می‌فرستادیم، مردانی که از شهرهای آباد و مراکز جمعیت برخاستند» (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى).

آنها نیز در همین شهرها و آبادیها همچون سایر انسانها زندگی می‌کردند، و در میان مردم رفت و آمد داشتند و از دردها و نیازها و مشکلاتشان به خوبی آگاه بودند.

سپس اضافه می‌کند: برای این که اینها بدانند سرانجام مخالفتهایشان با دعوت تو که دعوت به سوی توحید است چه خواهد بود، خوب است بروند و آثار پیشینیان را بنگرند «آیا آنها سیر در زمین نکردند تا ببینند عاقبت اقوام گذشته چگونه بود؟» (أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ). که این «سیر در ارض» و گردش در روی زمین، مشاهده آثار گذشتگان، ویرانی قصرها و آبادیهایی که در زیر ضربات عذاب الهی درهم کوبیده شد بهترین درس را به آنها می‌دهد، درسی زنده، و محسوس، و برای همگان قابل لمس!  
و در پایان آیه می‌فرماید: «و سرای آخرت برای پرهیزکاران مسلماً بهتر است» (وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا).

«آیا تعقل نمی‌کنید و فکر و اندیشه خویش را به کار نمی‌اندازید» (أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

چراکه اینجا سرایی است ناپایدار و آمیخته با انواع مصائب و آلام و دردها، اما آنجا سرایی است جاودانی و خالی از هرگونه رنج و ناراحتی.

(آیه ۱۱۰) - در این آیه اشاره به یکی از حساسترین و بحرانی‌ترین لحظات زندگی پیامبران کرده، می‌گوید: پیامبران الهی در راه دعوت به سوی حق، همچنان پافشاری داشتند و اقوام گمراه و سرکش همچنان به مخالفت خود ادامه می‌دادند «تا آنجا که پیامبران از آنها مأیوس شدند، و (مردم) گمان بردند که به آنها دروغ گفته شده است، در این هنگام یاری ما به سراغ آنها آمد، آنان را که خواستیم نجات یافتند» (حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّىَ مَنْ نَشَاءُ).

و در پایان آیه می‌فرماید: «عذاب و مجازات ما از قوم گنهکار و مجرم، بازگردانده نمی‌شود» (وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ).

این یک سنت الهی است، که مجرمان پس از اصرار بر کار خود و بستن تمام درهای هدایت به روی خویشان و خلاصه پس از اتمام حجت، مجازاتهای الهی به سراغشان می‌آید و هیچ قدرتی قادر بر دفع آن نیست.

(آیه ۱۱۱) - آخرین آیه این سوره محتوای بسیار جامعی دارد، که تمام بحثهایی که در این سوره گذشت بطور فشرده در آن جمع است و آن این که «در سرگذشت آنها (یوسف و برادرانش و انبیاء و رسولان گذشته و اقوام مؤمن و بی‌ایمان) درسه‌های بزرگ عبرت برای همه اندیشمندان است» (لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ).

آینه‌ای است که می‌توانند در آن، عوامل پیروزی و شکست، کامیابی و ناکامی، خوشبختی و بدبختی، سربلندی و ذلت و خلاصه آنچه در زندگی انسان ارزش دارد و آنچه بی‌ارزش است، در آن ببینند.

ولی تنها «اولی‌الالباب» و صاحبان مغز و اندیشه هستند که توانایی مشاهده

این نقوش عبرت را بر صفحه این آینه عجیب دارند.

و به دنبال آن اضافه می‌کند: «آنچه گفته شد یک افسانه ساختگی و داستان خیالی و دروغین نبود» (مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى).

این آیات که بر تو نازل شده و پرده از روی تاریخ صحیح گذشتگان برداشته، ساخته مغز و اندیشه تو نیست، «بلکه (یک وحی بزرگ آسمانی است، که) کتب اصیل انبیای پیشین را نیز تصدیق و گواهی می‌کند» (وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ).

به علاوه؛ هر آنچه انسان به آن نیاز دارد، «و شرح هر چیزی» که پایه سعادت انسان است در این آیات آمده است (وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ).

و به همین دلیل «مایه هدایت (جستجوگران) و مایه رحمت برای همه کسانی است که ایمان می‌آورند» (وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

«پایان سوره یوسف»



## سورهٔ رعد [۱۳]

این سوره در «مکه» نازل شده و ۴۳ آیه است

**محتوای سورهٔ رعد:** همان‌گونه که قبلاً هم گفته‌ایم، سوره‌های مکی چون در آغاز دعوت پیامبر ﷺ و به هنگام درگیری شدید با مشرکان نازل شده است غالباً پیرامون مسائل عقیدتی مخصوصاً دعوت به توحید و مبارزه با شرک و اثبات معاد سخن می‌گوید، در حالی که سوره‌های مدنی که پس از گسترش اسلام و تشکیل حکومت اسلامی نازل گردید، پیرامون احکام و مسائل مربوط به نظامات اجتماعی، طبق نیازمندیهای جامعه بحث می‌کند.

این سوره که از سوره‌های مکی است نیز همین برنامه را تعقیب کرده است و پس از اشاره به به حقانیت و عظمت قرآن، به بیان آیات توحید و اسرار آفرینش که نشانه‌های ذات پاک خدا هستند می‌پردازد.

سپس به بحث معاد و زندگی نوین انسان و دادگاه عدل پروردگار می‌پردازد. و این «مجموعهٔ معرفی مبدأ و معاد» را، با بیان مسؤلیتهای مردم و وظائفشان تکمیل می‌کند.

دگر بار به مسألهٔ توحید باز می‌گردد. سپس برای شناخت حق و باطل، مثال می‌زند، مثالهایی زنده و محسوس، و برای همه قابل درک.

و از آنجا که ثمرهٔ نهایی ایمان به توحید و معاد، همان برنامه‌های سازنده و عملی است به دنبال این بحثها، مردم را به وفای به عهد و صلّهٔ رحم و صبر

و استقامت و انفاق در پنهان و آشکار و ترک انتقامجویی دعوت می‌کند.  
 و سرانجام دست مردم را می‌گیرد و به اعماق تاریخ می‌کشاند و سرگذشت  
 دردناک اقوام یاغی و سرکش گذشته را نشان می‌دهد.  
 بنابراین سوره رعد، از عقاید و ایمان شروع می‌شود، و به اعمال و برنامه‌های  
 انسان‌سازی پایان می‌یابد.

### به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱۱۲) - بار دیگر به حروف مقطعه برخورد می‌کنیم، منتها این سوره تنها  
 سوره‌ای است که در آغاز «الف، لام، میم، راء» (الْمِمْ) دیده می‌شود.  
 محتمل است این ترکیب اشاره به این باشد که محتوای سوره «رعد» جامع  
 محتوای هر دو گروه از سوره‌هایی است که با «الم» و «الر» آغاز می‌شود.  
 به هر حال نخستین آیه این سوره از عظمت قرآن سخن می‌گوید: «اینها آیات  
 کتاب بزرگ آسمانی است» (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ).  
 «و آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده است حق است» (وَالَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ  
 مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ).

و جای هیچ‌گونه شک و تردید در آن دیده نمی‌شود، چراکه بیان‌کننده حقایق  
 عینی جهان آفرینش و روابط آن با انسانها می‌باشد.

«ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند» (وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ).

(آیه ۱۱۳) - نشانه‌های خدا در آسمان و زمین و جهان گیاهان: بعد از بیان  
 حروف مقطعه، به تشریح قسمت مهمی از دلائل توحید و نشانه‌های خدا در جهان  
 آفرینش می‌پردازد، و چه زیبا می‌گوید: «خدا همان کسی است که آسمانها را  
 چنانکه می‌بینید بدون ستون برپا داشت» یا آنها را «با ستونهای نامرئی برافراشت»  
 (اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا).

این آیه پرده از روی یک حقیقت علمی برداشته که در زمان نزول آیات، بر  
 کسی آشکار نبود، چراکه در آن زمان «هیئت بطلمیوس» بر محافل علمی جهان و بر

افکار مردم حکومت می‌کرد، و طبق آن آسمانها به صورت کراتی تو در تو همانند طبقات پیاز روی هم قرار داشتند ولی حدود هزار سال بعد از نزول این آیات، علم و دانش بشر به اینجا رسید که افلاک پوست پیازی، بکلی موهوم است و آنچه واقعیت دارد، این است که کرات آسمانی هر کدام در مدار و جایگاه خود، معلق و ثابتند، بی آنکه تکیه‌گاهی داشته باشند، و تنها چیزی که آنها را در جای خود ثابت می‌دارد، تعادل قوه جاذبه و دافعه است.

این تعادل جاذبه و دافعه به صورت یک ستون نامرئی، کرات آسمان را در جای خود نگه داشته است.

سپس می‌فرماید: خداوند «بعد (از آفرینش این آسمانهای بی ستون که نشانه بارز عظمت قدرت بی انتهای اوست) بر عرش استیلا یافت» و زمام تدبیر جهان را در کف قدرت گرفت (ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ).

بعد از بیان آفرینش آسمانها و حکومت پروردگار بر آنها، سخن از تسخیر خورشید و ماه می‌گوید: او کسی است که: «خورشید و ماه را مسخر و فرمانبردار و خدمتگذار ساخت» (وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ).

اما این نظام جهان ماده جاودانی و ابدی نیست، «و هر کدام (از این خورشید و ماه) تا سرآمد مشخصی که برای آنها تعیین شده است در مسیر خود به حرکت ادامه می‌دهند» (كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى).

و به دنبال آن می‌افزاید که: این آمدوشدها و دگرگونیها بی حساب و کتاب نیست و بدون نتیجه و فایده نمی‌باشد بلکه «اوست که همه کارها را تدبیر می‌کند» (يُدَبِّرُ الْأَمْرَ). و برای هر حرکتی حسابی، و برای هر حسابی هدفی در نظر گرفته است.

«او آیات خویش را برای شما بر می‌شمرد و ریزه کاریهای آنها را شرح می‌دهد تا به لقای پروردگار و سرای دیگر ایمان پیدا کنید» (يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ).

(آیه ۱۱۴) - این آیه، آیات الهی را در عالم بالا نشان می‌دهد و انسان را به

مطالعه زمین و کوهها و نهرها و انواع میوهها و طلوع و غروب خورشید دعوت می‌کند، می‌گوید: «و او کسی است که زمین را گسترش داد» (وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ). تا برای زندگی انسان و پرورش گیاهان و جانداران آماده باشد.

پس از آن به مسأله پیدایش کوهها اشاره می‌کند و می‌فرماید: «خداوند در زمین کوهها قرار داد» (وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيًّ).

همان کوههایی که در آیات دیگر قرآن «أَوْتَاد» (میخهای) زمین معرفی شده شاید به دلیل این که کوهها از زیر به هم پنجه افکنده‌اند و همچون زرهی تمام سطح زمین را پوشانده که هم فشارهای داخلی را از درون خنثی کنند و هم نیروی فوق‌العاده جاذبه ماه و جزر و مد را از بیرون، و به این ترتیب، تزلزل و اضطراب و زلزله‌های مداوم را از میان ببرند کره زمین را در آرامش برای زندگی انسانها نگه دارند.

سپس به آبها و نهرهایی که در روی زمین، جریان دارد اشاره کرده، می‌گوید: و در آن «نهرهایی» قرار دارد (وَأَنْهَارًا).

سیستم آبیاری زمین به وسیله کوهها، و ارتباط کوهها با نهرها، بسیار جالب است، زیرا بسیاری از کوههای روی زمین، آبهایی را که به صورت برف درآمده در قله خود یا در شکافهای دره‌هایشان ذخیره می‌کنند که تدریجاً آب می‌شوند و به حکم قانون جاذبه از مناطق مرتفعتر به سوی مناطق پست و گسترده روان می‌گردند. بعد از آن به ذکر مواد غذایی و میوه‌هایی که از زمین و آب و تابش آفتاب به وجود می‌آید و بهترین وسیله برای تغذیه انسان است پرداخته، می‌گوید: «و از تمام میوه‌ها دو جفت در زمین قرار داد» (وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ). اشاره به این که میوه‌ها موجودات زنده‌ای هستند که دارای نطفه‌های نر و ماده می‌باشند که از طریق تلقیح، بارور می‌شوند.

اگر «لینه» دانشمند و گیاه‌شناس معروف سوئدی در اواسط قرن ۱۸ میلادی موفق به کشف زوجیت عمومی و همگانی در جهان گیاهان شد، قرآن مجید در یک هزار و چهارصد سال قبل از آن، این حقیقت را فاش ساخت، و این خود یکی از

معجزات علمی قرآن مجید است که بیانگر عظمت این کتاب بزرگ آسمانی می باشد. و از آنجا که زندگی انسان و همه موجودات زنده و مخصوصاً گیاهان و میوه‌ها بدون نظام دقیق شب و روز امکان پذیر نیست در قسمت دیگر این آیه، از این موضوع سخن به میان آورده، می گوید: خداوند «به وسیله شب، روز را می پوشاند و پرده بر آن می افکند» (يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ).

چرا که اگر پرده تاریک آرامبخش شب نباشد، نور مداوم آفتاب، همه گیاهان را می سوزاند و اثری از میوه‌ها و بطور کلی از موجودات زنده بر صفحه زمین باقی نمی ماند.

و در پایان آیه می فرماید: «در این (موضوعات که گفته شد) آیات و نشانه‌هایی است برای آنهایی که تفکر می کنند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ).

آری! آنها در این آیات، قدرت لایزال و حکمت بی پایان آفریدگار را به روشنی می بینند.

(آیه ۱۱۵) - در این آیه به یک سلسله نکات جالب زمین شناسی و گیاه شناسی که هر کدام نشانه نظام حساب شده آفرینش است اشاره کرده، نخست می فرماید: «و در زمین قطعات مختلفی وجود دارد که در کنار هم و در همسایگی یکدیگرند» (وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ).

دیگر این که: «در همین زمین باغها و درختانی وجود دارد از انواع انگور و زراعتها و نخلها» (وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ).

و عجب این که این درختان و انواع مختلف آنها، «گاهی از یک پایه و ساقه می رویند و گاه از پایه‌های مختلف» (صِنْوَانٌ وَغَيْرِ صِنْوَانٍ).

ممکن است این جمله اشاره به مسأله استعداد درختان برای پیوند باشد که گاه بر یک پایه چند پیوند مختلف می زنند و هر کدام از این پیوندها رشد کرده و نوع خاصی از میوه را به ما تحویل می دهد.

و عجیبتر این که: «همه آنها از یک آب سیراب می شوند» (يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ).

و با این همه «بعضی از این درختان را بر بعض دیگر از نظر میوه برتری می دهیم» (وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ).

آیا هر یک از این اسرار، دلیل بر وجود یک مبدأ حکیم و عالم که این نظام را رهبری کند نیست.

اینجاست که در پایان آیه می فرماید: «در این امور نشانه‌هایی است (از عظمت خدا) برای آنها که تعقل و اندیشه می کنند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ).

(آیه ۱۱۶) - تعجب کفار از معاد! در اینجا قرآن به مسأله «معاد» می پردازد، و با ارتباط و پیوستگی خاصی که میان مسأله مبدأ و معاد است، این بحث را تحکیم بخشیده، می گوید: «و اگر (از چیزی) تعجب می کنی، عجیب گفتار آنهاست که می گویند: آیا هنگامی که خاک شدیم بار دیگر آفرینش تازه‌ای پیدا خواهیم کرد؟! (وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ ءَإِذَا كُنَّا تُرَابًا ءَأَنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ).

سپس وضع فعلی و سرنوشت آینده این گروه را در سه جمله بیان می کند: ابتدا می گوید: «اینها کسانی هستند که به پروردگارشان کافر شدند» (أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ).

چراکه خداوند و ربوبیت او را قبول داشتند، هرگز در قدرت او در مسأله معاد و تجدید حیات انسان تردید نمی کردند.

دیگر این که بر اثر کفر و بی ایمانی و خارج شدن از زیر پرچم آزادگی توحیدی، زنجیرهای بت پرستی، هوی پرستی، ماده پرستی و جهل و خرافات را با دست خود برگردن خویش نهاده‌اند همانطور که آیه می فرماید: «و آنان غل و زنجیرها در گردنشان است» (وَأُولَٰئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ).

«و چنین افرادی (با این وضع و این موقعیت) مسلماً اصحاب دوزخند و جاودانه در آن خواهند ماند» و جز این نتیجه و انتظاری در باره آنان نیست (وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

(آیه ۱۱۷) - در این آیه به یکی دیگر از سخنان غیرمنطقی مشرکان پرداخته و می گوید: «آنها به جای این که از خداوند به وسیله تو تقاضای رحمت کنند،

درخواست تعجیل عذاب و کیفر و مجازات می نمایند» (وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ).

آیا آنها فکر می کنند مجازات الهی دروغ است؟ «با این که در گذشته عذابهایی (بر امتهای سرکش پیشین) نازل گردید» که اخبار آن بر صفحات تاریخ و در دل زمین ثبت است (وَقَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ).

سپس اضافه می کند: «پروردگار تو نسبت به مردم - با این که ظلم می کنند - دارای مغفرت است، و (در عین حال) پروردگارت دارای عذاب شدید است» (وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ).

(آیه ۱۱۸) - باز هم بهانه جویی! در اینجا به یکی از ایرادات مشرکان لجوج در زمینه «نبوت» پرداخته، می گوید: «کسانی که کافر شدند می گویند: چرا معجزه و نشانه ای از پروردگارش بر او نازل نشده است» (وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ).

واضح است که یکی از وظایف پیامبر ﷺ، ارائه معجزات به عنوان سند حقانیت و پیوندش با وحی الهی است.

ولی مخالفان انبیاء، همواره دارای حسن نیت نبودند؛ یعنی، معجزات را برای یافتن حق نمی خواستند، بلکه به عنوان لجاجت و عدم تسلیم در برابر حق هر زمان پیشنهاد معجزه می کردند و خارق عادت عجیب و غریبی می کردند.

در مقابل این گونه افراد، پیامبران با ذکر این حقیقت که معجزات به دست خداست و به فرمان او انجام می گیرد و ما وظیفه تعلیم و تربیت مردم را داریم، دست رد بر سینه این گونه افراد می زدند.

لذا قرآن به دنبال آن می افزاید: ای پیامبر! «تو فقط بیم دهنده ای و برای هر قوم و ملتی هادی و رهنمایی هست» (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ).

در واقع قرآن می گوید: این کافران وظیفه اصلی پیامبر را فراموش کرده اند که مسأله انذار و دعوت به سوی خداست و چنین پنداشته اند که وظیفه اصلی او اعجازگری است.

قابل توجه این که تفاوت میان «انذار» و «هدایت» در این است که انذار برای آن است که گمراهان از بیراهه به راه آیند، و در متن صراط مستقیم جای گیرند ولی هدایت برای این است که مردم را پس از آمدن به راه به پیش ببرد.

لذا در روایات متعددی از پیامبر ﷺ در کتب شیعه و اهل تسنن نقل شده که، فرمود: «من منذرم و تو هادی ای علی! به وسیله تو هدایت یافته گان هدایت می شوند».

(آیه ۱۱۹) - علم بی پایان خدا! در این بخش سخن از علم وسیع پروردگار (علم به نظام آفرینش و علم به اعمال بندگان) و آگاهی او بر همه چیز است.

نخست می گوید «خداوند از جنینهایی که هر زن - یا هر حیوان ماده - حمل می کند آگاه است» (اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى).  
نه تنها از جنسیت آن، بلکه از تمام مشخصات، استعدادها، ذوقها، و نیروهایی که بالقوه در آن نهفته شده آگاه است.

«و همچنین آنچه را که رحمها کم می کنند و قبل از موعد مقرر بیرون می ریزند» می داند (وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ).  
«و همچنین از آنچه از موعد مقرر افزون نگاه می دارند» نیز باخبر است (وَمَا تَزْدَادُ).

سپس قرآن اضافه می کند: «و هر چیز در نزد خدا به مقدار و میزان ثابت و معین است» (وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ).  
تا تصور نشود که این کم و زیادهای بی حساب و بی دلیل است، همان گونه که اجزای جنین و خون رحم، همه دارای حساب و کتاب است.

(آیه ۱۲۰) - این آیه در حقیقت دلیلی است بر آنچه در آیه قبل بیان شد، می گوید: «او (خداوند) از غیب و شهود (پنهان و آشکار) آگاه است» (عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ).

و آگاهی او از غیب و شهود به این دلیل است که: «او بزرگ و متعالی است» و مسلط بر همه چیز (الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ). و به همین دلیل در همه جا حضور دارد،



و چیزی از دیدگان علم او پنهان نیست.

(آیه ۱۲۱) - و برای تکمیل این بحث و تأکید بر علم بی پایان او اضافه می‌کند: «برای او (خداوند) یکسان است کسانی از شما که پنهانی سخن بگویند، و یا آن را آشکار سازند» او همه را می‌داند و می‌شنوند (سِوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ). «و (نیز برای او تفاوت نمی‌کند) کسانی که مخفیانه در دل شب و در میان پرده‌های ظلمت گام برمی‌دارند و آنها که آشکارا در روز روشن به دنبال کار خویش می‌روند» (وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ).

(آیه ۱۲۲) - **محافظان غیبی!** در آیه قبل خواندیم که خدا به حکم «عالم الغیب و الشهادة» بودن، از پنهان و آشکار مردم باخبر و همه جا حاضر و ناظر است.

در این آیه اضافه می‌کند که خداوند علاوه بر این، حافظ و نگاهبان بندگان خود نیز می‌باشد: «برای انسان مأمورانی است که پی‌درپی از پیش رو، و پشت سر او قرار می‌گیرند و او را از حوادث حفظ می‌کنند» (لَهُ مَعْقَبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ).

اما برای این که کسی اشتباه نکند که این حفظ و نگاهبانی بی‌قید و شرط است و انسان می‌تواند خود را به پرتگاهها بینداند و دست به هر ندامت‌کاری بزند و یا مرتکب هرگونه گناهی که مستوجب مجازات و عذاب است بشود و باز انتظار داشته باشد که خدا و مأموران او حافظ وی باشند اضافه می‌کند که: «خداوند سرنوشت هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد مگر این که آنها تغییراتی در خود ایجاد کنند!» (إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ).

و باز برای این که این اشتباه پیش نیاید که با وجود مأموران الهی که عهده‌دار حفظ انسان هستند، مسأله مجازات و بلاهای الهی چه معنی دارد، در پایان آیه اضافه می‌کند که: «و هرگاه خداوند به قوم و جمعیتی اراده سوء و بدی کند هیچ راه دفاع و بازگشت ندارد» (وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا أَفَلَا مَرَدٍّ لَهُ).

«و جز خدا، سرپرستی نخواهند داشت» (وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ).

به همین دلیل هنگامی که فرمان خدا به عذاب و مجازات یا نابودی قوم و ملتی صادر شود، حافظان و نگهبانان دور می شوند و انسان را تسلیم حوادث می کنند!.

\* همیشه تغییرات از خود ما است! جمله «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» که در دو مورد از قرآن با تفاوت مختصری آمده است، یک قانون کلی و عمومی را بیان می کند.

این اصل قرآنی که یکی از مهمترین برنامه های اجتماعی اسلام را بیان می کند به ما می گوید هرگونه تغییرات برونی متکی به تغییرات درونی ملتها و اقوام است، و هرگونه پیروزی و شکستی که به قومی رسید از همین جا سرچشمه می گیرد، بنابراین آنها که همیشه برای تبرئه خویش به دنبال «عوامل برونی» می گردند، و قدرتهای سلطه گر و استعمارکننده را همواره عامل بدبختی خود می شمارند، سخت در اشتباهند، چراکه اگر این قدرتهای جهنمی پایگاهی در درون یک جامعه نداشته باشند، کاری از آنان ساخته نیست.

این اصل قرآنی می گوید: برای پایان دادن به بدبختیها و ناکامیها باید دست به انقلابی از درون بزنیم، یک انقلاب فکری و فرهنگی، یک انقلاب ایمانی و اخلاقی، و به هنگام گرفتاری در چنگال بدبختیها باید فوراً به جستجوی نقطه های ضعف خویشتن پردازیم، و آنها را با آب توبه و بازگشت به سوی حق از دامان روح و جان خود بشوییم، تولدی تازه پیدا کنیم و نور و حرکتی جدید، تا در پرتو آن بتوانیم ناکامیها و شکستها را به پیروزی مبدل سازیم.

(آیه ۱۲۳) - بخش دیگری از نشانه های عظمت او: قرآن در اینجا بار دیگر به

آیات توحید و نشانه های عظمت خدا و اسرار آفرینش می پردازد.

نخست به برق (برقی که در میان قطعات ابر پیدا می شود) اشاره کرده، می گوید: «او کسی است که برق را که مایه ترس و طمع می باشد به شما ارائه می دهد» (هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا).

از یک سو شعاع درخشانش چشمها را خیره می کند و شما را به وحشت

می اندازد.

اما از آنجا که غالباً همراه آن رگبارهایی به وجود می آید و تشنه کامان بیابان را آب زلال می بخشد و درختان و زراعت را سیراب می کند، آنها را به امید و طمع می کشاند، و در میان این بیم و امید، لحظات حساسی را می گذرانند.

سپس اضافه می کند: «او کسی است که ابرهای سنگین و پر بار ایجاد می کند» که قادر به آبیاری زمینهای تشنه اند (وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثُّقَالَ).

(آیه ۱۲۴) - این آیه به صدای «رعد» می پردازد که از برق هرگز جدا نیست، می فرماید: «ورعد تسبیح و حمد خدا می گوید» (وَيَسْبِغُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ).

آری! این صدای پرطنین جهان طبیعت که توأم با پدیده برق می باشد و هر دو در خدمت یک هدف هستند، عملاً تسبیح خدا می گوید و به تعبیر دیگر: «رعد» زبان گویای «برق» است، که حکایت از نظام آفرینش و عظمت خالق می کند.

نه تنها صدای رعد و سایر اجزای جهان ماده، تسبیح او می گویند که «همگی فرشتگان نیز از ترس و خشیت خدا» به تسبیح او مشغولند (وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ). آنها از این می ترسند که در انجام فرمان پروردگار و مسؤولیتهایی که در نظام هستی بر عهده آنها گذارده شده کوتاهی کنند و گرفتار مجازات الهی شوند، و می دانیم همیشه وظیفه ها و تکالیف برای آنها که احساس مسؤولیت می کنند ترس آفرین است، ترسی سازنده که شخص را به تلاش و حرکت وا می دارد.

و برای توضیح بیشتر در زمینه رعد و برق اشاره به صاعقه ها کرده، می فرماید: «خداوند صاعقه ها را می فرستد و به هرکس بخواند به وسیله آن آسیب می رساند» (وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ).

ولی با این همه، و با مشاهده آیات عظمت پروردگار و با کوچکی و حقارت قدرت انسان در برابر حوادث، حتی در برابر یک جرعه آسمانی باز هم «گروهی (از بی خبران) در باره خدا به مجادله و ستیز برمی خیزند» (وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ).

«در حالی که خداوند قدرتی بی انتها، و مجازاتی دردناک و کیفری سخت دارد» (وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ).

(آیه ۱۲۵) - این آیه به دو مطلب اشاره می‌کند: نخست این که «دعوت حق از آن (خدا) است» (لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ). یعنی هرگاه او را بخوانیم می‌شنود، و اجابت می‌کند، هم آگاهی از دعای بندگان دارد و هم قدرت بر انجام خواسته‌های آنها. دیگر این که خواندن بتها و تقاضای از آنها دعوت و دعای باطل است، زیرا «کسانی را که مشرکان غیر از خداوند می‌خوانند (و برای انجام خواسته‌هایشان به آنها پناه می‌برند هرگز) به دعوت آنان پاسخ نمی‌گویند» و دعایشان را اجابت نمی‌کند (وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ).

سپس - همان‌گونه که روش قرآن است - برای مجسم ساختن این موضوع عقلانی مثال حسی زیبا و رسایی بیان می‌کند و می‌گوید: «آنها (که غیر خدا را می‌خوانند) همچون کسی هستند که کفهای (دست) خود را به سوی آب می‌کشاید تا آب به دهانش برسد، و هرگز نخواهد رسید!» (إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ).

آیا می‌توان در کنار چاه نشست و دست به سوی آب دراز کرد و با اشاره، آب را به دهان فرستاد؟ آیا این کار جز از یک انسان ساده لوح و دیوانه سر می‌زند؟ در پایان آیه برای تأکید این سخن می‌گوید: «و دعای کافران (از بتها چیزی) جز (گام برداشتن) در گمراهی نیست» (وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ). چه ضلالتی از این بالاتر که انسان سعی و کوشش خود را در بیراهه‌ای که هرگز او را به مقصد نمی‌رساند به کار برد.

(آیه ۱۲۶) - در این آیه برای این که نشان دهد بت پرستان چگونه از کاروان عالم هستی جداگشته و تک و تنها در بیراهه‌ها سرگردان شده‌اند چنین می‌فرماید: «همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند از روی اطاعت و تسلیم و یا از روی کراهت و همچنین سایه‌های آنها، هر صبح و شام، برای خدا سجده می‌کنند» (وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ).

\* منظور از سجده موجودات چیست؟ سجده در این گونه موارد به معنی خضوع و نهایت تواضع و تسلیم است، منتهی گروهی سجده و خضوعشان تنها

جنبه تکوینی دارد، یعنی در برابر قوانین عالم هستی و آفرینش خاضعند، ولی گروهی علاوه بر سجود تکوینی سجود تشریحی نیز دارند یعنی با میل و اراده خود در برابر خداوند سجده می‌کنند.

و تعبیر به «طَوْعًا وَكَرْهًا» ممکن است اشاره به این باشد که مؤمنان از روی میل و رغبت در پیشگاه پروردگار به سجده می‌افتند و خضوع می‌کنند، اما غیر مؤمنان هر چند حاضر به چنین سجده‌ای نیستند تمام ذرات وجودشان از نظر قوانین آفرینش تسلیم فرمان خداست چه بخواهند و چه نخواهند.

(آیه ۱۲۷) - بت پرستی چرا؟ از آنجا که در آیات گذشته بحثهای فراوانی درباره شناخت وجود خدا بود در این آیه به بحث پیرامون اشتباه مشرکان و بت پرستان می‌پردازد و از چند طریق این بحث را تعقیب می‌کند.

نخست روی سخن را به پیامبر کرده، می‌گوید: «از آنها بپرس پروردگار و مدبر آسمانها و زمین کیست» (قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

سپس بی‌آنکه پیامبر در انتظار پاسخ آنها بنشیند دستور می‌دهد که خود پاسخ این سؤال را بده، و «بگو: الله» (قُلِ اللهُ).

سپس آنها را با این جمله مورد سرزنش و ملامت قرار می‌دهد که: «به آنها بگو: آیا غیر خدا را اولیاء و تکیه‌گاه و معبود خود قرار داده‌اید؟ با این که این بتها حتی نسبت به خودشان مالک سود و زبانی نیستند؟! (قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا).

سپس با ذکر دو مثال روشن و صریح وضع افراد «موحد» و «مشرک» را مشخص کرده، نخست می‌گوید: «بگو: آیا نابینا و بینا یکسان است؟» (قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ).

همان‌گونه که نابینا و بینا یکسان نیست، همچنین کافر و مؤمن، یکسان نیستند، و «بتها» را نمی‌توان در کنار «الله» قرار داد.

دیگر این که: «آیا ظلمات و نور یکسانند؟! (أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ).

چگونه می توان بتها را که ظلمات محضند در کنار «خدا» که نور مطلق عالم هستی است، قرار داد؟

سپس از راه دیگری بطلان عقیده مشرکان را مؤکدتر می سازد و می گوید: «آیا آنها همتایانی برای خدا قرار دادند به خاطر این که آنان همانند خدا آفرینشی داشتند، و این آفرینشها بر آنها مشتبه شده است» (أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ).

در حالی که بت پرستان نیز چنین عقیده ای در باره بتها ندارند، آنها نیز خدا را خالق همه چیز می دانند و عالم خلقت را درست مربوط به او می شمارند.

و لذا بلافاصله می فرماید: «بگو: خدا خالق همه چیز است و اوست یگانه و پیروز» (قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ).

از آیه فوق استفاده می شود که خلقت یک امر دائمی است و فیض هستی بطور دائم از طرف خدا صادر می شود و هر موجودی لحظه به لحظه از ذات پاکش هستی می گیرد، بنابراین برنامه آفرینش و تدبیر عالم هستی همچون آغاز خلقت همه به دست خداست.

(آیه ۱۲۸) - ترسیم دقیقی از منظره حق و باطل: از آنجا که روش قرآن، به عنوان یک کتاب تعلیم و تربیت، متکی به مسائل عینی است، برای نزدیک ساختن مفاهیم پیچیده به ذهن، انگشت روی مثلهای حسی جالب و زیبا در زندگی روزمره مردم می گذارد، در اینجا نیز برای مجسم ساختن حقایقی که در آیات گذشته پیرامون توحید و شرک، ایمان و کفر، و حق و باطل گذشت، مثل بسیار رسایی بیان می کند. نخست می گوید: «خداوند از آسمان آبی را فرو فرستاده است» (أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً).

آبی حیاتبخش و زندگی آفرین، و سرچشمه نمو و حرکت! «و از هر دره و رودخانه ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد» (فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا).

جویبارهای کوچک دست به دست هم می دهند و نهلهایی به وجود می آورند، نهرها به هم می پیوندند و سیلاب عظیمی از دامنه کوهسار سرازیر

می‌گردد، آنها از سر و دوش هم بالا می‌روند و هر چه را بر سر راه خود بینند بر می‌دارند و مرتباً بر یکدیگر کوبیده می‌شوند، در این هنگام کفها از لابلای امواج ظاهر می‌شوند، آنچنان که قرآن می‌گوید: «سِيلٌ بِرُؤْيِ خُودِ كُفْيِ حَمَلِ كَرْدٍ» (فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِعًا).

پیدایش کفها منحصر به نزول باران نیست، «واز آنچه (در کوره‌ها) برای به دست آوردن زینت‌آلات یا وسائل زندگی، آتش روی آن روشن می‌کنند (تا ذوب شود) نیز کفهایی مانند (کفهای روی آب) به وجود می‌آید» (وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ).

بعد از بیان این مثال به سراغ نتیجه‌گیری می‌رود، و چنین می‌فرماید: «این‌گونه خداوند برای حق و باطل، مثال می‌زند» (كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ).

سپس به شرح آن می‌پردازد و می‌گوید: «اما کفها (ی بلند آواز و میان تهی) به کنار می‌روند و آبی که برای مردم مفید و سودمند است در زمین می‌ماند» (فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ).

همچنین حق، همیشه مفید و سودمند است؛ همچون آب زلال که مایهٔ حیات است؛ اما باطل بی‌فایده و بیهوده است، ولی حق همیشه باید بجوشد و بخروشد تا باطل را از خود دور سازد.

و در پایان آیه برای تأکید بیشتر و دعوت به مطالعهٔ دقیقتر روی این مثال و دیگر مثالهای قرآن، می‌فرماید: «این چنین خداوند مثالهایی می‌زند» (كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ).

\* مثال، مسائل را همگانی می‌سازد - بسیاری از مباحث علمی است که در شکل اصلیش تنها برای خواص قابل فهم است، و تودهٔ مردم استفادهٔ چندانی از آن نمی‌برند، ولی هنگامی که با مثال آمیخته، و به این وسیله قابل فهم گردد، مردم در هر حد و پایه‌ای از علم و دانش باشند، از آن بهره می‌گیرند، بنابراین مثالها به عنوان یک وسیلهٔ تعمیم علم و فرهنگ، کاربرد غیرقابل انکاری دارند.

(آیه ۱۲۹) - آنها که دعوت حق را اجابت کردند: پس از بیان چهرهٔ حق

و باطل در ضمن یک مثال رسا و بلیغ در آیه گذشته، در اینجا اشاره به سرنوشت کسانی می شود که دعوت حق را اجابت کردند و به آن گرویدند و هم کسانی که از حق روگردان شده، به باطل روی آوردند.

نخست می گوید: «برای کسانی که اجابت دعوت پروردگارشان کردند، پاداش نیک و نتیجه سودمند و عاقبت محمود است» (لَلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى).

سپس می افزاید: «و آنها که اجابت این دعوت پروردگار را نکردند (سرنوشتشان به قدری شوم و رقت بار است که) اگر تمام روی زمین و حتی همانندش مال آنها باشد حاضرند همه اینها را برای نجات از آن سرنوشت شوم بدهند» و با این حال از آنها پذیرفته نخواهد شد (وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ).

برای ترسیم عظمت عذاب و کیفر آنها، تعبیری از این رساتر نمی شود که یک انسان مالک همه روی زمین، بلکه دو برابر آن باشد، و همه را بدهد تا خود را رهایی بخشد، و سودی نداشته باشد.

این جمله در حقیقت اشاره به این است که آخرین آرزوی یک انسان که برتر از آن تصور نمی شود، این است که مالک تمام روی زمین شود، ولی شدت مجازات ستمگران و مخالفان دعوت حق در آن حد و پایه است که حاضرند این آخرین هدف دنیوی بلکه برتر و بالاتر از آن را هم فدا کنند و آزاد شوند.

و به دنبال این بدبختی - عدم پذیرش همه آنچه در زمین است در برابر نجات او - اشاره به بدبختی دیگر آنها کرده، می گوید: «آنها دارای حساب سخت و بدی هستند» (أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ).

یعنی، این گونه اشخاص هم محاسبه سخت و دقیقی را پس می دهند، و هم در حال محاسبه مورد توبیخ و سرزنش قرار می گیرند و هم کیفر آنها بعد از حساب بدون کم و کاست به آنان داده می شود.

در پایان آیه به سومین مجازات و یا نتیجه نهایی مجازات آنان اشاره کرده، می فرماید: «جایگاه آنان دوزخ است و چه بد جایگاهی است» (وَمَا لَهُمْ جَهَنَّمَ



وَبَشِّرِ الْمُهَادِّ). و به جای این که در بستر استراحت بیمارمند باید روی شعله‌های آتش سوزان قرار گیرند!

(آیه ۱۳۰) - برنامه اولوالالباب: در اینجا ترسیم و تجسمی از جزئیات برنامه‌های سازنده طرفداران حق به چشم می‌خورد که بحث آیات گذشته را تکمیل می‌نماید؛ نخست به صورت یک استفهام انکاری می‌فرماید: «آیا کسی که می‌داند آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده حق است، همانند کسی است که نابیناست؟» (أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى).

این تعبیر اشاره لطیفی است به این که ندانستن این واقعیت به هیچ وجه امکان‌پذیر نیست مگر این که چشم دل انسان بکلی از کار افتاده باشد.

و لذا در پایان آیه اضافه می‌کند: «تنها کسانی متذکر می‌شوند که اولوالالباب و صاحبان مغز و اندیشه‌اند» (إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ).

(آیه ۱۳۱) - سپس به عنوان تفسیر «أُولُو الْأَلْبَابِ» ریز برنامه‌های طرفداران حق را بیان کرده، و قبل از هر چیز انگشت روی مسأله وفای به عهد و ترک پیمان‌شکنی گذارده، می‌گوید: «آنها کسانی هستند که به عهد الهی وفا می‌کنند و پیمان را نمی‌شکنند» (الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ).

«عَهْدِ اللَّهِ» (عهد الهی) معنی وسیعی دارد که شامل عهدهای فطری و پیمانهایی که خدا به مقتضای فطرت از انسان گرفته می‌شود و هم پیمانهای عقلی یعنی، آنچه را که انسان با نیروی تفکر و عقل از حقایق عالم هستی و مبدأ و معاد درک می‌کند، هم پیمانهای شرعی یعنی آنچه را که پیامبر ﷺ از مؤمنان در رابطه با اطاعت فرمانهای خداوند و ترک معصیت و گناه، پیمان‌گرفته همه را شامل می‌گردد.

(آیه ۱۳۲) - دومین ماده برنامه آنها، حفظ پیوندها و پاسداری از آنهاست،

چنانکه می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که پیوندهایی را که خداوند امر به حفظ آن کرده برقرار می‌دارند» (وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ).

انسان ارتباطی با خدا، ارتباطی با پیامبران و رهبران، ارتباطی با سایر انسانها اعم از دوست و همسایه و خویشاوند و برادران دینی و هم‌نوعان دارد، و ارتباطی

نیز با خودش، همه این پیوندها را باید محترم شمرد.

در حقیقت انسان یک موجود منزوی و جدا و بریده از عالم هستی نیست بلکه سر تا پای وجود او را پیوندها و علاقه‌ها و ارتباطها تشکیل می‌دهد. سومین و چهارمین برنامه طرفداران حق آن است که: «آنها از پروردگارشان، حشیت دارند و از بدی حساب (در دادگاه قیامت) می‌ترسند» (وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ).

(آیه ۱۳۳) - پنجمین برنامه آنها استقامت است، در برابر تمام مشکلاتی که در مسیر اطاعت و ترک گناه و جهاد با دشمن و مبارزه با ظلم و فساد وجود دارد آن هم صبر و استقامتی برای جلب خشنودی پروردگار، و لذا می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که به خاطر جلب رضایت پروردگارشان صبر و استقامت به خرج دادند» (وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ).

این جمله دلیل روشنی است بر این که صبر و شکیبایی و بطور کلی هرگونه عمل خیر در صورتی ارزش دارد که «ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ» و برای خدا باشد، و اگر انگیزه‌های دیگری از قبیل ریاکاری و جلب توجه مردم و یا حتی برای ارضای غرور خود، کاری را انجام دهد بی ارزش است.

ششمین برنامه آنها این است که «آنها نماز را بر پا می‌دارند» (وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ). چه چیز مهمتر از این است که انسان هر صبح و شام رابطه و پیوند خود را با خدا تجدید کند، با او به راز و نیاز برخیزد و به یاد عظمت او و مسؤولیتهای خویش بیفتد، و در پرتو این کار، گرد و غبار و زنگار گناه را از دل و جان بشوید. و به دنبال آن هفتمین برنامه حقجویان را با این عبارت بیان می‌کند: آنها کسانی هستند که «از آنچه به آنان روزی داده‌ایم در پنهان و آشکار انفاق می‌کنند» (وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً).

نماز پیوند انسان را با «خدا» و زکوة پیوند او را با «خلق» محکم می‌کند. بالاخره هشتمین و آخرین برنامه آنها این است که: «آنها به وسیله حسنات، سیئات خود را از میان می‌برند» (وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ).

و هر اندازه گناه و لغزش آنها بزرگتر باشد به همان اندازه حسنات بیشتری انجام می دهند، تا وجود خود و جامعه را از لوث گناه با آب حسنات بشویند. این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که آنها بدی را با بدی تلافی نمی کنند، بلکه سعی دارند اگر از کسی نسبت به آنها بدی برسد، با انجام نیکی در حق وی، او را شرمنده و وادار به تجدید نظر کنند.

و در پایان آیه پس از ذکر برنامه های مختلف گذشته اشاره به عاقبت کار «اولوالالباب» و اندیشمندان و طرفداران حق و عاملان به این برنامه ها کرده، می فرماید: «عاقبت نیک سرای دیگر برای آنهاست» (أُولَئِكَ لَهُمْ عُقُوبَةُ الدَّارِ).

(آیه ۱۳۴) - این آیه در توضیح این سرانجام نیک و عاقبت خیر می گوید: سرانجام کار آنها «باغهای جاویدان بهشت است که هم خودشان وارد آن می شوند و هم پدران و همسران و فرزندان صالح آنها» (جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ).

و چیزی که این نعمتهای بزرگ و بی پایان را تکمیل می سازد، این است که «فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می شوند» (وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ). (آیه ۱۳۵) - و به آنها می گویند: «سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتتان» (سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ).

آن صبرها و استقامتهای شما در راه انجام وظائف و مسؤولیتها و تحمل شدائد و مصائب بوده که این سلامت را به وجود آورد، در اینجا در نهایت امنیت و آرامش خواهید بود.

و در پایان می فرماید: «چه پایان نیک و چه عاقبت خوبی»؟ (فَنِعْمَ عُقُوبَةُ الدَّارِ).

از آیات قرآن و روایات به خوبی استفاده می شود که بهشت درهایی دارد که اشاره به اعمال و کارهایی است که سبب ورود به بهشت می شوند. و جالب این که در قرآن می خوانیم: جهنم «هفت» در دارد، و طبق روایات، بهشت دارای «هشت» در است اشاره به این که طرق وصول به سعادت و بهشت جاویدان از طرق وصول

به جهنم بیشتر است، و رحمت خدا بر غضب او پیشی می‌گیرد.

(آیه ۱۳۶) - دنیاپرستان تبه‌کار! از آنجا که نیک و بد همواره در مقایسه با یکدیگر به خوبی روشن می‌گردد پس از ذکر صفات «أُولُو الْأَلْبَاب» در اینجا بخشی از صفات اصلی مفسدان و آنها که عقل و اندیشه واقعی خود را از دست داده‌اند بیان می‌دارد، می‌گوید: «و آنها که عهد الهی را بعد از محکم کردن می‌شکنند، و پیوندهایی را که خدا فرمان به برقراری آن داده، قطع می‌کنند، و در روی زمین افساد می‌نمایند، لعنت و مجازات سرای دیگر از آنهاست» (وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ).

در حقیقت تمام مفاسد عقیدتی و علمی آنها در سه جمله فوق، خلاصه شده است:

۱- شکستن پیمانهای الهی؛ که شامل پیمانهای فطری، و پیمانهای عقلی، و پیمانهای تشریحی می‌شوند.

۲- قطع رابطه‌ها؛ رابطه با خدا، رابطه با رهبران الهی، رابطه با خلق، و رابطه با خویشان

۳- آخرین قسمت که ثمره دو قسمت قبل است، فساد در روی زمین است. (آیه ۱۳۷) - در این آیه اشاره به این می‌کند که روزی و زیادی و کمی آن، به دست خداست: «خداوند روزی را برای هر کس بخواهد وسیع، و برای هر کس بخواهد تنگ قرار می‌دهد» (اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ).

اشاره به این که آنها به خاطر جلب درآمد بیشتر در روزی زمین فساد می‌کنند، پیوندهای خدایی را می‌برند، و عهد الهی را می‌شکنند تا درآمد و بهره بیشتری از زندگی مادی پیدا کنند، توجه به این حقیقت ندارند که روزی و کم و زیاد آن به دست خداست.

سپس اضافه می‌کند که: پیمان‌شکنان و مفسدان فی الارض «تنها به زندگی دنیا خشنود و خوشحالند در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت، متاع ناچیزی بیش

نیست» (وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ).

(آیه ۱۳۸) - از آنجا که در این سوره بسیاری از بحثها پیرامون توحید و معاد و رسالت پیامبر ﷺ است، این آیه بار دیگر به سراغ مسأله دعوت پیامبر اسلام می‌رود و یکی از ایرادات منکران لجوج را بیان کرده، می‌گوید: «وکافران می‌گویند: چرا معجزه‌ای از سوی پروردگارش بر او نازل نشده است» (وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ).

آنها انتظار دارند که پیامبر به صورت یک «خارق العاده گر» در گوشه‌ای بنشیند و هر یک از آنها از در وارد شوند، و هر معجزه‌ای مایل هستند پیشنهاد کنند او هم بلافاصله به آنها ارائه دهد، و تازه آنها اگر مایل نبودند ایمان نیاورند!

قرآن در پاسخ آنها می‌گوید: ای پیامبر! به اینها «بگو: که خداوند هر که را بخواهد گمراه می‌کند و هر کس که به سوی او باز گردد مشمول هدایتش قرار می‌دهد» (قُلْ إِنْ أَرَادَ اللَّهُ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَرَادَ).

اشاره به این که کمبود شما از ناحیه اعجاز نیست، بلکه کمبود شما از درون وجود خودتان است، لجاجتها، تعصبها، جهالتها، و گناهانی که سد راه توفیق می‌شود مانع از ایمان شماست.

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد.

(آیه ۱۳۹) - در این آیه تفسیر بسیار جالبی از «مَنْ أَرَادَ» (آنها که به سوی خدا بازگشته‌اند) بیان کرده، می‌فرماید: «اینان کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و دلهایشان به ذکر خدا مطمئن و آرام است» (الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ).

و بعد به عنوان یک قاعده کلی و اصل جاویدان و فراگیر می‌فرماید: «آگاه باشید با یاد خدا دلها آرامش می‌گیرد» (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ).

(آیه ۱۴۰) - و در این آیه با ذکر سرنوشت و پایان کار افراد با ایمان مضمون آیات قبل را چنین تکمیل می‌کند: «آنهايي که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند بهترین زندگی برای آنهاست و سرانجام کارشان بهترین سرانجامها خواهد

بود» (الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ).

\* ذکر خدا چیست و چگونه است؟ گفته اند «ذکر دوگونه است: ذکر قلبی و ذکر زبانی و هریک از آنها دوگونه است یا پس از فراموشی است و یا بدون فراموشی».

و به هر حال در آیه فوق منظور از ذکر خدا که مایه آرامش دلهاست تنها این نیست که نام او را بر زبان آورد و مکرر تسبیح و تهلیل و تکبیر گوید، بلکه منظور آن است که با تمام قلب متوجه او و عظمتش و علم و آگاهی و حاضر و ناظر بودنش گردد، و این توجه، مبدأ حرکت و فعالیت در وجود او به سوی جهاد و تلاش و نیکیها گردد و میان او و گناه سدّ مستحکمی ایجاد کند، این است حقیقت «ذکر» که آن همه آثار و برکات در روایات اسلامی برای آن بیان شده است.

در حدیث می خوانیم؛ از وصایایی که پیامبر به علی علیه السلام فرمود این بود:

«ای علی! سه کار است که این امت طاقت آن را ندارند (و از همه کس ساخته نیست) مواسات با برادران دینی در مال، و حق مردم را از خویشان دادن، و یاد خدا در هر حال، ولی یاد خدا (تنها) **سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ** نیست، بلکه یاد خدا آن است که هنگامی که انسان در برابر حرامی قرار می گیرد از خدا بترسد و آن را ترک گوید».

آیه ۱۴۱ - شأن نزول: ممکن است این آیه را پاسخ به گفتار مشرکان که در سوره فرقان آمده است بدانیم که در برابر دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله که می گفت: «برای رحمان سجده کنید، گفتند: رحمان کیست؟» ما رحمان را نمی شناسیم! **أَسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ** (فرقان/۶۰).

تفسیر: هر کار کنی این لجوجان ایمان نمی آورند! بار دیگر قرآن به بحث نبوت باز می گردد. و قسمت دیگری از گفتگوهای مشرکان و پاسخ آنها را در زمینه نبوت بازگو می کند:

نخست می گوید: «همانگونه (که پیامبران پیشین را برای هدایت اقوام گذشته فرستادیم) تو را نیز به میان امتی فرستادیم که قبل از آنها امتهای دیگری

آمدند و رفتند» (كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ).

«وهدف این بود که آنچه را بر تو وحی کرده ایم بر آنها بخوانی» (لِتَتْلُوا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ).

«در حالی که آنها به رحمان کفر می ورزند» (وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ).

به خداوندی که رحمتش همگان را در بر گرفته و فیض گسترده و عامش کافر و مؤمن و گبر و ترسا را شامل شده است.

«بگو: (اگر نمی دانید) رحمان آن خداوندی که فیض و رحمتش عام است، پروردگار من است» (قُلْ هُوَ رَبِّي).

«هیچ معبودی جز او نیست، من بر او توکل کردم، و بازگشتم به سوی او است» (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ).

آیه ۱۴۲ - شأن نزول: بعضی از مفسران بزرگ گفته اند: این آیه در پاسخ جمعی از مشرکان «مکه» نازل شده است، که در پشت خانه کعبه نشسته بودند و به دنبال پیامبر (ص) فرستادند، پیامبر ﷺ (به امید هدایت آنان) نزد آنها آمد، عرض کردند: اگر دوست داری از تو پیروی کنیم این کوههای مکه را به وسیله قرآنت عقب بران تا کمی این زمین تنگ و محدود ما گسترش یابد!

تو به گمان خود کمتر از داوود نیستی که خداوند کوهها را برای او مسخر کرده بود، یا این که باد را مسخر ماگردان، همان گونه که مسخر سلیمان بود، و نیز جدت «قصی» (جد طایفه قریش) را زنده کن، زیرا عیسی (ع) مردگان را زنده می کرد و تو کمتر از عیسی نیستی!

در این هنگام آیه نازل شد که شما همه آنچه را می گوید از سر لجاجت است نه برای ایمان آوردن!

تفسیر: همان گونه که در شأن نزول آمد، این آیه پاسخ به بهانه جویانی است که از سر لجاجت نه برای ایمان آوردن از پیامبر درخواست معجزات اقتراحی می کردند، می فرماید: «حتی اگر به وسیله قرآن کوهها به حرکت درآیند و زمینها، قطعه قطعه شوند، و به وسیله آن با مردگان صحبت شود» باز هم ایمان نخواهند

آورد! (وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى).

«ولی همه این کارها در اختیار خداست» و هر اندازه لازم بدانند انجام می دهد (بَلِّغْ لِلَّهِ الْأَمْرَ جَمِيعًا).

اما شما طالب حق نیستید و اگر بودید همان مقدار از نشانه های اعجاز که از پیامبر ﷺ صادر شده برای ایمان آوردن کاملاً کافی بود.

سپس اضافه می کند: «آیا کسانی که ایمان آورده اند نمی دانند که اگر خدا بخواهد همه مردم را بالاجبار هدایت می کند» (أَفَلَمْ يَأْتِئْسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا).

ولی هرگز او چنین نخواهد کرد، چرا که این گونه ایمان اجباری بی ارزش و فاقد معنویت و تکاملی است که انسان به آن نیاز دارد.

بعد اضافه می کند: «در عین حال کافران همواره مورد هجوم مصائب کوبنده ای به خاطر اعمالشان هستند» (وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ). که این مصائب به صورت بلاهای مختلف و همچنین جنگهای کوبنده مجاهدان اسلام بر آنها فرود می آید.

و اگر این مصائب در خانه آنان فرود نیاید «به نزدیکی خانه آنها وارد می شود» (أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ). تا عبرت بگیرند و تکانی بخورند و به سوی خدا بازگردند.

و این هشدارها همچنان ادامه خواهد یافت «تا فرمان نهایی خدا فرا رسد» (حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ).

این فرمان نهایی ممکن است اشاره به مرگ، یا روز قیامت باشد و یا به گفته بعضی «فتح مکه» که آخرین قدرت دشمن را درهم شکست.

و به هر حال وعده خدا قطعی است، «و خداوند هیچگاه از وعده خود تخلف نخواهد کرد» (إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ).

(آیه ۱۴۳) - در این آیه روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می گوید: تنها تو

نیستی که با تقاضاهای گوناگون و پیشنهاد معجزات اقتراحی از طرف این گروه کافر



به استهزاء و سخریه کشیده شده‌ای، این یک سابقه طولانی در تاریخ انبیاء دارد «و بسیاری از رسولان پیش از تو نیز مورد استهزاء واقع شدند» (وَلَقَدْ اسْتَهْزَىٰ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ).

ولی ما این کافران را فوراً مجازات نکردیم، «بلکه به آنها مهلت دادیم» (فَأَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا).

شاید بیدار شوند و به راه حق بازگردند و یا حداقل اتمام حجت کافی بر آنها بشود. چراکه اگر آنها بدکار و گنهکارند مهربانی خداوند و لطف و کرم و حکمت او جایی نرفته است!

ولی به هر حال این مهلت و تأخیر به آن معنی نیست که مجازات و کیفر آنان فراموش شود، لذا «پس (از این مهلت) آنها را گرفتیم، دیدی مجازات من چگونه بود؟! این سرنوشت در انتظار قوم لجوج تو نیز هست (ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ).

(آیه ۱۴۴) - چگونه خدا را با بتها قرین می‌سازید؟! در این آیه بار دیگر به بحث در باره توحید و شرک باز می‌گردد و مردم را با این دلیل روشن مخاطب می‌سازد که: «آیا کسی که بالای سر همه ایستاده (و حافظ و نگهبان و مراقب همه است) و اعمال همه را می‌بیند» همچون کسی است که هیچ‌یک از این صفات را ندارد؟ (أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ).

سپس به عنوان تکمیل بحث گذشته و مقدمه‌ای برای بحث آینده، می‌فرماید: «و آنها برای خدا شریکهایی قرار دادند» (وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ). بلافاصله از چند طریق به آنها پاسخ می‌دهد.

نخست می‌گوید: «بگو: این شریکها را نام ببرید» (قُلْ سَمُّوهُمْ).

یعنی چگونه یک عده موجودات بی‌نام و نشان و بی‌ارزش و بی‌اثر را در ردیف پروردگار قادر متعال قرار می‌دهید؟

دوم این که چگونه چنین شریکی وجود دارد که خداوند که به پندار شما شریک آنهاست از وجودشان هیچ‌گونه اطلاعی ندارد با این که علمش همه جهان را

در برگرفته «آیا به او خبر می دهید از چیزی که وجود آن را در زمین نمی داند» (أَمْ تَنْبِئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ).

سوم این که: خود شما هم در واقع در دل، ایمان به چنین چیزی ندارید، «تنها به یک سخن ظاهری توخالی» که در آن هیچ مفهوم صحیحی نهفته نیست قناعت کرده اید (أَمْ بَظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ).

به همین دلیل این مشرکان هنگامی که در تنگناهای سخت زندگی قرار می گیرند به سراغ «الله» می روند چرا که در دل می دانند کاری از بتها ساخته نیست. چهارم این که: این مشرکان درک صحیح و درستی ندارند، و چون پیرو هوی و هوس و تقلیدهای کورکورانه اند، قادر به قضاوت عاقلانه و صحیح نیستند، و به همین دلیل به این گمراهی و ضلالت کشیده شده اند «بلکه در نظر کافران، دروغهایشان زینت داده شده (و بر اثر ناپاکی درون، چنین می پندارند که واقعیتی دارد) و آنها از راه (خدا) باز داشته شده اند» (بَلْ زِينَةٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرَهُمْ وَ صَدُّوا عَنِ السَّبِيلِ).

«و هرکس را خدا گمراه سازد، راهنمایی برای او وجود نخواهد داشت» (وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ).

«اضلال الهی» به معنی عکس العمل کارهای نادرست و غلط خود انسان است که او را به گمراهیها می کشاند، و از آنجا که این خاصیت را خدا در این گونه اعمال قرار داده، به خدا نسبت داده می شود.

(آیه ۱۴۵) - و در این آیه به مجازاتهای دردناک آنها در دنیا و آخرت که طبعاً شامل شکست و ناکامی و سیه روزی و آبروریزی و غیر آن می شود، اشاره کرده چنین می گوید: «برای آنها در زندگی دنیا مجازاتی است و مجازات آخرت سخت تر و شدیدتر است» (لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَعَذَابٌ الْآخِرَةِ أَشَقُّ).

چرا که دائمی و همیشگی و جسمانی و روحانی و توأم با انواع ناراحتیها است: و اگر گمان کنند راه فرار و وسیله دفاعی در برابر آن دارند، سخت در اشتباهند چرا که: «هیچ چیز در برابر خداوند نمی تواند از آنها دفاع کند» (وَمَا لَهُمْ

مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ).

(آیه ۱۴۶) - بار دیگر در این آیه سخن از معاد و مخصوصاً از نعمتهای بهشتی و کیفرهای دوزخی به میان آمده است.

نخست می‌گوید: «توصیف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده (این است که) نهرهای آب از زیر درختانش جاری است» (مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

دومین وصف باغهای بهشت این است که: «میوه‌های آن دائمی و همیشگی است» (أُكْلُهَا دَائِمٌ).

نه همچون میوه‌های این جهان که فصلی است و هرکدام در فصل خاصی آشکار می‌شود بلکه گاهی بر اثر آفت و بلا ممکن است در یک سال اصلاً نباشد. و همچنین «سایه آنها» نیز همیشگی است (و ظِلُّهَا).

از این جمله روشن می‌شود که باغهای بهشت خزان ندارند، و نیز از آن معلوم می‌شود که تابش نور آفتاب یا همانند آن در بهشت هست.

و در پایان آیه بعد از بیان این اوصاف سه گانه بهشت می‌گوید: «این است سرانجام پرهیزکاران، ولی سرانجام کافران آتش است»! (تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ).

در این تعبیر زیبا، نعمتهای بهشتی با لطافت و به تفصیل بیان شده، اما در مورد دوزخیان در یک جمله کوتاه، و خشک و خشن می‌گوید: «عاقبت کارشان جهنم است»!

(آیه ۱۴۷) - خداپرستان و احزاب! در این آیه اشاره به عکس‌العمل متفاوت مردم در برابر نزول آیات قرآن شده است که افراد حقیقت‌جو و حق‌طلب چگونه در برابر آنچه بر پیامبر نازل می‌شد تسلیم و خوشحال بودند و معاندان و افراد لجوج به مخالفت بر می‌خاستند.

نخست می‌گوید: «آنها که کتاب آسمانی در اختیارشان قرار داده‌ایم از آنچه بر تو نازل می‌شود خوشحالند» (وَالَّذِينَ آمَنُوا هُمْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَخِفُّونَ بِمَا أَنزَلَ إِلَيْكَ).

یعنی حق طلبان یهود و نصاری و مانند آنها از نزول این آیات بر تو خوشحال و خشنودند، چرا که از یک سو آن را هماهنگ با نشانه‌هایی که در دست دارند می‌بینند و از سوی دیگر مایه آزادی و نجات آنها از شر خرافات و عالم‌نمایان یهود و مسیحیت و امثال آنهاست که آنان را به قید و بند کشیده، و از آزادی فکری و تکامل انسانی محروم داشته بودند.

سپس اضافه می‌کند: «ولی جمعی از احزاب قسمتی از آیاتی را که بر تو نازل شده است انکار می‌کنند» (وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ).

منظور از این گروه همان جمعیت از یهود و نصاری بوده‌اند که تعصبهای قومی و مذهبی و مانند آن بر آنها غلبه داشته، و در برابر کتب آسمانی خودشان نیز تسلیم نبودند، آنها در حقیقت «احزاب» و گروه‌هایی بودند که تنها خط حزبی خودشان را دنبال می‌کردند.

یا اشاره به مشرکان بوده باشد که آیین و مذهبی نداشتند بلکه احزاب و گروه‌های پراکنده‌ای بودند که مخالفت با قرآن و اسلام آنها را متحد ساخته بود. در پایان آیه به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که، به مخالفت و لجاجت این و آن اعتنا مکن بلکه در خط اصیل و صراط مستقیم خود بایست و «بگو: من تنها مأمورم که الله و خدای یگانه یکتا را بپرستم و هیچ شریکی برای او قائل نشوم، فقط به سوی او دعوت می‌کنم و بازگشت من (و همگان) به سوی اوست» (قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَأْتٍ).

اشاره به این که، موحد راستین و خداپرست حقیقی جز تسلیم در برابر همه فرمانهای خدا هیچ خط و برنامه‌ای ندارد.

(آیه ۱۴۸) - قرآن همچنان مسائل مربوط به نبوت را دنبال می‌کند، در این آیه می‌فرماید: «همان‌گونه (که بر اهل کتاب و پیامبران پیشین کتاب آسمانی فرستادیم) این قرآن را نیز بر تو نازل کردیم در حالی که مشتمل بر احکام روشن و آشکار است» (وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا).

منظور از توصیف قرآن به صفت «عربی» این است که احکامش واضح

و آشکار و جای سوءاستفاده و تعبیرهای مختلف ندارد.

بعد با لحنی تهدیدآمیز و قاطع، پیامبر ﷺ را مخاطب ساخته، می‌گوید: «و اگر از هوی و هوسهای آنها بعد از آن که آگاهی بر تو آمده پیروی کنی (به کیفر الهی مجازات خواهی شد و) هیچ‌کس در برابر خدا قدرت حمایت از تو و نگهداریت را نخواهد داشت» (وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ).

گرچه احتمال انحراف، مسلماً در پیامبر ﷺ با آن مقام عصمت و معرفت و آگاهی وجود نداشته، اما این تعبیر روشن می‌سازد که خدا با هیچ‌کس ارتباط خصوصی و به اصطلاح خویشاوندی ندارد، و حتی اگر پیامبر، مقامش والا است به خاطر تسلیم و عبودیت و ایمان و استقامت اوست.

(آیه ۱۴۹) - این آیه در حقیقت پاسخی است به ایرادات مختلفی که دشمنان پیامبر ﷺ داشتند؛ از جمله این‌که: گروهی می‌گفتند مگر پیامبر ممکن است از جنس بشر باشد، و همسر اختیار کند و فرزندی داشته باشد، قرآن به آنها پاسخ می‌گوید: این امر تازه‌ای نیست «ما پیش از تو پیامبران بسیاری فرستادیم و برای آنها همسران و فرزندان قرار دادیم» (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً).

دیگر این‌که آنها انتظار دارند که هر معجزه‌ای را پیشنهاد می‌کنند و هر چه هوی و هوسشان اقتضا می‌کند انجام دهی - چه ایمان بیاورند یا نیاورند - ولی آنها باید بدانند: «هیچ پیامبری نمی‌تواند معجزه‌ای جز به فرمان خداوند بیاورد» (وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ).

سومین ایراد این بود که پیامبر اسلام ﷺ آمده و احکامی از تورات یا انجیل را دگرگون ساخته.

آیه در آخرین جمله خود به آنها پاسخ می‌گوید که: «برای هر زمانی حکم و قانونی مقرر شده» تا بشریت به مرحله بلوغ نهایی برسد و آخرین فرمان صادر شود (لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ).

بنابراین جای تعجب نیست که یک روز تورات را نازل کند، و روز دیگر انجیل

را، و سپس قرآن را، چرا که بشریت در زندگی متحول و متکامل خود، نیاز به برنامه‌های متفاوت و گوناگونی دارد.

(آیه ۱۵۰) - این آیه به منزله تأکید و استدلالی است بر آنچه در ذیل آیه قبل گفته شد و آن این که هر حادثه و هر حکم و فرمانی، زمان معینی دارد و اگر می‌بینی بعضی از کتاب آسمانی جای بعض دیگر را می‌گیرند به خاطر آن است که «خداوند هر چیزی را بخواهد محو می‌کند (همان‌گونه که به مقتضای اراده و حکمت خویش) اموری را اثبات می‌نماید، و کتاب اصلی و ام‌الکتاب نزد اوست» **يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ**.

(آیه ۱۵۱) - سرانجام به عنوان تأکید بیشتر در مورد مجازاتهایی که پیامبر ﷺ وعده می‌داد و آنها انتظارش را می‌کشیدند و حتی ایراد می‌کردند که چرا این وعده‌های تو عملی نمی‌شود، می‌فرماید: «و اگر پاره‌ای از آنچه را به آنها وعده دادیم (از پیروزی تو و شکست آنها و رهایی پیروان تو و اسارت پیروان آنها) در دوران حیاتت به تو نشان دهیم و یا تو را پیش از آن که این وعده‌ها تحقق پذیرد از دنیا ببریم در هر صورت وظیفه تو ابلاغ رسالت است و وظیفه ما گرفتن حساب از آنهاست» **(وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ)**.

\* **لوح محو و اثبات و ام‌الکتاب** - جمله **«يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ...»** یک قانون کلی را بیان می‌کند که در منابع مختلف اسلامی نیز به آن اشاره شده است، و آن این که: تحقق موجودات و حوادث مختلف جهان دو مرحله دارد: یکی مرحله قطعیت که هیچ‌گونه دگرگونی در آن راه ندارد (و در آیه فوق از آن تعبیر به «ام‌الکتاب»، کتاب مادر شده است) و دیگری مرحله غیرقطعی به تعبیر دیگر «مشروط» است که در این مرحله دگرگونی در آن راه دارد، و از آن تعبیر به مرحله محو و اثبات می‌شود.

گاهی نیز از این دو، تعبیر به «لوح محفوظ» و «لوح محو و اثبات» می‌شود، گویی در یکی از این دو لوح، آنچه نوشته شده است به هیچ وجه دگرگونی در آن راه

ندارد و کاملاً محفوظ است و اما دیگری ممکن است، چیزی در آن نوشته شود و سپس محو گردد و به جای آن چیز دیگری نوشته شود.

از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده که فرمود: «قسمتی از حوادث حتمی است که حتماً تحقق می پذیرد، و قسمت دیگری مشروط به شرائطی است در نزد خدا که هرکدام را صلاح بدانند مقدم می دارد و هرکدام را اراده کند محو می کند، و هرکدام را اراده کند اثبات می نماید».

(آیه ۱۵۲) - انسانها و جامعه‌ها از میان می روند و خدا می ماند: از آنجا که در آیات گذشته روی سخن با منکران رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله بود در اینجا نیز همان بحث تعقیب شده است.

نخست می گوید: این مغروران لجوج «آیا ندیدند که ما پیوسته به سراغ زمین می آییم و از اطراف (و جوانب) آن کم می کنیم»؟! (أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا).

روشن است که منظور از «زمین» در اینجا «اهل زمین» است، یعنی، آیا آنها به این واقعیت نمی نگرند که پیوسته اقوام و تمدن‌ها و حکومتها در حال زوال و نابودی هستند؟

و این هشداری است به همه مردم اعم از نیک و بد حتی علماء و دانشمندان که ارکان جوامع بشری هستند و با از میان رفتن یک تن آنها گاهی دنیایی به نقصان می گراید، هشداری است گویا و تکان دهنده!

سپس اضافه می کند: «حکومت و فرمان از آن خداست و هیچ کس را یارای رد احکام او یا جلوگیری از فرمان او نیست» (وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعْتَبَرٌ لِحُكْمِهِ).  
«و او سریع الحساب است» (وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ).

(آیه ۱۵۳) - در این آیه بحث فوق را ادامه می دهد و می گوید: تنها این گروه نیستند که با توطئه‌ها و مکرها به مبارزه با تو برخاسته‌اند بلکه «آنها که پیش از این گروه بودند نیز چنین توطئه‌ها و مکرها داشتند» (وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

اما نقشه‌هایشان نقش بر آب و توطئه‌هایشان به فرمان خدا خنثی شد، چرا که

او از همه کس به این مسائل آگاهتر است، بلکه «تمام طرحها و نقشه‌ها از آن خداست» (فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا).

اوست که از کار و بار هر کس آگاه است و «می‌داند هر کسی چه کاری می‌کند» (يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ).

و سپس بالحنی تهدیدگونه آنها را از پایان کارشان بر حذر می‌دارد و می‌گوید: «کافران به زودی خواهند دانست که پایان کار و سرانجام نیک و بد در سرای دیگر از آن کیست»؟ (وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُنْبَى الدَّارِ).

(آیه ۱۵۴) - در این آیه - همان‌گونه که این سوره در آغاز از نام قرآن و کتاب الله شروع شده - با تأکید بیشتری روی معجزه بودن قرآن، سوره رعد را پایان می‌دهد، می‌گوید: «این کافران می‌گویند تو پیامبر نیستی» (وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا).

هر روز بهانه‌ای می‌تراشند، هر زمان تقاضای معجزه‌ای دارند و آخر کار هم باز می‌گویند تو پیامبر نیستی!

در پاسخ آنها «بگو: همین کافی است که دو کس میان من و شما گواه باشد یکی الله و دیگری کسانی که علم کتاب و آگاهی از قرآن نزد آنهاست!» (قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ).

هم خدا می‌داند که من فرستاده‌ اویم، و هم آنها که از این کتاب آسمانی من یعنی قرآن آگاهی کافی دارند.

و این تأکیدی است مجدد بر اعجاز قرآن از جنبه‌های مختلف.

«پایان سوره رعد»



## سوره ابراهیم [۱۴]

این سوره دارای ۵۲ آیه است که در «مکه» نازل شده به استثنای آیات ۲۸ و ۲۹، که طبق گفته بسیاری از مفسران در «مدینه» در باره کشتگان مشرکان در بدر نازل گردیده است. محتوای سوره: چنانکه از نام سوره پیداست، قسمتی از آن در باره قهرمان توحید ابراهیم بت شکن (بخش نیایشهای او) نازل گردیده است.

بخش دیگری از این سوره اشاره به تاریخ انبیای پیشین همچون نوح، موسی و قوم عاد و ثمود، و درسهای عبرتی که در آنها نهفته است می باشد. خلاصه این سوره مجموعه ای است از بیان اعتقادات و اندرزها و موعظه ها و سرگذشت های عبرت انگیز اقوام پیشین و بیان هدف رسالت پیامبران و نزول کتب آسمانی.

فضیلت تلاوت این سوره: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «کسی که سوره ابراهیم و حجر را بخواند، خداوند به تعداد هر یک از آنها که بت می پرستیدند و آنها که بت نمی پرستیدند، ده حسنه به او می بخشد». همان گونه که بارها گفته ایم پادشاهی که در باره تلاوت سوره های قرآن وارد شده پادشاهی است در برابر خواندن توأم با اندیشه و سپس عمل.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - بیرون آمدن از ظلمتها به نور: این سوره همانند بعضی دیگر از

سوره‌های قرآن با حروف مقطعه شروع شده است. نکته‌ای که تذکر آن را در اینجا لازم می‌دانیم این است که از ۲۹ سوره‌ای که با حروف مقطعه آغاز شده، درست در ۲۴ مورد از آنها بلافاصله سخن از قرآن مجید به میان آمده است که نشان می‌دهد پیوندی میان این دو یعنی حروف مقطعه و قرآن برقرار است، و ممکن است خداوند بخواهد با این بیان روشن کند که این کتاب بزرگ آسمانی با این محتوای پر عظمت که رهبری همه انسانها را به عهده دارد از مواد ساده‌ای به نام «حروف الفبا» تشکیل یافته و این نشانه اهمیت این اعجاز است.

به هر حال بعد از ذکر حروف «الف، لام، راء» (الر).

می‌فرماید: «این کتابی است که بر تو نازل کردیم به این منظور که مردم را از گمراهیها به سوی نور خارج کنی» (كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ).

در حقیقت تمام هدفهای تربیتی و انسانی، معنوی و مادی نزول قرآن، در همین یک جمله جمع است: «بیرون ساختن از ظلمتها به نور»! از ظلمت جهل به نور دانش، از ظلمت کفر به نور ایمان، از ظلمت ستمگری و ظلم به نور عدالت، از ظلمت فساد به نور صلاح، از ظلمت گناه به نور پاکی و تقوا، و از ظلمت پراکندگی و تفرقه به نور وحدت.

و از آنجا که سرچشمه همه نیکیها، ذات پاک خداست، و شرط اساسی درک توحید، توجه به همین واقعیت است بلافاصله اضافه می‌کند: همه اینها «به اذن پروردگارشان (پروردگار مردم) می‌باشد» (بِإِذْنِ رَبِّهِمْ).

سپس برای توضیح و تبیین بیشتر هدایت به سوی نور می‌فرماید: «به سوی راه خداوند عزیز و حمید» (إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ).

خداوندی که عزتش دلیل قدرت اوست، و حمید بودنش نشانه مواهب و نعمتهای بی پایان او می‌باشد.

(آیه ۲) - در این آیه به عنوان معرفی خداوند، درسی از توحید بیان کرده، می‌گوید: «همان خداوندی که آنچه در آسمان و زمین است از آن اوست» (اللَّهُ الَّذِي

لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

و در پایان آیه توجه به مسأله معاد - بعد از توجه به مبدأ - داده، می‌گوید:  
 «وای بر کافران از عذاب شدید» رستاخیز (وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ).  
 (آیه ۳) - و در این آیه بلافاصله کافران را معرفی می‌کند و با ذکر، سه  
 قسمت از صفات آنها و وضعیتشان را کاملاً مشخص می‌سازد بطوری که هر کس در  
 اولین برخورد بتواند آنها را بشناسد.

نخست می‌گوید: «آنها کسانی هستند که زندگی پست این جهان را بر زندگی  
 آخرت مقدم می‌شمرند» (الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ).  
 و همه چیز حتی ایمان و حق را فدای منافع پست و شهوات و هوسهای  
 خود می‌سازند.

سپس می‌گوید: آنها به این مقدار هم قانع نیستند بلکه علاوه بر گمراهی  
 خودشان سعی در گمراه ساختن دیگران هم دارند: «آنها (مردم را) از راه خدا باز  
 می‌دارند» (وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ).

بلکه علاوه بر آن «سعی می‌کنند آن را دگرگون نشان دهند» (وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا).  
 در حقیقت آنها هوسها را زینت می‌دهند، مردم را تشویق به گناه می‌نمایند،  
 و از درستی و پاکی می‌ترسانند. و با تمام قوا می‌کوشند دیگران را هم‌رنگ خود  
 سازند و با افزودن خرافات، و انواع تحریفها، و ابداع سنتهای زشت و کثیف به این  
 هدف برسند.

روشن است «این افراد (با داشتن این صفات و اعمال) در گمراهی بسیار  
 دوری هستند» (أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ).

همان گمراهی که بازگشتشان به راه حق بر اثر بعد و دوری مسافت به آسانی  
 امکان‌پذیر نیست ولی اینها همه محصول اعمال خود آنهاست!

(آیه ۴) - در آیات گذشته سخن از قرآن مجید و اثرات حیاتبخش آن بود، در  
 این آیه همین موضوع در بعد خاصی تعقیب شده و آن وحدت لسان پیامبران  
 و کتب آسمانی آنها با زبان نخستین قومی است که به سوی آنها مبعوث شده‌اند.

می فرماید: «وما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قوم خودش» (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ).

زیرا پیامبران در درجه اول با قوم خود، همان ملتی که از میان آنها برخاسته‌اند، تماس داشتند و نخستین شعاع وحی به وسیله پیامبران بر آنها می تابید، و نخستین یاران و یاوران آنها از میان آنان برگزیده می شدند، بنابراین پیامبر باید به زبان آنها و لغت آنها سخن بگوید «تا حقایق را به روشنی برای آنان آشکار سازد» (لِيُبَيِّنَ لَهُمْ).

لذا دعوت پیامبران از طریق تبیین و روشن‌گری و تعلیم و تربیت با همان زبان معمولی و رایج صورت می‌گرفته است، نه از طریق یک اثر مرموز و ناشناخته در قلبها.

سپس اضافه می‌کند: «بعد (از تبیین دعوت الهی برای آنها) خداوند هر کس را بخواهد گمراه می‌کند و هر کس را بخواهد هدایت می‌نماید» (فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ).

اشاره به این که هدایت و ضلالت در نهایت امر، کار پیامبران نیست، کار آنها ابلاغ و تبیین است، این خداست که راهنمایی و هدایت واقعی بندگان را در دست دارد.

ولی برای این که تصور نشود معنی این سخن جبر و الزام و سلب آزادی بشر است، بلافاصله اضافه می‌کند: «او عزیز حکیم است» (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

به مقتضای عزت و قدرتش، بر هر چیز تواناست، اما به مقتضای حکمتش بی جهت و بی دلیل کسی را هدایت و یا کسی را گمراه نمی‌سازد، بلکه گامهای نخستین با نهایت آزادی اراده در راه سیر الی الله از ناحیه بندگان برداشته می‌شود و سپس نور هدایت و فیض حق بر قلب آنها می‌تابد.

همچنین آنها که با لجاجت و تعصب و دشمنی با حق و غوطه‌ور شدن در شهوات و آلوده شدن به ظلم و ستم، شایستگی هدایت را از خود سلب کرده‌اند، از فیض هدایت محروم، و در وادی ضلالت، گمراه می‌شوند.

و به این ترتیب سرچشمه هدایت و ضلالت به دست خود ماست.

(آیه ۵) - در این آیه به یکی از نمونه‌های ارسال پیامبران در مقابل طاغوت‌های عصر خود به منظور خارج کردن آنان از ظلمت‌ها به نور اشاره کرده، می‌فرماید: «و ما موسی را با آیات خود (معجزات گوناگون) فرستادیم و به او فرمان دادیم که قوم خود را از ظلمات به سوی نور بیرون آر!» (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ).

سپس به یکی از مأموریت‌های بزرگ موسی اشاره کرده، می‌فرماید: «ایام الهی و روزهای خدا را به یاد قوم خود بیاور» (وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ).

«ایام الله» تمام روزهایی است که دارای عظمتی در تاریخ زندگی بشر است. هر روز که فصل تازه‌ای در زندگی انسانها گشوده، و درس عبرتی به آنها داده و ظهور و قیام پیامبری در آن بوده، یا طاغوت و فرعون گردنکشی در آن به قعر درّه نیستی فرستاده شده، خلاصه هر روز که حق و عدالتی بر پا شده و ظلم و بدعتی خاموش گشته، همه آنها از ایام الله است.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «ایام الله، روز قیام مهدی موعود - عج - و روز رجعت و روز قیامت است».

در پایان آیه می‌فرماید: «در این سخن و در همه ایام الله، آیات و نشانه‌هایی است برای هر انسان شکیبیا و پراستقامت و شکرگزار» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ).

به این ترتیب افراد با ایمان نه در مشکلات و روزهای سخت دست و پای خود را گم می‌کنند، و تسلیم حوادث می‌شوند و نه در روزهای پیروزی و نعمت گرفتار غرور و غفلت می‌گردند.

(آیه ۶) - در این آیه به یکی از آن ایام الله و روزهای درخشان و پربراری که در تاریخ بنی اسرائیل وجود داشته و ذکر آن تذکری برای مسلمانان است، اشاره کرده می‌گوید: «و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: نعمت خدا را متذکر شوید آن زمان که شما را از چنگال آل فرعون رهایی بخشید» (وَإِذْ قَالَ

مُوسَى لِقَوْمِهِ إِذْ كُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَيْكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ).

«همانها که شما را به بدترین وجهی عذاب می‌کردند، پسرانستان را سر می‌بریدند و زنانتان را (برای خدمت و کنیزی) زنده نگه می‌داشتند» (يَسْؤُمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُدَّبُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ).

و در طول تاریخ شیوه هر استعمارگری چنین بوده است که قسمتی از نیروهای فعال و پرخاشگر و پرمقاومت را نابود می‌کردند، یا با انواع اعتیادها و آلودگیها آنها را عملاً بی‌اثر می‌ساختند، و قسمت دیگری را تضعیف کرده و در مسیر منافع خود به کار می‌انداختند.

«و در این آزمایش بزرگی از پروردگارتان برای شما بود» (وَفِي ذَلِكَ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ).

نه تنها در مورد بنی اسرائیل که در مورد همه اقوام و ملتها، روز رسیدنشان به آزادی و استقلال و کوتاه شدن دست طاغوتها از «ایام الله» است.

(آیه ۷) - سپس اضافه می‌کند: «و (این را هم به خاطر بیاورید) که پروردگار شما اعلام کرد اگر شکر نعمتهای مرا به جا آورید من بطور قطع نعمتهای شما را افزون می‌کنم و اگر کفران کنید عذاب و مجازات من شدید است» (وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ).

این آیه ممکن است دنباله کلام موسی به بنی اسرائیل باشد و نیز ممکن است یک جمله مستقل و خطاب به مسلمانان بوده باشد، ولی به هر حال از نظر نتیجه چندان تفاوت ندارد و به عنوان درسی سازنده برای ما در قرآن مجید آمده است.

\* شکر مایه فزونی نعمت و کفر موجب فناست - بدون شک خداوند در برابر نعمتهایی که به ما می‌بخشد نیازی به شکر ما ندارد، و اگر دستور به شکرگزاری داده آن هم موجب نعمت دیگری بر ما و یک مکتب عالی تربیتی است.

حقیقت شکر تنها تشکر زبانی نیست، بلکه شکر دارای سه مرحله است؛ نخستین مرحله آن است که به دقت بیندیشیم که بخشنده نعمت کیست؟ این توجه و ایمان و آگاهی پایه اول شکر است، و از آن که بگذریم مرحله زبان فرا

می‌رسد، ولی از آن بالاتر مرحله عمل است، شکر عملی آن است که درست بیندیشیم که هر نعمتی برای چه هدفی به ما داده شده است آن را در مورد خودش صرف کنیم که اگر نکنیم کفران نعمت کرده‌ایم.

و از اینجا رابطه میان «شکر» و «فزوننی نعمت» روشن می‌شود، چرا که هرگاه انسانها نعمتهای خدا را درست در همان هدفهای واقعی نعمت صرف کردند، عملاً ثابت کرده‌اند که شایسته و لایق‌اند و این لیاقت و شایستگی سبب فیض بیشتر و موهبت افزونتر می‌گردد.

(آیه ۸) - این آیه تأیید و تکمیلی است برای بحث شکرگزاری و کفران که در آیه قبل گذشت، و آن در ضمن سخنی از زبان موسی بن عمران نقل شده است، می‌فرماید: «و موسی به بنی اسرائیل یادآور شد که اگر شما و تمام مردم روی زمین کافر شوید (و نعمت خدا را کفران کنید هیچ زبانی به او نمی‌رسانید) چرا که او بی‌نیاز و ستوده است» (وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ).

در حقیقت شکر نعمت و ایمان آوردن به خدا مایهٔ افزونی نعمت شما و تکامل و افتخار خودتان است و گرنه خداوند آنچنان بی‌نیاز است که اگر تمام کائنات کافر گردند، بر دامان کبریایی او گردی نمی‌نشیند.

(آیه ۹) - سپس به سرنوشت گروههایی از اقوام گذشته در طی چندین آیه می‌پردازد، همانها که در برابر نعمتهای الهی راه کفران را پیش گرفتند، و در برابر دعوت رهبران الهی به مخالفت و کفر برخاستند و منطق آنان و سرانجام کار آنها را شرح می‌دهد تا تأکیدی باشد بر آنچه در آیه قبل گفته شد، می‌فرماید: «آیا خبر کسانی که قبل از شما بودند به شما نرسیده؟» (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ). این جمله ممکن است دنبالهٔ گفتار موسی بوده باشد که در آیه قبل آمده، و ممکن است بیان مستقلی از ناحیهٔ قرآن خطاب به مسلمانان باشد، و از نظر نتیجه تفاوت چندانی ندارد.

سپس اضافه می‌کند: «اقوامی همچون قوم نوح و عاد و ثمود و آنها که بعد از

آنان بودند» (قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ).

«همانها که جز خدا آنان را نمی شناسد» و از اخبار آنها کسی غیر او آگاه نیست (لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ).

سپس به عنوان توضیحی در زمینه سرگذشت آنها می گوید: «پیامبران با دلائل روشن به سوی آنها آمدند ولی آنها (از سر تعجب و انکار) دست بر دهان گذاشتند و گفتند: ما به آنچه شما به خاطر آن فرستاده شده اید کافریم» (جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ).

چرا که «ما در باره آنچه شما ما را به سوی آن دعوت می کنید، شک و تردید داریم» و با این شک و تردید چگونه امکان دارد، دعوت شما را بپذیریم! (وَأَنَا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ).

(آیه ۱۰) - آیا در خدا شک است؟ از آنجا که در آیه قبل گفتار مشرکان و کافران را در زمینه عدم ایمانشان که استناد به شک و تردید کرده بودند بیان شده، در این آیه بلافاصله با دلیل روشنی که در عبارت کوتاهی آمده شک آنها را نفی می کند و چنین می گوید: «پیامبران به آنان گفتند: آیا در وجود خدایی که آفریننده آسمانها و زمین است شک است؟! (قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

ممکن است «فاطر» اشاره به شکافتن توده ابتدایی ماده جهان باشد که در علوم روز می خوانیم که مجموع ماده عالم، یک واحد به هم پیوسته بود سپس شکافته شد و کرات آشکار گشت.

به هر حال قرآن در اینجا مانند غالب موارد دیگر برای اثبات وجود خدا صفات او تکیه بر نظام عالم هستی و آفرینش آسمانها و زمین می کند.

سپس به پاسخ دومین ایراد منکران می پردازد که ایراد به مسأله رسالت پیامبران است، می فرماید: این مسلم است که آفریدگار دانا و حکیم، هرگز بندگان را بدون رهبر، رها نمی کند، بلکه «از شما (با فرستادن پیامبران) دعوت می کند تا از گناه و آلودگیها پاکتان سازد و گناهانتان را ببخشد» (يَدْعُوكُمْ لِيَعْفَرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ).



«و تا موعد مقرری شما را باقی گذارد!» تا راه تکامل خویش را بسپمایید و حداکثر بهره لازم را از این زندگی ببرید (وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى). در حقیقت دعوت پیامبران برای دو هدف بوده، یکی آمرزش گناهان و دیگری ادامه حیات تا زمان مقرر که این دو در واقع علت و معلول یکدیگرند، چه این که جامعه‌ای می‌تواند به حیات خود ادامه دهد که از گناه و ظلم پاک باشد. ولی با این همه باز کفار لجوج این دعوت حیاتبخش که آمیخته با منطق روشن توحید بود نپذیرفتند و با بیانی که آثار لجاجت و عدم تسلیم در برابر حق از آن می‌بارید، به پیامبران خود چنین «پاسخ گفتند: شما جز بشری مثل ما نیستید!» (قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا).

به علاوه «شما می‌خواهید ما را از آنچه نیاکان ما می‌پرستیدند بازدارید» (تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا). از همه اینها گذشته «شما دلیل روشنی برای ما بیاورید» (فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ).

(آیه ۱۱) - تنها بر خدا توکل کنید! در این آیه و آیه بعد پاسخ پیامبران را از بهانه جویبهای مخالفان لجوج که در آیات گذشته آمده می‌خوانیم. در مقابل ایراد آنها که می‌گفتند: چرا از جنس بشر هستید، «پیامبر نشان به آنها گفتند: مسلماً ما تنها بشری همانند شما هستیم، ولی خدا بر هر کس از بندگانش بخواهد منت می‌گذارد» و موهبت رسالت را به آنها می‌بخشد (قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ).

سپس به پاسخ سؤال سوم می‌پردازد بی آنکه از ایراد دوم پاسخ گوید. گویی ایراد دوم آنها در زمینه استناد به سنت نیاکان آنقدر سست و بی‌اساس بوده که هر انسان عاقلی با کمترین تأمل جواب آن را می‌فهمد، به علاوه در آیات دیگر قرآن، پاسخ این سخن داده شده است.

آری! در پاسخ سؤال سوم چنین می‌گوید که آوردن معجزات، کار ما نیست که به صورت یک خارق‌العاده‌گر، گوشه‌ای بنشینیم و هر کس به میل خودش

معجزه‌ای پیشنهاد کند و مسأله خرق عادت تبدیل به یک بازیچه بی ارزش شود، بلکه: «ما نمی‌توانیم معجزه‌ای جز به فرمان خدا بیاوریم» (وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ).

به علاوه هر پیامبری حتی بدون تقاضای مردم به اندازه کافی اعجاز نشان می‌دهد تا سند اثبات حقانیت او گردد.

سپس برای این که پاسخ قطعی به تهدیدهای گوناگون بهانه‌جویان نیز بدهند با این جمله موضع خود را مشخص می‌ساختند و می‌گفتند: «همه افراد با ایمان باید تنها بر خدا تکیه کنند» همان خدایی که قدرتها در برابر قدرتش ناچیز و بی ارزش است (وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ).

(آیه ۱۲) - بعد به استدلال روشنی برای مسأله توکل، پرداخته و می‌گفتند: «چرا ما بر «الله» توکل نکنیم (و در همه مشکلات به او پناه نبریم؟ چرا ما از قدرتهای پوشالی و تهدیدها بترسیم) در حالی که او ما را به راههای سعادتمان هدایت کرده» (وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَيْنَا سُبُلًا).

و سپس چنین ادامه می‌دادند: اکنون که تکیه‌گاه ما خداست، تکیه‌گاهی شکست‌ناپذیر مافوق همه چیز «بطور قطع، ما در برابر تمام آزار و اذیتهای شما ایستادگی و شکیبایی خواهیم کرد» (وَلَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا).

و بالاخره گفتار خود را با این سخن پایان می‌دادند که: «و همه توکل‌کنندگان باید تنها بر الله توکل کنند» (وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ).

منظور از «توکل» این است که در برابر عظمت مشکلات، انسان احساس حقارت و ضعف نکند، بلکه با اتکای بر قدرت بی‌پایان خداوند، خود را پیروز و فاتح بداند، و به این ترتیب توکل امیدآفرین، نیروبخش و تقویت‌کننده، و سبب فزونی پایداری و مقاومت است.

(آیه ۱۳) - برنامه و سرنوشت جباران عنید: همان‌گونه که راه و رسم افراد بی‌منطق است، هنگامی که به ضعف و ناتوانی گفتار و عقیده خود آگاه شدند، استدلال را رها کرده، و تکیه به زور و قدرت و قلدری می‌کنند؛ در اینجا نیز

می خوانیم هنگامی که پیامبران منطق متین و رسای خود را - که در آیات قبل گذشت - بیان کردند. «کافران (لجوج و بهانه جو)، به پیامبران خود گفتند: سوگند یاد می کنیم که شما را از سرزمینمان خارج می سازیم، مگر این که به آیین ما (و بت پرستی) باز گردید!» (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوْدُنَّ فِي مِلَّتِنَا).

این مغروران بی خبر، گویی همه سرزمینها را مال خود می دانستند و برای پیامبرانشان حتی به اندازه یک شهروند حق قائل نبودند و لذا می گفتند: «أَرْضِنَا» (سرزمین ما!) در حالی که خداوند زمین و تمام مواهبش را برای صالحان آفریده است.

سپس اضافه می کند: «در این حال، پروردگار (به پیامبران دلداری و اطمینان خاطر می داد و) به آنها وحی فرستاد که: ما ظالمان را هلاک می کنیم» (فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ).

بنابراین از این تهدیدها هرگز نترسید و کمترین سستی در اراده آهنین شما راه نیابد.

(آیه ۱۴) - و از آنجا که منکران ستمگر، پیامبران را تهدید به تبعید از سرزمینشان می کردند خداوند در مقابل به آنها چنین وعده می دهد که: «و شما را در زمین بعد از (نابودی) آنها سکونت خواهیم داد» (وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ). «ولی این (موفقیت و پیروزی نصیب همه کس نمی شود بلکه) برای کسی است که از مقام (عدالت) من بترسد (و احساس مسؤولیت کند) و از عذاب من بیمناک باشد» و آن را جدی تلقی کند (ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ).

(آیه ۱۵) - و در این هنگام که پیامبران کارد به استخوانشان رسیده بود و تمام وظیفه خود را در برابر قوم خویش انجام داده بودند و آنها که باید ایمان بیاورند ایمان آورده و بقیه در کفر پافشاری داشتند و مرتباً رسولان را تهدید می کردند، در این موقع «آنها از خداوند تقاضای فتح و پیروزی (بر کفار) کردند» (وَاسْتَفْتَحُوا). خداوند هم دعای این مجاهدان راستین را به هدف اجابت رسانید

«و (سرانجام) هر گردنکش منحرفی نوید و نابود شد» (وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ).

(آیه ۱۶) - سپس به نتیجه کار این جباران عنید از نظر مجازاتهای جهان دیگر

در ضمن دو آیه به پنج موضوع اشاره می‌کند:

۱- «به دنبال این نویدی و خسران - و یا به دنبال چنین کسی - جهنم و آتش

سوزان خواهد بود» (مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ).

۲- «و از آب بدبوی متعفنی نوشانده می‌شود!» (وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ).

«صدید» چرکی است که میان پوست و گوشت جمع می‌شود؛ یعنی از یک

آب بدبوی متعفن بدمنظره همانند چرک و خون به او می‌نوشانند.

(آیه ۱۷) - سوم: این مجرم گناهکار و جبار عنید، هنگامی که خود را در برابر

چنین نوشابه‌ای می‌بیند «به زحمت جرعه‌جرعه آن را سر می‌کشد، و هرگز مایل نیست آن را بیاشامد» بلکه به اجبار در حلق او می‌ریزند (يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ).

۴- آنقدر وسائل عذاب و شکنجه و ناراحتی برای او فراهم می‌گردد که «از

هر سو مرگ به سوی او می‌آید ولی با این همه هرگز نمی‌میرد» تا مجازات زشتیهای اعمال خود را ببیند (وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ).

۵- و با این که تصور می‌شود مجازاتی برتر از اینها که گفته شد نیست، باز

اضافه می‌کند: «و به دنبال آن عذاب شدیدی است» (وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ).

و به این ترتیب آنچه از شدت مجازات و کیفر در فکر آدمی بگنجد و حتی

آنچه نمی‌گنجد در انتظار این ستمگران خودخواه و جباران بی‌ایمان و گنهکار است،

و اینها نتیجه و اثر طبیعی اعمال خود انسانهاست، بلکه تجسمی است از کارهای

آنان در سرای دیگر که هر عملی به صورت مناسب خود مجسم می‌شود.

(آیه ۱۸) - خاکستری بر سینه تندباد! در این آیه مثل بسیار رسایی برای

اعمال افراد بی‌ایمان بیان شده که بحث آیات گذشته را در زمینه عاقبت کار کفار

تکمیل کرده، می‌فرماید: «اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند همچون

خاکستری است در مقابل تندباد در یک روز توفانی»! (مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ

أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ).

منظور از «أَعْمَالُهُمْ» همه اعمال آنهاست؛ حتی اعمال ظاهراً خوبشان که در باطن رنگ شرک و بت پرستی داشت.

همان‌گونه که خاکستر در برابر تندباد، آن هم در یک روز طوفانی آنچنان پراکنده می‌شود که هیچ کس قادر بر جمع آن نیست، همین‌گونه منکران حق «توانایی ندارند که چیزی از اعمالی را که انجام داده‌اند به دست آورند» و همگی بر باد می‌رود و دستهایشان خالی می‌ماند (لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ).  
«و این همان گمراهی دور و دراز است» (ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ).

(آیه ۱۹) - آفرینش براساس حق است: به دنبال بحث از باطل در آیه قبل و این که همچون خاکستر پراکنده و بی‌قرار است که دائماً با وزش باد از نقطه‌ای به نقطه دیگر منتقل می‌شود، در این آیه سخن از حق و استقرار آن به میان آمده است. روی سخن را به پیامبر ﷺ به عنوان الگویی برای همه حق‌طلبان جهان کرده، می‌گوید: «آیا ندیدی که خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است؟ (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ).

«حَقٌّ» به معنی «مطابقت و هماهنگی» است. و در اینجا ساختمان عالم آفرینش، آسمان و زمین، همگی نشان می‌دهد که در آفرینش آنها، نظام و حساب و حکمت و هدفی بوده است، نه خداوند به آفرینش آنها نیاز داشته و نه کمبودی را با آن می‌خواهد در ذات خود برطرف سازد چرا که او بی‌نیاز از همه چیز است.

سپس اضافه می‌کند؛ دلیل بر این که نیازی به شما و ایمان آوردن شما ندارد این است که: «اگر اراده کند شما را می‌برد و خلق تازه‌ای (به جای شما) می‌آورد» (إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ).

خلقی که همه ایمان داشته باشند و هیچ‌یک از کارهای نادرست شما را انجام ندهند.

(آیه ۲۰) - «و این کار برای خدا به هیچ‌وجه مشکل نیست» (وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ).

شاهد این سخن آن که در سوره نساء آیه ۱۳۱-۱۳۳ می‌خوانیم: «اگر شما

کافر شوید (به خدا زبانی نمی‌رساند) چرا که آنچه در آسمانها و زمین است از آن خداست و خداوند بی‌نیاز و شایسته ستایش است... هرگاه بخواهد شما را ای مردم می‌برد و گروه دیگری می‌آورد، و خداوند بر این کار تواناست».

(آیه ۲۱) - در چند آیه قبل اشاره‌ای به مجازات سخت و دردناک منحرفان

لجوج و بی‌ایمان شده بود؛ در اینجا همین معنی را تعقیب و تکمیل می‌کند.

نخست می‌گوید: «و در قیامت همه آنها (جباران و ظالمان و کافران اعم از تابع و متبوع، پیرو و پیشوا) در پیشگاه خداوند ظاهر می‌شوند» (وَبَرُّوا لِلَّهِ جَمِيعًا). و «در این هنگام ضعفاء (یعنی پیروان نادانی که با تقلید کورکورانه، خود را به وادی ضلالت افکندند) به مستکبران (ورهبان گمراه) می‌گویند: ما پیروان شما بودیم آیا (اکنون که به خاطر رهبری شما به این همه عذاب و بلا گرفتار شده‌ایم) حاضرید شما سهمی از عذاب الهی را بپذیرید و از ما بردارید؟» (فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ).

اما آنها بلافاصله می‌گویند: «اگر خدا ما را (به سوی نجات از این کیفر و عذاب) هدایت می‌کرد ما هم شما را راهنمایی می‌کردیم» (قَالُوا لَوْ هَدَيْنَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ).

ولی افسوس که کار از این حرفها گذشته است، «بر ما یکسان است چه بی‌تابی و جزع کنیم و چه صبر و شکیبایی، راه نجاتی برای ما وجود ندارد» (سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرٌ عَلَيْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ).

(آیه ۲۲) - گفتگوی صریح شیطان و پیروانش! در این آیه به صحنه دیگری

از مجازاتهای روانی جباران و گنهکاران و پیروان شیاطین در روز رستاخیز پرداخته چنین می‌گوید: «و شیطان هنگامی که کار حساب بندگان صالح و غیر صالح پایان پذیرفت (و هرکدام به سرنوشت و پاداش و کیفر قطعی خود رسیدند) به پیروان خود چنین می‌گوید: خداوند به شما وعده حق داد و من نیز به شما وعده دادم (وعده‌ای پوچ و بی‌ارزش چنانکه خودتان می‌دانستید) سپس از وعده‌های خود تخلف جستم» (وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ

فَاخْلَقْتُكُمْ).

و به این ترتیب شیطان نیز با سایر مستکبران که رهبران راه ضلالت بودند هم آواز شده و تیرهای ملامت و سرزنش خود را به این پیروان بدبخت نشانه گیری می کند.

و بعد اضافه می کند: «من بر شما تسلط و اجبار و الزامی نداشتیم، تنها این بود که از شما دعوت کردم، شما هم با میل و اراده خود پذیرفتید» (وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي).

«بنابراین مرا هرگز سرزنش نکنید، بلکه خویشتن را سرزنش کنید» که چرا دعوت شیطننت آمیز و ظاهرفساد مرا پذیرفتید (فَلَا تَلُومُونِي وَكُومُوا أَنْفُسَكُمْ). خودتان کردید که لعنت بر خودتان باد!!

به هر حال «نه من می توانم (در برابر حکم قطعی و مجازات پروردگار) به فریاد شما برسم و نه شما می توانید فریادرس من باشید» (مَا أَنَا بِمُصْرِحِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِحِي).

«من اکنون (اعلام می کنم که) از شرک شما در باره خود که از قبل داشتید (و این که اطاعت مرا هم ردیف اطاعت خدا قرار دادید) بیزارم و کافرم» (إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونَ مِنْ قَبْلُ).

اکنون فهمیدم که این «شرک در اطاعت» هم مرا بدبخت کرد و هم شما را، همان بدبختی و بیچارگی که راهی برای اصلاح و جبران آن وجود ندارد. بدانید «برای ستمکاران قطعاً عذاب دردناکی است» (إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

از این آیه به خوبی استفاده می شود که وسوسه های شیطان هرگز اختیار و آزادی اراده را از انسان نمی گیرد بلکه او یک دعوت کننده بیش نیست، و این انسانها هستند که با اراده خودشان دعوت او را می پذیرند.

(آیه ۲۳) - در این آیه به دنبال بیان حال جباران عنید و بی ایمان و سرنوشت دردناک آنها، به ذکر حال مؤمنان و سرانجام آنها پرداخته، می گوید: «و آنها را که

ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند به باغهای بهشت وارد می‌کنند باغهایی که نهرها از زیر درختانش جاری است» (وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

«جاودانه به اذن پروردگارشان در آن (باغهای بهشت) می‌مانند» (خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ).

«و تحت آنان در آنجا سلام است» (تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ).

سلامت از هرگونه ناراحتی و گزند روحی و جسمی.

(آیه ۲۴) - شجره طیبه و شجره خمیثه: در اینجا صحنه دیگری از تجسم حق و باطل، کفر و ایمان، طیب و خبیث را ضمن یک مثال جالب و بسیار عمیق و پرمعنی بیان کرده، و بحثهای آیات گذشته را که در این زمینه بود تکمیل می‌کند. نخست می‌فرماید: «آیا ندیدی چگونه خدا مثالی برای کلام پاکیزه زده، و آن را به شجره طیبه و پاکی تشبیه کرده است»؟ (الْمُ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ).

سپس به ویژگیهای این شجره طیبه (درخت پاکیزه و پربرکت) می‌پردازد و به تمام ابعاد آن ضمن عبارات کوتاهی اشاره می‌کند.

۱- موجودی است دارای رشد و نمو «شجره» نه بی‌روح، و نه جامد و بی‌حرکت.

۲- این درخت پاک است و «طیب» از هر نظر، میوه‌اش شکوفه و گلشن و نسیمی که از آن بر می‌خیزد همه پاکیزه است.

۳- این شجره دارای نظام حساب شده‌ای است ریشه‌ای دارد و شاخه‌ها و هرکدام مأموریت و وظیفه‌ای دارند.

۴- «اصل و ریشه آن ثابت و مستحکم است» بطوری که توفانها و تندبادها نمی‌تواند آن را از جا برکنند (أَصْلُهَا ثَابِتٌ).

۵- شاخه‌های این شجره طیبه در یک محیط پست و محدود نیست بلکه بلند آسمان جایگاه اوست، این شاخه‌ها سینه‌ها را شکافته و در آن فرو رفته، آری



«شاخه‌هایش در آسمان است» (وَفَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ).

روشن است هر قدر شاخه‌ها برافراشته‌تر باشند از آلودگی گرد و غبار زمین دورترند و میوه‌های پاکتری خواهند داشت.

(آیه ۲۵) - ششم: این شجره طیبه شجره‌ای پر بار است نه همچون درختانی که میوه و ثمری ندارند بنابراین مولد است و «میوه خود را می‌دهد» (تُؤْتِي أُكْلَهَا).

۷- اما نه در یک فصل یا دو فصل، بلکه در هر فصل، یعنی «در هر زمان» که دست به سوی شاخه‌هایش دراز کنی محروم بر نمی‌گرددی (كُلَّ حِينٍ).

۸- میوه دادن او نیز بی حساب نیست بلکه مشمول قوانین آفرینش است و طبق یک سنت الهی «و به اذن پروردگارش» این میوه را به همگان ارزانی می‌دارد (بِإِذْنِ رَبِّهَا).

اکنون درست بیندیشیم و ببینیم این ویژگیها و برکات را در کجا پیدا می‌کنیم؟ مسلماً در کلمه توحید و محتوای آن، و در یک انسان موحد و با معرفت.

مردان بزرگ و با ایمان این کلمات طیبه پروردگار، حیاتشان مایه برکت است، مرگشان موجب حرکت، آثار آنها و کلمات و سخنانشان و شاگردان و کتابهایشان و تاریخ پرافتخارشان، و حتی قبرهای خاموششان همگی الهام‌بخش است و سازنده و تربیت‌کننده.

آری «خداوند برای مردم مثلهایی می‌زند شاید متذکر شوند» (وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ).

(آیه ۲۶) - و از آنجا که یکی از بهترین راهها برای تفهیم مسائل استفاده از روش مقابله و مقایسه است بلافاصله نقطه مقابل «شجره طیبه» را چنین بیان می‌کند: اما «مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ وَ نَاطِقٍ وَ بِي رِيشَةٍ اسْتِ» که از روی زمین کنده شده (و در برابر طوفانها هر روز به گوشه‌ای پرتاب می‌شود و) قرار و ثباتی برای آن نیست» (وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ).

جالب این که در وصف «شجره طیبه» قرآن با تفصیل سخن می‌گوید و اما به

هنگام شرح «شجره خبیثه» با یک جمله کوتاه از آن می‌گذرد.

این یک نوع لطافت بیان است که انسان در مورد ذکر «محبوب» به همه خصوصیات پردازد اما هنگامی که به ذکر «مبغوض» می‌رسد با یک جمله کوبنده از آن بگذرد!

(آیه ۲۷) - از آنجا که در آیات گذشته در دو مثال گویا، حال «ایمان» و «کفر» و «مؤمن» و «کافر» و بطور کلی «هر پاک» و «ناپاک» تجسم یافت، در این آیه به نتیجه کار و سرنوشت نهایی آنها می‌پردازد.

نخست می‌گوید: «خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند به خاطر گفتار و اعتقاد ثابت و پایداریشان ثابت قدم می‌دارد؛ هم در این جهان و هم در جهان دیگر» و برزخ که امکان لغزش کم و بیش در آن وجود دارد (يُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ).

چراکه ایمان آنها یک ایمان سطحی و متزلزل و شخصیت آنها یک شخصیت کاذب و متلون نبوده است.

در اینجا در برابر مشکلات و وسوسه‌ها، در ایمان و پاکی ثابت می‌مانند و دامانشان از ننگ آلودگیها مبرا خواهد بود، و در آنجا در نعمتهای بی‌پایان خدا جاودان خواهند ماند.

سپس به نقطه مقابل آنها پرداخته، می‌گوید: «و خداوند ظالمان را گمراه می‌سازد و خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد» (وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ).

بارها گفته‌ایم هر جا سخنی از هدایت و ضلالت است و به خدا نسبت داده می‌شود، گامهای نخستین آن از ناحیه خود انسان برداشته شده است، کار خدا همان تأثیری است که در هر عمل آفریده، و نیز کار خدا اعطاء مواهب و نعمتها یا سلب نعمتهاست که به مقتضای شایستگی و عدم شایستگی افراد مقرر می‌دارد.

(آیه ۲۸) - سرانجام کفران نعمتها: در اینجا روی سخن به پیامبر است و در حقیقت ترسیمی از یکی از موارد «شجره خبیثه» در آن به چشم می‌خورد.

نخست می فرماید: «آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را تبدیل به کفران کردند» (الْمَ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا).

«و سرانجام قوم خود را به دارالبوار و سرزمین هلاکت و نیستی فرستادند» (وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ).

اینها همان ریشه‌های شجره خبیثه و رهبران کفر و انحرافند.

گرچه مفسران گاهی این نعمت را به وجود پیامبر ﷺ تفسیر کرده‌اند، و گاهی به ائمه اهل بیت علیهم السلام و کفران کنندگان این نعمت را گاهی «بنی امیه» و «بنی مغیره» و گاهی همه کفار عصر پیامبر ﷺ معرفی نموده‌اند، ولی مسلماً مفهوم آیه وسیع است و اختصاص به گروه معینی ندارد و همه کسانی را که نعمتی از نعمتهای خدا را کفران کرده و از آن سوء استفاده کنند شامل می‌شود.

(آیه ۲۹) - قرآن سپس «دارالبوار» را چنین تفسیر می‌کند: «جهنم است که در شعله‌های سوزانش فرو می‌روند و بدترین قرارگاههاست» (جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَيُبْسِئُ الْقَرَارُ).

(آیه ۳۰) - در این آیه به یکی از بدترین انواع کفران نعمت که آنها مرتکب می‌شدند اشاره کرده، می‌گوید: «و آنها برای خدا شریکهای قرار دادند تا (مردم را به این وسیله) از راه او گمراه سازند» (وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ).  
و چند روزی در سایه این شرک و کفر و منحرف ساختن افکار مردم از آیین و طریق حق بهره‌ای از زندگی مادی و ریاست و حکومت بر مردم ببرند.

ای پیامبر! «به آنها بگو: (از این زندگی دنیا و بی‌ارزش مادی) بهره بگیرید اما (بدانید) سرانجام کار شما به سوی آتش (دوزخ) است» (قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ).

با این که نه این زندگی شما زندگی است که بدبختی است و نه این ریاست و حکومت شما ارزشی دارد که تبهکاری و دردسر و مصیبت است.

(آیه ۳۱) - عظمت انسان از دیدگاه قرآن: در تعقیب آیات گذشته که از برنامه مشرکان و کسانی که کفران نعمتهای الهی کردند سخن می‌گفت، در اینجا سخن از

برنامه بندگان راستین و نعمتهای بی انتهای اوست که بر مردم نازل شده.

نخست می گوید: «به بندگان من که ایمان آورده اند بگو: نماز را بر پای دارند و از آنچه به آنها روزی داده ایم در پنهان و آشکار انفاق کنند» (قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً).

چراکه ایمان در صورتی ریشه دار است که در عمل متجلی شود و انسان را از یک سو به خدا نزدیک کند و از سوی دیگر به بندگانش!

«پیش از آن که روزی فرا رسد که نه در آن خرید و فروش است و نه دوستی» نه با مال می توانند از کیفر خدا رهایی یابند و نه با پیوندهای مادی! (مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ).

(آیه ۳۲) - سپس به معرفی خدا از طریق نعمتهایش می پردازد، آن گونه معرفی که عشق او را در دلها زنده می کند، و انسان را به تعظیم در برابر عظمت و لطفش وا می دارد زیرا این یک امر فطری است که انسان نسبت به کسی که به او کمک کرده و لطف و رحمتش شامل اوست علاقه و عشق پیدا می کند و این موضوع را ضمن آیاتی چند چنین بیان می دارد:

«خداوند همان کسی است که آسمانها و زمین را آفریده است» (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ).

«و از آسمان آبی فرستاد که به وسیله آن میوه های مختلف را خارج ساخت و از آنها به شما روزی داد» (وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ).

«و کشتی را مسخر شما ساخت» (وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلَّ).

هم از نظر مواد ساختمانی که در طبیعت آفریده است و هم از نظر نیروی محرکش که بادهای منظم سطح اقیانوسهاست.

«تا این کشتیها بر صفحه اقیانوسها به فرمان او به حرکت در آیند» (لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ). و سینه آنها را بشکافند و به سوی ساحل مقصود پیش روند، و انسانها و وسائل مورد نیازشان را از نقطه ای به نقاط دیگر به آسانی حمل کنند.

همچنین «نهرها را در تسخیر شما درآورد» (وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ).

تا از آب حیاتبخش آنها زراعت‌هایتان را آبیاری کنید، و هم خود و دام‌هایتان سیراب شوید، و هم در بسیاری از اوقات، صفحه آنها را به عنوان یک جاده هموار مورد بهره‌برداری قرار داده، با کشتیها و قایقها از آنها استفاده کنید، و هم از ماهیان آنها و حتی از صدفهایی که در اعماقشان موجود است، بهره‌گیرید.

(آیه ۳۳) - نه تنها موجودات زمین را مسخر شما ساخت بلکه «خورشید و ماه را که دائماً در کارند سرگشته فرمان شما قرار داد» (وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ).

نه فقط موجودات این جهان، بلکه حالات عارضی آنها را نیز به فرمان شما آورد، همان‌گونه که «شب و روز را مسخر شما ساخت» (وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ). خلاصه انسان از دیدگاه قرآن آن قدر عظمت دارد که همه این موجودات به فرمان «الله» مسخر او گشته‌اند؛ یعنی، یا زمام اختیارشان به دست انسان است، و یا در خدمت منافع انسان حرکت می‌کنند.

(آیه ۳۴) - و قسمتی از هر چیزی که از او تقاضا کردید و (از نظر جسم و جان فرد و اجتماع و سعادت و خوشبختی) به آن نیاز داشتید در اختیار شما قرار داد» (وَأَتِيكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ).

و به این ترتیب «اگر نعمتهای الهی را بخواهید بشمرید هرگز نمی‌توانید شماره کنید» (وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا).

چرا که نعمتهای مادی و معنوی پروردگار آنچنان سر تا پای وجود و محیط زندگی شما را فرا گرفته که قابل احصا نیستند.

اما با این همه لطف و رحمت الهی «باز این انسان ستمگر است و کفران‌کننده نعمت» (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ).

نعمتهایی که اگر به درستی از آنها استفاده می‌کرد می‌توانست سراسر جهان را گلستان کند.

در حقیقت قرآن می‌گوید ای انسان! همه چیز به قدر کافی در اختیار توست،

اما به شرط این که ظلوم و کفار نباشی، به حق خود قناعت کنی و به حقوق دیگران تجاوز ننمایی!

(آیه ۳۵) - **دعاهای سازنده ابراهیم بت شکن:** از آنجا که در آیات گذشته از

یک سو بحث از مؤمنان راستین و شاکران در برابر نعمتهای خدا در میان بود، به دنبال آن در اینجا گوشه‌ای از دعاها و درخواستهای ابراهیم بنده مقاوم و شاکر خدا را بیان می‌کند تا سرمشق و الگویی باشد برای آنها که می‌خواهند از نعمتهای الهی بهترین بهره را بگیرند.

نخست می‌گوید: «و (به خاطر بیاورید) زمانی را که ابراهیم (به پیشگاه خدا) عرضه داشت، پروردگارا! این شهر «مکه» را سرزمین امن و امان قرار ده» (وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا).

چراکه نعمت «امنیت» نخستین شرط برای زندگی و سکونت انسان در یک منطقه است.

(آیه ۳۶) - چرا که من می‌دانم بت پرستی چه بلای بزرگ و خانمانسوزی است، و با چشم خود قربانیان این راه را دیده‌ام «پروردگارا! این بتها بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند» (رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّوا كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ).

آن هم چه گمراهی خطرناکی که همه چیز خود حتی عقل و خرد خویش را در این راه باخته‌اند.

خداوندا! من دعوت به توحید تو می‌کنم، و همه را به سوی تو می‌خوانم، «پس هر کس از من پیروی کند او از من است، و هر کس نافرمانی من کند (اگر قابل هدایت و بخشش است در باره او محبت کن چرا که) تو بخشنده و مهربانی» (فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

در حقیقت ابراهیم با این تعبیر می‌خواهد به پیشگاه خداوند چنین عرض کند که حتی اگر فرزندان من از مسیر توحید منحرف گردند، و به بت توجه کنند از من نیستند، و اگر بیگانگان در این خط باشند آنها همچون فرزندان و برادران منند. این دعای ابراهیم، همه موحدان و مبارزان راه توحید را شامل می‌شود.

(آیه ۳۷) - سپس دعا و نیایش خود را این چنین ادامه می دهد: «پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی، در کنار خانه‌ای که حرم تو است ساکن ساختم تا نماز را برپای دارند» (رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ).

پس از آن که خداوند به ابراهیم، پسری از کنیزش «هاجر» داد و نامش را «اسماعیل» گذاشت، حسادت همسر نخستینش «ساره» تحریک شد و نتوانست حضور هاجر و فرزندش را تحمل کند، از ابراهیم خواست که آن مادر و فرزند را به نقطه دیگری ببرد، و ابراهیم طبق فرمان خدا در برابر این درخواست تسلیم شد.

اسماعیل و مادرش هاجر را به سرزمین مگه که در آن روز یک سرزمین خشک و خاموش و فاقد همه چیز بود آورد، و در آنجا گذارد، و با آنها خداحافظی کرد و رفت.

سپس ابراهیم دعای خودش را این چنین ادامه می دهد:

خداوند! اکنون که آنها در این بیابان سوزان برای احترام خانه بزرگ تو مسکن گزیده‌اند «تو قلوب گروهی از مردم را به آنها متوجه ساز و مهر آنها را در دل‌هایشان بیفکن» (فَاَجْعَلْ أَفئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ).

«و آنها را از انواع میوه‌ها (ثمرات مادی و معنوی) بهره‌مند کن، شاید شکر نعمتهای تو را ادا کنند» (وَأَرْزُقُهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ).

(آیه ۳۸) - و از آنجا که یک انسان موحد و آگاه می داند که علم او در برابر علم خداوند محدود است و مصالح او را تنها خدا می داند، و گاهی مطالبی در درون جان اوست که نمی تواند همه را بر زبان آورد، لذا به دنبال تقاضاهای گذشته چنین عرض می کند: «پروردگارا! تو آنچه را که ما پنهان می داریم و یا آشکار می سازیم به خوبی می دانی» (رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ).

«و هیچ چیز در زمین و آسمان بر خدا مخفی نمی ماند» (وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ).

اگر من از فراق فرزند و همسر غمگین هستم تو می دانی، و اگر قطره‌های اشکم آشکارا از چشمم سرازیر می شود تو می بینی.

و اگر به هنگام جدایی از همسر، به من می گوید: **إِلَىٰ مَنْ تَكَلِّبُنِي**؛ «مرا به که می سپاری»؟! تو از همه اینها آگاهی، و آینده این سرزمین و آینده آنها که سخت به هم گره خورده است همه در پیشگاه علمت روشن است.

(آیه ۳۹) - سپس به شکر نعمتهای خداوند که یکی از مهمترین آنها در حق ابراهیم همان صاحب دو فرزند برومند شوند به نام اسماعیل و اسحاق، آن هم در سن پیری بود، اشاره کرده می گوید: «حمد و سپاس خدایی را که در پیری، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید» و دعای مرابه اجابت رسانید **(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ)**.

«آری! خدای من حتماً دعاها را می شنود» **(إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ)**.

(آیه ۴۰) - و باز به تقاضا و نیایش و دعا ادامه می دهد و عرض می کند: «پروردگارا! مرا بر پاککننده نماز قرار ده و از فرزندان من نیز چنین کن» ای خدای من **(رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي)**.

«پروردگارا! و دعای ما را بپذیر» **(رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ)**.

(آیه ۴۱) - و آخرین تقاضا و دعای ابراهیم در اینجا این است که: «پروردگارا! مرا و پدر و مادرم و همه مؤمنان را در روزی که حساب برپا می شود ببخش و بیامرز» **(رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ)**.

به این ترتیب تقاضاهای هفتگانه ابراهیم از امنیت شروع می شود، و به آموزش پایان می پذیرد، و جالب این که اینها را نه تنها برای خود می طلبد، که برای دیگران نیز همین تقاضاها را دارد، چرا که مردان خدا هرگز «انحصار طلب» نبوده و نخواهند بود!

(آیه ۴۲) - روزی که چشمها از حرکت باز می ایستند: از آنجا که در آیات گذشته سخن از «روز حساب» به میان آمد، به همین مناسبت در اینجا وضع ظالمان و ستمگران را در آن روز مجسم می سازد.



ضمناً با بیان این بخش از مسائل معاد، بخشهای توحیدی گذشته تکمیل می‌گردد.

نخست با لحنی تهدیدآمیز (تهدیدی نسبت به ظالمان و ستمگران) چنین آغاز می‌کند: ای پیامبر! گمان مبرکه خداوند، از آنچه ظالمان انجام می‌دهند، غافل است» (وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ).

این سخن در حقیقت پاسخی است به سؤال کسانی که می‌گویند اگر این عالم خدایی دارد، خدایی عادل و دادگر، پس چرا ظالمان را به حال خود رها کرده است؟

قرآن در برابر این سؤال می‌گوید: خدا هرگز غافل نیست، اگر به فوریت آنها را مجازات نمی‌کند به خاطر آن است که این جهان میدان و محل آزمایش و پرورش انسانهاست، و این هدف بدون آزادی ممکن نیست.

سپس می‌گوید: «خدا مجازات آنها را به روزی تأخیر می‌اندازد که در آن روز، چشمها (از شدت ترس و وحشت) از حرکت می‌ایستند و به یک نقطه دوخته شده، بی حرکت می‌مانند» (إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ).

(آیه ۴۳) - مجازاتهای آن روز آنقدر وحشتناک است که این ستمگران، از شدت هول «گردنهای خود را برافراشته، سر به آسمان بلند کرده، و حتی پلکهای چشمهاشان بی حرکت می‌ماند و دلهایشان (از شدت نگرانی و پریشانی) بکلی تهی می‌شود» (مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْتَدَتْهُمْ أَسْبَابُ السَّمَوَاتِ).

آنها که خود را «عقل کل» می‌پنداشتند و دیگران را بی‌خرد می‌انگاشتند، آنچنان عقل و هوش خود را از دست می‌دهند که نگاهشان نگاه دیوانگان بلکه مردگان است، نگاهی خشک، بی تفاوت، بی حرکت و پراز ترس و وحشت!

به راستی قرآن هنگامی که می‌خواهد منظره‌ای را مجسم نماید در کوتاهترین عبارت کاملترین ترسیم‌ها را می‌کند که نمونه آن آیه کوتاه بالاست.

(آیه ۴۴) - سپس برای این که تصور نشود مجازاتهای الهی به گروه خاصی مربوط است به عنوان یک دستور کلی به پیامبرش می‌فرماید: «همه مردم را از

روزی که عذاب دردناک پروردگار به سراغشان می آید انداز کن (هنگامی که ظالمان نتایج وحشتناک اعمال خود را می بینند، پشیمان می شوند و به فکر جبران می افتند) و عرض می کنند: پروردگارا! ما را تا مدت کوتاهی دیگری مهلت ده» (وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ).

تا از این مهلت کوتاه استفاده کرده، «دعوت تو را اجابت نمایم و از پیامبرانت پیروی کنیم» (نَجِبْ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرَّسُولَ).

منظور از این روز، روز نزول پاره‌ای از بلاها و مجازاتهای دنیوی است، همانند عذابهایی که بر قوم لوط و قوم عاد و ثمود و قوم نوح و فرعونیان نازل گردید و از میان رفتند.

اما فوراً دست رد بر سینه آنها زده می شود و به آنها این پیام تکان دهنده را می دهند: چنین چیزی محال است، دوران عمل پایان گرفت «آیا شماها نبودید که در گذشته سوگند یاد می کردید، هرگز زوال و فناپی برای حیات و قدرت شما نیست» (أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ).

(آیه ۴۵) - «شما همانها نبودید که در کاخها و منازل و مساکن کسانی که به خویشتن ستم کرده بودند سکونت جستید» (وَسَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ).

«و برای شما این واقعیت به خوبی آشکار شده بود که ما بر سر آنها چه آوردیم» (وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ).

«و برای شما مثالها (ی تکان دهنده از حالات امتهای پیشین) ذکر کردیم» (وَصَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ).

اما هیچ یک از این درسهای عبرت در شما مؤثر نیفتاد و همچنان به اعمال ننگین و ظلم و ستم خویش ادامه دادید.

(آیه ۴۶) - توطئه‌های ستمگران به جایی نمی رسد: در آیات گذشته به قسمتی از کیفرهای ظالمان اشاره شده، در اینجا نیز نخست اشاره به گوشه‌ای از کارهای آنها کرده، سپس قسمتی دیگر از کیفرهای سخت و دردناکشان را بیان

می‌کند؛ می‌فرماید: «آنها مکر خود را به کار زدند و تا آنجا که قدرت داشتند) به توطئه و شیطنت پرداختند» (وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ).

خلاصه کاری نبود که دشمنان تو برای محو و نابودی اسلام، انجام ندهند. «و همه مکرها (و توطئه‌هایشان) نزد خدا آشکار است» (وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ). به هر حال نگران مباش، این نیرنگها و نقشه‌ها و طرحهای آنها اثری در تو نخواهد کرد «هر چند مکرشان چنان باشد که کوهها را از جا بر کند» (وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ).

(آیه ۴۷) - بار دیگر روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، به عنوان تهدید ظالمان و بدکاران می‌فرماید: «گمان مبر که خداوند وعده‌ای را که به پیامبران داده مخالفت می‌کند» (فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفًا وَعْدِهِ رُسُلَهُ).

چراکه تخلف از کسی سر می‌زند که یا قادر و توانا نباشد، و یا کيفر و انتقام در قاموس او نیست، ولی «خداوند هم تواناست و هم صاحب انتقام» (إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ).

این آیه در حقیقت مکمل آیه‌ای است که قبلاً داشتیم؛ وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ.

یعنی اگر می‌بینی ظالمان و ستمگران، مهلتی یافته‌اند نه به خاطر غفلت پروردگار از اعمال آنهاست و نه به خاطر آن است که از وعده خود تخلف خواهد کرد، بلکه همه حسابهای آنها را یک روز رسیده و کيفر عادلانه آنها را خواهد داد.

(آیه ۴۸) - در این آیه اضافه می‌کند: این مجازات «در روزی خواهد بود که این زمین به زمین دیگری و آسمانها (به آسمانهای دیگری) مبدل می‌شود» (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ).

در آن روز همه چیز پس از ویرانی، نو می‌شود، و انسان با شرایط تازه در عالم نوری گام می‌نهد، عالمی که همه چیزش با این عالم متفاوت است، و سعتش، نعمتها و کيفرهایش، و در آن روز هرکس هرچه دارد با تمام وجودش «در پیشگاه خداوند واحد قهار ظاهر می‌گردند!» (وَيَبْرُؤُا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ).

«بروز» انسانها در برابر خداوند در قیامت به معنی ظهور تمام وجود انسان و درون و برونش در آن صحنه است. البته تعبیر بروز و ظهور در مقایسه با تفکر ما است، نه با مقایسه به علم خدا!

به هر حال توصیف خداوند در این حال به «قهاریت» دلیل بر تسلط او بر همه چیز و سیطره او بر درون و برون همگان می باشد.

(آیه ۴۹) - در این آیه حال مجرمان را به نحو دیگری ترسیم می کند، می فرماید: «و در آن روز، مجرمان را با هم در غل و زنجیر می بینی» که دستها و گردنهایشان را به هم بسته است (و تَرَى الْمَجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَّبِينَ فِي الْأَصْفَادِ).

این غل و زنجیرها تجسمی است از پیوند عملی و فکری این گنهکاران در این جهان که دست به دست هم می دادند، و به کمک هم می شتافتند و در طریق ظلم و فساد با یکدیگر رابطه و پیوند و همکاری داشتند و این ارتباط در آنجا به صورت زنجیرهایی مجسم می شود که آنان را به یکدیگر مرتبط می سازد.

(آیه ۵۰) - سپس به بیان لباس آنها می پردازد که خود عذاب بزرگی است برای آنان، و می گوید: «لباسهایشان از قطران [ماده جسبنده بدبوی قابل اشتعال] است و صورت آنها را (شعله های) آتش می پوشاند» (سَرَّابِلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَ تَغْشَى وَجُوهَهُمُ النَّارُ).

به این ترتیب به جای لباس، بدنهای آنها را از نوعی ماده سیاهرنگ بدبوی قابل اشتعال می پوشانند، لباسی که هم زشت و بدمنظر است و هم بدبو، و هم خود قابل سوختن و شعله ور شدن و با داشتن این عیوب چهارگانه بدترین لباس محسوب می شود چراکه لباس را برای آن می پوشند که زینت باشد و هم انسان را از گرما و سرما حفظ کند، این لباس به عکس همه لباسها هم زشت است و هم سوزاننده و آتش زننده.

(آیه ۵۱) - اینها برای آن است، «تا خداوند هر کس را، هرآنچه انجام داده، جزا دهد!» (لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ).

جالب این که نمی گوید: «جزای اعمالشان را به آنها می دهد، بلکه می گوید:

آنچه را انجام داده‌اند به عنوان جزا به آنها خواهند داد و این آیه با این تعبیر خاص دلیل دیگری بر مسأله تجسم اعمال است.

و در پایان می‌فرماید: «خداوند سریع الحساب است» (إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ).

کاملاً روشن است هنگامی که اعمال انسان از میان نرود و با تغییر چهره به سراخ آدمی بیاید دیگر حسابی از آن سریعتر نخواهد بود، و در واقع حسابش همراه خودش است!

در بعضی از روایات می‌خوانیم: «خداوند به اندازه یک چشم بر هم زدن حساب همه خلائق را می‌رسد».

اصولاً محاسبه پروردگار نیاز به زمان ندارد و آنچه در روایت فوق آمده، در حقیقت برای اشاره به کوتاهترین زمان است.

(آیه ۵۲) - و از آنجا که آیات این سوره و همچنین تمامی این قرآن جنبه دعوت به توحید و ابلاغ احکام الهی به مردم و انذار آنها در برابر تخلفاتشان دارد، در آخرین آیه این سوره می‌فرماید: «این (قرآن) ابلاغ عمومی برای همه مردم است» (هُذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ).

«تا همه به وسیله آن انذار شوند» (وَلِيُنذِرُوا بِهِ).

«و بدانند او خدای یکتاست» (وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ).

و منظور این است که: «صاحبان مغز و اندیشه پند گیرند» (وَلِيَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ).

\* آغاز و ختم سوره ابراهیم - سوره «ابراهیم» همان‌گونه که دیدیم از بیان نقش حساس قرآن در خارج ساختن انسان از ظلمات جهل و شرک به نور علم و توحید، آغاز شد، و با بیان نقش قرآن در انذار همه توده‌ها و تعلیم توحید و تذکر اولوالالباب پایان می‌گیرد.

این «آغاز» و «پایان» بیانگر این واقعیت است که همه آنچه را می‌خوانیم در همین قرآن است، و به گفته امیر مؤمنان علی علیه السلام «فِيهِ رَبِيعُ الْقَلْبِ وَيَنْبِيعُ الْعِلْمِ؛ «بهار

دلها و سرچشمه علوم و دانشها همه در قرآن است».

و همچنین درمان همه بیماریهای فکری و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی را باید در آن جست «فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ آذْوَائِكُمْ».

این بیان دلیل بر این است که بر خلاف سیره بسیاری از مسلمانان امروز که به قرآن به عنوان یک کتاب مقدس که تنها برای خواندن و ثواب بردن نازل شده می‌نگرند کتابی است برای دستورالعمل در سراسر زندگی انسانها.

و بالاخره کتابی است که هم دانشمند را تذکر می‌دهد، و هم توده مردم از آن الهام می‌گیرند.

فراموش کردن این کتاب بزرگ آسمانی و روی آوردن به مکتبهای انحرافی شرق و غرب یکی از عوامل مؤثر عقب افتادگی و ضعف و ناتوانی مسلمین است.

«پایان سوره ابراهیم»\*

\* شرح زندگانی ابراهیم در دوران قبل از نبوت، دوران نبوت و مبارزه با بت پرستان و دوران هجرت از بابل، و تلاش و کوشش در سرزمین مصر و فلسطین و مکه را در «تفسیر نمونه» ذیل آخرین آیه سوره ابراهیم مطالعه فرمایید.

## آغاز جزء چهاردهم قرآن مجید

### سوره حَجْر [۱۵]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۹۹ آیه است

**محتوای سوره:** در این سوره آهنگ و لحن سوره‌های مکی کاملاً منعکس است. لذا می‌توان محتوای این سوره را در هفت بخش خلاصه کرد:

۱- آیات مربوط به مبدأ عالم هستی و ایمان به او از طریق مطالعه در اسرار آفرینش.

۲- آیات مربوط به معاد و کیفر بدکاران.

۳- اهمیت قرآن و عظمت این کتاب آسمانی.

۴- داستان آفرینش آدم و سرکشی ابلیس و سرانجام کار او.

۵- اشاره به سرگذشت اقوامی همچون قوم لوط و صالح و شعیب.

۶- انذار و بشارت و اندرزهای مؤثر و تهدیدهای کوبنده و تشویق‌های جالب.

۷- دعوت از پیامبر به مقاومت و دلداری او در برابر توطئه‌ها.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - باز در آغاز این سوره با حروف مقطعه «الف، لام، راء» (الْر).

برخورد می‌کنیم که نمایانگر ترکیب این کتاب بزرگ آسمانی که راهگشای همه انسانها به سوی سعادت می‌باشد، از حروف ساده الفبا است، همین ماده خامی که

در اختیار همه افراد بشر حتی کودکان دو سه ساله قرار دارد، و این نهایت درجه اعجاز است که از چنان مصالحی چنین محصول بی نظیری ساخته شود.

ولذا بلافاصله بعد از آن می‌گوید: «اینها آیات کتاب آسمانی و قرآن آشکار است» (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ). که بیان‌کننده حقایق و روشنگر حق از باطل می‌باشد.

(آیه ۲) - **آرزوهای بیجا! سپس به آنها که در لجاجت و مخالفت با این آیات روشن الهی اصرار می‌ورزند هشدار می‌دهد روزی فرا می‌رسد که اینها از نتایج شوم کفر و تعصب کورکورانه و لجاجت خویش پشیمان خواهند شد** و، «چه بسا این کافران آرزو می‌کنند که ای کاش مسلمان بودند» (رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ).

ممکن است آیه اشاره به پشیمانی گروههایی از کافران در آن جهان و این جهان باشد، در حالی که در آنجا قدرت بازگشت ندارند! و در اینجا نیز تعصبها و لجاجتها و یا منافع مادی اجازه نمی‌دهد که دین اسلام را بپذیرند.

(آیه ۳) - **سپس با لحنی بسیار کوبنده می‌گوید: ای پیامبر «اینها را به حال خود بگذار (تا همچون چهارپایان) بخورند، و از لذتهای این زندگی ناپایدار بهره گیرند، و آرزوها آنها را از این واقعیت بزرگ غافل سازد ولی به زودی خواهند فهمید» (ذَرُّهُمْ يَا كُفُورًا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ).**

اینها چون حیواناتی هستند که جز اصطبل و علف، و جز لذت مادی چیزی نمی‌فهمند و هر حرکتی دارند برای رسیدن به همین هاست.

پرده‌های غرور و غفلت و آرزوهای دور و دراز چنان بر قلب آنها افتاده، و آنها را به خود مشغول ساخته که دیگر توانایی درک واقعیتی را ندارند.

اما آن‌گاه که پرده‌های غفلت و غرور از مقابل چشمانشان کنار رود، و خود را در آستانه مرگ و یا در عرصه قیامت ببینند، می‌فهمند که چه اندازه در غفلت و تا چه حد زیانکار و بدبخت بوده‌اند.

(آیه ۴) - **در این آیه برای این‌که گمان نکنند این مهلت و تمتع از لذایذ دنیا**



پایان ناپذیر است، اضافه می‌کند: «ما هیچ گروهی را در هیچ شهر و آبادی نابدود نکردیم مگر این‌که آنها، اجل معین و زمان تغییر ناپذیری داشتند» (وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ).

(آیه ۵) - و «هیچ امت و جمعیتی از اجل معین خود پیشی نمی‌گیرد، و هیچ یک نیز عقب نخواهد افتاد» (مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ).

سنت الهی همه جا این بوده که به قدر کافی مهلت برای تجدید نظر و بیداری و آگاهی بدهد، حوادث دردناک، و وسائل رحمت را یکی پس از دیگری می‌فرستد، تهدید می‌کند، تشویق می‌کند، اخطار می‌نماید تا حجت بر همه مردم تمام شود.

ولی هنگامی که این مهلت به پایان رسید سرنوشت قطعی دامنشان را خواهد گرفت.

(آیه ۶) - در اینجا نخست به موضع‌گیریهای خصمانه کفار در مقابل قرآن و پیامبر ﷺ اشاره کرده، می‌گوید: «و آنها گفتند: ای کسی که قرآن بر تو نازل شده بطور قطع سوگند یاد می‌کنیم (که تو دیوانه‌ای)! (وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ).

و این تعبیر نهایت گستاخی و جسارت آنها را در برابر پیامبر ﷺ مجسم می‌کند.

آنها مقیاس را عقل کوچک و ناتوان خودشان قرار می‌دهند و هر چه در این مقیاس نگنجد در نظر آنها بی‌عقلی و دیوانگی است!

و عجب این که این نابخردان و صله‌هایی به رهبران الهی می‌چسبانند که گاهی کاملاً با هم ضد و نقیض بود، گاهی آنها را «دیوانه» می‌خواندند و گاهی «ساحر»، با این که ساحر کسی است که باید از زیرکی و هوشیاری خاصی برخوردار باشد و درست در نقطه ضد دیوانه است.

(آیه ۷) - آنها نه تنها چنین نسبت‌های نابخردانه‌ای به پیامبر ﷺ می‌دادند بلکه برای بهانه‌جویی می‌گفتند: اگر از راستگویانی چرا فرشتگان را برای ما

نمی آوری! تا تصدیق گفتار تو کنند و ما ایمان بیاوریم (لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ).

(آیه ۸) - خداوند به آنها چنین پاسخ می گوید: «ما ملائکه را جز به حق نازل نمی کنیم» (مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ).

«و آنگاه (که فرشتگان نازل شوند و حقیقت برای آنها جنبه شهود و حسی پیدا کند و بعد ایمان نیاورند) دیگر به آنها مهلت داده نخواهد شد» و به عذاب الهی نابود می گردند (وَمَا كَانُوا إِذًا مُنظَرِينَ).

به تعبیر دیگر اعجاز بازیچه نیست، بلکه برای اثبات حق است، و این امر به قدر کافی برای آنها که خواهان حقتد ثابت شده، چرا که پیامبر اسلام ﷺ با در دست داشتن این قرآن و اعجازهای دیگر رسالت خود را به ثبوت رسانده است.

(آیه ۹) - حفظ قرآن از دست بردها: به دنبال بهانه جویبهای کفار و حتی استهزای آنها نسبت به پیامبر ﷺ این آیه یک واقعیت بزرگ و پراهمیت را به عنوان دلداری به پیامبر از یک سو و اطمینان خاطر همه مؤمنان راستین از سوی دیگر بیان می کند و آن این که: «ما این قرآن را (که مایه تذکر است) نازل کردیم، و ما بطور قطع آن را حفظ خواهیم کرد» (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ).

این گروه اندک و ناتوان که سهل است، اگر همه جباران و زورمندان و سیاستمداران ستمگر و اندیشمند منحرف و رزم آوران جهان دست به دست هم بدهند که نورش را خاموش کنند، توانایی نخواهند داشت، چرا که خداوند حفظ و پاسداری از آن را به عهده گرفته است، محافظت از هر نظر: محافظت از هرگونه تحریف، محافظت از فنا و نابودی و محافظت از سفسطه های دشمنان و سوسه گر.

\* معروف و مشهور در میان همه دانشمندان شیعه و اهل تسنن این است که:

هیچگونه تحریفی در قرآن روی نداده است، و قرآنی که امروز در دست ماست درست همان قرآنی است که بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده، و حتی کلمه و حرفی از آن کم و زیاد نگردیده است.

(آیه ۱۰) - لجاجت و انکار محسوسات: در اینجا به عنوان دلداری پیامبر

و مؤمنان در برابر مشکلاتی که در دعوت خود با آن مواجه بودند اشاره به زندگی انبیای پیشین و گرفتاریهای آنها در مقابل اقوام گمراه و متعصب می‌کند.

نخست می‌گوید: «ما پیش از تو در میان امتهای نخستین نیز پیامبرانی فرستادیم» (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ).

(آیه ۱۱) - ولی آنها چنان لجوج و سرسخت بودند که «هر پیامبری به سراغشان می‌آمد او را به باد استهزاء و سخریه می‌گرفتند» (وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ).

این استهزاء و سخریه به خاطر چند امر بود:

- برای شکستن ابهت پیامبران و متفرق ساختن افراد حق جو از گرد آنان.
- برای ضعف و ناتوانیشان در مقابل منطق نیرومند رسولان الهی.
- برای این که سرپوشی بر وجدان خفته خود بگذارد، مبادا بیدار شود.
- و سرانجام برای این که می‌دیدند قبول دعوت پیامبران آنها را در برابر شہواتشان محدود می‌سازد و آزادیهای حیوانیشان را سلب می‌کند.

از این جمله استفاده می‌شود که وظیفه مبلغان تنها این نیست که مسائلی را به گوش مردم بخوانند، بلکه باید از تمام وسائل سمعی، بصری، برنامه‌های عملی، قصص، داستانها، ادبیات، شعر و هنر به معنی اصیل و سازنده استفاده کنند تا سخن حق را به دل آنها نفوذ دهند.

(آیه ۱۲) - سپس می‌فرماید: آری «ما این چنین آیات قرآن را به دل‌های این مجرمان می‌فرستیم»! (كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ).

(آیه ۱۳) - اما با این همه تبلیغ و تأکید و بیان منطقی و ارائه معجزات باز هم این متعصبان استهزاءکننده «به آن ایمان نمی‌آورند» (لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ).

ولی این منحصر به آنها نیست «پیش از آنها سنت اقوام اولین نیز چنین بود» (وَقَدْ خَلَّتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ).

(آیه ۱۴) - اینها بر اثر غوطه‌ور شدن در شهوات و اصرار و لجاجت در باطل، کارشان به جایی رسیده که: «اگر دری را از آسمان به روی آنها بگشاییم و آنها مرتباً به

آسمان صعود و نزول کنند...» (وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ).  
 (آیه ۱۵) - «باز می‌گویند ما را چشم‌بندی کرده‌اند» (لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ  
 أَبْصَارُنَا).

«بلکه ما گروهی هستیم که سر تا پا سحر شده‌ایم» و آنچه می‌بینیم ابتدا  
 واقعیت ندارد! (بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ).

این جای تعجب نیست که انسان به چنین مرحله‌ای از عناد و لجاج برسد،  
 برای این که روح پاک و فطرت دست نخورده انسان که قادر به درک حقایق  
 و مشاهده چهره اصلی واقعیات است، بر اثر گناه و جهل و دشمنی با حق تدریجاً به  
 تاریکی می‌گراید، البته در مراحل نخستین پاک کردن آن کاملاً امکان‌پذیر است، اما  
 اگر خدای نکرده این حالت در انسان راسخ شود و به صورت «ملکه» در آید دیگر به  
 آسانی نمی‌توان آن را شست، و در اینجا است که چهره حق در نظر انسان دگرگون  
 می‌شود تا آنجا که محکمترین دلائل عقلی، و روشنترین دلائل حسی، در دل او اثر  
 نمی‌گذارد و کار او به انکار معقولات و محسوسات، هر دو، می‌رسد.

(آیه ۱۶) - شیاطین با شهاب رانده می‌شوند! این آیه به بعد اشاره به  
 گوشه‌ای از نظام آفرینش به عنوان دلیلی بر توحید و شناخت خداست و بحثهایی را  
 که در زمینه قرآن و نبوت در آیات گذشته آمد تکمیل می‌کند.

نخست می‌گوید: «ما در آسمان برجهایی قرار دادیم» (وَلَقَدْ جَعَلْنَا  
 فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا).

هنگامی که ما از کره زمین به ماه و خورشید نگاه می‌کنیم در هر فصل و موقعی  
 از سال آنها را در مقابل یکی از صورت‌های فلکی (صورت‌های فلکی مجموعه  
 ستارگانی است که شکل خاصی را به خود گرفته‌اند) می‌بینیم و می‌گوییم خورشید  
 مثلاً در برج حمل یا ثور یا میزان و عقرب و قوس است.

سپس اضافه می‌کند: «ما آن (آسمان و این صورت‌های فلکی) را برای بینندگان  
 زینت بخشیدیم» (وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ).

(آیه ۱۷) - در این آیه اضافه می‌کند: «ما این آسمان را از هر شیطان رجیم

و شوم و ملعون محفوظ داشته‌ایم» (وَ حَفِضْنَا هَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ).

(آیه ۱۸) - «مگر آن شیطانهایی که هوس استراق سمع و خبرگیری دزدکی کنند، که شهاب آشکار آنها را تعقیب می‌کند و به عقب می‌راند» (إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ).

منظور از «آسمان» آسمان حق و حقیقت است، و شیاطین همان وسوسه‌گران هستند که می‌کوشند به این آسمان راه یابند و استراق سمع کنند و به اغوای مردم پردازند، اما ستارگان و شهب یعنی، رهبران الهی و دانشمندان با امواج نیرومند سخن و قلمشان آنها را به عقب می‌رانند و طرد می‌کنند.

(آیه ۱۹) - در اینجا به بخشی از آیات آفرینش، و نشانه‌های عظمت خدا در زمین، می‌پردازد تا بحث پیشین تکمیل گردد.

نخست از خود زمین شروع کرده، می‌فرماید: «و ما زمین را گسترش دادیم» (وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا).

و از آنجا که آفرینش کوهها با آن فوائد زیادی که دارند یکی از نشانه‌های توحید است، به ذکر آن پرداخته، اضافه می‌کند: «و ما در زمین کوههای مستقر و ثابتی انداختیم» (وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ).

این کوهها علاوه بر این که از ریشه به هم پیوسته‌اند و همچون زرهی زمین را در برابر فشار درونی از لرزشها حفظ می‌کنند، و علاوه بر این که قدرت توفانها را در هم شکسته و وزش باد و نسیم را به دقت کنترل می‌نمایند، محل خوبی برای ذخیره آبها به صورت برف و یا چشمه‌ها می‌باشند.

سپس به سراغ مهمترین عامل زندگی بشر و همه جانداران یعنی گیاهان می‌رود، می‌فرماید: «و ما در روی زمین از هر چیز (گیاه) موزون رویاندیم» (وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ).

در کره زمین شاید صدها هزار نوع گیاه داریم با خواص مختلف و آثار متنوع و گوناگون که شناخت هر یک دریچه‌ای است برای شناخت «الله» و برگ هر کدام از آنها دفتری است از «معرفت کردگار».

(آیه ۲۰) - و از آنجا که وسائل زندگی انسان منحصر به گیاهان و معادن نیست در این آیه به تمام این مواهب اشاره کرده، می گوید: «و ما انواع وسائل زندگی را برای شما در زمین قرار دادیم» (وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ).

نه تنها برای شما بلکه برای همه موجودات زنده، «وکسانی که شما روزی آنها را نمی دهید» و از دسترس شما خارجند (وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ). آری! برای همه آنها نیازمندیهایشان را فراهم ساختیم.

(آیه ۲۱) - این آیه در حقیقت به پاسخ سؤالی می پردازد که برای بسیاری از مردم پیدا می شود و آن این که چرا خداوند آنقدر از ارزاق و مواهب در اختیار انسانها نمی گذارد که بی نیاز از هرگونه تلاش و کوشش باشند.

می فرماید: «خزائن و گنجینه های همه چیز تنها نزد ماست، ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی کنیم» (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ).

بنابراین چنان نیست که قدرت ما محدود باشد و از تمام شدن ارزاق وحشتی داشته باشیم، بلکه منبع و مخزن و سرچشمه همه چیز نزد ماست، ولی همه چیز این عالم حساب دارد و ارزاق و روزیها نیز به مقدار حساب شده ای از طرف خدا نازل می گردد.

کاملاً روشن است که تلاش و کوشش برای زندگی علاوه بر این که تنبلی و سستی و دل مردگی را از انسانها دور می سازد و حرکت و نشاط می آفریند، وسیله بسیار خوبی برای اشتغال سالم فکری و جسمی آنهاست، و اگر چنین نبود و همه چیز بی حساب در اختیار انسان قرار داشت معلوم نبود دنیا چه منظره ای پیدا می کرد؟

به عبارت دیگر همان گونه که فقر و نیاز، انسان را به انحراف و بدبختی می کشاند بی نیازی بیش از حد نیز منشأ فساد و تباهی است.

(آیه ۲۲) - نقش باد و باران: در تعقیب بیان قسمتی از اسرار آفرینش و نعمتهای خدا در آیات گذشته، در این آیه به وزش بادها و نقش مؤثر آنها در نزول

بارانها اشاره کرده، می‌گوید: «و ما بادها را فرستادیم در حالی که بارورکننده‌اند» و قطعات ابر را به هم می‌پیوندند و بارور می‌سازند (وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ).  
 «و به دنبال آن از آسمان آبی فرو فرستادیم» (فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً).  
 «و به وسیله آن همه شما را سیراب کردیم» (فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ).  
 «در حالی که شما توانایی بر حفظ و نگهداری آن نداشتید» (وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ).

یعنی شما نمی‌توانید حتی بعد از نزول باران آن را به مقدار زیاد گردآوری و حفظ کنید، این خداست که از طریق منجمد ساختن آنها در قلّه کوهها به صورت برف و یخ، و یا فرستادن آنها به اعماق زمین که بعداً به صورت چشمه‌ها و کاریزها و چاهها ظاهر می‌شوند، آنها را گردآوری و ذخیره می‌کند.

(آیه ۲۳) - سپس به دنبال بحثهای توحیدی به معاد و مقدمات آن اشاره کرده، می‌گوید: «و مائیم که زنده می‌کنیم و (مائیم که) می‌میرانیم» (وَأِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ).

«و وارث (همه روی زمین و تمام این جهان) مائیم» (وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ).  
 اشاره به مسأله حیات و مرگ که در واقع مهمترین و قطعی ترین مسائل است هم می‌تواند مقدمه برای بحث معاد باشد و هم تکمیلی برای بحث توحید.  
 از سوی دیگر وجود مرگ و زندگی خود دلیل بر این است که موجودات این عالم از خود چیزی ندارند و هر چه دارند از ناحیه دیگری است، و سرانجام وارث همه آنها خداست!

(آیه ۲۴) - بعد اضافه می‌کند: «ما هم پیشینیان شما را دانستیم و هم متأخران را» (وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ).

کلمه «مستقدمین» و «مستأخرین» معنی وسیعی دارد که هم شامل پیشگامان و متأخران در زمان می‌شود، و هم شامل پیشگامان در اعمال خیر، و یا جهاد و مبارزه با دشمنان حق، و یا حتی صفوف نماز جماعت، و مانند اینها.  
 بنابراین هم خود آنها و هم اعمالشان در برابر علم ما روشن و آشکارند، و از

این نظر معاد و رستاخیز و محاسبه اعمال همه آنها کاملاً در برابر ما سهل است.  
 (آیه ۲۵) - ولذا بلافاصله به دنبال این سخن می‌گوید: «پروردگار تو بطور قطع همه آنها را (به زندگی جدید در رستاخیز باز می‌گرداند و) جمع و محشور می‌کند» (وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ).

«چرا که او هم حکیم است و هم عالم» (إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ).

«حکمت» او ایجاب می‌کند که مرگ پایان همه چیز نباشد، زیرا اگر زندگی منحصر به همین چند روز حیات این جهان بود آفرینش جهان بیهوده و بی‌محتوا می‌شد، و از خداوند حکیم دور است که یک چنین آفرینش بی‌نتیجه‌ای داشته باشد. و «علیم» بودنش سبب می‌شود که در امر معاد و حشر، مشکلی ایجاد نشود، هر ذره‌ی خاکی که از انسانی به گوشه‌ای پرتاب شده جمع‌آوری می‌کند و حیات جدید به آن می‌بخشد، و از سوی دیگر پرونده اعمال همگی هم در دل این جهان طبیعت و هم در درون جان انسانها ثبت است. و او از همه اینها آگاه است.  
 بنابراین حکیم و علیم بودن خدا دلیل فشرده و پرمغزی بر مسأله «حشر» و «معاد» محسوب می‌شود.

(آیه ۲۶) - آفرینش انسان: به مناسبت آیات گذشته که قسمتهایی از آفرینش خداوند و نظام هستی را بیان می‌کند، در اینجا به شاهرک بزرگ خلقت یعنی «آفرینش انسان» پرداخته، و طی آیات متعدد و پرمحتوایی، بسیاری از جزئیات این آفرینش را بازگو می‌کند.

نخست می‌فرماید: «ما انسان را از گل خشکیده‌ای (همچون سفال) که از گل بدبوی (شیره رنگی) گرفته شده بود آفریدیم» (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ).

(آیه ۲۷) - «و جن را پیش از آن از آتش گرم و سوزان خلق کردیم» (وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ).

(آیه ۲۸) - مجدداً به آفرینش انسان باز می‌گردد و گفتگوی خداوند را با فرشتگان که قبل از آفرینش انسان روی داد، چنین بیان می‌کند:



و به خاطر بیاور «هنگامی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من بشری را از گل خشکیده‌ای که از گل تیره‌رنگ بدبویی گرفته شده، می‌آفرینم» (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ).

(آیه ۲۹) - «و هنگامی که خلقت آن را به پایان و کمال رساندم و از روح خود (یک روح شریف و پاک و با عظمت) در آن دمیدم همگی به خاطر آن سجده کنید» (فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ).

(آیه ۳۰) - آفرینش انسان پایان پذیرفت و آنچه شایسته جسم و جان انسان بود به او داده شد و همه چیز انجام یافت: «در این هنگام همه فرشتگان بدون استثناء سجده کردند» (فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ).

(آیه ۳۱) - تنها کسی که اطاعت این فرمان را نکرد «ابلیس» بود، لذا اضافه می‌کند: «به جز ابلیس که خودداری کرد از این که همراه سجده‌کنندگان باشد» (إِلَّا إِبْلِيسَ ابِي أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ).

(آیه ۳۲) - اینجا بود که ابلیس مورد بازپرسی قرار گرفت و خداوند «فرمود: ای ابلیس! چرا تو با سجده‌کنندگان نیستی؟» (قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ).

(آیه ۳۳) - ابلیس که غرق غرور و خودخواهی خویش بود آنچنان که عقل و هوش او را پوشانده بود گستاخانه در برابر پرسش پروردگار به پاسخ پرداخت و «گفت: من هرگز برای بشری که او را از خاک خشکیده‌ای - که از گل بدبویی گرفته شده - آفریده‌ای سجده نخواهم کرد» (قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ).

(آیه ۳۴) - او که از اسرار آفرینش بر اثر خودخواهی و غرور بی‌خبر مانده بود و ناگهان از اوج مقامی که داشت سقوط کرد، دیگر شایسته نبود که او در صف فرشتگان باشد، لذا بلافاصله «خدا به او فرمود: از آن (بهشت یا از آسمانها و یا از صفوف فرشتگان) بیرون رو که تو رجیم و رانده شده درگاه مایی» (قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ).

(آیه ۳۵) - و بدان که این غرورت مایه کفرت شد و این کفر برای همیشه تو را مطرود کرد، «لعنت و دوری از رحمت خدا تا روز رستاخیز بر تو خواهد بود!» (وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ).

(آیه ۳۶) - ابلیس که در این هنگام خود را رانده درگاه خدا دید، و احساس کرد که آفرینش انسان سبب بدبختی او شد، آتش کینه در دلش شعله ور گشت، تا انتقام خویش را از فرزندان آدم بگیرد.

لذا «عرض کرد: پروردگارا! اکنون که چنین است مرا تا روز رستاخیز مهلت ده!» (قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ).

نه برای این که توبه کند، یا از کرده خود پشیمان باشد و در مقام جبران برآید، بلکه برای این که به لجاجت و عناد و دشمنی و خیره سری ادامه دهد!

(آیه ۳۷) - خداوند هم این خواسته او را پذیرفت و «فرمود مسلماً تو از مهلت یافتگانی» (قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ).

(آیه ۳۸) - ولی نه تا روز مبعوث شدن خلایق در رستاخیز، چنانکه خواسته‌ای، بلکه «تا وقت و زمان معینی» (إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ).

منظور از «يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» پایان این جهان و برجیده شدن دوران تکلیف است.

(آیه ۳۹) - در اینجا ابلیس نیت باطنی خود را آشکار ساخت هر چند چیزی از خدا پنهان نبود و «عرض کرد: پروردگارا! به خاطر این که مرا گمراه ساختی (و این انسان زمینه بدبختی مرا فراهم ساخت) من نعمتهای مادی روی زمین را در نظر آنها زینت می‌دهم (و انسانها را به آن مشغول می‌دارم) و سرانجام همه را گمراه خواهم ساخت» (قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ).

(آیه ۴۰) - اما او به خوبی می‌دانست که وسوسه‌هایش در دل «بندگان مخلص خدا» هرگز اثر نخواهد گذاشت، لذا بلافاصله برای سخن خود استثنایی قائل شد و گفت: «مگر آن بندگان خالص شده‌تو» که به مرحله‌عالی ایمان و عمل

پس از تعلیم و تربیت و مجاهده با نفس رسیده باشند (إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ).

(آیه ۴۱) - خداوند به عنوان تحقیر شیطان و تقویت قلب جویندگان راه حق

و پویندگان طریق توحید «فرمود: این راه مستقیم است که بر عهده من است»  
و سنت همیشگیم (قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ).

(آیه ۴۲) - که «تو هیچ‌گونه تسلط و قدرتی بر بندگان من نداری مگر

گمراهانی که شخصاً بخواهند از تو پیروی کنند» (إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ).

یعنی، در واقع این تو نیستی که می‌توانی مردم را گمراه کنی، بلکه این

انسانهای منحرفند که با میل و اراده خویش دعوت تو را اجابت کرده، پشت سر تو گام برمی‌دارند.

(آیه ۴۳) - سپس صریحترین تهدیدهای خود را متوجه پیروان شیطان کرده،

می‌گوید: «و جهنم می‌عادگاه همه آنهاست» (وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ).

گمان نکنند که آنها از چنگال مجازات می‌توانند فرار کنند و یا به حساب آنها

رسیدگی نمی‌شود.

(آیه ۴۴) - «همان دوزخی که هفت در دارد، و برای هر دری گروهی از پیروان

شیطان تقسیم شده‌اند» (لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ).

این درها، در حقیقت درهای گناहانی است که به وسیله آن، افراد وارد دوزخ

می‌شوند، هر گروهی به وسیله ارتکاب گناهی و از دری، همان‌گونه که درهای

بهشت، طاعات و اعمال صالح و مجاهدتهایی است که به وسیله آن بهشتیان وارد

بهشت می‌شوند.

(آیه ۴۵) - نعمتهای هشتگانه بهشت: در آیات گذشته دیدیم که چه سان

خداوند نتیجه کار شیطان و یاران و همگامان و پیروان او را شرح داد، درهای

هفتگانه جهنم را به روی آنها گشود.

طبق روش قرآن که از مسأله مقابله و تقارن، برای تعلیم و تربیت، بهره‌گیری

می‌کند، در این آیات هشت نعمت بزرگ مادی و معنوی به تعداد درهای بهشت

بیان شده است:

۱- در آغاز به یک نعمت مهم جسمانی اشاره کرده، می‌گوید: «پرهیزکاران در باغهای سرسبز بهشت، و در کنار چشمه‌های زلال آن خواهند بود» (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ).

ذکر «جَنّات» و «عیون» به صیغه جمع، اشاره به باغهای متنوع و چشمه‌های فراوان و گوناگون بهشت است که هرکدام لذت تازه‌ای می‌آفریند.

(آیه ۴۶) - دوم و سوم: سپس به دو نعمت مهم معنوی که «سلامت» و «امنیت» است اشاره می‌کند، سلامت از هرگونه رنج و ناراحتی، و امنیت از هرگونه خطر، می‌گوید: فرشتگان الهی به آنها خوش آمد گفته، می‌گویند: «داخل این باغها شوید با سلامت و امنیت کامل» (أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ).

(آیه ۴۷) - چهارم: «ما هرگونه حسد و کینه و عداوت و خیانت را از سینه‌های آنها می‌شوئیم و بر می‌کنیم» (وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ). چراکه تا قلب انسان از این «غَلّ» شستشو نشود نه سلامت و امنیت فراهم می‌شود و نه برادری و اخوت.

۵- «در حالی که همه برادرند» (إِخْوَانًا).

و نزدیکترین پیوندهای محبت در میان آنها حکمفرماست.

۶- «در حالی که بر سریرها روبروی یکدیگر قرار گرفته‌اند» (عَلَى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ).

آنها در جلسات اجتماعیشان گرفتار تشریفات آزاردهنده این دنیا نیستند و مجلسشان بالا و پایین ندارد؛ همه برادرند، همه روبروی یکدیگر و در یک صف، نه یکی بالای مجلس و دیگری در کفش‌کن.

(آیه ۴۸) - سپس به هفتمین نعمت مادی و معنوی اشاره کرده، می‌گوید: «هرگز خستگی و تعب به آنها نمی‌رسد» (لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ).

و همانند زندگی این دنیا که رسیدن به یک روز آسایش، خستگیهای فراوانی قبل و بعد از آن دارد که فکر آن، آرامش انسان را بر هم می‌زند، نیست.

۸- همچنان فکر فنا و نابودی و پایان گرفتن نعمت، آنان را آزار نمی‌دهد، چرا که «آنها هرگز از این باغهای پر نعمت و سرور اخراج نمی‌شوند» (وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ).

(آیه ۴۹) - اکنون ممکن است افراد گنهکار و آلوده در حاله‌ای از غم و اندوه فرور روند که ای کاش ما هم می‌توانستیم به گوشه‌ای از این موهبت دست یابیم، در اینجا خداوند رحمان و رحیم درهای بهشت را به روی آنها نیز می‌گشاید، اما به صورت مشروط.

با لحنی مملو از محبت و عالیت‌ترین نوازش، روی سخن را به پیامبرش کرده، می‌گوید: پیامبرم! «بندگانم را آگاه کن که من غفور و رحیمم، گناه بخش و پرمحبتم» (نَبِيِّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ).

(آیه ۵۰) - اما از آنجا که قرآن، همیشه جلو سوء استفاده از مظاهر رحمت الهی را با جمله‌های تکان‌دهنده‌ای که حاکی از خشم و غضب اوست می‌گیرد، تا تعادل میان خوف و رجاء که رمز تکامل و تربیت است برقرار گردد، بلافاصله اضافه می‌کند: که به بندگانم نیز بگو: که «عذاب و کیفر من همان عذاب دردناک است» (وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ).

(آیه ۵۱) - میهمانان ناشناس؟ از این آیه به بعد، قسمت‌های آموزنده‌ای را از تاریخ پیامبران بزرگ و اقوام سرکش به عنوان نمونه‌های روشنی از بندگان مخلص، و پیروان شیطان، بیان می‌کند.

نخست از داستان میهمانهای ابراهیم شروع کرده، می‌گوید: «و به آنها (بندگانم) از میهمانهای ابراهیم خبر ده» (وَبَشِّرْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ).

(آیه ۵۲) - این میهمانهای ناخوانده همان فرشتگانی بودند که: «به هنگام وارد شدن بر ابراهیم (به صورت ناشناس، نخست) بر او سلام گفتند» (إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا).

ابراهیم آن‌گونه که وظیفه یک میزبان بزرگوار و مهربان است برای پذیرایی آنها آماده شد و غذای مناسبی فوراً فراهم ساخت، اما هنگامی که سفره غذا گسترده

شد میهمانهای ناشناس دست به غذا دراز نکردند، او از این امر وحشت کرد و وحشت خود را کتمان نمود، با صراحت به آنان «گفت: ما از شما بیمناکیم» (قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجَلُونَ).

این ترس به خاطر سنتی بود که در آن زمان و زمانهای بعد و حتی در عصر ما در میان بعضی از اقوام معمول است که هرگاه کسی نان و نمک کسی را بخورد به او گزندى نخواهد رساند و خود را مديون او می داند و به همین دلیل، دست نبردن به سوی غذا دلیل بر قصد سوء و کینه و عداوت است.

(آیه ۵۳) - ولی چیزی نگذشت که فرشتگان ابراهیم را از نگرانی بیرون آوردند، و «به او گفتند: ترسان مباش، ما تو را به فرزند دانایی بشارت می دهیم» (قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ).

(آیه ۵۴) - ولی ابراهیم به خوبی می دانست که از نظر موازین طبیعی تولد چنین فرزندی از او بسیار بعید است، هر چند در برابر قدرت خدا هیچ چیزی محال نیست، ولی توجه به موازین عادی و طبیعی تعجب او را برانگیخت، لذا «گفت: آیا چنین بشارتی به من می دهید در حالی که من به سن پیری رسیده‌ام»؟! (قَالَ أَبَشِّرْهُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ).

«راستی به چه چیز مرا بشارت می دهید»؟ (فِيمَ تُبَشِّرُونِ).

آیا به امر و فرمان خداست این بشارت شما یا از ناحیه خودتان؟ صریحاً بگویند تا اطمینان بیشتر پیدا کنم!

(آیه ۵۵) - به هر حال فرشتگان مجال تردید یا تعجب بیشتری به ابراهیم ندادند، با صراحت و قاطعیت به او «گفتند: که ما تو را به حق بشارت دادیم» (قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ).

بشارتی که از ناحیه خدا و به فرمان او بود و به همین دلیل، حق است و مسلم.

و به دنبال آن برای تأکید - به گمان این که مبادا یأس و ناامیدی بر ابراهیم غلبه کرده باشد - گفتند: «اکنون که چنین است از مایوسان مباش» (فَلَا تَكُنْ

### مِنَ الْقَانِطِينَ).

(آیه ۵۶) - ولی ابراهیم به زودی این فکر را از آنها دور ساخت که یأس و نومیدی از رحمت خدا بر او چیره شده باشد، بلکه تنها تعجیش روی حساب موازین طبیعی است، لذا با صراحت «گفت: و چه کسی از رحمت پروردگارش مأیوس می شود جز گمراهان»؟! (قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ).

همان گمراهانی که خدا را به درستی نشناخته و پی به قدرت بی پایش نبوده اند، خدایی که از ذره ای خاک، انسانی چنین شگرف می آفریند، و از نطفه ناچیزی فرزندی برومند به وجود می آورد، و آتش سوزانی را به گلستانی تبدیل می کند، چه کسی می تواند در قدرت چنین پروردگاری شک کند یا از رحمت او مأیوس گردد؟!

(آیه ۵۷) - ولی به هر حال ابراهیم (ع) پس از شنیدن این بشارت، در این اندیشه فرو رفت که این فرشتگان با آن شرایط خاص، تنها برای بشارت فرزند نزد او نیامده اند، حتماً مأموریت مهمتری دارند و این بشارت تنها گوشه ای از آن را تشکیل می دهد، لذا در مقام سؤال برآمد و به آنها «گفت: مأموریت شما چیست ای فرستادگان خدا»؟ (قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ).

(آیه ۵۸) - «گفتند: ما به سوی یک قوم گنهکار فرستاده شده ایم» (قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ).

(آیه ۵۹) - و از آنجا که می دانستند ابراهیم با آن حس کنجکاویش مخصوصاً در زمینه این گونه مسائل به این مقدار پاسخ، قناعت نخواهد کرد، فوراً اضافه کردند که: این قوم مجرم کسی جز قوم لوط نیست ما مأموریم این آلودگان بی آزر را درهم بکوبیم و نابود کنیم؛ «مگر خانواده لوط که ما همه آنها را از آن مهلکه نجات خواهیم داد» (إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ).

(آیه ۶۰) - ولی از آنجا که تعبیر به «آل لوط» آن هم با تأکید به «اجمعین» شامل همه خانواده او حتی همسر گمراهش که با مشرکان هماهنگ بود می شد، و شاید ابراهیم نیز از این ماجرا آگاه بود، بلافاصله او را استثناء کردند و گفتند: «بجز

همسرش که ما مقدر ساخته ایم از بازماندگان در شهر محکوم به فنا باشد» و نجات نیابد (إِلَّا امْرَأَتُهُ قَدَرْنَا لَهَا مِنَ الْغَابِرِينَ).

(آیه ۶۱) - از این آیه به بعد داستان خارج شدن فرشتگان از نزد ابراهیم و آمدن به ملاقات لوط را می خوانیم، نخست می گوید: «هنگامی که فرستادگان خداوند نزد خاندان لوط آمدند» (فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ).

(آیه ۶۲) - لوط «به آنها گفت: شما افرادی ناشناخته اید» (قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ).

مفسران می گویند: این سخن را به این جهت به آنها گفت که آنان به صورت جوانانی خوش صورت و زیبا نزد او آمدند، از یک سو میهمانند و محترم، و از سوی دیگر محیطی است ننگین و آلوده و پر از مشکلات.

(آیه ۶۳) - ولی فرشتگان، زیاد او را در انتظار نگذازدند، با صراحت گفتند: ما چیزی را برای تو آورده ایم که آنها در آن تردید داشتند» (قَالُوا بَلْ جِنَّاتِكُمْ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ). یعنی؛ مأمور مجازات دردناکی هستیم که تو کسراً به آنها گوشزد کرده ای ولی هرگز آن را جدی تلقی نکردند؟

(آیه ۶۴) - سپس برای تأکید گفتند: «ما واقعیت مسلم و غیرقابل تردیدی را برای تو آورده ایم» (وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ).

یعنی، عذاب حتمی و مجازات قطعی این گروه بی ایمان منحرف. باز برای تأکید بیشتر اضافه کردند: «ما مسلماً راست می گوئیم» (وَأَنَا لَصَادِقُونَ).

یعنی این گروه تمام پلها را پشت سر خود خراب کرده اند و جایی برای شفاعت و گفتگو در مورد آنها باقی نمانده است، تا لوط حتی به فکر شفاعت نیفتد و بداند اینها ابداً شایستگی این امر را ندارند.

(آیه ۶۵) - و از آنجا که باید گروه اندک مؤمنان (خانواده لوط بجز همسرش) از این مهلکه جان به سلامت ببرند دستور لازم را به لوط چنین دادند: «تو شبانه (و اواخر شب هنگامی که چشم مردم گنهکار در خواب است و یا مست شراب



و شهوت) خانواده‌ات را بردار و از شهر بیرون شو» (فَاسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ). ولی «تو پشت سر آنها باش» تا مراقب آنان باشی و کسی عقب نماند (وَاتَّبِعْ أَذْبَارَهُمْ).

ضمناً «هیچ یک از شما نباید به پشت سرش نگاه کند» (وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ).

«و به همان نقطه‌ای که دستور به شما داده شده است (یعنی سرزمین شام یا نقطه دیگری که مردمش از این آلودگیها پاک بوده‌اند) بروید» (وَأَمْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ).

(آیه ۶۶) - سپس لحن کلام تغییر می‌یابد و خداوند می‌فرماید: «ما به لوط چگونگی این امر را وحی فرستادیم که به هنگام طلوع صبح همگی ریشه کن خواهند شد، به گونه‌ای که حتی یک نفر از آنها باقی نماند» (وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هُوَلاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ).

(آیه ۶۷) - سپس قرآن داستان را در اینجا رها کرده و به آغاز باز می‌گردد، و بخشی را که در آنجا ناگفته مانده بود به مناسبتی که بعداً اشاره خواهیم کرد بیان می‌کند و می‌گوید: «مردم شهر (از ورود میهمانان تازه وارد لوط آگاه شدند) و به سوی خانه او حرکت کردند، و در راه به یکدیگر بشارت می‌دادند» (وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ).

آنها در آن وادی گمراهی و ننگین خود فکر می‌کردند طعمه لذیذی به چنگ آورده‌اند، جوانانی زیبا و خوشرو، آن هم در خانه لوط!

(آیه ۶۸) - «لوط» که سر و صدای آنها را شنید در وحشت عجیبی فرو رفت و نسبت به میهمانان خود بیمناک شد. لذا در مقابل آنها ایستاد و «گفت: اینها میهمانان منند، آبروی مرا نریزد» (قَالَ إِنَّ هَؤُلاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ).

(آیه ۶۹) - سپس اضافه کرد: «بیا بید» و از خدا بترسید و مرا در برابر میهمانانم شرمنده نسازید» (وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ).

(آیه ۷۰) - ولی آنها چنان جسور و پُرو بودند که نه تنها احساس شرمندگی

در خویش نمی‌کردند بلکه از لوط پیامبر، چیزی هم طلبکار شده بودند، گویی جنایتی انجام داده، زبان به اعتراض گشودند و «گفتند: مگر ما به تو نگفتیم احدی را از مردم جهان به میهمانی نپذیری» و به خانه خود راه ندهی (قَالُوا أَوْلَم نُنْهَك عَنِ الْعَالَمِينَ).

(آیه ۷۱) - به هر حال لوط که این جسارت و وقاحت را دید از طریق دیگری وارد شد، شاید بتواند آنها را از خواب غفلت و مستی انحراف و ننگ، بیدار سازد، رو به آنها کرده گفت: چرا شما راه انحرافی می‌پویدید، اگر منظورتان اشباع غریزه جنسی است چرا از طریق مشروع و ازدواج صحیح وارد نمی‌شوید «اینها دختران منند (آماده‌ام آنها را به ازدواجتان درآورم) اگر شما می‌خواهید کار صحیحی انجام دهید» راه این است (قَالَ هُوَ لَأِ بِنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ).

هدف لوط این بود که با آنها اتمام حجت کند و بگوید: من تا این حد نیز آماده فداکاری برای حفظ حیثیت میهمانان خویش، و نجات شما از منجلاب فساد هستم.

(آیه ۷۲) - اما وای از مستی شهوت، مستی انحراف، و مستی غرور و لجاجت، اگر ذره‌ای از اخلاق انسانی و عواطف بشری در آنها وجود داشت، کافی بود که آنها را در برابر چنین منطقی شرمنده کند، لااقل از خانه لوط بازگردند و حیا کنند، اما نه تنها منفعل نشدند، بلکه بر جسارت خود افزودند و خواستند دست به سوی میهمانان لوط دراز کنند!

اینجاست که خدا روی سخن را به پیامبر اسلام ﷺ کرده، می‌گوید: «قسم به جان و حیات تو که اینها در مستی خود سخت سرگردانند!» (لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ).

(آیه ۷۳) - سرنوشت گنهکاران قوم لوط: در اینجا سخن الهی در باره این قوم اوج می‌گیرد و در دو آیه فشرده و کوتاه سرنوشت شوم آنها را به صورتی قاطع و کوبنده و بسیار عبرت‌انگیز بیان می‌کند، و می‌گوید: «سرانجام فریاد تکان‌دهنده و صیحه و حشتناکی به هنگام طلوع آفتاب، همه را فراگرفت» (فَاخَذَتْهُمْ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ).

این صیحه ممکن است صدای یک صاعقه عظیم و یا صدای یک زلزله وحشتناک بوده باشد.

(آیه ۷۴) - ولی به این اکتفا ننمودیم بلکه شهر آنها را بکلی زیر و رو کردیم «بالای آن را پایین (و پایین را بالا) قرار دادیم»! (فَجَعَلْنَا عَلَیْهَا سَافِلَهَا).

این مجازات نیز برای آنها کافی نبود «به دنبال آن بارانی از سجیل (گلهای متحجر شده) بر سر آنان فروریختیم»! (وَأَمْطَرْنَا عَلَیْهِمْ حِجَارَةً مِّنْ سِجِّيلٍ). نازل شدن این عذابهای سه گانه (صیحه وحشتناک - زیر و رو شدن - بارانی از سنگ) هر کدام به تنهایی کافی بود که قومی را به هلاکت برساند، اما برای شدت گناه و جسور بودن آنها در تن دادن به آلودگی و ننگ، و همچنین برای عبرت دیگران، خداوند مجازات آنها را مضاعف کرد.

(آیه ۷۵) - اینجاست که قرآن به نتیجه گیری تربیتی و اخلاقی پرداخته، می گوید: «در این (سرگذشت عبرت انگیز) نشانه هایی است برای هوشیاران» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ).

آنها که با فراست و هوشیاری و بینش مخصوص خود از هر علامتی جریانی را کشف می کنند و از هر اشاره ای حقیقتی و از هر نکته ای، مطلب مهم و آموزنده ای را.

(آیه ۷۶) - اما تصور نکنید که آثار آنها بکلی از میان رفته، نه «آثار آنها بر سر راه کاروانیان و گذرکنندگان همواره ثابت و برقرار است» (وَإِنَّهَا لِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ).

(آیه ۷۷) - باز هم به عنوان تأکید بیشتر و دعوت افراد با ایمان به تفکر و اندیشه در این داستان عبرت انگیز اضافه می کند که: «در این (داستان) نشانه ای است برای افراد با ایمان» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ). چرا که مؤمنان راستین با فراست و کاملاً هوشیارند.

چگونه ممکن است انسان ایمان داشته باشد و این سرگذشت تکان دهنده را بخواند و عبرتها نگیرد؟!

(آیه ۷۸) - پایان زندگی دو قوم ستمگر! در اینجا قرآن به دو بخش دیگر از

سرگذشت اقوام پیشین تحت عنوان «اصحاب الایکه» و «اصحاب الحجر» اشاره می‌کند، و بحثهای عبرت‌انگیزی را که در آیات پیشین پیرامون قوم لوط بود تکمیل می‌نماید.

نخست می‌گوید: «و اصحاب الایکه مسلماً مردمی ظالم و ستمگر بودند، **وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ ظَالِمِينَ**».

(آیه ۷۹) - «ما از آنها انتقام گرفتیم» **(فَأَنتَقِمْنَا مِنْهُمْ)**. و در برابر ظلمها و ستمگریها و سرکشیها، مجازاتشان نمودیم.

«و شهرهای ویران شده» این دو (قوم لوط و اصحاب الایکه) بر سر راه (شما در سفرهای شام) آشکار است! **(وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ)**.

«اصحاب الایکه» همان قوم شعیبند که در سرزمینی پر آب و مشجر در میان حجاز و شام زندگی می‌کردند.

آنها زندگی مرفه و ثروت فراوانی داشتند و به همین جهت، غرور و غفلت آنها را فرا گرفته بود و مخصوصاً دست به «کم‌فروشی» و «فساد در زمین» زده بودند. «شعیب» آن پیامبر بزرگ، آنها را از این کارشان بر حذر داشت و دعوت به توحید و راه حق نمود، اما همان‌گونه که در آیات سوره هود دیدیم، آنها تسلیم حق نشدند و سرانجام بر اثر مجازات دردناکی نابود گشتند.

شرح بیشتر حالات آنها در سوره «شعراء» از آیه ۱۷۶ تا ۱۹۰ آمده است.

(آیه ۸۰) - و اما در مورد «اصحاب الحجر»، همان قوم سرکشی که در سرزمینی به نام «حجر» زندگی مرفه‌ی داشتند و پیامبر بزرگشان «صالح» برای هدایت آنها مبعوث شد، چنین می‌گوید: «و اصحاب حجر، فرستادگان خدا را تکذیب کردند» **(وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحَجْرِ الْمُرْسَلِينَ)**.

این نکته قابل توجه است که قرآن در مورد اصحاب الحجر - و همچنین در مورد قوم نوح و قوم شعیب و قوم لوط در آیات سوره شعراء به ترتیب آیه ۱۰۵ و ۱۲۳ و ۱۶۰ و بعضی دیگر از اقوام پیشین - می‌گوید: آنها «پیامبران» را تکذیب کردند، در حالی که ظاهر امر چنین نشان می‌دهد که هر کدام یک پیامبر بیشتر

نداشتند و تنها او را تکذیب نمودند.

این تعبیر شاید به خاطر آن است که برنامه و هدف پیامبران، آنچنان با یکدیگر پیوستگی دارد که تکذیب یکی از آنها تکذیب همه آنها خواهد بود.

(آیه ۸۱) - به هر حال قرآن در باره «اصحاب الحِجْر» چنین ادامه می‌دهد: «وما آیات خود را به آنان دادیم ولی آنها از آن روی گرداندند!» (وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ).

تعبیر به «اعراض» (روی گرداندن) نشان می‌دهد که آنها حتی حاضر نبودند این آیات را بشنوند و یا به آن نظر بینکنند.

(آیه ۸۲) - اما به عکس در کار زندگی دنیایشان آن قدر سخت‌کوش بودند که: «برای خود خانه‌های امن و امانی در دل کوهها می‌تراشیدند» (وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ).

عجیب است که انسان برای چند روز زندگی دنیا این همه محکم‌کاری می‌کند، ولی برای زندگی جاویدان و ابدیش آنچنان سهل‌انگار است که حتی گاهی حاضر به شنیدن سخن خدا و نظر افکندن در آیات او نیست!

(آیه ۸۳) - خوب، چه انتظاری در باره چنین قومی می‌توان داشت، جز این که طبق قانون «انتخاب اصلح الهی» و ندادن حق ادامه حیات به اقوامی که بکلی فاسد و مفسد می‌شوند، بلای نابودکننده‌ای بر سر آنها فرود آید و نابودشان سازد، لذا قرآن می‌گوید: «سرانجام صیحه (آسمانی) صبحگاهان دامنشان را گرفت» (فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ).

این صیحه صدای صاعقه مرگباری بوده که بر خانه‌های آنها فرود آمد.

(آیه ۸۴) - نه آن کوههای سر به آسمان کشیده و نه آن خانه‌های امن و امان و نه اندام نیرومند این قوم سرکش و نه آن ثروت سرشار، هیچ‌کدام نتوانستند در برابر این عذاب الهی مقاومت کنند، لذا در پایان داستان آنها می‌فرماید: «و آنچه را به دست آورده بودند، آنان را از عذاب الهی نجات نداد» (فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ).

(آیه ۸۵) - از آنجا که گرفتاری همیشگی انسان به خاطر نداشتن یک ایدئولوژی و عقیده صحیح و خلاصه پای بند نبودن به مبدأ و معاد است، پس از شرح حالات اقوامی همچون قوم لوط و قوم شعیب و صالح که گرفتار آن همه بلا شدند، به مسأله «توحید» و «معاد» باز می‌گردد و در یک آیه به هر دو اشاره کرده، می‌فرماید: «ما آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است جز به حق نیافریدیم» (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ).

این در مورد توحید، سپس در رابطه با معاد می‌گوید: «ساعت موعود [=قیامت] قطعاً فرا خواهد رسید» و جزای هرکس به او می‌رسد! (وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا تَآتِيَةٌ).

و به دنبال آن به پیامبرش دستور می‌دهد که در برابر لجاجت، نادانیهها، تعصبها، کارشکنیها و مخالفت‌های سرسختانه آنان، ملایمت و محبت نشان ده، و «از گناهان آنها صرف‌نظر کن، و آنها را ببخش، بخششی زیبا» که حتی توأم با ملامت نباشد (فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ).

زیرا تو با داشتن دلیل روشن در راه دعوت و رسالتی که به آن مأموری، نیازی به خشونت نداری به علاوه خشونت در برابر جاهلان، غالباً موجب افزایش خشونت و تعصب آنهاست.

(آیه ۸۶) - این آیه - بطوری که جمعی از مفسران گفته‌اند - در واقع به منزله دلیلی بر لزوم گذشت و عفو و صفا و صفا جمیل است، می‌گوید: «پروردگار تو، آفریننده و آگاه است» (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ).

او می‌داند که همه مردم یکسان نیستند، او از اسرار درون و طبایع و میزان رشد فکری و احساسات مختلف آنها باخبر است، نباید از همه آنها انتظار داشته باشی که یکسان باشند بلکه باید با روحیه عفو و گذشت با آنها برخورد کنی تا تدریجاً تربیت شوند و به راه حق آیند.

(آیه ۸۷) - سپس به پیامبر خود دل‌داری می‌دهد که از خشونت دشمنان و انبوه جمعیت آنها و امکانات فراوان مادی که در اختیار دارند، هرگز نگران نشود،

چرا که خداوند مواهبی در اختیار او گذارده که هیچ چیز با آن برابری نمی‌کند می‌گوید: «و ما به تو سوره حمد و قرآن عظیم دادیم!» (وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ).

خداوند به پیامبرش این واقعیت را بازگو می‌کند که تو دارای چنین سرمایه عظیمی هستی، سرمایه‌ای همچون قرآن به عظمت تمام عالم هستی، مخصوصاً سوره حمد که چنان محتوایش عالی است که در یک لحظه کوتاه انسان را به خدا پیوند داده و روح او را در آستانش به تعظیم و تسلیم و راز و نیاز وا می‌دارد.

(آیه ۸۸) - و به دنبال بیان این موهبت بزرگ چهار دستور مهم به پیامبر ﷺ می‌دهد، نخست می‌گوید: «هرگز چشم خود را به نعمتهای مادی که به گروههایی از آنها [= کفار] داده ایم می‌فکن» (لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ). این نعمتهای مادی نه پایدارند، نه خالی از دردسر، حتی در بهترین حالاتش نگاهداری آن سخت مشکل است.

سپس اضافه می‌کند: «و هرگز (به خاطر این مال و ثروت و نعمتهای مادی که در دست آنهاست) غمگین مباش» (وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ).

در حدیثی از پیامبر ﷺ می‌خوانیم: «کسی که چشم خود را به آنچه در دست دیگران است بدوزد، همیشه اندوهگین و غمناک خواهد بود و هرگز آتش خشم در دل او فرو نمی‌نشیند».

دستور سوم می‌دهد که به پیامبر می‌دهد در زمینه تواضع و فروتنی و نرمش در برابر مؤمنان است می‌فرماید: «و بال (عظوفت) خود را برای مؤمنین فرود آر!» (وَ اخْفِضْ جُنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ).

این تعبیر کنایه زیبایی از تواضع و محبت و ملاحظت است همانگونه که پرندگان به هنگامی که می‌خواهند نسبت به جوجه‌های خود اظهار محبت کنند آنها را زیر بال و پر خود می‌گیرند، و هیجان‌انگیزترین صحنه عاطفی را مجسم می‌سازند، آنها را در مقابل حوادث و دشمنان حفظ می‌کنند.

(آیه ۸۹) - سرانجام دستور چهارم را به پیامبر ﷺ می‌دهد و می‌گوید: در برابر

این افراد بی ایمان و ثروتمند محکم بایست «و صریحاً بگو: من اندازکننده آشکارم» (وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ).

(آیه ۹۰) - بگو: من به شما اعلام خطر می‌کنم که خدا فرموده عذابی بر شما فرو می‌فرستم «آن‌گونه که بر تقسیم‌کنندگان فرستادم» (كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ).  
(آیه ۹۱) - «همان تقسیم‌کنندگانی که قرآن (و آیات الهی) را تجزیه کردند» (الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ).

آنچه به سودشان بود گرفتند و آنچه به زیانشان بود کنار گذاشتند، ولی مؤمنان راستین هیچ‌گونه تجزیه و تقسیم و تبعیض در میان احکام الهی قائل نیستند.  
(آیه ۹۲) - در این آیه به سرنوشت «مقتسمین» (تجزیه‌گران) پرداخته، می‌گوید: «سوگند به پروردگارت که ما بطور قطع از همه آنها سؤال خواهیم کرد» (فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ).

(آیه ۹۳) - «از تمام کارهایی که انجام می‌دادند» (عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ).  
روشن است که سؤال خداوند برای کشف مطلب پنهان و پوشیده‌ای نیست، چرا که او از اسرار درون و برون آگاه است. بنابراین سؤال مزبور به خاطر تفهیم به خود طرف است تا به زشتی اعمالش پی ببرد و در حقیقت این پرسشها بخشی از مجازات آنهاست.

(آیه ۹۴) - مکتب را آشکارا بگو! در این آیه فرمان قاطعی به پیامبر اسلام ﷺ می‌دهد، می‌گوید: در برابر هیاهوی مشرکان و مجرمان نه تنها ضعف و ترس و سستی به خود راه مده و ساکت باش، بلکه، «آشکارا آنچه را مأموریت داری بیان کن» و حقایق دین را با صراحت بر ملا ساز (فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ).  
«وا از مشرکان، روی‌گردان و نسبت به آنها بی‌اعتنایی کن» (وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ).

و این آغاز «دعوت علنی» اسلام بود بعد از آن که پیامبر ﷺ سه سال مخفیانه دعوت کرد، و عده‌ای از نزدیکان پیامبر به او ایمان آوردند.

(آیه ۹۵) - سپس خداوند برای تقویت قلب پیامبر ﷺ به او اطمینان می‌دهد



که در برابر استهزاءکنندگان از وی حمایت می‌کند، می‌فرماید: «ما شرّ استهزاءکنندگان را از تو دفع کردیم» (إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ).

(آیه ۹۶) - سپس «مُسْتَهْزِئِينَ» را چنین توصیف می‌کند: «آنها کسانی هستند که با خدا معبود دیگری قرار می‌دهند، ولی به زودی (از نتیجه شوم کار خود) آگاه خواهند شد (الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ).

ممکن است این تعبیر اشاره به آن باشد که اینها کسانی هستند که افکار و اعمالشان خود مسخره است، چرا که آنقدر نادانند که در برابر خداوندی که آفریننده جهان هستی است معبودی از سنگ و چوب تراشیده‌اند، با این حال می‌خواهند تو را استهزاء کنند!

(آیه ۹۷) - بار دیگر به عنوان دل‌داری و تقویت هر چه بیشتر روحیه پیامبر ﷺ اضافه می‌کند: «و ما می‌دانیم که سخنان آنها سینه تو را تنگ و ناراحت می‌سازد» (وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ).

روح لطیف تو و قلب حساست، نمی‌تواند این همه بدگویی و سخنان کفر و شرک‌آمیز را تحمل کند و به همین دلیل ناراحت می‌شوی.

(آیه ۹۸) - ولی ناراحت مباش برای زدودن آثار سخنان زشت و ناهنجارشان، «پروردگارت را تسبیح و حمدگو! و از سجده‌کنندگان باش»! (فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ).

چرا که این تسبیح خداوند اثرات بدگفتار آنها را از دل‌های مشتاقان «الله» می‌زداید، و از آن گذشته به تو نیرو و توان، نور و صفا بخشد.

لذا در روایات می‌خوانیم: «هنگامی که پیامبر ﷺ غمگین می‌شد به نماز برمی‌خاست آثار این حزن و اندوه را در نماز از دل می‌شست».

(آیه ۹۹) - و سرانجام آخرین دستور را در این زمینه به او می‌دهد که دست از عبادت خدا در تمام عمر بردار «و همواره پروردگارت را بندگی کن تا یقین (مرگ) تو فرا رسد» (وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ).

عبادت مکتب عالی تربیت است، اندیشه انسان را بیدار و فکر او را متوجه

بی نهایت می سازد، گرد و غبار گناه و غفلت را از دل و جان او می شویید، صفات عالی انسانی را در وجود او پرورش می دهد، روح ایمان را تقویت و آگاهی و مسؤولیت به انسان می بخشد.

و به همین دلیل ممکن نیست انسان لحظه ای در زندگی از این مکتب بزرگ تربیتی بی نیاز گردد، و آنها که فکر می کنند، انسان ممکن است به جایی برسد که نیازی به عبادت نداشته باشد یا تکامل انسان را محدود پنداشته اند و یا مفهوم عبادت را درک نکرده اند.

«پایان سورة حِجر»

## سوره نحل [۱۶]

این سوره ۱۲۸ آیه دارد؛ قسمتی از آن در «مکه»

و قسمتی در «مدینه» نازل گردیده است

**محتوای سوره:** در آیات این سوره هم بحثهای خاص سوره‌های «مکی» دیده می‌شود - مانند بحث قاطع از توحید و معاد و مبارزه شدید با شرک و بت‌پرستی - و هم بحثهای مخصوص سوره‌های «مدنی» مانند بحث از احکام اجتماعی و مسائل مربوط به جهاد و هجرت. و بطور کلی محتوای این سوره را امور زیر تشکیل می‌دهد.

۱ - بیش از همه بحث از نعمتهای خداوند در این سوره به میان آمده و آن‌چنان ریزه‌کاریهای آن تشریح گردیده که حس شکرگزاری هر انسان آزاده‌ای را بیدار می‌کند.

این نعمتها شامل نعمتهای مربوط به باران، نور آفتاب، انواع گیاهان و میوه‌ها و مواد غذایی دیگر، و حیواناتی که خدمتگزار انسانها هستند و انواع وسائل زندگی و حتی نعمت فرزند و همسر، و خلاصه شامل «انواع طیبات» می‌گردد.

۲ - بخش دیگری از آن، از دلائل توحید و عظمت خلقت خدا، و معاد بحث می‌کند.

۳ - قسمت دیگری از آن از احکام مختلف اسلامی سخن می‌گوید.

۴ - بخش دیگری از بدعتهای مشرکان سخن به میان آورده.

۵- و بالاخره در قسمت دیگری انسانها را از وسوسه‌های شیطان برحذر می‌دارد.

**فضیلت تلاوت سوره:** در بعضی از روایات از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمود: «کسی که این سوره را تلاوت کند خداوند او را در برابر نعمتهایی که در این جهان به او بخشیده محاسبه نخواهد کرد».

البته تلاوتی توأم با تفکر و سپس تصمیم‌گیری و عمل، و گام نهادن در طریق شکرگزاری.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - فرمان عذاب نزدیک است: قسمت مهمی از آیات آغاز این سوره در «مکه» نازل شده است، در همان ایام که پیامبر ﷺ درگیری شدیدی با مشرکان و بیت پرستان داشت، و هر روز در برابر دعوت حیات‌آفرین و آزادبخش او به بهانه‌هایی متوسل می‌شدند، از جمله این که هرگاه پیامبر ﷺ آنها را تهدید به عذاب الهی می‌کرد بعضی از لجوجان می‌گفتند: اگر این عذاب و کیفر که می‌گویی راست است پس چرا به سراغ ما نمی‌آید؟!

و شاید گاهی اضافه می‌کردند که اگر فرضاً عذابی در کار باشد ما دست به دامن بتها می‌شویم تا در پیشگاه خدا شفاعت کنند تا این عذاب را از ما بر دارد.

نخستین آیه این سوره، خط بطلان بر این اوهام کشیده، می‌گوید: «عجله نکنید فرمان خدا (برای مجازات مشرکان و مجرمان) قطعاً فرا رسیده است» (آتئى امر الله فلا تستعجلوه).

و اگر فکر می‌کنید بتان شفیعان درگاه اویند سخت در اشتباهید «خداوند منزّه و برتر از آن است که آنها برای او شریک می‌سازند» (سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ).  
(آیه ۲) - و از آنجا که هیچ مجازات و کیفری بدون بیان کافی و اتمام حجت عالادنه نیست، اضافه می‌کند: «خداوند فرشتگان را با روح الهی به فرمانش بر هر کس از بندگانش که بخواهد نازل می‌کند» (يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ

مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ).

و به آنها دستور می دهد که: مردم را انداز کنید (و بگویید): معبودی جز من نیست» (أَنْ أُنذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا).

بنابراین، تنها «از (مخالفت دستور) من بپرهیزید» و در برابر من احساس مسؤولیت کنید (فَاتَّقُونِ).

منظور از «روح» در این آیه وحی و قرآن و نبوت است که مایه حیات و زندگی انسانهاست.

(آیه ۳) - در اینجا قرآن برای ریشه کن ساختن شرک و توجه به خداوند یکتا از دوراه وارد می شود: نخست از طریق دلائل عقلی به وسیله نظام شگرف آفرینش و عظمت خلقت، و دیگر از طریق عاطفی و بیان نعمتهای گوناگون خداوند نسبت به انسان و تحریک حس شکرگزاری او.

در آغاز می گوید: «خداوند آسمانها و زمین را به حق آفرید» (خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ).

حقانیت آسمانها و زمین هم از نظام عجیب و آفرینش منظم و حساب شده آن روشن است و هم از هدف و منافع که در آنها وجود دارد.

و به دنبال آن اضافه می کند: «خدا برتر از آن است که برای او شریک می سازند» (تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ).

آیا بتهایی که آنها را شریک او قرار داده اند هرگز قادر به چنین خلقتی هستند؟ و یا حتی می توانند پشه کوچک و یا ذره غباری بیافرینند!

(آیه ۴) - بعد از اشاره به مسأله آفرینش آسمان و زمین و اسرار بی پایان آنها، سخن از خود انسان می گوید، انسانی که به خودش از هرکس دیگر نزدیکتر است، می فرماید: «انسان را از نطفه بی ارزشی آفرید، اما سرانجام به جایی رسید که موجودی (متفکر و فصیح و بلیغ و) مدافع از خویشتن و سخنگوی آشکار شد» (خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ).

(آیه ۵) - پس از آفرینش انسان به نعمت مهم دیگری یعنی خلقت

چهارپایان، و فوائد مختلفی که از آنها عاید می شود اشاره کرده، می گوید: «خداوند چهارپایان را آفرید در حالی که در آنها وسیله پوشش برای شماسه و منافع دیگر و از گوشت آنها می خورید» (وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ). جالب این که در میان این همه فوائد، قبل از هر چیز مسأله «پوشش» و «مسکن» را مطرح می کند، زیرا بسیاری از مردم (بخصوص بادیه نشینان) هم لباسشان از پشم و مویا پوست تهیه می شود، و هم خیمه هایشان که آنها را از سرما و گرما حفظ می کند، و به هر حال این دلیل بر اهمیت پوشش و مسکن و مقدم بودن آن بر هر چیز دیگر است.

(آیه ۶) - جالب این که تنها به منافع معمولی و عادی این چهارپایان سودمند اکتفا نمی کند بلکه روی جنبه استفاده روانی از آنها نیز تکیه کرده، می گوید: «و در این حیوانات برای شما زینت و شکوهی است به هنگامی که آنها را به استراحتگاهشان باز می گردانید، و هنگامی که (صبحگاهان) به صحرا می فرستید» (وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ).

این در واقع جمال استغناء و خودکفایی جامعه است، جمال تولید و تأمین فرآورده های مورد نیاز یک ملت است، و به تعبیر گویاتر جمال استقلال اقتصادی و ترک هرگونه وابستگی است!

(آیه ۷) - در این آیه به یکی دیگر از منافع مهم بعضی از این حیوانات اشاره کرده، می گوید: «آنها بارهای سنگین شما را (بر دوش خود) حمل می کنند و به سوی شهر و دیاری که جز با مشقت زیاد به آن نمی رسیدید می برند» (وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ).

این نشانه رحمت و رأفت خداوند است که این چهارپایان را با این قدرت و نیرو آفریده است، و آنها را رام و تسلیم شما نیز گردانیده «چرا که پروردگار شما رؤف و رحیم است» (إِنَّ رَبَّكُمْ لَرؤُفٌ رَّحِيمٌ).

به این ترتیب این چهارپایان در درجه اول، پوشش و وسائل دفاعی برای انسان در برابر سرما و سرما تولید می کنند، و در درجه بعد از فرآورده های لبنیاتی آنها

استفاده می‌شود، و سپس از گوشتشان، و بعد از آثار روانی که در دلها می‌گذارند، مورد توجه قرار گرفته و سرانجام باربری آنها.

(آیه ۸) - آنگاه به سراغ گروه دیگری از حیوانات می‌رود که برای سواری انسان از آنها استفاده می‌شود، می‌فرماید: «خداوند اسبها و استرها و الاغها را آفرید تا شما بر آن سوار شوید، و هم مایهٔ زینت شما باشد» (وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً).

در پایان آیه به مسألهٔ مهمتری اشاره کرده و افکار را به وسایل نقلیه و مرکبهای گوناگونی که در آینده در اختیار بشر قرار می‌گیرد و بهتر و خوبتر از این حیوانات می‌تواند استفاده کند متوجه می‌سازد، و می‌گوید: «و خداوند چیزها (وسایل نقلیهٔ دیگری) می‌آفریند که شما نمی‌دانید» (وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ).

(آیه ۹) - به دنبال نعمتهای مختلفی که در آیات گذشته بیان شد در اینجا به یکی از نعمتهای بسیار مهم معنوی اشاره کرده، می‌فرماید: «بر خداست که راه راست و صراط مستقیم را (که هیچ‌گونه انحراف و کژی در آن نیست) در اختیار بندگان بگذارد» (وَعَلَى اللَّهِ قِصْدُ السَّبِيلِ).

در این که این راه راست اشاره به جنبهٔ تکوینی یا تشریحی می‌کند، مفسران تفسیرهای مختلفی دارند، ولی هیچ مانعی ندارد که هر دو جنبه را شامل شود.

به این ترتیب که خداوند از نظر خلقت و آفرینش و تکوین، انسان را مجهز به عقل و استعداد و نیروهای لازم برای پیمودن این صراط مستقیم کرده است.

و از سوی دیگر، خدا پیامبران را با وحی آسمانی و تعلیمات کافی و قوانین مورد نیاز انسان فرستاده است، تا از نظر تشریح، راه را از چاه مشخص کرده و با انواع بیانها او را تشویق به پیمودن این راه کنند و از مسیرهای انحرافی باز دارند.

سپس از آنجا که راههای انحرافی فراوان است، به انسانها هشدار می‌دهد و می‌گوید: «بعضی از این راهها منحرف و بیراهه است» (وَمِنْهَا جَائِرٌ).

و از آنجا که نعمت اختیار و آزادی اراده و انتخاب، یکی از مهمترین عوامل تکامل انسان می‌باشد با یک جملهٔ کوتاه به آن اشاره کرده، می‌گوید: «اگر خدا

می خواست همه شما را (به اجبار) به راه راست هدایت می کرد» به گونه ای که نتوانید گامی از آن فراتر بگذارید (وَلَوْ شَاءَ لَهَدِيكُمْ أَجْمَعِينَ).

ولی این کار را نکرد، چرا که هدایت اجباری، نه افتخار است و نه تکامل!  
(آیه ۱۰) - در این آیه باز به سراغ نعمتهای مادی می رود تا حس شکرگزاری انسانها را برانگیزد، آتش عشق خدا را در دلهایشان بیفروزد، و آنها را به شناخت بیشتر بخشنده این نعمتها دعوت کند.

می گوید: «او کسی است که از آسمان آبی فرستاد» (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً).

آبی حیات بخش، زلال، شفاف، و خالی از هرگونه آلودگی «که نوشیدن شما از آن است» (لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ).

«و نیز گیاهان و درختانی از آن به وجود می آید که (حیوانات خود را) در آن به چرا می فرستید» (وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ).

بدون شک منافع آب باران تنها نوشیدن انسان و رویدن درختان و گیاهان نیست، بلکه شستشوی زمینها، تصفیه هوا، ایجاد رطوبت لازم برای طراوت پوست تن انسان و راحتی تنفس او، و مانند آن همه از فوائد باران است، ولی از آنجا که دو قسمت یاد شده، از اهمیت بیشتری برخوردار بوده روی آن تکیه شده.

(آیه ۱۱) - باز همین مسأله را چنین ادامه می دهد: «خداوند با آن (آب باران) برای شما زراعت و زیتون و نخل و انگور، و از همه میوه ها می رویاند» (يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ).

«مسلماً در آفرینش این (میوه های رنگارنگ و پربرکت و این همه محصولات کشاورزی) نشانه روشنی (از خدا) برای اندیشمندان است» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ).

(آیه ۱۲) - سپس به نعمت تسخیر موجودات مختلف جهان در برابر انسان اشاره کرده، می فرماید: «و (خداوند) شب و روز را برای شما مسخر کرد و همچنین خورشید و ماه را» (وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ).



«و ستارگان نیز به فرمان او مسخر شما هستند» (وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ).  
 «مسلماناً در این امور نشانه‌هایی است (از عظمت خدا و بزرگی آفرینش) برای  
 آنها که اندیشه می‌کنند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ).

(آیه ۱۳) - علاوه بر اینها «مخلوقاتی را که در زمین برای شما آفریده» نیز  
 مسخر فرمان شما ساخت (وَمَا ذَرَأَّا لَكُمْ فِي الْأَرْضِ).  
 «مخلوقات گوناگون و رنگارنگ» (مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ).

از انواع پوششها، غذاها، همسران پاک، وسایل رفاهی گرفته تا انواع معادن  
 و منابع مفید زیرزمینی و روزمینی و سایر نعمتها.

«در اینها نیز نشانه‌ای است (آشکار) برای مردمی که متذکر می‌شوند» (إِنَّ فِي  
 ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ).

\* چرا تنها زیتون و نخل و انگور؟! ممکن است چنین به نظر آید که اگر  
 قرآن در آیات فوق از میان انواع میوه‌ها روی زیتون و خرما و انگور تکیه کرده به  
 خاطر وجود آنها در محیط نزول قرآن بوده است، ولی با توجه به جهانی و جاودانی  
 بودن قرآن، و عمق تعبیراتش روشن می‌شود که مطلب از این فراتر است.

غذاشناسان و دانشمندان به ما می‌گویند: کمتر میوه‌ای است که برای بدن  
 انسان از نظر غذایی به اندازه این سه میوه، مفید و مؤثر باشد.

همانها می‌گویند: «روغن زیتون» برای تولید سوخت بدن ارزش بسیار فراوان  
 دارد، کالری حرارتی آن بسیار بالا است، و از این جهت یک نیروبخش است و آنها  
 که می‌خواهند همواره سلامت خود را حفظ کنند، باید به این اکسیر علاقه‌مند شوند.  
 روغن زیتون دوست صمیمی کبد آدمی است، و برای رفع عوارض کلیه‌ها  
 و سنگهای صفراوی و قولنجهای کلیوی و کبدی و رفع یبوست بسیار مؤثر است.

با پیشرفت دانش پزشکی و غذاشناسی اهمیت دارویی «خرما» نیز به ثبوت  
 رسیده است. در خرما کلسیم وجود دارد که عامل اصلی استحکام استخوانهاست  
 و نیز فسفر وجود دارد که از عناصر اصلی تشکیل دهنده مغز و مانع ضعف اعصاب  
 و خستگی است، قوه بینایی را می‌افزاید.

و نیز خرما دارای پتاسیم است که فقدان آن را در بدن علت حقیقی زخم معده می‌دانند، و وجود آن برای ماهیچه‌ها و بافت‌های بدن انسان بسیار پرارزش است. این سخن امروز در میان غذاشناسان معروف است که خرما از سرطان جلوگیری می‌کند.

و اما در مورد «انگور» به گفته دانشمندان غذاشناس به قدری عوامل مؤثر دارد که می‌توان گفت، یک داروخانه طبیعی است.

انگور دو برابر گوشت، در بدن حرارت ایجاد می‌کند، و علاوه بر این ضد سم است، برای تصفیه خون، دفع رماتیسم، نقرس، و زیادی اوره خون، اثر درمانی مسلمی دارد، انگور معده و روده را لایروبی می‌کند، نشاط آفرین و برطرف کننده اندوه است، اعصاب را تقویت کرده، و ویتامینهای مختلف موجود در آن به انسان نیرو و توان می‌بخشد.

بنابراین، تکیه کردن قرآن بر این سه نوع میوه بی دلیل نیست، و شاید در آن روز قسمت مهمی از آن بر مردم پوشیده بوده است.

(آیه ۱۴) - **نعمت کوهها و دریاها و ستارگان:** در اینجا به سراغ بخش مهم دیگری از نعمتهای بی پایان خداوند در مورد انسانها می‌رود و نخست از دریاها که منبع بسیار مهم حیات و زندگی است آغاز کرده، می‌گوید: «و او کسی است که دریاها را برای شما تسخیر کرده و به خدمت شما گمارد» (وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ). می‌دانیم قسمت عمده روی زمین را دریاها تشکیل می‌دهند، و نیز می‌دانیم نخستین جوانه حیات در دریاها آشکار شده، و قرارداد آن در خدمت بشر یکی از نعمتهای بزرگ خدا است.

سپس به سه قسمت از منافع دریاها اشاره کرده، می‌فرماید: «تا از آن گوشت تازه بخورید» (لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا).

گوشتی که زحمت پرورش آن را نکشیده‌اید تنها دست قدرت خدا آن را در دل اقیانوسها پرورش داده و رایگان در اختیارتان گذارده است.

دیگر از منافع آن مواد زینتی است که از دریاها استخراج می‌شود لذا اضافه

می‌کند: «وزیوری برای پوشیدن (مانند مروارید) از آن استخراج کنید»  
 (وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا).

یکی از ابعاد معروف چهارگانه روح انسان را حس زیبایی تشکیل می‌دهد که نقش مؤثری در حیات بشر دارد، لذا باید بطرز صحیحی و سالمی - دور از هرگونه افراط و تفریط و اسراف و تبذیر - اشباع گردد.

به همین دلیل در اسلام، استفاده از زینت به صورت معقول و خالی از هرگونه اسراف مانند بهره‌گیری از لباسهای خوب، انواع عطریات، بعضی سنگهای قیمتی و مانند آن - مخصوصاً در مورد زنان - که نیاز روحیشان به زینت بیشتر است توصیه شده است، ولی باید خالی از اسراف و تبذیر باشد.

بالاخره سومین نعمت دریاها را حرکت کشتیها به عنوان یک وسیله مهم برای انتقال انسان و نیازمندیهای او، ذکر می‌کند، و می‌فرماید: «کشتیها را می‌بینی که آنها را بر صفحه اقیانوسها می‌شکافند» (وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ).

صحنه‌ای که در برابر سرنشینان کشتی به هنگام حرکت بر صفحه اقیانوسها ظاهر می‌شود چقدر دیدنی است خدا این نعمت را به شما داد تا از آن بهره‌گیری «و از فضل او در مسیر تجارت خود از کشتیها استفاده کنید» (وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ). با توجه به این همه نعمت، حس شکرگزاری را در شما زنده کند، «و شاید شکر نعمتهای او را به‌جا آورید» (وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

(آیه ۱۵) - پس از بیان نعمت دریاها، به سراغ کوههای سخت و سنگین می‌رود، می‌گوید: «و در زمین کوههای ثابت و محکمی افکند تا لرزش آن را نسبت به شما بگیرد» و به شما آرامش بخشید (وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ). و از آنجا که کوهها یکی از مخازن اصلی آنها (چه به صورت برف و یخ و چه به صورت آبهای درونی) می‌باشند بلافاصله بعد از آن، نعمت وجود نهرها را بیان کرده، می‌گوید: «و (برای شما) نهرهایی قرار دادیم» (وَأَنْهَارًا).

و از آنجا که وجود کوهها ممکن است این توهم را به وجود آورد که بخشهای زمین را از یکدیگر جدا می‌کند، و راهها را می‌بندد، چنین اضافه می‌کند: «و (برای

شما) راههایی (قرار داد) تا هدایت شوید» (وَسُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ).

(آیه ۱۶) - و از آنجا که راه بدون نشانه و علامت و راهنما، انسان را به مقصد نمی‌رساند بعد از ذکر نعمت «راه» به این «نشانه‌ها» اشاره کرده، می‌گوید: «وعلاماتی قرار داد» (وَعَلَامَاتٍ).

این علامتها انواع زیادی دارد: شکل کوهها و دره‌ها و بریدگیهای آنها، فراز و نشیبهای قطعات مختلف زمین، رنگ خاکها و کوهها، و حتی چگونگی وزش بادهای هر یک، علامتی برای پیدا کردن راههاست.

ولی از آنجا که در پاره‌ای از اوقات در بیابانها، در شبهای تاریک، یا هنگامی که انسان شبانه در دل اقیانوسها سفر می‌کند از این علامات خبری نیست، خداوند علامات آسمانی را به کمک فرستاده تا اگر در زمین علامتی نیست، از علامت آسمان استفاده کنند و گمراه نشوند! لذا اضافه می‌کند: «و به وسیله ستارگان، مردم هدایت می‌شوند» (وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ).

جالب توجه این که: روایات بسیاری از ائمه علیهم‌السلام وارد شده که در آنها «نجم» (ستاره) به پیامبر و «علامات» به امامان تفسیر شده است که اشاره به تفسیر معنوی آیه است.

در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام چنین می‌خوانیم: «النَّجْمُ رَسُولُ اللَّهِ وَالْعَلَامَاتُ الْأَيَّمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»: «ستارگان اشاره به پیامبر است و علامات امامان علیهم‌السلام هستند».

(آیه ۱۷) - پس از بیان آن همه نعمتهای بزرگ و الطاف خفی پروردگار، وجدان انسانها را به داوری می‌طلبد و می‌گوید: «آیا کسی که می‌آفریند همچون کسی است که نمی‌آفریند، آیا متذکر نمی‌شوید»؟! (أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ). آیا باید در برابر خالق این همه نعمتها سجده کرد؟ یا موجوداتی که خود مخلوق ناچیزی بیش نیستند و هرگز خلقتی نداشته و ندارند؟ این یک روش مؤثر تربیتی است که قرآن در بسیاری از موارد از آن استفاده کرده است، مسائل را به صورت استفهامی طرح، و پاسخ آن را بر عهده وجدانهای بیدار می‌گذارد، و حس

خودجوشی مردم را به کمک می طلبد.

(آیه ۱۸) - سرانجام برای این که هیچ کس تصور نکند نعمت خدا منحصر به اینهاست می گوید: «و اگر بخواهید نعمتهای خدا را شماره کنید قادر بر احصای آن نیستید» (وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا).

اکنون این سؤال پیش می آید که پس ما چگونه می توانیم حق شکر او را ادا کنیم؟ آیا با این حال در زمره ناسپاسان نیستیم؟ پاسخ این سؤال را قرآن در آخرین جمله این آیه بیان کرده، می گوید: «خداوند غفور رحیم است» (إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ).

آری! خدا مهربانتر و بزرگوارتر از آن است که شما را به خاطر عدم توانایی بر شکر نعمتهایش مؤاخذه یا مجازات کند، همین قدر که بدانید سر تا پای شما غرق نعمت اوست و از ادای حق شکرش عاجزید و عذر تقصیر به پیشگاهش برید، نهایت شکر او را انجام داده اید.

ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که به جا آورد!  
ولی اینها همه مانع از آن نیست که ما به مقدار توانایی به احصای نعمتهایش بپردازیم.

(آیه ۱۹) - از آنجا که در آیات گذشته به دو قسمت از مهمترین صفات خدا اشاره شد در اینجا به سومین صفت «معبود حقیقی» اشاره می شود که علم و دانایی است، می گوید: «خداوند می داند آنچه را پنهان می دارید و آنچه را آشکار می سازید» (وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ).

پس چرا به دنبال بتها می روید که نه کمترین سهمی در خالقیت جهان دارند، نه کوچکترین نعمتی به شما بخشیده اند، و نه از اسرار درون و اعمال برون شما آگاهند؟

(آیه ۲۰) - بار دیگر روی مسأله خالقیت تکیه می کند، ولی از آیه مشابه آن که قبلاً داشتیم فراتر می رود و می گوید: «معبودهایی را که آنها غیر از خدا می خوانند نه تنها چیزی را خلق نمی کنند بلکه خودشان مخلوقند» (وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ).

تاکنون بحث در این بود که اینها خالق نیستند و به همین دلیل لایق عبادت نمی باشند اکنون می گوید آنها خود مخلوقند، نیازمند و محتاجند.

(آیه ۲۱) - از این گذشته، «آنها مردگانی هستند که هرگز استعداد حیات ندارند» (أَمْوَاتٌ غَيْرٌ أَحْيَاءٍ).

سپس اضافه می کند: «و این بتها اصلاً نمی دانند در چه زمانی (عبادت کنندگانشان) مبعوث خواهند شد» (وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ).

اگر پاداش و جزا به دست آنها بود حداقل باید از «رستاخیز بندگان خود» باخبر باشند، با این نادانی چگونه لایق عبادتند؟

و این پنجمین صفتی است که معبود به حق باید داشته باشد و آنها فاقد آنند. بت و بت پرستی در منطق قرآن مفهوم وسیعی دارد. هر موجود و هر کسی را که تکیه گاه خود در برابر خدا قرار دهیم و سرنوشت خود را دست او بدانیم او بت ما محسوب می شود، به همین دلیل تمام آنچه در آیات فوق آمده در باره کسانی که امروز ظاهراً خداپرستند اما استقلال یک فرد مؤمن راستین را از دست داده و تکیه گاهی برای خود از بندگان ضعیف انتخاب کرده اند و به صورت وابسته زندگی می کند، شامل می شود.

(آیه ۲۲) - به دنبال این استدلالات زنده و روشن بر نفی صلاحیت بتها، چنین نتیجه گیری می کنند بنابراین «معبود شما معبود واحدی است» (إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ).

و از آنجا که ایمان به مبدأ و معاد همه جا با یکدیگر قرین و لازم و ملزوم یکدیگرند بلافاصله اضافه می کند: «آنها که ایمان به آخرت ندارند (و طبعاً ایمان درستی به مبدأ نیز ندارند) دلهایشان حقیقت را انکار می کند و در برابر حق مستکبرند» (فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ).

وگرنه دلائل توحید برای آنها که حق جو و متواضع در مقابل حقیقت اند آشکار است، و هم دلائل معاد، ولی خوی استکبار و عدم تسلیم در برابر حق سبب می شود که آنها دائماً حالت انکار و نفی به خود بگیرند.

(آیه ۲۳) - در این آیه بار دیگر روی علم خدا به غیب و شهود و پنهان و آشکار مجدداً تکیه کرده، می‌گوید: «قطعاً خداوند از آنچه پنهان می‌دارند و آنچه آشکار می‌سازند باخبر است» (لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ). این جمله در واقع تهدیدی است در برابر کفار و دشمنان حق که خدا از حال آنها هرگز غافل نیست.

آنها مستکبرند و «خداوند مستکبران را دوست نمی‌دارد» (إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ). چرا که استکبار در برابر حق اولین نشانه بیگانگی از خداست.

آیه ۲۴ - شأن نزول: این آیه درباره «مقتسمین» (تبعیض‌گران) که قبلاً درباره آنها بحث شد نازل گردیده است، آنها شانزده نفر بودند که به چهار گروه تقسیم شدند و هرگروه چهار نفری بر سر راه مردم در یکی از جاده‌های مکه در ایام حج ایستادند تا پیش از آنکه مردم وارد شوند ذهن آنها را نسبت به قرآن و اسلام بدبین سازند، و بگویند محمد ﷺ دین و آیین تازه‌ای نیاورده بلکه همان افسانه‌های دروغین پیشینیان است.

تفسیر: آنها که بارگناه دیگران را بر دوش می‌کشند - در آیات گذشته سخن از مستکبران بود و در این آیه منطق همیشگی این گروه بی‌ایمان منعکس شده است، می‌گوید: «و هنگامی که به آنها گفته شود پروردگار شما چه چیز نازل کرده است؟ در پاسخ می‌گویند: (اینها وحی الهی نیست) همان افسانه‌های دروغین پیشینیان است» (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ).

جالب این که مستکبران امروز نیز غالباً موزیانه برای فرار از حق و همچنین برای گمراه ساختن دیگران به این تهمت متوسل می‌شوند، حتی در کتب جامعه‌شناسی شکل به اصطلاح علمی به آن داده‌اند و مذهب را زاییده جهل بشر و تفسیرهای مذهبی را اسطوره‌ها می‌نامند!

اما آنها با مذاهب خرافی و ساختگی هرگز جنگ و ستیز ندارند، مخالفت آنها تنها با مذاهب راستین است که افکار انسانها را بیدار می‌کند، و زنجیرهای استعمار را درهم می‌شکند سدّ راه مستکبران و استعمارگران است.

(آیه ۲۵) - این آیه نتیجه اعمال این کوردلان را چنین بیان می‌کند: «اینها باید روز رستاخیز هم بارگناهان خود را بطور کامل بر دوش بکشند و هم سهمی از گناهان کسانی را که بخاطر جهل گمراه کرده‌اند»! (لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ).

«بدانید آنها بدترین وزر و مسؤولیت را بر دوش می‌کشند» (الْأَسَاءَ مَا يَزُرُونَ). چراکه گاهی گفتار آنها سبب گمراهی هزاران نفر می‌شود، چقدر دشوار است که انسان هم بارگناهان خود را بر دوش کشد و هم سهمی از گناهان هزاران نفر دیگر را، و هرگاه سخنان گمراه کننده آنها باقی بماند و سرچشمه گمراهی نسلها شود بار آنها نیز بر دوششان سنگینی می‌کند!

(آیه ۲۶) - این آیه به بیان این نکته می‌پردازد که این اولین بار نیست که مستکبران به رهبران الهی تهمت می‌زنند و وحی آسمانی را اساطیر اولین می‌شمارند، بلکه «آنهايي که قبل از اينها بودند نیز از این گونه توطئه‌ها داشتند، ولی خداوند به سراغ شالوده زندگی آنها رفت و از اساس آن را ویران نمود، و سقف بر سرشان از بالا فرود آمد»! (قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ).

«و عذاب و مجازات الهی از آنجا که (باور نمی‌کردند و) نمی‌دانستند به سراغشان آمد» (وَأَتَيْتَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ).

ریشه کن کردن ساختمان و فرود آمدن سقف، ممکن است اشاره به ساختمان و سقف ظاهری آنها باشد که بر اثر زلزله‌ها و صاعقه‌ها درهم کوبیده شد و بر سر آنان فرود آمد، و ممکن است کنایه از سازمان و تشکیلات آنها باشد که به فرمان خدا از ریشه برکنده شد، و نابود گشت، ضمناً مانعی ندارد که آیه اشاره به هردو معنی باشد.

(آیه ۲۷) - آنچه گفته شد عذاب دنیای آنان است ولی مجازاتشان به همین جا پایان نمی‌گیرد، بلکه «بعد از این در روز رستاخیز خدا آنها را رسوا می‌سازد» (ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ).

و آنها را مورد سؤال قرار می‌دهد و می‌گوید: «شریکانی که شما برای من



ساختید (و به آنها عشق می‌ورزیدید) و به خاطر آنها با دیگران دشمنی می‌کردید، کجا هستند؟ (و یَقُولُ آيِنَ شُرَكَاءِی الَّذِیْنَ كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ فِيهِمْ).

در اینجا آنها پاسخی برای این سؤال مسلماً ندارند ولی: «کسانی که به آنها علم داده شده (زبان به سخن می‌گشایند و) می‌گویند: شرمندگی و رسوایی و بدبختی، امروز بر کافران است» (قَالَ الَّذِیْنَ اَوْتُوا الْعِلْمَ اِنَّ الْخِزْيَ الْیَوْمَ وَالسُّوءَ عَلٰی الْكَافِرِیْنَ). و این خود یک نوع مجازات و کیفر روانی برای آنهاست.

(آیه ۲۸) - این آیه با تعبیری که درس تکان‌دهنده‌ای برای بیدار کردن غافلان و بی‌خبران است در توصیف کافران می‌گوید: آنها «کسانی هستند که فرشتگان مرگ روح آنها را می‌گیرند، در حالی که به خود ظلم کرده بودند» (الَّذِیْنَ تَتَوَقَّئُهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِیْ اَنْفُسِهِمْ).

زیرا انسان هر ظلم و ستمی کند در درجه اول به خودش باز می‌گردد و خانه خویشتن را قبل از خانه دیگران ویران می‌سازد.

اما آنها هنگامی که خود را در آستانه مرگ می‌بینند و پرده‌های غرور و غفلت از مقابل چشمانشان کنار می‌رود «فوراً تسلیم می‌شوند، (و به دروغ می‌گویند): ما کار بدی انجام نمی‌دادیم!» (فَالْتَفَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ).

آیا دروغ می‌گویند، به خاطر این که دروغ بر اثر تکرار، صفت ذاتی آنها شده است؟ و یا می‌خواهند بگویند ما می‌دانیم این اعمال را انجام داده‌ایم ولی اشتباه کرده‌ایم و سوءنیت نداشته‌ایم، ممکن است هر دو باشد.

ولی بلافاصله به آنها گفته می‌شود شما دروغ می‌گویید، اعمال زشت فراوانی انجام دادید «آری خداوند به آنچه انجام می‌دادید (و همچنین از نیت‌های شما) باخبر است» (بَلٰی اِنَّ اللّٰهَ عَلِیْمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ).

بنابراین جای انکار کردن و حاشا نمودن نیست! و این ایمان اضطراری هم سودی ندارد.

(آیه ۲۹) - «اکنون که چنین است از درهای جهنم وارد شوید در حالی که جاودانه در آن خواهید بود» (فَادْخُلُوا اَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِیْنَ فِيْهَا).

«چه جای بدی است جایگاه متکبران» (فَلَيْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ).

(آیه ۳۰) - سرنوشت پاکان و نیکان: در آیات گذشته اظهارات مشرکان درباره قرآن و نتایج آن را خواندیم، اما در اینجا اعتقاد مؤمنان را با ذکر نتایجش می خوانیم: نخست می گوید: «و (هنگامی که) به پرهیزکاران گفته می شود پروردگار شما چه چیز نازل کرده است؟ می گفتند: خیر و سعادت» (وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا).

چه تعبیر رسا و زیبا و جامعی! «خیر» آن هم خیر مطلق، که مفهوم گسترده اش همه نیکیها، سعادتها و پیروزیهای مادی و معنوی را در بر می گیرد. سپس همان گونه که در آیات گذشته، نتیجه اظهارات مشرکان، به صورت کیفی مضاعف دنیوی و اخروی، مادی و معنوی، بیان شد، در آیه مورد بحث نتیجه اظهارات مؤمنان به این صورت بیان شده است: «برای کسانی که نیکی کردند، در این دنیا نیکی است» (لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ). قابل توجه این که «حَسَنَةٌ» همانند «خیر» است که انواع حسنات و نعمتهای این جهان را در بر می گیرد.

این پادشاهی دنیای آنهاست، سپس اضافه می کند: «و سرای آخرت از این هم بهتر است، و چه خویست سرای پرهیزکاران؟» (وَأَلْدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ).

(آیه ۳۱) - این آیه سرای پرهیزکاران را که قبلاً بطور سربسته بیان شد، توصیف کرده، می گوید: سرای پرهیزکاران «باغهای جاویدان بهشت است که همگی وارد آن می شوند» (جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا).

«نهرهای جاری از زیر درختانش می گذرد» (تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

تنها مسأله باغ و درخت مطرح نیست، بلکه «هر چه بخواهند در آنجا هست» (لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ).

و در پایان آیه می فرماید: «خداوند پرهیزکاران را چنین پاداش می دهد» (كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ).

(آیه ۳۲) - در آیات گذشته خواندیم که فرشتگان مرگ مشرکان مستکبر را قبض روح می‌کنند در حالی که ستمگرند.

اما در اینجا می‌خوانیم که: پرهیزکاران «کسانی هستند که فرشتگان قبض ارواح، روح آنان را می‌گیرند در حالی که پاک و پاکیزه‌اند» (الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ). پاکیزه از آلودگی شرک؛ پاکیزه از ظلم و استکبار و هرگونه گناه. در اینجا فرشتگان «به آنها می‌گویند: سلام بر شما باد!» (يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ). سلامی که نشانه امنیت و سلامت و آرامش کامل است.

سپس می‌گویند: «وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می‌دادید» (أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

تعبیر به «تَتَوَفَّيهِمُ» (روح آنها را دریافت می‌دارند) اشاره است به این که مرگ به معنی فنا و نیستی و پایان همه چیز نیست، بلکه انتقالی است از یک مرحله به مرحله بالاتر.

(آیه ۳۳) - بار دیگر به تجزیه و تحلیل، پیرامون طرز فکر و برنامه مشرکان و مستکبرات پرداخته و با زبان تهدید می‌گوید: آنها چه انتظاری می‌کشند؟ «آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان (قبض ارواح) به سراغشان بیایند» درهای توبه بسته شود، پرونده اعمال پیچیده گردد و راه بازگشت باقی نماند؟! (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ).

«و یا (این که انتظار می‌کشند) فرمان پروردگار (دائر به عذاب و مجازات آنها) فرا رسد» آنگاه توبه کنند (أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ). ولی توبه آنها در آن زمان بی‌اثر است. سپس اضافه می‌کند: تنها این گروه نیستند که این چنین می‌کنند بلکه، «کسانی که پیش از ایشان بودند نیز چنین کردند»! (كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ). «خداوند به آنها ستم نکرد ولی آنها پیوسته به خویشتن ستم می‌کردند» (وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ).

چراکه آنها در حقیقت تنها نتیجه اعمال خود را باز می‌یابند.

(آیه ۳۴) - باز به نتیجه اعمال آنها می‌پردازد و می‌گوید: «سرانجام، سیئات

اعمالشان به آنها رسید» (فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا).

«و آنچه را استهزاء می کردند (از وعده های عذاب الهی) بر آنها وارد شد»  
(وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ).

آیه فوق بار دیگر این واقعیت را تأکید می کند که این اعمال انسان است که دامان او را در این جهان و آن جهان می گیرد و در چهره های مختلف تجسم می یابد و او را رنج و آزار و شکنجه می دهد نه چیز دیگر.

(آیه ۳۵) - این آیه به یکی از منطقیهای سست و بی اساس مشرکان اشاره کرده، می گوید: «و مشرکان گفتند: اگر خدا می خواست نه ما و نه نیاکان ما هیچ چیز غیر او را عبادت نمی کردیم» و به سراغ بتها نمی رفتیم (وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا).

«و چیزی را بدون اذن او تحریم نمی نمودیم» (وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ).

این جمله اشاره به قسمتی از چهارپایانی است که مشرکان در عصر جاهلیت، از پیش خود تحریم کرده بودند. آنها می خواستند چنین استدلال کنند که اگر اعمال ما مورد رضای خدا نیست پس چرا قبلاً پیامبرانی نفرستاد و از همان روز اول به نیاکان ما نگفت من به این کار راضی نیستم این سکوت او دلیل بر رضای اوست! لذا در پاسخ می فرماید: «پیشینیان آنها نیز همین کارها را انجام دادند (و به همین بهانه ها متوسل شدند) ولی آیا پیامبران الهی وظیفه ای جز ابلاغ آشکار دارند؟» (كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ).

و این چنین است راه و رسم همه رهبران راستین که در اصل دعوت هرگز از سخنان دو پهلو استفاده نمی کنند، در بیان حقیقت چیزی فروگذار نمی نمایند و تمام عواقب این صراحت و قاطعیت را نیز به جان پذیرا هستند.

(آیه ۳۶) - به دنبال اعلام این واقعیت که وظیفه پیامبران تنها ابلاغ آشکار است، در این آیه اشاره کوتاه و جامعی به وضع دعوت پیامبران کرده، می گوید: «ما در هر امتی رسولی فرستادیم» (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا). که دعوت ما را به

گوش امتها برسانند.

سپس اضافه می‌کند محتوای دعوت همه این رسولان این بود که: «خدای یکتا را پرستید و از طاغوت اجتناب کنید» (أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ). چراکه اگر پایه‌های توحید محکم نشود، و طاغوتها از جوامع انسانی و محیط افکار طرد نگردند، هیچ برنامه اصلاحی قابل پیاده کردن نیست. اکنون ببینیم نتیجه دعوت انبیا به توحید به کجا رسید، در اینجا قرآن می‌گوید: «گروهی از آن امتها کسانی بودند که خدا هدایتشان کرد» (فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ). «وگروهی از آنان ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت» (وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ).

و در پایان آیه برای بیدار کردن گمراهان و تقویت روحیه هدایت‌یافتگان این دستور عمومی را صادر می‌کند: «پس در روی زمین سیر کنید (و آثار گذشتگان را که بر صفحه زمین و در دل خاک نهفته است بررسی نمایید) و ببینید سرانجام کار کسانی که آیات خدا را تکذیب کردند به کجا کشید» (فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ).

این تعبیر خود دلیل زنده‌ای بر آزادی اراده انسان است، چراکه اگر هدایت و ضلالت اجباری بود، سیر در ارض و مطالعه حالات پیشینیان بی‌هوده بود. (آیه ۳۷) - در این آیه ضمن دل‌داری به پیامبر ﷺ تأکید می‌کند که، سرانجام کار این گروه گمراه و لجوج به جایی می‌رسد که: «هر قدر بر هدایت آنها حریص باشی (و تلاش کنی فایده‌ای ندارد زیرا) خداوند کسی را که گمراه کرد هدایت نمی‌کند»! (إِنْ تَحْرِصْ عَلَيَّ هُدَيْهِمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ). «و برای آنها هیچ یار و یآوری نیست» (وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ).

جمله فوق مخصوص آن گروه است که خیره‌سری و لجاجت را به حد اعلا رسانده، و آن‌چنان در استکبار و غرور و غفلت و گناه غرقند که دیگر درهای هدایت به روی آنها گشوده نخواهد شد.

آیه ۳۸ - شأن نزول: نقل شده که: مردی از مسلمانان از یکی از مشرکان طلبی

داشت، هنگامی که از او مطالبه کرد او در پرداخت دین خود تعلل ورزید، مرد مسلمان ناراحت شد و ضمن سخنانش چنین سوگند یاد کرد: قسم به چیزی که بعد از مرگ در انتظار او هستم... (و هدفش قیامت و حساب خدا بود) مرد مشرک گفت: سوگند به خدا که او هیچ مرده‌ای را زنده نخواهد کرد. آیه نازل شد و به او و مانند او پاسخ گفت.

**تفسیر: معاد و پایان گرفتن اختلافها:** در تعقیب بحثهایی که در آیات گذشته پیرامون مسأله «توحید» و «رسالت پیامبران» آمد، قرآن در اینجا با ذکر گوشه‌ای از مباحث «معاد»، این بحثها را تکمیل می‌کند.

نخست می‌گوید: «و آنها مؤکداً سوگند یاد کردند که خداوند کسانی را که می‌میرند هرگز مبعوث نمی‌کند»، و به زندگی جدید باز نمی‌گرداند (وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ يَمُوتُ).

این انکار بی دلیل، آن هم انکاری توأم با قسمهای مؤکد، نشانه‌ای از نادانی آنها و بی‌خبریشان بود، لذا قرآن در پاسخ آنها چنین می‌گوید: «این وعده قطعی خداوند است (که همه مردگان را به حیات جدید باز می‌گرداند تا نتیجه اعمالشان را ببینند) ولی غالب مردم نمی‌دانند» و بر اثر ناآگاهی دست به انکار می‌زنند (بَلَىٰ وَعَدَّا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).

(آیه ۳۹) - سپس به بیان یکی از هدفهای معاد، و بعد از آن به ذکر قدرت خدا بر این کار، می‌پردازد، تا نشان دهد اگر سرچشمه انکار آنها تصور بی‌هدف بودن معاد است این اشتباه بزرگی است.

نخست می‌گوید: خداوند مردگان را مبعوث می‌کند: «تا برای همگان روشن سازد آنچه را که در آن اختلاف داشتند» (لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ). «و تا کسانی که این واقعیت را انکار می‌کردند بدانند دروغ می‌گفتند» (وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ).

بنابراین، بازگشت به وحدت و پایان گرفتن اختلافات عمقیدی یکی از اهداف معاد را تشکیل می‌دهد که در آیه فوق به آن اشاره شده است.

(آیه ۴۰) - در این آیه به بیان این حقیقت می پردازد که اگر آنها بازگشت انسان را به زندگی جدید محال می شمردند باید بدانند که قدرت خداوند برتر و بالاتر از اینهاست، «هنگامی که ما چیزی را اراده کنیم فقط به آن می گوئیم موجود باش! آن نیز بلافاصله موجود می شود» (إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ). با چنین قدرت کامله ای که تنها فرمان موجود باش، برای وجود هر چیز کافی است: دیگر چه جای شک و تردید در قدرت خدا بر بازگشت مردگان به زندگی باقی می ماند؟

تعبیر به «کُن» (موجود باش) نیز از ضیق بیان و عدم گنجایش الفاظ است، والا حتی نیاز به جمله «کن» نیست، اراده خدا همان و تحقق یافتن همان.

آیه ۴۱ - شأن نزول: در شأن نزول این آیه و آیه بعد چنین نقل کرده اند که گروهی از مسلمانان مانند «بلال» و «عمار یاسر» و «صهیب» و «خبّاب» پس از اسلام آوردن در مکه سخت تحت فشار بودند، و برای تقویت اسلام و رساندن صدای خود به دیگران، پس از هجرت پیامبر ﷺ به «مدینه» هجرت کردند، در این میان «صهیب» که مرد مسنی بود به مشرکان مکه چنین پیشنهاد کرد: بیایید اموال مرا بگیرید و بگذارید به «مدینه» بروم، آنها موافقت کردند.

آیه نازل شد و پیروزی او و امثال او را در این جهان و جهان دیگر بازگو کرد. تفسیر: پاداش مهاجران - در تعقیب آیات گذشته که از منکران قیامت و مشرکان لجوج سخن می گفت، این آیه از مهاجران راستین و پاکباز سخن می گوید، تا وضع دو گروه در مقایسه با یکدیگر روشن گردد.

نخست می گوید: «آنها که پس از ستم دیدن در راه خدا، هجرت کردند، در این دنیا جایگاه و مقام خوبی به آنها می دهیم» (وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبُوْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً). چرا که آنها با نهایت اخلاص برای گسترش دعوت اسلام به تمام زندگی خویش پشت پا زدند.

این پاداش دنیای آنهاست «اما پاداش آخرت، اگر بدانند، بسیار بزرگتر است» (وَلَا جَزَاءَ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ).

(آیه ۴۲) - سپس در این آیه، این مهاجران راستین و پراستقامت و باایمان را با دو صفت توصیف کرده، می‌گوید: «آنها کسانی هستند که شکیبایی و صبر و استقامت را پیشه خود ساخته، و توکل و تکیه آنها بر پروردگارشان است» (الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ).

(آیه ۴۳) - اگر نمی‌دانید پرسید: این آیه بار دیگر به بیان مسائل گذشته در رابطه با اصول دین می‌پردازد، و به یکی از اشکالات معروف مشرکان پاسخ می‌گوید: آنها می‌گفتند: چرا خداوند فرشته‌ای را برای ابلاغ رسالت نازل نکرده است - و یا می‌گفتند چرا پیامبر ﷺ مجهز به یک نیروی فوق‌العاده نیست که ما را مجبور به ترک کارهایمان بنماید.

خداوند در پاسخ آنها می‌گوید: «و پیش از تو، جز مردانی که به آنها وحی می‌کردیم، نفرستادیم!» (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ). آری! این مردان از جنس بشر بودند، با تمام غرایز و عواطف انسانی، دردهای آنها را از همه بهتر تشخیص می‌دادند، و نیازهای آنها را به خوبی درک می‌کردند، در حالی که هیچ فرشته‌ای نمی‌تواند از این امور به خوبی آگاه گردد.

سپس برای تأکید و تأیید این واقعیت اضافه می‌کند: «اگر این موضوع را نمی‌دانید (بروید و) از اهل اطلاع پرسید» (فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ). (آیه ۴۴) - در این آیه می‌گوید: اگر شما آگاه نیستید از آنها پرسید که: «از دلائل روشن و کتب» پیامبران پیشین آگاهند! (بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ).

به این ترتیب «مسأله تخصص» نه تنها در زمینه مسائل اسلامی و دینی از سوی قرآن به رسمیت شناخته شده، بلکه در همه زمینه‌ها مورد قبول و تأکید است، و روی این حساب بر همه مسلمانان لازم است که در هر عصر و زمان افراد آگاه و صاحب‌نظر درستکار مورد اطمینان، در همه زمینه‌ها داشته باشند که اگر کسانی مسائلی را نمی‌دانند به آنها مراجعه کنند.

سپس روی سخن را به پیامبر کرده، می‌گوید: «و ما این ذکر (قرآن) را بر تو نازل کردیم تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها تبیین کنی» (وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ



الذُّكْرَ لِنُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ).

«و تا این که آنها (در این آیات، و وظائفی که در برابر آن دارند) بسیندیشند»  
(وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ).

در واقع دعوت و برنامه رسالت تو از نظر اصولی چیز نوظهور و بی سابقه‌ای نیست همان‌گونه که بر رسولان پیشین، کتب آسمانی نازل کردیم تا مردم را به وظائفشان در برابر خدا و خلق و خویشتن آشنا سازند بر تو نیز این قرآن را نازل کردیم، تا به تبیین مفاهیم و تعالیم آن بپردازی و اندیشه انسانها را بیدار سازی.

(آیه ۴۵) - انواع مجازاتها در برابر انواع گناهان! قرآن در بسیاری از بحثها، مطالب استدلالی را با مسائل عاطفی چنان به هم می آمیزد که برترین اثر را در نفوس شنوندگان داشته باشد، آیات گذشته یک بحث منطقی در زمینه نبوت و معاد با مشرکان داشت، ولی در اینجا به تهدید جباران و مستکبران و گنهکاران لجوج می پردازد و آنها را به انواع عذابهای الهی بیم می دهد.

نخست می گوید: «آیا توطئه گران (ی که برای خاموش کردن نور حق به انواع نقشه های شوم متوسل شدند) از این ایمن گشتند که ممکن است خداوند آنها را در زمین فرو برد؟» (أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ).  
آیا بعید است که زمین لرزه و حشتناکی رخ دهد، پوسته زمین بشکافد و دهان باز کند و آنها و همه زندگانشان را در خود فرو برد، همان‌گونه که در تاریخ اقوام، کراراً اتفاق افتاده است؟

سپس اضافه می کند: «و یا این که (هنگامی که آنها در حال غفلتند) عذاب (الهی) از آنجا که انتظارش را ندارند به سراغشان آید» (أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ).  
(آیه ۴۶) - «و یا به هنگامی که (آنها برای کسب مال بیشتر و درآمد فزونتر) در رفت و آمد هستند (عذاب) دامانشان را بگیرد» (أَوْ يَأْخُذُهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ).  
«در حالی که قادر به فرار (از چنگال عذاب) نیستند» (فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ).

(آیه ۴۷) - و یا این که (مجازات الهی یک مرتبه به سراغشان نیاید بلکه بطور تدریجی و ضمن هشدارهای پی در پی، آنها را گرفتار سازد؟) (أَوْ يَأْخُذُهُمْ

عَلَى تَخَوُّفٍ).

امروز همسایه آنها گرفتار سانحه‌ای می‌شود، فردا یکی از بستگانشان و خلاصه هشدارها یکی بعد از دیگری به سراغ آنها می‌آید اگر بیدار شدند چه بهتر، وگرنه مجازات نهایی آنها را فرو خواهد گرفت.

تدریجی بودن عذاب و مجازات در این‌گونه موارد برای آن است که هنوز احتمال هدایت در این گروه وجود دارد، و رحمت خداوند اجازه نمی‌دهد که با اینها همچون سایرین رفتار شود «زیرا پروردگار شما رئوف و رحیم است» (فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَّؤُوفٌ رَّحِيمٌ).

(آیه ۴۸) - سجده همه مخلوقات و جنبنندگان حتی سایه‌هایشان برای خدا! در اینجا بار دیگر به بحث توحید باز می‌گردد، نخست می‌گوید: «آیا آنها (مشرکان توطئه‌گر) مخلوقات خدا را ندیدند که (چگونه) سایه‌هایشان از راست و چپ حرکت دارند و با خضوع برای خدا سجده می‌کنند؟ (أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ ذَاخِرُونَ).

(آیه ۴۹) - در آیه گذشته تنها سخن از «سجده» سایه‌ها - با آن مفهوم وسیعش - به میان آمده بود، ولی در این آیه این مسأله را به عنوان یک برنامه عمومی برای همه موجودات مادی و غیرمادی، آسمانی و زمینی بیان کرده، می‌گوید: «و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین از جنبنندگان است و همچنین فرشتگان، برای خدا سجده می‌کنند» (وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةِ).

«و آنها در این راه هیچ‌گونه استکبار نمی‌ورزند» (وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ). و در برابر خدا و فرمان او تسلیم محضند.

حقیقت سجده، نهایت خضوع و تواضع و پرستش و تسلیم است، و آن سجده معمولی ما که بر هفت عضو انجام می‌دهیم مصداقی از این مفهوم عام است، و منحصر به آن نیست.

جمله «وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» اشاره به وضع حال فرشتگان است، که آنها در

خضوع و سجده در پیشگاه حق کمترین استکبار به خود راه نمی دهند.

(آیه ۵۰) - لذا بلافاصله بعد از آن به دو قسمت از صفات آنها که تأکیدی است بر نفی استکبار اشاره کرده، می گوید: «آنها از مخالفت پروردگارشان که بر فراز آنها و (حاکم بر آنها) است می ترسند» (يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ). «و آنچه را مأموریت دارند به خوبی انجام می دهند» (وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ). از این آیه به خوبی استفاده می شود که نشانه نفی استکبار دو چیز است: ترس در برابر مسؤولیتها، و انجام فرمانهای خدا بدون چون و چرا.

(آیه ۵۱) - دین یکی و معبود یکی! در تعقیب بحث توحید و خداشناسی از طریق نظام آفرینش، در اینجا به نفی شرک می پردازد، تا با تقارن این دو به یکدیگر، حقیقت آشکارتر شود.

در آغاز می گوید: «خدا دستور داده که دو معبود برای خود انتخاب نکنید» (وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ). «معبود تنها یکی است» (إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ).

وحدت نظام آفرینش و وحدت قوانین حاکم بر آن، خود دلیلی بر وحدت آفریدگار و وحدت معبود است.

اکنون که چنین است، «تنها از (کیفر) من بترسید» و از مخالفت فرمان من بیم داشته باشید (فَإِيَّائِي فَارْهَبُونِ).

(آیه ۵۲) - و به دنبال این دستور ضمن سه آیه، دلیل توحید عبادت را با چهار بیان مشخص می کند: نخست می گوید: «آنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست» (وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

آیا در مقابل کسی که مالک عالم هستی است باید سجده کرد یا بتهای فاقد همه چیز؟

سپس اضافه می کند: نه تنها آسمانها و زمین از آن اوست که «همواره دین و تمام قوانین نیز از ناحیه او می باشد» (وَلَهُ الدِّينُ وَاصْبَاءًا).

و در پایان این آیه می فرماید: با این حال که همه قوانین و دین و اطاعت از آن

خداست «آیا از غیر خدا پرهیز می‌کنید»؟ (أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ).

مگر بتها می‌توانند به شما زیانی برسانند؟ یا نعمتی به شما ببخشند؟ که از مخالفتشان بیم دارید و عبادتشان را لازم می‌شمیرید؟! (آیه ۵۳) - «با این که آنچه از نعمتها دارید همه از ناحیه خداست» (وَمَا يَكُمُ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ).

این در حقیقت سومین بیان است برای لزوم پرستش معبود یگانه یعنی «الله» و منظور این است که اگر پرستش بتها به خاطر شکر نعمت است، سر تا پای وجود شما را نعمتهای خدا فراگرفته است.

علاوه بر این: «هنگامی که ناراحتیها، مصائب بلاها و رنجها به سراغ شما می‌آید (برای رفع آنها) تنها دست تضرع به درگاه او برمی‌دارید و او را می‌خوانید» (ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ).

بنابراین، اگر پرستش بتها به خاطر دفع ضرر و حل مشکلات است، آن هم که از ناحیه خداست و این چهارمین بیان برای مسأله توحید عبادت است.

(آیه ۵۴) - آری! در این گونه موارد خداوند ندای شما را می‌شنود و به آن پاسخ می‌گوید و مشکلاتتان را برطرف می‌سازد «سپس هنگامی که زیان و رنج را از شما برطرف ساخت گروهی از شما برای پروردگارشان همتا قرار می‌دهند» و به سراغ بتها می‌روند (ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ).

در حقیقت قرآن به این نکته باریک اشاره می‌کند که فطرت توحید در وجود همه شما هست، ولی در حال عادی، پرده‌های غفلت و غرور و جهل و تعصب و خرافات آن را می‌پوشاند.

(آیه ۵۵) - در این آیه پس از ذکر دلائل منطقی فوق و روشن شدن حقیقت، با لحنی تهدیدآمیز چنین می‌گوید: بگذار «تا نعمتهایی را که به آنها داده‌ایم کفران کنند و (اکنون) چند روزی از (متاع دنیا) بهره‌مند شوید اما به‌زودی خواهید دانست» نتیجه و پایان کارتان چیست (لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ).

این درست به آن می‌ماند که انسان شخص متخلف و منحرفی را با دلائل

مختلف، نصیحت و ارشاد کند و سرانجام چون امکان دارد این نصایح و اندرزها در او اثر نکند با یک جمله تهدید آمیز گفتار خود را پایان می دهد و می گوید: با توجه به این مطالبی که گفتم بازهم هر چه از دستت بر می آید بکن ولی نتیجه کارت را به زودی خواهی دید.

(آیه ۵۶) - در تعقیب بحثهای مستدل پیرامون نفی شرک و بت پرستی، در اینجا به سه قسمت از بدعتها و عادات شوم مشرکان اشاره کرده، می گوید: آنها برای بتهایی که هیچگونه سود و زبانی از آنها سراغ ندارند، سهمی از آنچه به آنان روزی داده ایم قرار می دهند» (وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ).

این سهم، قسمتی از شتران و چهارپایان و بخشی از زراعت بوده که در سوره انعام آیه ۱۳۶ به آن اشاره شده که مشرکان در جاهلیت آنها را مخصوص بتان می دانستند و در راه آنها خرج می کردند.

سپس اضافه می کند: «به خدا سوگند (در دادگاه عدل قیامت) از این دروغها و تهمت‌ها بازپرسی خواهید شد!» (تَاللَّهِ لَتَسْتَأْنَسُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ).

بنابراین عمل زشت و شوم شما هم زیان دنیا دارد زیرا قسمتی از سرمایه‌های شما را می بلعد و هم زیان مجازات در جهان دیگر.

(آیه ۵۷) - آنجاکه تولد دختر ننگ بود! دومین بدعت شوم مشرکان این بود که: آنها (در پندار خود) برای خداوند دختران قرار می دهند؛ منزه است» از این که فرزندی داشته باشد (وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ). خداوندی که از هرگونه آرایش جسمانی پاک است.

«ولی برای خودشان آنچه را میل دارند قائل می شوند» (وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ). یعنی، هرگز حاضر نبودند همین دختران را که برای خدا قائل شده بودند برای خود نیز قائل شوند و اصلاً دختر برای آنها عیب و ننگ محسوب می شد!

(آیه ۵۸) - این آیه برای تکمیل مطلب فوق اشاره به سومین عادت زشت و شوم آنها کرده، می گوید: «هنگامی که به یکی از آنها بشارت داده شود، خدا دختری به تو داده آن چنان از فرط ناراحتی چهره‌اش تغییر می کند که صورتش سیاه

می شود! (وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا).

«و مملو از خشم و غضب می گردد» (وَهُوَ كَظِيمٌ).

(آیه ۵۹) - کار به همین جا پایان نمی گیرد او برای نجات از این ننگ و عار که

به پندار نادرستش، دامنش را گرفته «از قوم و قبیله خود به خاطر این بشارت بدی که به او داده شده است متواری می گردد» (يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَبِهِ).

باز هم دائماً در این فکر غوطه ور است که «آیا این ننگ را بر خود بپذیرد

و دختر را نگهدارد و یا آن را زنده در زیر خاک پنهان سازد!» (أَيُّمَسْكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ).

در پایان آیه این حکم ظالمانه و شقاوت آمیز غیرانسانی را با صراحت هر چه

بیشتر محکوم کرده، می گوید: «چه بد حکم می کنند!» (أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ).

(آیه ۶۰) - سرانجام ریشه این همه آلودگیها و بدبختیها را چنین معرفی

می کند که: اینها همه زائیده عدم ایمان آخرت است و «برای آنها که به سرای آخرت

ایمان ندارند صفات زشت است» (لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السُّوءِ).

«و برای خداوند صفات عالی است» (وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ).

«و او قادر حکیم است» (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

فراموش کردن خدا و همچنین فراموش کردن دادگاه عدل او انگیزه همه

پستیها و زشتیها و انحرافها و خرافات است.

\* نقش اسلام در احیای ارزش مقام زن: تحقیر و درهم شکستن شخصیت

زن، تنها در میان عرب جاهلی نبود، بلکه در میان اقوام دیگر و حتی شاید

متمدنترین ملل آن زمان نیز، زن شخصیتی ناچیز داشت، و غالباً با او به صورت یک

کالا و نه یک انسان رفتار می شد، البته عرب جاهلی این تحقیر را در اشکال زنده تر

و وحشتناکتری انجام می داد.

ولی اسلام ظهور کرد و با این خرافه در ابعاد مختلفش سرسختانه جنگید

و خود پیامبر ﷺ آن قدر به دخترش بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام احترام می گذاشت

که مردم تعجب می کردند، با تمام مقامی که داشت، دست دخترش را می بوسید،

و به هنگام مراجعت از سفر نخستین کسی را که دیدار می‌کرد، دخترش فاطمه بود. در حدیثی از پیامبر ﷺ می‌خوانیم که فرمود: «چه فرزند خوبی است دختر! هم پر محبت است، هم کمک‌کار، هم مونس است و هم پاک و پاک‌کننده». در حقیقت این احترام به شخصیت زن سبب آزادی او در جامعه و پایان دادن به دوران بردگی زنان است.

ولی با نهایت تأسف هنوز در جوامع اسلامی، آثاری از همان افکار جاهلی وجود دارد، و هنوز کم نیستند خانواده‌هایی که از تولد پسر خوشحال و از نوزاد دختر ناراحت می‌شوند.

حتی در جوامع غربی که تصور می‌کنند برای زن شخصیت والایی قائلند عملاً می‌بینیم او را آنچنان تحقیر کرده‌اند که به صورت یک عروسک بی‌ارزش یا وسیله‌ای برای خاموش کردن آتش شهوت و یا ابزاری برای تبلیغ کالاهایشان در آورده‌اند.

(آیه ۶۱) - گر حکم شود که مست گیرند...! بعد از ذکر جنایات وحشتناک مشرکان عرب در زمینه بدعت‌های زشت و زنده به گور کردن دختران ممکن است این سؤال برای بعضی پیش آید که چگونه خداوند بندگان گنه‌کار را با این همه ظلم و جنایت فجیع سریعاً کیفر نمی‌دهد؟!

این آیه در مقام پاسخ به همین سؤال است، می‌گوید: «اگر بنا شود خداوند مردم را به ظلمها و ستمهایی که مرتکب می‌شوند کیفر دهد، جنبنده‌ای بر پشت زمین باقی نخواهد گذارد!» (وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ). و هنگامی که انسانها از میان بروند، فلسفه وجود جنبندگان دیگر، نیز از میان خواهد رفت و نسل آنها قطع می‌شود.

سپس قرآن به ذکر این نکته می‌پردازد که خداوند به همه ظالمان و ستمگران مهلت می‌دهد «و تا اجل مسمی (زمان معینی) مرگ آنها را به تأخیر می‌اندازد» (وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى).

«اما هنگامی که اجل آنها سر رسد، نه ساعتی تأخیر می‌کنند، و نه ساعتی پیشی می‌گیرند» (فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ). بلکه درست در همان

لحظه موعود، مرگ دامانشان را فرا می‌گیرد و لحظه‌ای پیش و پس نخواهد داشت. (آیه ۶۲) - بار دیگر با بیان تازه‌ای بدعت‌های زشت و خرافاتی را که عرب‌های جاهلی داشتند - در زمینه تنفر از فرزندان دختر و اعتقاد به این که فرشتگان دختران خدایند - محکوم کرده، می‌گوید: «آنها برای خدا چیزهایی (فرزندان دختر) قرار می‌دهند که خودشان از آن کراهت دارند!» (وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ).

این تناقض عجیبی است، اگر فرشتگان دختران خدایند، پس معلوم می‌شود دختر چیز خوبی است، چرا شما از فرزندان دختر ناراحت می‌شوید! و اگر بد است چرا برای خدا قائل هستید؟

«و با این حال آنها به دروغ می‌گویند که سرانجام نیک و پاداش خیر از برای آنهاست» (وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى).

با کدام عمل، انتظار چنین پاداشی را دارند؟

لذا بلافاصله می‌گوید: «ناچار برای آنها آتش دوزخ است» (لَا جَزَاءَ لَكُمْ النَّارَ). یعنی، نه تنها عاقبت نیکی ندارند، بلکه پایان کارشان جز آتش دوزخ نیست. «و آنها از پیشگامان در آتشند» (وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ).

(آیه ۶۳) - و از آنجاکه ممکن است بعد از شنیدن داستان عرب جاهلی برای بعضی این سؤال پیش آید که چگونه ممکن است انسان جگرگوشه خود را با آن قساوت، زنده به زیر خاکها بفرستید؟ در این آیه گویی به پاسخ پرداخته، می‌گوید: «به خدا سوگند ما پیش از تو پیامبرانی به سوی امت‌های پیشین فرستادیم، ولی شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داد» (تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَرِيحَنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ).

سپس اضافه می‌کند: گروه مشرکان فعلی نیز دنباله‌رو همان برنامه‌های انحرافی امت‌های پیشین‌اند که شیطان اعمالشان را در نظرشان تزیین داده بود و «شیطان امروز ولی و راهنما و سرپرست آنهاست!» (فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ). و از رهنمودهای او الهام می‌گیرند.

«و (به همین جهت) عذاب دردناکی برای آنهاست» (وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).



(آیه ۶۴) - این آیه هدف بعثت پیامبران را بیان می‌کند تا روشن شود که اگر اقوام و ملت‌ها، هوی و هوس‌ها، و سلیقه‌های شخصی خود را کنار بگذارند و دست به دامن راهنمایی پیامبران بزنند، اثری از این‌گونه خرافه‌ها، اختلاف‌ها، و اعمال ضد و نقیض باقی نمی‌ماند، می‌گوید: «ما قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای این که آنچه را در آن اختلاف دارند برای آنها روشن کنی» (وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ).

«و (این قرآن) مایه هدایت و رحمت است، برای قومی که ایمان می‌آورند» (وَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

(آیه ۶۵) - آب‌ها، میوه‌ها، دام‌ها: بار دیگر به بیان نعمتها و مواهب گوناگون پروردگار باز می‌گردد، که هم تأکیدی است بر مسأله توحید و شناخت خدا، و هم در لابلای آن اشاره‌ای به مسأله معاد است، و هم با ذکر این نعمتها، حس شکرگزاری بندگان را تحریک کرده، آنها را از این طریق به خدا نزدیکتر می‌سازد.

نخست می‌گوید: «خداوند از آسمان آبی فرستاد و زمین را پس از آنکه مرده بود به وسیله آن حیات بخشید» (وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا).

«در این نشانه روشنی است (از عظمت خدا) برای جمعیتی که گوش شنوا دارند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ).

هم نشانه‌ای است از قدرت عظمت آفریدگار، و هم دلیلی است بر امکان معاد و هم نعمت بزرگی است از نعمتهای خداوند.

(آیه ۶۶) - بعد از نعمت آب که مسلماً نخستین پایه حیات است، به نعمت وجود چهارپایان و مخصوصاً ماده غذایی بسیار مفیدی مانند شیرکه از آنها گرفته می‌شود اشاره کرده، می‌گوید: «و در وجود چهارپایان برای شما درس عبرتی است» (وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً).

چه عبرتی از این برترکه: «از درون شکم آنها از میان غذاهای هضم شده، و خون، شیر خالص و گوارا به شما می‌نوشانیم» (نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ

فَرُثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ).

می دانیم که مقدار کمی از غذا مانند بعضی از مواد قندی و همچنین آب از همان دیواره های معده جذب بدن می شود، اما قسمت عمده، هنگامی که غذای هضم شده منتقل به روده ها شد وارد خون می گردد، و نیز می دانیم که شیر از غده های مخصوصی که درون پستان است تراوش می کند و مواد اصلی آن از خون و غده های چربی ساز گرفته می شود.

به این ترتیب این ماده سفید رنگ تمیز خالص، از میان غذاهای هضم شده مخلوط با تفاله ها، و از لابلای خون به دست می آید، و این به راستی عجیب است، سرچشمه ای آن چنان آلوده و تنفرآمیز، اما محصولش این چنین خالص و گوارا و نیروبخش!

(آیه ۶۷) - بعد از حیوانات و شیر آنها به بخشی از مواهب گیاهان پرداخته، می گوید: «و خداوند از میوه های درختان نخل و انگور (غذای پربرکتی نصیب شما ساخت که گاه آن را به صورت زینبار در می آورید و از آن مسکرات (ناپاک) و روزی خوب و پاکیزه می گیرید» (وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا).

«در این نشانه روشنی است برای جمعیتی که اندیشه می کنند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ).

(آیه ۶۸) - پروردگارت به زنبور عسل وحی فرستاد! در اینجا لحن قرآن به طرز شگفت انگیزی تغییر می یابد و در عین ادامه دادن بحثهای پیشین در زمینه نعمتهای مختلف الهی و بیان اسرار آفرینش، سخن از «زنبور عسل» (نَحْلٌ) و سپس خود عسل به میان می آورد، اما در شکل یک مأموریت الهی و الهام مرموز که نام «وحی» بر آن گذارده شده است.

نخست می گوید: «و پروردگار تو به زنبور عسل، وحی کرد که خانه هایی از کوهها و درختان و داربستهایی که مردم می سازند انتخاب کن» (وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ).

«وحي» در اینجا همان فرمان غریزه و انگیزه‌ها و الهام ناخودآگاهی است که خداوند در جانداران مختلف آفریده است.

نخستین مأموریت زنبوران در این آیه مأموریت خانه‌سازی ذکر شده، و این شاید به خاطر آن است که مسأله مسکن مناسب نخستین شرط زندگی است و به دنبال آن فعالیت‌های دیگر امکان‌پذیر می‌شود.

(آیه ۶۹) - بعد دومین مأموریت زنبور عسل شروع می‌شود چنانکه قرآن می‌گوید: ما به او الهام کردیم که: «سپس از تمام ثمرات تناول کن» (ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ).

«وراهایی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده به راحتی بپیم» (فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلًّا).

سرانجام آخرین مرحله مأموریت آنها را (به صورت یک نتیجه) این چنین بیان می‌کند: «از درون زنبوران عسل نوشیدنی مخصوصی خارج می‌شود که رنگ‌های مختلفی دارد» (يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ). رنگ عسل بر حسب آن که بر چه گل و ثمره‌ای نشست و از آن بهره‌گیری کرده تفاوت می‌کند.

«در این (شراب حلال) داروی شفابخش مهمی برای مردم است» (فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ).

می‌دانیم در گله‌ها و گیاهان، داروهای حیات‌بخشی نهفته شده است؛ و جالب این که دانشمندان از طریق تجربه به این حقیقت رسیده‌اند که زنبوران به هنگام ساختن عسل آن‌چنان ماهرانه عمل می‌کنند که خواص درمانی و دارویی گیاهان کاملاً به عسل منتقل شده و محفوظ می‌ماند!

«و در این (ماجرای برنامه زندگی زنبوران عسل و ارمغانی که آنها برای جهان انسانیت می‌آورند، که هم غذاست، هم شفا و هم درس زندگی) نشانه روشنی (از عظمت و قدرت پروردگار) است برای جمعیتی که می‌اندیشند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ).

(آیه ۷۰) - سرچشمه تفاوت روزیها: در اینجا مسأله اثبات خالق یکتا را تعقیب می‌کند و آن از طریق دگرگونی و تغییرات نعمتها است که از اختیار انسان بیرون است و نشان می‌دهد از ناحیه دیگری مقدر می‌شود.  
نخست می‌گوید: «و خداوند شما را آفرید» (وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ).  
«سپس روح شما را بطور کامل می‌گیرد» و مرگتان فرا می‌رسد (ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ).  
هم حیات از ناحیه اوست، و هم مرگ؛ تا بدانید این شما نیستید که آفریننده مرگ و حیاتید.

مقدار طول عمر شما نیز در اختیارتان نیست، بعضی در جوانی یا نزدیک به پیری از دنیا می‌روند ولی «بعضی از شما به بالاترین و بدترین سالیان عمر (یعنی نهایت پیری) باز می‌گردند» (وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ).  
«و نتیجه این عمر طولانی آن خواهد شد که بعد از علم و دانش و آگاهی چیزی نخواهد دانست» و همه را به دست فراموشی می‌سپارد (لَكِنِّي لَا يَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا).  
درست مانند آغاز عمر و سنین کودکی که یک پارچه نسیان بود و فراموشکاری و ناآگاهی، آری «خداوند آگاه و قادر است» (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ).  
همه قدرتها در اختیار اوست و به هر مقدار که صلاح بداند می‌بخشد و به هر موقع که لازم ببیند می‌گیرد.

(آیه ۷۱) - در این آیه نیز ادامه می‌دهد که حتی روزیهای شما به دست شما نیست، «این خداوند است که بعضی از شما را بر بعض دیگری از نظر روزی برتری می‌دهد» (وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ).  
«اما آنها که برتری یافته‌اند (به خاطر تنگ نظری) حاضر نیستند از آنچه در اختیار دارند به بندگان مملوک خود بدهند (و آنها را در اموال خویش شریک سازند) تا آنها نیز با ایشان مساوی گردند» (فَمَا الَّذِينَ فَضَّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ).

از این آیه استفاده می‌شود که مسلمانان در محیط خانواده و در برابر زبردستان نباید برای خود هیچ‌گونه فضیلت و امتیازی قائل شوند.

این تفاوت درآمدها از تفاوت استعدادهایی سرچشمه می‌گیرد که آن هم از مواهب الهی است، ممکن است در پاره‌ای از موارد اکتسابی باشد ولی در پاره‌ای از موارد نیز قطعاً غیر اکتسابی است، بنابراین حتی در یک جامعه سالم از نظر اقتصادی نیز تفاوت درآمدها غیر قابل انکار است، ولی با این حال آنچه پایه اصلی پیروزیها را تشکیل می‌دهد تلاش و سعی و کوشش آدمی است.

اما نباید تفاوت استعدادها و درآمدها باعث سوء استفاده در راه ایجاد جامعه طبقاتی گردد.

و به همین دلیل در پایان آیه می‌فرماید: «آیا آنها نعمت خدا را انکار می‌کنند» (أَفَبِعِمْةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ).

اشاره به این که این تفاوتها در صورت طبیعی (نه صورت مصنوعی و ظالمانه) از نعمتهای خداست که برای حفظ نظام مجتمع بشری و پرورش استعدادهای مختلف ایجاد شده است.

(آیه ۷۲) - در این آیه که مانند دو آیه گذشته با کلمه «اللَّهُ» شروع می‌شود، و بیانگر نعمتهای خداوند است، اشاره به مواهب او از نظر نیروهای انسانی و معاونان و کمک‌کاران، و همچنین روزیهای پاکیزه، می‌کند؛ و این حلقه‌های سه‌گانه نعمت را که در این سه آیه ذکر شده تکمیل می‌نماید.

یعنی، از نظام حیات و مرگ، شروع کرده، سپس تفاوت روزیها و استعدادها را که نظام «تنوع زندگی» است بیان می‌کند، و با آیه مورد بحث که ناظر به نظام تکثیر مثل بشر، و روزیهای پاکیزه است پایان می‌گیرد.

می‌گوید: «خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد» (وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا).

همسرانی که هم مایه آرامش روح و جسمند و هم سبب بقاء نسل. لذا بلافاصله اضافه می‌کند: «و از همسرانتان برای شما فرزندان و نوه‌ها قرار داد» (وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً).

سپس می‌فرماید: «و (خداوند) از پاکیزه‌ها به شما روزی داد» (وَرَزَقَكُمْ

### مِنَ الطَّيِّبَاتِ).

و در پایان به عنوان یک نتیجه گیری کلی از این بحث می گوید: آیا آنها با این همه آثار عظمت و قدرت خدا که مشاهده می کنند، و این همه مواهبی که از ناحیه او به آنها ارزانی شده باز سراغ بتها می روند «آیا به باطل ایمان می آورند و نعمت خداوند را انکار می کنند؟» (أَفِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ).

(آیه ۷۳) - در تعقیب بحثهای توحیدی گذشته، این آیه، به مسأله شرک پرداخته و بالحنی پر از سرزنش و توبیخ می گوید: «آنها غیر از خدا، موجوداتی را می پرستند که هیچ رزقی را برای آنان از آسمانها و زمین در اختیار ندارند» (وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا).

نه تنها مالک چیزی در این زمینه نیستند، بلکه «توانایی (بر خلق و ایجاد و دسترسی به روزیها) نیز ندارند» (وَلَا يَسْتَطِيعُونَ).

اشاره به این که مشرکان به این گمان به دنبال پرستش بتها می رفتند که آنها را در سرنوشت و سود و زیان خود، مؤثر می پنداشتند.

(آیه ۷۴) - این آیه به عنوان یک نتیجه گیری می گوید: اکنون که چنین است «پس برای خدا امثال (و شبیهها) قائل نشوید» (فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ).

«چرا که خدا می داند و شما نمی دانید» (إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ). جمله «فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ» اشاره به منطقی است که مشرکان عصر جاهلی داشته اند. آنها می گفتند: ما اگر به سراغ بتها می رویم به خاطر این است که ما شایسته پرستش خدا نیستیم باید به سراغ بتها برویم که آنها مقربان درگاه او هستند! خداوند همانند یک پادشاه بزرگ است که وزراء و خاصان او به سراغ او می روند، ولی توده مردم که دسترسی به او ندارند به سراغ حواشی و خاصان و مقربانش خواهند رفت.

قرآن در پاسخ آنها می گوید: «برای خداوند مثال نزنید» یعنی، مثالی که متناسب با افکار محدود و موجودات «ممکن» و مملو از نقایص است.

خدایی که شما را دعوت به نیایش و سخن گفتن مستقیم با خودش کرده،

و درهای خانه‌اش را شب و روز به روی شما باز گذارده، این خدا را نباید به پادشاه جبار مستکبری تشبیه کرد که درون قصرش خزیده و جز عده معدودی، راه به درون خانه او ندارند.

(آیه ۷۵) - دو مثال زنده برای مؤمن و کافر! در تعقیب آیات گذشته که از ایمان و کفر و مؤمنان و مشرکان سخن می‌گفت در این آیه و آیه بعد با ذکر دو مثال زنده و روشن، حال این دو گروه را مشخص می‌کند:

در نخستین مثال، «مشرکان» را به برده مملوکی که توانایی هیچ چیز را ندارد، و «مؤمنان» را به انسان غنی و بی‌نیازی که از امکانات خود همگان را بهره‌مند می‌سازد تشبیه می‌کند، و می‌گوید: «خداوند مثالی زده: برده مملوکی را که قادر بر هیچ چیز نیست»! (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ). آری! بنده بندگان خدا بودن، نتیجه‌ای جز اسارت و محدودیت از هر نظر نخواهد داشت.

و در مقابل آن انسان با ایمانی را مثل زده، می‌فرماید: «وکسی که از جانب خویش به او رزق حسن (و انواع روزیها و مواهب پاکیزه) بخشیده‌ایم» (وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا).

«این انسان (آزاده با داشتن امکانات فراوان) پنهان و آشکار از آنچه در اختیار دارد انفاق می‌کند» (وَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا).

«آیا این دو نفر یکسانند؟! (هَلْ يَسْتَوُونَ). مسلماً نه!

بنابراین «همه حمد و ستایش مخصوص خداست» (الْحَمْدُ لِلَّهِ).

خداوندی که بنده‌اش آزاده و پر قدرت و پر بخشش است، نه از آن بتها که بندگانشان آن‌چنان ناتوان و محدود و بی‌قدرت و اسیرند!

«ولی اکثر آنها (مشرکان) نمی‌دانند» (بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

(آیه ۷۶) - دگر بار مثال گویای دیگری برای بندگان بت، و مؤمنان راستین

می‌زند و آنها را به ترتیب به گنگ مادر زادی که در عین حال برده و ناتوان است، و یک انسان آزاده گویا که دائماً به عدل و داد دعوت می‌کند و بر صراط مستقیم قرار

دارد تشبیه نموده می فرماید: «و خداوند دو مرد را مثل زده: که یکی از آنها گنگ مادرزاد است و قادر بر هیچ کاری نیست» (وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ).

«او (در عین برده بودن) سرباری است برای مولا و صاحبش» (وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلِيهِ).

به همین دلیل «او را به دنبال هر کاری بفرستد خوب انجام نمی دهد» (أَيُّنَمَا يُوجِّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ).

به این ترتیب او دارای چهار صفت کاملاً منفی است: گنگ مادرزاد بودن، ناتوانی مطلق، سربار صاحبش بودن، و هنگامی که به دنبال کاری فرستاده شود، هیچ گام مثبتی بر نخواهد داشت.

«آیا چنین انسانی با آن کس که (زبان گویا و فصیح دارد، و) مرتباً امر به عدل و داد می کند، و بر جاده صاف، و راه راست قرار دارد، مساوی است؟!» (هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

(آیه ۷۷) - و از آنجا که غالباً دیده ایم قرآن، بحثهای مربوط به توحید و مبارزه با شرک را با مسائل مربوط به معاد و دادگاه بزرگ قیامت می آمیزد، در اینجا نیز بعد از گفتاری که در آیات قبل در زمینه شرک و توحید گذشت، به سراغ معاد می رود و به پاسخ قسمتی از ایرادات مشرکان - که می گفتند: هنگامی که ما مردیم و ذرات خاک ما در هر گوشه ای پراکنده شد، چه کسی از آنها آگاهی دارد که جمع آوریشان کند؟ و سپس پرونده آنها را مورد رسیدگی قرار دهد - پرداخته، نخست می گوید: «غیب آسمانها و زمین را مخصوص خداست» و او همه را می داند (وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ). سپس اضافه می کند: «و امر قیامت (به قدری نزدیک و آسان است) درست همانند چشم بر هم زدن و یا از آن هم نزدیکتر!» (وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ).

این دو جمله اشاره ای است زنده و گویا به قدرت بی انتهای خداوند مخصوصاً در زمینه مسأله معاد و رستاخیز انسانها، لذا در پایان آیه می فرماید: «چون



خدا بر هر چیزی تواناست» (إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

(آیه ۷۸) - انواع نعمتهای مادی و معنوی: بار دیگر قرآن به عنوان یک درس توحید و خداشناسی به مسأله نعمتهای گوناگون پروردگار باز می‌گردد، و در این بخش از نعمتها نخست به نعمت علم و دانش و ابزار شناخت اشاره کرده، می‌گوید: «و خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون فرستاد در حالی که هیچ نمی‌دانستید» (وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا).

البته در آن محیط محدود و تاریک و وابسته، این جهل و بی‌خبری قابل تحمل بود، ولی به هنگامی که در فراخنای این عالم پهناور گام گذاردید، دیگر ادامه آن جهل امکان‌پذیر نبود، لذا ابزار درک حقایق و شناخت موجودات، یعنی، «گوش و چشم و عقل در اختیار شما گذارد» (وَجَعَلْ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ). تا حقایق هستی، و این نعمتهای بزرگ را درک کنید، و حس شکرگزاری شما در برابر بخشنده این همه موهبت تحریک گردد «شاید شکر او را به جای آورید» (لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

(آیه ۷۹) - در این آیه اسرار عظمت خدا را در پهنه هستی همچنان ادامه می‌دهد، و می‌گوید: «آیا آنها به پرندگانی که بر فراز آسمان حرکت دارند نظر نینفکندند؟» (أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ).

و از آنجا که طبیعت اجسام، جذب شدن به سوی زمین است، حرکت پرندگان در بالای زمین را با عنوان مسخرات (تسخیر شده‌ها) بیان کرده است. سپس اضافه می‌کند: «هیچ‌کس جز خدا آنها را (این چنین) نگه نمی‌دارد» (مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ).

درست است که خاصیت طبیعی بالها و عضلاتی که در آن آفریده شده و شکل مخصوص پرندگان و ویژگیهایی که در هوا موجود است، دست به دست هم داده و به پرندگان امکان پرواز می‌دهند، ولی چه کسی - جز خدای علیم و قدیر - این شکل و خواص را آفریده؟

و در پایان آیه می‌فرماید: «در این امر نشانه‌هایی است (از عظمت و قدرت

خدا) برای کسانی که ایمان دارند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

یعنی، با چشم کنجکاو و حقیقت جو، این امور را می‌نگرند و به تجزیه و تحلیل آن می‌پردازند و در پرتو آن ایمانشان قویتر و راسختر می‌گردد.

(آیه ۸۰) - در این آیه نیز مسأله بیان نعمتها ادامه یافته، می‌فرماید:

«و خداوند برای شما از خانه‌هایتان محل سکونت قرار داد» (وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا).

و حقاً نعمت «مسکن» از مهمترین نعمتهایی است که تا آن نباشد، بقیه گوارا نخواهد بود.

و به دنبال ذکر خانه‌های ثابت سخن از خانه‌های سیار به میان آورده، می‌گوید: «و خداوند برای شما از پوست چهارپایان خانه‌هایی قرار داد» (وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا).

خانه‌هایی که بسیار سبک و کم‌وزن است «و به هنگام کوچ کردن و موقع اقامت به آسانی آن را جابه‌جا می‌کنید» (تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ).

«علاوه بر این از پشمها و کرکها و موهای این چهارپایان (برای شما) اثاث و متاع و وسائل مختلف زندگی تا زمان معینی قرار داد» (وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمتَاعًا إِلَى حِينٍ).

ذکر دو تعبیر «أَثَاثًا» و «متَاعًا» پشت سر هم ممکن است اشاره به این باشد که شما می‌توانید از پشم و کرک و موی چهارپایان، وسائل زیادی برای خانه‌های خود فراهم سازید و از آن متمتع گردید.

(آیه ۸۱) - سایه‌ها، مسکنها و پوششها: سپس به سراغ یکی دیگر از

نعمتهای الهی رفته، می‌گوید: «و خداوند از آنچه آفریده است سایه‌هایی برای شما قرار داد» (وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ مِّمَّا خَلَقَ ظِلَالًا).

«و از کوهها، برای شما پناهگاههایی قرار داد» (وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا).

ذکر نعمت «سایه‌ها» و «پناهگاههای کوهستانی» پس از ذکر نعمت «خانه‌ها»

و «خیمه‌ها» که در آیه قبل گذشت گویا اشاره به این است که انسانها از سه گروه

خارج نیستند: گروهی در شهرها و آبادیها زندگی می‌کنند و از خانه‌ها بهره می‌گیرند، گروهی دیگر که در سفرند و خیمه با خود دارند از خیمه‌ها استفاده می‌کنند، اما خداوند گروه سوم یعنی، مسافرانی که حتی خیمه با خود ندارند، محروم نگذاشته، و در مسیر راه پناهگاههایی برای آنها تهیه دیده است.

سپس در تعقیب این سایبانهای طبیعی و مصنوعی به سراغ پوششهای تن انسان می‌رود و می‌گوید: «خداوند برای شما پیراهنهایی قرار داد که شما را از گرما حفظ می‌کند» (وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمْ الْحَرَّ).

«و (همچنین) پیراهنهایی که به هنگام جنگ، حافظ شماست» (وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بِأَسْكُمْ).

البته پوشش و لباس فایده‌اش تنها این نیست که انسان را از گرما و سرما حفظ کند، بلکه هم شکوهی است برای انسان و هم در برابر بسیاری از خطراتی که متوجه جسم او می‌شود لباس یک وسیله دفاعی است.

در پایان آیه به عنوان یک تذکر و هشدار می‌گوید: «این‌گونه خداوند نعمتش را بر شما تمام می‌کند شاید در برابر فرمان او تسلیم شوید» (كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسَلِّمُونَ).

این طبیعی است که انسان با بررسی نعمتهای مختلفی که وجودش را احاطه کرده بی اختیار به یاد آفریننده نعمتها می‌افتد.

(آیه ۸۲) - بعد از ذکر این نعمتهای آشکار و نهان می‌فرماید: «با این همه اگر آنها روی برتابند (و تسلیم دعوت حق نشوند، نگران مباش) چرا که وظیفه تو فقط ابلاغ آشکار است» (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ).

این جمله در حقیقت، برای دل‌داری پیامبر ﷺ و تسلی خاطر اوست.

(آیه ۸۳) - و برای تکمیل این گفتار اضافه می‌کند که: «آنان نعمت خدا را می‌شناسند (و به ابعاد آن آشنا هستند و به عمقش پی برده‌اند) ولی با این حال باز انکار می‌کنند» (يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا).

بنابراین، دلیل کفر آنها را در عدم آگاهی نباید جستجو کرد، بلکه عامل این

کفر را در صفات زشت دیگر آنها که سدّ راه ایمانشان شده است باید یافت.  
 و شاید به همین دلیل در پایان آیه اضافه می‌کند: «و اکثر آنها کافرند»  
**وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ).**

**(آیه ۸۴) - آنجا که تمام درها به روی بدکاران بسته می‌شود!**

در تعقیب آیات گذشته که واکنش نادرست منکران حق را در برابر نعمتهای  
 گوناگون پروردگار بیان می‌کرد، در اینجا به گوشه‌ای از مجازاتهای دردناک آنها در  
 جهان دیگر اشاره می‌کند.

نخست می‌گوید: «و به خاطر بیاورید روزی را که ما از هر امتی گواهی (بر  
 آنها) مبعوث می‌کنیم» **(وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا).**  
 سپس اضافه می‌کند که در آن دادگاه «اجازه سخن گفتن به کافران داده  
 نمی‌شود» **(ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا).**

آیا ممکن است خداوند اجازه دفاع به مجرمی ندهد؟ آری! در آنجا نیاز  
 به سخن گفتن با زبان نیست! دست و پا و گوش و چشم و پوست بدن و حتی  
 زمینی که انسان بر آن گناه یا ثواب کرده است، گواهی می‌دهند؛ بنابراین، نوبت  
 به زبان نمی‌رسد.

نه تنها به آنها اجازه سخن گفتن داده نمی‌شود بلکه «توانایی بر جبران  
 و اصلاح و تقاضای عفو نیز ندارند» **(وَأَلَّا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ).**

چرا که آنجا که سرای برخورد با نتیجه‌ها و بازتابهای عمل است نه جای  
 انجام عمل و یا جبران و اصلاح.

**(آیه ۸۵) - در این آیه اضافه می‌کند این ظالمان ستم‌پیشه هنگامی که از  
 مرحله حساب گذشته و در برابر عذاب الهی قرار گرفتند گاهی تقاضای تخفیف  
 و گاهی تقاضای مهلت می‌کنند، اما «هنگامی که ظالمان مجازات را ببینند نه به آنها  
 تخفیف عذاب داده می‌شود و نه مهلت» **(وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفِّفُ  
 عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ).****

**(آیه ۸۶) - در این آیه همچنان، سخن از آینده شوم مشرکان، به خاطر**

پرستیدن بتها است، می فرماید، در صحنه قیامت که معبودهای ساختگی و انسانهایی که همچون بت پرستش می شدند در کنار پرستش کنندگان قرار می گیرند، «و هنگامی که مشرکان معبودهایی را که همتای خدا قرار دادند می بینند، می گویند: «پروردگارا! اینها همتایانی هستند که ما به جای تو آنها را می خواندیم»! (وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ).

این معبودان نیز، ما را در این کار وسوسه کردند و در حقیقت شریک جرم ما بودند، بنابراین، سهمی از عذاب و مجازات ما را برای آنها قرار ده.

«در این هنگام (به فرمان خدا) معبودان (به سخن در می آیند و) آنها می گویند: شما قطعاً دروغگو هستید!»! (فَالْقَوْمَ إِلَيْهِمُ الْقَوْلُ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ).

ما نه شریک خدا بودیم و نه شما را وسوسه کردیم و نه محکوم به پذیرش بخشی از مجازاتتان هستیم.

(آیه ۸۷) - در این آیه اضافه می کند که بعد از این سخن و شنیدن پاسخ «همگی در پیشگاه خدا اظهار تسلیم می کنند» (وَالْقَوْمَ إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَام). و غرور و نخوت و تعصبهای کورکورانه این عابدان نادان با دیدن چهره حق کنار می رود و سر تعظیم در پیشگاهش فرود می آورند و (در این هنگام) تمام آنچه را (نسبت به خدا) دروغ می بستند، گم و نابود می شود»! (وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتُرُونَ).

هم نسبت دروغین شریک خدا بودن، محو و بی رنگ می شود، و هم پندار شفاعت بتها در پیشگاه خدا، بلکه همانها آتشگیره های دوزخ می شوند و به جان پرستش کنندگانیشان می افتند!

(آیه ۸۸) - تا اینجا بیان حال مشرکان گمراهی بود که در شرک و انحراف خود غوطه ور بودند، بی آنکه دیگری را به این راه بخوانند، سپس حال کسانی را بیان می کند که در عین گمراهی به گمراه ساختن دیگران نیز اصرار دارند، می فرماید: «کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا باز داشتند، مجازاتی مافوق مجازات کفرشان بر آنها می افزاییم در برابر آنچه فساد می کردند» (الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ). چرا که عامل فساد در

روی زمین و گمراهی خلق خدا، و مانع از پیمودن راه حق شدند.

در حدیث مشهوری می خوانیم: «هر کس سنت نیکی بگذارد، پاداش کسانی که به آن عمل کنند برای او هست بی آنکه از پاداش آنها کاسته شود، و هر کس سنت بدی بگذارد، گناه همه کسانی که به آن عمل می کنند بر او نوشته می شود، بی آنکه از گناه آنها چیزی کاسته شود».

(آیه ۸۹) - سپس به دنبال سخنی که از وجود «گواه» در هر امتی در چند آیه قبل به میان آمد مجدداً به سراغ آن بحث با توضیح بیشتری می رود، می گوید: «و به خاطر بیاورید آن روز را که ما از میان هر امتی گواهی از خود آنها بر آنها مبعوث می کنیم» (وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ).

گرچه این حکم عام شامل مسلمانان و پیامبر اسلام ﷺ نیز می شود، ولی برای تأکید بیشتر خصوصاً آن را مطرح کرده، می فرماید: «و ما تو را شاهد و گواه بر این گروه مسلمانان قرار می دهیم» (وَجِئْنَاكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ).

و از آنجا که قرار دادن شهید و گواه فرع بر این است که قبلاً برنامه کامل و جامعی در اختیار افراد قرار داده شده باشد، بطوری که حجت بر همگی تمام شود، تا به دنبال آن، مسأله نظارت و مراقبت مفهوم صحیحی پیدا کند، لذا بلافاصله می گوید: «و ما این کتاب آسمانی (قرآن) را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است» (وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ).

«و هم هدایت است و هم رحمت، و هم مایه بشارت برای همه مسلمانان جهان» (وَهْدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ).

(آیه ۹۰) - جامعترین برنامه اجتماعی: این آیه نمونه ای از جامعترین تعلیمات اسلام در زمینه مسائل اجتماعی، و انسانی و اخلاقی را بیان می کند.

در آغاز می گوید: «خداوند فرمان به عدل و احسان می دهد و (همچنین) بخشش به نزدیکان» (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ).

«عدل» همان قانونی است که تمام نظام هستی بر محور آن می گردد. و به معنی واقعی کلمه آن است که هر چیزی در جای خود باشد؛ بنابراین، هرگونه

انحراف، افراط، تفریط، تجاوز از حد، تجاوز به حقوق دیگران بر خلاف اصل «عدل» است.

اما از آنجا که عدالت با همه قدرت و شکوه و تأثیر عمیقش در مواقع بحرانی و استثنایی به تنهایی کارساز نیست، بلافاصله دستور به احسان را پشت سر آن می آورد.

در حدیثی از علی علیه السلام می خوانیم: «عدل آن است که حق مردم را به آنها برسانی، و احسان آن است که بر آنها تفضل کنی».

بعد از تکمیل این سه اصل مثبت، به سه اصل منفی و منهی می پردازد و می گوید: «خداوند از فحشاء و منکر و ظلم و ستم، نهی می کند» (وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ).

«فحشاء» اشاره به گناهان پنهانی، «منکر» اشاره به گناهان آشکار، و «بغی» هرگونه تجاوز از حق خویش و ظلم و خودبرتربینی نسبت به دیگران است.

و در پایان آیه، به عنوان تأکید مجدد روی تمام این اصول ششگانه می فرماید: «خداوند به شما اندرز می دهد شاید متذکر شوید» (يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ).

احیای اصول سه گانه عدل و احسان و ایتاء ذی القربی و مبارزه با انحرافات سه گانه فحشاء و منکر و بغی در سطح جهانی، کافی است که دنیایی آباد و آرام و خالی از هرگونه بدبختی و فساد بسازد، و اگر از ابن مسعود صحابی معروف نقل شده که: «این آیه جامعترین آیات خیر و شر در قرآن است» به همین دلیل است.

**آیه ۹۱ - شأن نزول:** در آن هنگام که جمعیت مسلمانان کم، و دشمنان فراوان بودند، و امکان داشت بعضی از مؤمنان به خاطر همین تفاوت و احساس تنهایی، بیعت خود را با پیامبر صلی الله علیه و آله بشکنند و از حمایت او دست بردارند، آیه نازل شد و به آنها در این زمینه هشدار داد.

**تفسیر:** استحکام پیمانهای شما دلیل بر ایمان شماست! در اینجا به بخش دیگری از مهمترین تعلیمات اسلام پرداخته، نخست می فرماید: «و هنگامی که با

خدا عهد بستید به عهد او وفا کنید» (وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ).

سپس اضافه می‌کند: «و سوگندها را بعد از محکم ساختن نقض نکنید» (وَلَا تَنْفُضُوا الْآيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا).

«در حالی که (به نام خدا سوگند یاد کرده‌اید و) خداوند را کفیل و ضامن بر سوگند خود قرار داده‌اید» (وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا).

«چرا که خداوند از تمام اعمال شما آگاه است» (إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ).

مسأله «آیمان» (جمع یمین به معنی سوگند) که در آیه فوق آمده معنی وسیعی دارد که هم تعهداتی را که انسان با سوگند در برابر خداوند کرده، شامل می‌گردد، و هم تعهداتی را که با تکیه بر قسم در برابر خلق خدا می‌کند.

و به تعبیر دیگر هرگونه تعهدی که زیر نام خدا و با سوگند به نام او انجام می‌گیرد در این جمله وارد است.

(آیه ۹۲) - و از آنجا که مسأله وفای به عهد، یکی از مهمترین پشتوانه‌ها برای ثبات هر جامعه است در این آیه نیز با لحن توأم با نوعی سرزنش و ملامت، آن را تعقیب کرده، می‌گوید؛ و شما «همانند آن زن (سبک مغز) نباشید که پشمهای تابیده خود را پس از استحکام وامی‌تابید» (وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا).

اشاره به داستان زنی است از قریش به نام «رائطه» در زمان جاهلیت که از صبح تا نیم روز، خود و کنیزانش، پشمها و موهایی را که در اختیار داشتند می‌تابیدند، و پس از آن دستور می‌داد همه آنها را واتابند و به همین جهت به عنوان «حمقاء» (زن احمق) در میان عرب، معروف شده بود.

سپس اضافه می‌کند: «در حالی که سوگند (و پیمان) خود را وسیله خیانت و فساد قرار می‌دهید، به خاطر این که گروهی، جمعیتشان از گروه دیگر بیشتر است» و کثرت دشمن را بهانه‌ای برای شکستن بیعت با پیامبر می‌شمرد (تَتَخَذُونَ آيْمَانَكُمْ دَخْلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ).

آگاه باشید! «خدا فقط شما را با این وسیله، مورد آزمایش قرار می‌دهد» (إِنَّمَا



يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ).

به هر حال «خداوند (نتیجهٔ این آزمایش و) آنچه را در آن اختلاف داشتید در روز قیامت برای شما آشکار می‌سازد» و پرده از روی اسرار دلها بر می‌دارد و هرکس را به جزای اعمالش می‌رساند (وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ). (آیه ۹۳) - و از آنجا که بحث از آزمایش الهی و تأکید بر ایمان و انجام وظایف، غالباً این توهم را ایجاد می‌کند که مگر برای خدا مشکل است که همهٔ انسانها را اجباراً به قبول حق و ادای سازد، لذا در این آیه به پاسخ این توهم پرداخته می‌گوید: «و اگر خدا می‌خواست، همهٔ شما را امت واحدی قرار می‌داد» (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً).

«امت واحد» از نظر ایمان و قبول حق، ولی بدهی است این پذیرش حق نه گامی به سوی تکامل است نه دلیلی بر افتخار پذیرندهٔ آن، لذا سنت خدا این است که همگان را آزاد بگذارد، تا با اختیار خود، راه حق را بپویند. ولی این آزادی به آن معنی نیست که از ناحیهٔ خدا، هیچ‌گونه کمکی به پویندگان این راه نمی‌شود، بلکه آنها که قدم در راه حق می‌گذارند توفیق خداوند شامل حالشان می‌شود، و آنها که در راه باطل گام می‌گذارند از این موهبت محروم می‌گردند و بر گمراهیشان افزوده می‌شود.

لذا بلافاصله می‌گوید: «لکن خدا هرکس را بخواهد گمراه می‌کند و هرکس را بخواهد هدایت» (وَلَكِنْ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ).

اما این هدایت و اضلال الهی هرگز سلب مسؤولیت از شما نمی‌کند، زیرا گامهای نخستین آن، از خود شماست؛ به همین دلیل اضافه می‌کند: «و شما بطور قطع در برابر اعمالی که انجام می‌داد مسؤولید، و از شما بازپرسی می‌شود» (وَلَتَسْأَلَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

(آیه ۹۴) - سپس برای تأکید بر مسألهٔ وفای به عهد و ایستادگی در برابر سوگندها که از عوامل مهم ثبات اجتماعی است می‌گوید: «سوگندهایتان را وسیلهٔ تقلب و خیانت در میان خود قرار ندهید» (وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ).

زیرا این امر دو زیان بزرگ دارد اول این که: سب می شود که «گامی بعد از ثابت گشتن (بر ایمان) متزلزل شود» (فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا).

زیان دیگر این که: «و به خاطر بازداشتن (مردم) از راه خدا، آثار سوء آن را بچشید! و برای شما، عذاب عظیمی خواهد بود»! (وَتَذُقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

در حقیقت پیمان شکنیها و تخلف از سوگندها، از یک سو موجب بدبینی و تنفر مردم از آیین حق و پراکندگی صفوف و بی اعتمادی می گردد، تا آنجا که مردم رغبت به پذیرش اسلام نشان نمی دهند و اگر پیمانی با شما بستند خود را ملزم به وفای به آن نمی دانند، و این خود مایه ناراحتیهای فراوان و شکست و تلخ کامی در دنیا است. و از سویی دیگر عذاب الهی را در سرایی دیگر، برای شما به ارمغان می آورد.

**آیه ۹۵ - شأن نزول:** در مورد نزول این آیه و دو آیه بعد نقل شده: مردی از اهالی «حضر موت» خدمت پیامبر ﷺ رسید عرض کرد: ای رسول خدا! همسایه ای به نام «امرؤ القیس» دارم که قسمتی از زمین مرا غصب کرده است.

پیامبر ﷺ امرؤ القیس را خواست و از او در این زمینه سؤال کرد، او در پاسخ همه چیز را انکار نمود، پیامبر ﷺ به او پیشنهاد سوگند کرد.

به هنگامی که امرؤ القیس برخواست تا سوگند یاد کند، پیامبر ﷺ به او مهلت داد - و فرمود: در این باره بیندیش و بعداً سوگند یاد کن.

آن دو بازگشتند و در این حال، دو آیه اول نازل شد - و آنها را از سوگند دروغ و عواقب آن برحذر داشت.

هنگامی که پیامبر ﷺ این دو آیه را برای آنها خواند، امرؤ القیس گفت حق است، من قسمتی از زمین او را غصب کرده ام، ولی نمی دانم چه مقدار بوده است؟ اکنون که چنین است هر مقدار می خواهد (و می داند حق اوست) برگرد، و معادل آن هم بر آن بپذیرید به خاطر استفاده ای که در این مدت از زمین او کرده ام.

در این هنگام آیه (۹۷) نازل شد - و به کسانی که عمل صالح توأم با ایمان دارند بشارت «حیات طیبه» داد.

تفسیر: در تعقیب آیات گذشته که از زشتی پیمان شکنی و سوگند دروغ سخن می‌گفت این آیه تأکیدی بر همان مطلب دارد با این تفاوت که انگیزه پیمان شکنی و سوگند دروغ در آیات قبل مسأله مرعوب شدن در برابر اکثریت عددی بود، و در اینجا انگیزه آن مسأله جلب منافع بی ارزش مادی است.

لذا می‌گوید: «و هرگز پیمان الهی را با بهای کمی مبادله نکنید» (وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا). یعنی هر بهایی در برابر آن بگیری کم و ناچیز است، حتی اگر تمام دنیا را به شما بدهند ارزش یک لحظه وفای به عهد الهی را ندارد.

سپس به عنوان دلیل اضافه می‌کند: «آنچه نزد خداست برای شما بهتر است اگر بدانید» (إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

(آیه ۹۶) - در این آیه دلیل این برتری را چنین بیان می‌کند: «آنچه نزد شماست سرانجام فانی و نابود می‌شود، اما آنچه نزد خداست باقی و جاودان می‌ماند» (مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ).

بیاپید و سرمایه‌های خود را برای خدا و در راه خدا و جلب رضای او به کار اندازید تا مصداق «عِنْدَ اللَّهِ» گردد، و به مقتضای «مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» باقی و برقرار شود. سپس اضافه می‌کند: «و ما کسانی را که (در راه اطاعت فرمانمان بخصوص ایستادگی در برابر سوگندها و عهدها) صبر و استقامت می‌کنند به بهترین اعمالشان پاداش خواهیم داد» (وَلَنَجْزِيَنَ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

تعبیر به «احسن» دلیل بر این است که اعمال نیک آنها همه یکسان نیست، بعضی خوب است و بعضی خوبتر، ولی خداوند همه را به حساب خوبتر می‌گذارد، و پاداش خوبتر را به آنها می‌دهد، و این نهایت بزرگواری است.

(آیه ۹۷) - و به دنبال آن به صورت یک قانون کلی نتیجه اعمال صالح توأم با ایمان را از هر کس و به هر صورت تحقق یابد، در این دنیا و جهان دیگر، بیان می‌کند، می‌گوید: «هر کس عمل صالح انجام دهد در حالی که مؤمن باشد، خواه مرد یا زن به او حیات پاکیزه می‌بخشیم، و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام می‌دادند خواهیم داد» (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً

طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

و به این ترتیب معیار، تنها «ایمان» و «اعمال صالح زاینده آن» است و دیگر هیچ قید و شرطی نه از نظر سن و سال، نه از نظر نژاد، نه از نظر جنسیت و نه از نظر پایه و رتبه اجتماعی در کار نیست.

«حیات طیبّه» یعنی، زندگی پاکیزه از هر نظر، پاکیزه از آلودگیها، ظلمها و خیانتها، عداوتها و دشمنیها، اسارتها و ذلتها و انواع نگرانیها و هرگونه چیزی که آب زلال زندگی را در کام انسان ناگوار می سازد.

(آیه ۹۸) - این گونه قرآن بخوان! این آیه طرز استفاده از قرآن مجید و چگونگی تلاوت آن را بیان می کند، زیرا پربار بودن محتوای قرآن به تنهایی کافی نیست، باید موانع نیز از وجود ما و از محیط فکر و جان ما برچیده شود تا به آن محتوای پربار دست یابیم.

لذا نخست می گوید: «پس هنگامی که قرآن می خوانی از شرّ شیطان مطرود شده به خدا پناه بر» (فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ).

البته منظور تنها ذکر جمله «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» نیست، بلکه باید این «ذکر» را تبدیل به «فکر» کنیم و این فکر مقدمه تحقق حالتی در نفس و جان انسان گردد، حالت توجه به خدا، حالت جدایی از هوی و هوسهای سرکشی که مانع فهم و درک صحیح انسان است و به هنگام خواندن هر آیه به خدا پناه بریم از این که وسوسه های شیطان حجابی میان ما و کلام حیاتبخش خداوند گردد.

و تا چنین حالتی در روح و جان انسان پیدا نشود، درک حقایق قرآن برای او ممکن نیست.

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد!

تا نفس مبرا از نواهی نشود دل آینه نور الهی نشود!

(آیه ۹۹) - این آیه در حقیقت دلیلی است بر آنچه در آیه قبل گفته شده بود،

می فرماید: «شیطان تسلّطی بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می کنند ندارد» (إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ).

(آیه ۱۰۰) - «تنها تسلط او بر کسانی است که او را دوست می دارند و به رهبری و سرپرستی خود انتخابش کرده اند» (إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ).  
 «و آنها که او را شریک خدا در اطاعت و بندگی قرار داده اند» (وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ). و فرمان شیطان را به جای فرمان خدا واجب الاجرا می دانند!  
 بنابراین سلطه شیطان بر انسانها اجباری و ناخودآگاه نیست بلکه این انسانها هستند که شرایط ورود او را به محیط جان خود فراهم می سازند.

آیه ۱۰۱ - شأن نزول: ابن عباس می گوید: مشرکان بهانه جو، هنگامی که آیه ای نازل می شد و دستور سختی در آن بود و سپس آیه دیگری می آمد و دستور آسانتری در آن بود، می گفتند: محمد اصحاب خود را مسخره می کند امروز دسترو به چیزی دستور می دهد و فردا از همان نهی می کند، اینها نشان می دهد که محمد همه را از پیش خود می گوید نه از ناحیه خدا، در این هنگام آیه نازل شد و به آنها پاسخ گفت.  
**تفسیر: دروغ رسوا!** این آیه ایرادهایی را که مشرکان به آیات الهی می گرفتند بیان می کند، نخست می گوید: «هنگامی که آیه ای را به آیه دیگر مبدل کنیم (حکمی را نسخ نماییم) و خدا بهتر می داند چه حکمی را نازل کند، آنها می گویند: تو افترا می بندی! اما بیشترشان (حقیقت را) نمی دانند» (وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

آنها نمی دانند که قرآن در پی ساختن یک جامعه انسانی است، جامعه ای پیشرو با معنویت عالی. با این حال بدیهی است که این نسخه الهی گاهی نیاز به تبدیل و تعویض دارد.

آری! آنها از این حقایق بی خبرند و از شرایط نزول قرآن، بی اطلاع، و گرنه می دانستند «نسخ» پاره ای از دستورات و آیات قرآن، یک برنامه دقیق و حساب شده تربیتی است که بدون آن، هدف نهایی و نیل به تکامل تأمین نمی شود، و دلیل بر تناقض گویی پیامبر ﷺ و یا افترا بستن به خدا نیست.

(آیه ۱۰۲) - این آیه، همین مسأله را تعقیب و تأکید کرده، به پیامبر ﷺ دستور می دهد «بگو: آن را روح القدس از جانب پروردگارت بر حق نازل کرده است» (قُلْ

## نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ).

«روح القدس» یا «روح مقدس» همان پیک وحی الهی، «جبرئیل امین» است، اوست که به فرمان خدا آیات را اعم از ناسخ و منسوخ، بر پیامبر ﷺ نازل می‌کند، آیاتی که همه حق است همه واقعیتی را تعقیب می‌کند و آن واقعیت چیزی جز تربیت انسانها نیست، تربیت که وصول به آن گاهی احکام ناسخ و منسوخ را ایجاب می‌کند. به همین دلیل به دنبال آن می‌فرماید: «هدف این است که افراد با ایمان را در مسیر خود ثابت قدمتر گرداند، و هدایت و بشارتی برای عموم مسلمین است» (لِثَبَّتِ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ).

به هر حال برای محکم کردن نیروی ایمان و پیمودن راه هدایت و بشارت، گاهی چاره‌ای، جز برنامه‌های کوتاه مدت و موقت که بعداً جای خود را به برنامه‌نهایی و ثابت می‌دهد نیست، و این است رمز وجود ناسخ و منسوخ در آیات الهی. (آیه ۱۰۳) - سپس به بهانه دیگر، و یا صحیحتر، افترای مخالفین به پیامبر اسلام ﷺ اشاره نموده، چنین می‌گوید: «وما می‌دانیم آنها می‌گویند: این آیات را بشری به او تعلیم می‌دهد» (وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ).

قرآن با یک پاسخ دندان‌شکن خط بطلان بر این ادعاهای بی پایه می‌کشد و می‌گوید: اینها توجه ندارد، «زبان کسی که قرآن را به او نسبت می‌دهند عجمی است، در حالی که این قرآن به زبان عربی فصیح و آشکار (نازل شده) است» (لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ).

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که اعجاز قرآن تنها در جنبه محتوای آن نیست بلکه الفاظ قرآن نیز در سرحد اعجاز است، و کشش و جاذبه و شیرینی و هماهنگی خاصی که در الفاظ و جمله‌بندیها وجود دارد مافوق قدرت انسانهاست. (آیه ۱۰۴) - سپس با لحنی تهدیدآمیز به بیان این حقیقت می‌پردازد که این اتهامات و انحرافات همه به خاطر رسوخ بی‌ایمانی در نفوس آنهاست و «کسانی که ایمان به آیات الهی ندارند خداوند آنها را هدایت نمی‌کند (نه هدایت به صراط مستقیم و نه به راه بهشت و سعادت جاویدان) و برای آنها عذاب دردناکی است»

(إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

چراکه آنها آنچنان گرفتار تعصب و لجاجت و دشمنی با حقند که شایستگی هدایت را از دست داده‌اند، و جز برای عذاب الیم آمادگی ندارند!

(آیه ۱۰۵) - و در این آیه اضافه می‌کند: «تنها کسانی (به مردان حق) دروغ می‌بندند که ایمان به آیات الهی ندارند، و دروغ‌گویان واقعی آنها هستند» (إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ).

و چه دروغی از این بزرگتر که انسان به مردان حق اتهام ببندد و میان آنها و انسانهایی که تشنه حقیقتند، سدّ و مانعی ایجاد کند.

\* زشتی دروغ از دیدگاه اسلام - آیه فوق از آیات تکان‌دهنده‌ای است که در زمینه زشتی دروغ سخن می‌گوید و دروغ‌گویان را در سر حدّ کافران و منکران آیات الهی قرار می‌دهد.

اصولاً در تعلیمات اسلام به مسأله راستگویی و مبارزه با کذب و دروغ فوق‌العاده اهمیت داده شده است. تا جایی که در روایات اسلامی دروغ به عنوان «کلید گناهان» و راستگویی به عنوان «برات بهشت» شمرده شده است.

علی علیه السلام می‌فرماید: «راستگویی دعوت به نیکوکاری می‌کند، و نیکوکاری دعوت به بهشت».

و نیز امام عسکری علیه السلام می‌فرماید: «تمام پلیدیها در اتاقی قرار داده شده، و کلید آن دروغ است».

در حدیث دیگری از علی علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «انسان هیچ‌گاه طعم ایمان را نمی‌چشد تا دروغ را ترک گوید خواه شوخی باشد یا جدی».

آیه ۱۰۶ - شأن نزول: این آیه در مورد گروهی از مسلمانان نازل گردید که در چنگال مشرکان گرفتار شدند و آنها را مجبور به بازگشت از اسلام و اظهار کلمات کفر و شرک کردند.

آنها «عمار» و پدرش «یاسر» و مادرش «سمیه» و «صهیب» و «بلال» و «خبّاب» بودند؛ پدر و مادر عمار در این ماجرا سخت مقاومت کردند و کشته شدند، ولی

عمار که جوان بود آنچه را مشرکان می خواستند به زبان آورد.

این خبر در میان مسلمانان پیچید، بعضی غائبانه عمار را محکوم کردند و گفتند: عمار از اسلام بیرون رفته و کافر شده، پیامبر ﷺ فرمود: چنین نیست. چیزی نگذشت که عمار گریه کنان به خدمت رسول خدا ﷺ آمد، پیامبر ﷺ فرمود: مگر چه شده است؟

عرض کرد ای پیامبر! بسیار بد شده دست از سرم برداشتند تا نسبت به شما جسارت کردم و بتهای آنها را به نیکی یاد نمودم!  
پیامبر ﷺ با دست مبارکش اشک از چشمان عمار پاک می کرد و می گفت: اگر باز تو را تحت فشار قرار دادند، آنچه می خواهند بگو - و جان خود را از خطر رهایی بخش.

در این هنگام آیه نازل گردید و مسائل را در این رابطه روشن ساخت.  
تفسیر: بازگشت کنندگان از اسلام (مرتدین) - در تکمیل بحث آیات گذشته که سخن از برنامه های مختلف مشرکان و کفار در میان بود، در اینجا به گروهی دیگر از کفار یعنی، «مرتدین» و بازگشت کنندگان از اسلام اشاره می کند، می گوید: «کسانی که بعد از ایمان کافر شوند - به جز آنها که تحت فشار و اجبار اظهار کفر کرده اند در حالی که قلبشان مملو از ایمان است - آری چنین اشخاصی که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده اند غضب خدا بر آنهاست و عذاب عظیمی در انتظارشان» (مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

در واقع در اینجا اشاره به دو گروه از کسانی است که بعد از پذیرش اسلام راه کفر را پیش می گیرند.

نخست آنها که در چنگال دشمنان بی منطق گرفتار می شوند و تحت فشار و شکنجه آنها اعلام بیزاری از اسلام و وفاداری به کفر می کنند، در حالی که آنچه می گویند تنها با زبان است و قلبشان مالا مال از ایمان می باشد، این گروه مسلماً مورد عفوند، بلکه اصلاً گناهی از آنها سر نزده است، این همان «تقیه» مجاز است که برای



حفظ جان و ذخیره کردن نیروها برای خدمت بیشتر در راه خدا در اسلام مجاز شناخته شده است.

**گروه دوم** کسانی هستند که به راستی دریچه‌های قلب خود را به روی کفر و بی‌ایمانی می‌گشایند، و مسیر عقیدتی خود را به کلی عوض می‌کنند، اینها هم گرفتار غضب خدا و هم «عذاب عظیم» او می‌شوند. چرا که این عمل موجب تزلزل جامعه اسلامی می‌گردد و یک نوع قیام بر ضد رژیم و حکومت اسلامی محسوب می‌شود و غالباً دلیل بر سوءنیت است، و سبب می‌شود که اسرار جامعه اسلامی به دست دشمنان افتد.

(آیه ۱۰۷) - این آیه دلیل مرتد شدن آنها را چنین بازگو می‌کند: «این به خاطر آن است که آنها زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند» و به همین جهت بار دیگر در طریق کفر گام نهادند (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ).  
«و خداوند قوم کافرا را (که در کفر و انکار اصرار می‌ورزند) هدایت نمی‌کند»  
(وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ).

و بطور خلاصه هنگامی که آنها اسلام آوردند، موقتاً پاره‌ای از منافع مادیشان به خطر افتاد، و از آنجا که به دنیا عشق می‌ورزیدند از ایمان خود پشیمان گشتند و مجدداً به سوی کفر بازگشتند.

بدیهی است چنین جمعیتی که از درون وجودشان کششی به سوی ایمان نیست، مشمول هدایت الهی نمی‌شوند.

(آیه ۱۰۸) - این آیه دلیل عدم هدایت آنها را چنین شرح می‌دهد: «آنها کسانی هستند که خدا بر قلب و گوش و چشمشان مهر نهاده» آن چنان که از دیدن و شنیدن و درک حق محروم مانده‌اند (أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ).

و روشن است «چنین افرادی (با از دست دادن تمام ابزار شناخت) غافلان واقعی هستند» (أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ). زیرا اعمال خلاف و انواع گناهان آثار سوئی روی حس تشخیص و درک انسان می‌گذارد و سرانجام کارش به جایی می‌رسد که

دریچه روح او به روی همه حقایق بسته می شود.

(آیه ۱۰۹) - در این آیه نتیجه کار آنها چنین ترسیم شده است: «ناچار و قطعاً آنها در آخرت زیانکارانند» (لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ).

چه زیان و خسروانی از این بدتر که انسان همه امکانات لازم را برای هدایت و سعادت جاویدان در دست داشته باشد، و بر اثر هوی و هوس همه این سرمایه ها را از دست بدهد.

(آیه ۱۱۰) - و از آنجا که در برابر دو گروه گذشته یعنی آنها که تحت فشار دشمن کلمات کفرآمیز را به عنوان «تقیه» بیان کردند و آنها که با تمام میل به کفر بازگشتند، گروه سوم و وجود دارند که همان فریب خوردگانند.

این آیه به وضع آنها اشاره کرده، می گوید: سپس پروردگار تو نسبت به کسانی که بعد از فریب خوردن (به ایمان بازگشتند و) هجرت کردند، سپس جهاد کردند و در راه خدا استقامت نمودند؛ پروردگارت، بعد از انجام این کارها، بخشنده و مهربان است» و آنها را مشمول رحمت خود می سازد (ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فِتْنَاكَ جَاهِدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ).  
این آیه دلیل روشنی است برای قبول توبه مرتد ملی.

(آیه ۱۱۱) - سرانجام به عنوان یک هشدار عمومی می گوید: «به یاد آورید روزی را که هر کس (در فکر خویشتن است و تنها) به دفاع از خود بر می خیزد» تا خود را از عذاب و مجازات دردناکش رهایی بخشد (يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا).

ولی این دست و پاها بیهوده است؛ «و (در آنجا) نتیجه اعمال هر کسی بی کم و کاست به او داده می شود» (وَتُؤْتِي كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ).  
«و به آنها ظلم نخواهد شد» (وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ).

(آیه ۱۱۲) - آنها که کفران کردند و گرفتار شدند: کراراً گفته ایم که این سوره، سوره نعمتهاست، نعمتهای معنوی و مادی، در این آیه نتیجه کفران نعمتهای الهی را در قالب یک مثال عینی می خوانیم.

نخست می‌گوید: «و خداوند (برای آنها که ناسپاسی نعمت می‌کنند) مثلی زده است: منطقه آبادی را که در نهایت امن و امان بوده» (وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً).

این آبادی آن‌چنان امن و امان بود که ساکنانش «با اطمینان در آن زندگی داشتند» و هرگز مجبور به مهاجرت و کوچ کردن نبودند (مُطْمَئِنَّةً).

علاوه بر نعمت امنیت و اطمینان، «انواع روزیهای مورد نیازش بطور وافر از هر مکانی به سوی آن می‌آمد» (يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ).

«اما سرانجام این آبادی (ساکنانش) کفران نعمتهای خدا کردند و خدا لباس گرسنگی و ترس را به خاطر اعمالشان بر اندام آنها پوشانید» (فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ).

در حقیقت همان‌گونه که در آغاز، نعمت امنیت و رفاه تمام وجود آنها را پر کرده بود، در پایان نیز بر اثر کفران، فقر و ناامنی به جای آن نشست.

(آیه ۱۱۳) - نه تنها نعمتهای مادی آنها در حد کمال بود که از نعمتهای معنوی یعنی وجود فرستاده خدا و تعلیمات آسمانی او نیز برخوردار بودند «و پیامبری از خود آنها به سوی آنها آمد (و آنها را به آیین حق دعوت کرد و اتمام حجت نمود) ولی آنها به تکذیبش پرداختند» (وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ).

«پس در این هنگام عذاب الهی آنها را فرو گرفت، در حالی که آنها ظالم و ستمگر بودند» (فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ).

(آیه ۱۱۴) - با مشاهده چنین نمونه‌های زنده و روشنی شما در راه آن غافلان و ظالمان و کفران‌کنندگان نعمتهای الهی گام ننهید «شما از آنچه خدا روزیتان کرده است حلال و پاکیزه بخورید و شکر نعمتهای او را به جا آورید اگر او را می‌پرستید» (فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمْ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ).

این داستان احتمالاً مربوط به گروهی از بنی اسرائیل بوده است که در منطقه آبادی می‌زیستند و بر اثر کفران نعمت گرفتار قحطی و ناامنی شدند.

شاهد این سخن، حدیثی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«گروهی از بنی اسرائیل آنقدر زندگی مرفهی داشتند که حتی از مواد غذایی مجسمه‌های کوچک می‌ساختند و گاهی با آن بدن خود را نیز پاک می‌کردند، اما سرانجام کار آنها به جایی رسید که مجبور شدند همان مواد غذایی آلوده را بخورند و این همان است که خداوند در قرآن فرموده: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً...» و این هشدار است به همه افراد و ملت‌هایی که غرق نعمت‌های الهی هستند تا بدانند هرگونه اسراف و تبذیر و تضييع نعمتها جریمه دارد جریمه‌ای بسیار سنگین.

این هشدار است به آنها که همیشه نیمی از غذای اضافی خود را به زباله‌دانها می‌ریزند.

و هشدار است به آنها که مواد غذایی را در خانه‌ها برای مصرف شخصی و در انبارها برای گرانتر فروختن، آنقدر ذخیره می‌کنند که می‌گندد و فاسد می‌شود اما حاضر نیستند به نرخ ارزانتر در اختیار دیگران بگذارند! آری! اینها همه در پیشگاه خدا مجازات و جریمه دارد و کمترین مجازات آن سلب این مواهب است.

(آیه ۱۱۵) - دروغگویان هرگز رستگار نخواهند شد: از آنجا که در آیات گذشته سخن از نعمت‌های پاکیزه الهی و شکر این نعمتها به میان آمده بود این آیه در تعقیب آنها، از محرّمات واقعی و محرّمات غیر واقعی که از طریق بدعت در آیین خدا تحریم شده بودند، سخن می‌گوید تا این حلقه تکمیل گردد.

نخست می‌گوید: خداوند «تنها مردار، خون، گوشت خوک و آنچه را با نام غیر خدا سر بریده‌اند بر شما حرام کرده است» (إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَالْحَمَّ الْخِنْزِيرِ وَمَا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ).

اما آلودگی سه مورد اول، امروز بر کسی پوشیده نیست، مردار منبع انواع میکربهاست، و خون نیز از تمام اجزاء بدن از نظر فعالیت میکربها آلوده‌تر است، و گوشت خوک نیز عاملی برای چند نوع بیماری خطرناک است.

اما حیواناتی که با نام غیر «الله» ذبح می‌شوند فلسفه تحریم آن جنبه بهداشتی

نیست، بلکه جنبه اخلاقی و معنوی دارد. چراکه از یک سو مبارزه‌ای است با آیین شرک و بت پرستی و از سوی دیگر توجهی است به آفریننده این نعمتها. ضمناً از مجموع محتوای این آیه و آیات بعد، این نکته استفاده می‌شود که اسلام، اعتدال را در استفاده از گوشت توصیه می‌کند، نه مانند گیاهخواران این منبع غذایی را بکلی تحریم کرده، و نه مانند مردم عصر جاهلیت و گروهی از به اصطلاح متمدنان زمان ما اجازه استفاده از هر نوع گوشتی (حتی سوسمار و خرچنگ و انواع کرما) را می‌دهد.

و در پایان آیه همان‌گونه که روش قرآن در بسیاری از موارد است، موارد استثناء را بیان کرده، می‌گوید: «اما کسانی که ناچار شوند (از خوردن گوشت‌های حرام فی‌المثل در بیابانی بدون غذا بمانند و جانشان در خطر باشد) در حالی که تجاوز و تعدی از حدّ نمایند (خدا آنها را می‌بخشد چراکه) خدا بخشنده و مهربان است»

(فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

(آیه ۱۱۶) - این آیه بحثی را که در زمینه تحریم‌های بی‌دلیل مشرکان که بطور ضمنی قبلاً مطرح شده بود با صراحت شرح می‌دهد و می‌گوید: «به خاطر دروغی که زبانهای شما توصیف می‌کند نگویید این حلال است و آن حرام، تا چیزی را به دروغ بر خدا افترا ببندید» (وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتَكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ).

یعنی این یک دروغ آشکار است که تنها از زبان شما تراوش کرده اشیایی را از پیش خود حلال می‌کنید، و اشیایی را حرام - اشاره به چهارپایانی بوده که بعضی را بر خود تحریم می‌کردند و بعضی را حلال می‌دانستند و قسمتی را به بتها اختصاص می‌دادند.

آیا خداوند به شما چنین حقی داده است، که قانونگزاری کنید؟ و یا این که افکار خرافی و تقلیدهای کورکورانه، شما را به چنین بدعت‌هایی واداشته است؟! در پایان آیه به عنوان یک اخطار جدی می‌گوید: «کسانی که به خدا دروغ و افترا می‌بندند هیچ‌گاه رستگار نخواهند شد» (إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ

لَا يُفْلِحُونَ).

اصولاً دروغ و افترا مایه بدبختی و نارستگاری است، در باره هر کس که باشد تا چه رسد به این که در باره خداوند بزرگ صورت گیرد.

(آیه ۱۱۷) - این آیه عدم رستگاری را چنین توضیح می دهد: «بهره کمی است (که در این دنیا نصیبشان می شود)، و عذاب دردناکی در انتظار آنان است» (مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

این متاع قلیل، ممکن است اشاره به جنینهای مرده حیوانات باشد که برای خود حلال می شمردند، و از گوشت آن استفاده می کردند.

(آیه ۱۱۸) - در اینجا ممکن است سؤالی، طرح شود که چرا غیر از آن چهار چیز که در بالا گفته شد، اشیاء دیگری از حیوانات بر قوم یهود حرام بوده است؟ این آیه گویا به پاسخ این سؤال پرداخته، می گوید: «ما بر یهود (علاوه بر آن چهار مورد) چیزهایی را که قبلاً برای تو شرح دادیم تحریم کردیم» (وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ).

اشاره به اموری است که در آیه ۱۴۶ سوره انعام آمده: «بر یهودیان هر حیوان ناخن داری را حرام کردیم (اشاره به حیواناتی است که سم یکپارچه دارند همچون اسب) و از گاو و گوسفند، پیه و چربیشان را تحریم نمودیم، مگر چربیهای را که بر پشت آنها قرار داشت، و یا در لابلاهی امعاء، و دو طرف پهلوها، و یا با استخوان آمیخته بود، این را به خاطر ظلم و ستم آنها، به عنوان کیفر، قرار دادیم و ما راست می گوییم».

در حقیقت این محرمات اضافی جنبه مجازات و کیفر در برابر مظالم و ستمهای یهود داشته، و لذا در پایان آیه اضافه می کند: «و ما به آنها ستم نکردیم ولی آنها به خویشان ستم روا می داشتند» (وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ).

(آیه ۱۱۹) - در این آیه آن چنان که روش قرآن است، درهای بازگشت را به روی افراد فریب خورده و یا پشیمان می گشاید، و می گوید: «سپس پروردگارت نسبت به آنها که از روی جهل اعمال بد انجام داده اند، سپس بعد از آن توبه کرده اند

و اصلاح و جبران نمودند، آری پروردگارت بعد از این توبه و اصلاح، آمرزنده و مهربان است» (ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ).

قابل توجه این که علت ارتکاب گناه را «جهالت» می‌شمرد، چرا که این گونه افرادند که پس از آگاهی به راه حق باز می‌گردند.

دیگر این که: مسأله توبه را به توبه قلبی و ندامت درونی محدود نمی‌کند، بلکه اصلاح و جبران را مکمل توبه می‌شمارد، تا این فکر غلط را از مغز خود بیرون کنیم که هزاران گناه را با یک جمله «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ» می‌توان جبران کرد.

(آیه ۱۲۰) - ابراهیم به تنهایی یک امت بود! گفتیم این سوره، سوره بیان نعمتهاست و هدف از آن تحریک حس شکرگزاری انسانهاست، به گونه‌ای که آنها را به شناخت بخشنده این همه نعمت برانگیزد.

در این آیه سخن از یک مصداق کامل بنده شکرگزار خدا، یعنی «ابراهیم» قهرمان توحید، به میان آمده که مخصوصاً از این نظر نیز برای مسلمانها عموماً و عربها خصوصاً الهام‌آفرین است که او را پیشوا و مقتدای نخستین خود می‌دانند. از میان صفات برجسته این مرد بزرگ به پنج صفت اشاره شده است.

۱ - در آغاز می‌گوید «ابراهیم خود امتی بود» (إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً).

آری! ابراهیم یک امت بود، یک پیشوای بزرگ بود، یک مرد امت‌ساز بود، و در آن روز که در محیط اجتماعیش کسی دم از توحید نمی‌زد او منادی بزرگ توحید بود.

۲ - وصف دیگر او (ابراهیم) این بود که «بنده مطیع خدا بود» (قَانِتًا لِلَّهِ).

۳ - «او همواره در خط مستقیم الله و طریق حق، گام می‌سپرد» (حَنِيفًا).

۴ - «او هرگز از مشرکان نبود» و تمام زندگی و فکر و زوایای قلبش را تنها نور

«الله» پر کرده بوده (وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

(آیه ۱۲۱) - پنجم: و به دنبال این ویژگیها سرانجام او مردی بود که: «همه

نعمتهای خدا را شکرگزاری می‌کرد» (شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ).

و پس از بیان این اوصاف پنج‌گانه به بیان پنج نتیجه مهم این صفات پرداخته می‌گوید: ۱- «خداوند ابراهیم را (برای نبوت و ابلاغ دعوتش) برگزید» (اجتبیّه).  
 ۲- و خدا او را به راه راست هدایت کرد» و از هرگونه لغزش و انحراف حفظ نمود (وَهْدِيَهُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

چرا که هدایت الهی به دنبال لیاقتها و شایستگی‌هایی است که انسان از خود ظاهر می‌سازد چون بی حساب چیزی به کسی نمی‌دهند.

(آیه ۱۲۲) - سوم: «و ما در دنیا به او حسنه دادیم» (وَأَتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً).

از مقام نبوت و رسالت گرفته، تا نعمتهای مادی و فرزندان شایسته و مانند آن.

۴- «و او در آخرت از صالحان است» (وَأَنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ).

و این نشانه عظمت مقام صالحان است که ابراهیم با این همه مقام در زمره آنها محسوب می‌شود، مگر نه این که خود ابراهیم از خدا این تقاضا را کرده بود «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ»: «خداوند! نظر صائب به من عطا کن و مرا از صالحان قرار ده» (شعرا/۸۳).

(آیه ۱۲۳) - پنجم: آخرین امتیازی که خدا به ابراهیم در برابر آن همه صفات

برجسته داد این بود که مکتب او نه تنها برای اهل عصرش که برای همیشه، مخصوصاً برای امت اسلامی یک مکتب الهام‌بخش گردید، به گونه‌ای که قرآن می‌گوید: «سپس به تو وحی فرستادیم که از آیین ابراهیم، آیین خالص توحید، پیروی کن» (ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا).

بار دیگر تأکید می‌کند «ابراهیم از مشرکان نبود» (وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

(آیه ۱۲۴) - با توجه به آیات گذشته سؤالی در اینجا پیش می‌آید و آن این که

اگر آیین اسلام آیین ابراهیم است و مسلمانان در بسیاری از مسائل از سنن ابراهیم پیروی می‌کنند از جمله احترام روز جمعه، پس چرا یهود شنبه را عید می‌دانند و تعطیل می‌کنند؟

این آیه به پاسخ این سؤال می‌پردازد و می‌گوید: تحریمهای «روز شنبه» برای

یهود) فقط به عنوان یک مجازات بود که در آن هم اختلاف کردند» بعضی آن را



پذیرفتند و بکلی دست از کار کشیدند و بعضی هم نسبت به آن بی‌اعتنایی کردند  
**(إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ).**

جریان از این قرار بود که طبق بعضی از روایات، موسی عليه السلام بنی اسرائیل را دعوت به احترام و تعطیل روز جمعه کرد که آیین ابراهیم بود، اما آنها به بهانه‌ای از آن سر باز زدند و روز شنبه را ترجیح دادند، خداوند روز شنبه را برای آنها قرار داد، اما توأم با شدت عمل و محدودیتها، بنابراین به تعطیلی روز شنبه نباید استناد کنید، چرا که جنبه فوق‌العاده و مجازات داشته است، و بهترین دلیل بر این مسأله این است که یهود حتی در این روز انتخابی خود نیز اختلاف کردند، گروهی آن را ارج نهادند و احترام نمودند و گروهی نیز احترام آن را شکستند، و به کسب و کار پرداختند و به مجازات الهی گرفتار شدند.<sup>۱</sup>

در پایان آیه می‌فرماید: «و پروردگارت روز قیامت، در آنچه اختلاف داشتند، میان آنها داوری می‌کند» **(وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ).**  
**(آیه ۱۲۵) - ده دستور مهم اخلاقی در مقابله با مخالفان:** در لابلای آیات مختلف این سوره بحثهای گوناگونی گاهی ملایم و گاهی تند، با مشرکان و یهود و بطور کلی با گروههای مختلف به میان آمد، مخصوصاً در آیات اخیر عمق و شدت بیشتری داشت.

در پایان این بحثها که پایان سوره «نحل» محسوب می‌شود یک رشته دستورات مهم اخلاقی از نظر برخورد منطقی، و طرز بحث، چگونگی کیفر و عفو، و نحوه ایستادگی در برابر توطئه‌ها و مانند آن، بیان شده است که می‌توان آن را به عنوان اصول تاکتیکی و روش مبارزه در مقابل مخالفین در اسلام نامگذاری کرد و به عنوان یک قانون کلی در هر زمان و در همه جا از آن استفاده نمود.

این برنامه به ترتیب زیر در ده اصل خلاصه می‌شود.

۱ - نخست می‌گوید: «به وسیله حکمت به سوی راه پروردگارت دعوت کن»

۱. این آیه ارتباط و پیوندی با آیات «أَصْحَابُ السَّبْتِ» (آیات ۱۶۳-۱۶۶ سوره اعراف) دارد که شرح ماجرای آنها در آن آمده است.

(أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ).

نخستین گام در دعوت به سوی حق، استفاده از منطق صحیح و استدلالات حساب شده است، و به تعبیر دیگر دست انداختن در درون فکر و اندیشه مردم و به حرکت درآوردن آن و بیدار ساختن عقلهای خفته نخستین گام محسوب می شود.

۲- «و به وسیله اندرزه‌های نیکو» (وَأَلْمُوعِظَةِ الْحَسَنَةِ).

یعنی استفاده کردن از عواطف انسانها، چرا که موعظه، و اندرز بیشتر جنبه عاطفی دارد که با تحریک آن می توان توده‌های عظیم مردم را به طرف حق متوجه ساخت.

۳- «و با آنها (مخالفان) به طریقی که نیکوتر است به مناظره پرداز» (وَجَادِلْهُمْ بِآلَتِي هِيَ أَحْسَنُ).

و این سومین گام مخصوص کسانی است که ذهن آنها قبلاً از مسائل نادرستی انباشته شده و باید از طریق مناظره ذهنشان را خالی کرد تا آمادگی برای پذیرش حق پیدا کنند.

و در پایان آیه اضافه می کند: «پروردگارت از هر کسی بهتر می داند، چه کسی از راه او گمراه شده است و چه کسانی هدایت یافته اند» (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ).

اشاره به این که وظیفه شما دعوت به راه حق است، از طرق سه گانه حساب شده فوق، اما چه کسانی سرانجام هدایت می شوند، و چه کسانی در طریق ضلالت پافشاری خواهند کرد آن را تنها خدا می داند و بس.

(آیه ۱۲۶) - چهارم: تاکنون سخن از این بود که در یک بحث منطقی، عاطفی و یا مناظره معقول با مخالفان شرکت کنیم، اما اگر کار از این فراتر رفت و درگیری حاصل شد و آنها دست به تعدی و تجاوز زدند، در اینجا دستور می دهد: «اگر خواستید مجازات کنید فقط به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید» و نه بیشتر از آن (وَأِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ).

۵- «ولی اگر شکیبایی پیشه کنید (و عفو و گذشت) این کار برای شکیبایان

بهبتر است» (وَلَيْسَ صَبْرُ ثَمَّ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ).

در بعضی از روایات می خوانیم که این آیه در جنگ «احد» نازل شده، هنگامی که پیامبر ﷺ وضع دردناک شهادت عمویش حمزه بن عبدالمطلب را دید (که دشمن به کشتن او قناعت نکرده، بلکه سینه و پهلوئی او را با قساوت عجیبی دریده، و کبد یا قلب او را بیرون کشیده است، و گوش و بینی او را قطع نموده بسیار منقلب و ناراحت شد و) فرمود: «خدایا! حمد از آن توست و شکایت به تو می آورم، و تو در برابر آنچه می بینم یار و مددکار مایی». سپس فرمود: «اگر من بر آنها چیره شوم آنها را مثله می کنم، آنها را مثله می کنم، آنها را مثله می کنم».

در این هنگام آیه فوق نازل شد.

بلافاصله پیامبر عرض کرد:

«أَصْبِرْ أَصْبِرْ»: «خدایا! صبر می کنم، صبر می کنم!»

با این که این لحظه شاید دردناکترین لحظه ای بود که در تمام عمر، بر پیامبر گذشت، ولی باز پیامبر بر اعصاب خود مسلط گشت و راه دوم که راه عفو و گذشت بود انتخاب کرد.

(آیه ۱۲۷) - ششم: این عفو و گذشت و صبر و شکیبایی در صورتی اثر قطعی خواهد گذارد که بدون هیچ چشمداشتی انجام پذیرد یعنی فقط به خاطر خدا باشد، و لذا قرآن اضافه می کند: «شکیبایی پیشه کن و این شکیبایی تو جز برای خدا (و به توفیق پروردگار) نمی تواند باشد» (وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ).

۷- هرگاه تمام این زحمات در زمینه تبلیغ و دعوت به سوی خدا و در زمینه عفو و گذشت و شکیبایی کارگر نیفتاد باز نباید مایوس و دلسرد شد، و یا بی تابی و جزع نمود، بلکه باید باحوصله و خونسردی هر چه بیشتر همچنان به تبلیغ ادامه داد، لذا در هفتمین دستور می گوید: «بر آنها اندوهگین مباش» (وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ).

۸- با تمام این اوصاف باز ممکن است دشمن لجوج دست از توطئه برندارد

و به طرح نقشه‌های خطرناک پردازد، در چنین شرایطی موضعگیری صحیح همان است که قرآن می‌گوید: «و به خاطر (کارهای) آنها، اندوهگین و دل‌سرد مشو! و از توطئه‌های آنها، در تنگنا قرار مگیر» (وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ).

چرا که تکیه‌گاه شما خداست و با استمداد از نیروی ایمان و استقامت و پشتکار و عقل می‌توانید این توطئه‌ها را خنثی کنید و نقش بر آب.

(آیه ۱۲۸) - آخرین آیه که سوره نحل با آن پایان می‌گیرد به نهمین و دهمین

برنامه اشاره کرده، می‌گوید:

۹- «خداوند با کسانی است که تقوا را پیشه کنند» (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا).

«تقوا» در همه ابعاد و در مفهوم وسیعش، از جمله تقوا در برابر مخالفان، یعنی حتی در برابر دشمن باید اصول اخلاق اسلامی را رعایت کرد، با اسیران معامله اسلامی نمود، با منحرفان رعایت انصاف و ادب کرد، از دروغ و تهمت پرهیز نمود، و حتی در میدان جنگ همان‌گونه که در اصول تعلیمات جنگی اسلام وارد شده است باید تقوا و موازین اسلامی حفظ شود: به بی‌دفاعان نباید حمله کرد، متعرض کودکان و پیران از کار افتاده نباید شد، حتی چهارپایان را نباید از بین برد، مزارع را نباید نابود کرد، آب را نباید به روی دشمن قطع نمود؛ خلاصه تقوا رعایت اصول عدالت در برابر دوست و دشمن عموماً باید انجام گیرد و اجرا شود.

۱۰- «و (خداوند) با کسانی است که نیکوکارند» (وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ).

احسان و نیکی اگر به موقع و در جای خود انجام پذیرد، یکی از بهترین روشهای مبارزه است، و تاریخ اسلام پر است از مظاهر این برنامه، مثل رفتاری که پیامبر ﷺ با مشرکان «مکه» بعد از فتح نمود.

دقت در موارد ده‌گانه برنامه فوق که تمام خطوط اصلی و فرعی برخوردار مخالفان را مشخص می‌کند نشان می‌دهد که از تمام اصول منطقی، عاطفی، روانی، تاکتیکی و خلاصه همه اموری که سبب نفوذ در مخالفین می‌گردد باید استفاده کرد. و اگر مسلمانان در برابر مخالفان خود این برنامه جامع‌الاطراف را به کار می‌بستند، شاید امروز اسلام سراسر جهان یا بخش عمده آن را فرا گرفته بود.

## آغاز جزء پانزدهم قرآن مجید

### سورهٔ اِسْرَاءِ [۱۷]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۱۱۱ آیه است

قبل از ورود در تفسیر این سوره توجه به چند نکته لازم است:

۱- نامهای این سوره: نام مشهور این سوره «بنی اسرائیل» است و نامهای دیگری نیز از قبیل «اِسْرَاءِ» و «سُبْحَانَ» دارد.

اگر نام «بنی اسرائیل» بر آن گذارده شده به خاطر آن است که بخش قابل ملاحظه‌ای در آغاز و پایان این سوره پیرامون بنی اسرائیل است. و اگر به آن «اِسْرَاءِ» گفته می‌شود به خاطر نخستین آیه آن است که پیرامون اِسْرَاءِ (معراج) پیامبر ﷺ سخن می‌گوید، و «سُبْحَانَ» نیز از نخستین کلمه این سوره گرفته شده است.

۲- محتوای سوره: این سوره بنابر مشهور در مکه نازل شده و طبعاً ویژگیهای سوره‌های مکی در آن جمع است، و بطور کلی می‌توان گفت آیات این سوره بر چند محور زیر دور می‌زند.

۱- دلائل نبوت مخصوصاً قرآن و نیز معراج.

۲- بحثهایی مربوط به معاد، مسألهٔ کیفر و پاداش و نامهٔ اعمال و نتایج آن.

۳- بخشی از تاریخ پرماجرایی بنی اسرائیل.

- ۴- مسألهٔ آزادی اراده و اختیار.
- ۵- مسألهٔ حساب و کتاب در زندگی این جهان.
- ۶- حق شناسی در همهٔ سطوح، مخصوصاً دربارهٔ خویشاوندان، و بخصوص پدر و مادر.
- ۷- تحریم «اسراف و تبذیر» و «بخل» و «فرزندکشی» و «زنا» و «خوردن مال یتیمان» و «کم فروشی» و «تکبر» و «خونریزی».
- ۸- بحثهایی در زمینهٔ توحید و خداشناسی.
- ۹- مبارزه با هرگونه لجاجت در برابر حق.
- ۱۰- شخصیت انسان و فضیلت و برتری او بر مخلوقات دیگر.
- ۱۱- تأثیر قرآن برای درمان هرگونه بیماری اخلاقی و اجتماعی.
- ۱۲- اعجاز قرآن و عدم توانایی مقابله با آن.
- ۱۳- وسوسه‌های شیطان و هشدار به همهٔ مؤمنان.
- ۱۴- بخشی از تعلیمات مختلف اخلاقی.
- ۱۵- و سرانجام فرازهایی از تاریخ پیامبران به عنوان درسهای عبرتی برای همهٔ انسانها و شاهدی برای مسائل مزبور.

**۳- فضیلت تلاوت سوره:** در روایات اجر و پاداش فراوانی برای کسی که این سوره را بخواند نقل شده از جمله این که: در روایتی از امام صادق علیه السلام چنین می‌خوانیم: «کسی که سورهٔ بنی اسرائیل را هر شب جمعه بخواند از دنیا نخواهد رفت تا این که قائم را درک کند و از یارانش خواهد بود».

کراراً گفته‌ایم این پاداشها و فضیلتها هرگز برای خواندن تنها نیست، بلکه خواندنی است که توأم با تفکر و اندیشه و سپس الهام گرفتن برای عمل بوده باشد.

به نام خداوند بخشندهٔ بخشایشگر

(آیه ۱) - معراج‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله! نخستین آیهٔ این سوره از مسألهٔ «اسراء» یعنی، سفر شبانهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله از «مسجد الحرام» به «مسجد اقصی» (بیت المقدس) که

مقدمه‌ای برای معراج بوده است سخن می‌گویند، این سفر که در یک شب و مدت کوتاهی صورت گرفت حداقل در شرایط آن زمان از طرق عادی به هیچ وجه امکان پذیر نبود، و جنبه اعجاز‌آمیز و کاملاً خارق‌العاده داشت.

نخست می‌گوید: «منزّه است آن خداوندی که بنده‌اش را در یک شب از مسجد الحرام به مسجد اقصی - که گرداگردش را پربرکت ساخته‌ایم - برد»  
 (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ).

این سیر شبانه خارق‌العاده «به خاطر آن بود که بخشی از آیات عظمت خود را به او نشان دهیم» (لِتُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا).

پیامبر ﷺ گرچه عظمت خدا را شناخته بود، اما سیر در آسمانها به روح پر عظمت او در پرتو مشاهده آن آیات بیّنات عظمت بیشتری داد تا آمادگی فزونتری برای هدایت انسانها پیدا کند.

و در پایان اضافه می‌کند: «خداوند شنوا و بیناست» «إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ».

اشاره به این که اگر خداوند پیامبرش را برای این افتخار برگزید بی دلیل نبود، زیرا او گفتار و کرداری آنچنان پاک و شایسته داشت که این لباس بر قامتش کاملاً زیبا بود، خداوند گفتار پیامبرش را شنیده و کردار او را دیده و لیاقتش را برای این مقام پذیرفته بود.<sup>۱</sup>

(آیه ۲) - از آنجا که نخستین آیه این سوره از سیر پیامبر ﷺ سخن می‌گفت، و این‌گونه موضوعات غالباً از طرف مشرکان و مخالفان مورد انکار واقع می‌شد که چگونه ممکن است پیامبری از میان ما برخیزد که این همه افتخار داشته باشد لذا

۱. مشهور و معروف در میان دانشمندان اسلام این است که پیامبر ﷺ به هنگامی که در مکه بود در یک شب از مسجد الحرام به مسجد اقصی در بَيْتُ الْمُقَدَّسِ به قدرت پروردگار آمد، و از آنجا به آسمانها صعود کرد، و آثار عظمت خدا را در پهنة آسمان مشاهده نمود و همان شب به مکه بازگشت. و نیز مشهور و معروف آن است که این سیر زمینی و آسمانی را با جسم و روح توأم انجام داد. در زمینه «معراج» مطالب دیگری هست که به خواست خدا در ذیل سوره «نجم» خواهد آمد.

قرآن در اینجا اشاره به دعوت موسی و کتاب آسمانی او می‌کند تا معلوم شود این برنامهٔ رسالت چیز نوظهوری نیست، همچنین مخالفت لجوجانه و سرسختانهٔ مشرکان نیز در تاریخ گذشته مخصوصاً تاریخ بنی اسرائیل، سابقه دارد.

آیه می‌گوید: «و ما به موسی کتاب (آسمانی) دادیم» (وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ). «و آن را مایهٔ هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم» (وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ). بدون شک منظور از «کتاب» در اینجا «تورات» است که خداوند برای هدایت بنی اسرائیل در اختیار موسی (ع) گذاشت.

سپس به هدف اساسی بعثت پیامبران از جمله موسی اشاره می‌کند که به آنها گفتیم: «غیر مرا وکیل و تکیه‌گاه خود قرار ندهید» (أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنِّي دُونِي وَكَيْلًا). این یکی از شاخه‌های اصلی توحید است، توحید در عمل که نشانهٔ توحید در عقیده است، کسی که مؤثر واقعی را در جهان هستی تنها خدا می‌داند به غیر او تکیه نخواهد کرد.

(آیه ۳) - در این آیه برای این که عواطف بنی اسرائیل را در رابطه با شکرگزاری از نعمتهای الهی مخصوصاً نعمت معنوی و روحانی کتاب آسمانی برانگیزد آنها را مخاطب ساخته، می‌گوید: «ای فرزندان کسانی که با نوح در کشتی حمل کردیم!» (ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ).

فراموش نکنید که: «نوح بندهٔ شکرگزاری بود» (إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا).

شما که فرزندان یاران نوح هستید چرا به همان برنامهٔ نیاکان با ایمانتان افتدا نکنید؟ چرا در راه کفران گام بگذارید؟!

(آیه ۴) - سپس به ذکر گوشه‌ای از تاریخ پرماجرایی بنی اسرائیل پرداخته، می‌گوید: «و ما در کتاب (تورات) به بنی اسرائیل اعلام کردیم که شما در زمین، دو بار فساد خواهید کرد، و راه طغیان بزرگی را در پیش خواهید گرفت» (وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لُتْفِسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا).

منظور از کلمه «الارض» به قرینهٔ آیات بعد سرزمین مقدس فلسطین است که «مسجدالاقصی» در آن واقع شده است.



(آیه ۵) - سپس به شرح این دو فساد بزرگ و حوادثی که بعد از آن به عنوان مجازات الهی واقع شد پرداخته، چنین می‌گوید: «هنگامی که نخستین وعده فرا رسد (و شما دست به فساد و خونریزی و ظلم و جنایت بزنید) ما گروهی از بندگان بسیار نیرومند (ورزمنده و جنگجوی) خود را به سراغ شما می‌فرستیم» تا به کیفر اعمالتان شما را درهم بکوبند (فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَئِهِمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ).

این قوم جنگجو آن چنان بر شما هجوم می‌برند که حتی برای یافتن نفرتان «هر خانه و دیاری را جستجو می‌کنند» (فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ).

«و این یک وعده قطعی و تخلف‌ناپذیر خواهد بود» (وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا).  
(آیه ۶) - «سپس (الطاف الهی بار دیگر به سراغ شما می‌آید و) شما را بر آن (قوم مهاجم) چیره می‌کنیم» (ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ).

«و شما را به وسیلهٔ اموال و ثروت سرشار و فرزندان کمکی خواهیم کرد» (وَأَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ).

«و نفرت شما را بیشتر (از دشمن) قرار می‌دهیم» (وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا).

(آیه ۷) - این‌گونه الطاف الهی شامل حال شما می‌شود شاید به خود آید و به اصلاح خویشتن بپردازید دست از زشتیها بردارید و به نیکیها رو آرید، چرا که: «اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید باز هم به خود می‌کنید» (إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا).

این یک سنت همیشگی است نیکیها و بدیها سرانجام به خود انسان باز می‌گردد. ولی مع الاسف نه آن مجازات شما را بیدار می‌کند و نه این نعمت و رحمت مجدد الهی، باز هم به طغیان می‌پرازید و راه ظلم و ستم و تعدی و تجاوز را پیش می‌گیرید و «فساد کبیر» در زمین ایجاد می‌کنید و برتری جویی را از حد می‌گذرانید. سپس وعدهٔ دوم الهی فرا می‌رسد: «و هنگامی که وعدهٔ دوم فرا رسد (باز گروهی جنگجو و پیکارگر بر شما چیره می‌شوند، آن چنان بلایی به سرتان می‌آورند که) آثار غم و اندوه از صورتهایتان ظاهر می‌شود» (فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ

لَيْسُوا وُجُوهُكُمْ).

آنها حتی بزرگ معبدتان بیت المقدس را از دست شما می گیرند؛ «و داخل مسجد(الأقصى) می شوند همانگونه که بار اول وارد شدند» وَلْيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ).

آنها به این هم قناعت نمی کنند؛ «و آنچه را زیر سلطه خود می گیرند، درهم می کوبند» (وَلْيَتَّبِرُوا مَا عَلَوْا تَتَّبِيرًا).

(آیه ۸) - با این حال باز درهای توبه و بازگشت شما به سوی خدا بسته نیست بازهم؛ «امید است پروردگارتان به شما رحم کند» (عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ). «و هرگاه (به سوی ما) برگردید ما هم باز می گردیم» (وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا). و لطف و رحمت خود را به شما باز می گردانیم، و اگر به فساد و برتری جویی گرایید بازهم شما را به کیفر شدید گرفتار خواهیم ساخت.

و تازه این مجازات دنیاست «و جهنم را برای کافران زندان سختی قرار دادیم» (وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا).

\* دو فساد بزرگ تاریخی بنی اسرائیل: در آیات فوق، سخن از دو انحراف اجتماعی بنی اسرائیل که منجر به فساد و برتری جویی می گردد به میان آمده است، که به دنبال هر یک از این دو، خداوند مردانی نیرومند و پیکارجو را بر آنها مسلط ساخته تا آنها را سخت مجازات کنند و به کیفر اعمالشان برسانند.

آنچه از تاریخ بنی اسرائیل استفاده می شود این است که نخستین کسی که بر آنها هجوم آورد و «بیت المقدس» را ویران کرد، بُخْتُ نُصْر پادشاه بابل بود، و هفتاد سال بیت المقدس به همان حال باقی ماند، تا یهود قیام کردند و آن را نوسازی نمودند، دومین کسی که بر آنها هجوم برد قیصر روم اسپیانوس بود که وزیرش «طرطوز» را مأمور این کار کرد، او به تخریب بیت المقدس و تضعیف و قتل بنی اسرائیل کمر بست، و این حدود یکصدسال قبل از میلاد بود.

بنابراین ممکن است دو حادثه ای که قرآن به آن اشاره می کند همان باشد که در تاریخ بنی اسرائیل نیز آمده است.

(آیه ۹) - مستقیم‌ترین راه خوشبختی! در آیات گذشته سخن از بنی اسرائیل و کتاب آسمانی‌شان تورات و تخلفشان از این برنامه الهی و کيفرهايشان در این رابطه در میان بود.

از این بحث به «قرآن مجید» کتاب آسمانی مسلمین که آخرین حلقه کتب آسمانی است منتقل شده، می‌گوید: «این قرآن مردم را به آیینی که مستقیم‌ترین و پابرجاترین آیینهاست هدایت می‌کند» (إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ). یعنی؛ «قرآن به طریقه‌ای که مستقیم‌ترین و صافترین و پابرجاترین طرق است دعوت می‌کند».

صافتر و مستقیم‌تر، از نظر عقائدی که عرضه می‌کند. صافتر و مستقیم‌تر، از این نظر که میان ظاهر و باطن، عقیده و عمل، تفکر و برنامه، همگونی ایجاد کرده و همه را به سوی «الله» دعوت می‌کند. صافتر و مستقیم‌تر، از نظر قوانین اجتماعی و اقتصادی و نظامات سیاسی که بر جامعه انسانی حکم فرما می‌سازد. و بالاخره صافتر و مستقیم‌تر از نظر نظام حکومتی که برپادارنده عدل است و درهم کوبنده ستم و ستمگران.

سپس از آن جا که موضع‌گیریهای مردم در برابر این برنامه مستقیم الهی مختلف است، به دو نوع موضع‌گیری مشخص و نتایج آن اشاره کرده، می‌فرماید: «و این قرآن به مؤمنانی که اعمال صالح انجام می‌دهند مژده می‌دهد که برای آنان پاداش بزرگی است» وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا). (آیه ۱۰) - «و (به) آنها که ایمان به آخرت و دادگاه بزرگش ندارند (و طبعاً عمل صالحی نیز انجام نمی‌دهند نیز بشارت می‌دهد که) عذاب دردناکی برای آنها آماده کرده‌ایم» (وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا عَذَابًا أَلِيمًا).

تعبیر به «بشارت» در مورد مؤمنان دلیلش روشن است، ولی در مورد افراد بی‌ایمان و طغیانگر در حقیقت یک نوع استهزاء است.

(آیه ۱۱) - در این آیه به تناسب بحث گذشته به یکی از علل مهم بی‌ایمانی

که عدم مطالعه کافی در امور است اشاره کرده، چنین می فرماید: «وانسان همان گونه که نیکیها را طلب می کند (به خاطر دستپاچگی و عدم مطالعه کافی) به طلب بدیها برمی خیزد» (وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ).  
«چرا که انسان ذاتاً عجول است» (وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا).

در حقیقت «عجول» بودن انسان برای کسب منافع بیشتر و شتابزدگی او در تحصیل «خیر» و منفعت سبب می شود که تمام جوانب مسائل را مورد بررسی قرار ندهد، و چه بسیار که با این عجله، نتواند خیر واقعی خود را تشخیص دهد، بلکه هوی و هوسهای سرکش چهره حقیقت را در نظرش دگرگون سازد و به دنبال شر برود. و در این حال همان گونه که انسان، از خدا تقاضای نیکی می کند، بر اثر سوء تشخیص خود، بدیها را از او تقاضا می کند، و همان گونه که برای نیکی تلاش می کند، به دنبال شر و بدی می رود، و این بلای بزرگی است برای نوع انسانها و مانع عجیبی است در طریق سعادت، و موجب ندامت و خسران!

در حدیثی از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «مردم را عجله هلاک می کند، اگر مردم با تأمل کارها را انجام می دادند کسی هلاک نمی شد».  
البته در روایات اسلامی بابی در زمینه «تعجیل (و سرعت) در کار خیر داریم»؛ از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ می خوانیم: «خداوند کار نیکی را دوست دارد که در آن شتاب شود».

به هر حال عجله مذموم آن است که به هنگام بررسی و مطالعه در جوانب کار و شناخت صورت گیرد، اما سرعت و عجله ممدوح آن است که بعد از تصمیم گیری لازم، در اجرا درنگ نشود، و لذا در روایات می خوانیم: «در کار خیر، عجله کنید» یعنی؛ بعد از آن که خیر بودن کاری ثابت شد دیگر جای مسامحه نیست.

(آیه ۱۲) - در این آیه از آفرینش شب و روز و منافع و برکات این دو و وجود حساب و کتاب در عالم سخن می گوید تا هم دلیلی باشد بر توحید و شناخت خدا و بحث گذشته معاد را تکمیل کند و هم شاهد باشد بر لزوم دقت در عواقب کارها و عدم شتابزدگی می فرماید: «ما شب و روز را دو نشانه (توحید و عظمت خود) قرار

دادیم» (وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ).

«سپس نشانه شب را محو کرده، و نشانه روز را روشنی بخش (به جای آن) قرار دادیم» (فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً).

و از این کار دو هدف داشتیم، نخست این که؛ «(در پرتو آن) فضل پروردگارتان را بطلبید» و به تلاش زندگی برخیزید (لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ).

هدف دیگر این که: «عدد سالها و حساب (کارهای زمان بندی شده خود) را بدانید» (وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابِ).

تمام جهان هستی بر محور حساب و اعداد می گردد و هیچ یک از نظامات این عالم بدون حساب نیست، طبیعی است انسان که جزئی از این مجموعه است نمی تواند بی حساب و کتاب زندگی کند.

«و ما هر چیز را مشخص و روشن ساختیم» (وَكُلُّ شَيْءٍ فَصَلْنَاهُ تَفْصِيلًا).

(آیه ۱۳) - از آنجا که در آیات گذشته سخن از مسائل مربوط به «معاد»

و «حساب» در میان بود، در اینجا به مسأله «حساب اعمال انسانها» و چگونگی آن در روز قیامت پرداخته، می گوید: «و هر انسانی اعمالش را به گردنش آویخته ایم!» (وَكُلُّ إِنْسَانٍ لِرَؤْمَانِهِ ظَائِرَةٌ فِي عُنُقِهِ).

«ظائر» به معنی پرنده است، ولی در اینجا اشاره به چیزی است که در میان عرب معمول بوده که به وسیله پرندگان، فال نیک و بد می زدند. مثلاً اگر پرنده ای از طرف راست آنها حرکت می کرد آن را به فال نیک می گرفتند، و اگر از طرف چپ حرکت می کرد آن را به فال بد می گرفتند.

قرآن در حقیقت می گوید: فال نیک و بد، و طالع سعد و نحس، چیزی جز اعمال شما نیست که به گردنتان آویخته است و نتایج آن در دنیا و آخرت از شما جدا نمی شود!

قرآن سپس اضافه می کند: «و ما روز قیامت کتابی برای او بیرون می آوریم که آن را در برابر خود گشوده می بیند» (فَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا).

روشن است که منظور از «کتاب» چیزی جز کارنامه عمل انسان نیست، همان کارنامه‌ای که در این دنیا وجود دارد و اعمال او در آن ثبت می‌شود، منتها در اینجا پوشیده و مکتوم است و در آنجا گشوده و باز.

(آیه ۱۴) - در این هنگام به او گفته می‌شود: «نامه اعمال را خودت بخوان!» (اِقْرَأْ كِتَابَكَ).

«کافی است که خودت امروز حسابگر خویش باشی!» (كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْنِكَ حَسِبًا). یعنی؛ آنقدر مسائل روشن و آشکار است و شواهد و مدارک زنده که جای گفتگو نیست. و به این ترتیب چیزی نیست که بتوان آن را حاشا کرد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «در آن روز انسان آن‌چه را انجام داده و در نامه عمل او ثبت است همه را به خاطر می‌آورد گویی همان ساعت آن را انجام داده است! لذا فریاد مجرمان بلند می‌شود و می‌گویند: این چه نامه‌ای است که هیچ صغیر و کبیره‌ای را فروگذار نکرده است؟»

(آیه ۱۵) - این آیه، چهار حکم اساسی و اصولی را در رابطه با مسأله حساب و جزای اعمال بیان می‌کند.

۱- نخست می‌گوید: «هر کسی هدایت شود برای خود هدایت یافته» و نتیجه‌اش عائد خود او می‌شود (مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ).

۲- «و آن کس که گمراه گردد، به زیان خود گمراه شده است» و عواقب شومش دامن خودش را می‌گیرد (وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا).

۳- «و هیچ‌کس بارگناه دیگری را به دوش نمی‌کشد» و کسی را به جرم دیگری مجازات نمی‌کنند (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى).

البته این قانون کلی که «هیچ‌کس بارگناه دیگری را به دوش نمی‌کشد» هیچ‌دونه منافاتی با آنچه در آیه سورة نحل گذشت که می‌گوید: «گمراه‌کنندگان بار مسؤولیت کسانی را که گمراه کرده‌اند نیز بر دوش می‌کشند» ندارد. زیرا آنها به خاطر اقدام به گمراه ساختن دیگران، فاعل آن گناه محسوب می‌شوند، و در حقیقت این بارگناهان خودشان است که بر دوش دارند.

۴- سرانجام چهارمین حکم را به این صورت بیان می‌کند که: «وما (هیچ شخص و قومی را) مجازات نخواهیم کرد مگر آنکه پیامبری مبعوث کرده باشیم» تا وظائفشان را کاملاً تشریح و اتمام حجت کند (وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا). (آیه ۱۶) - مراحل چهارگانه مجازات الهی: در تعقیب آیه قبل که خاطر نشان می‌کرد «هرگز فرد یا گروهی را بدون بعث رسولان و بیان دستورات خود مجازات نمی‌کنیم» در این آیه همین اصل اساسی به صورت دیگری تعقیب شده است، می‌گوید: «و هنگامی که بخوایم شهر و دیاری را هلاک کنیم، نخست اوامر خود را برای مترفین (و ثروتمندان مست شهوت) آنجا بیان می‌داریم، سپس هنگامی که به مخالفت برخاستند و استحقاق مجازات یافتند آنها را به شدت درهم می‌کوبیم» و هلاک می‌کنیم (وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا).

بنابراین خداوند هرگز قبل از اتمام حجت و بیان دستوراتش کسی را مؤاخذه و مجازات نمی‌کند، بلکه نخست به بیان فرمانهایش می‌پردازد، اگر مردم از در اطاعت وارد شدند و آنها را پذیرا گشتند چه بهتر که سعادت دنیا و آخرتشان در آن است، و اگر به فسق و مخالفت برخاستند و همه را زیر پا گذاشتند اینجاست که فرمان عذاب درباره آنها تحقق می‌پذیرد و به دنبال آن هلاکت است.

از آیه استفاه می‌شود که سرچشمه غالب مفاسد اجتماعی ثروتمندان از خدا بی‌خبری هستند که در ناز و نعمت و عیش و هوس غرقند.

(آیه ۱۷) - این آیه به نمونه‌هایی از مسأله فوق به صورت یک اصل کلی اشاره کرده، می‌گوید: «و چه بسیار مردمی که در قرون بعد از نوح زندگی می‌کردند (و طبق همین سنت) هلاک و نابودشان کردیم» (وَكَمَّ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِن بَعْدِ نُوحٍ).

سپس اضافه می‌کند: چنان نیست که ظلم و ستم و گناه فرد یا جمعیتی از دیده تیزبین علم خدا مخفی بماند، «همین مقدار کافی است که خدا از گناهان بندگانش آگاه و نسبت به آن بیناست» (وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا).

این که مخصوصاً روی «قرون بعد از نوح» تکیه شده، ممکن است به خاطر آن باشد که زندگی انسانها قبل از نوح بسیار ساده بود و این همه اختلافات مخصوصاً تقسیم جوامع به «مترف» و «مستضعف» کمتر وجود داشت و به همین دلیل کمتر گرفتار مجازاتهای الهی شدند.

(آیه ۱۸) - **خطوط زندگی طالبان دنیا و آخرت:** از آنجاکه در آیات گذشته، سخن از مخالفت گردنکشان در برابر اوامر الهی و سپس هلاکت آنها بود در اینجا به علت واقعی این تمرد و عصیان که همان حب دنیاست اشاره کرده، می‌گوید: «کسانی که تنها هدفشان همین زندگی زودگذر دنیای مادی باشد، ما آن مقدار را که بخواهیم به هر کس صلاح بدانیم در همین زندگی زودگذر می‌دهیم سپس جهنم را برای او قرار خواهیم داد که در آتش سوزانش می‌سوزد در حالی که مورد سرزنش و دوری از رحمت خداست» (مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلِيهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا).

قابل توجه اینکه نمی‌گوید هر کس به دنبال دنیا برود، به هر چه بخواهد می‌رسد، بلکه دو قید برای آن قائل می‌شود، اول این که تنها بخشی از آنچه می‌خواهد به آن می‌رسد، همان مقداری که ما بخواهیم «مَا نَشَاءُ».

دیگر این که: همه افراد به همین مقدار نیز نمی‌رسند، بلکه تنها گروهی از آنها به بخشی از متاع دنیا خواهند رسید، آنها که ما بخواهیم «لِمَنْ نُرِيدُ».

و به این ترتیب؛ نه همه دنیاپرستان به دنیا می‌رسند و نه آنها که می‌رسند به همه آنچه می‌خواهند می‌رسند، زندگی روزمره نیز این دو محدودیت رابه و وضوح به ما نشان می‌دهد، چه بسیارند کسانی که شب و روز می‌دوند و به جایی نمی‌رسند، و چه بسیار کسانی که آرزوهای دور و دراز در این دنیا دارند که تنها بخش کوچکی از آن را به دست می‌آورند.

قابل توجه این که کیفر این گروه، ضمن این که آتش جهنم شمرده شده است، با دو تعبیر «مَذْمُومًا» و «مَدْحُورًا» تأکید گردیده، که اولی به معنی مورد سرزنش و نکوهش قرار گرفتن و دومی به معنی دور ماندن از رحمت خداست.



در حقیقت آتش دوزخ، کیفر جسمانی آنهاست، و مذموم و مدحور بودن کیفر روحانی آنها، چرا که معاد هم جسمانی است و هم روحانی و کیفر و پاداش آن نیز در هر دو جنبه است.

(آیه ۱۹) - سپس به شرح حال گروه دوم می پردازد، با قرینهٔ مقابله، آنچنانکه روش قرآن است، مطلب آشکارتر شود، می فرماید: «اما کسی که آخرت را بطلبد و سعی و کوشش خود را در این راه به کار بندد، در حالی که ایمان داشته باشد، این سعی و تلاش او مورد قبول الهی خواهد بود» (وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا).

بنابراین برای رسیدن به سعادت جاویدان سه امر اساسی شرط است:

۱- ارادهٔ انسان آن هم اراده‌ای که تعلق به حیات ابدی گیرد، و به لذات زودگذر و نعمتهای ناپایدار و هدفهای صرفاً مادی تعلق نگیرد.

۲- این اراده به صورت ضعیف و ناتوان در محیط فکر و اندیشه و روح نباشد بلکه تمام ذرات وجود انسان را به حرکت وادارد و آخرین سعی و تلاش خود را در این راه به کار بندد.

۳- همهٔ اینها توأم با «ایمان» باشد، ایمانی ثابت و استوار، چرا که تصمیم و تلاش هنگامی به ثمر می رسد که از انگیزهٔ صحیحی، سرچشمه گیرد و آن انگیزه چیزی جز ایمان به خدا نمی تواند باشد.

(آیه ۲۰) - در اینجا ممکن است این توهّم پیش آید که نعمتهای دنیا، تنها سهم دنیاپرستان خواهد شد و آخرت طلبان از آن محروم می گردند، آیه به این توهّم پاسخ می گوید که: «ما هریک از این گروه و آن گروه را از اعطای پروردگارت می دهیم و امداد می کنیم» (كُلًّا نُمِدُّ هُوَآءٍ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ).

«چرا که بخشش پروردگارت از هیچ کس ممنوع نیست» و گبر و ترسا و مؤمن و مسلم همه از خان نعمتش و وظیفه می خورند (وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْضُورًا).

(آیه ۲۱) - این آیه یک اصل اساسی را در همین رابطه بازگو می کند و آن اینکه: همان گونه که تفاوت تلاشها در این دنیا باعث تفاوت در بهره گیریهاست، در

کارهای آخرت نیز همین اصل کاملاً حاکم است، با این تفاوت که این دنیا محدود است و تفاوت‌هایش هم محدود، ولی آخرت نامحدود، و تفاوت‌هایش نیز نامحدود است، می‌گوید: «بنگر! چگونه بعضی از آنها را بر بعضی دیگر (بخاطر تفاوت در سعی و کوششان) برتری دادیم، اما آخرت درجاتش بزرگتر و برتریش بیشتر است!»  
**(أَنْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ الْكِبْرُ دَرَجَاتٍ وَ الْكِبْرُ تَفْضِيلًا).**

\* آیا دنیا و آخرت با هم تضاد دارند؟ در آیات بسیاری، مدح و تمجید از دنیا یا امکانات مادی آن شده است. ولی با این همه اهمیتی که به مواهب و نعمتهای مادی داده شده، تعبیراتی که قویاً آن را تحقیر می‌کند در آیات قرآن به چشم می‌خورد.

این تعبیرات دوگانه عیناً در روایات اسلامی نیز دیده می‌شود.

پاسخ این سؤال را با مراجعه به خود قرآن این چنین می‌توان گفت که: مواهب جهان مادی که همه از نعمتهای خداست و حتماً وجودش در نظام خلقت لازم بوده و هست اگر به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به سعادت و تکامل معنوی انسان مورد بهره‌برداری قرار گیرد از هر نظر قابل تحسین است.

و اما اگر به عنوان یک هدف و نه وسیله مورد توجه قرار گیرد و از ارزشهای معنوی و انسانی بریده شود که در این هنگام طبعاً مایه غرور و غفلت و طغیان و سرکشی و ظلم و بیدادگری خواهد بود، درخور هرگونه نکوهش و مذمت است.

(آیه ۲۲) - توحید و نیکی به پدر و مادر، سرآغاز یک رشته احکام مهم اسلامی: این آیه سرآغازی است برای بیان یک سلسله از احکام اساسی اسلام که با مسأله توحید و ایمان، شروع می‌شود، توحیدی که خمیر مایه همه فعالیت‌های مثبت و کارهای نیک سازنده است.

نخست می‌گوید: «هرگز معبود دیگری را با خدا قرار مده» **(لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ**

**الْهَاءَ آخَرَ).**

نمی‌گوید معبود دیگری را با خدا پرستش مکن، بلکه می‌گوید: «قرار مده» تا معنی وسیعتری داشته باشد، یعنی نه در عقیده، نه در عمل، نه در دعا و تقاضا و نه

در پرستش معبود دیگری را در کنار «الله» قرار مده.

سپس به بیان نتیجه مرگبار شرک پرداخته، می‌گوید: اگر شریکی برای او قائل شوی «نکوهیده و بی‌یار و یاور خواهی نشست» (فَتَقَعَدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا).  
از جمله بالا استفاده می‌شود که شرک سه اثر بسیار بد در وجود انسان می‌گذارد:

- ۱- شرک مایه ضعف و ناتوانی و زبونی و ذلت است.
- ۲- شرک، مایه مذمت و نکوهش است، چرا که یک خط و روش انحرافی است در برابر منطق عقل و کفرانی است آشکار در مقابل نعمت پروردگار.
- ۳- شرک سبب می‌شود که خداوند مشرک را به معبودهای ساختگیش واگذارد و دست از حمایتش بردارد. در نتیجه «مخذول» یعنی بدون یار و یاور خواهد شد.

(آیه ۲۳) - بعد از اصل توحید به یکی از اساسی‌ترین تعلیمات انسانی انبیاء ضمن تأکید مجدد بر توحید اشاره کرده، می‌گوید: «و پروردگارت فرمان داده جز او را نپرستید و نسبت به پدر و مادر نیکی کنید!» (وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِلَٰهًا وَيَالُوَ الدِّينِ إِحْسَانًا).

قرار دادن توحید یعنی اساسی‌ترین اصل اسلامی در کنار نیکی به پدر و مادر تأکید دیگری است بر اهمیت این دستور اسلامی.

سپس به بیان یکی از مصداقهای روشن نیکی به پدر و مادر پرداخته، می‌گوید:

«هرگاه یکی از آن دو، یا هر دو آنها، نزد تو به سن پیری و شکستگی برسند (آن چنان که نیازمند به مراقبت دائمی تو باشند از هرگونه محبت در مورد آنها دریغ مدار، و کمترین اهانتی به آنان مکن، حتی) سبکترین تعبیر نامؤدبانانه یعنی: اف به آنها مگو» (إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ).

«و بر سر آنها فریاد مزن» (وَلَا تَنْهَرُهُمَا).

بلکه «با گفتار سنجیده و لطیف و بزرگووارانه با آنها سخن بگو» (وَقُلْ لَهُمَا

قَوْلًا كَرِيمًا).

(آیه ۲۴) - و نهایت فروتنی را در برابر آنها بنما «و بالهای تواضع خود را در برابرشان از محبت و لطف فرود آر» (وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ).

«و بگو: بار پروردگارا! آنها را مشمول رحمت خویش قرار ده همان‌گونه که در کودکی مرا تربیت کرده‌اند» (وَقُلْ رَبِّ اَرْحَمُهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا).

اگر پدر و مادر آن چنان مسن و ناتوان شوند که به تنهایی قادر بر حرکت و دفع آلودگیها از خود نباشند، فراموش نکن که تو هم در کودکی چنین بودی و آنها از هرگونه حمایت و محبت از تو دریغ نداشتند محبت آنها را جبران نما.

(آیه ۲۵) - و از آنجا که گاهی در رابطه با حفظ حقوق پدر و مادر و احترام آنها و تواضعی که بر فرزند لازم است ممکن است لغزشهایی پیش بیاید که انسان آگاهانه یا ناآگاه به سوی آن کشیده شود در این آیه می‌گوید: «پروردگار شما به آنچه در دل و جان شماست از شما آگاهتر است» (رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ).

چرا که علم او در همهٔ زمینه‌ها حضوری و ثابت و ازلی و ابدی و خالی از هرگونه اشتباه است در حالی که علوم شما واجد این صفات نیست.

بنابراین اگر بدون قصد طغیان و سرکشی در برابر فرمان خدا لغزشی در زمینهٔ احترام و نیکی به پدر و مادر از شما سرزند و بلافاصله پشیمان شدید و در مقام جبران برآید مسلماً مشمول عفو خدا خواهید شد: «اگر شما صالح باشید (و توبه کار) خداوند توبه کاران را می‌آمرزد!» (اِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَانَّهُ كَانَ لِلْاَوَّابِينَ غَفُورًا).

\* احترام پدر و مادر در منطق اسلام - اسلام در مورد احترام والدین آن قدر تأکید کرده است که در کمتر مسأله‌ای دیده می‌شود.

به عنوان نمونه به چند قسمت اشاره می‌کنیم:

(الف) در چهار سوره از قرآن مجید نیکی به والدین بلافاصله بعد از مسألهٔ توحید قرار گرفته این هم ردیف بودن بیانگر این است که اسلام تا چه حد برای پدر و مادر احترام قائل است.

ب) اهمیت این موضوع تا آن پایه است که هم قرآن و هم روایات صریحاً توصیه می‌کنند که حتی اگر پدر و مادر کافر باشند رعایت احترامشان لازم است.

ج) شکرگزاری در برابر پدر و مادر در قرآن مجید در ردیف شکرگزاری در برابر نعمتهای خدا قرار داده شده است.

د) قرآن حتی کمترین بی‌احترامی را در برابر پدر و مادر اجازه نداده است.

ه) با این که جهاد یکی از مهمترین برنامه‌های اسلامی است، مادامی که جنبهٔ وجوب عینی پیدا نکند یعنی داوطلب به قدر کافی باشد، بودن در خدمت پدر و مادر از آن مهمتر است، و اگر موجب ناراحتی آنها شود، جایز نیست.

و) پیامبر ﷺ فرمود: «بترسید از این که عاق پدر و مادر و مغضوب آنها شوید، زیرا بوی بهشت از پانصد سال راه به مشام می‌رسد، ولی هیچ‌گاه کسانی که مورد خشم پدر و مادر هستند بوی آن را نخواهند یافت».

در حدیث دیگری از امام کاظم علیه السلام می‌خوانیم: «کسی نزد پیامبر ﷺ آمد و از حق پدر و فرزند سؤال کرد، فرمود: «باید او را با نام صدا نزنند (بلکه بگویند پدرم!) و جلوتر از او راه نرود، و قبل از او نشینند، و کاری نکنند که مردم به پدرش بدگویی کنند» نگویند خدا پدرت را نیامرزد که چنین کردی!

(آیه ۲۶) - رعایت اعتدال در انفاق و بخشش: در اینجا فصل دیگری از سلسله احکام اصولی اسلام را در رابطه با ادای حق خویشاوندان و مستمندان و در راه ماندگان، و همچنین انفاق را بطور کلی، دور از هرگونه اسراف و تبذیر بیان می‌کند. نخست می‌گوید: «و حَقُّ نَزْدِیْکَانَ رَا بَیْرِدَا» (وَأَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ). «ذالقربی» مفهوم وسیعی دارد و همهٔ خویشاوندان را شامل می‌شود، گرچه اهل بیت پیامبر از روشنترین مصداقهای آن می‌باشند و شخص پیامبر از روشنترین افراد مخاطب به این آیه است.

«و (همچنین حق) مستمندان و در راه مانده را» (وَالْمَسْکِیْنَ وَابْنَ السَّبِیْلِ). در عین حال «هرگز دست به تبذیر نیالی» (وَلَا تُبْذِرْ تَبْذِیرًا). و بیش از حد استحقاق به آنها انفاق مکن.

دقت در مسأله اسراف و تبذیر تا آن حد است که در حدیثی می خوانیم: پیامبر ﷺ از راهی عبور می کرد، یکی از یارانش به نام سعد مشغول وضو گرفتن بود، و آب زیادی ریخت، فرمود: چرا اسراف می کنی ای سعد! عرض کرد: آیا در آب وضو نیز اسراف است؟ فرمود: نَعَمْ وَإِنْ كُنْتَ عَلَى نَهْرٍ جَارٍ؛ «آری! هر چند در کنار نهر جاری باشی».

(آیه ۲۷) - این آیه به منزله استدلال و تأکید بر نهی از تبذیر است، می فرماید: «تبذیرکنندگان برادران شیاطینند» (إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ). چرا که نعمتهای خدا را کفران می کنند.

«و شیطان، در برابر پروردگارش بسیار ناسپاس بود» (وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا).

زیرا خداوند نیرو و توان و هوش و استعداد فوق العاده ای به او داده بود، و او این همه نیرو را در غیر موردش یعنی؛ در طریق اغوا و گمراهی مردم صرف کرد.

(آیه ۲۸) - و از آنجا که گاهی مسکینی به انسان رو می آورد و امکاناتی برای پاسخ گویی به نیاز او در اختیارش نیست، این آیه طرز برخورد صحیح با نیازمندان را در چینی شرایطی بیان کرده، می گوید: «هرگاه از آنان [= مستمندان] روی برتابی (به خاطر نداشتن امکانات و) انتظار رحمت پروردگارت را داشته باشی (تاگشایشی در کارت پدید آید و به آنها کمک کنی) با گفتار نرم و آمیخته با لطف با آنها سخن بگو» حتی اگر می توانی وعده آینده را به آنها بده و مایوسشان نساز (وَإِذَا تَعْرَضْنَا عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا).

(آیه ۲۹) - و از آنجا که رعایت اعتدال در همه چیز حتی در انفاق و کمک به دیگران شرط است در این آیه روی این مسأله تأکید کرده، می گوید: «و هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن» و ترک انفاق و بخشش منما (وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ).

این تعبیر کنایه لطیفی است از این که دست دهنده داشته باش، و همچون بخیلان که گویی دستهایشان به گردنشان با غل و زنجیر بسته است و قادر به کمک

و انفاق نیستند مباش.

«و بیش از حدّ (نیز) دست خود را مگشای، تا مورد سرزنش قرارگیری و از کار فرومانی!» (وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا).

(آیه ۳۰) - در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که اصلاً چرا بعضی از مردم محروم و نیازمند و مسکین هستند که لازم باشد ما به آنها انفاق کنیم آیا بهتر نبود خداوند خودش به آنها هر چه لازم بود می‌داد تا نیازی نداشته باشند که ما به آنها انفاق کنیم.

این آیه گویی اشاره به پاسخ همین سؤال است، می‌فرماید: «خداوند روزیش را بر هر کس بخواهد گشاده می‌دارد و بر هر کس بخواهد تنگ، چرا که او نسبت به بندگانش آگاه و بیناست» (إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا).

این یک آزمون برای شماست و گرنه برای او همه چیز ممکن است، او می‌خواهد به این وسیله شما را تربیت کند، و روح سخاوت و فداکاری و از خودگذشتگی را در شما پرورش دهد.

به علاوه بسیاری از مردم اگر کاملاً بی‌نیاز شوند راه طغیان و سرکشی پیش می‌گیرند، و صلاح آنها این است که در حد معینی از روزی باشند، حدی که نه موجب فقر گردد نه طغیان.

از همه اینها گذشته وسعت و تنگی رزق در افراد انسان - به جز موارد استثنائی یعنی از کار افتادگان و معلولین - بستگی به میزان تلاش و کوشش آنها دارد و این که می‌فرماید خدا روزی را برای هر کس بخواهد تنگ و یا گشاده می‌دارد، این خواستن هماهنگ با حکمت اوست و حکمتش ایجاب می‌کند که هر کس تلاشش بیشتر باشد سهمش فزونتر و هر کس کمتر باشد محروم‌تر گردد.

(آیه ۳۱) - شش حکم مهم - در تعقیب بخشهای مختلفی از احکام اسلامی که در آیات گذشته آمد در اینجا به بخش دیگری از این احکام پرداخته و شش حکم مهم را ضمن پنج آیه با عباراتی کوتاه اما پرمعنی و دلنشین شرح می‌دهد.

۱- نخست به یک عمل زشت - جاهلی که از فجیعترین گناهان بود - اشاره کرده، می‌گوید: «و فرزندان خود را از ترس فقر به قتل نرسانید» (وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ).

روزی آنها بر شما نیست، «آنها و شما را ما روزی می‌دهیم» (نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ).

«چرا که قتل آنها گناه بزرگی بوده و هست» (إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا).

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که وضع اقتصادی اعراب جاهلی آنقدر سخت و ناراحت‌کننده بوده که حتی گاهی فرزندان دل‌بند خود را - اعم از پسر و دختر - از ترس عدم توانایی اقتصادی به قتل می‌رساندند.

البته همین جنایت در شکل دیگری در عصر ما و حتی به اصطلاح در مترقی‌ترین جوامع انجام می‌گیرد، و آن اقدام به سقط جنین در مقیاس بسیار وسیع به خاطر جلوگیری از افزایش جمعیت و کمبودهای اقتصادی است.

(آیه ۳۲) - دوم: گناه بزرگ دیگری که این آیه به آن اشاره می‌کند مسألهٔ زنا و عمل منافی عفت است می‌گوید: «و نزدیک زنا نشوید چرا که عمل بسیار زشتی است و راه و روش بدی است» (وَلَا تَقْرُبُوا الزَّوْنِي إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا).

نمی‌گویید زنا نکنید، بلکه می‌گوید به این عمل شرم‌آور نزدیک نشوید، این تعبیر اشارهٔ لطیفی به این است که آلودگی به زنا غالباً مقدماتی دارد که انسان را تدریجاً به آن نزدیک می‌کند، «چشم‌چرانی» یکی از مقدمات آن است، «برهنگی و بی‌حجابی» مقدمهٔ دیگر، «کتابهای بدآموز» و «فیلمهای آلوده» و «نشریات فاسد» و «کانونهای فساد» هر یک مقدمه‌ای برای این کار محسوب می‌شود.

همچنین خلوت با اجنبیه (یعنی بودن مرد و زن نامحرم در یک مکان خالی و تنها) عامل و سوسه‌انگیز دیگری است.

بالاخره ترک ازدواج برای جوانان، و سختگیریهایی بی‌دلیل طرفین در این زمینه همه از عوامل «قرب به زنا» است که در آیهٔ فوق با یک جملهٔ کوتاه از همهٔ آنها نهی می‌کند، و در روایات اسلامی نیز هرکدام جداگانه مورد نهی قرار



گرفته است.

### \* فلسفه تحریم زنا

۱- پیدایش هرج و مرج در نظام خانواده، و از میان رفتن رابطهٔ فرزندان و پدران، رابطه‌ای که وجودش نه تنها سبب شناخت اجتماعی است، بلکه موجب حمایت کامل از فرزندان می‌گردد.

زیرا در جامعه‌ای که فرزندان نامشروع و بی پدر فراوان گردند روابط اجتماعی که بر پایهٔ روابط خانوادگی بنیان شده سخت دچار تزلزل می‌گردد.

از این گذشته از عنصر محبت که نقش تعیین‌کننده‌ای در مبارزه با جنایتها و خشونتها دارد محروم می‌شوند، و جامعهٔ انسانی به یک جامعهٔ کاملاً حیوانی توأم با خشونت در همهٔ ابعاد، تبدیل می‌گردد.

۲- تجربه نشان داده و علم ثابت کرده است که این عمل باعث اشاعهٔ انواع بیماریهاست و با تمام تشکیلاتی که برای مبارزه با عواقب و آثار آن امروز فراهم کرده‌اند باز آمار نشان می‌دهد که تا چه اندازه افراد از این راه سلامت خود را از دست داده و می‌دهند.

۳- نباید فراموش کرد که هدف از ازدواج تنها مسألهٔ اشباع غریزهٔ جنسی نیست بلکه اشتراک در تشکیل زندگی و انس روحی آرامش فکری، و تربیت فرزندان و همکاری در همهٔ شؤون حیات از آثار ازدواج است که بدون اختصاص زن و مرد به یکدیگر و تحریم «زنا» هیچ‌یک از اینها امکان‌پذیر نیست.

(آیه ۳۳) - سوم: حکم دیگر که این آیه به آن اشاره می‌کند احترام خون انسانها و حرمت شدید قتل نفس است می‌گوید: «و کسی که خداوند خونش را حرام کرده است به قتل نرسانید مگر (آنجا که) به حق باشد» (وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ).

نه تنها قتل نفس بلکه کمترین و کوچکترین آزار یک انسان از نظر اسلام مجازات دارد، و می‌توان با اطمینان گفت این همه احترام که اسلام برای خون و جان و حیثیت انسان قائل شده است در هیچ آئینی وجود ندارد.

ولی مواردی پیش می آید که احترام خون برداشته می شود، و این در مورد کسانی است که مرتکب قتل و یا گناهی همانند آن شده اند، لذا در آیه فوق با جمله «**إِلَّا بِالْحَقِّ**» این گونه افراد را استثناء می کند.

البته احترام به خون انسانها در اسلام مخصوص مسلمانها نیست، بلکه غیرمسلمانانی که با مسلمین سر جنگ ندارند و در یک زندگی مسالمت آمیز با آنها به سر می برند، جان و مال و ناموسشان محفوظ است و تجاوز به آن حرام و ممنوع. سپس به حق قصاص که برای اولیای دم ثابت است اشاره کرده، می گوید: «وکسی که مظلوم کشته شود برای ولی او سلطه قرار دادیم» سلطه قصاص قاتل (وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا).

اما در عین حال «او نباید (بیش از حق خود مطالبه کند و) در قتل اسراف نماید چرا که او مورد حمایت است» (فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا). آری! اولیای مقتول مادام که در مرز اسلام گام برمی دارند و از حد خود تجاوز نکرده اند مورد نصرت الهی هستند.

این جمله اشاره به اعمالی است که در زمان جاهلیت وجود داشت، و امروزه نیز گاهی صورت می گیرد که حیثاً در برابر کشته شدن یک نفر از یک قبیله، قبیله مقتول خونهای زیادی را می ریزند و با این که در برابر کشته شدن یک نفر، افراد بی گناه و بی دفاع دیگری غیر از قاتل را به قتل می رسانند.

(آیه ۳۴) - چهارم: این آیه چهارمین دستور از این سلسله احکام را شرح می دهد نخست به اهمیت حفظ مال یتیمان پرداخته و بالحنی مشابه آنچه در مورد عمل منافی عفت در آیات قبل گذشت می گوید: «و به اموال یتیمان نزدیک نشوید» (وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ).

نه تنها اموال یتیمان را نخورید بلکه حتی حریم آن را کاملاً محترم بشمارید. ولی از آنجا که ممکن است این دستور دستاویزی گردد برای افراد ناآگاه که تنها به جنبه های منفی می نگرند، و سبب شود که اموال یتیمان را بدون سرپرست بگذارند و به دست حوادث بسپارند، لذا بلافاصله استثناء روشنی برای این حکم

ذکر کرده، می‌گوید: «مگر به طریقی که بهترین شیوه‌ها است» (إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ). بنابراین هرگونه تصرفی در اموال یتیمان که به منظور حفظ، اصلاح، تکثیر و اضافه کردن بوده باشد، مجاز است.

البته این وضع تا زمانی ادامه دارد که به حدّ رشد فکری و اقتصادی برسد آن‌گونه که قرآن در ادامه آیه مورد بحث از آن یاد می‌کند: «تا زمانی که به حد بلوغ (وقدرت) برسد» (حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ).

۵- سپس به مسأله وفای به عهد پرداخته، می‌گوید: «به عهد خود وفا کنید چرا که از وفای به عهد سؤال می‌شود» (وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا). بسیاری از روابط اجتماعی و خطوط نظام اقتصادی و مسائل سیاسی همگی بر محور عهدها و پیمانها دور می‌زند که اگر تزلزلی در آنها پیدا شود به زودی نظام اجتماع فرو می‌ریزد.

(آیه ۳۵) - ششم: آخرین حکم در رابطه با عدالت در پیمانانه و وزن و رعایت حقوق مردم و مبارزه با کم‌فروشی است، می‌فرماید: «و هنگامی که با پیمانانه چیزی را می‌سنجید حق آن را اداء کنید» (وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ).

«و با میزان و ترازوی صحیح و مستقیم وزن کنید» (وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ).

«چرا که این کار به سود شماست، و سرانجامش (از همه) بهتر است» (ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا).

اصولاً حق و عدالت و نظم و حساب در همه چیز و همه جا یک اصل اساسی و حیاتی است، و اصلی است که بر کل عالم هستی حکومت می‌کند، و هرگونه انحراف از این اصل، خطرناک و بدعاقبت است، مخصوصاً کم‌فروشی سرمایه اعتماد و اطمینان را که رکن مهم مبادلات است از بین می‌برد، و نظام اقتصادی را به هم می‌ریزد.

(آیه ۳۶) - تنها از علم پیروی کن: در آیات گذشته یک سلسله از اصولی‌ترین تعلیمات و احکام اسلامی را خواندیم در اینجا به آخرین بخش از این

احکام می‌رسیم که در آن به چند حکم مهم اشاره شده است.

۱ - نخست سخن از لزوم تحقیق در همه چیز به میان آورده، می‌فرماید: «وَأَنْجِبَهُ بِهٖ أَنْ أَكَاهِي نِدَارِي پِیْرُوۤی مَكْن» (وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهٖ عِلْمٌ).

نه در عمل شخصی خود از غیر علم پیروی کن، و نه به هنگام قضاوت درباره دیگران، نه شهادت به غیر علم بده، و نه به غیر علم اعتقاد پیدا کن.

و در پایان آیه دلیل این نهی را چنین بیان می‌کند: «زیرا گوش و چشم و دل همه مسئولند» و در برابر کارهایی که انجام داده‌اند از انسان سؤال می‌شود (إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا).

این مسئولیتها به خاطر آن است که سخنانی را که انسان بدون علم و یقین می‌گوید یا به این طریق است که از افراد غیر موثق شنیده، و یا می‌گوید دیده‌ام در حالی که ندیده، و یا در تفکر خود دچار قضاوتهای بی‌مأخذ و بی‌پایه‌ای شده که با واقعیت منطبق نبوده است، به همین دلیل از چشم و گوش و فکر و عقل او سؤال می‌شود که آیا واقعاً شما به این مسائل ایمان داشتید که شهادت دادید، یا قضاوت کردید، یا به آن معتقد شدید و عمل خود را بر آن منطبق نمودید؟!

نادیده گرفتن این اصل نتیجه‌ای جز هرج و مرج اجتماعی و از بین رفتن روابط انسانی و پیوندهای عاطفی نخواهد داشت.

(آیه ۳۷) - متکبر مباش! این آیه به مبارزه با کبر و غرور برخاسته و با تعبیر زنده و روشنی مؤمنان را از آن نهی می‌کند، روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می‌گوید: «و در روی زمین از روی کبر و غرور، گام برم دار» (وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا).

«چرا که تو نمی‌توانی زمین را بشکافی! و طول قامتت به کوهها نمی‌رسد!» (إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا).

اشاره به این که افراد متکبر و مغرور غالباً به هنگام راه رفتن پاهای خود را محکم به زمین می‌کوبند تا مردم را از آمد و رفت خویش آگاه سازند، گردن به آسمان می‌کشند تا برتری خود را به پندار خویش بر زمینیان مشخص سازند!

هدف قرآن این است که کبر و غرور را بطور کلی، محکوم کند، نه تنها در

چهره خاصی یعنی راه رفتن. چرا که غرور سرچشمه بیگانگی از خدا و خویشستن، و اشتباه در قضاوت، و گم کردن راه حق، و پیوستن به خط شیطان، و آلودگی به انواع گناهان است.

برنامه عملی پیشوایان اسلام سرمشق بسیار آموزنده‌ای برای هر مسلمان راستین در این زمینه است.

در سیره پیامبر ﷺ می‌خوانیم: هرگز اجازه نمی‌داد به هنگامی که سوار بود افرادی در رکاب او پیاده راه بروند و نیز می‌خوانیم: پیامبر ﷺ بر روی خاک می‌نشست، و غذای ساده همچون غذای بردگان می‌خورد، و از گوسفند شیر می‌دوشید، بر الاغ برهنه سوار می‌شد.

در حالات علی علیه السلام نیز می‌خوانیم که او برای خانه آب می‌آورد و گاه منزل را جارو می‌کرد.

و در تاریخ امام مجتبی علیه السلام می‌خوانیم که با داشتن مرکبهای متعدد، بیست مرتبه پیاده به خانه خدا مشرف شد و می‌فرمود: من برای تواضع در پیشگاه خدا این عمل را انجام می‌دهم.

(آیه ۳۸) - این آیه به عنوان تأکیدی بر تمام احکامی که در مورد تحریم شرک و قتل نفس و زنا و فرزندکشی و تصرف در مال یتیمان و آزار پدر و مادر و مانند آن در آیات پیشین گذشت می‌گوید: «تمام اینها گناهای نزد پروردگارت منفور است» (كُلُّ ذَلِكْ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا).

از این تعبیر روشن می‌شود که بر خلاف گفته پیروان مکتب جبر، خدا هرگز اراده نکرده است گناهی از کسی سر بزند، چرا که اگر چنین چیزی را اراده کرده بود باکراهت و ناخشنودی که در این آیه روی آن تأکید شده است سازگار نبود.

(آیه ۳۹) - مشرک مشو! باز برای تأکید بیشتر و این که این احکام حکیمانانه همگی از وحی الهی سرچشمه می‌گیرد، اضافه می‌کند: «اینها از امور حکمت‌آمیزی است که پروردگارت به تو وحی فرستاده است» (ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ). اشاره به این که احکام هم از طریق حکمت عقلی، اثبات شده است، و هم از

طریق وحی الهی، و اصول همه احکام الهی چنین است هر چند جزئیات آن را در بسیاری از اوقات با چراغ کم فروغ عقل نمی توان تشخیص داد و تنها در پرتو نورافکن نیرومند وحی باید درک کرد.

سپس همانگونه که آغاز این احکام از تحریم شرک شروع شده بود با تأکید بر تحریم شرک آن را پایان داده، می گوید: «وهرگز (برای خداوند یگانه شریکی قائل مباش و) معبود دیگری را در کنار «الله» قرار مده» (وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ).

«که در جهنم افکنده می شوی سرزنش شده، و رانده (درگاه خدا) خواهی بود» (فَتَلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا).

در حقیقت شرک و دوگانه پرستی، خمیر مایه همه انحرافات و جنایات و گناهان است، لذا بیان این سلسله احکام اساسی اسلام از شرک شروع شد و به شرک نیز پایان یافت.

(آیه ۴۰) - این آیه به یکی از افکار خرافی مشرکان اشاره کرده و پایه منطق و تفکر آنها را به این وسیله روشن می سازد و آن این که: بسیاری از آنها معتقد بودند که فرشتگان دختران خدا هستند در حالی که خودشان از شنیدن نام دختر، ننگ و عار داشتند و تولد او را در خانه خود مایه بدبختی و سرشکستگی می پنداشتند! قرآن از منطق خود آنها اتخاذ سند کرده، می گوید: «آیا پروردگار شما پسران را تنها در سهم شما قرار داد و خود از فرشتگان دخترانی انتخاب کرد» (أَفَأَصْفِيكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا).

بدون شک فرزندان دختر همانند فرزندان پسر از مواهب الهی هستند و هیچگونه تفاوتی از نظر ارزش انسانی ندارند.

ولی هدف قرآن این است آنها را با منطق خودشان محکوم سازد که شما چگونه افراد نادانی هستید برای پروردگارتان چیزی قائل می شوید که خود از آن ننگ و عار دارید.

سپس در پایان آیه به صورت یک حکم قاطع می گوید: «شما سخن بسیار بزرگ و کفرآمیزی می گوئید» (إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا).

سخنی که با هیچ منطقی سازگار نیست و از چندین جهت بی پایه است زیرا:  
 ۱- اعتقاد به وجود فرزند برای خدا اهانت عظیمی به ساحت مقدس او است، چراکه او نه جسم است نه عوارض جسمانی دارد، نه نیاز به بقاء نسل.  
 ۲- چگونه شما فرزندان خدا را همه دختر می دانید؟ در حالی که برای دختر پایینترین منزلت را قائلید.

۳- از همه گذشته این عقیده اهانتی به مقام فرشتگان الهی است که فرمانبران حقند و مقربان درگاه او. شما از شنیدن نام دختر وحشت دارید، ولی این مقربان الهی را همه دختر می دانید.

(آیه ۴۱) - چگونه از حق فرار می کنند؟! از آنجا که سخن در آیات گذشته به مسأله توحید و شرک منتهی شد، در اینجا همان مسأله با بیان روشن و قاطعی دنبال می شود.

نخست از لجاجت فوق العاده جمعی از مشرکان در برابر دلائل مختلف توحید سخن به میان آورده، می گوید: «و ما در این قرآن انواع بیانات مؤثر را آوردیم تا آنها متذکر شوند (و در راه حق گام بردارند) ولی (گروهی از کوردلان) جز بر نفرتشان نمی افزاید» (وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا). در اینجا این سؤال به ذهن می رسد که اگر این بیانات گوناگون نتیجه معکوس دارد، ذکر آنها چه فائده ای خواهد داشت؟!

پاسخ این سؤال روشن است و آن این که قرآن برای یک فرد یا یک گروه خاص نازل نشده بلکه برای کل جامعه انسانی است، و مسلماً همه انسانها این گونه نیستند، بلکه بسیاری کسانی که این دلائل مختلف را می شنوند و راه حق را باز می یابند، و همین اثر، برای نزول این آیات، کافی است، هرچند کوردلانی از آن نتیجه معکوس بگیرند.

(آیه ۴۲) - این آیه به یکی از دلائل توحید، اشاره می کند که در لسان دانشمندان و فلاسفه به عنوان «دلیل تمنع» معروف شده است.  
 می گوید: ای پیامبر! «به آنها بگو: اگر با خداوند قادر متعال، خدایان دیگری

بود - آنچنان که آنها می پندارند - این خدایان سعی می کردند راهی به خداوند بزرگ صاحب عرش پیدا کنند» و بر او غالب شوند (قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَا بُتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا).

زیرا طبیعی است که هر صاحب قدرتی می خواهد قدرت خود را کاملتر و قلمرو حکومت خویش را بیشتر کند و اگر راستی خدایانی وجود داشت این تنازع و تمانع بر سر قدرت و گسترش حکومت در میان آنها در می گرفت.

(آیه ۴۳) - و از آنجا که در تعبیرات مشرکان، خداوند بزرگ تا سر حد یک طرف نزاع تنزل کرده است، در این آیه بلافاصله می گوید: «خداوند از آنچه آنها می گویند پاک و منزّه است و (از آنچه می اندیشند) بسیار برتر و بالاتر است» (سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا).

(آیه ۴۴) - سپس برای اثبات عظمت مقام پروردگار و این که از خیال و قیاس و گمان و وهم مشرکان است، به بیان تسبیح موجودات جهان در برابر ذات مقدسش پرداخته، می گوید: «آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند همگی تسبیح خدا می گویند» (تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ).

نه تنها آسمانها و زمین، بلکه «هیچ موجودی نیست مگر این که تسبیح و حمد خدا می گوید ولی شما تسبیح آنها را درک نمی کنید» (وَمَنْ أَنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ).

عالم شگرف هستی با آن نظام عجیبش با آن همه رازها و اسرار، با آن عظمت خیره کننده اش و با آن ریزه کاریهای حیرت زا همگی «تسبیح و حمد» خدا می گویند. با این حال «او بردبار و آمرزنده است» (إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا). و شما را به خاطر شرک و کفرتان فوراً مؤاخذه نمی کند، بلکه به مقدار کافی مهلت می دهد و درهای توبه را به روی شما باز می گذارد تا اتمام حجت شود.

آیه ۴۵ - شأن نزول: این آیه در باره گروهی از مشرکان نازل شده که پیامبر ﷺ را به هنگامی که در شب تلاوت قرآن می کرد و در کنار خانه کعبه نماز می گذارد آزار می دادند، و او را با سنگ می زدند و مانع دعوت مردم به اسلام می شدند.



خداوند به لطفش چنان کرد که آنها نتوانند او را آزار دهند - و شاید این از طریق رعب و وحشتی بود که از پیامبر در دل آنها افکند.

**تفسیر: بی خبران مغرور و موانع شناخت -** به دنبال آیات گذشته این سؤال برای بسیاری پیش می آید که با وضوح مسأله توحید به طوری که همه موجودات جهان به آن گواهی می دهند چرا مشرکان این واقعیت را نمی پذیرند؟ چرا آنها این آیات گویا و رسای قرآن را می شنوند و بیدار نمی شوند؟!

آیه می گوید: «ای پیامبر! هنگامی که قرآن می خوانی میان تو و آنها که ایمان به آخرت ندارند، حجاب و پوششی نامرئی قرار می دهیم» (وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا).

این حجاب و پرده، همان لجاجت و تعصب و خودخواهی و غرور و جهل و نادانی بود که حقایق قرآن را از دیدگاه فکر و عقل آنها مکتوم می داشت و به آنها اجازه نمی داد حقایق روشنی همچون توحید و معاد و صدق دعوت پیامبر ﷺ و مانند آن را درک کنند.

اینجاست که می گوئیم: اگر کسی بخواهد صراط مستقیم حق را بیوید و از انحراف و گمراهی در امان بماند باید قبل از هر چیز در اصلاح خویشتن بکوشد.

(آیه ۴۶) - این آیه اضافه می کند: «بر دل‌هایشان پوششهایی و در گوش‌هایشان سنگینی» قرار دادیم (وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا).

ولذا «هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می کنی آنها پشت می کنند و رو بر می گردانند» (وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَخَدَّهُ وَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا).

راستی چه عجیب است فرار از حق، فرار از سعادت و نجات، و فرار از خوشبختی و پیروزی و فهم و شعور.

(آیه ۴۷) - در این آیه اضافه می کند: «هنگامی که به سخنان تو گوش فرا می دهند، ما بهتر می دانیم برای چه گوش فرا می دهند» (نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ).

«و (همچنین) در آن هنگام که با هم نجوا می کنند» (وَإِذْهُمْ نَجْوَى).

«آنگاه که ستمگران (به مؤمنان) می گویند: شما جز از انسانی که افسون شده، پیروی نمی کنید» (إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا).

در حقیقت آنها به منظور درک حقیقت به سراغ تو نمی آیند و سخنانت را با گوش جان نمی شنوند، بلکه هدفشان آن است که بیایند و اخلال کنند، وصله بچسبانند و مؤمنان را - اگر بتوانند - از راه به در برند.

آیه ۴۸ - شأن نزول: «ابن عباس» می گوید: ابوسفیان و ابوجهل و غیر آنها گاهی نزد پیامبر ﷺ می آمدند و به سخنان او گوش فرا می دادند، روزی یکی از آنها به دیگران گفت: اصلاً من نمی فهمم محمد چه می گوید؟ فقط می بینم لبهای او حرکت می کند ولی ابوسفیان گفت: فکر می کنم بعضی از سخنانش حق است، ابوجهل اظهار داشت او دیوانه است، و ابولهب اضافه کرد: او کاهن است، دیگری گفت: او شاعر است و به دنبال این سخنان ناموزون و نسبتهای ناروا آیه نازل گشت.

تفسیر: در این آیه باز روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، ضمن عبارت کوتاهی پاسخ دندان شکنی به این گروه گمراه می دهد و می گوید: «بنگر چگونه برای تو مثل می زنند (یکی ساحرت می خواند دیگری مسحور، یکی کاهن و دیگری مجنون) و از همین رو آنها گمراه شده اند و قدرت پیدا کردن راه حق را ندارند» (أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا).

نه این که راه ناپیدا باشد و چهره حق مخفی بلکه آنها چشم بینا ندارند، و عقل و خرد خود را به خاطر بغض و جهل و تعصب و لجاج از کار انداخته اند.

(آیه ۴۹) - رستاخیز قطعی است! در آیات گذشته سخن از «توحید» و مبارزه با شرک بود، اما در اینجا سخن از «معاد» که در همه جا مکمل مسأله توحید است به میان آمده، و به سه سؤال و یا سه ایراد منکران معاد پاسخ گفته شده است: «و آنها گفتند: آیا هنگامی که ما به استخوانهای پوسیده تبدیل و پراکنده شدیم دگر بار آفرینش تازه ای خواهیم یافت؟» (وَقَالُوا ءِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرَفَاتًا ءَأَنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا).

این تعبیر نشان می‌دهد که پیامبر ﷺ همواره در دعوت خود سخن از مسأله «معاد جسمانی» می‌گفت که این جسم بعد از متلاشی شدن باز می‌گردد، وگرنه هرگاه سخن تنها از معاد روحانی بود این‌گونه ایرادهای مخالفان به هیچ وجه معنی نداشت. (آیه ۵۰) - قرآن در پاسخ آنها می‌گوید: «بگو: (استخوان پوسیده و خاک شده که سهل است) شما سنگ باشید یا آهن» باز خدا قادر است لباس حیات در تنتان بپوشاند (قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا).

(آیه ۵۱) - «یا هر مخلوقی که در نظر شما از آن هم سخت‌تر است» و از حیات و زندگی دورتر می‌باشد، باز خدا قادر است شما را به زندگی مجدد بازگرداند (أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدْرِكُمْ).

دومین ایراد آنها این بود که می‌گفتند: بسیار خوب اگر بپذیریم که این استخوانهای پوسیده و متلاشی شده قابل بازگشت به حیات است چه کسی قدرت انجام این کار را دارد، چرا که این تبدیل را یک امر بسیار پیچیده و مشکل می‌دانستند «پس آنها می‌گویند: چه کسی ما را باز می‌گرداند؟ (فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا).

پاسخ این سؤال را قرآن چنین می‌گوید: «به آنها بگو: همان کسی که شما را بار اول آفرید» (قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ).

سرانجام به سومین ایراد آنها پراخته، می‌گوید: «پس آنها سر خود را از روی تعجب و انکار به سوی تو تکان می‌دهند و می‌گویند: چه زمانی این معاد واقع می‌شود؟» (فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ).

آنها در حقیقت با این ایراد خود می‌خواستند این مطلب را منعکس کنند که به فرض این ماده خاکی قابل تبدیل به انسان باشد، و قدرت خدا را نیز قبول کنیم، اما این یک وعده نسیه بیش نیست و معلوم نیست در چه زمانی واقع می‌شود؟ قرآن در پاسخشان می‌گوید: «به آنها بگو: شاید زمان آن نزدیک باشد» (قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا).

و البته نزدیک است چرا که مجموعه عمر این جهان هرچه باشد در برابر

زندگی بی پایان در سرای دیگر لحظه زودگذری بیش نیست.

و از این گذشته، اگر قیامت در مقیاسهای کوچک و محدود ما دور به نظر برسد آستانه قیامت که مرگ است به همه ما نزدیک است چرا که مرگ قیامت صغری است «إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ فَأَمَّتْ قِيَامَتُهُ»، درست است که مرگ، قیامت کبری نیست ولی یادآور آن است.

(آیه ۵۲) - در این آیه بی آنکه تاریخ دقیقی از قیامت ذکر کند بعضی از خصوصیات آن را چنین بیان می کند: «این بازگشت به حیات» همان روز (ی خواهد بود) که شما را (از قبرهایتان) فرا می خواند، شما هم اجابت می کنید در حالی که حمد او را می گوید «يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ».

و آن روز است که فاصله مرگ و رستاخیز یعنی دوران برزخ را کوتاه خواهید شمرد «و می پندارید تنها مدت کوتاهی (در جهان برزخ) درنگ کرده اید» «وَتَطُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا».

(آیه ۵۳) - برخورد منطقی با همه مخالفان: از آنجاکه در آیات پیشین سخن از مبدأ و معاد و دلائلی بر این دو مسأله مهم اعتقادی در میان بود، در اینجا روش گفتگو و استدلال با مخالفان مخصوصاً مشرکان را می آموزد چرا که مکتب هر قدر عالی باشد و منطق قوی و نیرومند ولی اگر با روش صحیح بحث و مجادله توأم نگردد و به جای لطف و محبت، خشونت بر آن حاکم گردد، بی اثر خواهد بود.

لذا آیه می گوید: «و به بندگان من بگو: سخنی را بگویند که بهترین باشد» «وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ».

بهترین از نظر محتوی، بهترین از نظر طرز بیان، و بهترین از جهت توأم بودن با فضائل اخلاقی و روشهای انسانی.

«چرا که (اگر قول احسن را ترک گویند و به خشونت در کلام و مخاصمه و لجاج برخیزند) شیطان در میان آنها فساد و فتنه می کند» «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ».

و فراموش نکنید شیطان در کمین نشسته و بی کار نیست «زیرا شیطان از آغاز

دشمن آشکاری برای انسان بوده است» (إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا).

گاهی مؤمنان تازه کار طبق روشی که از پیش داشتند با هر کس که در عقیده با آنها مخالف بود به خشونت می پرداختند.

از این گذشته تعبیرات توهین آمیز مخالفان نسبت به پیامبر ﷺ که بعضی از آنها در آیات پیشین گذشت مانند مسحور، مجنون، کاهن، شاعر، گاهی سبب می شد که مؤمنان عنان اختیار را از دست بدهند و به مقابله با آنها در یک مشاجره لفظی خشن برخیزند و هر چه می خواهند بگویند.

«قرآن» مؤمنان را از این کار باز می دارد و دعوت به نرمش و لطافت در بیان و انتخاب بهترین کلمات را می کند تا از فساد شیطان پرهیزند.

(آیه ۵۴) - این آیه اضافه می کند: «پروردگار شما از حال شما آگاهتر است اگر بخواهد شما را مشمول رحمت خویش قرار می دهد، و اگر بخواهد مجازاتتان خواهد کرد» (رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَأُ يَرْحَمَكُمْ أَوْ إِنَّ يَشَأُ يُعَذِّبُكُمْ).

در پایان آیه روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده و به عنوان دلداری و پیشگیری از ناراحتی فوق العاده پیامبر ﷺ از عدم ایمان مشرکان می فرماید: «وما تو را وکیل بر آنها نفرستاده ایم» که ملزم باشی حتماً آنها ایمان بیاورند (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً).

وظیفه تو ابلاغ آشکار و دعوت مجددانه به سوی حق است، اگر ایمان آوردند چه بهتر وگرنه زبانی به تو نخواهد رسید.

(آیه ۵۵) - این آیه سخن را از این فراتر می برد و می گوید: خدا تنها آگاه از حال شما نیست بلکه: «پروردگارت نسبت به حال همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند، از همه آگاهتر است» (وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

سپس اضافه می کند: «وما بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر فضیلت بخشیدیم و به داوود کتاب زبور دادیم» (وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا).

این جمله در حقیقت پاسخ به یکی از ایرادات مشرکان است، که با تعبیر

تحقیرآمیز می‌گفتند: آیا خداوند شخص دیگری را نداشت که محمد یتیم را به نبوت انتخاب کرد؟ وانگهی چه شد که او سرآمد همه پیامبران و خاتم آنها شد؟! قرآن می‌گوید: این جای تعجب نیست خداوند از ارزش انسانی هر کس آگاه است و پیامبران خود را از میان همین توده مردم برگزیده، یکی را به عنوان خلیل **اللّٰه** مفتخر ساخت، دیگری را **کلیم اللّٰه**، و دیگری را **روح اللّٰه** قرار داد، پیامبر اسلام **صلی اللّٰه علیہ و آله و سلم** را به عنوان **حبیب اللّٰه** برگزید و خلاصه بعضی را بر بعضی فضیلت بخشید، طبق موازینی که خودش می‌داند و حکمتش اقتضا می‌کند.

با این که داوود دارای حکومت عظیم و کشور پهناوری بود، خداوند این را افتخار او قرار نمی‌دهد بلکه کتاب زبور را افتخار او می‌شمرد تا مشرکان بدانند عظمت یک انسان به مال و ثروت و داشتن قدرت و حکومت ظاهری نیست و یتیم و بی مال بودن دلیلی بر تحقیر نخواهد شد.

(آیه ۵۶) - در این آیه باز سخن از مشرکان است و در تعقیب بحثهای گذشته به پیامبر **صلی اللّٰه علیہ و آله و سلم** می‌گوید: «به آنها بگو: معبودهایی را که غیر خدا شایسته پرستش می‌پندارید بخوانید، آنها نه قدرت دارند مشکلات و گرفتاریها را از شما برطرف سازند و نه دگرگونی در آن ایجاد کنند» **(قُلْ اَدْعُوا الَّذِیْنَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُوْنِهٖ فَاَلَا یَمْلِكُوْنَ کَشْفَ الضُّرِّ عَنْکُمْ وَلَا تَحْوِیْلًا)**.

در حقیقت این آیه همانند بسیاری دیگر از آیات قرآن، منطوق و عقیده مشرکان را از این راه ابطال می‌کند که پرستش و عبادت آلهه یا به خاطر جلب منفعت است یا دفع زیان، در حالی که اینها قدرتی از خود ندارند که مشکلی را برطرف سازند و نه حتی مشکلی را جابه‌جا کنند.

تعبیر به «الَّذِیْنَ» در این آیه بیانگر آن است که منظور همه معبودهای غیرالله نیست، بلکه معبودهایی همچون فرشتگان و حضرت مسیح (ع) و مانند آنهاست. (آیه ۵۷) - این آیه در حقیقت دلیلی است برای آنچه در آیه قبل گفته شد، می‌گوید: می‌دانید چرا آنها قادر نیستند مشکلی را از دوش شما، بدون اذن پروردگار بردارند برای این که خودشان برای حل مشکلات به در خانه خدا می‌روند،

خودشان سعی دارند به ذات پاک او تقرب جویند و هرچه می‌خواهند از او بخواهند: «کسانی را که آنان می‌خوانند، خودشان وسیله‌ای (برای تقرب) به پروردگارشان می‌جویند» (أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ).

«وسیله‌ای هر چه نزدیکتر» (أَيُّهُمْ أَقْرَبُ).

«و به رحمت او امیدوارند» (وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ).

«و از عذاب او می‌ترسند» (وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ).

«چرا که عذاب پروردگارت (چنان شدید می‌باشد که) همواره درخور پرهیز و وحشت است» (إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا).

(آیه ۵۸) - تسلیم بهانه‌جویان نشو! به دنبال بحثهایی که با مشرکان در زمینه توحید و معاد در آیات گذشته خواندیم این آیه آنها را با گفتار بیدارکننده‌ای اندرز می‌دهد و پایان و فناء این دنیا را در مقابل دیدگان عقلشان مجسم می‌سازد تا بدانند این سرا، سرای فانی است، و سرای بقا جای دیگر است، و خود را برای مقابله با نتایج اعمالشان آماده سازند می‌گوید: «و هیچ آبادی در روی زمین نیست مگر این که ما آن را قبل از روز قیامت هلاک می‌کنیم، یا به عذاب شدیدی گرفتارش می‌سازیم» (وَأَنَّ مِنْ قَرِيْبَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوْهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوْهَا عَذَابًا شَدِيْدًا).

بدکاران ستمگر و طاغیان گردنکش را به وسیله عذاب نابود می‌کنیم و دیگران را با مرگ طبیعی و یا حوادثی معمولی.

بالاخره این جهان پایان می‌گیرد و همه راه فنا را می‌پیمایند «و این (یک اصل مسلم و قطعی است که) در کتاب الهی [=لوح محفوظ] ثبت است» (كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا).

(آیه ۵۹) - در اینجا این ایراد برای مشرکان باقی می‌ماند که خوب ما بحثی نداریم ایمان بیاوریم، اما به این شرط که پیامبر اسلام ﷺ هر معجزه‌ای را که ما پیشنهاد می‌کنیم انجام دهد، و در واقع به بهانه‌جوییهای ما تن در دهد.

قرآن در پاسخ آنها می‌گوید: «هیچ چیز مانع ما نبود که این‌گونه معجزات را بفرستیم جز این که پیشینیان آن را تکذیب کردند» (وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا

أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ).

اشاره به این که: معجزاتی که دلیل صدق پیامبر است به قدر کافی فرستاده شده و اما معجزات اقتراحی و پیشنهادی شما، چیزی نیست که با آن موافقت شود، چرا که پس از مشاهده باز ایمان نخواهید آورد، اگر بپرسند به چه دلیل؟ در پاسخ گفته می شود به دلیل این که امتهای گذشته که آنها هم شرائطی کاملاً مشابه شما داشتند نیز چنین پیشنهادهای بهانه جویانه ای را کردند، بعداً هم ایمان نیاوردند.

سپس قرآن روی یک نمونه روشن از این مسأله انگشت گذارده، می گوید: «وما به قوم ثمود ناقة دادیم که روشنگر بود» (وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً).

همان شتری که به فرمان خدا از کوه سر برآورد، چرا که تقاضای چنین معجزه ای را کرده بودند، معجزه ای روشن و روشنگر!

ولی با این حال آنها ایمان نیاوردند «پس به آن ناقة ستم کردند» و او را به قتل رساندند (فَطَلَّمُوا بِهَا).

اصولاً برنامه ما این نیست که هر کسی معجزه ای پیشنهاد کند پیامبر تسلیم او گردد «وما آیات و معجزات را جز برای تخویف مردم و اتمام حجت نمی فرستیم» (وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا).

(آیه ۶۰) - سپس پیامبرش را در برابر سرسختی و لجاجت دشمنان دلداری داده، می گوید: اگر آنها در مقابل سخنان این چنین لجاجت به خرج می دهند و ایمان نمی آورند مطلب تازه ای نیست، «به خاطر بیاور هنگامی را که به تو گفتیم پروردگارت احاطه کامل بر مردم دارد» و از وضعشان کاملاً آگاه است (وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ).

همیشه در برابر دعوت پیامبران، گروهی پاکدل ایمان آورده اند و گروهی متعصب و لجوج به بهانه جویی و کارشکنی و دشمنی برخاسته اند، در گذشته چنین بوده، امروز نیز چنین است.

سپس اضافه می کند: «وما آن رویایی را که به تو نشان دادیم فقط برای



آزمایش مردم بود» (وَمَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِي آرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ).

«همچنین شجره ملعونه [=درخت نفرین شده] را که در قرآن ذکر کرده ایم»  
آن نیز آزمایشی برای مردم است (وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ).

در پایان اضافه می‌کند: «ما آنها را بیم داده (و انذار) می‌کنیم اما جز طغیان  
عظیم، چیزی بر آنها نمی‌افزاید» (وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا).

چراکه اگر دل و جان آدمی آماده پذیرش حق نباشد، نه تنها سخن حق در آن  
اثر نمی‌گذارد، بلکه غالباً نتیجه معکوس می‌دهد و به خاطر سرسختی و مقاومت  
منفی بر گمراهی و لجاجتشان می‌افزاید - دقت کنید.

\* رؤیای پیامبر ﷺ و شجره ملعونه: جمعی از مفسران شیعه و اهل سنت  
نقل کرده‌اند که: این خواب اشاره به جریان معروفی است که پیامبر ﷺ در خواب  
دید میمون‌هایی از منبر او بالا می‌روند و پایین می‌آیند، بسیار از این مسأله غمگین  
شد، آن چنان که بعد از آن کمتر می‌خندید - این میمون‌ها را به بنی‌امیه تفسیر کرده‌اند  
که یکی بعد از دیگری بر جای پیامبر ﷺ نشستند در حالی که از یکدیگر تقلید  
می‌کردند و افرادی فاقد شخصیت بودند و حکومت اسلامی و خلافت رسول الله را  
به فساد کشیدند.

اما شجره ملعونه - در قرآن ممکن است اشاره به هر گروه منافق و خبیث  
و مطرود درگاه خدا، مخصوصاً گروه‌هایی همانند بنی‌امیه و یهودیان سنگدل  
و لجوج و همه کسانی که در خط آنها گام برمی‌دارند، باشد، و شجره زقوم در قیامت  
تجسمی از وجود این شجرات خبیثه در جهان دیگر است، و همه این شجرات  
خبیثه مایه آزمایش و امتحان مؤمنان راستین در این جهان هستند.

(آیه ۶۱) - در اینجا قرآن به مسأله سرپیچی ابلیس از فرمان خدا مبنی بر  
سجده برای آدم و سرنوشت شوم او به دنبال این ماجرا اشاره می‌کند.

مطرح کردن این ماجرا به دنبال بحث‌های گذشته پیرامون مشرکان لجوج،  
در واقع اشاره به این است که نمونه کامل استکبار و کفر و عصیان، شیطان  
بود، ببینید سرنوشتش به کجا رسید، شما پیروان او نیز همان سرنوشت را

خواهید داشت.

نخست می‌گوید: «و یادآور هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید و همگی جز ابلیس سجده کردند» (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ).

این سجده یک نوع خضوع و تواضع به خاطر عظمت خلقت آدم و امتیاز او بر سایر موجودات و یا سجده‌ای بوده است به عنوان پرستش در برابر خداوند به خاطر آفرینش چنین مخلوق شگرفی.

ابلیس که باد کبر و غرور در سر داشت و خودخواهی و خودبینی بر عقل و هوشش پرده افکنده بود، به گمان این که خاک و گل، که منبع همه برکات و سرچشمه حیات است کم اهمیت‌تر از آتش است به عنوان اعتراض به پیشگاه خدا چنین «گفت: آیا من برای موجودی سجده کنم که او را از گل آفریده‌ای» (قَالَ: أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتُ طِينًا).

(آیه ۶۲) - ولی هنگامی که دید بر اثر این استکبار و سرکشی در برابر فرمان خدا از درگاه مقدسش برای همیشه طرد شد: «گفت: به من بگو، این کسی را که بر من برتری داده‌ای (به چه دلیل بوده است؟) اگر مرا تا روز قیامت زنده بگذاری، همه فرزندانم را، جز عده کمی، گمراه و ریشه کن خواهم ساخت» (قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَنَا عَلَىٰ آلِهَتِنَا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا حَتَمَ لَكَ فِيهِ دُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا).

(آیه ۶۳) - در این هنگام برای این که میدان آزمایشی برای همگان تحقق یابد، و وسیله‌ای برای پرورش مؤمنان راستین فراهم شود - که انسان همواره در کوره حوادث پخته می‌شود، و در برابر دشمن نیرومند، قوی و قهرمان می‌گردد - به شیطان امکان بقاء و فعالیت داده شده: «فرمود: برو، هر کس از آنها از تو تبعیت کند پس جهنم کیفر شماست، کیفری است فراوان!» (قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا).

به این وسیله اعلام آزمایش کرده و سرانجام پیروزی و شکست در این

آزمایش بزرگ الهی را بیان فرموده.

(آیه ۶۴) - دامهای ابلیس! در این آیه طرق نفوذ شیطان و اسباب و وسائلی را که در وسوسه‌های خود به آن متوسل می‌شود به شکل جالب و گویایی چنین شرح می‌دهد: «وهرکدام از آنها را می‌توانی با صداقت تحریک کن» «وَأَسْتَفْزِرُ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ».

«ولشکر سواره و پیاده‌ات را بر آنها گسیل دار!» (وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ).

شیطان دستیاران فراوانی از جنس خود و از جنس آدمیان دارد که برای اغوای مردم به او کمک می‌دهند، بعضی سریعتر و نیرومندتر همچون لشکر سواره‌اند، و بعضی آرامتر و ضعیفتر همچون لشکر پیاده!

«و در ثروت و فرزندانشان شرکت جوی!» (وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ).

«و آنها را با وعده‌ها سرگرم کن!» (وَعِدَّهُمْ).

سپس هشدار می‌دهد که: «ولی شیطان جز فریب و دروغ و وعده‌ای به آنها نمی‌دهد» (وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا).

(آیه ۶۵) - اما بدان «تو هرگز سلطه‌ای بر بندگان من نخواهی یافت» (إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ).

«و همین قدر کافی است که پروردگارت (ولی و) حافظ آنها باشد» (وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا).

(آیه ۶۶) - با این همه نعمت این همه کفران چرا؟! بحثهایی را که در زمینه توحید و مبارزه با شرک در گذشته داشتیم در اینجا نیز آن را تعقیب می‌کند، و از دو راه مختلف (راه استدلال و برهان - راه وجدان و درون) در این موضوع وارد بحث می‌شود.

نخست به توحید استدلالی اشاره کرده، می‌گوید: «پروردگار شما کسی است که کشتی را در دریا به حرکت در می‌آورد، حرکتی مداوم و مستمر!» (رَبُّكُمْ الَّذِي

## يُزَجِي لَكُمْ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ).

بدیهی است برای حرکت کشتیها در دریا، نظاماتی دست به دست هم داده تا این امر فراهم گردد.

البته می دانید کشتیها همیشه بزرگترین وسیله نقلیه انسانها بوده و هستند، هم اکنون کشتیهای غول پیکری داریم که به اندازه یک شهر کوچک وسعت و سرنشین دارند.

سپس اضافه می کند: هدف از این برنامه آن است «تا از نعمت او بهره مند شوید» (لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ). برای مسافرتهاى خودتان، برای نقل و انتقال مال التجاره‌ها، و برای آنچه به دین و دنیای شما کمک می کند.

چراکه: «خدا نسبت به شما مهربان است» (أِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيماً).

(آیه ۶۷) - از این توحید استدلالی - که گوشه کوچکی از نظام آفرینش را که حاکی از مبدأ علم و قدرت و حکمت آفریدگار است نشان می دهد - به استدلال فطری منتقل می شود و می گوید: فراموش نکنید: «هنگامی که ناراحتیها در دریا به شما برسد (و گرفتار طوفان و امواج کوبنده و وحشتناک شوید) تمام معبودهایی را که می خوانید جز خدا از نظر شما گم می شود» (وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا).

و باید گم شود چرا که طوفان حوادث پرده‌های تقلید و تعصب را که بر فطرت آدمی افتاده کنار می زند، و نور فطرت که نور توحید و خداپرستی و یگانه پرستی است جلوه گر می شود.

این یک قانون عمومی است که تقریباً هر کس آن را تجربه کرده است که در گرفتاریها هنگامی که کارد به استخوان می رسد، موقعی که اسباب ظاهری از کار می افتند، و کمکه‌های مادی ناتوان می گردند، انسان به یاد مبدأ بزرگی از علم و قدرت می افتد که او قادر بر حلّ سخت ترین مشکلات است. اما ایمان و توجه به خدا در صورتی ارزش دارد که دائمی و پایدار باشد.

سپس اضافه می کند: اما شما فراموشکاران «هنگامی که دست قدرت الهی

شما را به سوی خشکی نجات داد رو می گردانید و اصولاً انسان کفران کننده است»  
**(فَلَمَّا نَجَّيْكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كُفُورًا).**

بار دیگر پرده های غرور و غفلت، تقلید و تعصب، این نور الهی را می پوشاند و گرد و غبار عصیان و گناه و سرگرمی های زندگی مادی، چهره تابناک آن را پنهان می سازد.

(آیه ۶۸) - ولی آیا فکر می کنید خداوند در خشکی و قلب صحرا نمی تواند شما را به مجازاتهای شدید مبتلا سازد؟: «پس آیا شما از این ایمنید که به فرمان او زمین بشکافد و شما را در کام خود فرو ببرد؟» **(أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يُخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ).** و «آیا از این ایمنید که طوفانی از سنگ بر شما ببارد (و شما را در زیر سنگها مدفون سازد عذابی که به مراتب از غرق در دریاها سخت تر است) سپس حافظ و نگهبانی برای خود پیدا نکنید؟» **! (أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا).**

(آیه ۶۹) - سپس اضافه می کند: ای فراموشکاران آیا گمان کردید این آخرین بار بود که شما نیاز به سفر دریا پیدا کردید؟ «یا این که ایمن هستید که بار دیگر شما را به دریا بازگرداند، و تندباد کوبنده ای بر شما بفرستد، و شما را بخاطر کفرتان غرق کند، سپس دادخواه و خونخواهی در برابر ما پیدا نکنید» **(أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا).**

(آیه ۷۰) - انسان گل سر سبد موجودات! از آنجا که یکی از طرق تربیت و هدایت، همان دادن شخصیت به افراد است، قرآن مجید به دنبال بحثهایی که درباره مشرکان و منحرفان در آیات گذشته داشت، در اینجا به بیان شخصیت والای نوع بشر و مواهب الهی نسبت به او می پردازد، تا با توجه به این ارزش فوق العاده به آسانی گوهر خود را نیالاید و خویش را به بهای ناچیزی نفروشد، می فرماید: «و ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم» **(وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ).**

سپس به سه قسمت از مواهب الهی، نسبت به انسانها اشاره کرده، می گوید:

«وما آنها را (با مرکبهای مختلفی که در اختیارشان قرار داده ایم) در خشکی و دریا حمل کردیم» (وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ).

دیگر این که: «آنها را از طیبات روزی دادیم» (وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ).

سوم این که: «ما آنها را بر بسیاری از مخلوقات خود فضیلت و برتری دادیم» (وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا).

\* چرا انسان برترین مخلوق خداست؟ پاسخ این سؤال چندان پیچیده نیست، زیرا می دانیم تنها موجودی که از نیروهای مختلف، مادی و معنوی، جسمانی و روحانی تشکیل شده، و در لابلای تضادها می تواند پرورش پیدا کند، و استعداد تکامل و پیشروی نامحدود دارد، انسان است.

حدیث معروفی که از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده نیز شاهد روشنی بر این مدعاست، آنجا که می فرماید: «خداوند خلق عالم را بر سه گونه آفرید: فرشتگان و حیوانات و انسان، فرشتگان عقل دارند بدون شهوت و غضب، حیوانات مجموعه ای از شهوت و غضبند و عقل ندارند، اما انسان مجموعه ای است از هر دو تا کد امین غالب آید، اگر عقل او بر شهوتش غالب شود، از فرشتگان برتر است و اگر شهوتش بر عقلش چیره گردد، از حیوانات پست تر».

(آیه ۷۱) - این آیه به یکی دیگر از مواهب الهی نسبت به انسان، و سپس مسؤولیتهای سنگینی را که به موازات این مواهب متوجه او می شود اشاره می کند: در آغاز به «مسأله رهبری» و نقش آن در سرنوشت انسانها پرداخته، می گوید: «روز قیامت هر گروهی را با امام و رهبرشان می خوانیم» (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ).

یعنی آنها که رهبری پیامبران و جانشینان آنان را در هر عصر و زمان پذیرفتند، همراه پیشوایانشان خواهند بود، و آنها که رهبری شیطان و ائمه ضلال و پیشوایان جبار و ستمگر را انتخاب کردند همراه آنها خواهند بود.

این تعبیر در عین این که یکی از اسباب تکامل انسان را بیان می کند، هشدار می دهد که است به همه افراد بشر که در انتخاب رهبر فوق العاده دقیق و سختگیر باشند، و زمام

فکر و برنامه خود را به دست هر کس نسپرند.

لذا در دنباله آیه می‌گوید: آنجا مردم دو گروه می‌شوند «پس کسانی که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می‌شود آنها (با سرفرازی و افتخار و خوشحالی و سرور) نامه اعمالشان را می‌خوانند و کوچکترین ظلم و ستمی به آنها نمی‌شود» (فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا).

(آیه ۷۲) - «اما کسی که در این جهان (از دیدن چهره حق) نابینا بوده است، در آخرت نیز نابینا و گمراهتر است» (وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَصْلُّ سَبَلًا).

نه در این دنیا راه هدایت را پیدا می‌کنند و نه در آخرت راه بهشت و سعادت را، چرا که چشم خود را به روی همه واقعیات بستند و از دیدن چهره حق و آیات خداوند و آنچه مایه هدایت و عبرت است و آن همه مواهبی که خداوند به آنها بخشیده بود، خود را محروم ساختند، و از آنجا که سرای آخرت بازتاب و انعکاس عظیمی است از این جهان، چه جای تعجب که این کوردلان به صورت نابینا وارد عرصه محشر شوند؟!!

\* نقش رهبری در اسلام - در حدیث معروفی که از امام باقر علیه السلام نقل شده هنگامی که سخن از ارکان اصلی اسلام به میان می‌آورد «ولایت» (رهبری) را پنجمین و مهمترین رکن معرفی می‌نمود در حالی که نماز که معرف پیوند خلق با خالق است و روزه که رمز مبارزه با شهوات است و زکات که پیوند خلق با خالق است و حج که جنبه‌های اجتماعی اسلام را بیان می‌کند چهار رکن اصلی دیگر.

سپس امام علیه السلام اضافه می‌کند: «هیچ چیز به اندازه ولایت و رهبری اهمیت ندارد». - چرا که اجرای اصول دیگر در سایه آن خواهد بود.

و نیز به همین دلیل در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده: «کسی که بدون امام و رهبر از دنیا برود مرگ او مرگ جاهلیت است». تاریخ نیز بسیار به خاطر دارد که گاهی یک ملت در پرتو رهبری یک رهبر

بزرگ و شایسته در صف اول در جهان قرار گرفته، و گاه همان ملت با همان نیروهای انسانی و منابع دیگر به خاطر رهبری ضعیف و نالایق آن چنان سقوط کرده که شاید کسی باور نکند این همان ملت پیشرو است.

(آیه ۷۳) - با توجه به بحثی که در آیات گذشته پیرامون شرک و مشرکان بود در اینجا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هشدار می دهد که از وسوسه های این گروه برحذر باشد، مبادا کمترین ضعفی در مبارزه با شرک و بت پرستی به خود راه بدهد، که باید با قاطعیت هر چه تمامتر دنبال گردد.

نخست می گوید: «نزدیک بود آنها تو را (با وسوسه های خود) از آنچه بر تو وحی کردیم بفریبند، تا غیر آن را به ما نسبت دهی؛ و در آن صورت، تو را به دوستی خود برمیگزیند» (وَإِنْ كَادُوا لَيُفْتِنُوكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلاً).

(آیه ۷۴) - «و اگر ما تو را ثابت قدم نمی ساختیم (و در پرتو مقام عصمت، مصون از انحراف نبود) نزدیک بود به آنان تمایل کنی» (وَلَوْلَا أَنْ تَبَيَّنَّاكَ لَفَدُّكِتَ تَرَكَنَ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلاً). اما این تثبیت الهی مانع از آن تمایل شد.

(آیه ۷۵) - «اگر چنین می کردی ما دو برابر مجازات (مشرکان) در زندگی دنیا، و دو برابر (مجازات آنها) را بعد از مرگ به تو می چشاندیم، سپس در برابر ما یآوری برای خود نمی یافتی!» (إِذَا لَادَفْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا).

چراکه هر قدر مقام انسان از نظر علم، معرفت و ایمان بالاتر رود، اعمال نیک او به همان نسبت عمق و ارزش بیشتر، و طبعاً ثواب فرونتری خواهد داشت. کیفرها و مجازاتها نیز به همین نسبت بالا خواهد رفت.

\* خدایا! مرا به خود وا مگذار - در منابع اسلامی می خوانیم هنگامی که سه آیه فوق نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: **اللَّهُمَّ لَا تَكَلِّبْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا؛** «خدایا! مرا حتی به اندازه یک چشم بر هم زدن به خویشتن وامگذار».

این دعای پر معنی پیامبر صلی الله علیه و آله یک درس مهم را به همه ما می دهد که در هر



حال باید به خدا پناه برد و به لطف او متکی بود که پیامبران معصوم نیز بدون یاری او در لغزشگاهها مصون نخواهند بود، تا چه رسد به ما در برابر این همه وسوسه‌های شیطانی.

**آیه ۷۶ - شأن نزول:** مشهور این است که این آیه و آیه بعد در مورد اهل مکه نازل شده است که نشستند و تصمیم گرفتند پیامبر ﷺ را از مکه بیرون کنند و بعداً این تصمیم، فسخ و مبدل به تصمیم بر اعدام پیامبر ﷺ در مکه گردید و به دنبال آن خانه پیامبر ﷺ از هر سو محاصره شد، و همانگونه که می‌دانیم پیامبر ﷺ از این حلقه محاصره، به طرز اعجاز‌آمیزی، بیرون آمد و به سوی مدینه حرکت کرد و سرآغاز هجرت گردید.

**تفسیر: توطئه شوم دیگر؟** در آیات گذشته دیدیم که مشرکان می‌خواستند از طریق وسوسه‌های گوناگون در پیامبر ﷺ نفوذ کنند و او را از جاده مستقیم خویش منحرف سازند که لطف الهی به یاری پیامبر ﷺ آمد و نقشه‌هاشان نقش بر آب شد. به دنبال آن ماجرا طرح دیگری برای خنثی کردن دعوت پیامبر ﷺ ریختند، و آن این که او را از زادگاهش به نقطه‌ای که احتمالاً نقطه خاموش و دورافتاده‌ای بود تبعید کنند که آن هم به لطف پروردگار خنثی شد.

آیه می‌گوید: «و نزدیک بود آنها تو را از این سرزمین با نقشه و تحریک ماهرانه و حساب شده‌ای خارج سازند» (وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا).

سپس قرآن به آنها هشدار می‌دهد که: «و هرگاه چنین می‌کردند (گرفتار مجازات سخت الهی شده و) پس از تو، جز مدت کمی باقی نمی‌ماندند» (وَإِذَا لَا يَلْبُثُونَ خِلاَفَكَ إِلَّا قَلِيلًا). و به زودی نابود می‌شدند زیرا این گناه بسیار عظیمی است که مردم، رهبر دلسوز و نجات‌بخششان را، از شهر خود بیرون کنند، و به این ترتیب بزرگترین نعمت الهی را کفران نمایند، چنین جمعیتی دیگر حق حیات نخواهند داشت و مجازات نابودکننده الهی به سراغشان خواهد آمد.

(آیه ۷۷) - این تنها مربوط به مشرکان عرب نیست: «این سنت (ما در

مورد) پیامبرانی است که پیش از تو فرستادیم و هرگز برای سنت ما تغییر و دگرگونی نخواهی یافت» (سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلاً).

این سنت از یک منطق روشن سرچشمه می‌گیرد و آن این است که چنین قوم ناسپاسی که چراغ هدایت خود را می‌شکنند سنگر نجات خویش را ویران می‌کنند. آری! چنین قومی دیگر لایق رحمت الهی نیستند، و مجازات آنها را فرا خواهد گرفت، و می‌دانیم خداوند تبعیضی در میان بندگانش قائل نیست، یعنی در مقابل اعمال یکسان مجازات یکسان قائل می‌شود.

و این است معنی عدم تخلف سنتهای پروردگار.

(آیه ۷۸) - در تعقیب آیات گذشته که از توحید و شرک، و سپس وسوسه‌ها و توطئه‌های مشرکان بحث می‌کرد، در اینجا به مسأله نماز و توجه به خدا و نیایش می‌پردازد، که عامل مؤثری برای مبارزه با شرک است، و وسیله‌ای برای طرد هرگونه وسوسه شیطانی از دل و جان آدمی.

نخست می‌گوید: «نماز را از زوال خورشید (هنگام ظهر) تا نهایت تاریکی شب [=نیمه شب] برپادار؛ و همچنین قرآن فجر [=نماز صبح] را، چرا که قرآن فجر، مشهود (فرشتگان شب و روز) است! (أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا).

از این تعبیر به خوبی روشن می‌شود که بهترین موقع برای ادای نماز صبح همان لحظات آغاز طلوع فجر است.

آیه فوق از آیاتی است که اشاره اجمالی به وقت نمازهای پنجگانه می‌کند، و با انضمام به سایر آیات قرآن در زمینه وقت نماز است و روایات فراوانی که در این رابطه وارد شده، وقت نمازهای پنجگانه دقیقاً مشخص می‌شود.

(آیه ۷۹) - بعد از ذکر نمازهای فریضه پنجگانه اضافه می‌کند: «و پاسی از

شب را (از خواب برخیز و) قرآن (و نماز) بخوان» (وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ).

مفسران معروف اسلامی این تعبیر را اشاره به نافله شب که در فضیلت آن روایات بی‌شماری وارد شده است دانسته‌اند.

سپس می‌گوید: «این یک وظیفه اضافی (علاوه بر نمازهای فریضه) برای توست» (نَافِلَةٌ لَّكَ).

بسیاری این جمله را دلیل بر آن دانسته‌اند که نماز شب بر پیامبر ﷺ واجب بوده است.

به هر حال در پایان آیه نتیجه این برنامه الهی روحانی و صفابخش را چنین بیان می‌کند: «امید است پروردگارت تو را به مقامی درخور ستایش برانگیزد!» (عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا).

بدون شک «مقام محمود» مقام بسیار برجسته‌ای است که ستایش برانگیز است. و از آنجا که این کلمه به طور مطلق آمده، شاید اشاره به این باشد که ستایش همگان را از اولین و آخرین متوجه تو می‌کند.

روایات اسلامی، «مقام محمود» را به عنوان مقام «شفاعت کبری» تفسیر کرده است، چرا که پیامبر ﷺ بزرگترین شفیعان در عالم دیگر است و آنها که شایسته شفاعت باشند، مشمول این شفاعت بزرگ خواهند شد.

\* نماز شب یک عبادت بزرگ روحانی - غوغای زندگی روزانه از جهات مختلف، توجه انسان را به خود جلب می‌کند، و فکر آدمی را به وادیهای گوناگون می‌کشاند بطوری که جمعیت خاطر و حضور قلب کامل، در آن بسیار مشکل است اما در دل شب و به هنگام سحر و فرونشستن غوغای زندگی مادی، و آرامش روح و جسم انسان در پرتو مقداری خواب، حالت توجه و نشاط خاصی به انسان دست می‌دهد که بی نظیر است.

به همین دلیل دوستان خدا همیشه از عبادتهای آخر شب، برای تصفیه روح و حیات قلب و تقویت اراده و تکمیل اخلاص، نیرو می‌گرفته‌اند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «قیام شب موجب صحت جسم و خشنودی پروردگار و در معرض رحمت او قرار گرفتن و تمسک به اخلاق پیامبران است.»

حتی در بعضی از روایات می‌خوانیم که این عبادت به قدری اهمیت دارد که

جز پاکان و نیکان موفق به آن نمی شوند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «انسان گاهی دروغ می گوید و سبب محرومیتش از نماز شب می شود، هنگامی که از نماز شب محروم شد از روزی (و مواهب مادی و معنوی) نیز محروم می شود».

نماز شب به سه بخش تقسیم می شود:

الف) چهار نماز دو رکعتی که مجموعاً هشت رکعت می شود و نامش

نافله شب است.

ب) یک نماز دو رکعتی که نامش نافله «شَفْع» است.

ج) نماز یک رکعتی که نامش نافله «وتر» است، و طرز انجام این نمازها درست همانند نماز صبح است ولی اذان و اقامه ندارد، و قنوت و تر را هر چه طولانی تر کنند بهتر است.

(آیه ۸۰) - این آیه به یکی از دستورات اصولی اسلام که از روح ایمان و توحید، سرچشمه می گیرد اشاره کرده، می گوید: «و بگو: پروردگارا! مرا (در هر کار) با صداقت وارد کن، و با صداقت خارج ساز» (وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ).

هیچ کار فردی و اجتماعی را جز با صدق و راستی آغاز نکنم، همچنین هیچ برنامه ای را جز به راستی پایان ندهم، راستی و صداقت و درستی و امانت، خط اصلی من در همه کارها باشد و آغاز و انجام همه چیز با آن صورت گیرد.

در حقیقت رمز اصلی پیروزی در همین جا نهفته شده است و راه و روش انبیا و اولیای الهی همین بوده که فکر، گفتار و اعمالشان از هرگونه غش و تقلب و خدعه و نیرنگ و هر چه بر خلاف صدق و راستی است پاک بود.

در پایان آیه به دومین اصل - که از یک نظر میوه درخت توحید، و از نظر دیگر نتیجه ورود و خروج صادقانه در کارهاست - اشاره شده است: «و خداوندا! برای من از سوی خودت سلطان و یابوری قرار ده» (وَاجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا). (آیه ۸۱) - و از آنجا که به دنبال «صدق» و «توکل» که در آیه قبل به آن اشاره

شد، امید به پیروزی قطعی، خود عامل دیگری برای موفقیت است در این آیه به پیامبرش می‌گوید: «و بگو: حق فرارسید و باطل مضمحل و نابود شد» (وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ).

«اصولاً طبیعت باطل (همین است که) مضمحل و نابود شدنی است» (إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا).

باطل جولانی دارد ولی دوام و بقایی نخواهد داشت و سرانجام، پیروزی از آن حق و طرفداران و پیروان حق خواهد بود.

\* آیه جَاءَ الْحَقُّ... و قیام حضرت مهدی (عج): در بعضی از روایات جمله «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ» به قیام حضرت مهدی - عج - تفسیر شده است. امام باقر علیه السلام فرمود: مفهوم این سخن الهی این است که: «هنگامی که امام قائم علیه السلام قیام کند دولت باطل برچیده می‌شود».

در روایت دیگری می‌خوانیم: مهدی به هنگام تولد بر بازویش این جمله نقش بسته بود: «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا».

مسلماً مفهوم این احادیث انحصار معنی وسیع آیه به این مصداق نیست بلکه قیام مهدی - عج - از روشنترین مصداقهای آن است که نتیجه‌اش پیروزی نهایی حق بر باطل در سراسر جهان می‌باشد.

کوتاه سخن این که این قانون کلی الهی و ناموس تخلف‌ناپذیر آفرینش در هر عصر و زمانی مصداقی دارد، و قیام پیامبر صلی الله علیه و آله و پیروزی‌اش بر لشکر شرک و بت پرستی و همچنین قیام حضرت مهدی - عج - بر ستمگران و جباران جهان از چهره‌های روشن و تابناک این قانون عمومی است.

(آیه ۸۲) - قرآن نسخه شفا بخش: از آنجا که در آیات گذشته، بحث از

توحید و حق و مبارزه با شرک و باطل بود، در این آیه به تأثیر فوق‌العاده قرآن و نقش سازنده آن در این رابطه پرداخته، می‌گوید: «و از قرآن، آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان، نازل می‌کنیم» (وُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ).

قرآن نسخه‌ای است برای سامان بخشیدن به همه نابسامانیها، بهبودی فرد

و جامعه از انواع بیماریهای اخلاقی واجتماعی.

«ستمگران را جز خسران (وزیان بیشتر چیزی بر آنها) نمی افزاید» (وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خُسَارًا). چراکه به جای این که از این وسیله هدایت بهره گیرند با حالتی صددرصد منفی به سراغ قرآن می آیند لذا عناد و کفر در جانشان عمق بیشتری پیدا می کند.

(آیه ۸۳) - در این آیه به یکی از ریشه دارترین بیماریهای اخلاقی «انسانهای تربیت نیافته» اشاره کرده، می گوید: «و هنگامی که به این انسان نعمت می بخشیم (غرور و استکبار به او دست می دهد) به پروردگار خود پشت می کند و با حالت تکبر، دور می شود» (وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَتَوَّابِجًا نِيهًا).

«اما هنگامی که (نعمت را از او سلب کنیم، و حتی) مختصر ناراحتی به او برسد یأس و نومیدی سر تا پای او را فرا می گیرد» (وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُوْسًا).

(آیه ۸۴) - در این آیه روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می فرماید: «بگو: هر کس بر طبق روش و خلق و خوی خود عمل می کند» (قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ). مؤمنانی که از آیات قرآن، شفا می طلبند و رحمت کسب می کنند، و ظالمانی که جز خسارت و زیان، بهره ای از آن نمی گیرند، و انسانهای کم ظرفیتی که در حال نعمت مغرورند و در مشکلات مایوس و زبون، همه اینها طبق روحیاتشان عمل می کنند، روحیاتی که بر اثر تعلیم و تربیت و اعمال مکرر خود انسان شکل گرفته است و به اعمال انسان شکل و جهت می دهد.

و در این میان خداوند شاهد و ناظر حال همه است: «آری پروردگار شما آگاهتر است به کسانی که راهشان (بہتر و) از نظر هدایت پربارتر است» (فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا).

(آیه ۸۵) - روح چیست؟ در تعقیب آیات گذشته به پاسخ بعضی از سؤالات مهم مشرکان یا اهل کتاب پرداخته، می گوید: «از تو در باره روح سؤال می کنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است و به شما بیش از اندکی علم و دانش داده نشده است» (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ

## الْعِلْمُ إِلَّا قَلِيلًا).

از مجموع قرائن موجود در آیه و خارج آن چنین استفاده می شود که پرسش کنندگان از حقیقت روح آدمی سؤال کردند، همین روح عظیمی که ما را از حیوانات جدا می سازد و برترین شرف ماست، و تمام قدرت و فعالیت ما از آن سرچشمه می گیرد و به کمکش اسرار علوم را می شکافیم.

و از آنجا که روح، ساختمانی مغایر با ساختمان ماده دارد و اصول حاکم بر آن غیر از اصول حاکم بر ماده و خواص فیزیکی و شیمیایی آن است، پیامبر ﷺ مأمور می شود در یک جمله کوتاه و پرمعنی بگوید: «روح، از عالم امر است یعنی خلقتی اسرارآمیز دارد».

و چون بهره شما از علم و دانش بسیار کم و ناچیز است، بنابراین چه جای شگفتی که رازهای روح را نشناسید، هرچند از همه چیز به شما نزدیکتر است؟ از امام باقر و امام صادق علیهما السلام چنین نقل شده که در تفسیر آیه **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ** فرمود: «روح از مخلوقات خداوند است بینایی و قدرت و قوت دارد، خدا آن را در دل‌های پیغمبران و مؤمنان قرار می دهد».

البته روح آدمی مراتب و درجاتی دارد، آن مرتبه‌ای از روح که در پیامبران و امامان است مرتبه فوق العاده و الایی است، که از آثارش معصوم بودن از خطا و گناه و نیز آگاهی و علم فوق العاده است و مسلماً چنین مرتبه‌ای از روح از همه فرشتگان برتر خواهد بود حتی از جبرئیل و میکائیل! - دقت کنید.

(آیه ۸۶) - آنچه داری از برکت رحمت اوست! چند آیه قبل سخن از قرآن بود، در اینجا در همین زمینه سخن می گوید، نخست می فرماید: «و اگر بخواهیم آنچه را بر تو وحی فرستاده‌ایم، از تو می گیریم» (وَلَكِنَّ شِئْنَا لَنَدْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ).

«سپس کسی را نمی یابی که در برابر ما از تو دفاع کند» و آن را از ما باز پس گیرد (ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا).

پس این مائیم که این علوم را به تو بخشیده‌ایم تا رهبر و هادی مردم باشی،

و این مائیم که هرگاه صلاح بدانیم از تو بازپس می‌گیریم، و هیچ‌کس را در این رابطه دخل و تصرفی نیست!

(آیه ۸۷) - این آیه که به صورت استثناء آمده است، می‌گوید: اگر ما این علم و دانش را از تو نمی‌گیریم چیزی نیست: «مگر رحمت پروردگارت» (إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ). رحمتی است برای هدایت و نجات خودت و رحمتی است برای هدایات و نجات جهان بشریت و این رحمت در واقع دنباله همان رحمت آفرینش است که ایجاب می‌کند هرگز روی زمین از حجت الهی خالی نماند.

و در پایان آیه به عنوان تأکید، یا به عنوان بیان دلیل بر جمله سابق می‌گودی: «که فضل پروردگارت بر تو بزرگ بوده است» (إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا).

وجود زمینه این فضل در دل تو که با آب عبادت و تهذیب نفس و جهاد آبیاری شده از یکسو، و نیاز مبرم بندگان به چنین رهبری از سوی دیگر، ایجاب کرده است که فضل خدا بر تو فوق العاده زیاد باشد.

درهای علم را به روی تو بگشاید، از اسرار هدایت انسان آگاہت سازد، و از خطاها محفوظت دارد، تا الگو و اسوه‌ای برای همه انسانها تا پایان جهان باشی.

(آیه ۸۸) - هیچ‌گاه همانند قرآن را نخواهند آورد! با توجه به این که آیات قبل و بعد در ارتباط با مباحث قرآن است، پیوند این آیه که با صراحت از اعجاز قرآن سخن می‌گوید با آنها نیاز به گفتگو ندارد.

به هر حال خداوند روی سخن را در اینجا به پیامبر ﷺ کرده، می‌گوید: «بگو: اگر انسانها و پریان - جن و انس - اتفاق کنند تا همانند این قرآن را بیاورند همانند آن را نخواهند آورد هر چند یکدیگر را کمک کنند» (قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا).

این آیه با صراحت تمام، همه جهانیان را اعم از کوچک و بزرگ، عرب و غیر عرب، انسانها و حتی موجودات عاقل غیرانسانی، دانشمندان، فلاسفه، ادباء، مورخان، نوابغ و غیرنوابغ، خلاصه همه را بدون استثناء در همه اعصار دعوت به مقابله با قرآن کرده است و می‌گوید: اگر فکر می‌کنید قرآن سخن خدا نیست و ساخته



مغز بشر است، شما هم انسان هستید، همانند آن را بیاورید و هرگاه بعد از تلاش و کوشش همگانی، خود را ناتوان یافتید، این بهترین دلیل بر معجزه بودن قرآن است. این دعوت به مقابله که در اصطلاح علماء عقائد، «تحدی» نامیده می شود یکی از ارکان هر معجزه است، و هر جا چنین تعبیری به میان آمد به روشنی می فهمیم که آن موضوع، از معجزات است.

(آیه ۸۹) - این آیه در واقع بیان یکی از جنبه های اعجاز قرآن یعنی «جامعیت» آن است، می گوید: «ما در این قرآن برای مردم از هر چیز نمونه ای آوردیم» و همه معارف در آن جمع است (وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ). «اما بیشتر مردم (در برابر آن از هر کاری) جز انکار ابا داشتند» (فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا).

به راستی این تنوع محتویات قرآن، آن هم از انسانی درس نخوانده، عجیب است، چرا که در این کتاب آسمانی، هم دلائل متین عقلی با ریزه کاریهای مخصوصش در زمینه عقائد آمده، و هم بیان احکام متین و استوار بر اساس نیازمندیهای بشر در همه زمینه ها، هم بحثهای تاریخی قرآن در نوع خود بی نظیر، هیجان انگیز، بیدارگر، دلچسب، تکان دهنده و خالی از هرگونه خرافه است. و هم مباحث اخلاقی که با دلهای آماده همان کار را می کند که باران بهار با زمینهای مرده!

مسائل علمی که در قرآن مطرح شده، پرده از روی حقایقی بر می دارد که حداقل در آن زمان برای هیچ دانشمندی شناخته نشده بود.

خلاصه قرآن در هر وادی گام می نهد، عالیترین نمونه را ارائه می دهد. به همین دلیل اگر جن وانس جمع شوند که همانند آن را بیاورند قادر نخواهند بود.

آیه ۹۰ - شأن نزول: در مورد نزول این آیه و سه آیه بعد از آن چنین نقل شده که: «گروهی از مشرکان مکه در کنار خانه کعبه اجتماع کردند و با یکدیگر پیرامون کار پیامبر سخن گفتند، سرانجام چنین نتیجه گرفتند که باید کسی را به سراغ محمد فرستاد و به او پیغام داد که اشراف قریش آماده سخن گفتن با تواند، نزد ما بیا.

پیامبر ﷺ به امید این که شاید نور ایمان در قلب آنها درخشیدن گرفته و آماده پذیرش حق شده‌اند فوراً به سراغ آنها شتافت.

اما با این سخنان روبرو شد:

ای محمد! ما تو را برای اتمام حجت به اینجا خوانده‌ایم. بگو ببینیم درد تو چیست و چه می‌خواهی؟!

پیامبر ﷺ فرمود: خداوند مرا به سوی شما فرستاده و کتاب آسمانی بر من نازل کرده اگر آن را بپذیرید، در دنیا و آخرت به نفع شما خواهد بود و اگر نپذیرید صبر می‌کنم تا خدا میان من و شما داوری کند.

گفتند: بسیار خوب، حال که چنین می‌گویی هیچ شهری تنگتر از شهر ما نیست (اطراف مکه را کوههای نزدیک به هم فرا گرفته) از پروردگارت بخواه این کوهها را عقب بنشانند و نهرهای آب همچون نهرهای شام و عراق در این سرزمین خشک و بی‌آب و علف جاری سازد.

پیامبر ﷺ با بی‌اعتنایی فرمود: من مأمور به این کارها نیستم.

گفتند: پس قطعاتی از سنگهای آسمانی را - آنگونه که گمان می‌کنی خدایت هر وقت بخواهد می‌تواند بر سر ما بیفکند - بر ما فرود آر!

فرمود: این مربوط به خداست اگر بخواهد می‌کند.

یکی از آن میان صدا زد: ما با این کارها نیز ایمان نمی‌آوریم، هنگامی ایمان خواهیم آورد که خدا و فرشتگان را بیاوری و در برابر ما قرار دهی!

پیامبر (هنگامی که این لاطائلات را شنید) از جا برخاست تا آن مجلس را ترک کند بعضی از آن گروه به دنبال حضرت حرکت کردند و گفتند: ای محمد! قوم تو هر پیشنهادی کردند قبول نکردی، به خدا سوگند هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد تا به آسمان بالا روی، و چند نفر از ملائکه را پس از بازگشت با خود بیاوری! و نامه‌ای در دست داشته باشی که گواهی بر صدق دعوتت دهد!

پیامبر ﷺ در حالی که قلبش را هاله‌ای از اندوه و غم به خاطر جهل و لجاجت و استکبار این قوم فرا گرفته بود از نزد آنها بازگشت ....

در این هنگام این آیات نازل شد و به گفتگوهای آنها پاسخ داد.

**تفسیر:** پس از بیان عظمت و اعجاز قرآن در آیات گذشته در اینجا به قسمتی از بهانه جوئیهای لجوجانه مشرکان اشاره می‌کند که در شش قسمت بیان شده است:

۱ - نخست می‌گوید: «و آنها گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم مگر این که از این سرزمین چشمه‌پرآبی برای ما خارج کنی!» (وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا).

(آیه ۹۱) - دوم: «یا این که باغی از درختان خرما و انگور در اختیار تو باشد که جویبارها و نهرها در لابلای درختانش به جریان اندازی!» (أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرُ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا).

(آیه ۹۲) - سوم: «یا آسمان را چنان که می‌پنداری قطعه قطعه بر سرما فرود آری» (أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا).

۴ - «یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما رو در رو بیاوری» (أَوْ تَأْتِي بِلِلَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا).

(آیه ۹۳) - پنجم: «یا برای تو خانه‌ای پرنقش و نگار از طلا باشد» (أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرِفٍ).

۶ - «یا به آسمان بالا روی! حتی اگر به آسمان روی ایمان نمی‌آوریم مگر آن که نامه‌ای بر ما فرود آوری که آن را بخوانیم» (أَوْ تَرْفَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُفْيِكَ حَتَّىٰ تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُوهُ).

در پایان این آیات می‌خوانیم که خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد که در برابر این پیشنهادهای ضدونقیض و بی‌پایه و گاهی مضحک «بگو: منزّه است پروردگارم» از این سخنان بی‌معنی (قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي).

«مگر من جز انسانی فرستاده خدا هستم» (هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا).

و وظیفه پیامبر ارائه معجزه است به مقداری که صدق دعوت او ثابت شود و بیش از این چیزی بر او نیست.

(آیه ۹۴) - بهانه همگونی! در آیات گذشته سخن از بهانه جویی مشرکان در

زمینهٔ نبوت پیامبر اسلام بود، و در اینجا به بهانهٔ همگونی اشاره کرده، می‌گوید: «تنها چیزی که مانع شد مردم بعد از آمدن هدایت ایمان بیاورند این بود که می‌گفتند: آیا خدا انسانی را به عنوان پیامبر برانگیخته؟» (وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا).

آیا باورکردنی است که این مقام والا و بسیار مهم بر عهدهٔ انسانی گذارده شود؟ آیا نباید این رسالت عظیم را بر دوش نوع برتری همچون فرشتگان بگذارند، تا از عهدهٔ آن به خوبی برآید، انسان خاکی کجا و رسالت الهی کجا؟ افلاکیان شایستهٔ این مقامند نه خاکیان!

این منطق سست و بی پایه مخصوص به یک گروه و دو گروه نبود، بلکه شاید اکثر افراد بی‌ایمان در طول تاریخ در برابر پیامبران به آن توسل جسته‌اند.

(آیه ۹۵) - قرآن در یک جملهٔ کوتاه و روشن پاسخ پر معنایی به همهٔ آنها داده می‌گوید: «بگو: (حتی) اگر در روی زمین فرشتگانی (زندگی می‌کردند، و) با آرامش گام برمی‌داشتند، ما از آسمان فرشته‌ای را به عنوان رسول بر آنها نازل می‌کردیم» (قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا). یعنی همواره رهبر باید از جنس پیروانش باشد، انسان برای انسانها و فرشته برای فرشتگان.

دلیل این همگونی رهبر و پیروان نیز روشن است، زیرا از یک سو مهمترین بخش تبلیغی یک رهبر بخش عملی اوست. همان الگو بودن و اسوه بودن، و این تنها در صورتی ممکن است که دارای همان غرائز و احساسات، و همان ساختمان جسمی و روحی باشد.

از سوی دیگر رهبر باید همهٔ دردها، نیازها، و خواسته‌های پیروان خود را به خوبی درک کند تا برای درمان و پاسخگویی به آن آماده باشد.

به همین دلیل پیامبران از میان توده‌های مردم برخاسته‌اند.

(آیه ۹۶) - در تعقیب بحثهای گذشته که در زمینهٔ توحید و نبوت، و گفتگو با مخالفان بود، در اینجا یک نوع اعلام ختم بحث در این مرحله و نتیجه‌گیری

از آن می باشد.

نخست می گوید: اگر آنها دلائل روشن تو را در رابطه با توحید و نبوت و معاد نپذیرند به آنها اعلام کن و «بگو: همین بس که خدا میان من و شما گواه باشد، چرا که او از حال بندگانش آگاه (و نسبت به کارشان) بیناست» **﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾**.

در حقیقت دو هدف از بیان این عبارت در نظر بوده است؛ نخست این که: مخالفان متعصب لجوج را تهدید کند که خداوند آگاه و بینا، شاهد و گواه اعمال ما و شماست، گمان نکنید از محیط قدرت او بیرون خواهید رفت، و یا چیزی از اعمالتان بر او مخفی می ماند.

دیگر این که پیامبر ﷺ با بیان این عبارت ایمان قاطع خود را به آنچه گفته است ظاهر سازد چرا که قاطعیت گوینده در سخن خود، اثر عمیق روانی در شنونده دارد، باشد که این تعبیر محکم و قاطع که توأم با یک نوع تهدید ملایم نیز می باشد در آنها اثر بگذارد قلبشان را تکان دهد و فکرشان را بیدار کند و به راه راست بخواند. **(آیه ۹۷) - سپس اضافه می کند: «هرکس را خدا هدایت کند، هدایت یافته واقعی اوست» ﴿وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ﴾**.

«و هرکس را (به خاطر اعمالش) گمراه سازد، هادیان و سرپرستانی غیر خدا برای او نخواهی یافت» **﴿وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مَنْ دُونِهِ﴾**.

تنها راه این است که باز هم به سوی او بازگردند و نور هدایت از او بطلبند. این دو جمله در حقیقت اشاره به این است که تنها استدلال قوی و کوبنده برای ایمان آوردن کافی نیست، بلکه تا توفیق الهی و شایستگی هدایت در او پیدا نشود محال است ایمان بیاورد.

نطفه پاک بباید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود! سپس به صورت یک تهدید قاطع و کوبنده صحنه ای از صحنه های قیامت را که نتیجه قطعی اعمال آنهاست به آنها نشان داده، می فرماید: «ما آنها را در روز قیامت بر صورتهایشان محشور می کنیم» **﴿وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ﴾**.

به جای این که مستقیم و ایستاده راه بروند فرشتگان عذاب آنان را به صورتشان بر زمین می‌کشند یا همچون خزندگان بر صورت و سینه می‌خزند. و نیز «آنها در حالتی که نابینا و لال و کر هستند» به آن دادگاه بزرگ وارد می‌شوند (عُمَيَّا وَبُكْمًا وَصُمًّا).

مواقف و مراحل قیامت مختلف است در بعضی از مراحل و مواقف آنها کور و کر و نابینا هستند، ولی در مراحل دیگری چشمشان بینا و گوششان شنوا و زبانشان باز می‌شود، تا صحنه‌های عذاب را ببینند و سرزنشهای سرزنش‌کنندگان را بشنوند و به ناله و فریاد و اظهار ضعف پردازند و این خود یک نوع مجازات برای آنهاست.

و نیز مجرمان از دیدن آنچه مایه سرور است و از شنیدن آنچه مایه نشاط و از گفتن آنچه موجب نجات می‌باشد محرومند و به عکس آنچه که مایه زجر و ناراحتی است می‌بینند و می‌شنوند و می‌گویند.

و در پایان آیه می‌فرماید: «جایگاه همیشگی آنها دوزخ است» (مَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمُ). اما گمان نکنید آتشش همچون آتشیهای دنیا سرانجام به خاموشی می‌گراید نه «هر زمان التهاب آن فرو می‌نشیند شعله تازه‌ای بر آنها می‌افزایم» (كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا).

(آیه ۹۸) - چگونه معاد ممکن است؟ در آیات گذشته دیدیم که چگونه سرنوشت شومی در جهان دیگر در انتظار مجرمان است. سرنوشتی که هر انسان عاقلی را در اندیشه فرو می‌برد. در اینجا علت این موضوع را به بیان دیگری تشریح می‌کند.

نخست می‌گوید: «این کیفر آنهاست به خاطر اینکه آیات ما را انکار کردند و گفتند: آیا هنگامی که ما استخوانهای پوسیده، و خاکهای پراکنده شویم، بار دیگر آفرینش تازه‌ای خواهیم یافت؟» (ذَلِكَ جَزَاءُ هُم بَانْتِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَءِذَا كُنَّا عِظْمًا وَرُفَاتًا أءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا).

(آیه ۹۹) - قرآن بلافاصله از این گفتار آنها که مسأله معاد جسمانی را با

تعجب می‌نگریستند و یا آن را غیرممکن می‌پنداشتند با بیان روشنی پاسخ داده، می‌گوید: «آیا نمی‌دانند خدایی که آسمانها و زمین را آفریده قادر است مثل آنها را بیافریند؟» و به زندگی جدید بازشان گرداند (أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ).

ولی آنها نباید عجله کنند این رستاخیز و قیامت اگرچه دیر آید سرانجام می‌آید «و برای آنان سرآمدی قطعی - که شکی در آن نیست - قرار ده» و تا این زمان موعود فرا نرسد قیامت برپا نخواهد شد (وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ).

«اما ظالمان (وستمگران با شنیدن این آیات نیز به همان راه انحرافی خود ادامه می‌دهند) و جز راه کفر و انکار را پذیرا نیستند» (فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا).

(آیه ۱۰۰) - و از آنجا که آنها اصرار داشتند پیامبر نباید از جنس بشر باشد گویی یک نوع حسادت و بخل مانع از این می‌شد که باور کنند ممکن است خدا این موهبت را به انسانی بدهد، لذا در این آیه می‌فرماید: «به آنها بگو: اگر شما مالک خزائن رحمت پروردگار من بودید مسلماً (به خاطر تنگ‌نظری) امساک می‌کردید، مبدا انفاق مایه فقر و تنگدستی شما شود» (قُلْ لَوْ أَنَّهُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ).

«و انسان طبعاً موجود بخیلی است» (وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا).

\* معاد جسمانی - این سه آیه آخر از روشنترین آیات مربوط به اثبات معاد جسمانی است، زیرا تعجب مشرکان از این بود که چگونه ممکن است خداوند استخوانهای پوسیده و خاک شده را بار دیگر به لباس حیات و زندگی بیاراید، پاسخ قرآن نیز در همین رابطه است می‌گوید: خداوندی که آسمانها و زمین را آفرید، چنین قدرتی را دارد که اجزای پراکنده انسان را جمع‌آوری کرده، حیات نوین ببخشد.

ضمناً استدلال به عمومیت قدرت خداوند در اثبات مسأله معاد یکی از دلائلی است که قرآن کراراً روی آن تکیه کرده است.

(آیه ۱۰۱) - با این همه نشانه‌ها باز ایمان نیاوردند! در چند آیه پیش از این

خواندیم که مشرکان چه تقاضاهای عجیب و غریبی از پیامبر داشتند. در ایجا در حقیقت نمونه‌ای از این صحنه را در امتهای پیشین بیان می‌کند که چگونه انواع خارق عادات و معجزات را دیدند و باز هم بهانه گرفتند و راه انکار را همچنان ادامه دادند.

نخست می‌گوید: «ما به موسیٰ نُه آیه و نشانهٔ روشن دادیم» (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ).

این آیات عبارتند از: عصا، ید بیضا، طوفان، ملخ، یکنوع آفت نباتی به نام قمل، فزونی قورباغه، خون، خشکسالی، کمبود میوه‌ها.

سپس برای تأکید بیشتر اضافه می‌کند: اگر مخالفانت حتی این موضوع را انکار کنند برای اتمام حجت به آنها «از بنی اسرائیل سؤال کن که در آن زمان که (این آیات) به سراغشان آمد چگونه بودند» (فَسْئَلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ).

ولی با این حال نه تنها تسلیم نشدند بلکه موسیٰ را متهم به ساحر بودن و یا دیوانه بودن کردند «پس فرعون به او گفت: من گمان می‌کنم ای موسیٰ تو ساحر یا دیوانه‌ای» (فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا).

این روش همیشگی مستکبران است که مردان الهی را به خاطر نوآوریها، و حرکت بر ضد مسیر جامعه‌های فاسد، و همچنین نشان دادن خارق عادات متهم به سحر و یا جنون می‌کردند، تا در افکار مردم ساده‌دل نفوذ کنند و آنها را از گرد پیامبران پراکنده سازند.

(آیه ۱۰۲) - ولی موسیٰ در برابر این تهمت ناروا سکوت نکرد و با قاطعیت هر چه تمامتر «گفت: (ای فرعون) تو به خوبی می‌دانی که این آیات روشنی‌بخش را جز پروردگار آسمانها و زمین نازل نکرده است» (قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرًا).

بنابراین تو با علم و اطلاع و آگاهی حقایق را انکار می‌کنی، تو به خوبی می‌دانی که اینها از طرف خداست، و منمهم می‌دانم که می‌دانی!

و به همین دلیل چون حق را دانسته انکار می‌کنی «من فکر می‌کنم ای فرعون!



تو سرانجام هلاک خواهی شد» (وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا).

(آیه ۱۰۳) - چون فرعون نتوانست در برابر استدلالهای دندان شکن موسی مقاومت کند به همان چیزی متوسل شه که همه طاغوتیان بی منطق در تمام قرون و اعصار به آن متوسل می شدند، می فرماید: «پس (فرعون) تصمیم گرفت آنان را از آن سرزمین ریشه کن سازد ولی ما او و تمام کسانی را که با او بودند، غرق کردیم» (فَارَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا).

(آیه ۱۰۴) - «و بعد از آن به بنی اسرائیل گفتیم: در این سرزمین [=مصر و شام] ساکن شوید» (وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ).  
«اما هنگامی که وعده آخرت فرا رسد همه شما را دسته جمعی (به آن دادگاه عدل) می آوریم» (فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا).

(آیه ۱۰۵) - بار دیگر قرآن به سراغ اهمیت و عظمت این کتاب آسمانی می رود و به پاسخ بعضی از ایرادات و یا بهانه جوئیهای مخالفان می پردازد.  
نخست می گوید: «و ما قرآن را بحق نازل کردیم» (وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ).  
بلافاصله اضافه می کند: «و بحق نازل شد» (وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ).

گاهی انسان شروع به کاری می کند اما چون قدرتش محدود است نمی تواند آن را تا به آخر بطور صحیح پیاده کند، اما کسی که از همه چیز آگاه است، و بر همه چیز تواناست، هم آغاز را بطور صحیح شروع می کند و هم انجام را بطور کامل تحقق می بخشد، فی المثل گاهی انسان آب زلالی را از سرچشمه رها می کند، اما چون نمی تواند در مسیر راه آن را از آلودگیها حفظ کند پاک و زلال به دست مصرف کننده نمی رسد، ولی آن کس که از هر نظر بر کار خود مسلط است، هم آن را پاک و زلال از چشمه بیرون می آورد، و هم آن را پاک و زلال در ظرفهای تشنگان و نوشندگان وارد می سازد.

قرآن نیز درست چنین کتابی است که به حق از ناحیه خداوند نازل شده است و در تمام مسیر ابلاغ چه در آن مرحله که واسطه جبرئیل بوده، و چه در آن مرحله که گیرنده پیامبر ﷺ بود، در همه حال آن را از هر نظر حفظ و حراست فرمود و حتی با

گذشت زمان دست هیچ‌گونه تحریف به دامانش دراز نشده و نخواهد شد، چرا که خدا پاسداریش را بر عهده گرفته است.

بنابراین، این آب زلال وحی الهی از عصر پیامبر ﷺ تا پایان جهان دست نخورده به همه دلها راه می‌یابد.

و در پایان می‌فرماید: «و ما تو را جز به عنوان بشارت‌دهنده نفرستادیم» و حق هیچ‌گونه تغییر در محتوای قرآن نداری (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا).

(آیه ۱۰۶) - در این آیه به پاسخ یکی از بهانه‌گیرهای مخالفان که می‌گفتند: چرا قرآن یکجا بر پیامبر نازل نشده، و روش نزول آن حتماً تدریجی است پرداخته، می‌گوید: «و قرآنی که آیاتش را از هم جدا کردیم، تا آن را با درنگ بر مردم بخوانی؛ و آن را بتدریج نازل کردیم» (وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا).

قرآن کتابی است که با حوادث عصر خود یعنی با بیست و سه سال دوران نبوت پیامبر اسلام ﷺ و رویدادهایش پیوند و ارتباط ناگسستنی دارد. مگر ممکن است همه حوادث ۲۳ سال را در یک روز جمع‌آوری کرد، تا مسائل مربوط به آن یک جا در قرآن نازل شود؟!

در ضمن نزول تدریجی مفهومش ارتباط دائمی پیامبر ﷺ با مبدأ وحی بود ولی نزول دفعی ارتباط پیامبر ﷺ را بیش از یکبار تضمین نمی‌کرد.

(آیه ۱۰۷) - این آیه برای درهم شکستن غرور مخالفان نادان می‌گوید: «بگو: خواه به آن ایمان بیاورید، و خواه ایمان نیاورید، کسانی که پیش از آن به آنها دانش داده شده، هنگامی که (این آیات) بر آنان خوانده می‌شود، سجده‌کنان به خاک می‌افتند» (قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا).

(آیه ۱۰۸) - در این آیه گفتارشان را به هنگامی که به سجده می‌افتند بازگو کرده، می‌فرماید: «آنها می‌گویند: پناک و منزّه است پروردگار ما، وعده‌های پروردگارمان انجام شدنی است» (وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا).

آنها با این سخن نهایت ایمان و اعتقاد خود را به ربوبیت پروردگار و صفات پاک او و هم به وعده‌هایی که داده است، اظهار می‌دارند.

(آیه ۱۰۹) - باز برای تأکید بیشتر و تأثیر آن آیات الهی و این سجده عاشقانه می‌گوید: «آنها (بی اختیار) به زمین می‌افتند و گریه می‌کنند؛ و (تلاوت این آیات همواره) بر خشوعشان می‌افزاید» (وَيَخْرُونَ لِلذَّقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا).

«خشوع» آن حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که انسان در مقابل شخص و یا حقیقتی داشته باشد.

آیه ۱۱۰ - شأن نزول: چنین نقل شده که پیامبر یک شب در مکه در حال سجده بود و خدا را به نام **يَا رَحْمَانُ** و **يَا رَحِيمُ** می‌خواند، مشرکان بهانه‌جو از فرصت استفاده کرده و گفتند: ببینید این مرد (ما را سرزنش می‌کند که چرا چند خدایی هستیم اما) خودش دو خدا را پرستش می‌کند. آیه نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

**تفسیر: آخرین بهانه‌ها!** به دنبال ایرادهای سست و بی‌اساس مشرکان، در این آیه به آخرین بهانه‌های آنها می‌رسیم، و آن این که: آنها می‌گفتند چرا پیامبر، خدا را به نامهای متعددی می‌خواند با این که مدعی توحید است قرآن در پاسخ آنها می‌گوید: «بگو: شما او را به نام «الله» بخوانید و یا به نام رحمان هر کدام را بخوانید فرق نمی‌کند برای او نامهای متعدد نیک است» (قُلِ ادْعُوا اللَّهَ اَوْ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ اَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰى).

این کوردلان گاه برای یک شخص، یا یک مکان و مانند آن اسمهای مختلفی می‌گذارند که هر کدام معرّف گوشه‌ای از زوایای وجود او بود.

آیا با این حال تعجب دارد خدایی که وجودش از هر نظر بی‌نهایت است و منبع و سرچشمه همه کمالات، نعمتها و تمام نیکیهاست و به تناسب هر کاری که انجام می‌دهد و هر کمالی که ذات مقدسش دارد نام مخصوص داشته باشد؟!

در پایان آیه نظر به گفتگوی مشرکان در مکه در رابطه با نماز پیامبر ﷺ و این که می‌گفتند: او نماز خود را بلند می‌خواند و ما را ناراحت می‌کند، این چه عبادتی است؟ این چه برنامه‌ای است؟ به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد: «نماز را زیاد بلند

مخوان، زیاد هم آهسته مخوان، بلکه میان این دو راه اعتدال را انتخاب کن» (وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا).

آیه می‌گوید: نه بیش از حد بلند بخوان و فریاد بزنی، و نه بیش از حد آهسته که تنها حرکت لبها مشخص شود و صدایی به گوش نرسد.

(آیه ۱۱۱) - سرانجام به آخرین آیه این سوره می‌رسیم آیه‌ای که با حمد خداوند سوره را پایان می‌دهد همان‌گونه که با تسبیح ذات پاک او سوره آغاز شده بود، و در حقیقت این آیه نتیجه‌ای است بر کل بحثهای توحیدی این سوره و محتوای همه آن مفاهیم توحیدی.

روی سخن را به پیامبر کرده، چنین می‌گوید: «بگو: حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که نه فرزندی برای خود انتخاب کرده و نه شریکی در حکومت و مالکیت جهان دارد، و نه سرپرستی برای حمایت در برابر ذلت و ناتوانی» (وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ).

و چنین خدایی با چنان صفات از هر چه فکر کنی برتر و بالاتر است بنابراین «او را بزرگ‌دار و به عظمت بی‌انتهایش آشنا شو» (وَكَبِّرُهُ تَكْبِيرًا).

آیه فوق هرگونه کمک کار و شبیه را از خداوند نفی می‌کند، چه آن کس که پایین‌تر باشد (همچون فرزند) و آن کس که همسان باشد (همچون شریک) و آن کس که برتر باشد (همچون ولی).

مرحوم «طبرسی» در «مجمع‌البیان» از بعضی مفسران نقل می‌کند که این آیه ناظر به نفی اعتقاد انحرافی سه گروه است: نخست مسیحیان و یهود که برای خدا فرزند قائل بودند، و دیگر مشرکان عرب که برای او شریکی می‌پنداشتند، و لذا در مراسم حج می‌گفتند: لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ! و دیگر ستاره‌پرستان و مجوس، چرا که آنها برای خدا ولی و حامی قائل بودند.

«پایان سوره اسراء»

و پایان جلد دوم برگزیده تفسیر نمونه

*A Summary  
Of  
Tafseer -e- Nemoona  
Vol : 2*

*Researched and Selected by:  
Ahmad Alibabae*

*1995*

